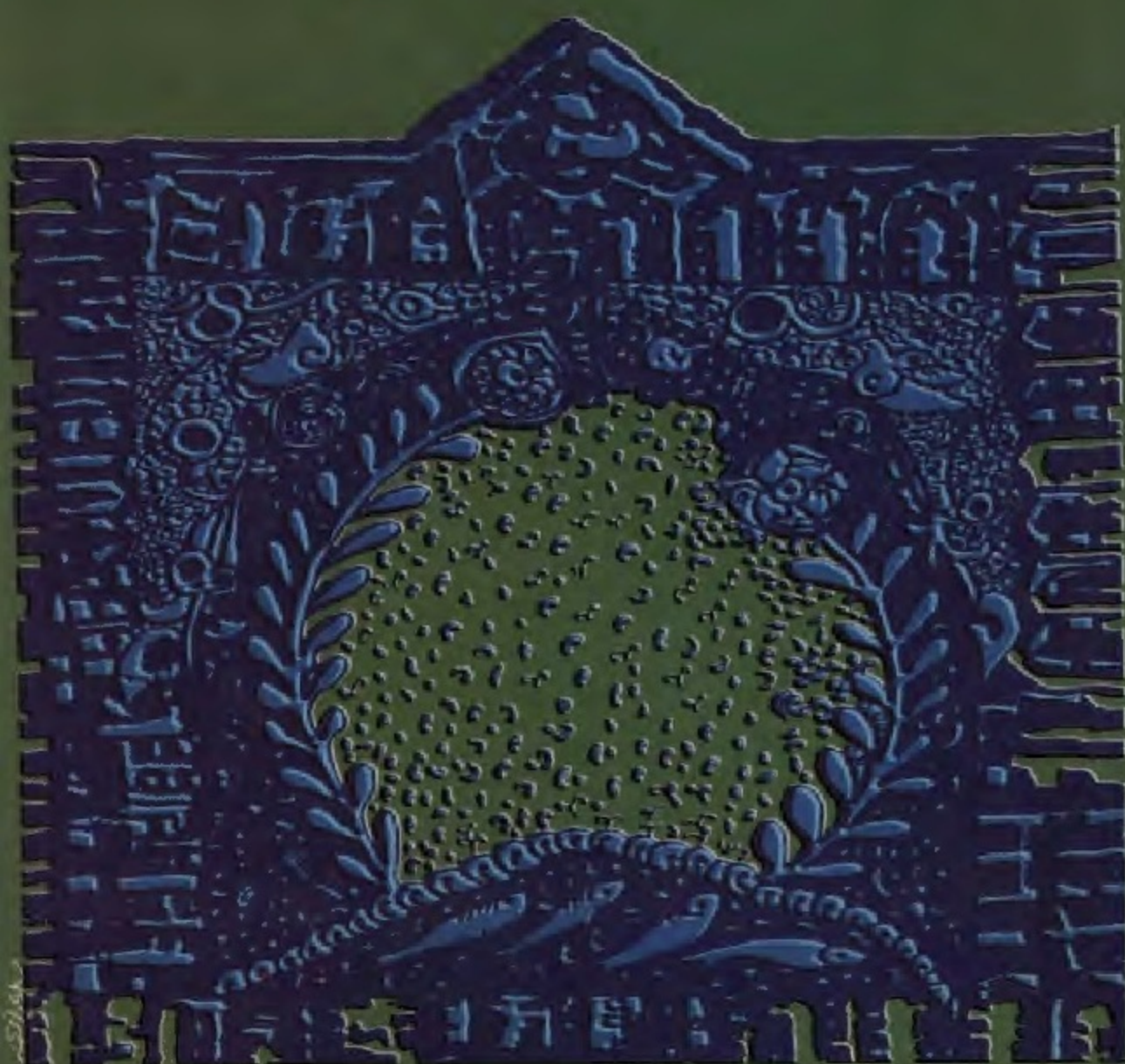


تفسیر سور آبادی

ابوبکر عتیق نیشابوری

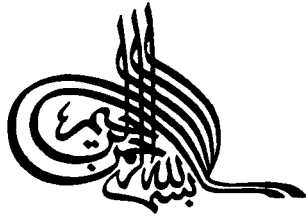
بہ تصحیح

سعید سیس جانی











تفسیر سورآبادی

«تفسیر التفاسیر»

ابوبکر عتیق نیشابوری
مشهور به سورآبادی

به تصحیح
سعیدی سیرجانی

مجلد چهارم

فرهنگ نشر نو
(عضو گروه ناشران ۸۰)
تهران، ۱۳۸۱

چاپ اول: ۱۳۸۰
تعداد: ۲۲۰۰ نسخه
حق هرگونه چاپ و تکثیر محفوظ است.

سورآبادی، عتیق بن محمد،
تفسیر سورآبادی / ابوبکر عتیق نیشابوری؛ به تصحیح علی اکبر
سعیدی سیرجانی. — تهران: فرهنگ نشر نو، ۱۳۸۰.
۳۵۷۱ ص. ۵ ج.

ISBN: 964 - 7443 - 07 - 2 (دوره)

ISBN: 964 - 7443 - 02 - 1 (ج. ۱)

ISBN: 964 - 7443 - 03 - X (ج. ۲)

ISBN: 964 - 7443 - 04 - 8 (ج. ۳)

ISBN: 964 - 7443 - 05 - 6 (ج. ۴)

ISBN: 964 - 7443 - 06 - 4 (ج. ۵)

فهرستویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

۱. تفاسیر اهل سنت -- قرن ۵ ق. الف. سعیدی سیرجانی، علی اکبر،

۱۳۱۰ - ۱۳۷۳، مصحح. ب. عنوان.

۲۹۷ / ۱۷۲۴

۷ ت ۹ س / BP 94

۱۳۸۰

۸-۲۵۶۲۵ م

کتابخانه ملی ایران

لیتوگرافی: صحیفه نور
چاپ: چاپخانه گلرنگ یکتا

فهرست

۲۱۸۱	 ۴۰. غافر (مؤمن)
۲۲۱۱	 ۴۱. فصلت
۲۲۳۵	 ۴۲. الشوری
۲۲۶۰	 ۴۳. الزخرف
۲۲۸۳	 ۴۴. الدخان
۲۲۹۵	 ۴۵. الجاثیه
۲۳۰۶	 ۴۶. الاحقاف
۲۳۲۳	 ۴۷. محمد (ص)
۲۳۳۸	 ۴۸. الفتح
۲۳۸۹	 ۴۹. الحجرات
۲۴۰۹	 ۵۰. ق
۲۴۲۲	 ۵۱. الذاریات
۲۴۳۷	 ۵۲. الطور
۲۴۵۰	 ۵۳. النجم
۲۴۷۹	 ۵۴. القمر
۲۴۹۲	 ۵۵. الرحمن
۲۵۰۸	 ۵۶. الواقعه
۲۵۲۷	 ۵۷. الحديد
۲۵۴۹	 ۵۸. المجادله
۲۵۶۴	 ۵۹. الحشر
۲۵۸۱	 ۶۰. الممتحنه
۲۵۹۲	 ۶۱. الصف
۲۵۹۹	 ۶۲. الجمععه
۲۶۰۶	 ۶۳. المنافقون
۲۶۱۴	 ۶۴. التغابن
۲۶۲۱	 ۶۵. الطلاق
۲۶۳۲	 ۶۶. التحریم
۲۶۴۵	 ۶۷. الملک
۲۶۵۷	 ۶۸. القلم
۲۶۷۱	 ۶۹. الحاقه
۲۶۸۲	 ۷۰. المعارج
۲۶۸۹	 ۷۱. نوح
۲۶۹۸	 ۷۲. الجن
۲۷۰۶	 ۷۳. المزمل

۲۷۱۴	۷۴. المدثر
۲۷۲۳	۷۵. القيامة
۲۷۳۳	۷۶. الانسان
۲۷۴۸	۷۷. المرسلات
۲۷۵۳	۷۸. النبأ
۲۷۶۰	۷۹. النازعات
۲۷۶۶	۸۰. عبس
۲۷۷۱	۸۱. التكويز
۲۷۷۶	۸۲. الانقطار
۲۷۷۹	۸۳. المطففين
۲۷۸۵	۸۴. الانشقاق
۲۷۸۹	۸۵. البروج
۲۷۹۷	۸۶. الطارق
۲۸۰۰	۸۷. الاعلى
۲۸۰۵	۸۸. الغاشيه
۲۸۰۹	۸۹. الفجر
۲۸۱۹	۹۰. البلد
۲۸۲۲	۹۱. الشمس
۲۸۲۵	۹۲. الليل
۲۸۲۸	۹۳. الضحى
۲۸۳۲	۹۴. الانشراح
۲۸۳۷	۹۵. التين
۲۸۳۹	۹۶. العلق
۲۸۴۵	۹۷. القدر
۲۸۵۳	۹۸. اليينه
۲۸۵۶	۹۹. الزلزال
۲۸۵۸	۱۰۰. العاديات
۲۸۶۰	۱۰۱. القارعه
۲۸۶۲	۱۰۲. التكاثر
۲۸۶۴	۱۰۳. العصر
۲۸۶۶	۱۰۴. الهمزه
۲۸۶۸	۱۰۵. الفيل
۲۸۷۳	۱۰۶. قريش
۲۸۷۶	۱۰۷. الماعون
۲۸۷۹	۱۰۸. الكوثر
۲۸۸۲	۱۰۹. الكافرون
۲۸۸۴	۱۱۰. النصر
۲۸۹۱	۱۱۱. اللهب (تبت)
۲۸۹۵	۱۱۲. الاخلاص
۲۸۹۸	۱۱۳. الفلق
۲۹۰۰	۱۱۴. الناس

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خبر است از مصطفی علیه السلام که او گفت هر که سورة المؤمن
برخواند وصف نتوانند کرد واصفان ثواب وی را، و نیز گفت مَنْ اراد ان
یرتفع فی ریاض الجنة فلیقرأ الحوامیم. عبدالله بن مسعود گوید لكل شیء
دباجة و دباجة القرآن الحوامیم.

۴

حُم، اما معنی حم، ابن عباس گوید: حُمّ ما هو کائن، ای: قضی ما
هو کائن، چنانکه شاعر گوید

الا یالِ قومی حُمّ ما هو واقع واللیل تسری والنجوم طوالع
و گفته اند حم نام رحمن است یکجا گفت الر، و اینجا گفت حم و
یکجا گفت ن، جمله این الرحمن باشد. و گفته اند حا حکیم، میم
ملک، معناه: گفت آن خدای که حکیم است و ملک است. و گفته اند
حا حلمه و میم ملکه، ای: اقسام الله بحلمه و ملکه. و گفته اند حم نامی
است از نامهای قرآن. و گفته اند حم نام این سورة است. و گفته اند حا از
حتی است و میم از متی، معناه: حتی متی تذب فلا تتوب و توعظ فلا
تتعظ و تزجر فلا تزجر. و گفته اند حمیت النار فدع الاضرار. و گفته اند
معناه: حُمّ عليك الموت فبادر قبل الفوت. و گفته اند معناه: حیوتك قبل
موتك فاغتنمها. و گفته اند حمامك امامك: مرگت فرا پیش است آن را
نگر.

۱۶

تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ: این سوره فرستادن نامه ای است از خدای، و گفته اند تنزیل ای تکلیم — تکلیم را تنزیل خوانند لَانَّ الْمُتَكَلِّمَ يَأْتِي بِهِ نَزْلَةً بَعْدَ نَزْلَةٍ وَرَتَبَةً بَعْدَ رَتَبَةٍ — گفتن این قرآن از خدای است نیست همتا — و دیگر معانیهای عزیز گفته آمده است — العليم: دانا به همه چیزها.

غَافِرِ الذَّنْبِ: آمرزگار گناهان است وَقَابِلِ التَّوْبِ شَدِيدِ الْعِقَابِ: و پذیرفتار توبه است و سخت عقوبت است ذِي الطَّوْلِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِلَهُ الْمَصِيرِ: خداوند بی نیاز است نیست خدای مگر او با وی است بازگشتن همه را. ابن عباس گوید در معنی این آیت: غَافِرِ الذَّنْبِ لِمَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَقَابِلِ التَّوْبِ عَمَّنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ شَدِيدِ الْعِقَابِ لِمَنْ لَا يَقُولُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ذِي الطَّوْلِ ذِي الْفَضْلِ وَالْغِنَا عَمَّنْ لَا يُوَحِّدُهُ ثُمَّ وَحَّدَ نَفْسَهُ؛ فَقَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَا خَالِقَ وَلَا رَازِقَ وَلَا مُحْيِيَ وَلَا مُمِيتَ وَلَا نَافِعَ وَلَا ضَارَّ وَلَا نَاصِرَ وَلَا خَاضِلَ وَلَا مُعَزِّزَ وَلَا مُذِلَّ إِلَّا هُوَ، إِلَيْهِ الْمَصِيرُ مَصِيرُ مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْجَنَّةُ وَمَصِيرُ مَنْ لَا يَقُولُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ النَّارُ.

مَا يُجَادِلُ فِي آيَاتِ اللَّهِ إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا: پیکار نکنند در آیتهای خدای مگر آن کسان که کافرنند. سؤال: چرا گفت پیکار نکنند در آیتهای خدای مگر کافران بعد ما که مسلمانان هم پیکار می کنند در آیتهای او، یکی می گوید که قرآن مخلوق است و یکی می گوید نیست و یکی می گوید قدیم است و یکی می گوید نیست، یکی می گوید در قرآن مجازات است و یکی می گوید نیست، نه این همه پیکار است در آیات خدا میان مسلمانان، پس چرا گفت مَا يُجَادِلُ فِي آيَاتِ اللَّهِ إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا؟ جواب گفته اند این جدال است به تکذیب و انکار و چنین جدال در قرآن جز از کافر نبود، و گفته اند که آیات خدا مراد از این حجت های توحید است، در آن پیکار نکنند به انکار مگر آن کسان که کافرنند فَلَا تَغْرُوكَ تَقَلُّبُهُمْ فِي الْبِلَادِ:

فریفته نکند! ترا فادوا گشتن ایشان در شهرها. سؤال: چرا گفت تَقْلِبُهُمْ فِي الْبِلَادِ نگفت تَمَتَّعَهُمْ وَتَجَمَّلَهُمْ وَتَبْطَرَهُمْ و تکبرهم بعد ما که مسلمانان را از دین دل فرا گیرد چون کافران را بینند در کامرانی و کام انجामी نه از فادوا رفتن ایشان؟ جواب گفته اند تَقْلِبْ تَصَرَّفْ ایشان ۴ است در نعیم دنیا و در شهرها، و گفته اند تَقْلِبْ ایشان بازرگانی ایشان بود که کاروانها می درآمدند ایشان را هزار و دو هزار اشتر آراسته با مالهای بسیار و مسلمانان در عسرت و فاقه و محنت.

۸ كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَالْأَحْزَابُ مِنْ بَعْدِهِمْ: بدروغ داشتند پیش از قوم تو قوم نوح نوح را و آن گروهان که از پس ایشان بودند. گفته اند الْأَحْزَابُ الَّذِينَ تَحَزَّبُوا عَلَى أَنْبِيَائِهِمْ آن لشکرها که بر پیغامبران خروج کردند وَ هَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ لِيَأْخُذُوهُ: و قصد کردند هر گروهی پیغامبر ایشان را تا بگیرند او را بقهر و باز دارند از گفتن حق به ناحق وَ جَادَلُوا بِالْبَاطِلِ: و ۱۲ پیکار کردند و بستیهیدند بناشایست لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ: تا بگردانند و باطل کنند بدان جدال حق را فَأَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ: پس بگرفتیم ایشان را به عقوبت چگونه بود عقوبت من؛ اگر این قوم تو همچنان باشند که ایشان، با اینها همان کنند که با ایشان.

۱۶ وَكَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا: و همچنان عذاب ایشان که بگفتیم سابق شده است و سزا شده است سخن خدای تو یا محمد به وعید مر آن کسها را که کافر شدند أَنَّهُمْ أَصْحَابُ النَّارِ: که ایشان اهل آتش اند.

۲۰ الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ: آن کسان که برگرفته اند عرش را — و ایشان فریشتگان اند که عدد ایشان خدای داند، و من حوله من الکروبین و الروحانیین — و آنچه گرد بر گرد عرش اند از کروبیان و روحانیان يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ: به پاکی یاد می کنند و حمد می کنند خدای را، و

گفته اند معناه: یصلون بامر ربهم، و گفته اند معناه: یصلون مع حمد ربهم وَ يُؤْمِنُونَ بِهِ، ای: یوحدونه: و گرویده می باشند به وی وَ یَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا: و آمرزش می خواهند مر آن کسان را که گرویده اند، و می گویند رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْماً: ای بار خدای ما فراخ فرا رسیده است همه چیزها را رحمت تو و دانش تو وَ تَوْفَقًا غُفِرَ لِلَّذِينَ تَابُوا وَ اتَّبَعُوا سَبِيلَكَ: بیامرزان کسان را که توبه کردند از کفر و پس روی کردند راه ترا، یعنی راه مسلمانی را، و گفته اند تابوا مِنَ الْمَعَاصِي وَ اتَّبَعُوا سَبِيلَ الطَّاعَةِ وَ فِيهِمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ: و برهان و نگه دار ایشان را از عذاب دوزخ.

رَبَّنَا وَادْخُلْهُمْ جَنَّاتٍ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ: ای بار خدای ما در آر ایشان را در بهشتهای بایستگی — گفته اند جَنَّاتٍ همه بهشتهای است آن را عدن گفت زیرا که عدن بایستگی بود، و گفته اند جَنَّاتٍ عَدْنٍ خاص است از میان بهشتهای، جَنَّاتٍ چهار است: جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ وَ جَنَّاتُ النَّعِيمِ وَ جَنَّاتُ الْمَأْوَى وَ جَنَّاتُ عَدْنٍ — آنکه وعده کرده ای ایشان را وَ مَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَ أَزْوَاجِهِمْ وَ ذُرِّيَّتِهِمْ: و آن را که مؤمن باشند و مطیع و شایسته باشند از پدران ایشان و جفتان ایشان و فرزندان ایشان إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ: بدرستی که تویی نیست همتا درست کار و درست گفتار.

وَفِيهِمُ السَّيِّئَاتِ: و نگه دار ایشان را از بدیها. گفته اند سَيِّئَاتٍ یعنی الزلَّاتِ وَ الْخَطِيئَاتِ و گفته اند السَّيِّئَاتِ یعنی العقوباتِ وَ مَنْ تَقِيَ السَّيِّئَاتِ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْنَاهُ: و هر که نگه داری او را در این جهان از معصیتهای و در آن جهان از عقوبتهای آن روز بدرستی که بروی رحمت کرده ای وَ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ: و آن است آن پیروزی بزرگ.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنَادُونَ لِمَقْتُ اللَّهِ أَكْبَرُ مِنْ مَقْتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ: بدرستی که آن کسان که کافرانند آواز می دهند ایشان را در دوزخ که هراینه خشم خدای بر شما بیش از خشم شما است بر تنهای شما. و آن آن بود که در دوزخ از

حسرت و ندامت در خویشتن اوفتند، خویشتن را می خایند که چرا کردیم که خویشتن را به دوزخ افکندیم. فریشتگان عذاب ایشان را گویند خشم خدای بر شما بیش از خشم و کین شما است بر تنهای شما، یاددارید اِذْ تُدْعَوْنَ إِلَى الْإِيمَانِ فَتَكْفُرُونَ: چون در دار دنیا شما را با ایمان می خواندند ۴ شما کافر می بودید. گفته اند در این تقدیم و تأخیر است معناه: لمقت الله عليكم في الدنيا اذ تدعون الى الايمان فتكفرون اكبر من مقتكم انفسكم هذا اليوم.

۸ قَالُوا رَبَّنَا آمَنَّا أَفْتَنَّا أَفْتَنَيْنِ وَأَخْيَيْنَا أَفْتَنَيْنِ: کافران گویند ای بار خدای ما بمیرانیدی ما را دوبار و زنده کردی ما را دوبار؛ بمیرانیدی ما را دوبار: یک بار که مرده بودیم در پشت پدران، دیگر بار به وقت اجل، و زنده کردی ما را دوبار: یک بار در رحم مادران، دیگر بار روز قیامت. و گفته اند که آمَنَّا أَفْتَنَيْنِ عند انقضاء الاجل ثم في القبر بعد سؤال منكر ونكير، وَأَخْيَيْنَا أَفْتَنَيْنِ احدهما لسؤال منكر ونكير والثانية عند البعث فَأَعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَى خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ: بدانستیم و اقرار دادیم به گناهان ما هستا سوی بیرون شدن از این دوزخ هیچ راهی تا با دنیا کردیم و توبه کنیم؟ جواب آید: لا، بل خلود ولا خروج. ایشان گویند این ۱۲ عذاب جاوید ما را از بهر چرا است که یکچندی بیش کافر نبودیم.

ذَلِكُمْ بِأَنَّهُ إِذَا دُعِيَ اللَّهُ وَخَذَهُ جَفَرْتُمْ: آن عذاب ابد شما را بدان است که در دار دنیا چون بخواندندی خدای را به یگانگی و شما را با توحید خدا خواندندی شما جحد کردیدی وَإِنْ يُشْرَكَ بِهِ تُؤْمِنُوا: وگر هنباز آوردندی به وی شما بدان هنباز بگرویدید فَالْحُكْمُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ الْكَبِيرِ: اکنون حکم و فرمان به تأبید عذاب آن خدای را است که برتر از همه چیزها است و بزرگ و بزرگوار است.

هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ آيَاتِهِ: او آن خدا است که می نماید شما را نشانههای

- او، چون شمس و قمر و سحاب و مطر و جبال و انهار و اشجار و انواع نبات و اصناف حیوانات وَ يُنَزِّلُ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ رِزْقًا: و فرو می آرد شما را از آسمان روزی؛ گفته اند یعنی الملائكة بارزاق العباد و گفته اند رِزْقًا یعنی المطر و گفته اند رزقا یعنی نسخ ارزاق العباد، و گفته اند این رزق عین روزی است که عین روزی از آسمان آید وَمَا يَتَذَكَّرُ إِلَّا مَنْ يُنِيبُ، ای: و ما يتعظ بآيات الله الا من يقبل اليه بقلبه: پند نگیرد به آیتهای خدای مگر آنکس که به دل با وی گردد.
- فَادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ: به یگانگی خوانید خدای را — یعنی توحید آرید به وی — و ویژه کنندگان دین باشید او را؛ و گفته اند که این دین دعا است وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ: و گر چه دشخوار دارند کافران.
- رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ: بردارنده پایگاههای بندگان خداوند عرش است. این آیت را تفسیرها کرده اند گفته اند رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ، ای: رفیع القدر والجلالات خدا است، و گفته اند ای رافع السموات، و گفته اند رافع الدرجات فی الجنات، و گفته اند رافع درجات الانبياء بالنبوات والرسالات، و گفته اند معناه رافع درجات العباد بالفضل والكرامات
- يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ: می فرستد روح را به امر او بر آنکه خواهد از بندگان او. گفته اند این روح وحی است، وحی را روح خواند زیرا که زندگی دین به قرآن باشد چنانکه زندگی تن به جان باشد؛ و گفته اند که این روح معرفت است، معرفت را روح خواند زیرا که زندگی دل بدان باشد چنانکه زندگی تن به جان باشد؛ و گفته اند که این روح جبرئیل است، وی را روح خواند للطافه لِيُنْذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ: تا بیم کند آن روز فرا هم رسیدن. گفته اند معناه یوم تلاق الخلق مع الخالق، و گفته اند معناه تلاقی اهل الارض و السماء، و

گفته اند تلاقی الخصم مع الخصم.

- يَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ: آن روز که ایشان بیرون آمده باشند از گور به عرصات
 قیامت حاضر باشند لَا يَخْفَى عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ: پوشیده نباشد بر خدای از
 ایشان هیچ چیزی لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ: کرا است پادشاهی
 ۴ امروز — گفته اند خدای تعالی این ندا در قیامت کند، چون خلق اولین و
 آخرین را حاضر کند و این ندا کند، خلق او را جواب دهند که —
 پادشاهی آن خدای را سزد که یکخدای است شکننده کامها. و گفته اند
 ۸ که این ندا بین النفختین بود که خدای تعالی همه خلق را جان برگیرد تا
 ملک الموت را نیز جان برگیرد. در اخبار است که ملک الموت به آسمان
 چهارم باشد سروی به عرش رسیده و قدم وی از هفتم زمین فرو گذشته؛
 چون قیامت نزدیک آید خدای عزوجل او را فرماید که «یا ملک الموت
 ۱۲ جان جانوران آسمان و زمین بهم برگیر». ملک الموت دست راست برآرد
 جان اهل آسمان را برگیرد و دست چپ فرو آرد جان اهل زمین را برگیرد.
 آنکه خدای عزوجل گوید «من بقی؟»، و او خود به داند. ملک الموت
 جواب دهد گوید «بار خدایا جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و این بنده تو
 ۱۶ عزرائیل». امر آید که «جان جبرئیل برگیر». عزرائیل جبرئیل را گوید
 «یا جبرئیل بسیار وحی از آسمان به زمین آوردی و بسیار رسولان را
 نصرت کردی و دشمنان را هزیمت کردی وقت آمد که جان عاریتی باز
 دهی». جبرئیل همانجا بیفتد و جان بدهد. آنکه خدای عزوجل گوید
 «یا ملک الموت، من بقی؟». ملک الموت گوید «میکائیل و اسرافیل و
 ۲۰ من بنده ضعیف تو و تو خود زنده ای که مرگ را با تو راه نیست». امر آید
 که «جان میکائیل برگیر». ملک الموت با میکائیل گوید «یا میکائیل،
 بسیار روزی به خلق رسانیدی و بسیاری کارها در آسمان و زمین بکردی،
 وقت آمد که جان عاریتی باز دهی». میکائیل هم آنجا بیفتد و می طپد تا

یکبار که جان بدهد. آنگه خدای گوید «یا ملک الموت، من بقی؟». ملک الموت گوید «یا رب، اسرافیل مانده است و من بنده ضعیف و تو زنده ای که مرگ را با توراه نیست». امر آید که «جان اسرافیل برگیر». ۴

ملک الموت گوید «یا اسرافیل، بسی که تو بر لوح مطلع بودی، بسی تدبیرهای مختلف به خلق رسانیدی، وقت آمد که تو نیز جان عاریتی باز دهی». اسرافیل هم آنجا بیفتد و جان بدهد. آنگه ندا آید که «یا ملک الموت، من بقی؟». ملک الموت گوید «من بنده ضعیف و بیچاره و تو خود زنده ای که مرگ را با توراه نیست». فرمان آید که «یا ۸

ملک الموت، بسیاری تنها را بی جان کردی و بسیاری خان و مان ویران کردی و بسیاری فرزندان را یتیم کردی و بسیاری تدبیرها زیر و زبر کردی، کنون وقت آمد که تو نیز جان بدهی». ملک الموت به زیر عرش بیفتد و می طپد در سکرات مرگ هنگامی گوید «الهی، گر من ۱۲

بدانستمی که جان کندن بدین طلخی است مخاطره بودی که من به تو عاصی گشتمی و جان هیچ جانور برنگرفتمی»؛ همی طپد تا یکبار که جان بدهد. آنگه جبار گوید لَمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ، آئِنَ الْمُلُوكِ و وزراؤهم، ۱۶

این الفراعنة و ظهراؤهم این الجبابرة و نظرأوهم، لمن الملك؟ کس نبود که جواب باز دهد مگر اهل بهشت در بهشت. و در اخبار آمده است که خود جواب باز دهد که لِلَّهِ الْوَالِدُ الْقَهَّارُ.

الْيَوْمَ تُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ: امروز پاداش دهند هر تنی را بدانچه کرد لَا ظُلْمَ الْيَوْمَ: ستم نبود امروز از خدای بر کس و نه از کس بر کس، به عزت من که خدایم که هیچ کس از اهل بهشت در بهشت نشود تا مادام که کسی را از اهل دوزخ بروی حقی بود تا حق او بدهد و هیچ کس از اهل دوزخ در دوزخ نشود تا مادام که هیچ کس را از اهل بهشت بروی حقی بود تا حق او بدهد إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ: بدرستی که خدای عزوجل

زود شمار است. گفته اند معناه: شمار خدا با خلق نزدیک و زود است چنانکه جای دیگر گفت اقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ؛ و گفته اند سریع الحفظ زود برگردد بر بندگان کردار ایشان و نگه دارد بر ایشان، و گفته اند معناه
 ۴ اذا حاسب فحسابه سریع و اذا عاقب فعقابه شدید.

وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْآزِفَةِ إِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَنَاجِرِ: و بیم کن ایشان را یا محمد از آن روز نزدیک و آن روز قیامت است چون دلها نزد گلوها رسیده باشد از هول آن روز کاظمین: مهمومین مغمومین: بتشتگان باشند تا لکام گاه در خَوْه مانده مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٌ يُطَاعُ: نبود ستمکاران را هیچ خویش
 ۸ دل سوز که ایشان را فریاد رسد و نه هیچ شفاعت کننده ای که او را فرمان برند به شفاعت. سؤال: چرا گویند که روز قیامت شفاعت کنند بعد ما که خدای می گوید مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ؟ جواب گوییم مراد از این ظالمین کافرانند و مشرکان به ظلم شرک، چنانکه گفت إِنَّ الشِّرْكَ
 ۱۲ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ.

يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ: می داند کاست کاری چشمها. سؤال: چرا نگفت خيانة الاعین بعد ما که مراد از این خیانت چشمها است؟ جواب گفته اند در این تقدیم و تأخیر است: يعلم الاعین الخيانة، و گفته اند این خائنة به معنی خیانت است چنانکه گویند لحقته الایمه یعنی اللوم، و خیانت چشم آن بود که گوید نمی نگرم و خود می نگرد و می نماید که به عبرت می نگرم و خود به شهوت می نگرد وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ: و آنچه بپوشد دلها، یعنی اندیشه دلها می داند.
 ۲۰

وَاللَّهُ يَقْضِي بِالْحَقِّ: و خدا حکم کند بسزا، هم در این جهان و هم در آن جهان، پس او باشد سزاوار خدایی وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَقْضُونَ بِشَيْءٍ: و آنکسها که می خدای خوانند ایشان را از فرود او حکم نکنند به چیزی نه در این جهان و نه در آن جهان، یعنی در دو جهان از ایشان هیچیز

نیاید پس خدایی را نشایند إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ: بدرستی که خدای است که او شنوا است گفتار بندگان را و بینا است به کردار ایشان.

۴ أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ كَانُوا مِنْ قَبْلِهِمْ: ای نرفتند در زمین — سُدّی گوید: ای برنخواندند قرآن را — تا نگه کنند که چگونه بود سرانجام آن کسان که بودند پیش از ایشان کَانُوا هُمْ أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَآثَارًا فِي الْأَرْضِ فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ: بودند ایشان سختتر از ایشان به قوّت و نشانها در زمین — به عمارت و زراعت و مکانت — بگرفت خدای ایشان را به عقوبت گناهان ایشان و نبود ایشان را از خدا ۸ و از عذاب خدای هیچ نگاه دارنده و پنه دارنده.

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ: آن عذاب ایشان را بدان بود که ایشان بودند که بدیشان می آمد رسولان ایشان به هویداییها، یعنی معجزها بر حجتها و کتابها فَكَفَرُوا، ای: انکروا و جحدوا: ایشان انکار کردند فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ إِنَّهُ قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقَابِ: بگرفت ایشان را خدا به عذاب بدرستی که او نیرومند است و سخت عقوبت.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُّبِينٍ: بدرستی که بفرستادیم ما موسی را به نشانهای ما — یعنی به معجزهای موسی — و حجت هویدا، چون ید و عصا. ۱۶

إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَقَارُونَ: به فرعون جبار و هامان غدار و قارون درم دار. سؤال: چرا گفت الی فرعون و هامان و قارون و بس بعد ما که موسی به همه قبطیان و بنی اسرائیل رسول بود؟ جواب گوییم بلی موسی به همه قبط رسول بود ولکن خدای عزوجل فرعون و هامان و قارون را بیش یاد نکرد زیرا که ایشان گردن کشان بودند و متمرّدتر بودند فَقَالُوا سَاحِرٌ كَذَّابٌ: گفتند که موسی جادوی است دروغ زن، جادوی در آن معجزها که می نماید دروغ زن در آن دعوی که می کند.

فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا اقْتُلُوا أَبْنَاءَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ : چون بدیشان آورد حق — یعنی اسلام و حجت از نزد ما — گفتند — یعنی فرعون و قوه او — بکشید پسران آن کسان را که بگرویده اند با وی وَاسْتَخْبُوا نِسَاءَهُمْ :
 ۴ زنده بگذارید خدمت را زنان ایشان را. سؤال : چرا گفت چون بدیشان آمد موسی آنکه بفرمود به کشتن ابناء بنی اسرائیل بعد ما که پیش از آنکه موسی آمد دیر بود تا ابناء بنی اسرائیل می کشتند؟ جواب گوئیم پیش از آمدن موسی به ایشان، یک سال می کشتندی فرزندان بنی اسرائیل را و یک
 ۸ سال نکشتندی، چون موسی آمد به رسالت، فرعون بفرمود که هیچ آرم مدارید بنی اسرائیل را هر پسری که بزاید او را بر شکم مادر گلوباز برید وَ مَا كُنِدُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ : و نبود سگالش آن کافران مگر در گمراهی و هلاکت.

۱۲ وَقَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَى : و فرعون گفت بگذارید مرا تا بکشم موسی را وَلْيَدْعُ رَبَّهُ : و بخواند خدای خویش را تا او را فریاد رسد اِنِّیْ اَخَافُ اَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ اَوْ اَنْ يُظْهِرَ فِی الْاَرْضِ الْفَسَادَ : من می ترسم که او بدل کند دین شما را یا آشکارا کند در زمین تباهی به اظهار دین وی و تشویش دین ما. و گریظه ره نصب یا و ها خوانی و فساد به رفع دال
 ۱۶ خوانی معنی آن بود که آشکارا شود در زمین مصر به سبب وی تباهی.

وَقَالَ مُوسَى اِنِّیْ عِذْتُ بِرَبِّیْ وَرَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا یُؤْمِنُ بِیَوْمِ الْحِسَابِ : و موسی گفت من بازداشت خواهم به خدای من و به خدای شما از هر
 ۲۰ گردن کشی که نگرود به روز شمار. و آن آنکه گفت که فرعون گفت اَعِدُوا الْقَتْلَ عَلٰی بَنِیْ اِسْرَآئِیْلَ ؛ یکچندی می نکشتند چون موسی آمد فرعون جدّ کرد در کشتن بنی اسرائیل.

وَقَالَ رَجُلٌ مُّؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ اِيْمَانَهُ : و گفت مردی گرویده از قوم فرعون پنهان می داشت ایمان خویش. و آن مرد خریبل بود و گویند نام

وی حبیب نجّار بود سپاه سالار فرعون و گفته اند خازن فرعون بود؛ گروهی گفتند که او از قوم فرعون بود چنانکه در ظاهر این آیت است و گروهی گفتند که وی از بنی اسرائیل بود نه از قوم فرعون و این که خدای عزوجل گفت من آل فرعون در این تقدیم و تأخیر است معنا: یکتم ایمانه من آل فرعون، دویست سال بود تا وی مومن بود و ایمان خویش از فرعون پوشیده می داشت *أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ* : ای می بکشید مردی را بدانکه می گوید خدای من الله است *وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ* : بدرستی که آورد به شما هویداییها از خدای شما، یعنی دین درست به حجتها و معجزها *وَإِنْ يَكْ كَاذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ* : و اگر دروغ زن است بروی بود و بال دروغ او *وَإِنْ يَكْ صَادِقًا يُصِيبْكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ* : و اگر راست گوی است فرا شما رسد برخی از آنچه وعید می کند شما را. سؤال : چرا گفت *بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ*، نگفت *كُلِّ الَّذِي يَعِدُكُمْ* بعد ما که خربیل مصدق بود موسی را در همه اقوال؟ جواب گفته اند مراد از این بعض عذاب این جهانی است، یعنی مبادا که عذاب این جهانی نقد در شما رسد، و گفته اند مراد از این بعض *كُلِّ* است و بعض بود در لغت عرب به معنی *كُلِّ* چنانکه شاعر گوید

ان الامور اذا الاحداث دبرها دون الشيوخ تری فی بعضها خلا
ای تری فی کلّها خلا. دیگری گوید:

قد يدرك المتأني بعض حاجته وقد يكون من المستعجل الزلل
بعض حاجته ای : *كُلِّ حاجته*. *إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ* :
بدرستی که خدا راه ننماید آن را که او گزاف کار و دروغ زن باشد. و گفته اند این حکایت از قول خربیل است و گفته اند خود ابتداء سخن خدای است. سؤال : پس اگر خدای راه ننماید هیچ مسرف کذاب را، چرا موسی را بدیشان فرستاد تا ایشان را با راه خواند؟ جواب گفته اند این

حکایت از قول خربیل است که او گفت اگر موسی مسرف و کذاب بودی کار او را این قوت نبودی، زیرا که خدای عزوجل راه ننماید و نصرت نکند مسرف و کذاب را. و گفته اند معناه: لا یهدیه الی الحجه و گفته اند معناه: لا یهدیه الی الجنة و گفته اند لا یهدیه مادام علی حاله ۴ حتی یرجع الی النظر والاستدلال.

يَا قَوْمِ لَكُمْ الْمُلْكُ الْيَوْمَ ظَاهِرِينَ فِي الْأَرْضِ: ای گروه من شما را است امروز پادشاهی که غالب آید در این زمین فَمَنْ يَنْصُرُنَا مِنْ بَأْسِ اللَّهِ إِنْ جَاءَنَا: که نگاه دارد ما را از عذاب خدای اگر به ما آید. سؤال: چه معنی ۸ بود این سخن را که پادشاهی و غلبه شما را است که نگاه دارد ما را از عذاب خدا اگر در رسد، چرا نگفت شما ضعیفانید عذاب خدای باز نتوانید داشت تا سخن مفهوم و حکمی بود؟ جواب گفته اند معناه: شما باز این همه پادشاهی و غلبه و جوش و بوش با موسی بر نیایید با عذاب خدای ۱۲ او کی برآید مکنید که با خدای بر نیایید. و گفته اند معناه: شما امروز در ملک و نعمت و کامرانی اید مبادا که عذاب خدای عزوجل در رسد به زوال نعمت و ملک، آنکه که فریاد رسد ما را؟ قَالَ فِرْعَوْنُ مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا آرَأَى: گفت فرعون نمی فرمایم و نمی نمایم شما را مگر آنچه خود را صواب ۱۶ بینم وَمَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ: و نمی نمایم شما را مگر راه صواب. خدای عزوجل جواب وی باز داد گفت: وَمَا أَمْرُ فِرْعَوْنَ بِرَشِيدٍ.

وَقَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ: و گفت آنکه گرویده بود — یعنی خربیل — ای گروه من می ترسم بر شما از عذاب ۲۰ مانند عذاب گروهان گذشته.

مِثْلَ ذَابِ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ: مانند راه گروه نوح و عاد، عذاب قوم نوح به طوفان و عذاب قوم هود به باد صرصر و ثمود: و قوم صالح به صاعقه و الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ: و آن کسان که از پس ایشان بودند وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعِبَادِ: و

- نیست خدای آن خدایی که ستم خواهد بر بندگان. سؤال: چرا گویند که ظلم و معاصی به خواست خدای است بعد ما که خدا گفت وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِّلْعِبَادِ؟ جواب گوییم خدای عزوجل نگفت و ما الله يريد ظلماً من العباد تا واجب آمدی که ظلم بندگان را نخواستی بل که گفت وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِّلْعِبَادِ نخواهد ظلم بر بندگان. سؤال: چون نخواهد که بر بندگان ظلم کند اولیتر که ظلم ایشان نخواهد زیرا که خواست ظلم بتر از ظلم؛ نبینی اگر کسی درخواهد از کسی ظلم کردن بر مردمان، آن خواهنده بتر از کننده؟ جواب گوییم درخواستن امر است و از خدای عزوجل امر نبود به ظلم و معاصی. سؤال: خواست ما آن را که مردمان ظلم کنند بر یکدیگر بتر از ظلم ایشان بود، اگر خدای عزوجل خواستی ظلم از بندگان از یکدیگر آن اراده او بتر بودی از ظلمهای بندگان؟ جواب گوییم خواست ما آن را که بندگان ظلم کنند نه حکمی باشد اما خواست خدای عزوجل از وی حکمی باشد، همچنانکه دعوی خدایی کردن از ما زشت باشد اما از خدای عزوجل زشت نباشد، زیرا که آن دعوی او را بحکمت باشد اما از ما نه بحکمت باشد؛ همچنین قحط و بیماری خواستن خلق را از ما قبیح باشد ولیکن از خدای تعالی قبیح نباشد زیرا که فاحورد حکمت و تدبیر او باشد. سؤال: چون خدای را عزوجل ستمکار نگویی ستم خواه چرا گویی بعد ما که ستمکار و ستم خواه هر دو یکی بود، چون نکوکار گویی چرا نکوه خواه نگویی بعد ما که نکوکار و نکوخواه هر دو یکی بود؟ جواب گوییم ما خود خدای را عزوجل چنانکه ستمکار نگوییم ستم خواه هم نگوییم زیرا که ستم خواه آن را گویند که همه ستم خواهد بس، ما مطلق گوییم که خدای ما همه خواهد که هیچ چیز بی خواست او نباشد، چنانکه او را قلم دان نگوییم و کاه دان نگوییم و سرگین دان نگوییم و اگر چه قلم و کاه و سرگین را می داند لکن او را

- همه دان گویم زیرا که همه را می داند. سؤال: وَمَا آلَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعِبَادِ وَمَا آلَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعَالَمِينَ محتمل است آن را که نخواهد ظلم بر بندگان و محتمل است آن را که نخواهد ظلم از بندگان، چون از طریق لغت هر دو را محتمل است چرا بر هر دو وجه نداری تا انصاف داده باشی؟ جواب گویم زیرا که اگر ظلم بندگان نه خواست او بودی بودن آن به خلاف خواست او بودی و در آن قهر وی واجب آمدی و مقهور خدایی را نشاید؛ دیگر اگر چیزی بودی در ولایت او بی خواست او، وی ناقص بودی و ناقص خدایی را نشاید؛ دیگر چون دانست که از بندگان ظلم بود، اگر خواستی که نبودی خلاف علم خود خواسته بودی و خلاف علم خود خواستن سفه بودی و سفيه خدایی را نشاید؛ دیگر مشیت او قدیم است چنانکه علم او قدیم است، پس چنانکه علم قدیم او را کمال واجب است تا هر چه صحت معلومی دارد معلوم او بود مشیت قدیم او را کمال واجب است تا هر چه صحت مرادی دارد مراد او بود.

- وَيَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ يَوْمَ التَّنَادِ: وای گروه من من می ترسم بر شما از آن روز آواز دادن. گفته اند معناه آواز دادن اسرافیل خلق را که ايتها العظام النخرة تا به آخر؛ و گفته اند معناه آواز دادن اهل بهشت اهل دوزخ را و آواز دادن اهل دوزخ اهل بهشت را چنانکه گفت وَنَادَى أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ، وَنَادَى أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ؛ و گفته اند مراد از این تناد فریاد خواستن است به وقت عذاب این جهانی چون در رسد؛ و گفته اند این تناد بانگ و اویلی قیامت است. و یوم التناد به تشدید دال خوانده اند معناه یوم الفرار، چنانکه جای دیگر گفت يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنَ أَخِيهِ، الآیه.

يَوْمَ تُؤْتَوْنَ مُذْبِرِينَ: آن روز باز گردید روی بگردانیدگان یکباره. سؤال: چون توتی و ادبار یکی بود و توتون یاد کرد چه فایده بود در تکرار مُذْبِرِينَ؟

- جواب گوئیم تولی بود از چیزی که نه ادبار بود چون بر قصد بازگشتن بود باز آن چیز، اما چون بر آن قصد بود که نیز هرگز بازان چیز نگردد آنگه تولی بود با ادبار و بازگشتن کافران روز قیامت از سر دوراه به سوی دوزخ تولی باشد یکباره با ادبار که نیز هرگز با سر دوراه و با قیامت نگردند زیرا ۴ که گفت تُولُونَ مُدْبِرِينَ؛ و گفته اند که این تولی از سر گور باشد، و گفته اند از شمارگاه باشد، و گفته اند از سر دوراه باشد مَا لَكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ: نبود شما را از خدای و از عذاب خدای هیچ نگه دارنده وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهَ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ: و هر که راه ننماید او را خدای نبود او را هیچ راه نماینده. ۸ وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ: بدرستی که آمد و آورد به شما یوسف از پیش حجت‌های هویدا. گفته اند این یوسف نه یوسف یعقوب است، پیغمبری دیگر بوده است؛ و گفته اند یوسف یعقوب بود و حجت‌های وی تعبیر خواب بود و اخبار غیب و شهادت رضیع بر برائت وی و تَكْلَمِ صَوَاعٍ و سیری مردمان مصر از طعام و شراب به دیدار وی و جز آن فَمَا زِلْنَاهُ فِي سَكْنٍ مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ: همیشه شما در گمانی بودید از آنچه وی آورد به شما حَتَّى إِذَا هَلَكَ: تا آنگاه که وی بمرد. سؤال: چرا نگفت حَتَّى إِذَا هَلَكَ: تا بعدما که هلاکت عیب و نقص است؟ جواب گوئیم زیرا که آن قوم خلاف داشتند در وفات یوسف، گروهی گفتند وی را زهر دادند و به زهر بکشتند و گروهی گفتند لا بل که به مرگ خویش بمرد، اما در هلاکت وی خلاف نبود زیرا که گفت حَتَّى إِذَا هَلَكَ قُلْتُمْ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا: شما گفتید نفرستد نیز خدای از پس وی پیغامبری. سؤال: چرا گفت لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا بعد ما که ایشان به رسالت هیچ رسول مقرر نبودند؟ جواب گفته اند که ایشان به رسالت یوسف صدیق مقرر بودند و لکن در دین او نبودند زیرا که او خود مأمور نبود به دعوت ایشان با دین خویش كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ: چنان گمراه می دارد خدای آن

کس را که گزاف کار باشد و بشک در حق.

- الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتِيهِمْ: آنکسان که پیکار می کنند
در نشانهای خدای و سخنان خدای بی حجتی که آمده بود بدیشان کِبَر مَقْتاً
عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا، ای: عظم بعضاً عند الله: بزرگ بود خشم آن نزد ۴
خدای بر ایشان و نزد مؤمنان چون فریشتگان و جز ایشان کَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ
عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ: چنان مُهر نهد خدای بر هر دل بزرگ منشی
گرددن کشی. اگر قَلْب بی تنوین خوانی مضاف باشد و گر قَلْب به تنوین
خوانی مُتَكَبِّر جَبَّار صفت آن بود، و این طبع که درین آیت و در دیگر ۸
آیتها یاد کرده است نه مُهر الجا و جبر است، مراد از آن نکرت و اشکال
آن است، بنده تواند از الت آن به نظر و استدلال و متابعت حجت بتوفیق
الله و هدایت.

- وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا هَامَانَ ابْنِي لِي صَرْحاً: و گفت فرعون مروزیر خویش را ۱۲
هامان که ای هامان برآر مرا کوشکی لَعَلِّي أَتْلُعُ آلْأَسْبَابِ السَّمَوَاتِ: تا
مگر من برسم به درها درهای آسمان و راههای آن فَأَظْلِعَ إِلَى إِلَهِ مُوسَى: تا
نگه کنم به خدای موسی. و آن آن بود که فرعون موسی را گفت کجا
است آن خدای تو که تومی دعوی کنی؟ موسی گفت فوق است. فرعون ۱۶
قصد کرد تا به وی رسد آنکه گفت وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ كَاذِباً: و من می پندارم که
موسی دروغ زن است در آنچه می گوید که مرا خدایی است فوق. سؤال:
اگر خدا فوق بودی رسیدن به وی ممکن بودی نبینی که فرعون چون شنید
که خدا فوق است قصد کرد رسیدن به وی؟ جواب گوئیم اگر خدای ۲۰
تعالی فوق نبودی به کلّ مکان بودی آنکه رسیدن به وی ممکن بودی بلکه
مختلط بودی به اقدار و انجاس و تعالی الله عن ذلك علواً کبیراً، آن فوق
ناقص باشد که رسیدن به وی ممکن باشد و خدای عزّوجلّ فوق کامل
است مدانات و موازات و محاذات وی محال بود و بپسودن و رسیدن به

- وی محال و قصد فرعون به بلوغ وی ضلال و کَذَالِكَ زُيِّنَ لِفِرْعَوْنَ سُوءُ عَمَلِهِ : و چنان برآراسته بودند مرفرعون را بدی کردار او وَصَّدَ عَنِ السَّبِيلِ : و بگردانیده بودند او را از راه صواب وَمَا كُنْتُ فِرْعَوْنَ إِلَّا فِي تَبَابٍ : و نبود سگالش فرعون مگر در نیستی و هلاکت و خسران. و آن کوشک وی آنجا بود که اکنون کوفه است، چندانی برآورد آن را که چون آفتاب برآمدی سایه آن به مغرب رسیدی و چون می فروشدی سایه آن به مشرق رسیدی. چنین گویند که از درگاه آن تا به سربکماهه راه بودی خشتی از زیر تا به سربه دیناری مغربی بر بردندی، هنوز تمام نشده بود که کار فرعون تمام شد به هلاکت.
- ۴ وَقَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُونِ أَهْدِيكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ : و گفت آنکه گرویده بود — یعنی خربیل — ای گروه من پس روی کنید مرا تا بنمایم شما را راه صواب. و وی داعی بود با حق در سرهمه پیکار موسی کشیدی و حجت می نمودی و زنش مشاطه فرعون بود.
- ۸ يَا قَوْمِ إِنَّمَا هِذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا مَتَاعٌ : ای گروه من این زندگانی این جهان چون خنوری است و برخورداری فانی وَإِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ : بدرستی که آن جهان است که آن سرای بایستگی است.
- ۱۲ مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا : هر که کرد بدی پاداش ندهند او را مگر مانند آن. سؤال : مانند معصیت نبود مگر معصیت پس عقوبت معصیت بود تا گفت مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا؟ جواب گوئیم این مثل مزد است یعنی پاداش ندهند مگر بسزای او و فاخورد او وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْشَأْ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ : و هر که کرد کار نیک از مرد و زن و او بود گرویده ایشانند که در شوند در آن بهشت؛ و گریَدْخُلُونَ به ضم یا خوانی : در آرند ایشان را در آن بهشت يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ : روزی می دهند ایشان را در آن بهشت بی شمار. گفته اند بغير قوت و لا هندا، و گفته اند بغير حساب في الآخرة بی زانکه
- ۱۶ ۲۰

با ایشان شمار کنند.

وَيَا قَوْمِ مَالِيَ أَذْغَوْكُمْ إِلَى النَّجْوَةِ وَتَدْعُونَنِي إِلَى النَّارِ: وای گروه من چه بودست مرا که می باز خوانم شما را با رستگاری — ای: الی عمل یوحب النجاة، الی التوحید والاخلاص — و شما همی باز خوانید مرا به آتش. ۴
سؤال: چرا گفت مَالِی نگفت مَالِکَم بعد ما که جرم ایشان را بود نه خربیل را؟ جواب گوئیم مَالِی در این چنین موضع رفق را و شفقت را گویند چنانکه سلیمان گفت مَالِی لَا أَرَى الْهُدْهَدَ؛ خربیل بر سبیل رفق و مدارا با ایشان سخن می گفت، زیرا گفت مَالِی أَذْغَوْكُمْ إِلَى النَّجْوَةِ وَ ۸
تَدْعُونَنِي إِلَى النَّارِ، ای: الی شیء یوحب النار.

تَدْعُونَنِي لِأَكْفَرُ بِاللَّهِ وَأَشْرِكُ بِهِ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ: می باز خوانید مرا تا کافر شوم به خدای و هنباز آرم با خدای آنچه نیست مرا بدان دانشی و حجتی، چون فرعون و غیر او از معبود آن؛ گفته اند مَا لَيْسَ: آنچه نیست هنباز خدای، لِي بِهِ عِلْمٌ: مرا بدان علم است که هنباز نیست خدای را عزوجل وَ ۱۲
أَنَا أَذْغَوْكُمْ إِلَى الْعَرِيزِ الْغَفَّارِ: و من همی باز خوانم شما را با خدای نیست همتا آمرزگار.

لَا جَرَمَ أَنَّمَا تَدْعُونَنِي إِلَيْهِ لَيْسَ لَهُ دَعْوَةٌ فِي الدُّنْيَا وَلَا فِي الْآخِرَةِ: حقا که آنچه شما مرا می بازان خوانید نرسد و نسزد او را دعوی خدایی کردن در این جهان و نه در آن جهان. گفته اند لَيْسَ لَهُ دَعْوَةٌ ای: اجابۀ، پاسخ نکند خواننده خویش را در دو جهان وَأَنَّ مَرَدَّنَا إِلَى اللَّهِ: که بازگشتن ما با خدای است وَأَنَّ الْمُسْرِفِينَ هُمْ أَصْحَابُ النَّارِ: و گزاف کاران ایشانند اهل ۲۰
آتش سزاوار دوزخ.

فَسَدِّكُرُونَنِي مَا أَقُولُ لَكُمْ: زودا که یاد کنید این پند و نصیحت آنچه که می گویم شما را و آن وقت پشیمانی سود ندارد وَأَقْوَضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ: و باز گذارم من کار خویش با خدای بدرستی که خدا بینا

است به بندگان.

فَوَقَّيْهِ اللَّهُ سَيِّئَاتِ مَا مَكَرُوا: نگه داشت و پناه داشت او را خدای از بدیها آنچه ایشان می سگالیدند او را.

۴ و آن آن بود که خریل خاصه فرعون بود، گویند ابن عم او بود و سپه سالار او بود و گویند خازن او بود و از فرعون گذشته کس از وی محتشم تر نبود و خلق بسیار در وی بسته بود. چون ایمان خویش آشکارا کرد فرعون خشم گرفت، خواست که او را هلاک کند؛ نمی خواست که به آشکارا او را هلاک کند، ترسیدی از فتنه. چون خریل بدانست که فرعون قصد هلاکت او دارد بگریخت در کوه پنهان شد. فرعون کس فرستاد به طلب وی. او را دیدند بر سر کوه در نماز ایستاده و پاره ای میغ بر سر او سایه افکنده و دوشیر غران در پیش او خفته؛ باز آمدند و فرعون را خبر کردند. فرعون پنجاه سوار مبارز بفرستاد تا وی را باز آرند. چون شیران سواران را بدیدند بغریدند؛ خواست که زهره ایشان بیچکد، ترسان باز آمدند. فرعون پانصد سوار بفرستاد. چون نزد وی رسیدند شیران دیدند حوالی وی سهمگن، بگریختند، فرعون را بگفتند. وی بدانست که با خریل برنخواهد آمد، حدیث وی کوتاه کرد وَ حَاقَ بِالْأَرْضِ رُجُومًا مِمَّا عَصَا: و فرو آمد و در رسید در قوم فرعون بترین عذابی.

التَّارِ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا: آتش دوزخ است که عرضه می کنند آل فرعون را بر آن بامداد و شبانگاه. ابن عباس گوید: جانهای آل فرعون در شکمهای مرغان سیاه باشد، بر مقدار بامداد و شبانگاه ایشان را عذاب می کنند تا روز قیامت. در این آیت ما را حجت است بر اثبات عذاب القبر، و آن آن است که خدای عزوجلّ عذاب ایشان پیش از روز قیامت یاد کرد بر مقدار بامداد و شبانگاه، و آن نبود مگر عذاب گور؛ و هر عذابی که از پس مرگ پیش از قیامت بود آن را عذاب گور گویند وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ

أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ : و چون روز قیامت بود گویند در آرید قوم فرعون را در سختترین عذابی . و اگر اَدْخِلُوا به ضَمّ الف خوانی : در روید با آل فرعون در سختترین عذابی ، و آن عذاب دوزخ است .

- ۴ وَإِذْ يَتَحَاوُونَ فِي النَّارِ يَقُولُ الضَّعِيفُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا : و یاد کن چون ایشان پیکار و خصومت می کنند در آتش گویند ضعیفان — یعنی سفله مر قاده را — مر آن کسان که گردن کشی کردند از پذیرفتن حق إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ مُعْتَدُونَ عَنَّا نَصِيًّا مِنَ النَّارِ : ما بودیم در دار دنیا شما را پس روی کننده که فرمان شما می کردیم هیچ هستید شما بی نیازی کننده یعنی ۸ بازدارنده از ما برخی از آتش و عذاب .

- قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُلٌّ فِيهَا : گویند آن کسان که گردن کشی کردند از پذیرفتن حق که ما همه در این دوزخ گرفتار آمده ایم إِنَّ اللَّهَ قَدْ حَكَمَ بَيْنَ الْعِبَادِ : بدرستی که خدای این حکم بکرده است میان ما ۱۲ بندگان به جزا و کار از دست بشده است .

- وَقَالَ الَّذِينَ فِي النَّارِ لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ ادْعُوا رَبَّكُمْ يُخَفِّفْ عَنَّا يَوْمًا مِنَ الْعَذَابِ : و گفتند — یعنی گویند — آن کسان که در آتش دوزخ باشند مر خازنان دوزخ را — یعنی مالک و زبانیه را — بخوانید خدای شما را تا سبک کند ۱۶ یک روز عذاب از ما .

- قَالُوا أَوَلَمْ نَكُ تَأْتِيكُمْ رُسُلُكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ : گویند خازنان دوزخ ای نبودید شما و می آوردند به شما رسولان شما حجت های هویدا قَالُوا بَلَى : گویند آری . گویند : پس چرا نگر ویدید؟ گویند : ندانستیم . خازنان دوزخ بر ۲۰ سیل استهزا گویند قَالُوا فَادْعُوا وَمَا دُعُوا الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ : ایشان را گویند شما دعا کنید و نبود خواندن کافران مگر در گمراهی باطل که هر چند خوانند اجابتشان نکنند .

إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا : ما هراینه نصرت کنیم رسولان ما را به حجت به تعلیه

الحجة والبرهان على اهل الكفر والعدوان وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا : و آن کسان که بگرویده‌اند نصرت کنیم ایشان را در زندگانی نخستین به حجت و یَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ : و آن روز که برخیزند و بیستند گواهان، یعنی رسولان و گفته‌اند کرام الکاتبین. ۴

يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعَذِرَتُهُمْ : آن روز که سود ندارد ستم کاران را عذر ایشان وَلَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ : و ایشان را بود نفرین و راندن بخواری و ایشان را بود بترین سرای یعنی دوزخ جاوید.

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْهُدَى : و بدرستی که بدادیم موسی را راه راست، و گفته‌اند علم تورات وَأَوْزَيْنَا إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ : و میراث دادیم فرزندان یعقوب را نامه، یعنی تورات و انجیل. ۸

هُدًى وَذِكْرًا لِأُولَى الْأَلْبَابِ : راه نمودنی و پندی و یادگاری مر خداوندان خردها را که خرد را کار بندند به نظر و استدلال و ایمان آرند بدانچه در آن است. ۱۲

فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ : صبر کن یا محمد بر تکذیب و آزار کافران بدرستی که وعده خدای به هلاکت ایشان حق است، آنجا که گفت سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ : و گفته‌اند مراد از این وعده قیامت است وَأَسْتَغْفِرُ لَذَنْبِكَ : و ۱۶

آمرزش خواه گناه ترا. سؤال : چرا گفت وَأَسْتَغْفِرُ لَذَنْبِكَ بعد ما که خود گناه مصطفی آمرزیده بود چنانکه گفت لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ، گناه آمرزیده را به آمرزیدن چه حاجت بود؟ جواب گفته‌اند لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ وعده آمرزش است به شرط استغفار، رسول استغفار همی ۲۰

کرد تا شرط باجا آرد؛ و گفته‌اند لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ از پس آن آمد که رسول را علیه السلام به استغفار فرموده بود؛ و گفته‌اند وَأَسْتَغْفِرُ لَذَنْبِكَ ای : لذنب امتك وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ : و تسبیح کن و حمد کن خدای ترا شبانگاهان و بامدادان. امر است به نمازهای پنج گانه.

إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتِيهِمْ: بدرستی که آن کسان که می پیکار کنند در آیت‌های خدای بی علمی و حجتی که بدیشان آمده بود إِنْ فِي ضُدُورِهِمْ إِلَّا كِبْرُ مَا هُمْ بِبَالِغِيهِ: نیست در دل‌های ایشان مگر بزرگ‌منشی که نیستند ایشان رسیده بدان. این آیت را بر کفار عرب رانده‌اند و بر جهودان رانده‌اند، اگر بر کافران عرب رانی تکبر ایشان آن بود که چشم بر مرگ رسول نهاده بودند که کی بمیرد تا سربرآند و کار با ایشان افتد و از کفایت و صرامت و شهامت بوبکر صدیق خبر نداشتند، وگر بر جهودان رانی کبر ایشان آن بود که منتظر می بودند خروج دجال را تا با وی یار گردند و اسلام را قهر کنند فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ: بازداشت خواه به خدای از کافران و ازدجال بدرستی که او است او شنونده دعای بندگان را بینا به احوال تو و احوال خلق.

لَخَلْقُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ: هر اینه آفریدن آسمانها و زمین بزرگتر از آفریدن مردمان؛ پس آن خدای که عاجز نبود از آفریدن آسمانها و زمین عاجز نباشد از آفریدن ایشان و زنده کردن از پس مرگ. سؤال: خلق آسمان و زمین از خدای تعالی همه یکسان است با خلق مردمان و آن به کُنْ فَيَكُونُ است پس چرا آن را بزرگتر گفت؟ جواب گفته‌اند این خلق سماوات مراد از این خلقت آن است که خلقت آن بزرگتر از خلقت مردم است، چون آن مقدور خدای است بدان که این نیز مقدور خدای بود. و دیگر گفته‌اند معناه خلق آسمانها و زمین دروهم مردمان بزرگتر از خلق مردم، پس چون می دانید که آن مقدور او است بدانید که این نیز مقدور او است وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ: بیک بیشتر مردمان نمی دانند که قیامت خواهد بود.

وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ: و برابر نیاید نابینا و بینا، مؤمن با کافر، عالم با جاهل، مطیع با عاصی وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَلَا الْمُسِيءُ: و

آن کسان که بگرویدند و کردند کارهای نیک و نه مؤمن نیکوکار با کافر بدکار قلیلاً مَا تَتَذَكَّرُونَ، ای: ما اقلّ ما يتذكرون: چون اندک است آنچه می پند گیرند، و گفته اند ما يتذكرون قلیلاً ولا كثيراً.

۴ إِنَّ السَّاعَةَ لَأَيَّتُهُ لَا رَبَّ فِيهَا: بدرستی که قیامت آیندنی و بودنی است جای شک نیست در آن وَلَا تَرْتَابُوا فِيهَا که شک نیست بنزدیک خدای و رسول و مؤمنان وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ: بیک بیشتر مردمان بدان می نگروند.

۸ وَقَالَ رَبُّكُمُ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ: و گفت خدای شما بخوانید مرا تا پاسخ کنم شما را. گفته اند معناه: ادعونی بالتوحید استجب لكم بالمغفرة، و گفته اند ادعونی بالطاعة استجب لكم فی الساعة، ادعونی بالصفوة استجب لكم بالكرامة، ادعونی بلا غفلة استجب لكم بلا مهلة، ادعونی بلا خطا استجب لكم بالعطا إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ: بدرستی آن کسان که گردن کشی کردند و بزرگ منشی کنند از توحید و طاعت من و از خواندن من زودا که در شوند در دوزخ خواران، ای: صاغرین ذلیلین.

۱۶ اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ: خدای آن است که کرد شما را شب تا آرام گیرید در آن. این لام لِتَسْكُنُوا لام تمکین است نه لام غرض وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا: و کرد روز را روشن چنانکه در آن فرا بینند فرا جهان. روز مبصر نبود لکن معناه يَبْصُرُ فِيهِ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ: بدرستی که خدای خداوند افزونی نیکوی است بر مردمان به آفریدن شب و روز بیک بیشتر مردمان شکر نمی کنند خدای را بر شب و روز.

ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ: آنتان است خدای که خداوند شما است. آفریدگار هر چیزی که صحت مخلوقی دارد لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ: نیست

خدای مگر او فَاَتَى تُؤْفِكُونَ، بای شبهه تصرفون عنه الی غیره: به کدام شبهت می بگردانند شما را از وی به دون او و از کجا دروغ می روا کنند بر شما؛ افک دروغ بود.

۴ كَذَلِكَ يُؤْفِكُ الَّذِينَ كَانُوا بِآيَاتِ اللَّهِ يَخْجُدُونَ: همچنان بگردانند از حق آن کسان که بودند به نشانه‌های خدا از دلایل و حجج و آیات قرآن که آن را می جحود کردند.

اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ قَرَارًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً: خدای آن است که کرد شما را این زمین آرامگاهی و آسمان را افرشته برداشته وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُورَكُمْ: و بنگارید شما را و نیکو نگارید صورتهای شما را وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ: و روزی کرد شما را از پاکیزها و خوشیها ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَتَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ: آنتان است خدای خداوند و مهتر و پروردگار شما است با برکت است خدای و برکت همه چیزها از آن خدای است و همیشه بود و ۱۲ همیشه باشد آن خدای که پروردگار همه جهان و جهانیان است اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ قَرَارًا تَقْلُكُمُ وَالسَّمَاءَ بِنَاءً تُظِلُّكُمُ وَصَوَّرَكُمْ بِقُدْرَتِهِ فَأَحْسَنَ صُورَكُمْ بِحُكْمَتِهِ وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ بِنِعْمَتِهِ ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ وَ رَبِّ الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ. ۱۶

هُوَ الْحَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ: او است زنده همیشه نیست خدای مگر او فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ: بخوانید او را و بیزه کننده او را دین و دعا الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ: سپاس و آزادی و ستایش آن خدای را که خدای جهانیان است، ای: قولوا الحمد لله رب العالمين، و گفته اند این ابتدا حمد است از خدای ۲۰ تعالی مر خود را و از وی روا باشد ثنا کردن بر خود و از دون او نیکو نباشد ثنا کردن بر خود زیرا که مدایح مخلوقات متضمن نقص باشد و عیب اما مدایح خدای تعالی منزّه باشد از نقص و عیب.

قُلْ إِنِّي نُهِيتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ: بگویا محمد مرا باز

زده اند از آنکه بپرستم آن را که شما آن را خدای می خوانید فرود خدای، هم در عقل و هم در شرع. این جواب آن است که کافران می گفتند استلم آلِهتنا و نسلّم لآلِهک لَمَّا جَاءَنی الْبَیِّنَاتُ مِنْ رَبِّی : چون آمد به من حجت های هویدا از خدای من وَأَمِرْتُ أَنْ أُسَلِّمَ لِزَبِّ الْعَالَمِیْنَ : و فرموده اند مرا که مسلمان باشم و فرمان بردارم خدای جهانیان را.

هُوَ الَّذِی خَلَقَکُمْ مِنْ تُرَابٍ : او آن خدای است که بیافرید شما را از خاکی، ای : خلقکم من آدم آدم من تراب ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ : پس فرزندان او را از نطفه ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ : پس از خون بسته ثُمَّ يُخْرِجُکُمْ طِفْلاً : پس بیرون می آورد شما را از رحم مادران نارسیده خُرد. سؤال : چرا نگفت ثُمَّ یُخْرِجُکُمْ اطفالاً بعد ما که جمع است و طفل و حدان؟ جواب گوئیم طفل اسمی است که تشبیه و جمع در آن یکسان بود چنانکه گویند کثر الدرهم فی ایدی الناس ثُمَّ لَتَبْلُغُوا أَشَدَّکُمْ : پس می پروراند شما را تا برسید به قوت شما ای به بلاغت و به تمامی زاد ثُمَّ لَتَکُونُوا شُيُوخًا : پس تا بباشید پیران وَ مِنْکُمْ مَنْ یُتَوَفَّى مِنْ قَبْلُ : و شما کس بود که جان بردارند او را از پیش قوت و پیش از پیری وَلَتَبْلُغُوا أَجْلاً مُّسَمًّی : تا برسید به زمان زده نام برده وَ لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ : تا فراخورد آن آن بود که شما خرد را کار بندید و دریابید که آن خدای که قادر است بر چنین تحویل مردم از حال به حال قادر است بر زنده کردن وی از پس مرگ و هیچ دلیل بر کمال قدرت خدای عزوجلّ بر بعث چندان نیست که قدرت وی بر تحویل احوال ما در تن ما.

هُوَ الَّذِی یُحْیِی : او آن خدای است که زنده کند وَیُمِیتُ : و بمیراند؛ بگفته ایم قولها در احیا و اماتت فَإِذَا قُضِیَ أَمْرًا فَإِنَّمَا یَقُولُ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ : چون خواهد که بگزارد و تمام کند کاری را — یعنی به وجود آرد یا با عدم برد — همی آن را گوید بباش چنانکه او خواهد بیود.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ یُجَادِلُونَ فِی آیَاتِ اللَّهِ أَنّی یُضَرِّفُونَ : ای نگه نکردی بدان

کسان که می پیکار کنند در نشانهای خدای و در آیتهای قرآن به کدام شبهت می بگردانند ایشان را از وی به سوی باطل.

الَّذِينَ كَذَّبُوا بِالْكِتَابِ وَبِمَا أَرْسَلْنَا بِهِ رُسُلَنَا فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ: آن کسان که بدروغ داشتند نامه را — یعنی قرآن را — و دیگر کتابها که بدان فرستادیم رسولان ما را زود بود که بدانند سزای ایشان؛ کی؟

إِذِ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ: چون غلها در گردنهای ایشان باشد وَالسَّلَاسِلُ: و زنجیرها. و آن آن بود که کافران را روز قیامت دست به غل بر گردن بندند و با دیو در زنجیر کنند و در دوزخ افکنند يُسْحَبُونَ فِي الْحَمِيمِ: بر روی می کشند ایشان را در آب سوزان يَطْوِفُونَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ حَمِيمٍ إِنْ تُمْ فِي النَّارِ يُسْجَرُونَ: پس در آتش می سوزانند ایشان را.

ثُمَّ قِيلَ لَهُمْ آئِنَ مَا كُنْتُمْ تُشْرِكُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ: پس گویند ایشان را کجا اند آنها که بودید که می خواندید و می پرستید ایشان را از فرود خدای بیارید تا فریاد رسند شما را قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا: گویند گم شدند از ما؛ زیرا که در آن وقت پنهان باشند از ایشان و گفته اند ضَلُّوا عَنَّا ای: بطل دعوتهم و قوتهم و نصرتهم بَلْ لَمْ نَكُنْ نَدْعُوا مِنْ قَبْلُ شَيْئًا: بیک ما خود نمی خواندید در دار دنیا هیچیز را دُونِ خدای به خدایی. سؤال: ای نه جای دیگر گفت که ایشان گویند هَؤُلَاءِ [شُرَكَائُنَا] الَّذِينَ كُنَّا نَدْعُوا مِنْ دُونِكَ و اینجا می گوید بَلْ لَمْ نَكُنْ نَدْعُوا مِنْ قَبْلُ شَيْئًا، نه این تناقض بود؟ جواب گوئیم این خبر بود از تناقض قول کافران و در قول کافران تناقض غریب نبود و گفته اند کافران روز قیامت نخست تبرا کنند از پرستیدن ما دُونِ الله، چون دانند که ایشان را پیش بنشود آنکه اقرار دهند. و گفته اند بَلْ لَمْ نَكُنْ نَدْعُوا مِنْ قَبْلُ شَيْئًا: نمی خواندید چیزی را که از آن ضرر و نفع بود، یعنی چیزی نبود آنکه ما می کردیم كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ الْكَافِرِينَ: چنین گمراه کند خدای کافران را.

ذَلِكُمْ - ای: ذلکم العذاب بالسلاسل والاغلال - بِمَا كُنْتُمْ تَفْرَحُونَ فِي
الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ: آن عذاب سخت شما را بدان است که شما بودی که
می شادی کردید در زمین بناحق، ای: به کفر و شرک، و گفته اند بالدنیا
و نعيمها وَبِمَا كُنْتُمْ تَمْرَحُونَ: و بدانچه بودید که می در شادی از حد
درگذشتید، یعنی تبطرون و تأسرون. ۴

أَدْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا: در روید در درها - یعنی در
درکتهای دوزخ، این آن سخن است که من اذنب ذنباً و هو یضحک دخل
النار و هو یبکی - جاویدان باشند در آنجا قَبَسَ مَثْوًى الْمُتَكَبِّرِينَ: بد مأوی
و بد بازگشتن جای است دوزخ مر گردن کشان را از حق. ۸

فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ: صبر کن یا محمد بر جفای کافران که وعده
خدای حق است به عذاب ایشان فَإِنَّمَا تُرِنُّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ تَوَفَّيْتَهُ:
یا فا تو نمایم برخی از آن عذاب که وعید می کنیم ایشان را روز بدریا
جان برداریم تَرَا فَا لَيْتَا يُرْجَعُونَ: با ما گردانند ایشان را؛ رسن گر چه دراز بود
گذرش به چنبر بود. ۱۲

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ: بدرستی که بفرستادیم ما رسولان را پیش
از تو. گفته اند جمله انبیا دوبار هزار هزار و دویست هزار و بیست و پنج
هزار نبی بوده است، و گفته اند هزار هزار و جز این. اما ابن عباس گوید
صد هزار و بیست و چهار هزار نبی بوده است، از ایشان سیصد و سیزده
رسول بودند و صد و چهارده صاحب کتاب با محمد صلوات الله علیهم
اجمعين مِنْهُمْ مَنْ قَضَصْنَا عَلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ لَمْ نَقْضُصْ عَلَيْكَ: از ایشان هستند
که بگفتیم ترا - و ایشان آنند که در قرآن یاد کرد - و از ایشان هستند
که نگفتیم ترا وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ: و نبود هیچ رسولی را
توانایی آن که بیاوردی حجتی مگر به فرمان خدای فَإِذَا جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ فُضِيَ
بِالْحَقِّ: چون بیاید فرمان خدای به عذاب برگزارند عذابی بحق وَخَيْرَ هَئِلِكَ

الْمُبْطِلُونَ: و زیان کار شدند آنجا آنکه بدکاران اند، یعنی کافران.

اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَنْعَامَ لِتَرْكَبُوا مِنْهَا وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ: خدای آن است که کرد و بیافرید از بهر شما چهار پایان تا ممکن باشد که بر نشینید از آن برخی و از آن می خورید چون گوشت و شیر.

۴

وَلَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ: و شما را در آن چهار پایان منفعتها است به پشم و بچه و بار کشیدن و به کرای آن وَلِيَتَّبِعُوا عَلَيْهَا حَاجَةً فِي صُدُورِكُمْ: و تا برسید بدان به مرادی که در دلهای شما است از جای به جای وَعَلَيْهَا وَ عَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ: و بر آن چهار پایان و بر کشتیها می بردارند شما را در بیابان و دریا.

۸

وَبُرِّكُمْ آيَاتِهِ فَأَيَّ آيَاتِ اللَّهِ تُنْكِرُونَ: و می نماید شما را نشانههای وی و نعمتهای وی کدام حجت را و نعمت را از حجتها و نعمتهای خدای انکار توانید کرد که آن نه از خدای است.

۱۲

أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ: ای نرفتند در زمین و بر نخواندند قرآن را تا نگه کنند که چگونه بود سرانجام آن کسان که از پیش ایشان بودند گانُوا أَكْثَرُ مِنْهُمْ وَأَشَدَّ قُوَّةً وَأَثَارًا فِي الْأَرْضِ: بودند بیش از ایشان به عدد و سخت بودند به نیرو و نشانهها در زمین، یعنی عمارت و طلب تملک دنیا فَمَا أَغْنَى عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ: چه بی نیازی کردند زیشان — بی نیازی نکرد از ایشان — آنچه بودند که می کردند و می ساختند.

۱۶

فَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ: چون آمد و آورد بدیشان رسولان ایشان هویداییها، یعنی دلایل و معجزات و گفته اند بیان حلال و حرام فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ: شادی کردند — ای: بسنده کردند — بدانچه نزد ایشان بود از دانش، ای: علم حرف و صناعات و علم دنیا چنانکه جای دیگر گفت يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ، و لحق و

۲۰

نزل و دار: بهم در رسید در ایشان آنچه بودند که بدان می افسوس کردند، یعنی آن عذاب که بدان استهزا کردند و گفته اند یعنی عقوبت استهزای ایشان.

۴ فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَخَدُّهُ: چون بدیدند عذاب ما را گفتند بگرویدیم به خدای و به یگانگی او وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ: و کافر شدیم بدانچه بدان مشرک بودیم. سؤال: ایشان به خدای مشرک بودند پس در یک حال هم ایمان آوردند و هم شرک تا گویند آمَنَّا بِاللَّهِ وَخَدُّهُ وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ؟ این مناقضه بود توحید و شرک مع. جواب گفته اند ۸ معناه: و کفرنا بالشرك الذی کتا به مشرکین: و بیزاریم از شرک؛ و گفته اند معناه و کفرنا بالاصنام الذی کتا لاجلها مشرکین بالله، و گفته اند معناه و کفرنا بالشیطان الذی کتا به مشرکین.

۱۲ فَلَمْ يَكْ يَنْفَعُهُمْ اِيْمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا: نبودی که سود داشتی ایشان را ایمان ایشان چون بدیدند عذاب ما را، زیرا که عند معاینه بود و ایمان و توبه پیش از معاینه سود دارد، چون معاینه بدید سود ندارد سُنَّتَ اللّٰهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ: این بود نهاد خدای در آنچه گذشت در بندگان او وَخَيْرَ هَئَا لِكَ الْكَافِرُونَ: و زیان کار شدند آنکه که عذاب خدای در رسید ناگرویدگان.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خبر است از مصطفی علیه السلام که او گفت هر که سورة السجده
برخواند به هر حرفی او را بود ده نیکی که بنویسند و ده بدی بمحایند و ده
درجه در بهشت به نام او کنند.

- ۴ خم، ای حُمَّ ما هو کاین. قولها در معنی حم نبشته آمد.
- تَنْزِيلٌ مِنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ: این سورة سخن گفتنی و پیغام فرستادنی
است از خدای مهربان بخشاینده. قرآن را تنزیل گفت زیرا که تکلیم است
و تنزیل تکلیم بود، و نیز این را تنزیل گفت زیرا که فرو فرستادن جبرئیل
است به این. گفته اند تنزیل خبر حم است و گفته اند در این ضمیر است ای:
- ۸ هذه السورة تنزیلٌ من الرحمن الرحيم.

- كِتَابٌ فُصِّلَتْ آيَاتُهُ: این قرآن و این سورة نامه ای است که هویدا
بگفته اند آیتهای این را، فُصِّلَتْ آيَاتُهُ بِالْحَلَالِ وَالْحَرَامِ وَالْحُدُودِ
وَالْأَحْكَامِ؛ و گفته اند فُصِّلَتْ آيَاتُهُ ای: مُيَزَتْ بِالْفَوَاصِلِ وَالنِّظَامِ قُرْآنًا
- ۱۲ عَرَبِيًّا: نبی تازی به لغت عرب. نصبٌ على القطع وعلى الحال وعلى
المدح لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ: مرگروهی را که بدانند لغت عرب و دریانند این را.
- بَشِيرًا وَنَذِيرًا: مژدگان دهنده و بیم کننده، ای: بَشِيرًا لِلْمُؤْمِنِينَ بِالْجَنَّةِ وَ
نَذِيرًا لِلْكَافِرِينَ بِالنَّارِ. بشیر و نذیر بحقیقت خدای و رسول بود لکن چون در
- ۱۶ قرآن بشارت و انداز است این نام بشیر و نذیر بر قرآن اطلاق کرد فَاعْرَضَ

اَكْثَرُهُمْ: برگشت از سماع و قبول این قرآن بیشتر ایشان فَهَمْ لَا يَسْمَعُونَ: ایشان فرا نشوند قرآن را به دل‌های ایشان و در نیاوند آن را. گفته اند لَا يَسْمَعُونَ ای لا یقبلون فرا نپذیرند قرآن را.

۴ وَقَالُوا قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ: و گفتند کافران مکه که دل‌های ما در پوششی است از این توحید که تو یا محمد ما را همی بازان خوانی وَفِي أَذَانِنَا وَقْرٌ: و در گوش‌های ما گرانی و کُری است، ما خود نمی شنویم آنچه تومی‌گویی وَمِنْ بَيْنِنَا وَبَيْنِكَ حِجَابٌ: و میان ما و میان تو پرده‌ای است، فرا تومی‌نبینیم فَأَعْمَلْ إِنَّا عَامِلُونَ: تو کار خویش می‌کن که ما خود کننده‌ایم ۸ کار خویش را، ای: فاعمل لِأَلْهِكَ إِنَّا عَامِلُونَ لَا أَهْتِنَا؛ و گفته اند فاعمل فی هلاکنا إِنَّا عَامِلُونَ فی هلاکک. این آیت در آن آمد که روزی بوجهل مصطفی را پیش آمد؛ رسول توحید بروی عرضه کرد، بوجهل گفت «دلم پوشیده است از این سخن که تومی‌گویی و در گوش من کُری است»، ۱۲ آنگه دست پیش برداشت گفت «میان ما و میان تو پرده‌ای است من خود فا تونمی‌بینم تو هر چه خواهی می‌کن ما خود بر کار خویشیم به تو نخواهیم گروید».

۱۶ قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ وَاحِدٌ: بگو یا محمد بلی من آدمی‌ام همچون شما پیغام می‌دهند به من که خدای شما یک خدای است. این جواب کافران است که مصطفی علیه السلام را گفتند: چه شرف است ترا بر ما یا محمد که می‌ترا متابعت باید کرد بعدما که تو آدمی‌ای همچون ما؟ خدای تعالی این آیت بفرستاد جواب ایشان را ۲۰ فَاسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ: راست بیستید بر گرویدن به وی. و گفته اند معناه: بگوید که خدای شما یک‌خدای است و بر آن بیستید؛ و گفته اند در این تقدیم و تأخیر است ای: استغفروه ثم استقيموا اليه وَاسْتَغْفِرُوهُ: و آمرزش خواهید از وی وَوَيْلٌ لِّلْمُشْرِكِينَ الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ: و اوایی و عذاب سخت مر آن

هنبازآرندگان را که بندهند پاکی خواسته. گفته اند این زکات نفس است، ای: لا یقولون لا اله الا الله؛ توحید را زکات خواند زیرا که آن تن را پاک کند از کفر و طغیان چنانکه زکات مال را پاک کند از حق درویشان. و گفته اند این زکات مال است یعنی نگرویدند تا زکاتشان ۴ نباید داد از بخیلی ایشان می گفتند که ما نگرویم تا در زکات و در گزیت و در پیکار محمد درمانیم وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ: و ایشانند که بدان جهان ایشان کافراند.

۸ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ: بدرستی که آن کسان که بگرویدند و کردند کارهای نیک، یعنی به اخلاص میان ایشان و میان خدای ایشان لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ: ایشان را بود مزدی نابریده بی منت، یعنی چون به پیری رسند مزد ایشان روان باشد همچنانکه در جوانی چنانکه در سورة وَالتِّينِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ گفته آید. ۱۲

قُلْ إِنِّي كُنتُ مِنَ الْكَافِرِينَ: بگو یا محمد ای شما می کافر شوید بدان خدای که بیافرید این زمین را در دور روز وَتَجْعَلُونَ لَهُ أَنْدَاداً: و می گوید و می کنید او را همتایان چون بتان و جز آن ذَلِكَ رَبُّ الْعَالَمِينَ: او است خداوند و مهتر و پروردگار همه جهان و جهانیان. ۱۶

و هب بن منبه گوید: خدای تعالی هفت زمین را بیافریده است از کف، زمین نخستین نام آن رَمْکَا، برباد عقیم مزموم به هفتاد هزار زمام از آهن، هر زمامی به دست هفتاد هزار فریشته. و زمین دوم نام آن جُلْدَه، سگان آن کژدمان دوزخ چون اشتران سیاه، دنبالهای ایشان چون نیزها هر ۲۰ دنبالی را سیصد و شصت قفار و هر قفاری سیصد و شصت فرق از هر فرقی سیصد و شصت سبو، اگر از آن یک سب در دنیا بریزند همه اهل دنیا بمیرند. زمین سیم نام آن غَرْقَه، سگان آن عنکبوت دوزخ هر یکی بزرگتر از کوه قاف. زمین چهارم نام آن خَرَبَا، سگان آن ماران اهل دوزخ، هر

ماری را از آن هژده هزار دندان بیشتر، هر دندانی چند بلندترین خرمابئی، در بن هر دندانی هژده هزار سبوی زهر. زمین پنجم نام آن مَلْثَا، سگان آن کبریت سنگهای دوزخ. زمین ششم نام آن سَجین، در آنجا دیوانهای اهل دوزخ باشند. زمین هفتم نام آن عجیبا، ساکن آن ابلیس، هر سالی یکبار بیرون آید و باز آنجا گردد؛ و گفته اند که این زمین بر آب است کوههایی آن را نگه می دارد.

وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ مِنْ فَوْقِهَا: و کرد در این زمین کوههای بیخاور استوار
 زور این زمین وَبَارَكْ فِيهَا: و برکت کرد در کوهها؛ و گفته اند برکت کرد در زمین ای: و بارک لِأَهْلِهَا فِيهَا: اهل زمین را در زمین برکت کرد که این است مقام ایشان و هم این است معاش ایشان و بازین است بازگشتن ایشان وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا، ای: اقوات اهلها: و اندازه کرد در این زمین قوتهای آن یعنی قوتهای اهل آن فِی أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ: در چهار روز سَوَاءً — به نصب خوانده اند و به رفع خوانده اند و به خفض خوانده اند، چون به نصب خوانی مفعول باشد ای: جَعَلَهَا سَوَاءً، و چون به رفع خوانی در آن ضمیر بود ای: هُوَ سَوَاءً، چون به خفض خوانی نعت ایام باشد — لِلْسَّائِلِينَ: یکسان است مر خواهند گان را، ای: سواءٌ لِمَنْ سَأَلَ و لِمَنْ لَمْ يَسْأَلْ و لِمَنْ طَلَبَ الرِّزْقَ و لِمَنْ لَمْ يَطْلُبْ.

ثُمَّ أَسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ: پس قصد کرد به آفریدن آسمان و آن دودی بود بخاری. سؤال: اینجا گفت خَلَقَ الْأَرْضَ نخست زمین را بیافریدم، ثُمَّ أَسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ پس قصد کرد به آفریدن آسمان، خبر کرد که زمین را از پیش آفریدم و آسمان را از پس؛ و جای دیگر گفت أَمِ السَّمَاءُ بَيْنَهُمَا، پس از آن گفت وَالْأَرْضُ بَعْدَ ذَلِكَ دَحِيهَا، خبر کرد که زمین را از پس آسمان آفریدم، نه این تناقض بود؟ جواب گوئیم خدای تعالی نخست زمین را آفرید آنکه آسمان را و لکن زمین گسترانیده نبود

- چون آسمان را بیافرید از پس آن زمین را بگسترانید آنجا که گفت
وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحِيهَا خبر کرد که زمین را از پس آفریدن آسمان
بگسترانیدم نگفت والارض بعد ذلك خلقها، لابل گفت دَحِيهَا، چون
چنین بود تناقض لازم نیاید فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ آتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا: گفت مر
آسمان را و زمین را که بیایید گر خواهید وگر نخواهید قَالَتَا آتَيْنَا طَائِعِينَ:
گفتند هر دو آمدم فرمان بران. سؤال: چرا گفت فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ بعد ما
که آن وقت آسمان و زمین هر دو معدوم بودند و خطاب معدوم را درست
نیاید، و نیز گفت قَالَتَا آتَيْنَا طَائِعِينَ، قول از آسمان و زمین یاد کرد و
آسمان و زمین نه متکلم اند، پس قول از آن چگونه درست آید؟ جواب
گفته اند فَقَالَ لَهَا معناه فقال لأجلها ولاجل الارض کونا فتکوتا، این امر
ایجاد است نه امر تکلیف و از هست کردن آن و هست شدن آن خبر کرد
بر عادت عرب که گویند قال الجدار، قال الحوض؛ و گفته اند معناه فقال
لأهلها مراهل آسمان و زمین را گفت که مطیع باشید بطوع یا بکره،
گفتند فرمان ترا مطیعیم؛ و گفته اند معناه آتیا بالمطر والنبات، هم آسمان
باران بارید و هم زمین نبات رست. و گفته اند معناه أبرزا زینتکما: ای
آسمان تو آفتاب و ماه و ستارگان پدید آر و ای زمین تو آبها و درختان و
نبات پدید آر.

- فَقَضَيْنَّ سَبْعَ سَمَوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ: تمام بیافرید آن را هفت آسمان در دو
روز. وهب بن منبه گوید: آسمان نخستین از زمرد سبز است نام آن رَقِيعَا،
فریشتگان آن بر صورت گاو و طعام ایشان تسبیح و شراب ایشان تقدیس،
رئیس ایشان اسماعیل. آسمان دوم از سیم سپید، نام آن أَرْقُلُون،
فریشتگان آن بر صورت عقاب، فعل ایشان قیام، رئیس ایشان رقیایل.
آسمان سیم از یاقوت سرخ، نام آن قیدوم، فریشتگان آن بر صورت
کرکس، فعل ایشان رکوع، رئیس ایشان کوکیایل. آسمان چهارم از

مروارید سپید، فریشتگان آن بر صورت اسبان، نام آن ماعون، فعل ایشان
 سجد، رئیس ایشان مومیایل. آسمان پنجم از زرسرخ نام آن ربقا،
 فریشتگان آن بر صورت حور، فعل ایشان گریستن، رئیس ایشان
 سفطیایل. آسمان ششم از یاقوت زرد، نام آن دفنا، فریشتگان آن بر
 صورت ولدان، فعل ایشان قعود، رئیس ایشان روعیایل. آسمان هفتم از
 نور، نام آن عربا، فریشتگان آن بر صورت آدمی، رئیس ایشان نوریایل و
 اَوْحٰی فِی کُلِّ سَمَاءٍ اَمْرًا: ووحی کرد در هر آسمانی فرمان آن، بر دو
 معنی یکی و اَوْحٰی فِی اهل کلّ سماء امره ایا هم بما اراد، دیگر معنی
 ۸ دَبَّرَ فِی کُلِّ سَمَاءٍ احوالها. سؤال: اینجا گفت خَلَقَ الْاَرْضَ فِی یَوْمَیْنِ
 زمین را در دو روز آفریدم و گفت سَبْعَ سَمَوَاتٍ فِی یَوْمَیْنِ هفت آسمان را
 در دو روز دیگر آفریدم و گفت و قدر فیها اقواتها فی اربعه ایام، تقدیر
 آنکه در زمین است به چهار روز دیگر کردم، جمله این هشت روز باشد و
 ۱۲ جای دیگر گفت خلق السموات والارض و ما بینهما فی ستة ایام،
 آسمانها و زمین و آنچه میان آن است در شش روز آفریدم، نه این تناقض
 بود؟ جواب گوئیم خدای عزوجل زمین را در دو روز آفرید و آسمانها را در
 ۱۶ دو روز آفرید و احوال زمین را در دو روز تقدیر کرد و آنچه گفت فی اربعه
 ایام مراد از آن تقدیر زمین و احوال زمین است، چون آفریدن و تقدیر زمین
 و احوال زمین در چهار روز بود و آفریدن آسمان در دو روز بود و جمله این
 شش روز بود، چنانکه در آیت دیگر گفت خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْاَرْضَ وَمَا
 ۲۰ بَيْنَهُمَا فِی سِتَّةِ اَيَّامٍ هیچ تناقض لازم نیاید وَزَيْنَا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ: و
 بیاراستیم آسمان نخستین و نزدیکترین را به چراغها چون ستارگاه و ماه.
 سؤال: چرا آسمان دنیا را خاص یاد کرد گفت بیاراستیم بعد ما که همه
 آسمانها را بیاراسته است؟ جواب گفته اند که خود آسمان دنیا است که
 آراسته است به مصابیح، دیگر آسمانها به نور عرش آراسته است؛ و

گفته اند که آسمان دنیا را خاص یاد کرد به آرایش زیرا که ما آن را می بینیم دیگر آسمانها را نبینیم وَحِفْظًا، ای: وَحَفْظَنَاها حفظاً: و نگه داشتیم آن را نگه داشتی، بر دو معنی: یکی نگه داشتیم آن را از دیو چنانکه جای دیگر گفت وَحَفِظْنَاها مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ، دیگر معنی ۴ نگه داشتیم آن را از افتادن بر زمین چنانکه جای دیگر گفت إِنَّ اللَّهَ يُمِيسُكَ السَّمَوَاتِ، ذَلِكَ تَقَهُرُ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ: آن آفریدن آسمان و وحی کردن در آن و آراستن آن و نگه داشتن آن اندازه کردن خدای نیست همتا و دانا است. ۸

فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً: اگر برگردند از توحید و پند بگو یا محمد بیم کردم شما را از عذابی مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَثَمُودَ: مانند عذاب قوم هود و قوم صالح، صاعقه عاد باد صرصر بود و صاعقه ثمود آتش بود.

۱۲ إِذْ جَاءَهُمُ الرُّسُلُ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ: چون آمد بدیشان رسولان از پیش ایشان و از پس ایشان. سؤال: از پیش ایشان و از پس ایشان رسول چگونه آمد بدیشان لابل که رسول که آمدی به ایشان در وقت ایشان توانستی آمد نه از پیش و نه از پس، پس چرا گفت مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ؟ جواب گفته اند مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ رسولان اول بودند و مِنْ خَلْفِهِمْ ۱۶ رسولان آخر بودند که بدیشان رسولان می آمدند از پس یکدیگر؛ و گفته اند مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ ای: یا مرونهم بالاستعداد لما بین ایدیهم كالقیمة وَمِنْ خَلْفِهِمْ ای: یا مرونهم بالزهد فی الدنيا؛ و گفته اند مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ آن رسولان که از میان ایشان بودند و مِنْ خَلْفِهِمْ آن رسولان که از دور آمدندی بدیشان همه می گفتند أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ: می رسید مگر خدای را قَالُوا لَوْ شَاءَ رَبُّنَا لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً: گفتند گر خواستی خدای ما که رسول فرستد فریشتگان را فرستادی فَإِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ: ما بدانچه شما را بدان فرستادند کافرانیم، یعنی به خدا و توحید خدای و گفته اند بِمَا أُرْسِلْتُمْ ای:

بارسالکم کافرون.

فَأَمَّا عَادٌ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ: اما عادیان گردن کشی کردند در زمین بناحق، ای: به باطل و کفر و قَالُوا مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً: و گفتند کیست از ما سخت تر به قوت. و آن آنکه گفتند که هود ایشان را تهدید کرد به عذاب، ایشان گفتند با ما که برآید که ما را عذاب کند کیست از ما سخت تر به قوت. خدا گفت أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَهُمْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً: ای نگه نکردند که آن خدای که ایشان را آفرید از ایشان سخت تر بود به قوت و كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ: و بودند نشانه‌های ما را می انکار کردند. گفته اند این آیات پندها است و گفته اند نعمتها است و گفته اند معجزها است.

فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا: بفرستادیم بر ایشان بادی سردی سرد سخت سخت هُرَّتْ و جَرَّتْ کننده فی آيَاتِنَا نَحِسَاتٍ: در روزگار شوم، آخر چهارشنبه از ماه شوال تا دیگر چهارشنبه شبانگاه لِيَذِيقَهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا: تا بچشانیم ایشان را عذاب هلاکت و رسوایی و خواری در این جهان در این زندگانی نخستین وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَخْزَى: و هراینه عذاب آن جهان رسواتر وَهُمْ لَا يُنصَرُونَ: و ایشان را نصرت نکنند و نه یاری دهند و نه از عذاب نگه دارند.

وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ: و اما قوم صالح باز خواندیم ایشان را با حق. این هدی دعوت است نه هدایت فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَى عَلَى الْهُدَى: برگزیدند کوری را بر راه راست. گفته اند معناه فاختاروا الكفر على الايمان و گفته اند فاختاروا الباطل على الحق و گفته اند فاختاروا الجهل على العلم و الشبهة على الحجة فَآخَذَهُمْ صَاعِقَةُ الْعَذَابِ الْهُونِ: بگرفت ایشان را هلاک کننده عذاب خواری بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ: بدانچه بودند که می کردند.

وَنَجَّيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ: و برهانیدیم ما آن کسان را که گرویده بودند و بودند که می پرهیزیدند از کفر و شرک و معاصی.

وَيَوْمَ يُحْشَرُ أَعْدَاءُ اللَّهِ إِلَى النَّارِ: و آن روز که روز قیامت بود بینگیزند آن دشمنان خدای را - یعنی کافران را - سوی دوزخ فُهِمُ يُوزَعُونَ، ای: مجلس اولهم لآخرهم: ایشان را می پناوند؛ و آن آن بود که آتش از دوزخ برآید به گرد ایشان درآید فراهم تر می آید و ایشان را فراهم تر می آرد تا چنان کند ایشان را کالزَجَّ فی الرُّمَح.

حَتَّى إِذَا مَا جَاءُوهَا: تا آنکه که آنجا آیند، ای به دوزخ رسند، گفته اند که به عرصات قیامت آیند شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَ أَبْصَارُهُمْ: گواهی دهند بر ایشان شنوایی ایشان و بینایی ایشان، یعنی گوشها و چشمهای ایشان به هر چه شنیده باشند و دیده باشند وَ جُلُودُهُمْ: و پوستهای ایشان، یعنی هفت اندام ایشان؛ گفته اند وَ جُلُودُهُمْ فرجهای ایشان بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ: بدانچه بودند که می کردند و آن آن بود که خدای تعالی کافران را در دوزخ کند کردارهای ایشان با یاد ایشان دهد، ایشان انکار کنند؛ خدای تعالی دهنهای ایشان مُهر کند و اندامهای ایشان به سخن آرد تا گواهی دهند بر ایشان به کردارهای ایشان.

وَقَالُوا لَجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا: و گویند مر پوستهای ایشان را و مر اعضاها را ایشان را چرا گواهی دهید بر ما قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ: گویند ما نه از خویشتن گفتیم بل که به سخن آورد ما را آن خدای که او به سخن آرد هر گوینده ای را وَ هُوَ خَلَقَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ: و او بیافرید شما را نخست بار و به سخن آورد اول بار وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ: و با وی گردانند شما را روز قیامت. در این آیت ما را حجت است بر آنکه قول مقتضی نیست آلت و جارحت را و ادات و مخارج را زیرا که جوارح روز قیامت سخن گوید و آن را آلت و جارحت نبود و ادات و مخارج نبود.

وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَوُونَ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَلَا أَبْصَارُكُمْ وَلَا جُلُودُكُمْ: و نبودید شما که بپوشیدید - ای نتوانستید که پنهان شدید - از اعضای

خویش که گواهی دهند بر شما گوش شما و نه چشمهای شما و نه پوستهای شما، و گفته اند فرجهای شما. و گفته اند تسترون ای تستیقنون، و گفته اند تسترون ای تمتنعون وَلَكِنْ ظَنَنْتُمْ أَنَّ اللَّهَ لَا يَعْلَمُ كَثِيرًا مِّمَّا تَعْمَلُونَ: بیک پنداشتید که خدا نمی داند بسیاری از آنچه شما می کردید. سؤال: چرا گفت ظَنَنْتُمْ أَنَّ اللَّهَ لَا يَعْلَمُ كَثِيرًا مِّمَّا تَعْمَلُونَ بعد ما که هیچ مثبت صانع را خود این ظن نبود؟ جواب گفته اند معناه پنداشتید که خدای عزوجل معلوم خود آشکارا نخواهد کرد بسیاری از آنچه می کردید. و گفته اند معناه ما ظننتم أَنَّ اللَّهَ لَا يَعْلَمُ كَثِيرًا مِّمَّا تَعْمَلُونَ.

وَذَلِكُمْ ظَنُّكُمُ الَّذِي ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ أَرْدَبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ: و آن تان بود اندیشه شما که اندیشه کردید به خدای شما آن بود که هلاک کرد شما را تا گشتید از زیان کاران.

فَإِنْ يَصْبِرُوا فَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ: اگر صبر کنند آتش بود جایگاه ایشان. سؤال: چرا شرط کرد گر صبر کنند آتش بود جایگاه ایشان، بعد ما که اگر صبر نکنند هم آتش بود جایگاه ایشان؟ جواب گفته اند معناه فان يصبروا أو لا يصبروا آتش خواهد بود مأوای ایشان، نه چنانکه در دار دنیا گویند الصبر مفتاح الفرج و گویند مَنْ صَبَرَ ظَفَرَ، در دوزخ چنان نبود؛ نبینی که گویند سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَجَزْنَا أَمْ صَبَرْنَا مَا لَنَا مِنْ مَحِيصٍ. و گفته اند این جواب کافران است که گفتند اِمْشُوا وَاصْبِرُوا عَلَى آلِهَتِكُمْ، خدای عزوجل گفت اگر صبر کنند بر شرک آتش بود جایگاه ایشان وَإِنْ يَسْتَغِيثُوا فَمَا لَهُمْ مِنَ الْمُعْتَبِينَ: و اگر بازگشتن خواهند با دار دنیا با آشتی نباشند ایشان از بازگردانیدگان با دنیا با آشتی. پیغمبر صلی الله علیه گفت وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ مَا بَعْدَ الْمَوْتِ مِنْ مُسْتَعْتَبٍ وَلَا بَعْدَ الدُّنْيَا دَارٌ إِلَّا الْجَنَّةُ أَوْ النَّارُ.

وَقَيَّضْنَا لَهُمْ قُرَنَاءَ: و بینگیخته ایم و برگماشته ایم ایشان را یارانی بد فَرَّيْنَا لَهُمْ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ: آراسته کرده اند ایشان را آنچه فای پیش

ایشان است و آنچه با پس ایشان است. و گفته اند معناه مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ
 من انکار القیامة وَمَا خَلْفَهُمْ من قِدم الدنیا؛ و گفته اند مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ زینة
 الدنیا وَمَا خَلْفَهُمْ نسیان الآخرة؛ و گفته اند مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ ما على
 ظاهرهم من الذنوب وَمَا خَلْفَهُمْ باطنهم من الذنوب وَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِی
 ۴ أُمِّمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ إِنَّهُمْ كَانُوا خَاسِرِينَ: و سزا گشت بر
 ایشان گفتار وعید با گروهبانی که گذشته اند از پیش ایشان از پریان و
 آدمیان که بودند ایشان زیان کاران. سؤال: چون خدای عزوجل گفت حَقَّ
 ۸ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ پس طاعت چه سود دارد؟ جواب گوئیم معلوم خدای در بنده
 از حسن عاقبت و سوء عاقبت بهانه نباید گرفت و بر آن تکیه نباید کرد که
 آن سرّ خدای است، بنده را به مقتضای امر و نهی و وعد و وعید کار باید
 کرد و این همچنان است که خواست خدا و علم او و کتابت او در لوح
 محفوظ بنده را حجت نگردد، بدان همی اقرار باید داد و بس، آنکه
 ۱۲ متابعت امر و نهی و وعد و وعید باید کرد و بس.

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ: و گفتند آن کسان که نگرویدند
 مشنوید این قرآن را وَالْقَوْلُ فِيهِ، ای: الغظوا فيه بالشغب: و در او کنید در
 خواندن محمد سخنهاى بیهوده لَعَلَّكُمْ تَغْلِبُونَ: تا مگر شما بروی غلبه
 ۱۶ کنید. و آن آن بود که چون مصطفی صلی الله علیه قرآن خواندی بوجهل مر
 غوغای مکه را گفستی بروید و آواز بردارید به اشعار عرب و ترهات تا
 خواندن محمد و یاران وی شوریده کنید.

فَلْتَذِيقَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا عَذَاباً شَدِيداً: هراینه بچشانیم آن کسان را که
 نگرویدند عذاب سخت عذاب دوزخ وَلَتَجْزِيَنَّهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ: و
 هراینه پاداش دهیم ایشان را بترین آنچه می کردند و بتر آنچه بودند
 می کردند. سؤال: این أَسْوَأَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ فعل ایشان است یا مکافات
 ایشان، اگر فعل ایشان است چرا گفت بترین فعل ایشان را پاداش دهم

بعد ما که خدای تعالی کافران را به همه فعل او پاداش دهد و اگر این اسوأ مکافات ایشان است چرا گفت بتر از فعل ایشان ایشان را پاداش دهم بعد ما که پاداش هر کسی مانند فعل او بود نه بتر از آن چنانکه گفت
 ۴ وَ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا؟ جواب گوئیم اسوأ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ معاصی ایشان است و همه معاصی ایشان اسوأ اعمال ایشان است.

ذَلِكَ جَزَاءُ أَعدَاءِ اللَّهِ النَّارُ: آن است پاداش دشمنان خدای و آن آتش است که ایشان را بود لَهُمْ فِيهَا دَارُ الْخُلْدِ: ایشان را بود در آن دوزخ سرای جاویدی، یعنی مقام جاویدی در آتش جَزَاءُ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ: پاداش بدانچه بودند آیتهای ما را انکار کردند.

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا رَبَّنَا أَرَنَا الَّذِينَ أَضَلَّانَا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ: و گفتند — یعنی گویند — کافران در دوزخ ای بار خدای ما فرا ما نمای آن دو گروه خاصه آن دو تن که ما را گمراه کردند از پریان و آدمیان، یعنی ابلیس و
 ۱۲ قابیل که در این جهان اول گناه ایشان کردند نَجْعَلُهُمَا تَحْتَ أَفْدَامِنَا: تا کنیم ایشان را زیر پایهای ما لِيَكُونَا مِنَ الْأَسْفَلِينَ: تا باشند از فروترینان در درکات دوزخ؛ و خود فروترینان باشند ولیکن دیگر کافران ندانند.

إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبَّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا: بدرستی که آن کسان که گفتند
 ۱۶ خدای ما الله است پس بیستادند. این آیت را تفسیرها کرده اند پیغمبر صلی الله علیه گفت: هُمْ اُمَّتِي وَ رَبُّ الْكَعْبَةِ لِأَنَّ الْيَهُودَ قَالُوا رَبَّنَا اللَّهُ ثُمَّ قَالُوا مَا قَالُوا قَالُوا عَزِيزُ ابْنِ اللَّهِ، وَالنَّصَارَى قَالُوا رَبَّنَا اللَّهُ، ثُمَّ قَالُوا مَا قَالُوا الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ، وَ اُمَّتِي قَالُوا رَبَّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا. بوبکر صدیق رضی الله عنه گوید: ثُمَّ اسْتَقَامُوا وَلَمْ يَرْوَعُوا رَوْعَانَ الشَّعَالِبِ. علی رضی الله عنه گوید: ثُمَّ اسْتَقَامُوا عَلَى السَّتَةِ وَالْجَمَاعَةِ. ابن عباس گوید: ثُمَّ اسْتَقَامُوا عَلَى اِداء فَرَايِضِ اللَّهِ. یحیی بن معاذ گوید: اسْتَقَامُوا اَفْعَالاً كَمَا اسْتَقَامُوا اقْوَالاً، وَ

وی این قول از قول بوعبدالله کرام گفت رحمة الله عليه که او گوید: کونوا عبیداً بافعالکم کما انتم عبیداً باقوالکم. حاتم اصم گوید: ثم استقاموا على الحزن والخوف زیرا که از پس این می گوید تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنَّمَا يَقَالُ لِلْخَائِفِ الْحَزِينِ لَا تَخَفْ وَلَا تَحْزَنْ لَا لِلْأَمِينِ ۴ الفرح تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا: فرو آید بر ایشان فریشتگان به در مرگ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا که مترسید و اندوه مدارید؛ ای لَا تَخَافُوا علی ما امامکم وَلَا تَحْزَنُوا علی ما خَلَفْتُمْ. و گفته اند معناه: لَا تَخَافُوا بحلول العذاب وَلَا تَحْزَنُوا علی فوت الثواب وَأَبَشِّرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ: ۸ و مژدگانان تان باد بدان بهشت که بودید که شما را وعده می کردند.

نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ: ما دوستان شما ایم در زندگانی دنیا و در آن جهان. این سخن ایشان را کرام الکاتبین گویند، و گفته اند این سخن ایشان را فریشتگان بشارت گویند که در آن وقت بر ۱۲ وی فرو آیند، و گفته اند این سخن ایشان را خدای تبارک و تعالی گوید که منم یار و نگه دار شما و دوست و پذیرفتار شما؛ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا گفته اند در این جهان وَفِي الْآخِرَةِ در آن جهان، و گفته اند فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در در مرگ وَفِي الْآخِرَةِ در گور وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهُ أَنْفُسُكُمْ: و شما را ۱۶ باشد در آن بهشت آنچه آرزو کند تنهای شما وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَدَّعُونَ: و شما را باشد در آنجا آنچه خواهید. محمد هیصم رحمه الله گفتی کسی که به سفری شود وی را پنج گونه اندوه بود بر دل: یکی آنکه آذا که راه و سفر چون بود بر من ایمن یا نایمن؟ خدای تعالی در سفر قیامت این اندوه از ۲۰ دل مؤمن بردارد بدانکه گوید لَا تَخَافُوا. دیگر گوید آذا جال مخلفه من چون بود از پس من؟ خدای تعالی این اندوه نیز از دل مؤمن بردارد گوید لَا تَحْزَنُوا ای لَا تَحْزَنُوا علی ما خَلَفْتُمْ. سدیگر گوید آذا منزل گاه من در این سفر چگونه بود؟ خدای تعالی این اندوه نیز از دل مؤمن بردارد گوید

وَابَشِّرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ. چهارم گوید آذا همراه من چون بود شایسته
یا ناشایسته؟ خدای تعالی گوید نَحْنُ أَوْلَىٰ بِكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي
الْآخِرَةِ. پنجم گوید آذا مراد من برآید آنجا که می شوم از این سفر یا نه؟
خدای تعالی این اندوه نیز از دل مؤمن بردارد گوید وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهَى
أَنفُسُكُمْ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَدْعُونَ همه آن بود که شما را باید و آن بود که شما
خواهید. آنکه گفت:

نُزُلًا مِنْ غَفُورٍ رَحِيمٍ: این همه نزل است از خدای آمرزگار و بخشاینده؛ در
جنب آنچه از پس این خواهد بود مؤمنان را نزل خود کمترین کرامتی بود
در جنب ما بعد آن. اگر نُزُلًا به ضَمّ زا خوانی فرو آوردنی و فرو آمدنی
بود، و اگر نُزُلًا به جزم زا خوانی معناه رزقاً و عطاءً و کرامهً مِنْ غَفُورٍ رَحِيمٍ.
باشد که مؤمن را فا دل آید که آذا من سزاوار این کرامت باشم، مخاطره
که نباشم زیرا که من بد بنده ام؛ چنانستی که خدای تعالی گوییدی بنده
من چرا که نباشی سزاوار این همه کرامت.

وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا: و که باشد نیکو گفتارتر
از آن کس که واخواند با خدای و کرد کار نیک وَقَالَ إِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ: و
گفت من از مسلمانانم، به اسلام بنازید. این أَحْسَن را سه تفسیر کرده اند
بر مصطفی علیه السلام رانده اند و بر مؤذنان رانده اند و بر آمران معروف
رانده اند. چون بر مصطفی علیه السلام رانی وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِمَّنْ دَعَا إِلَى
اللَّهِ اِی: الی توحید الله و الی العمل الصالح و افتخر بالاسلام، و همه
مخلصان در این داخل باشند. و اگر بر مؤذنان رانی معناه و من احسن قولاً
مِمَّنْ دَعَا اِلَى عِبَادَةِ اللَّهِ بِالْاِذَانِ وَالْاِقَامَةِ، وَعَمِلَ صَالِحًا اِی: صَلَّى رَکْعَتَيْنِ
بَيْنَ الْاِذَانِ وَالْاِقَامَةِ، وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ، اِی ذَکَرَ
الشَّهَادَةَ فِي الْاِذَانِ وَالْاِقَامَةِ. و اگر بر آمران معروف رانی معناه: وَمَنْ احسن
قَوْلًا مِمَّنْ دَعَا الْخَلْقَ اِلَى اللَّهِ وَ اِلَى طَاعَتِهِ بِالْاَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النِّهْيِ عَنِ

المنكر، وَعَمِلَ صَالِحاً اِى: عمل بما اُمر به وَقَالَ اِنِّى مِنَ الْمُسْلِمِينَ
اى: من المسلمين بقضاء الله.

- وَلَا تَسْتَوِ الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ: و برابر نیاید نکویی و ا بدی. سؤال: چرا
نگفت وَلَا تَسْتَوِ الْحَسَنَةُ وَالسَّيِّئَةُ، لا چرا درآورد؟ جواب گفته اند: ولا
تستوى الحسنة بالسيئة ولا السيئة بالحسنة، و گفته اند مراد از این حسنه و
سيئه ايمان و كفر است و گفته اند حلم و جفا است اذْفَعُ بِالَّتِى هِىَ اَحْسَنُ:
بازدار بدانچه آن نكوتر بدى را، يعنى با بدكاران به حلم كار كن فَاِذَا الَّذِى
بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَانَهُ وَلِئٍ حَمِيمٍ: چون چنین كنى آن كس كه میان تو و
۴ میان وی دشمنى باشد گویى كه وی دوستى است دلسوز و خویش
مهربان.

- وَمَا يُلْقِيهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا، اى: و ما يعطيها، يعنى تلك الخصلة، اى
مدافعه السيئة بالحسنة: ندهند این هنر مگر آن كسان را كه صبر كردند وَمَا
۱۲ يُلْقِيهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ، من التوفيق والعصمة: و این خصلت الهام ندهند مگر
خداوند نصیب بزرگ را از خرد و حكمت وعصمت.

- وَأَمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ: و اگر بشوراند ترا از ديو
شوراندنى، وازداشت خواه به خداى كه خداى عزوجل دانا است در آن
وقت كه مردم در برابر جافى او فتد ديو در آن وقت در مردم دمد تا خشم
گیرد و از حد درگذرد، در آن وقت به استعاذت فرمود إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ:
بدرستى كه او است كه او شنوا و دانا است، يعنى السَّمِيعُ لَا سْتِعَاذَتَكَ
۱۶ الْعَلِيمُ بكيد الشيطان و دفعه عنك؛ و گفته اند السَّمِيعُ باقوال العباد الْعَلِيمُ
۲۰ بافعالهم.

وَمِنْ آيَاتِهِ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ: و از نشانه‌هاى وی شب است و روز كه حدوث
آن دليل است بر هستى خداى، زيرا كه حادث را چاره نبود از محدث و
اختلاف آن دليل است بر قدرت خداى زيرا كه آثار مختلف و متجنس

نبود مگر از قادر و تعاقب آن دلیل است بر وحدانیت خدای، زیرا که اگر دو صانع بودی ممکن بودی که یکی گفتی من روز آرم و یکی گفتی من شب آرم، آنگه یا همه روز بودی یا همه شب بودی یا نه شب بودی و نه روز. و زیادت و نقصان آن دلیل است بر کمال حکمت خدای، زیرا که اگر شب و روزه زیادت و نقصان نبودی احوال عالم مستقیم النظام نبودی. اما لیل و نهار، گفته اند شب و روز دو جسم اند لطیف از ظلمت و نور مسخر امر خدای را متعاقب می گردد بر یکدیگر. سلمان فارسی گوید:

شب را فریشته ای است بر آن موکل نامش شراهیل، چون وقت شب آید آن فریشته مهره ای سیاه فرو گذارد سوی مغرب، آفتاب را فرمان چنان است که فرو نشود تا آن مهره نبیند، چون آن مهره را ببیند فرو شود و آن مهره همچنان معلق می بود تا وقت روز آید؛ فریشته ای دیگر بیاید نام وی هراهِیل، مهره ای سپید فرو گذارد، چون شراهیل آن را ببیند مهره سیاه خویش برکشد، آفتاب آن مهره سپید را ببیند آنگه برآید. متکلمان اسلام گویند: روز و شب دو لون است به قدرت خدای عزوجل از پس یکدیگر می افرینند وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ: و آفتاب و ماه. ابن عباس از رسول علیه السلام روایت کند که او گفت خدای تعالی آفتاب را بیافریدست از نور عرش چند همه دنیا و ماه را بیافریده است کم از آن؛ آنگه جبرئیل را فرمود تا پری به ماه فرو آورد، روشنایی آن با هفتاد یک از آن آورد که بود تا شب از روز پدید بود. آنگه آفتاب را بردونی از نور بیافرید سیصد و شصت غروه و سیصد و شصت فریشته آن را موکل کرد تا هر فریشته غروه ای از آن نگه می دارد و بردون ماه را از نور آفتاب بیافرید، آنگه آفتاب را و ماه را مشرقها و مغربها بیافرید در اطراف آن صد و هشتاد چشمه است در مشرق گل آن سیه می جوشد چون جوشیدن دیگ و صد و هشتاد چشمه مانند آن در مغرب. و ماه را بیست و هشت منزل بیافریده است. رسول را پرسیدند که

«یا رسول الله ما وراء آفتاب نیز زمین هست؟». گفت «هست، زمین سپید سی روزه راه به روشنی آفتاب هر روز هزار ساله راه، آن زمین سی بار چند همه دنیا است آگنده از خلق، خود ندانند که هرگز کس بود که خدای را آزارد». گفتند «یا رسول الله ایشان آدمی باشند؟». گفت ۴ «ایشان خود ندانند که خدای عزوجل آدم آفریده است». گفتند «یا رسول الله ابلیس را بر ایشان هیچ دست بود؟». گفت «ایشان خود ندانند که خدای ابلیسی آفریده است». آنکه رسول صلی الله علیه این آیت برخواند و یخلق ما لا تعلمون. لَا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَلَا لِلْقَمَرِ: سجود مکنید آفتاب را و نه ۸ ماه را، زیرا که آن هر دو مسخراند و مقهوراند و مسخر و مقهور خدایی را نشاید و اسجدوا لله الَّذِي خَلَقَهُنَّ إِنْ كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ: و سجود آن خدای را کنید که او آفرید آن را — یعنی شب و روز را و آفتاب و ماه را — گر هستید که او را می پرستید و او را می بندگی کنید. ۱۲

فَإِنْ أَشْكُرُوا قَالَتَيْنِ عِنْدَ رَبِّكَ يُسَبِّحُونَ لَهُ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ: اگر گردن کشی کنند کافران از پذیرفتن حق و سجود کردن خدای را آن فریشتگان که نزدیک خدای تواند نماز می کنند و تسبیح می کنند او را شب و روز و ایشان ستوه نگردند از عبادت. پیغمبر صلی الله علیه گفت آطت ۱۶ السماء و حق لها ای ناط ما فيها موضع قدم الا وفيه ملك قائم او راکع او ساجد او قاعد الی يوم القيامة، فاذا كان يوم القيامة و رأو جلال الله وعظمته يقولون سبحانك ما عبدناك حق عبادتك.

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنَّكَ تَرَى الْأَرْضَ خَاشِعَةً: و از نشانه های هستی خدای و کمال ۲۰ قدرت او آن است که بینی این زمین را — خَاشِعَةً: ساکنه هامده میته — پژمرده فاذا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ: چون بفرستیم ما بر آن زمین آب باران فرا جنبد نبات و بردمد — و ربأت — و برآید إِنَّ الَّذِي أَحْيَاهَا لَمُخِي الْمَوْتِ: بدرستی که آن خدای که زنده کرد زمین پژمرده را هراینه او است

زنده کننده مردگان روز قیامت إِنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ: بدرستی که او بر هر چه خواهد که کند توانا است.

۴ إِنَّ الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي آيَاتِنَا لَا يَخْفَوْنَ عَلَيْنَا: بدرستی که آن کسان که می پیچند از آیت‌های ما سوی اشعار و ترهات — و گریلحِدُونَ به ضم یا و کسر حا خوانی: پیچ می درآرند در آیت‌های ما و بگردانند معنی‌های آن لَا يَخْفَوْنَ عَلَيْنَا — پوشیده نباشد بر ما، می دانیم و می شنویم که چه می کنند أَقْمَنَ يُلْقَىٰ فِي النَّارِ خَيْرًا مِّنْ يَّاتِيهِ امِنَّا يَوْمَ الْقِيَمَةِ: ای آن کس که او را در او کنند در آتش چون کافر او به یا آن کس که می آید ایمن روز قیامت ۸ چون مؤمن و مطیع أَعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ: می کنید آنچه خواهید. لفظ امر است ولكن مراد از این تهدید و وعید است چنانکه مهتری کهتر خویش را ببند بر گناهی گوید: بکن هر چه توانی کرد، بکن هر چه خواهی، با تو بگویم إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ: بدرستی که خدای بدانچه شما می کنید بینا ۱۲ است.

۱۶ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ لَمَّا جَاءَهُمْ: بدرستی که آن کسان که کافر شدند به قرآن چون آمد بدیشان. سؤال: چرا إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ را جواب یاد نکرد بعد ما که این را می خبری و جوابی باید؟ جواب گفته اند جواب این آن است که گفت ما يقال لك، و گفته اند آن است که أُولَٰئِكَ يُتَذَرُونَ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ: بدرستی که این قرآن نامه ای شگهمند. این عزیز را سه تفسیر کرده اند: گفته اند عزیز ای لا نظیر له، و گفته اند عزیز ای غالب علی کل کتاب بالنسخ، و گفته اند عزیز ای منیع.

۲۰ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ: نیاید بدین قرآن باطل از پیش این و نه از پس این. گفته اند معناه: باطل را فا لفظ این راه نیست وفا معنی این راه نیست، و گفته اند معناه: اول این مر آخر را مناقض نیست و

آخر این مر اول را مناقض نیست، و گفته اند معناه: پیش از این کتابی نبوده است بر نقض این و از پس این کتابی نخواهد بود بر نسخ این
 تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ: سخن گفتنی و پیغام فرستادنی است از خدای
 درست کار و درست گفتار ستوده و سزاوار ستایش.

۴

مَا يُقَالُ لَكَ إِلَّا مَا قَدْ قِيلَ لِلرُّسُلِ مِنْ قَبْلِكَ، اى: ما يقال لك من التكذيب
 والجفاء والانكار والاذى: نه می گویند ترا یا محمد این کافران از تکذیب و
 انکار و جفا و آزار مگر آنچه گفتند در رسولان از پیش تو اِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ وَ
 ذُو عِقَابٍ أَلِيمٍ: بدرستی که خدای تو خداوند آمرزش است و خداوند عذاب
 دردناک. گفته اند معناه: لذو مغفرة بتأخير العذاب و ذو عقاب الیم اذا
 عاقبهم؛ و گفته اند معناه: لذو مغفرة لك ولا مترك و ذو عقاب الیم
 لاعدائك.

۸

وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَجَمِيًّا: وگر ما کردیمی این قرآن را قرآنی به لغت عجم
 لَقَالُوا لَوْلَا فَضَّلَتْ آيَاتُهُ: هر اینه گفتندی کافران چرا نه هویدا بگفتند این را و
 آیتهای این قرآن را به لغت عرب تا ما دریافتیمی عَجَمِيٌّ وَعَرَبِيٌّ: این
 قرآن عجمی و رسولی عربی چگونه باشد. و گفته اند که این ابتدا سخن
 خدای است ای آن می خواهند که این قرآنی باشد هم عجمی و هم عربی
 قُلْ هُوَ الَّذِي أَمَّاؤُا هُدًى وَشِفَاءً: بگو یا محمد این قرآن مر آن کسان را که
 بگرویده اند راه نمودنی است و بهوانی. گفته اند معناه هدی للخیرات و
 شفاء من الآفات، و گفته اند هدی فی الدین و الشریعة و شفاء للقلوب من
 القسوة وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي أَذَانِهِمْ وَقُرْ: و آن کسان که نگروند بدین قرآن در
 گوشهای ایشان گرانی و کَرّی است وَهُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى: و این قرآن بر ایشان
 پوشیده است تا چون کوران فازین نبینند أُولَئِكَ يَتَدَوَّنَ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ: ایشان
 آنند که گویی ایشان را از جای دور می خوانند که هیچ گونه حق می فرا
 نشنوند.

۱۶

۲۰

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَاخْتَلَفَ فِيهِ: بدرستی که بدادیم ما موسی را نامه — یعنی تورات و الواح — خلاف کردند در آن؛ یعنی در موسی و در تورات که گروهی موسی را جادو گفتند و گروهی او را رسول گفتند، و خلاف کردند در کتاب وی به بعضی از آن اقرار دادند و بعضی را انکار کردند چنانکه جای دیگر گفت تَجْعَلُونَهُ قَرَأِطِيسَ تُبْدُونَهَا وَتُخْفُونَ كَثِيراً وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَفُضِيَ بَيْنَهُمْ: وگرنه سخنی بودی سابق شده از خدای تو بدانکه حرمت ترا عذاب نفرستد هراینه برگزار دندی میان ایشان هلاکت و إِنَّهُمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٍ: بدرستی که ایشان یعنی کافران در گمانی اند از وی — یعنی از خدا و از رسول و از قیامت و از توحید و از قرآن — تمام شکی به گمان آورنده.

مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ: هر که کرد کار نیک تن او را بود نفع آن و مَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا: و هر که بد کرد بر تن او بود گزند آن و مَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ: و نیست خدای توستم کار بر بندگان.

إِلَيْهِ يُرْدُّ عِلْمُ السَّاعَةِ: با خدا گردانند دانش قیامت را که کی خواهد بود. این جواب مصطفی است علیه السلام که از خدای درخواست تا پدید کند وقت بودن قیامت وی را از بس که کافران گفتند: هین بگو تا قیامت کی خواهد بود. خدای گفت علم قیامت مرا است و بس و مَا تَخْرُجُ مِنْ ثَمَرَاتٍ مِنْ أَكْمَامِهَا: و بیرون نیاید هیچ میوه از غلافهای آن و مَا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَى وَلَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِ: و بار برنگیرد هیچ ماده و بار بنهد مگر به دانش او خدای داند که کی بگیرد و کی بنهد و يَوْمَ يُنَادِيهِمْ: و آن روز که روز قیامت بود بخواند ایشان را، گوید آئِنْ شُرَكَائِي: کجا اند آن هنبازان من، به دعوی ایشان؛ یعنی آن کسان که می دعوی کردند که ایشان هنبازان من اند قَالُوا أَذْنَاكَ مَا مِثْلًا مِنْ شَهِيدٍ، اذْناک ای: خبرناک: بگفتیم ترا که نیست از ما هیچ کس گواهی دهنده بر آنکه ترا هنباز بود. تبراً کنند از

شرک، چنانکه جای دیگر گفت وَاللّٰهِ رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ. و گفته اند
 قَالُوا اذْنًاكَ حکایت سخن بتان و معبودان است که ایشان به سخن آیند
 گویند بار خدایا ما می‌گوییم نیست از ما هیچ هنبازترا مشرکان دروغ
 گفتند که ما را هنباز تو گفتند. و گفته اند این شهید به معنی مُعین است، ۴
 ای: مَا مَنَّا مِنْ مُعِينٍ وَ شَفِيعٍ لَهُمْ.

وَصَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَدْعُونَ مِنْ قَبْلُ: و گم شود از ایشان — یعنی از
 مشرکان — آنچه بودند که می‌خدای خواندند آن را از پیش وَظَنُوا مَا لَهُمْ مِنْ
 مَحِيصٍ، ای: وایقنوا ما لهم من ملجأ: و بیقین دانند که نیست ایشان را ۸
 هیچ پنه‌گاهی از عذاب خدای.

لَا يَسْتُمُ الْإِنْسَانُ مِنْ دُعَاءِ الْخَيْرِ: سیر بر نیاید مردم از خواستن نیکی،
 یعنی نعمت و عافیت و صحت و سلامت وَإِنْ مَسَّهُ الشَّرُّ: و گم‌فرو وی رسد
 بدی، یعنی محنتی و شدتی و عسرتی و فاقتی فَيُؤْسُ قَنُوطٌ: نومید باشد ۱۲
 سخت نومید. سؤال: گیر که نومید بودن مردم را از خدای عیب است دعا
 کردن به خیر باری نه عیب است پس چرا خدای تعالی مردم را بدان مذمت
 و ملامت کرد گفت لَا يَسْتُمُ الْإِنْسَانُ مِنْ دُعَاءِ الْخَيْرِ؟ جواب گوییم این
 ملامت و مذمت مردم را نه بدان است که دعاء خیر کند و لکن بدان است ۱۶
 که در وقت محنت نومید گردد، پیغمبر صلی الله علیه گفت از کبایر است
 القنوط من رحمة الله.

وَلَئِنْ أَذَقْنَاهُ رَحْمَةً مِنَّا مِنْ بَعْدِ ضَرَاءٍ مَسَّتْهُ: و اگر بچشانیم و برسانیم او را
 نعمتی به رحمتی از ما از پس گزندگی که رسیده بود او را لَيَقُولَنَّ هَذَا لِي وَمَا ۲۰
 أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً: هراینه گوید این مرا است، بر سه معنی: یکی آن
 نعمت از کسب خویش و از حیل و خویش بیند نه از خدای؛ دیگر معنی
 گوید هَذَا لِي: این مرا خود چنین رسد و من سزاوار اینم؛ سدیگر معنی
 هَذَا لِي: این مرا باقی خواهد بود، دل در آن بندد گوید نمی‌پندارم که

قیامت بودنی است وَلَئِنْ رُجِعْتُ إِلَى رَبِّي : و اگر بازگردانند مرا با خدای من به قیامت إِنَّ لِي عِنْدَهُ لِلْحُسْنَى : هراینه مرا نزد وی از این نیکوتر باشد؛ و گفته اند لِلْحُسْنَى یعنی الجنة، و گفته اند این صفت بوقطروس است که قصه وی در سورة الکهف گفته آمد فَلَنُنَبِّئَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِمَا عَمِلُوا : ۴ هراینه بیاگاهانیم آن کسان را که کافرند بدانچه کردند، یعنی مکافات کنیم ایشان را به هرچه کردند وَلَنُنَذِرَنَّهُمْ مِنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ : و هراینه بچشانیم ایشان را از عذاب زفت و سخت، و آن عذاب دوزخ است.

وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَغْرَضَ وَنَّابِجَانِيهِ : و چون نکوداشتی کنیم ما مردم را به نعمتی روی بگردانند از ما و طاعت ما — وَنَّابِجَانِيهِ : و تبعاد بقلبه — و دور شود از ما به دل. سؤال : اینجا می گوید مردم چون نعمتی یاود دل از ما بگرداند و جای دیگر می گوید فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ، اگر نعمتی یاود دلش آرام گیرد نه این تناقض بود؟ جواب گوئیم اینجا می گوید أَغْرَضَ وَنَّابِجَانِيهِ دل از ما بگرداند و در آن نعمت بندد و آنجا می گوید دلش بدان نعمت آرام گیرد و این هم آن است هیچ تناقض لازم نیاید وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ : و چون برسد بد و بدی و گزند و محنتی فَذُوْدُعَاءٍ ۱۲ غریض : خداوند خواندنی باشد بسیار. گفته اند این غریض از پهنای بود یعنی بدین و بدان می دود و حاجت به هر کس می بردارد.

فَلْأَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانَتْ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ثُمَّ كَفَرْتُمْ بِهِ : بگو یا محمد چه بینید و چه گوئید اگر این قرآن و این رسول از نزد خدای است و شما کافر می شوید بدو چه گوئید خدای را مَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ هُوَ فِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ : که باشد گم تر از آن کس که او در خلاقی بود دور از حق. ۲۰

سَتَرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ : زودا که بنماییم ایشان را نشانهای ما در کناره های جهان وَفِي أَنْفُسِهِمْ : و در تنهای ایشان. این آیت را تفسیرها کرده اند عبدالله بن عباس گوید فِي الْأَفَاقِ یعنی طلوع الشمس من مغربها

- وَفِي أَنْفُسِهِمْ يَعْنِي انشقاق القمر. عکرمه گوید آیاتنا فی آفاق یعنی الشُّهُبُ الثَّوَابِقُ و آن آن است که این ستارگان از جای برفتن چندین هرگز نبوده است از وقت مصطفی صلی الله علیه آمده است رجوم شیاطین را، و
- ۴ فِی أَنْفُسِهِمْ يَعْنِي نزول الوحي فيهم. مجاهد گوید آیاتنا فی آفاق یعنی فتح القُرَى علی يد الصديق وَفِي أَنْفُسِهِمْ يَعْنِي فتح مکه علی يد المصطفى صَلَّى الله عليه. سعيد مسبب گوید آیاتنا فی آفاق یعنی احياء الارض بالنبات چنانکه گفت وَآيَةٌ لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَيْتَةُ أَحْيَيْنَاهَا، وَ
- ۸ فِی أَنْفُسِهِمْ يَعْنِي احياءهم عند الصباح چنانکه گفت ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ فِيهِ. و گفته اند آیاتنا فی آفاق یعنی اهلاک القرون الماضية وَفِي أَنْفُسِهِمْ يَعْنِي اهلاکهم ببدر. و گفته اند آیاتنا فی آفاق بالقحط و الجدوبة چنانکه گفت ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ، وَفِي أَنْفُسِهِمْ يَعْنِي قحطهم
- ۱۲ خَاصَّةً چنانکه گفت يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ. و گفته اند آیاتنا فی آفاق یعنی الدلائل والحجج فی العالم الکبری وَفِي أَنْفُسِهِمْ يَعْنِي الدلائل والحجج فی العالم الصغرى، و این قول بوعمر و مازنی است؛ و آن آن است که هر چه خدای سبحانه و تعالی در عالم بنهاده است از دلائل و حجج و عجایب صنع در تن مردم که عالم صغری است هم بنهاده است؛
- ۱۶ چنانکه عالم مهین مرکب است از چهار اصل هوا و ماء و تراب و نار، عالم کهین نیز مرکب است از چهار اصل و آن چهار طبع است حرارت و برودت و رطوبت و یبوست، مادام که این چهار اصل معتدل می بود احوال
- ۲۰ عالم منتظم می بود و مادام که این چهار طبع در تن مردم معتدل می بود احوال نفس منتظم می بود. چنانکه عالم مهین دو نوع است کثیف و لطیف، عالم کهین نیز دو نوع است کثیف و لطیف؛ و چنانکه عالم مهین مزین است به شمس و قمر و نجوم، عالم کهین نیز مزین است به عقل و معرفت و علم؛ چنانکه در عالم مهین دریاها است و جویها، در عالم

- کهن اوداج است و شریانات؛ همچنین در همه اوصاف و تفصیل آن دراز گردد حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ: تا پدید آید ایشان را که او است که خدای حق است. محمد هیصم گفتی الحق الغایة التی لا مقصر دونها ولا متجاوز عنها، او یکخدای است که کم از آن یکی نشاید و بیش از آن یکی نشاید و جز از آن یکی نشاید. و تبیین چیزی به دو طریق بود یا به حس و صورت بود یا به دلیل و حجت بود و در این جهان خدای را به حس و صورت نبینند، زیرا که اگر در این جهان دیدار دادی از دو بیرون بودی: اولیا و اعدا را دادی یا اولیا را دادی دون اعدا را. اگر اولیا و اعدا را دادی ۴ کرامت مهین فادشمن داده بودی، و اگر اولیا را دادی دون اعدا، اعدا در قیامت بهانه کردند که در دنیا از آن نگر ویدیم که ترا ندیدیم و اگر بدیدیمی بگرویدیمی چنانکه مؤمنان دیدند بگرویدند؛ چون چنین بود خدای تبارک و تعالی دیدار با قیامت او کند و در این جهان دلیل و حجت ۱۲ بنهاد تا خردمند در دلیل و حجت نگردهستی و یگانگی خدای عزوجل بداند و دیدار به آخرت اومید دارد أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ: ای نه بسنده است خدای تو بر هر چیز از کردار خلق دانا و گواه.
- ۱۶ أَلَا إِنَّهُمْ فِي مِرْيَةٍ مِنْ لِقَاءِ رَبِّهِمْ: بدان که ایشان — یعنی کافران — در شکی اند از باز رسیدن به خدای ایشان به قیامت؛ و گفته اند معناه در شک اند از دیدار ایشان مر خدای را عزوجل که ایشان خدای را نبینند الا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ: بدان که او به هر چیز دانا است به همه وجوه. ۲۰ احاطت دانستن چیز بود از همه وجوه؛ و از آنجا است که بنده را به خدای احاطت نبود وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا، اما خدای را به بنده احاطت بود که او داند همه را از همه وجوه.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- خبر است از مصطفی علیه السلام که او گفت هر که سورة حم عسق
برخواند غبطته الملائكة فریشتگان را از حال او آرزو آید و فای برهند.
- حم عسق، معنی حم گفته آمد اما در این موضع خاص گفته اند: حا
حلمه، میم ملکه، عین علمه، سین سناؤه، قاف قدرته، اقسام الله تعالی
۴ بحلمه و ملکه و علمه و سنائه و قدرته انی لا اُعَذَّبُ بالتَّارِ اَبَدًا مَنْ قَالَ لَا اِلَهَ
اِلَّا اللهُ مَخْلَصًا مِنْ قَلْبِهِ وَلَقِیْنِیْ بِهَا. و گفته اند حا حلیم، میم مجید، عین
علیم، سین سمیع، قاف قدیر، معناه: گفت آن خدای که حلیم است و
مجید است و علیم است و سمیع است و قدیر است. و گفته اند حا حرب
۸ صحابه، میم ملک بنی امیه، عین ولایت بنی عباس، سین سناء مهدی،
قاف قدرت عیسی. و گفته اند حا کلّ حرب یكون، میم کلّ ملّک یكون،
عین کلّ عذاب یكون، سین کلّ سنّة تَکُونُ، قاف کلّ قذِفٍ یكون، و این
۱۲ علوم فتن باشد که خدای تعالی در این آیت نشان آن پدید کرده است. و
گفته اند حا سوگند به حلم خدای و حرمت مصطفی، میم مُلک خدای و
محبت مصطفی، عین علم خدای و عز مصطفی، سین سناء خدای و سنت
مصطفی، قاف قدرت خدای و قدر مصطفی، سوگند بدین چیزها که یاد
۱۶ کردیم که هر چه آفریدم آن را مانند آفریدم و ترا که مصطفی ای
نیست همتا آفریدم.

كَذَلِكَ يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ، اى: كما اوحى اليك هذا و كذلك يوحى الى الذين من قبلك: همچنانكه اين حروف تهجى وحى کردند به تو وحى مى کردند بدان رسولان که پيش از تو بودند اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ: آن خدای که نیست همتا است درست کار درست گفتار. ۴

لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ: او را است آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از خلق و عجایب وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ: و او است برتر از همه چیزها و بزرگ و بزرگوار؛ و معنیهای علی و عظیم گفته آمد.

تَكَادُ السَّمَوَاتُ يَتَّقَطِرْنَ مِنْ فَوْقِهِنَّ: خواهد آسمانها که واطرکدى — و تَتَقَطَّرْنَ به تا و تشدید طا معناه: يتشققن باز شکافدى — زورایشان. گفته اند معناه يتشققن من عظمة الرب فوقهن؛ و گفته اند من فوقهن اى میمن فوقهن و هم الملائكة، و گفته اند من فوقهن اى من فوق الارضين وَالْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ: و فریشتگان تسبیح می کنند به حمد خدای ایشان؛ گفته اند معناه يُصَلُّونَ بِأَمْرِ رَبِّهِمْ، و گفته اند معناه يُسَبِّحُونَ مع حمد ربهم، و گفته اند يُسَبِّحُونَ بتوفیق ربهم. و آن آن فریشتگان اند که جای دیگر گفت الذين يحملون العرش و من حوله الآية وَيَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ: و آمرزش می خواهند آن کسان را که در زمین اند؛ یعنی مؤمنان بنی آدم را چنانکه جای دیگر گفت ويستغفرون للذين امنوا اَلَا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ: بدان که خدای است که او آمرزگار است و بخشاینده بر آن مؤمنان که فریشتگان آسمان ایشان را استغفار می کنند. ۸ ۱۲ ۱۶

وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ: و آن کسان که فرا گرفتند دون خدای دوستانی، یعنی معبودانى اللَّهُ حَفِيفٌ عَلَيْهِمْ: خدا نگاه بان است برایشان و مَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ: و نیستی تو یا محمد برایشان نگاه بان و برگماشته. این آیت منسوخ است به آیت قتال. ۲۰

وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا: و همچنانکه جبرئیل بر تو می خواند

وحی کردیم ما به تو قرآنی تازی لِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا: تا بیم کنی اهل مکه را و آن کسان را که گرداگرد آنند اهل شهرها و دیهها دیگر. مکه را اُمّ القری خوانند زیرا که اصل همه شهرها آن است لَآ اَرْض دَحِيتُ مِنْ تَحْتِهَا، و اُمّ اصل بود. و گفته اند آن را اُمّ القری خواند زیرا که پیش وای و ۴ قبله همه شهرها است و اُمّ و امام یکی بود. و گفته اند آن را اُمّ القری خواند زیرا که فاضلترین همه شهرها است وَتُنذِرُ يَوْمَ الْجُمُعِ لِأَرْبَعٍ فِيهِ: و بیم کنی خلق را از روز فراهم آوردن و آن روز قیامت است جای شکی نیست در آن روز. و گفته اند معناه لا شَكَّ فِيهِ عند الله و عند رسوله و عند المؤمنين، ۸ و گفته اند معناه لا ترتابوا فيه، و گفته اند لا موضع للريب فيه؛ چرا؟ زیرا که ما در این دار ظالم می یابیم از این جهان بیرون می شود از وی انتقام ناکرده و مظلوم می یابیم از این جهان بیرون می شود انتصار ناکرده، در حکمت حکیم واجب است که از ظالم انتقام کند و مظلوم را انتصار ۱۲ کند، چون در این جهان نمی بود واجب آمد که ورای این داری دیگر بود تا آنجا از ظالم انتقام بود و مظلوم را انتصار بود؛ درست شد که در بودن قیامت جای شک نیست فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ: گروهی در بهشت باشند و گروهی در دوزخ سوزان. ۱۶

وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَهُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً: و اگر خواستی خدای کردی ایشان را همه یک گروه و یک دین، ای: علی مَلَّةٍ وَاحِدَةٍ وَلَكِنْ يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ: بیک درآرد آن را که خواهد در دین او؛ و گفته اند معناه فی جَنَّتِهِ برحمته وَالظَّالِمُونَ مَا لَهُمْ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ: و آن کسان که ستم کارانند به ۲۰ ظلم شرک نبود ایشان را هیچ دوستی و نه هیچ یاری، ای ما لَهُمْ مِنْ قَرِيبٍ يَنْفَعُهُمْ وَلَا مَانِعَ يَمْنَعُ عَذَابَ اللَّهِ عَنْهُمْ.

أَمْ آتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِیَاءَ: ای فرا گرفتند از دون خدای دوستانی، یعنی معبودانی قَالَ اللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ: خدای است که او معبود است و معبودی را سزا

است، چرا؟ زیرا که وَهُوَ يُحْيِي الْمَوْتَى: او است که زنده کند مردگان را وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ: و او بر هر چیزی توانا است.

وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ: و آنچه خلاف کنید در آن از چیزی حکم آن به خدای است. سؤال: پس رای و قیاس چرا روا دارید ۴ بعد ما که خدای گفت فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ؟ جواب بوعمر و مازنی گوید رحمة الله که این در باب عقلیات است که هر چه از عقلیات مشکل گردد و در آن خلاف کنند حکم آن به خدای است تا وی بر زبان ولّی از اولیای خود براند و بیان کند، و آنجا که گفت فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ، آن در باب شرعیات است که حکم آن از کتاب خدا طلب باید کرد یا از قول رسول. دیگر جواب گوئیم هر چه در باب دین و شریعت در آن خلاف افتد حکم آن به خدای است که خدای را در هر حادثی حکمی است، بعضی از آن در نصّ قرآن پدید کرده است و ۱۲ بعضی در ضمن قرآن پدید کرده قریب المأخذ و بعضی در قرآن پدید کرده ضمن آن بعید المأخذ، آن را نظر و قیاس باید تا استخراج کنند ذَلِكَُمُ اللَّهُ رَبِّي: آنتان است خدای که خدای من است عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ: بروی توکل کردم و با وی گردم به دل. ۱۶

فَاطِرُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ: هست کننده آسمانها و زمین است. گر فَاطِرُ به رفع خوانی راجع باشد با الله ای ذَلِكَُ اللَّهُ فَاطِرُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ، وگر فَاطِرُ به خفض خوانی راجع باشد با ها از پیش، ای: وَإِلَيْهِ أُنِيبُ إِلَى فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا: کرد شما را از تنهای شما ۲۰ مانند گان گوناگون؛ و گفته اند ازواجاً زنانی جفتانی وَمِنْ الْأَنْعَامِ أَزْوَاجًا: و از چهار پایان نیز بیافرید مانند گان و جفتانی يَذْرُؤُكُمْ فِيهِ: می آفریند شما را در آن. سؤال: فِيهِ ها کنایت از چه چیز است بعد ما که هیچ چیز نیست معلوم که ها کنایت از آن باشد؟ جواب گفته اند فِيهِ ای فِي الرَّحِمِ، و

- گفته اند معناه یکشکر کم فیما یخلق بسیار می کند شما را در آنچه می آفریند
لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ: نیست مانند او چیزی. سؤال: لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ آن بود
که نیست چون مانند او چیزی، از ظاهر این واجب آید که خدای را
عزوجلّ مثلی بود چنانکه کسی گوید لیس کدار زید دار، واجب آید تا
زید را داری بود، پس چرا گفت لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ چون من نفی مثل
خواست؟ جواب گفته اند این لفظ در لغت عرب نفی مثل فایده دهد
چنانکه گویند لیس کمثل زید شئیء نفی مثل معلوم گردد و قرآن بر وفاق
لغت عرب است؛ و گفته اند این مِثْل صلت است معناه لیس کهوشی؛ و
گفته اند که این کاف صلت است معناه لیس مثله شئی. محمد هیصم
گفتی رحمه الله: تا مادام که هر حرفی را از قرآن فایدتی توانی نهاد آن را
صلة نباید شمرد و اینجا این کاف را و این مثل را هریکی فایدتی است
معناه لیس کهوشی ولا مثله شئی وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ: و او است شنوا گفتار
خلق را بینا به احوال خلق. در این آیت ما را حجت است بر آنکه خدای
تعالی شئی است زیرا که اگر اوشی نبودی درست نیامدی که گفتی لَيْسَ
كَمِثْلِهِ شَيْءٌ چنانکه درست نیاید که گویی لیس کمثل القار ایض، زیرا
که قارنه ایض است.
لَهُ مَقَالِيدُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ: او را است — یعنی خدای را است —
کلیدهای آسمانها و زمین. گفته اند معناه: بند گشای آسمانها و زمین، مِنْ
السَّمَاءِ الْمَطَرِ وَمِنْ الْاَرْضِ النَّبَاتِ؛ و گفته اند معناه: خزاین السموات
والارض؛ و گفته اند معناه: مقالید جمع مقلاد بود و مقلد بود و آن کلید
بود، و گفته اند این پارسی معرّب است اقلید کلید بود يَسْطُرُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ
وَيَقْدِرُ: بگستراند و فراخ کند روزی بر آنکه خواهد و تنگ کند بر آنکه
خواهد اِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ: بدرستی که او به هر چیز از احوال و مصالح خلق
دانا است.

شَرَعَ لَكُم مِّنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا: بیان کرد شما را از دین آنچه بفرمود
 بدان نوح را، و گفته اند شَرَعَ لَكُم ای: اختار لكم، و گفته اند معناه:
 برگزید شما را بدان دین که نوح را فرمود وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ: و آنچه
 وحی کردیم به تو، چون قرآن وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى: و آنچه
 ۴ ابراهیم و موسی و عیسی را بدان فرمودیم؛ ایشان همه را چه وصیت
 کردیم؟ اَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ: فرمودیم که بپای دارید و نگه دارید
 دین مسلمانی را و در آن خلاف مکنید. سؤال: چرا از همه پیغمبران
 گذشته این چهار را خاص کرد بعدما که دین همه پیغمبران یکی بوده
 ۸ است؟ جواب گوییم ایشان را خاص کرد زیرا که ایشان بودند که
 شریعت نو آوردند به نسخ شرایع، و گفته اند ایشان را خاص کرد برای
 فضل ایشان را بر دیگر پیغمبران. در این آیت ما را حجت است بر آنکه
 عمل از ایمان نیست زیرا که خدای تعالی همه پیغمبران را در دین یکسان
 ۱۲ و برابر نهاد چون فَا شَرِيعَتِ رَسِيدَ كَلِمَةٍ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شُرْعَةً وَمِنْهَا جَا،
 هریکی را از ایشان شریعتی دیگرگون فرمود چون در دین یکسان بودند و
 در عمل مختلف درست شد که عمل نه ایمان است كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا
 ۱۶ تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ: بزرگ آمد و گران و دشوار بر هنبازآرندگان خدای آنچه شما
 ایشان را بازان خوانید، چون توحید خدا و دین اسلام اَللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ
 يَشَاءُ: خدای برگزیند بدین دین آن را که خواهد، و گفته اند الیه ای: الی
 دینه دین الاسلام وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ: و راه نماید بسوی این دین — و
 ۲۰ گفته اند يَهْدِي إِلَيْهِ: راه نماید به خود — آن را که بازگردد به نظر و
 استدلال، و گفته اند مَنْ يُنِيبُ فی سابق علمه.

وَمَا تَفَرَّقُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ: و خلاف و جدایی نکردند مگر از
 پس آنکه آمد بدیشان دانش. سؤال: چرا گفت خلاف نکردند مگر از پس
 آنکه آمد بدیشان دانش بعد ما که خلاف کسی کند که بشک بود، چون

بدانست نیز خلاف نکند؟ جواب گوییم این آیت را بر کافران مکه رانده‌اند و بر جهودان مدینه رانده‌اند. چون بر کافران مکه رانی معناه: خلاف نکردند در کار محمد مگر از پس آنکه بدیشان آمد حجّت نبوّت و رسالت او؛ و آن آن بود که اهل مکه پیش از آنکه مصطفی صلی الله علیه و آله دعوی نبوّت کرد همه مقرب بودند به فضل وی و امانت و صدق و صیانت وی؛ چون دعوی نبوّت کرد و حجّت آن بنمود وی را مخالفت کردند به حسد. و اگر بر جهودان مدینه رانی معناه: و ما تفرّقوا فی نعته وصفته الاّ من بعدما جاءهم بیانها؛ و آن آن بود که همه اهل کتاب پیش از آمدن رسول اتفاق داشتند بر نعت و صفت نبی امّی عربی هاشمی، چون وی پدید آمد وی را مخالفت کردند بغیاً بینهم، ای: حسداً بینهم: از حسد میان ایشان که وی نه از بنی اسرائیل است وَلَوْلَا کَلِمَةُ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ اِلٰی اَجَلٍ مُّسَمًّى: وگرنه سخنی استی سابق شده از خدای تو یا محمد به تأخیر عذاب تا زمان زده نام برده لَقُضِيَ بَیْنَهُمُ الْهَلَاکُ: برگذارندی میان ایشان به هلاکت وَاِنَّ الَّذِیْنَ اُوْرِثُوا الْکِتَابَ مِنْ بَعْدِهِمْ: بدرستی که آن کسان که میراث دادند ایشان را کتاب از پس ایشان، یعنی از پس نوح و ابراهیم و موسی و عیسی لَفِی شَکٍّ مِنْهُ مُرِیْبٍ: در گمانی اند از وی — یعنی از نبوّت محمد و گفته‌اند از حقّی قرآن و حقّی دین اسلام و از توحید خدای، مُرِیْبٍ تمام شکی به گمان آورده.

فَلِذَٰلِكَ فَادْعُ وَاسْتَقِمْ: بازین دین خوان خلق را — یعنی این دین که نوح را و ابراهیم و موسی و عیسی را بدان وصیت کردم — و خود راست بیست، گفته‌اند علی الدعوة الی هٰذَا الدِّینِ، و گفته‌اند وَاسْتَقِمْ عَلٰی طَاعَةِ رَبِّكَ کَمَا اُمِرْتَ: چنان که فرموده‌اند تَرَا وَلَا تَتَّبِعْ اَهْوَاءَهُمْ: و پس روی مکن کامهای ایشان را که می‌گفتند رسول را که یا محمد با ما بساز تا ما با تو بسازیم وَقُلْ اٰمَنْتُ بِمَا اَنْزَلَ اَللّٰهُ مِنْ کِتَابٍ: و بگو یا محمد که من بگرویده‌ام

بدانچه خدای فرو فرستاد یعنی به هر کتاب که فرو فرستاده است وَأَمَرْتُ
لَاغِدِلَ بَيْنَكُمْ: و فرموده اند مرا تا داد کنم میان شما، یعنی به توحید فرمایم
شما را چنانکه گفت أَمَرْتُ أَنْ أَقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَقُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فَإِذَا
۴ قَالُوا عَصَمُوا مِنِّي دِمَائِهِمْ وَأَمْوَالَهُمْ إِلَّا بِحَقِّهَا وَحَسَابُهُمْ عَلَى اللَّهِ؛ و
گفته اند لَاغِدِلَ بَيْنَكُمْ لِأَسْوَى بَيْنِ الْوَضِيعِ مِنْكُمْ وَالشَّرِيفِ اللَّهُ رَبُّنَا وَ
رَبُّكُمْ: خدای است خدای ما و خدای شما لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ: ما را
است کارهای ما و شما راست کارهای شما لَا حُجَّةَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ:
۸ خصومت و پیکار نیست میان ما و میان شما در هستی خدا، لکن در منیت
و کمیت هست اللَّهُ يَجْمَعُ بَيْنَنَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ: خدا فراهم آرد میان ما و
میان شما و باز او است بازگشتن همه را روز قیامت.

وَالَّذِينَ يُحَاجُّونَ فِي اللَّهِ: و آن کسان که خصومت و پیکار کنند در
۱۲ خدایی خدا مِنْ بَعْدِ مَا اسْتُجِيبَ لَهُ: از پس آنکه اجابت کردند او را مؤمنان
حُجَّتُهُمْ دَاحِضَةٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ، ای: خصومتهم باطله و شبهتهم زایل: حُجَّتْ
ایشان باطل است نزد خدای ایشان. این آیت در شأن کافران مکه آمد که
می بستیدند با رسول در خدایی خدای، و گفته اند در شأن جهودان مدینه
آمده است وَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ: و بر ایشان باشد خشمی از خدای وَلَهُمْ عَذَابٌ
۱۶ شَدِيدٌ: و ایشان را بود عذاب سخت. سؤال: چرا روا دارید مناظره کردن
در خدایی خدای و در صفات او بعد ما که خدای چندین عیب و مذمت و
تهدید کرد آن کسها را که مناظره کنند در خدایی خدای بَعْدَ مَا اسْتُجِيبَ
۲۰ لَهُ؟ جواب گوییم این مذمت و عقوبت و تهدید آن کسها را است که
خصومت کنند در خدایی خدای به انکار و تکذیب حق، نه آن را که رد
کنند بر ایشان، پس همچندان که ایشان را عقوبت بود بر خصومت باطل
واجب آید مؤمنان را و حُجَّتْ گویان اسلام را ثواب و کرامت بود بر حُجَّتْ
توحید گفتن بعد ما که خدای تعالی صد هزار و بیست و چهار هزار پیغمبر را

به حجت گفتن توحید فرستاد و مصطفی را گفت وَجَادِلْهُمْ و گفت و
جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ.

اللَّهُ الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ: خدای آن است که فرو فرستاد قرآن را
۴ برای اظهار حق و برای تحقیق وعد و وعید. و گفته اند معناه انزل الكتاب
و هو الحق، و گفته اند این بِالْحَقِّ با زایده است معناه انزل الكتاب الحق
وَالْمِيزَانَ: و ترازو را، و گفته اند مراد از این ترازو عقل است تا بدان بسنجد
صواب و خطا را، و گفته اند این میزان عدل است چنانکه پیغمبر
۸ علیه السلام گفت العدل میزان الله فی الارض، و گفته اند این آن ترازو
است که میان خلق است تا بدان داد نگه دارند و آن اول از آسمان آمده
است وَمَا يُذْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ قَرِيبٌ: و چه دانی تو یا محمد مگر قیامت
نزدیک است.

يَسْتَعْجِلُ بِهَا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا: بشتاب می خواهند آن را آن کسان که
۱۲ نگر ویدند بدان وَالَّذِينَ آمَنُوا مُشْفِقُونَ مِنْهَا: و آن کسان که بگرویده اند
ترسانند از آن وَيَقْلُمُونَ أَنَّهَا الْحَقُّ: و می دانند که آن حق است إِلَّا إِنَّ الَّذِينَ
يُمَارُونَ فِي السَّاعَةِ لَفِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ: بدان که آن کسان که بشک اند در قیامت
در گمراهی اند دور از حق.

۱۶ اللَّهُ لَطِيفٌ بِعِبَادِهِ: خدای نیکوکار است به بندگان او. لطیف در لغت بر
وجوه بود: لطیف بود به معنی رِقَّت و دَقَّت، چنانکه گویند جسم لطیف،
جوهر لطیف؛ و لطیف بود به معنی قَلَّت تَأْلِيفَات، چنانکه هوا و آتش و
ملائکه و دیگر اجسام لطیف. نشاید که خدای تعالی لطیف باشد بدین
۲۰ معنیها؛ پس سخن گفتند در معنی اللَّهِ لَطِيفٌ: گفته اند معناه عالم، عالم
بعباده، بصیر بعباده؛ گفته اند ملطف بعباده عبادته، خدای است
باریک دان و باریک بین و باریک کار و نیکوکار به بندگان او. محمد
بن موسی الواسطی گوید در معنی اللَّهِ لَطِيفٌ بِعِبَادِهِ اللطيف الَّذِي نَوَّرَ

قَلْبِكَ بِالْهَدْيِ وَرَبِّي جَسَمَكَ بِالْغِذَا وَجَعَلَكَ مِنْ أُمَّةِ الْمُصْطَفَى وَ
 يَحْفَظُكَ فِي الشَّرَى يَنْجِيكَ مِنَ اللَّظَى وَيُدْخِلُكَ جَنَّةَ الْمَأْوَى وَيُمْكِّنُكَ
 حَتَّى تَنْظُرَ وَتَرَى هَذَا لَطْفَ اللَّطِيفِ بِالْعَبْدِ الضَّعِيفِ. وَكَفَتْهُ أُنْدُ اللَّطِيفِ
 ۴ الخالق ابتداءً والمرَّبِّي غذاءً والغافر انتهاءً. وَكَفَتْهُ أُنْدُ اللَّطِيفِ الَّذِي نَشَرَ
 أَحْسَانَكَ نَشْرًا ثُمَّ اعْقَبَهَا بُشْرًا، قَوْلُهُ تَعَالَى التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ؛ وَسَتَرَ
 عَصِيَانَكَ سِتْرًا ثُمَّ اعْقَبَهَا غَفْرًا، قَوْلُهُ قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى
 أَنْفُسِهِمُ الْآيَةِ؛ وَكَفَتْهُ أُنْدُ اللَّطِيفِ الَّذِي يَنْشُرُ الْمُنَاقِبَ وَيَسْتُرُ الْمَثَالِبَ وَ
 ۸ يَحْسُنُ الْعَوَاقِبَ؛ وَكَفَتْهُ أُنْدُ اللَّطِيفِ الَّذِي مَنَّ عَلَيْكَ بِالْهِدَايَةِ وَرَبَّكَ
 بِالرَّعَايَةِ وَتَوَلَّاكَ بِالْكَفَايَةِ حَتَّى تَسْتَحِقَّ الْوَلَايَةَ مِنَ الْبِدَايَةِ إِلَى النِّهَايَةِ.
 مُحَمَّدٌ كَرَامَ رَحْمَةِ اللَّهِ كَوَيْدُ اللَّهِ لَطِيفٌ بِعِبَادِهِ إِنَّهُمْ مَتَى شَاؤُوا ذَكَرُوهُ وَ
 مَتَى مَا طَلَبُوهُ وَجَدُوهُ، لَطِيفٌ بِأَوْلِيَائِهِ حَتَّى عَرَفُوهُ وَلَوْ لَطَفَ بِأَعْدَائِهِ مَا
 ۱۲ جَحَدُوهُ. نِيزَ كَفَتْ اللَّطِيفِ الَّذِي مَن تَوَكَّلَ عَلَيْهِ كَفَاهُ وَمَن اتَّقَاهُ وَقَاهُ وَمَن
 ذَكَرَهُ كَافَاهُ ذَكَرَاهُ وَمَن شَكَرَهُ زَادَهُ وَأَنَامَهُ وَمَن خَافَهُ آمَنَهُ بَلَوَاهُ وَمَن دَعَاهُ
 لَبَّاهُ وَمَن رَجَاهُ حَقَّقَ مَا رَجَاهُ وَمَن سَأَلَهُ أَعْطَاهُ وَمَن أَحْبَبَهُ لَقَاهُ. وَكَفَتْهُ أُنْدُ
 اللَّطِيفِ الَّذِي لَا يُرْجَى إِلَّا فَضْلُهُ وَلَا يُخَافُ إِلَّا عَدْلُهُ؛ بِعِبَادِهِ أَيْنَ عِبَادُ بَرِ
 ۱۶ خُصُوصَ رَانْدِهِ أُنْدُ وَبَرِ عُمُومَ رَانْدِهِ أُنْدُ، چُونِ بَرِ خُصُوصَ رَانِي لَطْفِ خُدَايِ
 بِأَيْشَانِ بِهِ فَضْلَ وَرَحْمَتِ بَاشَدِ، وَگَرِ بَرِ عُمُومِ رَانِي لَطْفِ خُدَايِ بِأَيْشَانِ
 بِهِ رُوزِي وَنَعْمَتِ بَاشَدِ يَرْزُقُ مَن يَشَاءُ: رُوزِي دَهْدِ آن رَا كِه خَوَاهَدِ.
 سَوَّال: چَرَا رُوزِي دَادَن رَا دَر مَشِيَّتِ بَسْتِ بَعْدِ مَا كِه رُوزِي دَادَن اَز
 ۲۰ خُدَايِ تَعَالَى مُقْتَضَى حَكْمَتِ اسْتِ، خُودِ نَشَايَسْتِي كِه نَدَادِي؟ جَوَابِ
 كَفَتْهُ أُنْدُ مَعْنَاهُ يَوْسَعُ الرِّزْقِ عَلَى مَن يَشَاءُ، وَكَفَتْهُ أُنْدُ مَعْنَاهُ يَرْزُقُ نَعِيمَ الْجَنَّةِ
 مَن يَشَاءُ، وَكَفَتْهُ أُنْدُ مَعْنَاهُ يَرْزُقُ لَطْفَهُ مَن يَشَاءُ وَهُوَ الْقَوِيُّ الْقَزِيرُ: وَآوَا اسْتِ
 نِيرومَنْدِ بِه فَرَاخِ كَرْدَنِ رُوزِي بَرِ آن كِه خَوَاهَدِ اَرْجَمَنْدِ وَبِي هَمْتَا الْمَنْتَقِمِ
 مَمَّنْ عَصَاهُ.

مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ: هر که کشت آن جهان خواهد
 درافزاییم او را در کشت وی؛ و گفته اند معناه مَنْ كَانَ هَمَّتَهُ طَلَبُ الْآخِرَةِ
 و عمل الآخرة نزدله فی توفیقه و فی اضعافه وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ
 مِنْهَا: و هر که کشت این جهان خواهد بدسیم او را از آن وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ
 ۴ مِنْ نَصِيبٍ: و نبود او را در آن جهان هیچ برخی. سؤال: این زراعت را و
 دهقانان را که می کشت این جهان خواهند و آن برزند ایشان را در آن
 جهان هیچ نصیب نبود که می گوید وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ؟ جواب
 گفته اند هر که همت او همه طلب دنیا باشد و هر چه کند برای دنیا کند
 ۸ آنکه او را نصیب آخرت نبود و مؤمن مخلص خود بدین صفت نبود. و
 گفته اند معناه مَنْ كَانَ يُرِيدُ بِعَمَلِهِ الْخَيْرَ مَنَافِعَ الدُّنْيَا، و آن منافق و مراپی
 باشد نُؤْتِهِ مِنْهَا بدسیم او را از دنیا آنچه مقسوم او بود وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ
 نَصِيبٍ.

۱۲

أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللَّهُ: یا هست ایشان را
 هنبازانی که بنهادند و پدید کردند ایشان را از دین آنچه نفرمودست بدان
 خدای؛ یعنی چیست به دست بتان تا می آن را پرستند وَلَوْلَا كَلِمَةُ الْفَضْلِ
 أَفْضَىٰ بَيْنَهُمْ: و گرنه سخن درست بودی به تأخیر عذاب از ایشان به
 ۱۶ حرمت تو یا محمد برگزاردندی هلاکت میان ایشان وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ
 أَلِيمٌ: بدرستی که آن ستمکارانند که ایشان را بود عذاب دردناک.

تَرَى الظَّالِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا كَسَبُوا: بینی ستمکاران را روز قیامت ترسان از
 آنچه کرده باشند وَهُوَ أَقْبَعُ بِهِمْ: و آن عذاب بودنی باشد بدیشان وَالَّذِينَ
 ۲۰ أَمْتُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ: و آن کسان که بگرویده اند و
 کردند کارهای نیک به اخلاص در ایمان ایشان در مرغزارهای بهشت
 باشند. گفته اند این روضات آن مرغزارها است بر در بهشت که مؤمنان را
 آنجا با هم آرند آنکه در بهشت کنند، و گفته اند این روضات آن مرغزارها

و باغ و بوستانهای بهشت است که ایشان در آنجا باشند لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ: ایشان را بود آنچه خواهند نزد خدای ایشان. گفته اند مِنْ عِنْدَ رَبِّهِمْ و گفته اند فی جوارِ رَبِّهِمْ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ: آن است آن فضل بزرگ از خدای به ایشان.

۴

ذَلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهَ عِبَادَهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ: آن است آنچه می مژدگان دهد خدای مریندگان او را آن بندگان که بگریوده اند و کردند کارهای نیک به اخلاص در ایمان. این ذَلِكَ اشارت است با فضل کبیر، ای: ذَلِكَ الْفَضْلُ الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهَ عِبَادَهُ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى: بگویا محمد نمی خواهم از شما بر این پیغمبری که می گزارم مزدی و جعلی مگر دوستی در خویشی، بر سه معنی: یکی إِلَّا أَنْ تَوَادَّوْا اللَّهَ وَتَتَقَرَّبُوا إِلَيْهِ بِالتَّوْحِيدِ، دیگر إِلَّا أَنْ تَوَادَّوْنِي فِي قَرَابَتِي وَلَا تُوْذُوهُمْ بِسَبَبِي، سدیگر معنی إِلَّا أَنْ تَوَادَّوْنِي فِي الدِّينِ الْحَقِّ بِحَقِّ الْقَرَابَةِ؛ و گفته اند این آیت منسوخ است به قول خدای عزوجل قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ مِنْ أَجْرِ فَعُولِكُمْ وَمَنْ يَقْرِفْ حَسَنَةً نَزَّلَهُ فِيهَا حُسْنًا: هر که نیکوی کند بیفزاییم او را در آن نیکوی. گفته اند فِيهَا ای: فِي الْجَنَّةِ، ای یوقفه للزیاده فیها؛ و گفته اند فیها ای فی الآخرة؛ و گفته اند معناه نزد له علیها حَسَنَةً بِالْإِضْعَافِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ: بدرستی که خدای آمرزگار است و سپاس دار یقبل الیسیر و یعطی الکثیر و لَا یَمُنُّ عَلَى الْعَبْدِ الْحَقِيرِ.

۸

۱۲

۱۶

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا: ای می گویند محمد فرا بافته است این قرآن را بر خدای دروغی، تو صبر کن یا محمد فَإِنْ يَشَاءُ اللَّهُ يَخْتِمُ عَلَى قَلْبِكَ: اگر خدای خواهد مهر صبر نهد بر دل تو وَیَمْنَعُ اللَّهُ الْآبَاطِلَ: و بردارد از دل تو ضجر و تنگ دلی وَیُحِقُّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ: و درست کند مسلمانی را به سخنان وی، یعنی به قرآن بر دست جز تو. بر این قول مخرج این آیت مخرج ذکر مِتَّ است؛ قتاده گوید فَإِنْ يَشَاءُ اللَّهُ يَخْتِمُ عَلَى قَلْبِكَ بِمَحْوِ الْقُرْآنِ عَنْهُ وَ

۲۰

يَمْنَحُ اللَّهُ الْبَاطِلَ اِى: يَذْهَبُ الْكُفْرُ وَالشَّرْكَ عَلَى يَدِ غَيْرِكَ وَيُحَقِّقُ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ اِى: يُظْهِرُ الْإِسْلَامَ بَعْدَ اِى بِهِ وَهِيَ قَوْلُهُ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ اِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ: بدرستی که او دانا است بدانچه در دلها است که هیچ دل نیست این وحی و رسالت را شایسته تر از دل تو.

۴

وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ: و او است آن خدای که فرایزد توبه از بندگان او. توبه ترک اختیار گناهی بود که مثل آن در منزلت مقدم شده بود تعظیماً لِلَّهِ وَ حِذَاراً مِنْ سَخِطِهِ. و عایشه رضوان الله علیها روایت کند از پیغمبر صلی الله علیه که او گفت التَّدُّمُ تَوْبَةٌ یعنی التَّنَدُّمُ پشیمانی خوردن توبه است. و گفته اند توبه سه چیز است: الندامة بالقلب والاستغفار باللسان و الاقلاع بالبدن. اما قبول توبه گفته اند آمرزیدن گناه است بر آن و گفته اند ارادت ثواب است بر آن و گفته اند قبول توبه ارادت تعظیم و اکرام تایب است و آمرزش گناه جز از آن است. محمد هیصم گفت چون ۱۲ خدای تعالی توبه فرمود بندگان را، گفتند: آذا که خدای تعالی ما را چه دهد چون توبه کنیم؟ خدای تعالی در این آیت گفت توبه شما بپذیرم و بر آن ثواب دهم. بنده گوید: آذا که با گناهان من چه کند؟ خدای تعالی گفت وَيَغْفُوا عَنْ السَّيِّئَاتِ: و درگذارد و بیامزد بدیها را. بنده گوید: من ۱۶ ندانم که چه کرده ام از گناهان، از هر یکی چگونه توبه کنم؟ خدای تعالی گفت بنده من گرتوندانی من دانم وَيَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ: من می دانم آنچه شما کنید، گریه یا خوانی آنچه بندگان کنند؛ توهمی بر جمله توبه ای بکن، من هر چه تو کرده ای آن همه بیامزم. بنده گوید: گیرم که ۲۰ گناهان من به توبه آمرزیده گشت، آذا مرا روی آن بود که نیز حاجت به خدای من بردارم و من او را آزرده؟ خدای گفت

وَيَسْتَجِيبُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ: و پاسخ کند دعای آن کسان را که گرویده اند و کردند کارهای نیک، یعنی توبه کنند. بنده گوید: مرا

۴ حاجتها بسیار است خود به زبان بندگانم گفت از بس حاجت که به خدای دارم. خدای گفت بنده من تو آنچه دانی بخواه تا بدهم و آنچه ندانی من خود به فضل خود بدهم وَ يَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ : و بیفزاید ایشان را از فضل خویش. بنده گوید: پس چون کار دو جهانی من نیکو بود آن دوزخ بدان صعبی چرا است و کرا است؟ خدای گفت وَالْكَافِرُونَ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ : و کافرانند که ایشان را عذاب سخت بود آن دوزخ برای ایشان است.

۸ وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ : و اگر خدای تعالی بگستراندی — یعنی فراخ کردی — روزی مر بندگان خود را ایشان از حد درگذشتندی اندر زمین وَلَكِنْ يُنَزِّلُ بِقَدَرٍ مَّا يَشَاءُ : بیک فرو آرد به اندازه آنچه خواهد چنانکه خواهد بر آنکه خواهد. این جواب تایب است که باشد که تایب را به دل آید که: خدای تعالی این همه نیکوی با تایب بکند چنانکه از پیش یاد کرد پس چون است که مرا چنین در محنت و عسرت و فقر و ۱۲ فاقت می دارد؟ خدای عزوجل گفت من در بنده به دانم گر من دنیا بر تو فراخ کردمی تو از حد درگذشتی و با من بنماندی، تو درویش با من بمانده به از آنکه توانگرو از من باز مانده إِنَّهُ بِعِبَادِهِ خَبِيرٌ بَصِيرٌ : بدرستی که خدای به بندگان او هست دانا و بینا، داند که صلاح بنده در چیست. این آیت در شأن اصحاب صفه آمد که ایشان می گفتند لَوَ أَنَّ لَنَا، دریغا گر ما را دنیا بودی ما خیرها کردیمی. خدای تعالی این آیت بفرستاد و فانمود که ۲۰ من در کار بندگان به دانم. عمرو بن حُرَیث گوید چون این آیت فرو آمد من همی تعجب کردم و به دل می اندیشه کردم که اگر مرا دنیا بودی من بسیار خیرها کنم، تا اکنون که بدیدم و بیازمودم.

و آن آن بود که عمرو بن حرث گوید من در میان اصحاب صفه بودم، چهارصد تن بودیم از یاران رسول غربا مهاجرین در صفه رسول به توکل نشسته هر که که کسی ما را چیزی آوردی من گفتمی کاجک آن

- منمی که آن صدقه می آرد، کاجک خدای مرا دنیا دهدی تا من آن را همه در چنین چیز بکار بردمی؛ نمی دانستم تا اکنون که غرقه ببودم و آن آن بود که چون خزاین کسری را غنیمت با مدینه آوردند و مالهای بسیار در دست مسلمانان افتاد به روزگار عمر خطاب رضی الله عنه، از شادروان کسری ۴ بدستی در بدستی نصیب علی رضی الله عنه رسید، و آن شادروانی بود همه از جواهر و یواقیت ثمین بافته. علی زاهد بود در دنیا گفت من این را همی چه کنم؛ عمرو حرith را هفت اسب نیکو رسیده بود؛ علی وی را گفت این اسبان به من فروش بدین پاره شادروان. عمرو بن حرith به وی ۸ فروخت و آن پاره شادروان از هم فرو گشاد و آن جواهر از هم جدا و کرد به چهل هزار درم بداد و آن را در تجارت افکند، مالش بدانجا رسید که چهل غلام وی را کاروان سالاری می کردند در بازرگانی، خود ندانست که چه دارد از بس مال که وی را فراهم آمد هر که که بر اندیشیدی از حال ۱۲ صفة و اصحاب صفة و آن عافیت و آن راحت و سبکباری یاد کردی زار بگریستی، او گوید وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ دَرَّشَانْ مِنْ آمَدَهْ است.
- وَهُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا: و او آن خدای است که فرو آرد باران از پس آنکه خلق نومید گشته باشند وَيَنْشُرُ رَحْمَتَهُ: و فرو باراند رحمت خود، یعنی باران وَهُوَ الْوَلِيُّ الْحَمِيدُ: و اوست دوست و یار مؤمن ستوده سزاوار ستایش و خوانده اند وَهُوَ الْوَلِيُّ الْحَمِيدُ: و آن است باران از پس درآینده ستوده؛ وَلِيّ نیز باران دوم بود و وسمی باران اول. و این آیت هم در باب تایب است که بنده گناه کار چون کرامات تایبان در این ۲۰ آیتهای پیشین شنید اندیشید که من از توبه دورم مخاطره است که هرگز از من توبه نیاید، خدای گفت جای نومیدی نیست از فضل من خدای که من آن کریمم که باران فرستم بندگان را از پس نومیدی ایشان جهان مرده را زنده کنم همچنین چون بنده ای از آزار من بار خدای باز گردد من به نظر

رحمت به وی نگرم همه کارهای او را نیکو بکنم.

وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ: و از نشانه‌های خدای آفریدن آسمانها و زمین است، آفرینش آن دلیل است بر آفریدگار و ایستادن آن دلیل است بر آنکه آن را نگه دارنده‌ای است که آسمان را در هوا می‌دارد و زمین را بر روی آب می‌دارد وَمَا بَثَّ فِيهِمَا مِنْ دَابَّةٍ: و آنچه بیافرید و بپراکند در آن هر دو از جنبنده. سؤال: چرا نگفت وَمَا بَثَّ فِيهَا مِنْ دَابَّةٍ که گفت فِيهِمَا بعد ما که دابة در زمین است نه در آسمان؟ جواب گفته اند فیهما به معنی فیها است، و گفته اند لابل دابة هم در زمین است و هم در آسمان، دابة زمین اصناف خلق اند و دابة آسمان فریشتگان وَهُوَ عَلَىٰ جَمْعِهِمْ إِذَا يَشَاءُ قَدِيرٌ: و او بر فراهم آوردن ایشان یعنی بر بعث خلق چو خواهد توانا است

وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ: و آنچه فرا شما رسد از رسیده‌ای — یعنی محنتی حتی اختلاج عرق و خدش عود و عثره قدم — آن همه بدان است که کرد دستهای شما، یعنی کفارت است گناهان شما را. پیغمبر صلی الله علیه گفت هیچ محنت فرا مؤمن نرسد تا خاری که در پای او شود که نه بدان کفارت کنند گناهان او را وَيَتَّقُوا عَنْ كَثِيرٍ: و فرا گذارد بسیاری و ما يعضوا الله اكثر مما يأخذ. سؤال: چرا گفت که هر محنت که فرا مؤمن رسد کفارت گناه او بود بعد ما که بسیار محنت باشد که مؤمن را بدان محنت در آن جهان ثواب و عوض باشد چنانکه در اخبار است؟ جواب گفته اند بدان محنت کفارت گناه مؤمن بود و نیز آن جهانی ثواب باشد بعد ما که در فضل خدای این عجب نبود، و گفته اند هر محنت که مؤمن را رسد در این جهان بدان رنج و الم کفارت گناه مؤمن باشد و بدان صبر که در آن کند او را آن جهانی ثواب و اضعاف باشد.

وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ: و شما نیستید عاجز یاونده خدای را از مکافات شما در زمین و نیستید از پیش عذاب وی بشونده وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ

اللَّهِ مِنْ وَلِيِّ وَلَا نَصِيرٍ: و نیست شما را از دون خدا هیچ دوستی که کار شما را بسربرد و نه هیچ یاری که شما را یاری دهد و عذاب خدا از شما بازدارد.

۴ وَمِنْ آيَاتِهِ الْجَوَارِ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ: و از نشانه‌های هستی و یگانگی و کمال قدرت خدای کشتیهای رونده است در دریا چون کوهها که به یک باد می شود و هم بدان باد می آید.

۸ إِنْ يَشَأْ يُسْكِنِ الرِّيحَ فَيَظْلَلْنَ رَوَاكِدَ عَلَى ظَهْرِهِ: گر خواهد بیاراماند باد را تا روز گذارند آن کشتیها بر پشت آب ایستاده إِنْ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ: بدرستی که در آن — یعنی در راندن آن کشتیها — نشانها است و عبرتها و حجتها مَرَّهْرَشْکِیایی را سپاس دارنده. گفته اند معناه لِكُلِّ صَبَّارٍ فِي الْمَحْنَةِ شَكُورٍ فِي النِّعْمَةِ، و گفته اند لِكُلِّ صَبَّارٍ عَلَى النَّظَرِ وَالِاسْتِدْلَالِ. ۱۲ أَوْ يُوقِفُهُنَّ بِمَا كَسَبُوا: یا گر خواهد هلاک کند آن کشتیها را و اهل آن را بدانچه کردند، ای: به فعل بد ایشان وَيَعْفُ عَنْ كَثِيرٍ: و فرامی گذارد از بسیاری وَيَعْفُ به جزم است لعطفه عَلَى إِنْ يَشَاءُ.

وَيَعْلَمَ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِنَا مَا لَهُمْ مِنْ مَحِيصٍ: و بدانند آن کسان که پیکار می کنند در آیه‌های ما که نیست ایشان را هیچ پناهگاهی از عذاب ما. سؤال: وَيَعْلَمَ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ چرا به نصب است بعد ما که فعل مستقبل است، هیچ وجهی نیست نصبی آن را؟ جواب گوییم وَيَعْلَمُ به رفع خوانده اند وَيَعْلَمُ به نصب خوانده اند وَيَعْلَمُ به کسر میم خوانده اند، چون به رفع خوانی مستقبل مستأنف بود و چون به نصب خوانی کُي در او مضمر بود، ای: وَلَكِي يَعْلَمَ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ، و گفته اند که اَنْ در او مضمر بود ای: وَ اَنْ يَعْلَمَ الَّذِينَ؛ و گریه کسر میم خوانی در اصل مجزوم بود عطف بر إِنْ يَشَاءُ وَأَوْ يُوقِفُهُنَّ وَلَكِنْ التَّقَاءُ سَاكِنِينَ افتاد حرکت بایست داد وَالسَّاكِنُ إِذَا حَرَّكَ حَرَّكَ إِلَى الْكُسْرِ.

فَمَا أُوتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا: و آنچه شما را داده اند از چیز دنیا
 آن همه خنور زندگانی این جهانی است. متاع آن بود که یتمتع به قلیلاً
 كالزجاجة والغضارة والسُّكْرُجَة. خدای تعالی نعمت دنیا را به خنور خانه
 مانده کرد از سه وجه: یکی در سرعت فنا، دیگر در قلت قدر و منزلت و
 سدیگر در غرور نادان بدان وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى: و آنچه نزد خدای است
 چون بهشت و کرامات وی به و باقی تر لِلَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ: مر آن
 کسان را که گرویده اند به خدای و به قیامت و بر خدای خویش توکل
 کنند. فضیل عیاض گوید: لَوْ كَانَتْ الدُّنْيَا مِنْ ذَهَبٍ يَفْنَى وَالْآخِرَةُ مِنْ
 خَزَفٍ يَبْقَى لَكَانَ يَنْبَغِي لَنَا أَنْ نَخْتَارَ خَزَفًا يَبْقَى عَلَى ذَهَبٍ يَفْنَى، فكيف
 وقد اخترنا خَزَفًا يَفْنَى عَلَى ذَهَبٍ يَبْقَى.

وَالَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ: و آن کسان که به یک سوی
 شوند از گناهان بزرگ و زشت کاریها؛ این آیت راجع است با ماتقدم
 لِلَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ. درو الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ سخن
 گفتند تا کبیر الاثم کدام است و فواحش کدام. گروهی گفتند کبیر
 الاثم و فواحش یکی است ولکن خدای عزوجل معصیت را به هر دو نام
 بخواند تمامی قبح آن را، و گفته اند کبیر الاثم کفر است و فواحش
 بدعت، و گفته اند کبیر الاثم بدعت است و فواحش دیگر معاصی، و
 گفته اند کبیر الاثم آن معاصی است که از آن نهی حتم است و فواحش
 آنچه بر آن حد واجب آید، و گفته اند کبیر الاثم آن معاصی است که قبح
 آن در شرع است چون زنا و ربا و شرب خمر، و فواحش آن که قبح آن در
 عقل است چون ظلم و کذب و خیانت و کفر و کفران وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ
 يَغْفِرُونَ: و چون خشم گیرند ایشان در گذارند، یعنی بردباری کنند و جفا از
 جافیان احتمال کنند.

وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ: و آن کسان که پاسخ کردند به خوش منشی

خدای خویش را و أَقَامُوا الصَّلَاةَ: و پپای داشتند نماز را. گفته اند اَسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ بالایمان و أَقَامُوا الصَّلَاةَ یعنی متابعت الحق، و دیگر گفته اند اَسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ بالاذان و الاقامه و أَقَامُوا الصَّلَاةَ یعنی صلوات الخمس و اَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ: و کار ایشان به مشاورت بود میان ایشان، چون بوبکر ۴
صدیق که هم پاسخ کرد خدای را در توحید و متابعت کرد حق را و هم پاسخ کرد منادی نماز را و هم کار به مشاورت کردی با رسول خدای و رسول خدای مشاورت با وی کردی وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ: و از آنچه روزی کردیم ایشان را نفقه می کنند به زکات و صدقه. ۸

وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ: و آن کسان که چون فای ایشان رسد ستم و افزونی جستن از دشمن ایشان کین بازکشند به مکافات.
وَجَرَأُوا سَيْتَهُ سَيْتَهُ مِثْلَهَا: و پاداش بدی بدی باشد مانند آن. سؤال:
گیر که جفای ابتدا بد است آن را سیئه خواند، مکافات آن باری نکو ۱۲
است چرا آن را سیئه خواند؟ جواب گوئیم مکافات سیئه را سیئه خواند بر سیل مقابله چنانکه شاعر گوید

أَلَا لَا يَجْهَلُنَّ أَحَدٌ عَلَيْنَا فَتَجْهَلُ فَوْقَ جَهْلِ الْجَاهِلِينَ
مکافات جهل جهل نباشد، و لکن آن را جهل خواند بر مقابله فَمَنْ عَفَا وَأَعْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ: و هر که در گذارد و ببساماند مزد وی بر خدای است. عفو معلوم است، اما أَعْلَحَ معناه گفته اند آن بود که خویشان را بپرازد تا چنان نکند که با وی کردند؛ و گفته اند وَأَعْلَحَ ای: و احسن الی مَنْ جَفَا، و هر که چنین کند فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ مزد وی بر خدای است. ۲۰
ابن عباس گوید إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ نَادَى مُنَادٍ أَيْنَ الَّذِينَ أَجْرُهُمْ عَلَى اللَّهِ؟ فيقوم العافون عن الناس، فيقول الملائكة أَدْخِلُوا الْجَنَّةَ فَنَعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ. و در اخبار است إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَجُمِعَ اللَّهُ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ نَادَى مُنَادٍ لِيَقُمْ أَهْلُ الْفَضْلِ فِي الدُّنْيَا فيقوم ناس، فيقول

الملائكة ماذا كان من فضلکم فی الدنيا؟ فيقولون کنا اذا جُهلَ علينا حملنا و اذا أُسِيَّ الينا عَفَوْنَا وَ غَفَرْنَا، فيقول الملائكة ادخلوا الجنة فنعم اجر العاملين إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ: بدرستی که خدای دوست ندارد ستمکاران را.

۴

وَلَمَنِ أَنْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولَئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ: و بدرستی که آن کس که کین باز کشد از پس ستم بر وی ایشانند که نیست بر ایشان هیچ راه ملامت در این جهان و نه راه عقوبت در آن جهان. این آیت در شأن بوبکر صدیق رضی الله عنه آمد و آن آن بود که کافران مکه با وی جفاهای بسیار کردند و هر چه از رسول صلی الله علیه در دل داشتندی به وی پیرون آوردندی. اسما بنت ابی بکر گوید: بس که من پدر خویش را دیدمی که از در آمدی پوست از سروی می برخاستی چنانکه از خربزه غاب برخیزد از بس که کافران بر سروی زده بودندنی به سبب آنکه رسول خدای در پیش کعبه نماز کردی و قرآن خواندی کافران قصد زخم و کشتن وی کردند، بوبکر خویشان را سپروی کردی گفتی أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ؟ ایشان همه آهنگ به بوبکر دادندی به زخم تا کین رسول از بوبکر بکشیدندی، و بوبکر آن همه احتمال می کردی؛ تا روزی با مصطفی همی رفت، کافری وی را پیش آمد زبان دراز کرد در بوبکر به جفا گفتن و بوبکر خاموش می بود و رسول صلی الله علیه می ایستاد تا آن کافر بسیار بوبکر را جفا بگفت. آنکه بوبکر در جواب آمد، رسول برفت. بوبکر را از آن خواری کرد از پس رسول در رسید گفت «یا رسول الله، تا آن کافر مرا می جفا گفت تو می ایستادی و چون من در جواب آمدم تو برفتی؟». رسول صلی الله علیه گفت «یا بابکر، من از آن برفتم که تا تو خاموش بودی خدای عزوجل فریشته ای را برگماشته بود در برابر آن کافر ایستاده جواب وی باز می داد، چون تو در جواب آمدی آن فریشته برفت من نیز بر موافقت

۸

۱۲

۱۶

۲۰

او برفتم». آنکه رسول با بوبکر عتاب کرد که چرا نه احتمال کردی؟
خدای تعالی این آیت بفرستاد عذر بوبکر را:

۴ إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ: بدرستی که راه ملامت در این
جهان و راه عقوبت در آن جهان فاز آن کسها باشد که ستم کنند بر
مردمان وَيَتَّبِعُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ: و افزونی جویند در زمین بناحق أُولَئِكَ
لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ: ایشانند که ایشان را بود عذاب دردناک يَخْلُصُ وَجَعَهُ إِلَى
قلوبهم.

۸ وَلَمَنْ صَبَرَ وَغَفَرَ إِنَّ ذَلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ: و هرینه هر که صبر کند و
درگذارد آن از درست ترین کارها است. صبر است و غفر است، صبر ترک
جزع بود و غفر ستر زلت بود. مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ گفته اند مِنْ اَفْضَلِ الْأُمُورِ، و
گفته اند مِنْ اَحْزَمِ الْأُمُورِ.

۱۲ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ وَلِيٍّ مِنْ بَعْدِهِ: و هر که خدای او را خذلان
گذاشت نباشد او را هیچ دوستی — یعنی هیچ عاصم — از پس خذلان
خدای او را وَتَرَى الظَّالِمِينَ لَمَّا رَأَوْا الْعَذَابَ: و بینی ستمکاران را چون بینند
عذاب را يَقُولُونَ هَلْ إِلَى مَرَّةٍ مِنْ سَبِيلٍ: گویند هیچ هستا سوی باز گردیدن با
دنيا هیچ راهی، تا با دنیا گردیم و توبه کنیم.

۱۶ وَتَرِيَهُمْ يُعْرِضُونَ عَلَيْهَا خَاشِعِينَ مِنَ الذَّلِيلِ: و بینی ایشان را که عرضه
می کنند ایشان را بر آتش — یعنی یساقون الى النار — ترسان از خواری
بیچاره فرومانده باشند سر آوکنده از خواری يَنْظُرُونَ مِنْ طَرَفٍ خَفِيِّ:

۲۰ می نگرند از چشم پوشیده. سؤال: نگریستن از چشم پوشیده چون باشد؟
جواب گفته اند معناه يَنْظُرُونَ الى النار بقلوبهم، زیرا که چشم سر ایشان
کور باشد؛ و گفته اند مِنْ طَرَفٍ خَفِيِّ ای: مِنْ تَحْتِ اَشْفَارِهِمْ که چشم
پهن باز نیارند کرد از هول دوزخ که دیدهای ایشان به روی فرو ترکد وَقَالَ
الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَأَهْلِيَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ: و گویند آن

کسان که گرویده باشند بدرستی که زیان کاران آن کسانند که زیان کردند تنهای ایشان را که به ظلم به دوزخ افتادند و مظلوم به بهشت و اهل ایشان را زیان کردند یعنی حورالعین از ایشان درگذاشته بود روز قیامت و با دیو قرین باشند در دوزخ **إِلَّا إِنَّ الظَّالِمِينَ فِي عَذَابٍ مُّقِيمٍ** : بدان که ستمکاران در عذاب دایم باشند.

وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنْ أَوْلِيَاءَ يَنْصُرُونَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ : و نبود ایشان را هیچ دوستانی که یاری کنند ایشان را و باز دارند عذاب خدای از ایشان به دون خدای **وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ سَبِيلٍ** : و هر که راه نماید او را خدای — در این جهان به حق و حجت و در آن جهان راه جت — نباشد او را هیچ راه به نجات.

اسْتَجِبُوا لِرَبِّكُمْ : پاسخ کنید خدای شما را به فرمان برداری بطوع **مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ** : پیش از آنکه بیاید روزی که نبود آن را بازگرداندنی از خدای، و آن روز قیامت است. گفته اند در این مقدم و مؤخر است ای: **مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ مِنَ اللَّهِ يَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ مَا لَكُمْ مِنْ مَلْجَأٍ يَوْمَئِذٍ** : نباشد شما را هیچ پناهگاهی آن روز و **مَا لَكُمْ مِنْ نَكِيرٍ** : و نباشد شما را هیچ بگرداندنی؛ و گفته اند **مِنْ نَكِيرٍ** ای **مِنْ انْكَارٍ** : انکار کردنی کردار شما را.

فَإِنْ أَعْرَضُوا — ای: **عَنْ اجَابَتِكَ** — **فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِظًا** : اگر اعراض کنند از اجابت تو یا محمد نفرستادیم ما ترا بر ایشان نگهبانی تا بجبر ایشان را بر ایمان داری **إِنْ عَلَيْكَ إِلَّا الْبَلَاغُ** : نیست بر تو مگر رسانیدن پیغام از خدای بدیشان **وَأَنَّا إِذَا أَذَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً** : و ما چون رسانیم مردم را از ما رحمتی و نکوداشتی به رحمت **فَرَحَ بِهَا**، ای: **بَطَرَبَهَا** : شادی آرد بدان **وَإِنْ تُصِيبْهُمْ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمْتْ أَيْدِيَهُمْ** : و گریه ایشان رسد قحطی و محنتی و شدتی بدانچه پیش کرد دستهای ایشان **فَإِنَّ الْإِنْسَانَ كَفُورٌ** : بدرستی که مردم

ناسپاس بود نعمت فراموش کند و از خدای گله کند.

- لِلّٰهِ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ: خدای را است پادشاهی آسمانها و زمین
يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ: می آفریند آنچه خواهد چنانکه خواهد يَهْبُ لِمَنْ يَشَاءُ اِنَّا نَا: ببخشد آن را که خواهد مادگان، یعنی دخترکان چنانکه لوط را وَيَهْبُ لِمَنْ يَشَاءُ اَلَّذِي كُور: و ببخشد آن را که خواهد پسران، چنانکه ابراهیم را.
اَوْ يَرْوِجُهُمْ ذُكْرَانًا وَاِنَا نَا: یا به هم دهد ایشان را پسران و دختران، چنانکه مصطفی را وَيَجْعَلُ مَنْ يَشَاءُ عَقِيْمًا: و کند آن را که خواهد بسته از فرزند، چنانکه عیسی را اِنَّهُ عَلِيْمٌ قَدِيْرٌ: بدرستی که او دانا است به صلاح خلق ۴
توانا به احوال ایشان. ۸

- وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ اَنْ يُكَلِّمَهُ اَللّٰهُ اِلَّا وَحْيًا: و نسزد هیچ مردم را که سخن گوید با وی خدای مگر به وحی اَوْ مِنْ وَّرَآئِ حِجَابٍ: یا از پس حجاب اَوْ يُرْسِلَ رَسُوْلًا: یا بفرستد پیغمبری. سؤال: چرا می گویند که مصطفی ۱۲
علیه السلام خدای را بدید شب معراج بعد ما که خدای تعالی در این آیت می گوید که نسزد هیچ مردم را که خدای با وی سخن گوید مگر به وحی چنانکه جبرئیل را به رسولان فرستاد، اَوْ مِنْ وَّرَآئِ حِجَابٍ چنانکه با موسی سخن گفت، اَوْ يُرْسِلَ رَسُوْلًا چنانکه مصطفی را به خلق فرستاد؛ ۱۶
سخن گفتن خدای تعالی با مردمان این سه قسم نهاد و سخن مواجهه یاد نکرد، پس چرا گویند که مصطفی خدای را بدید؟ جواب گفته اند اِلَّا وَحْيًا معناه اشاره، و وحی اشاره بود در لغت چنانکه گویند وحی الحاجب اشارت ابرو را، و این وحی آن است که گفت فَاَوْحٰى اِلٰى عَبْدِهٖ مَا اَوْحٰى دیدار آن وقت بود؛ چون چنین بود اشکال برخاست. و گفته اند اِلَّا وَحْيًا ای مناماً، و گفته اند اِلَّا وَحْيًا: بلا واسطه، چنانکه با مصطفی؛ اَوْ مِنْ وَّرَآئِ حِجَابٍ، چنانکه با موسی سخن گفت؛ اَوْ يُرْسِلَ رَسُوْلًا، چنانکه پیغمبران را به خلق فرستاد فَيُوْحٰى بِاٰذْنِهٖ مَا يَشَاءُ: پیغام دهد

به فرمان وی آنچه خواهد إِنَّهُ عَلِيٌّ حَكِيمٌ: او برتر از آن است که در دنیا با کسی به مواجهه سخن گوید؛ حکیم حکم کرد که در دنیا با کس مواجهه سخن نگوید. این آیت در شأن جهودان آمد که گفتند: یا محمد گرتو رسول خدایی چرا نه خدای با تو سخن با دیدار بهم گوید چنانکه با موسی گفت؟ خدای تعالی این آیت بفرستاد گفت: دروغ می‌گویند، که خدای در دنیا با کس سخن نگوید مگر بر یکی از این سه وجه که یاد کرد

۸ وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا: و همچنین که جبرئیل بر تو می‌خواند پیغام کردیم به تو یا محمد روحی از فرمان ما. سخن گفتند تا این روح چیست. گفته‌اند که جبرئیل است چنانکه جای دیگر گفت قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ، و گفته‌اند که این روح قرآن است و گفته‌اند که ایمان است و گفته‌اند که این روح حجت است. اگر این روح را بر جبرئیل رانی، او را روح گفت لِلطَّافَةِ بَيْنَ الْمَلَائِكَةِ؛ و گراین روح را بر قرآن رانی، قرآن را روح گفت زیرا که قَوْتُ کار دین به قرآن است چنانکه قَوْتُ تن به جان است؛ و گراین روح را بر ایمان رانی، ایمان را روح گفت زیرا که قَوْتُ دل به ایمان است چنانکه قَوْتُ تن به جان است؛ و گراین روح را بر حجت رانی، آن را روح گفت زیرا که قَوْتُ همه بدان است مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ: نبودی تو یا محمد که بدانستی که قرآن چه بود و ایمان چه بود. سؤال: گیر که رسول از پیش قرآن ندانست ایمان باری دانست، بعد ما که وی همیشه نبی بود و نبی نبود که ایمان نداند پس چرا گفت وَلَا الْإِيمَانُ؟ جواب گوییم بلی هرگز رسول نبود مگر نبی و عارف، و عارف نبود که ایمان نداند، اما این ایمان مراد در این موضع دعوت اسلام است و آن کلمه توحید است لا اله الا الله محمد رسول الله؛ و هر چند رسول پیش از وحی رسول بود و ایمان دانست

- ولکن ندانست که موضع دعوت اسلام این کلمه توحید است وَلَکِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا: و بیک کردیم آن را روشنایی، یعنی جبرئیل را و قرآن را و ایمان را و حجت را نهدی بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا: راه نماییم بدین قرآن و بدین دین و بدین حجت آن را که خواهیم از بندگان ما وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ: ۴ و تو یا محمد هراینه باز می خوانی با راه بایسته و راست. هدی از خدای راه نمودن است و از رسول باز خواندن با حق.
- صِرَاطِ اللَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ: راه آن خدای که او را ۸ است آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است. این صراط دین است، دین را صراط خواند زیرا که چنانکه به راه به منزل رسند بنده به دین به خدای رسد أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ: بدان که با خدای گردد کارها، بر سه معنی: یکی آنکه مراد از این امور حوادث است که همه به قضا و تقدیر خدای است، دیگر همه کارهای بندگان با قضای خدای گردد، سدیگر همه ۱۲ کارهای بندگان روز قیامت با خدای گردد که همه را به حجت با وی درست باید کرد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خبر است از مصطفی علیه السلام که او گفت هر که سورة الزخرف
برخواند وی از آن گروه بود که لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ.

۴ حم، ای حُمَّ ما هو کائن: قضا کردند هر چه بودنی است. وَالْكِتَابِ
الْمُبِينِ: سوگند بدین نامه هویدا کننده. گفته اند مراد از این کتاب قرآن
است که هویدا است به لغت عرب و هویدا کننده دین و شریعت، و
گفته اند مراد از این کتاب لوح محفوظ است.

۸ اِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا، ای: قُلْنَاهُ وَوَصَفْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا علی مجری لغة
العرب: ما بگفتیم این کتاب را قرآنی به لغت عرب. سؤال: چرا گفت
جَعَلْنَاهُ نگفت قُلْنَاهُ بعد ما که جعل کردن بود و قرآن گفته است نه کرده و
مخلوق؟ جواب گوئیم جَعَلْنَاهُ معنی آن است که قُلْنَاهُ وَوَصَفْنَاهُ و انزلناه و
أوحیناه، نه کردن است چنانکه جای دیگر گفت و يجعلون لله البنات و
۱۲ جعلوا لله اندادا، آن جعل گفتن است نه کردن زیرا که کس خدای را
بنات و انداد نتواند کرد اما تواند گفت چنانکه مشرکان گفتند لَعَلَّكُمْ
تَعْقِلُونَ، ای: تفقهون: تا فراخورد آن آن بود که شما این را دریابید.

وَأِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ: بدرستی که این قرآن در اصل
۱۶ کتاب است نزد ما — یعنی در لوح محفوظ، نه آن است که قرآن در لوح
موجود است زیرا که قرآن کلام خدای است و سخن از گوینده جدا نباشد

ولکن در لوح مکتوب است لَعَلِّيْ لَغَالِبٌ عَلَىٰ كُلِّ كِتَابٍ بِالنَّسخِ، و گفته اند لَعَلِّيْ ای رفیع بمعنی العلو، گفته اند لَعَلِّيْ برتر است از آنکه تناقض و باطل را فازان راه بود، حَکِیْمٌ: درست، یعنی حاکم علی کل کتاب بالنسخ، و گفته اند حَکِیْمٌ ای محکم لایرد ولا یعاب، و گفته اند ۴ حَکِیْمٌ ای منیع عن الخلل.

أَفْتَضِرْبُ عَنْكُمْ الذِّكْرَ صَفْحًا أَنْ كُنْتُمْ قَوْمًا مُّسْرِفِينَ: ای ما بگردانیم از شما پند را بگردانیدنی بدانکه شما گروهی گزاف کارانید. این ذکر گفته اند پند است و گفته اند که این ذکر عذاب است، ای: ما بگردانیم ۸ از شما پند و عذاب بعد ما که شما گروهی گزاف کارانید.
وَکَمْ أَرْسَلْنَا مِنْ نَّبِیٍّ فِی الْأَوَّلِینَ: وچند پیغامبر که ما بفرستادیم در پیشینان.

وَمَا یَأْتِیهِمْ مِنْ نَّبِیٍّ إِلَّا کَاثُرًا بِهِ یَسْتَهْزِئُونَ: و نیامد بدیشان هیچ پیغمبر که نبودندی ایشان که به وی استخفاف می کردند.

فَأَهْلَكْنَا أَشَدَّ مِنْهُمْ بَطْشًا: و هلاک کردیم ما سخت تر از ایشان به قوت، یعنی سخت تر از کفار قریش به کوفتن بنیرو و مَضَىٰ مَثَلُ الْأَوَّلِینَ: و گذشت داستان و صفت و سیرت پیشینان که ایشان چه کردند و ما با ایشان چه ۱۶ کردیم. گفته اند مخرج این آیت مخرج ترفیه است رسول را که وی تنگ دل گشت در جفای کافران خدای تعالی وی را گفت تنگ دلی مکن که همیشه عادت کافران گذشته با رسولان همین بودست. و گفته اند مخرج این تهدید است مر کفار قریش را، چنانستی که ۲۰ خدای تعالی ایشان را گفتی نشنیدید که با کافران گذشته چه کردیم گر شما هم آن کنید که ایشان کردند با شما هم آن کنیم که با ایشان کردیم.

وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ: وگرپرسی ایشان را یا محمد

که که آفرید آسمانها و زمین را لَيَقُولُنَّ خَلَقْنَهُنَّ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ: هراينه گویند آن خدای آفرید آن را که ارجمند است و بی همتا و دانا. آنگه خدای تا کید را گفت:

۴ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ مَهْدًا: آن خدای که کرد شما را این زمین بستری، مه‌داد ای: فراشاً و مناماً و بساطاً وَ جَعَلَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا: و کرد شما را در این زمین راهها لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ، لکی ته‌تدوا مین بلدِ الی بلد و مین منزل الی منزل، و گفته‌اند معناه لکی ته‌تدوا الی الله بالنظر والاستدلال: تا فراخورد آن آن بود که شما راه برید به معرفت خدای. ۸

وَالَّذِي نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ: و آن خدای که فرو آورد از آسمان آبی به اندازه. گفته‌اند بِقَدَرٍ ای بکیلی و وزن، و گفته‌اند بِقَدَرٍ ای بمقدار الکفایه، و گفته‌اند بِقَدَرٍ ای: سواء چنانکه ابن مسعود گوید: ما مین عام امطر مین عام ولكن الله يصرفه حيث يشاء فَأَنْشَرْنَا بِهِ بَلْدَةً مَيِّتًا: زنده کردیم بدان باران آن زمین پژمرده را كَذَلِكَ نُخْرِجُوهَ: همچنان بیرون آرند شما را از گور. ۱۲

وَالَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا: و آن خدای که بیافرید همه اصناف را؛ و گفته‌اند که این ازواج جفتان‌اند از نر و ماده تا نسل خلق منقطع نگردد وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْفُلْكِ وَالْأَنْعَامِ مَا تَرْكَبُونَ: و کرد شما را از کشتیها و چهار پایان آنچه می برنشینید بر آن، در دریا کشتی و دریابان ستوران. ۱۶

لِئَسْتَوِيَ عَلَى ظُهُورِهِ: تا راست بیستید بر پشت‌های آن. سؤال: چرا نگفت عَلَى ظُهُورِهَا بعد ما که جمع است؟ جواب گوییم زیرا که این ها راجع است با لفظ مَا تَرْكَبُونَ و لفظ مَا وحدان است ثُمَّ تَذَكَّرُوا نِعْمَةَ رَبِّكُمْ إِذَا اسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ: پس یاد کنید نیکوداشت خدای شما را چون برنشینید بر آن وَ تَقُولُوا سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرْنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ: و گوید پا کا خدایا آنکه رام کرد این ما را و نبودیم ما براینده بازان گر نه خدا آن را مسخر ما ۲۰

کردی.

وَأَنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ: و ما با خدای ما باز گردنده ایم؛ بر دو معنی: یکی به دل با خدای گردیم و این نعمتها از خدای بینیم، دیگر اَنَا إِلَىٰ رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ عَلَىٰ مرکب المنایا یعنی الجنازة، چون بر ستور نشینید آن ۴ مرکب مردگان یاد کنید و کار مرگ را بسازید.

وَجَعَلُوا لَهُ مِنْ عِبَادِهِ جُزْءًا: و کردند - یعنی گفتند - خدای را از بندگان او نصیبی إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ مُّبِينٌ: بدرستی که مردم نهمار ناسپاس است هویدا نعمت همه از یکخدای دارد و با وی هنباز گوید. سؤال: چرا ۸ عیب کرد کافران را بدانکه او را نصیبی گفتند از بندگان او بعد ما که او خود برخی را از بندگان خود برگزید؟ جواب گفته اند جُزْءًا ای: بناتاً، چنانکه بنوملیح گفتند الملائكة بنات الله؛ و گفته اند معناه: خدای را فرزند گفتند برخی را از بندگان او چون عَزِيزٌ و عِيسَى، از بهر این را ۱۲ مذمت کرد ایشان را که إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ مُّبِينٌ.

أَمْ آتَّخَذَ مِمَّا يَخْلُقُ بَنَاتٍ وَأَصْفِيكُمْ بِالْبَنِينَ: ای به فرزندی گرفت از آنچه می آفریند دختران را و برگزید شما را پسران. این جواب مشرکان است که ایشان ملائکه را بناتُ الله گفتند. ۱۶

وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِمَا ضَرَبَ لِلرَّحْمَنِ مَثَلًا ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ: و چون خبر آرند یکی را از ایشان بدانچه خدای را وصف کردند بدان - چون دختران - روز گذارد و روی او سیاه و تاریک گشته از اندوه دختر و او بُتَشْتَه از غم و اندوه، حال وی با دختر چنین بود آنگه خدای را به دختر ۲۰ وصف کند.

أَوْ مَنْ يُنشِئُوا فِي آلِ عَالِيَةِ وَهُوَ فِي الْخِصَامِ غَيْرُ مُبِينٍ: ای آن کس که او را پیورند و برآرند در زیور - یعنی دختر - و او در سخن گفتن و خصومت کردن نه هویدا کننده حجت باشد، خدای را به فرزندی شاید؟ کلاً و

۴ حاشا. سؤال: چرا گفت وَهُوَ فِي الْخِصَامِ غَيْرُ مُبِينٍ نگفت وَهُی فِي الْخِصَامِ غَيْرُ مُبِينَةٍ به لفظ تأنیث بعد ما که دختر را می‌گوید و دختر مؤنث بود؟ جواب گوئیم زیرا که از پیش گفت أَوْ مَنْ يُتَشَوُّوا به لفظ مَنْ یاد کرد و لفظ مَنْ مذکر است چون لفظ مَنْ مذکر است کنایت از آن همچنان به لفظ تذکیر آورد.

۸ وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنَاثًا: و گفتند مر آن فریشتگان را که ایشان بندگان و خاصگان خدای اند که ایشان مادگان اند. و گر عِنْدَ الرَّحْمَنِ خوانی: آن فریشتگان را که نزدیک خدای اند أَشْهَدُوا خَلْقَهُمْ: ای حاضر بودند به آفریدن ایشان و دیده اند خلقت ایشان را. رسول علیه السلام پرسید کافران را که: شما مشاهد بوده اید خلقت فریشتگان را؟ گفتند: نه و لکن پدران ما چنین گفتند و ما گواهی دهیم بر صدق ایشان. خدای عزوجل گفت سَتُكْتَبُ شَهَادَتُهُمْ وَيُسْأَلُونَ: زودا که بر ایشان نویسند گواهی ایشان — و گر شَهَادَاتُهُمْ خوانی گواهیهای ایشان و پدران ایشان — و بپرسند زیشان تا چرا گفتند چنان سخن.

۱۶ وَقَالُوا لَوْ شَاءَ الرَّحْمَنُ مَا عَبَدْنَاهُمْ: و کافران گفتند گر خواستی خدای ما پرستیدیمی بتان را؛ خدای گفت مَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ: نیست ایشان را بدان هیچ دانش. سؤال: اگر کفر و شرک به خواست خدای است پس چرا خدای بر ایشان انکار کرد که گفتند لَوْ شَاءَ الرَّحْمَنُ مَا عَبَدْنَاهُمْ ایشان را به جهل منسوب کرد گفت مَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ؟ جواب گفته اند لَوْ شَاءَ الرَّحْمَنُ معنی آن داشتند که لَوْ أَمَرْنَا الرَّحْمَنَ بِالتَّوْحِيدِ ما عبدناهم: اگر خدای از ما درخواستی که فریشتگان را نباید پرستید ما ایشان را پرستیدیمی؛ فرق نمی‌کردند میان خواست و درخواست چنانکه قدریان فرق نکنند. و گفته اند معناه لَوْ شَاءَ الرَّحْمَنُ أَنْ لَا نَعْبُدَهُمْ لعجزنا عن عبادتها، خدای گفت دروغ می‌گویند که نیست ایشان را بدان سخن که

الملائكة بنات الله هیچ دانشی اِنْ هُمْ اِلَّا يَخْرُصُونَ: نیستند ایشان مگر که دروغ می‌گویند، ای یكذبون علی الله.

۴ اَمْ اَتَيْنَاهُمْ كِتَابًا مِنْ قَبْلِهِ فَهُمْ بِهِ مُسْتَمْسِكُونَ: یا داده ایم ایشان را نامه ای پیش از این قرآن تا ایشان دست آویز بدان دارند، در آن سخن که گفتند الملائكة بنات الله.

۸ بَلْ قَالُوا اِنَّا وَجَدْنَا اِبَاءَنَا عَلَى اُمَّةٍ: بیک گفتند کافران مکه که ما یافتیم پدران ما را بر دینی و طریقتی؛ و عَلَى اُمَّةٍ به کسر الف: بر حالی و هیئتی، یعنی بر شرک و اِنَّا عَلَى اَنَارِهِمْ مُهْتَدُونَ: و ما بر پیه‌های ایشان راه برنده ایم.

۱۲ وَكَذَلِكَ مَا اَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ اِلَّا قَالُ مُتْرَفُوها: و همچنین نفرستادیم ما از پیش تو یا محمد در هیچ شهری و دیهی هیچ بیم کننده ای و هیچ رسولی که نگفتند رای مستان و کامرانان ایشان اِنَّا وَجَدْنَا اِبَاءَنَا عَلَى اُمَّةٍ و اِنَّا عَلَى اَنَارِهِمْ مُهْتَدُونَ: که ما یافتیم پدران ما را بر دینی و طریقتی و ما بر پیه‌های ایشان پی برنده ایم.

۱۶ قَالَ اَوَلَوْ جِئْتُكُمْ بِاَهْدٰى مِمَّا وَجَدْتُمْ عَلَيْهِ اِبَاءَكُمْ: بگویا محمد که گر آوردم من به شما راهی صواب تر و راست تر از آنکه بر آن یافتید پدران شما را فرایزید و متابعت بکنید آن را قَالُوا اِنَّا بِمَا اُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ: گفتند ما بدانچه شما را بدان فرستاده اند کافرانیم، یعنی منکر و جاحدیم توحید شما را. و گر قَالَ اَوَلَوْ جِئْتُكُمْ خوانی حکایت بود از قول رسول.

۲۰ فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ: کین کشیدیم ما از ایشان فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ اَلْمُكَذِّبِينَ: نگه کن که چگونه بود سرانجام آن دروغ دارندگان حق. و اِذْ قَالَ اِبْرٰهِيْمُ لِاَبِيهِ وَقَوْمِهِ اِنِّيْ بَرَاءٌ مِمَّا تَعْبُدُونَ: یاد کن چون گفت ابراهیم مر پدر او را و گروه او را — یعنی قوم نمروود را — که من بیزارم از آنچه شما می پرستید.

إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي فَإِنَّهُ سَيَهْدِينِ: مگر آن خدای که مرا آفرید که او مرا ننگه دارد بر هدی. سؤال: چرا گفت إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي استثنا کرد خدای را از آنچه ایشان همی پرستیدند بعد ما که ایشان خود نه خدای را می پرستیدند؟
 ۴ جواب گوئیم این إِلَّا به معنی لکن است ای: لکن آن خدای را پرستم که او آفرید مرا؛ و گفته اند معناه ولا اعبد الا الذی فطرنی فانه سیهدین: زیرا که او بدارد مرا بر راه راست و زودا که راه نماید مرا به بهشت.
 سؤال: سَيَهْدِينِ سین سَوَفَ است پس ابراهیم بر هدی نبود تا می گفت
 ۸ سَوَفَ یهدین؟ جواب گوئیم معناه: سَيُثَبَّتْنِي عَلَى الْهَدْيِ؛ و گفته اند معناه: سَيُنْجِنِي: زودا که برهاند مرا از شما و از صحبت شما؛ و گفته اند سیهدینِ الی الجتّه.

وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ: و کرد آن را — یعنی کلمه توحید را —
 ۱۲ سخنی باقی در نژاد او. سؤال: چرا گفت کلمه توحید را باقی کردیم در فرزندان ابراهیم بعد ما که عرب فرزندان ابراهیم بودند چون مصطفی بدیشان آمد همه مشرک بودند؟ جواب گوئیم خدای گفت فِی عَقِبِهِ نگفت فی جمیع عقبه، لاجرم هرگز اهل عصری نبودند از فرزندان ابراهیم
 ۱۶ که نه گروهی از ایشان موحد بودند لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ: تا فراخورد آن آن بود که هم بر آن توحید با خدای گردند؛ و گفته اند معناه: لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ الی التوحید، یعنی کفار مکه.

بَلْ مَتَّعْتُ هَؤُلَاءِ وَآبَاءَهُمْ حَتَّىٰ جَاءَهُمُ الْحَقُّ وَرَسُولٌ مُّبِينٌ: بیک
 ۲۰ برخورداری دادیم اینها را و پدران ایشان را تا بدیشان آمد سزا و درست — یعنی دین حق و کتاب حق و خبر درست از قیامت — و پیغمبری پیدا کننده حق.

وَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ وَإِنَّا بِهِ كَافِرُونَ: و چون بدیشان آمد حق گفتند این جادوی است، یعنی این قرآن جادوی است که ما هراینه از

قلیل و کثیر این عاجزیم و این توحید جادوی است که دلها را می بگرداند و این خبر قیامت جادوی است که می گوید خلق را از پس مرگ زنده کنند و برانگیزند و اِنَّا بِهِ كَافِرُونَ: و ما بدین قرآن و بدین خبر قیامت و بدین دین اسلام و بدین محمد کافریم، یعنی جاحدیم.

۴

وَقَالُوا لَوْلَا نَزَلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ: و گفتند کافران مکه چرا نه فرو فرستادند این قرآن را بر مردی بزرگ از این دو شهر مکه و طایف، از مکه ولید مُغیره و از طایف ابومسعود الثقفی که بریتیم بوطالب فرو فرستادند. خدای تعالی گفت:

۸

أَنَّهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ: ای ایشان می بخش کنند رحمت خدای ترا، یعنی نبوت و رسالت ترا نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا: ما ایم که بخش کنیم و کرده ایم روزی را میان ایشان فرو و ز در زندگانی کمترین و نزدیکترین، و این قسمت کم از قسمت نبوت و رسالت است، چون از این عاجزاند از قسمت نبوت و رسالت عاجزتر باشند وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ: و برداشته ایم برخی را از ایشان زور برخی به پایگاهها لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا: تا فرا گیرند برخی از ایشان مر برخی را بخندستانی. و گر سَخْرِيًّا به کسر سین خوانی: زبون و مقهور وَرَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ: و رحمت خدای تو — یعنی نبوت و رسالت و دین و شریعت و معرفت و مغفرت خدای تو — به از آنچه ایشان گرد می کنند از دنیا.

۲۰

وَلَوْلَا أَن يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً: و گر نه آن بودی که مردمان همه یک گروه بودند، یعنی یک ملت بیودندی بر ملت کفر پنداشتندی که مگر حق آن است لَجَعَلْنَا لِمَن يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لِيُؤْتِيَهُمْ سُقْفًا مِنْ فِضَّةٍ: هراینه ما کردیمی آن کس را که کافر شود به خدای مهربان مر خانهای ایشان را کازهایی از سیم وَمَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ: و پایها و نردبانها که بر آنجا

می شوند همه از زرو سیم.

وَلْيُؤْتِيَهُمْ آبَاباً وَسُرُراً عَلَيْهَا يَتَكُونُونَ: و خانهای ایشان را درها کردیمی از زرو تختها که بر آن تکیه می کردند.

وَزُخْرُفًا: و زرو زیور دادیمی ایشان را چندان که ایشان خواستندی وَإِنْ كُلُّ ذَلِكَ لَمَّا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا، ای: و ما کلّ ذلك لَمَّا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا: نیست آن همه مگر خنور زندگانی نخستین؛ و گر لَمَّا به تخفیف خوانی ما صله باشد ای: لَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ: و آن جهان — یعنی بهشت و نعیم آن — نزدیک خدای تومر پرهیزگاران را است؛ یعنی گر نعیم این جهان از پرهیزگاران درگذرد غم ندارند که آن جهان باقی ایشان را به از این جهان فانی.

وَمَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِيضْ لَهُ شَيْطَانًا: و هر که برگردد از یاد کرد خدای مهربان — عَشَا يَعْشُوا عَشْواً ضَعْفَ بَصَرٍ بود و عَشَى يَعْشَى عَشاً شب کوری بود: هر که بدبین گردد و برگردد از ذکر خدای، گفته اند این ذکر توحید است و گفته اند قرآن است و گفته اند طاعت خدای است — برگماریم او را دیوی، گفته اند دیو مردم یعنی قرین بد فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ: تا وی او را یاری باشد در بدی.

وَأَنَّهُمْ لَيَصْذُقُونَ عَنْ السَّبِيلِ: و ایشان یعنی آن دیوان می بگردانند ایشان را از راه راست وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ: و می پندارند که ایشان راه یافتگانند. حَتَّى إِذَا جَاءَنَا: تا آنکه که با ما آیند، یعنی کافر روز قیامت. و جَاءَنَا خوانده اند: تا آنگاه که هر دو با ما آیند کافر و دیو قَالَ يَا لَيْتَ بَنِي وَبَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ: گوید کافر مر آن قرین بد را کاشکی که میان من و میان تو چندان دوری استی که میان مشرق تابستانی و میان مشرق زمستانی، و گفته اند بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ معناه: بعد المشرق و المغرب، و مشرق و مغرب را مشرقین خوانند چنانکه گویند مَا اشْرَقَ الْقَمَرَانِ یعنی الشمس والقمر، و

گویند عدل عمرین یعنی ابابکر و عمر قِیسَ الْقَرِینُ: بد یاری بودی تو مرا در دار دنیا و بد قرینی ای تو مرا در این دوزخ.

وَلَنْ يَنْفَعَكُمْ الْيَوْمَ إِذْ ظَلَمْتُمْ: و سود ندارد شما را امروز ملامت و سرزنش کردن یکدیگر را چون ستم کردید بر تنهای شما. اَنْتُمْ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ: بدرستی که شما همه در عذاب هنبازانید و اَنْتُمْ به نصب الف خوانده‌اند، ای: لَانْكُمْ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ.

اَفَاَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ: ای تو توانی یا محمد که دریاوانی کران را حق؛ و گفته‌اند معناه اَفَاَنْتَ تُسْمِعُ الْمُتَصَامِمِينَ؛ ای تو توانی یا محمد که بشنوانی حق مر آن کسان را که خویشتن را می کر سازند اَوْ تَهْدِي الْغُمَى: یا توانی که راه نمایی کوردلان را وَمَنْ كَانَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ: و آن کس را که در گمراهی هویدا بود.

۱۲ فَاِمَّا نَذْهَبَنَّ بِكَ فَاِنَّا مِنْهُمْ مُنْتَقِمُونَ: اگر ببریم ترا یا محمد و جان برداریم و برهانیم ترا از ایشان آنکه ما خود از ایشان کین کشنده‌ایم.

اَوْ نُرِيَنَّكَ الَّذِي وَعَدْنَاهُمْ: یا بنماییم ترا آنچه وعده کرده‌ایم ایشان را از عذاب، یعنی در زندگانی تو ایشان را عذاب کنیم فَاِنَّا عَلَيْهِمْ مُّقْتَدِرُونَ: ما بر ایشان کامکاریم، از هیچ حال در این جهان یا در آن جهان از عذاب ما نرهند.

فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِي اُوْحِيَ اِلَيْكَ: دست در زن بدانچه وحی کرده‌اند سوی تو چون قرآن، یعنی برخوان آن را بر خلق و کار بند؛ و گفته‌اند بِالَّذِي اُوْحِيَ اِلَيْكَ یعنی قول خدای عزوجل فَاسْتَقِمْ کَمَا اُمِرْتَ تو فرمان خدای نگه دار اِنَّكَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ: بدرستی که تو بر راه راستی.

وَاِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ: و بدرستی که این قرآن شرفی است ترا و قوم ترا؛ گفته‌اند مراد از این قوم عرب است که این قرآن شرفی است عرب را که به لغت ایشان است، و گفته‌اند مراد از این قوم امت محمد است که

این قرآن شرفی است ایشان را زیرا که این قرآن فاضلترین همه کتابها است و در شرف کتاب شرف مکتوب الیه باشد وَ سَوْفَ تُسْأَلُونَ: و زودا که پرسند شما را از شکر این، و گفته اند عَن اداء حَقِّه.

- ۴ وَ اسْأَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا أَجَعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ إِلَهًا يُعْبَدُونَ: پرس از آن کسان که بفرستادیم پیش از تورا رسولان ما ای هیچ کرده ایم ما از دون خدای نکوکار خدایانی که ایشان را پرستند. سؤال: چگونه پرسیدی مصطفی رسولان گذشته را که او خود ایشان را ندید؟ جواب گفته اند در این ضمیر است معناه وَ سَلَّ اَهْلُ الْكِتَابِ عَنْ مَنْ ارْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ، و گفته اند که این آیت در شب معراج آمد، چون خدای تعالی ایشان را حشر کرد و رسول علیه السلام ایشان را دید و امامی کرد در مسجد ایلیا، چون سلام و اداد این آیت فرود آمد وَ سَلَّ مَنْ أَرْسَلْنَا الْآيَةَ. سؤال: ای رسول خدای را شکی بود تا می بویاست پرسید یا او را به قول جبرئیل از قول خدای باور نبود تا می از رسولان گذشته بویاست پرسید؟ جواب گوئیم رسول خدای خود ایشان را نخواست پرسید، گفت مرا در این هیچ شک نیست چه پرسم؛ جبرئیل گفت هر چند چنین است تو بپرس امر خدای را. چون پرسید ایشان همه گفتند خدای تعالی ما را هرگز جز به توحید نفرمود.

- ۲۰ وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ: بدرستی که بفرستادیم موسی را بنشانه‌های ما سوی فرعون و قوم او. و اشراف قوم را ملأ گویند لَا تَهْم يَمْلَأُونَ النَّادِي وَيَمْلَأُونَ الْعَيْنَ فَقَالَ إِنِّي رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ: گفت من رسول خدای جهانیانم به تو. در آن وقت فرعون به سر تا پای موسی در نگرست، مردی را دید سبوسه سارلاینی پوشیده، برجهی بر سر، نعلینی از پوست خر در پای، باهوئی به دست؛ فرعون بروی خندید آنگه بفرمود که: وی را در بازار مصر بگردانید تا رسول خدای دیگر را ببینند و رسولان مرا همی بینند

در زر و زیور و جواهر و یواقیت بر مرکبهای آراسته با جوش و بوش. موسی را در بازار مصر بردند مقرعه زنان درپیش وی بخندستانی می رفتند و خلق ایستاده به نظاره. موسی بدانست که آن استخفاف را می کنند، همی عصا را از دست بیوکند، ازدهایی گشت هر کدام صعبتر و سهمگن تر، درپیش ۴ موسی برفت دنبال بر زمین می زد و بنرید، خلقی را زهره بچکید، هر که او را می دید می مُرد، مقرعه زنان بعضی بمردند و بعضی بگریختند. خدای تعالی هیبتی و رعبی بر موسی پوشانید چنانکه همه اهل مصر از وی بهراسیدند.

۸ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِآيَاتِنَا إِذَاهُمْ مِنْهَا يَضْحَكُونَ: چون بدیشان آورد نشانهای ما همی ایشان از آن می خندیدند. این آیتها آن نه معجز است که جایی دیگر گفت وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ، طوفان و جراد و قمل و ضفادع و دم و طمس و ید و عصا و سنین.

۱۲ وَمَا تُرِيدُ مِنْ آيَةٍ إِلَّا هِيَ أَكْبَرُ مِنْ أُخْتِهَا، ای: من شکلهای الذی کان قبلها: ننمودیم ایشان را هیچ نشانی که نه آن مه بود از آن دیگر که پیش از آن بود وَأَخَذْنَاَهُمْ بِالْعَذَابِ: و بگرفتیم ایشان را به عذاب این جهانی لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ: تا فراخورد آن آن بود که ایشان با حق گردند؛ و گفته اند تا فراخورد آن آن بود که این کافران با حق گردند و به ایشان عبرت گیرند.

وَقَالُوا يَا آيَةُ السَّاحِرِ أَذْغَ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ: و گفتندی قوم فرعون چون درماندندی در آن عذاب که ای جادو — مرموسی را، و گفته اند معناه: ایها الاستاد العالم الجلیل، ساحر به لغت ایشان ثنای نیکو بودی — بخوان از بهر ما خدای ترا بدان عهدی که او را است نزد تو. گفته اند که این عهد رسالت است و گفته اند عهد قربت است، ای: بدان بستاخی که میان تو و میان خدای تو است إِنَّا لَمُهْتَدُونَ، معناه: لئن کشفْتَ عَنَّا الْعَذَابَ إِنَّا لَمُهْتَدُونَ: اگر این عذاب از ما برگیری بدرستی که ما به توبگرویم و

راه یافتگان باشیم.

۴ قَلَمًا كَشَفْنَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ إِذَا هُمْ يَنْكُثُونَ: چون فابردیمی از ایشان آن عذاب همی ایشان عهد می شکستندی. و آن آن بود که هر عذابی از آن یک ماه برداشتی، ایشان فریاد و زاری کردند تا موسی دعا کردی خدای تعالی آن عذاب از ایشان صرف کردی؛ ایشان با سر کفر خویش شدند تا چهل روز برآمدی عذابی دیگر پدید آمدی و ایشان هر باری عهد می شکستندی. تفصیل آن حال در سورة الاعراف نبشته آمد.

۸ وَ نَادَىٰ فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ: و آواز داد فرعون در گروه خویش. و آن آن بود که موسی آن معجزها نمود، قبطیان بدانستند که دین موسی حق است دل‌های ایشان مایل گشت به دین موسی؛ فرعون خواست که دل‌های ایشان بر دین خویش گرم دارد همه اهل مصر را جمع کرد و این خطبه بکرد بر سر ایشان قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ: پس گفت ای گروه من نه مرا است پادشاهی مصر، چهل فرسنگ در چهل فرسنگ وَ هَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِي: و این جویها می رود زیر من. سؤال: جویها در زیر فرعون کجا می رفت تا می گفت وَ هَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِي؟ جواب گفته اند مراد از این جویها است که فرعون در مصر روان کرده بود زیر کوشکها و مسکنهای خویش؛ و گفته اند مراد از این انهار رود نیل است، مِنْ تَحْتِي ای: مِنْ تَحْتِ امری که وی می دعوی کرد که رود نیل در فرمان من است؛ و گفته اند مراد از این انهار افراس است آن مرکبان راهوار که وی را بود أَفَلَا تُبْصِرُونَ أَمْ أَنَا خَيْرٌ، معناه: افلا تبصرون ام تبصرون انا خیر: ای نمی بینید که من به ام از موسی، و گفته اند معناه افلا تبصرون بل انا خیر، و خوانده اند ام انا خیر، و خوانده اند اَمَّا أَنَا خَيْرٌ: اما بدانید که من به ام، و خوانده اند به وقف معناه: بل تبصرون ام، آنکه ابتدا کرد گفت أَنَا خَيْرٌ مِنْ هَذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ: من به ام از این کس که او خوار است، یعنی موسی

وَلَا يَكَاذُ يُبَيِّنُ: و نمی خواهد و نمی تواند که سخن هویدا کند. و آن از آن گفت که در زبان موسی اثری مانده بود از بستگی اول تا به فصاحت خود مُعْجَب نشود، و سبب بستگی زبان موسی گفته آمد در وَأَحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي. سؤال: چرا گفت وَلَا يَكَاذُ يُبَيِّنُ بعد ما که خدای عزوجل هیچ پیغامبر نفرستاد موسی و غیر او نه فصیح؟ جواب گوئیم فرعون بدان اول حال موسی خواست که از پیش بسته زبانی داشت اما در حال تبلیغ وحی و رسالت فصیح بود.

۸ فَلَوْلَا أَلْقَى عَلَيْهِ آسُورَةً مِنْ ذَهَبٍ، اى: فَهَلَا أَلْبَسَ عَلَيْهِ: چرا نه بروی افکنند یعنی در وی پوشانند دستونجه‌های از زر چنانکه من رسولان خویش را پوشانیده ام أَوْ جَاءَ مَعَهُ الْمَلِئِكَةُ مُقَرَّنِينَ: یا چرا نیامد با وی فریشتگان هنبر و یار.

۱۲ فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ: سُبُك ساریافت قوم خویش را. گفته اند معناه فاستزل قومه: بلغزایند قوم خویش را، و گفته اند فاستجهل قومه: سفیه و نادان یافت قوم خویش را در تکذیب موسی فَأَطَاعُوهُ: فرمان بردند او را إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ: بدرستی که ایشان بودند گروهی نافرمان.

۱۶ فَلَمَّا أَسْفُونَا، اى: اغضبونا: چون به خشم آوردند ما را أَنْتَقَمْنَا مِنْهُمْ: کین کشیدیم از ایشان. محمد هیصم گفتی: آسف از ما حزن بود و از خدای تعالی غضب، و اصل آن است که اسف از وقوع امر بود بخلاف مراد کسی اگر از مه پیش آید آن را حزن گویند و اگر از کیه پیش آید آن را غضب گویند؛ پس این اسف به معنی غضب است فَأَعْرَفْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ: ۲۰ غرقه کردیم ایشان را همگنان.

فَجَعَلْنَاهُمْ سُلَفًا وَمَثَلًا لِلْآخِرِينَ: پس کردیم ایشان را گذشتگان در عذاب و عبرتی مرپسینان را. و اگر سُلَفًا خوانی به ضَمّ سین و فتح لام جمع سُلَفَة باشد، و اگر سُلُفًا به ضَمّ سین و لام خوانی جمع سَلِيف باشد و سُلَف و

سلیف گروه باشد.

- وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا، ای: وَلَمَّا وَصَفَ ابْنُ مَرْيَمَ وَصْفًا بِالْعِبُودِيَّةِ: چون وصف کردند عیسی پسر مریم را به بندگی و مثل زدند او را به آدم در آفرینش إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ، ای: يَضْحَكُونَ وَيَتَعَجَّبُونَ: همی گروه تواز آن بانگ می کردند و شگفتی می کردند. و آن ترسایان بودند که فا بانگ آمدند چون شنیدند که عیسی بنده خدای بود و آفریدن او به کُنْ فَيَكُونُ چون آفریدن آدم بود. و گفته اند يَصِدُّونَ ای يُعْضُونَ، و گفته اند معناه ولما ضُرِبَ مَثَلُ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ بِالشَّبَهَةِ عَلَى مُحَمَّدٍ. و آن آن بود که چون مصطفى صلی الله علیه برقریش خواند که إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ، کافران مکه اندوهگن بازگشتند؛ ابن الزبعرأ پیش ایشان باز آمد بوجهل را دید اندوهگن گفت «چرا اندوهگنی؟». گفت «چند اندوهگن نباشم که محمد ما را و همه معبودان ما را همیشه در رخ می خواند». ابن الزبعرأ گفت «دریغا گر من آنجا بودمی جوابش باز دادمی». بوجهل گفت «اینک محمد هنوز در پیش کعبه است برو جوابش باز ده». وی پیش مصطفى آمد گفت «یا محمد، اینچه می گویی که إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ عام است یا خاص؟». رسول گفت «عام است». ابن الزبعرأ گفت «قد خَصَمْتُكَ يَا مُحَمَّد، زیرا که از عموم این واجب آید که عیسی و عزیز و فریشتگان همه با عابدان ایشان در دوزخ باشند». جواب آمد که إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَى الْآيَةُ، ۲۰

وَقَالُوا إِلَهْتُنَا خَيْرٌ أَمْ هُوَ: و نیز گفتند ای خدایان ما به یا عیسی، گر گویی عیسی به گویند گر می روا بود که عیسی با عابدان خویش در دوزخ باشند روا بود که معبودان ما نیز با ما در دوزخ باشند مَا ضَرَبُوهُ لَكَ إِلَّا جَدَلًا: نزدند مثل عیسی مر ترا یا محمد مگر پیکاری را بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ:

بیک ایشان گروهی اند پیکارکنندگان.

- ۴ **إِنْ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ: نیست او — یعنی عیسی — مگر بنده ای که**
نکوداشت کردیم او را بدانکه او را بی پدر آفریدیم وَجَعَلْنَاهُ مِثْلًا لِّبَنِي
إِسْرَائِيلَ: و کردیم او را رسولی و حجتی و عبرتی مرفرزدان یعقوب را.
- وَلَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ مَلَائِكَةً فِي الْأَرْضِ يَخْلُقُونَ: و گر خواستیمی**
هراینه کردیمی بدل شما را فریشتگان در زمین که از پس درآینده بودندی.
- وَأَنَّهُ لَعِلْمٌ لِلسَّاعَةِ: و بدرستی که او — یعنی عیسی — دانشی است**
قیامت را. سؤال: علم صفت عالم بود به عالم قائم، عیسی چگونه علم
بود؟ جواب گفته اند لَعِلْمٌ لِلسَّاعَةِ ای: سبب لَعِلْمِ الْقِيَمَةِ که وی مقدمه
قیامت باشد چون وی از آسمان به زمین آید قیامت برخیزد؛ و گفته اند وَ
إِنَّهُ يَعْنِي مُحَمَّدَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ، و گفته اند یعنی الْقُرْآنَ لَعِلْمٌ لِلسَّاعَةِ ای:
۱۲ فيه خبر الْقِيَمَةِ؛ و خوانده اند لَعِلْمٌ به فتح عین و لام ای: علامة للْقِيَمَةِ فَلَا
تَمْتَرَنَّ بِهَا: نگرید که به شک نشوید در آن وَ اتَّبِعُونْ هَذَا صِرَاطَ مُسْتَقِيمٍ: و مرا
که خدایم فرمان برید و قیامت را بسازید که این است راه راست؛ و
گفته اند وَ اتَّبِعُونِ حكايت از قول عیسی است، و گفته اند حكايت از قول
۱۶ مصطفی است.

وَلَا يَصُدَّنَّكُمْ الشَّيْطَانُ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ: و بمگرداندا شما را دیواراه
راست که وی شما را دشمنی است هویدا.

- وَلَمَّا جَاءَ عِيسَى بِالْبَيِّنَاتِ: و چون آمد و آورد عیسی هویداییها، گفته اند**
معناه: بالمعجزات والدلائل والحجج قَالَ قَدْ جِئْتُكُمْ بِالْحِكْمَةِ: گفت
۲۰ بدرستی که آوردم به شما سخن درست، و گفته اند بِالْحِكْمَةِ یعنی بالعلم
والْحِجَّة؛ و گفته اند آن سخن درست این است که أَنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ
فاعبدون، و گفته اند که مراد از این حکمت آن حکمتها است و مثلها که
خدای عزوجل عیسی را داده بود که هیچ پیغمبر را آن نداده بود وَلَا بُتَيْنَ لَكُمْ



بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ: تا پدیدار کنیم شما را برخی از آنچه شما در آن خلاف می‌کنید؛ گفته‌اند یعنی توحید الله؛ و گفته‌اند الشرايع، چون گوشت شتر و پیه گاو و گوسپند که جهودان آن را حرام می‌داشتند؛ و گفته‌اند مراد از این بَعْضُ كُلِّ است فَاَتَقُوا اللَّهَ وَاطِيعُونَ: بترسید از خدای و فرمان برید مرا.

۴

إِنَّ اللَّهَ هُوَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَأَعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ: بدرستی که او خدای من است و خدای شما به یگانگی پرستید او را این است راه راست و درست و بایسته.

۸

فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ: خلاف کردند آن گروهان میان ایشان. و ایشان قوم عیسی بودند که پنج گروه شدند در حدیث عیسی: ملکایان و نسطوریان و ماریعوبیان و مرقوسیان و سمعونیان؛ گروهی گفتند عیسی خدای است و گروهی گفتند پاره‌ای از خدای است و گروهی گفتند هنباز خدای است و گروهی گفتند پسر خدای است و گروهی گفتند پسرخوانده خدای است فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ عَذَابِ يَوْمِ آلِيمٍ: واویلی و عذاب سخت مر آن کسان را است که ستم کردند به ظلم شرک از عذاب روز دردناک، و آن روز روز قیامت است و آن عذاب عذاب دوزخ است.

۱۶

هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً: هیچ چشم می‌دارند مگر قیامت نزدیک را که بدیشان آید ناگاه وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ: و ایشان آگاهی ندارند، یعنی چون رسول آمد و کتاب آورد و دلایل و حجج بنمود و ایشان نگرویدند چه چشم می‌دارند مگر قیامت را.

۲۰

الْأَخِلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ: دوستان آن روز یعنی روز قیامت برخی از ایشان مر برخی را دشمن باشند مگر پرهیزگاران. گفته‌اند مراد از این أَخِلَاءَ جهودان و ترسایانند که دعوی دوستی موسی و عیسی کنند همچنین مشرکان دعوی دوستی بتان و فریشتگان کنند روز قیامت

ایشان از ایشان تبرّا کنند و ایشان را دشمن باشند؛ إِلَّا الْمُتَّقِينَ یعنی امت محمد، زیرا که دوستی ایشان مصطفی را بر اعتقاد درست بود به حجت. و گفته اند مراد از این همه دوستان دنیا است که روز قیامت با دشمنی گردد مگر پرهیزگاران که دوستی ایشان خدایی باشد آن را زوال نیاید.

۴

يَا عِبَادِ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ: ای بندگان من نه بیم است بر شما امروز و نه شما اندوهگن شوید. در خبر است که چون روز قیامت ندا آید که يَا عِبَادِ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ همه اهل قیامت سر برآرند پندارند که فرج آمد آنکه ندا آید که:

۸

الَّذِينَ آمَنُوا بِآيَاتِنَا: آن کسان که گرویده اند به آیتهای ما. چون این ندا درآید همه مشرکان سرفرو برند، جهودان و ترسایان سر برآرند گویند ما اهل کتابیم گرویده به آیتهای خدای. ندا آید که وَكَانُوا مُسْلِمِينَ: و بودند مسلمانان، ایشان همه سرفرو برند؛ مسلمانان سر برآرند، ایشان را گویند:

۱۲

ادْخُلُوا الْجَنَّةَ: در روید در بهشت أَنْتُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ: شما و جفتان شما، یعنی هر که مؤمن اید از امتان دیگر. و گفته اند وَأَزْوَاجُكُمْ ای حلائلکم، تُجَبَّرُونَ، ای: تسرون و تکرمون: شاد می دارند شما را و می نوازند جاویدان.

۱۶

يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِصِحَافٍ مِنْ ذَهَبٍ وَأَكْوَابٍ: می گردانند بر ایشان کاسها و کوزها از زر، کاسها طعام را و کوزها شراب را وَفِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ: و در آن بهشت بود هر چه آرزو کند تنها، وگر تَشْتَهِيهِ خوانی به دوها: هر چه آرزو کند آن را تنها وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ: و مزه یاود به دیدار آن چشمها وَأَنْتُمْ فِيهَا خَالِدُونَ: و شما در آن بهشت جاویدان باشید.

۲۰

وَلِئَلَّكَ الْجَنَّةُ الَّتِي أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ: و آن بهشت آن است که میراث داده باشند شما را بدانچه بودید که می کردید ساز بهشت را. دادن بهشت را به لفظ میراث آورد زیرا که خدای تعالی آن را از کافران باز

گرفته است تا فرا مؤمنان دهد.

لَكُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ كَثِيرَةٌ مِنْهَا تَأْكُلُونَ: شما را بود در آن بهشت میوه‌های بسیار که از آن می‌خورید.

۴ إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي عَذَابٍ جَهَنَّمَ خَالِدُونَ: بدرستی که بدکاران در عذاب دوزخ جاویدان باشند.

لَا يُفْتَرُ عَنْهُمْ وَهُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ، ای: لا یخفف ولا یرقه: سبک نکند از ایشان عذاب و ایشان در آن عذاب دوزخ نومیدان باشند از نجات. و این صفت کافران است زیرا که در خبر است که ده چیز است که آن کافران را بود در دوزخ، مؤمنان را نبود: تسوید و تزریق و تأبید و لباس قطران و طعام زقوم و شراب غسلین و اغلال و انکار و مقارنت شیطان و قطیعت و ابلاس.

۱۲ وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا هُمُ الظَّالِمِينَ: و ستم نکرده باشیم ما بر ایشان بیک ایشان ستم کاران بودند بر تن خویش به ظلم شرک و معاصی. پیغمبر علیه السلام گفت لا احد آغیر من الله و من غیره ان حرم الفواحش ولا اعد العذر احب الیه من الله؛ ثم تلا هذه الآية.

۱۶ وَنَادَوْا يَا مَالِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ: و آواز دهند دوزخیان در دوزخ که ای مالک بخواه از خدای تو تا قضا کند بر ما مرگ. دوزخیان را در دوزخ هفت ندا بود هر یکی هزار سال، ششم ندا این بود که مالک را گویند يَا مَالِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ. از پس هزار سال جواب آید قَالَ إِنَّكُمْ مَا كُنْتُمْ: گوید مالک بدرستی که شما درنگ کنندگانید در دوزخ جاویدان.

لَقَدْ جِئْنَاكُمْ بِالْحَقِّ: بدرستی که آوردیم به شما دین حق و کتاب حق وَلَكِنْ أَكْثَرَكُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ: بیک بیشتر شما حق را دشخوار دارندگان بودید، قبول نکردید آن را.

أَمْ أَمْرُؤًا أَمْرًا فَإِنَّا مُبْرَمُونَ، ای: احتالوا حيلة: هیچ چاره‌ای نتوانند کرد تا

از عذاب دوزخ برهند نه که ما عذاب کننده ایشان باشیم ابدالابد.

- ۴ اَمْ يَخْسِبُونَ اَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ: یا چه پندارند که ما نمی شنویم
 نهان ایشان را و راز ایشان را که در نهان گویند یکدیگر را در دوزخ بیاید
 تا صبر کنیم که صبر مفتاح فرج است؛ هزار سال در دوزخ صبر کنند،
 آنکه گویند بیاید تا فریاد خواهیم؛ هزار سال فریاد خواهند، سود ندارند؛
 آنکه گویند سواء عَلَيْنَا اَجَزَعْنَا اَمْ صَبَرْنَا مَا لَنَا مِنْ مَّحِيصٍ، و گفته اند اَمْ
 اَبْرَمُوا اَمْرًا فِی هَلَاکِ مُحَمَّدٍ اِی: احکموا تدبیراً فی هلاکه بدار الندوة فَإِنَّا
 ۸ مُبْرَمُونَ تَدْبِيرُنَا فِی هَلَاکِهِمْ. و گفته اند اَمْ اَبْرَمُوا اَمْرًا خَبِرَازِ بَتَانَ است
 یعنی هیچ کاری درست نکرده اند که آن دلیل بود بر خدایی ایشان لا بَل
 اَنَا مَبْرَمُونَ بَلٰی وَرُسُلُنَا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ: آری هر چه می گویند آن کافران از
 نهان و آشکارا ما می نویسیم یعنی رسولان ما کرام الکاتبین نزد ایشان
 می نویسند.

- ۱۲ قُلْ اِنْ كَانَ لِلرَّحْمٰنِ وَلَدٌ فَاَنَّا اَوَّلُ الْعَابِدِيْنَ: بگو یا محمد گر خدای نکوکار
 را فرزند بودی من بودمی اول پرستندگان. سؤال: ای رسول خدای
 روا داشتی که خدای را فرزند بودی تا او را پرستیدی تا این می گفت؟
 ۱۶ جواب گفته اند معناه مَا كَانَ لِلرَّحْمٰنِ وَلَدٌ فَاَنَّا اَوَّلُ الْعَابِدِيْنَ اِی: اول
 الموحّدین. و گفته اند معناه مَا كَانَ لِلرَّحْمٰنِ وَلَدٌ فَاَنَّا اَوَّلُ الْاَتَفِيْنَ، مِنْ عَبَدَةِ
 یَعْبُدُ اِی: اَنِفَ یَأْنِفُ. و گفته اند معناه: اگر شما می گویند که خدای را
 فرزند است من باری نگویم لا بَل که من اول پرستندگانم خدای را به
 یگانگی.

- ۲۰ سُبْحَانَ رَبِّ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ: پاک است آن خدای که خدای آسمانها
 و زمین است از زن و فرزند و همتا و هنباز رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا یَصِفُوْنَ: آن خدای
 که خدای عرش است منزّه از آنچه می وصف کنند او را بناسزا.
 فَذَرَهُمْ یَحْضُوا وَیَلْعَبُوا: فراگذار ایشان را تا گفت و گویی می کنند و به

بازی مشغول می باشند حَتَّى يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوْعَدُونَ: تا فرا رسند و ببینند آن روز ایشان که ایشان را هنگام می کنند، گفته اند روز قیامت و گفته اند روز بدر.

۴ وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌ: و او آن خدای است که در آسمان و زمین خدای او است. سؤال: چون گفت فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌ واجب آمد که خدای عزوجل به کلّ مکان بود چنانکه جَهْم و اصحاب فضا گفتند. جواب گوئیم خدای تعالی گفت وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌ، نگفت فی السماء و فی الارض، پس معنی آن است که الهُ مَنْ فِي السَّمَاءِ وَالْهُ مَنْ فِي الْأَرْضِ، آن واجب آید که خدای آسمان و زمین بود چنانکه گویند فلان امیر است به هرات و به نساپور؛ واجب نیاید تا بذات به هرات و به نساپور بود بل که امیر به هرات و به نساپور بود. و گفته اند معناه: وَهُوَ الَّذِي يَتَأَلَّهَ إِلَهُ فِي السَّمَاءِ وَيَتَأَلَّهَ إِلَهُ فِي الْأَرْضِ. و گفته اند معناه: وَهُوَ الَّذِي يُعْبَدُ فِي السَّمَاءِ وَفِي الْأَرْضِ، چنانکه گویند هوالمعبود بکلّ مکان المذکور بکلّ لسانٍ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ: و او است درست کار و درست گفتار دانا به همه.

۱۶ وَتَبَارَكَ الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا: با برکت است آن خدای که همیشه بود و همیشه باشد آن خدای که برکت همه چیزها از اوست و برتر است از همه چیزها آن خدای که او را است پادشاهی آسمانها و زمین و آنچه میان آن است وَعِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ: و نزد او است دانش قیامت نزدیک که کی خواهد بود وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ: و با وی گردانند همه خلق را روز قیامت. اگر به تا خوانی خطاب باشد.

وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ: و پادشاهی ندارند و توانایی ندارند آن کسان که می خدای خوانند ایشان را از دون او به شفاعت کردن، یعنی عیسی و عَزِيز و فریشتگان إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ: مگر آن کس

که گواهی داده بود به حق، یعنی به گفتار لا اله الا الله وَهُمْ يَعْلَمُونَ، ای: یعرفون و با توحید عارف باشد و مخلص. و گفته اند وَهُمْ يَعْلَمُونَ ای: یعرفون معرفة السنّة والجماعة زیرا که ناستی را شفاعت نبود. و گفته اند وَهُمْ يَعْلَمُونَ صفت فریشتگان است، یعنی فریشتگان خود می دانند که روز ۴ قیامت شفاعت نبود مگر مؤمن عارف سنی را.

وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ: و اگر پرسی ایشان را که که آفرید ایشان را لَيَقُولُنَّ اللَّهُ: هراینه که گویند خدای زیرا که کافران بدین مُقَرَّبَاشند که آفریدگار ایشان خدای است فَأَنّی يُؤْفِكُونَ، ای: بآی شبهه یُصَرِّفُونَ عَنْ ۸ عبادته الی عبادۀ غیره: به کدام شبهت می بگردانند ایشان را از وی بسوی جزوی. و گفته اند معناه: فَأَنّی یکذبون چگونه دروغ برایشان می روا کنند که با خدای خدای دیگر است.

وَقِيلَ يَا رَبِّ إِنَّ هَؤُلَاءِ قَوْمٌ لَا يُؤْمِنُونَ: و گفتار رسول که ای بار خدای من ۱۲ بدرستی که اینها گروهی اند که بنخواهند گروید. سؤال: وَقِيلَ به ضَمّ لام و فتح لام و به کسر لام خوانده اند عِلَّتْ هر قرائت چیست؟ جواب گوئیم چون به ضَمّ لام خوانی عطف باشد بر علم ساعت معناه: و عند علم الساعة و عنده قیلَه؛ و گربه فتح لام خوانی مفعول باشد معناه: تسمع سرهم ۱۶ و نجوئهم وقیلَه؛ و اگر قیلَه خوانی به خفض لام عطف باشد بر ساعة ای: عنده علم الساعة و علم قیلَه یا رَبِّ. و آن آن بود که مصطفی علیه السلام چون در جفاهای کافران مکه درماندی صبرش برسیدی به خدای بنالیدی، خدای تعالی گفت من می دانم و می شنوم گفتار رسول را که می گوید یا ۲۰ رَبِّ

فَاَضْحَكُوا عَنْهُمْ: فاگذار از ایشان و بگرد از مکافات ایشان تا وقت هلاکت ایشان آید وَقُلْ سَلَامٌ: و چون با تو جفا کنند گو من باری با شما به صلح ام. و گفته اند معناه: وَقُلْ قَوْلًا سَالِمًا مِنَ الْعِيبِ: توفای ایشان سخن

چنان گوی که فخور تو باشد پاک از عیب. و گفته اند که این سلام
اعراض است فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ: زودا که بدانند مکافات ایشان روز بدر، و
گفته اند روز قیامت؛ و گریه تا خوانی خطاب باشد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- خبر است از مصطفی علیه السلام که او گفت هر که سورة الدخان
برخواند هفتاد هزار فرشته همه کارگر او گردند به آمرزش خواستن او را.
- حُم قضا کردند هر چه بودنی است حتّٰی یستقرّ اهل الجنّة فی الجنّة
واهل النار فی النار وکُتِبَ فی اللّٰوح المحفوظ، و گفته اند حم ای حُم ما
۴ هُوَ کاین من الحول الی الحول فی لیلة مبارکة.
- وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ : سوگند به نامه هویدا؛ و آن قرآن است، و گفته اند لوح
محفوظ است. و گفته اند که آن نسختی است که شب قدر کنند، و
گفته اند که این نسخت شب برات کنند؛ و آن چهارگونه نسخت بود: ۸
- یکی نسخت احوال بود به دست جبرئیل، دیگر نسخت ارزاق بود به دست
میکائیل، سدیگر نسخت آجال بود به دست عزرائیل، چهارم نسخت
اعمال بود به دست اسماعیل.
- ۱۲ اِنَّا اَنْزَلْنَاهُ فِی لَیْلَةٍ مُّبَارَكَةٍ : ما بگفتیم این قرآن را و بفرستادیم جبرئیل را
بدین قرآن در شب ببرکت، و آن شب قدر است و گفته اند شب چک است،
و بیشتر مفسران برآنند که آن شب قدر است. ابن عباس گوید خدای
عزّوجلّ قرآن را در یک شب قدر بگفت، جبرئیل همه یاد گرفت و بیاورد
بر سَفَره و بَرّه خواند، ایشان یاد گرفتند و همی خواندند آن را. از پس آن
۱۶ آیت آیت و سورت سورت می آورد بر مقدار حاجت. شقیق بلخی گوید

خدای تعالی قرآن در بیست و سه سال گفت آیت سورت سورت. بوسهل انماری گوید خدای تعالی قرآن را در بیست و سه شب قدر گفت هر شب قدر چندان بگفتی که جبرئیل تا دیگر سال شب قدر می آوردی،
 ۴ إِنَّا كُنَّا مُنْذِرِينَ: بدرستی که ما بودیم بیم کننده بدین قرآن.

فِيهَا يُفَرَّقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ: در آن شب جدا واکند و برگزارند هر کاری درست از صحت و مرض و حیات و موت و سعادت و شقاوت.

أَمْرًا مِنْ عِنْدِنَا: فرمانی از نزد ما. سؤال: چرا گفت أَمْرًا به نصب نگفت
 ۸ أَمْرٍ به خفض بعد ما که بدل از أَمْرٍ حَكِيمٍ است؟ جواب گوئیم أَمْرًا مصدر است ای نَأْمُرُ أَمْرًا مِنْ عِنْدِنَا، و گفته اند نصب علی نزع خافضه است، ای: بِأَمْرِ مِنْ عِنْدِنَا إِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ: ما باشیم فرستندگان آن فریشتگان بدان فرمانها در شب قدر، و گفته اند در شب چک؛ و گفته اند: ما ایم فرستنده
 ۱۲ تو یا محمد.

رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ: تا رحمتی باشی از خدای تو بر خلق إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ: بدرستی که او است شنوا و دانا، یعنی السَّمِيعُ بمقالة الخلق العليم باحوالهم و افعالهم.

رَبِّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ: خداوند آسمانها و زمین و آنچه میان آن است گر هستید بی گمانان، یعنی گرمی به هیچ چیزی یقین اید بدین یقین باشید.

لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ: نیست خدای مگر او؛ لَا إِلَهَ نَفَى الْأُلُوهِيَّةَ عَمَّنْ لَا يَسْتَحِقُّهَا، إِلَّا اللَّهُ اثْبَاتِ الْأُلُوهِيَّةَ لِمَنْ يَسْتَحِقُّهَا يُحْيِي وَيُمِيتُ: زنده کند و بمیراند. گفته اند يُحْيِي البنين والبنات وَيُمِيتُ الآباء والأُمّهات، و گفته اند يُحْيِي قومًا وَيُمِيت قومًا بالاجل، و گفته اند يُمِيت وَيُحْيِي مقدم و مؤخر، و گفته اند معناه يحيى قلب المؤمن بالمعرفة ويميت قلب الكافر بالتركه، و گفته اند معناه يحيى الارض وقت الربيع ويميتها وقت

الخریف رَبِّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ: خدای شما است و خدای پدران شما پیشینان.

بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ يَلْعَبُونَ: بیک آن کافران در گمانی اند از حق بازی می‌کنند، یعنی به شغل دنیا مشغول اند.

۴

فَازْتَقِمْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُحَانٍ مُّبِينٍ: چشم می‌دار آن روز که بیارد آسمان دودی هویدا؛ یعنی آن روز که پدید آید میان آسمان و زمین دودی هویدا و آن قحط و تنگی بود که در زمین حجاز پدید آمد به دعای رسول صلی الله علیه که سنه خواند بر مُضَرِّ، گفت اللَّهُمَّ اشْدُدْ وَطَأْتِكَ عَلَى مُضَرِّ اللَّهُمَّ سنین کسنی یوسف، چنان نبود که در زمین حجاز غباری پدید آمد از خشکی زمین که هر که نگه کردی میان زمین و آسمان چون دودی دیدی؛ این دخان مبین آن است. و گفته‌اند این خبر است از سختی گرسنگی ایشان که گرسنه چون بغایت گرسنه بود تاریکی به رویش فرو آید. و گفته‌اند این دخان در در قیامت خواهد بود. اما بیشتر مفسران بر آنند که این دخان آن غبار زمین حجاز است که پدید آمد در آن قحط،

۸

يَغْشَى النَّاسَ هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ: درآید و بپوشاند مردمان را — هذا ای: یقال هذا — گویند اینت عذاب سخت دردناک.

۱۶

رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ: گویند ای بار خدای ما وابر از ما این عذاب که ما گروید گانیم، گر این عذاب از ما وبری.

أَتَى لَهُمُ الْدُّكْرُ: از کجا باشد ایشان را پند گرفتی وَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مُبِينٌ: و بدرستی که آمد به ایشان پیغمبری پیداکننده حق.

۲۰

ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ: پس برگشتند از وی وَقَالُوا مُعَلَّمٌ مَجْنُونٌ: و گفتند درآموخته‌ای است دیوانه‌ای. محمد را گفتند دیوانه‌ای از جبر و یسار می‌فروآموزد.

إِنَّا كَاشِفُو الْعَذَابِ قَلِيلًا إِنَّكُمْ عَائِدُونَ: ما وابرندۀ عذابیم اندک مایه که

شما واگردیده اید واکفر خویش. گفته اند معناه شما بازگردیده اید با عذاب سخت.

۴ یَوْمَ نَبِطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَى: آن روز که بگیریم گرفتنی سخت ترین و بزرگترین. گفته اند که آن روز بدر است، و گفته اند که آن روز مرگ است، و گفته اند که آن روز قیامت است إِنَّا مُنْتَقِمُونَ: ما آنگاه کین کشنده باشیم.

۸ وَلَقَدْ فَتَنَّا قَبْلَهُمْ قَوْمَ فِرْعَوْنَ: بدرستی که ما آزمون کردیم پیش از قوم تو یا محمد قوم فرعون را به طوفان و جراد و قُتْل و ضفادع و دَم و جز آن وَ جَاءَهُمْ رَسُولٌ كَرِيمٌ: و آمد بدیشان رسولی بزرگوار، یعنی موسی علیه السلام. اَنْ اَدَّوْا اِلَىٰ عِبَادَةِ اللَّهِ: که باز گزاید با من بندگان خدای را، یعنی بنی - اسراییل را با من دهید که ایشان بندگان خدای اند نه بندگان شما. و گفته اند معناه: اَدَّوْا حَقَّ اللَّهِ یا عِبَادَ اللَّهِ، و حق خدای اول آن است که ۱۲ اقرار دهید به خدایی او اِنِّی لَکُمْ رَسُولٌ اَمِینٌ: که من شما را رسولی ام زینهاردار و حی خدای.

وَاَنْ لَا تَغْلُوا عَلٰی اللَّهِ: و برتری مکنید بر خدای اِنِّی اُنِیْکُمْ بِسُلْطَانٍ مُّبِیْنٍ: ۱۶ من آورنده ام به شما حجتی هویدا چون ید و عصا.

وَ اِنِّی غَدْتُ بِرَبِّی وَ رَبِّکُمْ اَنْ تَرْجُمُوْا: و من بازداشت خواهم به خدای خویش و خدای شما از آنکه مرا کُشید. و این جواب آن است که فرعون تهدید کرد موسی را به کشتن گفت لَئِنْ اَتَّخَذْتُ اِلٰهًا غَیْرَی لَا جَعَلْتُکَ مِنْ الْمَسْجُوْنِیْنَ و گفت دَرُوْنِی اَقْتُلْ مُوسٰی. ۲۰

وَ اِنْ لَّمْ تُؤْمِنُوْا لِیْ فَاَعْتَرِلُوْا: و گر بنگروید به من با یکسو شوید از من. قَدْ عَا رَبَّہٗ اَنَّ هٰؤُلَاءِ قَوْمٌ مُّجْرِمُوْنَ: پس بخواند خدای خود را موسی. که اینها گروهی اند بدکاران و مُصْرَّان ایستاده بر کفر. فَاسْرِیْ عِبَادِیْ لَیْلًا اِنَّکُمْ مُّتَّبِعُوْنَ: خدای گفت به شب ببر بندگان مرا —

یعنی بنی اسرائیل را — که شما از پی پیامدگانید؛ یعنی فرعون و قوم او از پس شما بیایند و خود بیند آنچه سزای ایشان است،

وَأَتْرُكُ الْبَحْرَ رَهَوًّا: و بگذار دریا را — رَهَوًّا ای ساکناً — آرامیده، و گفته اند رَهَوًّا ای مُنْفَرَجًا: گشاده، و گفته اند رَهَوًّا ای طَرَقًا: راه راه، و ۴ گفته اند رَهَوًّا کما هو: چنانکه هست طاق طاق إِنَّهُمْ جُنْدٌ مُّغْرَقُونَ: بدرستی که ایشان — یعنی قوم فرعون — لشکری اند غرقه کردنی.

كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَغُيُوبٍ وَزُرُوعٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ: ای بس که ایشان فروگذاشتند باغ و بوستانها و چشمهای آب و کشتزارها و جایهای خوش. ۸ وَنَعْمَةٍ كَانُوا فِيهَا فَاكِهِينَ: و نعمت بشافتنی که بودند در آن نازندگان. نَعْمَةٌ به فتح نون مصدر نعمت بشافتن بود، و نَعْمَةٌ به کسرنون آن بود که بدان تنعم کنند.

كَذَلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا قَوْمًا آخَرِينَ: همچنان که از ایشان بازستدیم بمیراث دادیم گروهی دیگر را، یعنی بنی اسرائیل را.

فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ: بنگریست بر ایشان آسمان و زمین. سؤال: چرا قوم فرعون را خاص کرد بدانکه بنگریست بر ایشان آسمان و زمین، بعد ما که آسمان و زمین بر هیچ کس بنگرید؛ زیرا که گریستن ۱۶ آسمان و زمین محال بود؟ جواب گوئیم معناه فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ اهلُ السَّمَاءِ و اهل الارض، یعنی کس را برایشان رحمت نیامد؛ و گفته اند معناه مصیبت ایشان بزرگ نیامد بر اهل آسمان و نه بر اهل زمین؛ و گفته اند معناه بنگریست برایشان درهای آسمان و زمین. پیغمبر صلی الله ۲۰ علیه گفت مَا مِنْ مُّؤْمِنٍ اِلَّا وَلَهُ بَابَانِ فِي السَّمَاءِ بَابٌ يَنْزِلُ مِنْهُ رِزْقُهُ وَبَابٌ يَصْعَدُ فِيهِ عَمَلُهُ فَاِذَا مَاتَ بَكِيَ عَلَيْهِ، و ما یکی علیهم ایشان آن بودند که نه درهای آسمان برایشان بگریست و نه جایهای زمین وَمَا كَانُوا مُنْتَظَرِينَ: و نبودند ایشان زمان دادگان، چون عذاب در رسید.

وَلَقَدْ نَجَّيْنَا بَنِي إِسْرَآئِيلَ مِنَ الْعَذَابِ الْمُهِينِ: بدرستی که برهانیدیدم ما فرزندان یعقوب را از آن عذاب خوارکننده، یعنی عذاب با خواری و آن بنده گرفتن فرعون بود مرقوم موسی را،

۴ مِنْ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ كَانَ عَلَیًّا مِنَ الْمُسْرِفِينَ: برهانیدیدم فرزندان یعقوب را از فرعون که او بود — عالیاً ای غالباً و گفته اند متکبراً باغیاً — برتری کننده از گزاف کاران.

۸ وَلَقَدْ آخَرْنَا هُمْ عَلَىٰ عِلْمٍ عَلَىٰ الْعَالَمِينَ: بدرستی که برگزیدیم ایشان را — یعنی بنی اسرائیل را، عَلَىٰ عِلْمٍ ای علی علمٍ مِنَّا بَأَنَّهُمْ أَهْلٌ لِلْاِخْتِيارِ؛ و گفته اند علی علمٍ مِنَّا بصبرِهم — بدانکه دانستیم که اهل اختیاراند و بدانکه دانستیم که صبر کننده اند ایشان بر آزار فرعون برگزیدیم ایشان را بر جهانیان. سؤال: ای بنی اسرائیل فاضلتر بودند از امت محمد تا گفت آخَرْنَا هُمْ عَلَىٰ عِلْمٍ عَلَىٰ الْعَالَمِينَ؟ جواب گفته اند عَلَىٰ عَالَمِی زَمَانِهِمْ، و ۱۲ گفته اند که این اختیار به زیادت چیزها است که بنی اسرائیل را بود که دیگر جهانیان را نبود چون فلق بحر و انزال من و سلوی و انزال عمود نور و تظلیل غمام، نه اختیار فضل و شرف.

۱۶ وَآتَيْنَاهُمْ مِنَ الْآيَاتِ مَا فِيهِ بَلَوٌ مُّبِينٌ: و بدادیم ایشان را از نشانهها آنچه در آن آزمایشی بود هویدا؛ یعنی حجت‌های هویدا دادیم ایشان را بر فرعون، و گفته اند بَلَوٌ مُّبِينٌ یعنی نعمة عظيمة بینه.

۲۰ إِنَّ هَؤُلَاءِ لَيَقُولُونَ: بدرستی که اینها — یعنی کافران — می‌گویند: إِنَّ هِيَ إِلَّا مَوْتَتُنَا الْأُولَى، معناه ان الموت الآ موتتنا الاولى: مرگ نیست مگر مردن ما اول بار، یعنی چون بمردیم ما را نیز زنده نکنند. سؤال: چرا کافران را عیب کرد به انکار ایشان یک مرگ را فای پیش بعد ما که از شرط ایمان نیست بیش از یک مرگ فای پیش اقرار دادن، اما بیش از یک حیات اقرار دادن شرط ایمان است، چرا نگفت هَؤُلَاءِ لَيَقُولُونَ إِنَّ

هی الا حیوتنا الاولی؟ جواب گوئیم این عیب کافران را بدان است که می‌گفتند ما را فرا پیش خود بیش از یک مرگ نیست، نه عذاب گور است و نه سؤال گور است و نه بعث است و نه قیامت و نه بهشت و نه دوزخ، ان هی الا موتنا الاولی وَمَا نَحْنُ بِمُنْشَرِّینَ: و نیستیم و نخواهیم بودن زنده کردگان و برانگیختگان.

فَاتُّوا بِآبَائِنَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ: بیارید پدران ما را و زنده کنید ایشان را گر هستید راست گویان که مرده را زنده توان کرد.

۸ اَهُمْ خَيْرٌ أَمْ قَوْمُ تُبَّعٍ: ای ایشان به اند یا قوم تُبَّع، قوم تبع اهل یمن بودند نام ملک ایشان ابوکرب اسعد بن ملکیکرب الحمیری وی را تبع گفتندی از بسیاری تبع وی، او مسلمان بود و لکن قوم وی کافر بودند وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ: و آن کسها که از پیش ایشان بودند چون قرون ماضیه و امم خالیه أَهْلَكْنَاهُمْ: هلاک کردیم ما ایشان را إِنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ، ای: بآنهم کانوا مجرمین: بدانکه ایشان مجرمان بودند به جرم شرک و معاصی، چون این کافران قوم تو همان کنند با ایشان همان کنیم.

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لِأَعْيُنٍ: نیافریدیم ما آسمانها و زمین را و آنچه میان آن است و ما بازی کننده. سؤال: چرا نفی کرد بازی کردن خود بعد ما که هیچ عاقل هرگز نگفت که صانع عالم می بازی کرد در آفریدن آسمانها و زمین؟ جواب گوئیم لا عبین معناه: بلا غرض صحیح، زیرا که فعلی که در آن غرض صحیح نباشد آن لعب بود. و غرض صحیح از آفریدن آسمان و زمین آن است که مقدمه قیامت است تا بدان استدعای حمد و ثنا بود و اظهار صفات حمیده بود تا همه دلیل و حجت بود بر هستی و یگانگی و کمال صفات وی؛ اگر جز این بودی آفریدن او لعب بودی خدای گفت ما در آفریدن آسمانها و زمین لایع نبودیم.

وَمَا خَلَقْنَا هُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ: نیافریدیم ما آسمانها و زمین را مگر برای اظهار

حق را؛ و گفته اند مقدمهٔ لیوم الحق، و گفته اند بقوله الحق کُنْ فَيَكُونُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ: بیک بیشتر ایشان نمی دانند.

۴ إِنَّ يَوْمَ الْفُضْلِ مِيقَاتُهُمْ أَجْمَعِينَ: بدرستی که روز حکم و داوری و جدایی میان حق و باطل وعده گاه ایشان است همه،

يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلًى عَنْ مَوْلًى شَيْئاً: آن روز بی نیازی نکند دوستی از دوستی و هیچ کس از کس به چیزی یعنی هیچ کافر را شفاعت نبود وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ: و نه ایشان را یعنی کافران را نصرت کنند.

۸ إِلَّا مَنْ رَجِمَ اللَّهُ: مگر آن کس که رحمت کرده باشد خدای تعالی بر وی یا شفیع را در وی شفاعت دهد إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ: بدرستی که او است کین کش از دشمنان و خشاینده بر مؤمنان.

۱۲ إِنَّ شَجَرَةَ الزَّقُّومِ طَعَامٌ آلَانِمْ: بدرستی که درخت زَقُّوم خورش بزه مند بدکار است. در خبر است که آن روز که رسول علیه السلام این آیت بر

اهل مکه خواند ایشان اندوهگن بازگشتند از نزدیک رسول علیه السلام عبدالله بن الزبعر پیش آمد بوجهل را گفت «یا اباالحکم چرا چنین اندوهگنی؟». گفت «زیرا که محمد ما را تهدید می کند به زَقُّوم خوردن». ابن الزبعر گفت «زَقُّوم نیک چیزی بود گر بود». بوجهل گفت ۱۶ «زَقُّوم چه بود؟». گفت «الزبد بالثمر». بوجهل گفت «از کجا می گویی، به کدام لغت؟». گفت «به لغت افریقیه». بوجهل گفت «مرا

کنیزکی است از افریقیه تا از وی بررسیم». بوجهل با خانه آمد، ابن الزبعر و قوم را با خود بیاورد، آنکه مر آن کنیزک را گفت «یا جاریه ۲۰ زقمینا». کنیزک برفت از خرما و مسکه طعامی خوش بساخت و بیاورد در

پیش ایشان بنهاد. ایشان آن می خوردند و بر رسول خدای می خندیدند که آنت ز راق و محتال که محمد است، بر ما چنین تلبیسها می کند. خدای تعالی گفت نه چنان است که ایشان می پندارند که آن درختی است از

قعر دوزخ بر رسته بیخ آن آتشین و شاخ آن آتشین، هیچ درک‌تی نیست در دوزخ که نه از آن درخت شاخی بدان رسیده بود، میوه آن به زشتی چون سر دیوان، به زهرگنی چون سر ماران، هر میوه‌ای چند سبویی در آن هفتاد گونه زهر. سؤال: چرا ایشان را به لغتی خطاب کرد که ایشان آن را ۴ می‌ندانستند چون زقوم بعد ما که گفت بِلِسَانِ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ؟ جواب گوئیم قرآن به هفت لغت است از لغات عرب نه همه به یک لغت، چنانکه در اخبار آمده است که نزل القرآن علی سبعة احرف کلّها شافٍ کافٍ، افریقی هم لغت عرب است و لکن بوجهل و قوم او مگر آن نشنیده بودند، ۸ از آن بود که ندانستند.

كَالْمُهْلِ يَغْلِي فِي الْبُطُونِ: چون دُردی زیت به گندایی و چون سیم گداخته و گوهرهای گداخته به گرمایی می‌جوشد در شکمهای کافران. ۱۲ كَغَلِي الْحَمِيمِ: چون جوشیدن آب گرم سوزان. خُذُوهُ فَاعْتِلُوهُ إِلَىٰ سَوَاءِ الْجَحِيمِ: ندا آید که بگیرید آن کافرا و بخواری بکشید او را تا میان دوزخ.

ثُمَّ صُبُّوا فَوْقَ رَأْسِهِ مِنْ عَذَابِ الْحَمِيمِ: پس فرو ریزید به زور او از آن عذاب آب سوزان. ۱۶

ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ: او را گویند بچش که تو عزیزی و کریمی. سؤال: چرا کافرا را عزیز و کریم گفت بعد ما که کافر عزیز و کریم نبود و دروغ از خدای تعالی روا نبود؟ جواب گفته‌اند که این سخن مالک و زبانیه گویند مر آن کافرا بر سبیل استهزا چنانکه قوم شعبی وی را ۲۰ گفتند إِنَّكَ لَا أَنْتَ الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ یعنی السفیه الغاوی. و گفته‌اند این با یاد دادن است بوجهل را که وی گفت من عزیز و کریم‌ام. و آن آن بود که روزی رسول علیه السلام او را تهدید کرد گفت «أُولَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ». بوجهل گفت «ای مرا می‌گویی؟ وَاللَّهِ مَا فِيهَا أَحَدٌ اعْزَمَنِي أَنِّي أَنَا الْعَزِيزُ

الکریم». آن وقت که او را در دوزخ عذاب می‌کنند آن سخن با یاد وی دهند گویند إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ، ای بزعمک.

۴ إِنَّ هَذَا مَا كُنْتُمْ بِهِ تَمْتَرُونَ: بدرستی که این است آنچه شما بدان می بگمان بودید یعنی عذاب دوزخ. آن کافران گویند کجا اند محمد و یاران وی که ایشان را می‌بینیم. جواب ایشان باز دهند که:

۸ إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ آمِنٍ: بدرستی که پرهیزگاران از کفر و شرک و معاصی در جایگاههایی باشند ایمن، ای ذات امنی که اهل آن در آنجا ایمن باشند از دوزخ و ایمن باشند از مرگ و ایمن باشند از زوال.

فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ: در باغ بوستانها باشند و چشمها و جویهای روان.
يَلْبَسُونَ مِنْ سُندُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ: می‌پوشند از جامها سندس و استبرق.
سؤال: این چه مژدگان است که متقیان را می‌دهد به پوشیدن سندس و جامه ستبر بعد ما که پوشیدن آن عیب و نقص است؟ جواب گوییم نام به نام ماند و بینهما بونُ بعید، گفته اند السندس ما رق من الدیاج والاستبرق ما ثخن من الدیاج، و رقیق دیبای بهشت چنان بود که هفتاد هزار از آن برهم چون برگ لاله ای بود. و گفته اند که سندس لباس آزادان بود و استبرق لباس بندگان ایشان باشد. و گفته اند که سندس جامه بیرونی باشد و استبرق جامه درونی ایشان باشد. و گفته اند سندس جامه ای باشد که مانند آن در دنیا ندیده باشند و استبرق جامه ای باشد که مانند آن در دنیا دیده باشند. گویند استبرق پارسی است معرب مُتَقَابِلین: روی فارویان باشند، و گفته اند با حورالعین متقابل باشند. و گفته اند متقابلین عند الزیارة؛ و آن آن بود که بهشتی چون خواهد که دوستی را بیند در ساعت تختش فا پریدن آید و تخت آن دیگر فا پریدن آید هر دو در هوا فراهم رسند یکدیگر را زیارت کنند، چون خواهند که باز گردند همچنان تخت ایشان با پس شود و ایشان یکدیگر را می‌بینند تا آنکه که با درجت خویش

رسند. و گفته اند متقابلین يوم الضیافة؛ و آن آن بود که خدای عزوجل ایشان را بریک خوان بنشانند چنانکه روی یکدیگر را می بینند.

- كَذَلِكَ: چنین باشد حال ایشان که ترا بگفتیم یا محمد وَزَوْجَانَهُمْ بِحُورٍ عِین: و قرین کرده باشیم ایشان را با حور عین، کنیزکان نکوروی ۴ نکوچشم فراخ چشم، حور جمع احور و حورا باشد و احور و حورا آن بود که سپیده چشمش سپید باشد و سیاهه سیاه به غایت حسن، و عین جمع اعین و عینا بود و اعین و عینا فراخ چشم بود. و گفته اند معناه بیض الوجوه خُضر الثیاب صُفر الحلی، یَقْلَنَ نحن الناعمات فلا نبوس ابداً و نحن الراضیات ۸ فلا نسخط ابداً و نحن المقیمات فلا نظعن ابداً طوبی لمن کتا له و کان لنا.

- يَدْعُونَ فِيهَا بِكُلِّ فَاكِهَةٍ آمِنِينَ: فرا خواهند در آنجا هر میوه که ایشان را آرزو کند، چندانکه گفتند بیارید بدیشان رسیده باشد، آمان باشند از ۱۲ همه آفات.

- لَا يَذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَى: نچشند در آن بهشت هیچ مرگی مگر مرگ اول. سؤال: چرا گفت إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَى بعد ما که در بهشت هیچ مرگ نبود، نه اول و نه آخر؟ جواب گفته اند إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَى بعد ۱۶ الموتة الاولى، چنانکه جای دیگر گفت إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ، ای بعد ما سلف. و گفته اند معناه لا یذکرون فیها الموت الا الموتة الاولى زیرا که از آن دیگر موت — که در گور بود از پس سوال منکر و نکیر — ایشان را آگاهی نبود که ایشان را گفته باشند نَمَ نَوْمَةُ الْعُرُسِ. و گفته اند معناه لا یرون فیها ۲۰ الموت الا الموتة الاولى حین یذبح بین الجنة والنار وَوَقَّيْهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ: و برهانیده بود ایشان را خدای از عذاب دوزخ.

فَضْلاً مِنْ رَبِّكَ، ای بفضل من ربك: آن به فضل بود از خدای تونه به خیرات و هنر ایشان ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ: آن است آن پیروزی بزرگ.

فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ: بدرستی که ما آسان گردانیدیم خواندن این قرآن را بر زوان توتا فراخورد آن آن بود که ایشان پند گیرند سؤال: یَسَّرْنَاهُ این ها کنایت از خواندن قرآن است یا از قرآن؛ اگر کنایت از خواندن قرآن است چرا نگفت یَسَّرْنَاهَا بعد ما که قرائت مؤنث است، وگر کنایت از قرآن است واجب آید تا قرآن بر زبان رسول بود تا گفت یَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِكَ؟ جواب گوییم یَسَّرْنَاهُ این ها کنایت از قرائت و تلاوت قرآن است و لکن به لفظ تذکیر آورد زیرا که یک نام از نامهای قرائت قرآن است چنانکه خدای تعالی گفت وَقُرْآنَ الْفَجْرِ، ای: و قرائت الفجر. و گفته اند ما لا يتحقق فيه التذكير والتأنيث إن شئت فزکرة وإن شئت فأنثه.

فَارْتَقِبْ إِنَّهُمْ مُرْتَقِبُونَ: چشم می دارنصرت ترا و هلاکت ایشان را که ایشان چشم دارند گانند هلاکت ترا. و آن گروه که چشم بر مرگ رسول داشتند همه هلاک شدند بر دست رسول و یاران او.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خبر است از مصطفی علیه السلام که او گفت هر که سورة البجائية
برخواند سکن الله روعته و ستر عورته، از آنچه می ترسد خدای عزوجل او را
ایمن کند و همه عیبهای او را بپوشد.

- ۴ احْمِ تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ : سوگند به حلم خدای و به
ملک او که این سوره فرستادن نامه است از خدای نیست همتا درست کار
و درست گفتار. معنی این آیت گفته آمد.

- ۸ إِنَّ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِلْمُؤْمِنِينَ : بدرستی که در آسمانها و زمین
نشانها است مرگرویدگان را. اما نشانهای هستی خدای در آسمانها و
زمین آن است که اگر یکی از ما در سرای شود سرایی بیند آراسته و مرافق آن
همه بساخته، خمهای آب نهاده و خوانهای آراسته و مهمانان بیند نشسته،
وی داند که این سرای را کسی بایست که بکرد و کدخدایی بود که
۱۲ بساخت؛ ما نیز در این جهان نگریستیم آسمانی دیدیم چون کازخانه
برداشته، زمینی چون بساطی باز کشیده، ستارگان چون چراغهای اوروخته
و در این جهان گوناگون طعام، و از هرگونه خورنده بدان عیش می کنند،
دانستیم که این بی کدخدایی نتوانست بود. دیگر نشان هستی خدای
۱۶ عزوجل آن است که عالم همه محدث است و حادث را چاره نبود از
قادری، و نیز آسمان و زمین مؤلف و مرکب است و مؤلف مؤلف اقتضا

کند چنانکه بنا بانی اقتضا کند و کتابت کاتبی اقتضا کند. و گفته اند نشانهای آسمان شمس و قمر و کواکب است و نشانهای زمین نبت و شجر و جبال و عجایب است.

۴ وَفِي خَلْقِكُمْ وَمَا يَبُثُّ مِنْ ذَاتِ آبٍ آيَاتٌ لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ: و در آفریدن شما و آنچه می پراکند خدای در جهان از جمّنده نشانها است مرگروهی را که بی گمان باشند. اما نشان بر کمال قدرت خدا در آفریدن جانوران یکی آن است که همه جانوران را از سه چیز آفرید: آدمیان را از آب آفرید و ۸ پریان و دیوان را از آتش و فریشتگان را از هوا؛ و همه صورت گران جهان در صورت کردن چون فازین سه چیز رسند به عجز و اگر دهند، زیرا که از آب و آتش و هوا کس صورت نتواند کرد مگر یک خدای ربّ العالمین. دیگر نشان بر کمال قدرت خدا در آفریدن جانوران آن است که همه ۱۲ مصوّران جهان در صورت گری چون فرا تاریکی رسند به عجز و اگر دهند، گویند در تاریکی صورت نتوان کرد و خدای تعالی به کمال قدرت نکوترین صورتی چون صورت مردم در تاریکترین جایی بیافرید چون رحم. سدیگر آن است که مصوّران عالم چون در صورت گری فالتنگی رسند به ۱۶ عجز و اگر دهند، گویند در تنگی صورت نتوان کرد خدای عزّوجلّ نیکوترین صورتی در تنگترین جایی چون مشیمه بیافرید تا دلیل بود بر کمال قدرت وی. چهارم حجت همه مصوّران جهان در صورت گری چون فا جان در آوردن رسند به عجز باز گردند، خدای عزّوجلّ صورت مردم را بنگارید و جان در وی آورد تا دلیل بود بر کمال قدرت وی. پنجم حجت آن است ۲۰ که همه مصوّران جهان در صورت زیادت و نقصان نتوانند کرد تا اصل را نقص نکنند، خدای عزّوجلّ جانوران را می پالاید به صنع لطیف خود بی آنکه اصل وی را نقص کند.

وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ: و در فاوای شب و روز و شدن و آمدن آن و ما

أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ رِزْقٍ: و در آنچه فرو آورد خدای از آسمان از میغ از روزی یعنی از باران فَأَخْبَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا: زنده کرد بدان باران زمین را از پس مردگی و خشکی آن وَ تَضْرِيفُ الرِّيحِ: و در آن فادوا گردانیدن بادهای جنوب و شمال و دبور و صبا آیاتٌ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ: نشانهایی است ۴ گروهی را که خردمندی کنند و خرد را کار بندند تا حق را دریاوند. اما در شدن آمدن شب و روز هم فایده است و هم حجت؛ اما حجت از آن روی است که اگر گردیدن شب و روز طبعی بودی بایستی که همه روز بودی یا همه شب بودی زیرا که آثار طبع یک جنس بود، پس چون گاه ۸ شب تاریک بود و گاه روز روشن پدید آمد که آن صنعی است نه طبعی.

تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ: آن سخنان خدای است که می بر خوانیم بر تو یا محمد، یعنی جبرئیل را می فرماییم خواندن آن بر تو و گفته اند تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ یعنی دلایل الله و حجتِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ ای نعرضها ۱۲ عَلَيْكَ بِالْحَقِّ بسزا و درست قِبَائِي حَدِيثٌ بَعْدَ اللَّهِ وَآيَاتِهِ يُؤْمِنُونَ: به کدام سخن از پس سخن خدای و به کدام حجت از پس حجت خدای بخواهند گروید که بدین نگروند.

وَيَلِّ لِكُلِّ أَقَاكٍ أَنِیمِ: و او ایلی و عذاب سخت هر دروغ زنی را و ۱۶ برگردیده ای از حق بزمندی.

يَسْمَعُ آيَاتِ اللَّهِ تُتْلَى عَلَيْهِ: می شنود سخنان خدای و حجت های خدای را که بر وی می خوانند ثُمَّ يُصِرُّ مُسْتَكْبِرًا: پس می ایستد و می استیهد بر کفر خویش گردن کشی كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا: گویی که خود نشنیدی آن را فَبَشِّرْهُ ۲۰ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ: بیا گاهان او را به عذاب دردناک. این آیت در شأن نصر حارث آمد و قصه وی در وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ گفته آمد.

وَإِذَا عَلِمَ مِنْ آيَاتِنَا شَيْئًا اتَّخَذَهَا هُزُوًا: چون بداند از آیت های ما چیزی فرا گیرد آن را به خندستانی أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ: ایشانند که ایشان را بود

عذاب خوارکننده، یعنی ضرر را و مانند او را.

۴ مِنْ وَرَائِهِمْ جَهَنَّمُ: فرا پیش ایشان دوزخ است. سؤال: چرا گفت مِنْ وَرَائِهِمْ جَهَنَّمُ بعد ما که دوزخ فرا پیش او است نه با پس او؟ جواب گوئیم وَرَأُ خلف بود و وَرَأُ قَدَام بود، زیرا که وَرَأُ آن بود که پوشیده بود، از تواری؛ فراپوشیده از کسی باشد که واپس او بَوَد و باشد که فرا پیش او بود و اینجا قَدَام می خواهد و لَا یُغْنِ عَنْهُمْ مَا كَسَبُوا شَيْئاً: و بی نیازی نکند از ایشان آنچه ساخته اند هیچ چیزی وَلَا مَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ: و نه آنچه فرا گرفته اند از دون خدای دوستانی و معبودانی وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ: و ایشان را بود عذاب دوزخ عذاب بزرگ.

۱۲ هَذَا هَدًی: این قرآن هدی است، بازخواندنی است با حق و راه نمودنی و هویدایی وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَهُمْ عَذَابٌ مِنْ رِجْزٍ أَلِيمٌ: و آن کسان که کافرانند به نشانه‌های خدای ایشان ایشان را بود عذابی از آن عذاب خوارکننده و دردناک، یعنی عذاب دوزخ.

۱۶ اللَّهُ الَّذِي سَخَّرَ لَكُمُ الْبَحْرَ: خدای آن است که رام کرد از بهر شما دریا لِيَتَجَرَّيَ الْفُلُكُ فِيهِ بِأَمْرِهِ: تا می رود کشتی در آن به فرمان او. و آن رفتن کشتی در دریا از عجایب صنع خدای است که کشتی بدان گرانی بر سر آب می رود و نیز به یک باد از هر سوی آن را می راند وَلِيَتَّبِعُوا مِنْ فَضْلِهِ: و تا می جوئید از افزونی نیکوی او، یعنی سفرها کنید در طلب علم و عبادت؛ گفته اند این فضل نعمت و معیشت بود وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ: و تا فراخورد آن آن بود که شما شکر کنید.

وَسَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ: و رام کرد شما را آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، بر سه معنی: یکی وَ سَخَّرَ لَكُمْ بِالتَّسْيِیحِ، یعنی همه تسبیح می کنند و مزد آن در دیوان مؤمنان می نویسند؛ دیگر معنی سَخَّرَ لَكُمْ بِالتَّبَعِ که همه طفیل و تبع شما اند و شما مقصود از آفریدن آن؛

سدیگر معنی سَخَر لَکُمْ لِمَصَالِحِکُمْ و معاشکم جَمِیعاً مِنْهُ: همه از او است. گفته اند جَمِیعاً لَهُ همه او را است و لکن برای مصالح شما است إِنَّ فِی ذَٰلِكَ لَآیَاتٍ لِّقَوْمٍ یَّتَفَكَّرُونَ: بدرستی که در آن نشانهها و عبرتها است گروهی را که در اندیشند به نظر و استدلال.

۴

قُلْ لِلَّذِینَ آمَنُوا یَغْفِرُوا لِلَّذِینَ لَا یَرْجُونَ آيَامَ اللَّهِ: بگو یا محمد آن کسان را که گرویده اند تا در گذارند از آن کسان که می ترسند از عذاب و عقوبت خدای. سؤال: چرا گفت لَا یَرْجُونَ آيَامَ اللَّهِ نگفت عذاب الله؟ جواب گوئیم قرآن عربی است و عرب وقایع را ایام گویند. و گفته اند مراد از این آن روزگارهای گذشته است که خدای تعالی در آن عقوبت کرد کافران گذشته را. و گفته اند ایام الله الطوال فی النار لِيُجْزَى قَوْمًا بِمَا كَانُوا یَكْسِبُونَ: تا پاداش دهد خدای گروهی را بدانچه بودند می کردند، یعنی مؤمنان را بدان صبر و احتمال که می کردند و کافران را بدان جفاها که می کردند. این آیت در شأن عمر خطاب آمد که وی مردی بود زفت در جاهلیت، چون مسلمان گشت از کافران می فرو نبرد. سؤال: لِيُجْزَى قَوْمًا خوانده اند و يُجْزَى فعل مجهول است پس چرا نگفت لِيُجْزَى قَوْمٌ بعد ما که مفعول مجهول به رفع بود؟ جواب گوئیم بر این قرائت مفعول مجهول در يُجْزَى ضمیر بود و قوم مفعول ثانی بود، معناه لِيُجْزَى الْجَزَاءُ قَوْمًا، چنانکه شاعر گوید:

ولو ولدت تفيـره جـر و کلب لـسب بـذلك الجـر و الـکلابـا
مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِیَنفُسِهِ: هر که کرد کار نیک تن خویش را کرد وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلٰیهَا: و هر که بد کرد هم تن او را زیان دارد ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّکُمْ تُرْجَعُونَ: پس آخر شما را با خدای شما گردانند روز قیامت تا داد شما از یکدیگر بستانند و بدهند.

وَلَقَدْ آتَيْنَا بَنِي إِسْرَآئِيلَ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالتَّوْبَةَ: بدرستی که ما بدادیم

فرزندان یعقوب را کتاب یعنی تورات وَالْحُكْمَ ودرستی — یعنی بیان حلال و حرام، و گفته اند فصل خصومات و فرق میان حق و باطل، و گفته اند الْحُكْمَ درست کاری و درست گفتاری، یعنی بدین فرمودیم ایشان را — و پیغمبری دادیم ایشان را وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الظَّيْبَاتِ: و روزی کردیم ایشان را پاکیزها و حلالها، یعنی مَنْ و سلوی وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ: و افزونی نهادیم ایشان را بر جهانیان به فضل فضلت نه فضل فضیلت، و گفته اند علی العالمین ای علی عالمی زمانهم.

وَأَنبَيْنَاهُمْ بَيِّنَاتٍ مِنَ الْأَمْرِ: و بدادیم ایشان را هودیداییها از کار دین و شریعت فَمَا اخْتَلَفُوا: خلاف نکردند إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ: مگر از پس آنکه آمد به ایشان دانش، یعنی قرآن و حجتهای حقی اسلام بَغْيًا بَيْنَهُمْ: بدخواهی میان ایشان که چرا محمد از بنی اسماعیل است نه از بنی اسرئیل إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ: بدرستی که خدای تو حکم کند میان ایشان روز قیامت در آن خلاف که می کردند در حق و باطل.

ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَى شَرِيعَةٍ مِنَ الْأَمْرِ فَاتَّبِعْهَا: پس کردیم ترا یا محمد — ای: أَمْرًاكَ بفرمودیم ترا — به هودیدایی از کار دین و شریعت — و گفته اند معناه: وصفناكَ علی شریعة من الامر — پس روی کن آن را وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ: و پس روی مکن کامهای آن کسان را که ندانند، یعنی کافران که می گویند یا محمد تا کی از این خلاف و اختلاف، تو با ما بساز تا ما با تو بسازیم.

إِنَّهُمْ لَنْ يَغْنُوا عَنْكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا: بدرستی که ایشان بی نیازی نکنند از تو از عذاب خدای چیزی وَإِنَّ الظَّالِمِينَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ: بدرستی که ستمکاران برخی زایشان دوستان برخی باشند وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ: و خدای دوست دار و یار پرهیزگاران است.

هَذَا بَصَائِرُ لِلنَّاسِ: این قرآن حجت‌های هویدا است مردمان را که بدین فایده بینند فرا حق و هدی و رَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ: و راه نمودنی و سبب رحمتی است مرگروهی را که بی گمان باشند.

- ۴ أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءً مَحْيَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ: ای چنان پنداشتند آن کسان که کردند بدیها که ما کنیم ایشان را چنان کسان که بگرویدند و کردند کارهای نیک تا یکسان و برابر باشند در زندگانی و مرگ ایشان با مؤمنان بد حکمی است آنچه ایشان می‌کنند. و گر سواء به رفع خوانی یکسان ۸ است زندگانی ایشان و مرگ ایشان، یک از دیگر بتر.

- وَخَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ: و بیافریدست خدای آسمانها و زمین را بحق، ای مقدمه لیوم الحق، تا چه بود وَلِتُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ: تا پاداش دهند هر تنی را بدانچه کرد وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ: و برایشان ستم نکنند، ۱۲ ای لاینقص من ثواب خیراتهم ولا یزاد علی جزاء سیئاتهم.

- أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ: ای دیدی — یعنی چه بینی، ای: چه گویی — آن کس که فرا گرفت خدای خویش را به هوای او، و آن بت پرست باشد که هر بتی که او را خوشتر آید آن را پرستد و اصل ۱۶ پرستیدن ایشان را هوای بود زیرا که آن را هیچ حجتی نیست. و گفته اند در این تقدیم و تأخیر است معناه لرایت مَنِ اتَّخَذَ هَوَاهُ آلَهِ، هوا را خدای گیرد، یعنی چنانکه فرمان خدای را نگه باید داشت وی هوای تن نگه دارد. و گفته اند این صفت گروهی است از مشرکان که هر چه ایشان را ۲۰ نیکو آید آن را پرستند، مردم و گاو و خر و اسب و درخت و نبات تا سنگی که ایشان را نیکو آید آن را سجود کنند گویند حسن او از اجزای نور است وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ: و گم کرد او را خدای بر وفاق علمی که او را بود که وی سزای آن گمراهی است وَخَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ: و مهر نهاد بر شنوایی

او و دل او تا حق را فرا نشنود و در نیاود وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً: و کرد بر بینایی دل او پوششی از نکرت فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ: که راه نماید او را از پس آنکه خدای او را راه نماید أَفَلَا تَذَكَّرُونَ: ای در نه اندیشید تا بدانید که بی هدایت خدای کس راه نیابد. ۴

وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا: کافران گفتند زندگانی نیست مگر این زندگانی ما که نزدیک تر است نَمُوتُ وَنَحْيَا: می میریم و زنده می شویم. سؤال: چرا گفتند زندگانی نباشد مگر اینکه ما در آنیم پس گفتند نَمُوتُ وَنَحْيَا، نه این تناقض بود؟ جواب گوئیم تناقض در قول کافر غریب نبود در قول خدای تناقض نبود. و گفته اند نَمُوتُ وَنَحْيَا معناه مادران و پدران ما می میرند و فرزندان می زیند. و گفته اند معناه گروهی می میرند و گروهی می زیند. و گفته اند مقدم و مؤخر است نحیا و نموت یک چندی بزیسم آنکه بمیریم و آنکه بمرد هرگز زنده نگردد وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ: و هلاک نکند ما را مگر روزگار وَمَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ: و نیست ایشان را بدان هیچ دانش اِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ: نیستند ایشان مگر که می اندیشند و به اندیشه و پنداشت سخن می گویند. ۸ ۱۲

وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ: و چون برخوانند بر ایشان آیتهای ما هویدا مَا كَانَ حُجَّتَهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَتُتُّوا بِآيَاتِنَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ: نبود جواب ایشان مگر آنکه گویند بیارید پدران و مادران ما را زنده کنید ایشان را اگر هستید راست گویان. و این نه جواب بود که بهانه بود زیرا که رسولان نمی گفتند که خدای در این جهان خلق را زنده کند لابل می گفتند روز قیامت خلق را زنده کند. ۱۶ ۲۰

قُلِ اللَّهُ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَمَةِ: بگو خدای زنده کند شما را پس بمیراند شما را پس باهم آرد شما را روز قیامت. گفته اند اندر این تقدیم و تأخیر است یعنی یمیتکم ثم یحییکم لسؤال منکر و نکیر

ثم يجمعكم الى يوم القيمة لا رتب فيه: جای شک نیست در آن روز ولا ترتبوا فيه: و بگمان مباشید در آن روز ولكن اكثر الناس لا يعلمون: و بیک بیشتر مردمان می ندانند حق قیامت.

۴ وَلِلّٰهِ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ: و خدای را است پادشاهی آسمانها و زمین وَ يَوْمَ يَقُومُ السَّاعَةُ: و آن روز که برخیزد قیامت يَوْمَئِذٍ يَخْسِرُ الْمُبْطِلُونَ: آن روز بود که زیان کار کردند تبه کاران. گفته اند آن روز پدید آید زیان کاری ایشان، و زیان کاری کافران آن بود که از بهشت جاوید بازمانند و در دوزخ جاوید گرفتار آیند.

۸ وَ تَرٰی كُلَّ اُمَّةٍ جَاثِيَةً: و بینی هر گروهی را آن روز فاهم آمده و به زانو در افتاده. و آن آن روز بود که دوزخ را بیارند، چون به عرصات قیامت نزدیک آید بنزد نریدنی که در همه دشت قیامت کس نماند که نه همه به زانو در افتند و می گویند نفسی نفسی كُلُّ اُمَّةٍ تُدْعٰى اِلٰى كِتَابِهَا: هر گروهی را می بازخوانند با نبشته ایشان. گفته اند آن کتاب روزنامه ایشان باشد و گفته اند آن کتاب نبشته سعادت و شقاوت باشد و گفته اند آن کتاب کتاب امت باشد چون قرآن و تورات و انجیل الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ: گویند ایشان را امروز پاداش دهند شما را آنچه بودید می کردید.

۱۶ هٰذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ: این است نامه ما گواهی می دهد بر شما بسزا و درست. گفته اند که این لوح محفوظ است و گفته اند روزنامه بندگان است اِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ: بدرستی که ما بودیم که می نبشتیم آنچه شما می کردید. سؤال: اینجا می گوید که ما می نبشتیم کردار بندگان و جای دیگر می گوید و رسلنا لديهم یکتبون نه این تناقض بود؟ جواب گوئیم نسخهت کردار بندگان جز بود و استنساخ جز بود، نسخهت از حفظه بود و استنساخ آن بود که خدای عزوجل از آن نسخهت حفظه با دیگر گرداند هر چه هزل و خطا بود و نسیان بیوکند و هر چه جد و

قصد بود اثبات کند.

۴ فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ: اما آن کسان که بگرویدند و کردند کارهای نیک فَيَدْخُلُهُمْ رَبُّهُمْ فِي رَحْمَتِهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ: در آرد ایشان را خدای ایشان در بهشت او به رحمت او آن است آن پیروزی هویدا.

وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا أَفَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ: و اما آن کسان که کافر بودند ایشان را گویند ای نبود آیت‌های ما که می‌برخواندند بر شما فَاسْتَكْبَرْتُمْ وَكُنْتُمْ قَوْمًا مُّجْرِمِينَ: و شما گردن‌کشی کردید از پذیرفتن و بودید گروهی گنه‌کاران به جرم کفر و معاصی.

۱۲ وَإِذَا قِيلَ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ: و چون گفتندی که وعده خدای به بودن قیامت حق است وَالسَّاعَةُ لَا رَيْبَ فِيهَا: و قیامت نزدیک است که در آن جای شک نیست بشک مشوید در آن قُلْتُمْ مَا نَدْرِي مَا السَّاعَةُ: شما گفتید که ما ندانیم که قیامت چیست إِنْ نَظُنُّ إِلَّا ظَنًّا وَمَا نَحْنُ بِمُتَّبِعِينَ: نمی‌اندیشیم ما مگر اندیشه‌ای که از اندیشه به اندیشه می‌اوفتیم و هیچ‌گونه به یقین می‌نرسیم.

۱۶ وَبَدَّاهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا: و پدید آید ایشان را آن روز بدیهای آنچه کردند، یعنی هر چه می‌کردند در دار دنیا همه آن روز ببینند در نامه؛ و گفته‌اند سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا ای عقوبات ما عملوا پدید آید ایشان را عقوبتهای آنچه می‌کردند در دنیا وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ، ای: دار و لحق و نزل بهم: در رسید بدیشان آنچه بدان می‌استهزا کردند، و گفته‌اند معناه در رسد در ایشان عقوبت استهزای ایشان.

۲۰ وَقِيلَ الْيَوْمَ نَنسِفُكُمْ كَمَا نَسِفْنَا لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا: و گویند ایشان را که امروز فروگذاریم شما را در عذاب چنانکه فرو گذاشتید شما در دار دنیا ساختن این روز را وَمَاؤِيْكُمُ النَّارُ: و جایگاه شما دوزخ است وَمَا لَكُمْ مِنْ نَاصِرِينَ: و نبود شما را هیچ یاری‌کنندگان که شما را از عذاب خدای نگه

دارند.

ذَلِكُمْ بِأَنكُمْ آتَّخَذْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ هُزُوءاً وَغَرَّكُمْ الْهَيُوءَةُ الدُّنْيَا: آن عذاب شما را بدان است که شما فرا گرفتید در دار دنیا آیتهای خدای را به بازی و فریفته کرد شما را زندگانی نخستین فَالْيَوْمَ لَا يُخْرَجُونَ مِنْهَا: امروز که روز ۴ عذاب است بیرون نیایید از آن دوزخ و گریخرجون به لفظ مجهول خوانی: بیرون نیارند ایشان را وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ: و نه از ایشان آشتی خواهند، ای نه ایشان را بازگردانند با دنیا تا آشتی کنند.

۸ فَلِلَّهِ الْحَمْدُ رَبِّ السَّمَوَاتِ وَرَبِّ الْأَرْضِ رَبِّ الْعَالَمِينَ: خدای را است و خدای را سزد سپاس و آزادی و ستایش که خداوند آسمانها و زمین است و مهتر و پروردگار همه جهان و جهانیان است، و گفته اند معناه خدای را حمد واجب است بر اهل هفت آسمان و هفت زمین و بر همه جهانیان.

۱۲ وَلَهُ الْكِبَرِيَاءُ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ، ای: وله الالهية والربوبية والعزة والسلطان والقوة: او را سزد بزرگواری و خدایی در آسمانها و زمین. و گفته اند وَلَهُ الْكِبَرِيَاءُ او را رسد تکبر بر اهل هفت آسمان و هفت زمین وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ: و او است نیست همتا درست کار و درست گفتار. مقاتل گوید مَنْ قَرَأَ هَاتَيْنِ الْآيَتَيْنِ فَقَدْ أَقْرَأَ اللَّهَ بِالْقُدْرَةِ فَإِذَا قَرَأَهُمَا فَلْيَسْأَلْ رَبَّهُ ۱۶ سَدَاداً فَإِنَّهُ يَجَاب.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خبر است از مصطفی علیه السلام که او گفت هر که سورة الاحقاف
برخواند بدهد او را خدای تعالی به عدد هریک دانه که در دنیا است ده
نیکی

۴ حم، ای حُمّ ما هو کائن، ای قضی ما هو کائن؛ و معانی این گفته
آمد.

تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ : این سورة فرستادنی است و گفتن
نامه ای است از خدای نیست همتا درست کار درست گفتار.

۸ مَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ : نیافریدیم ما آسمانها و
زمین را و آنچه میان آنست از خلق و عجایب مگر بسزا و درست. گفته اند
إِلَّا الْإِظْهَارَ الْحَقِّ، و گفته اند بِالْحَقِّ ای لتحقيق الوعد و الوعد، و گفته اند
بِالْحَقِّ ای مقدمة لیوم الحق، و گفته اند بِالْحَقِّ ای بقوله كُنْ فَيَكُونُ وَ أَجَلٍ
۱۲ مُسَمًّى : و زمان زده نام برده وَالَّذِينَ كَفَرُوا عَمَّا أُنذِرُوا مُعْرِضُونَ : و آنکسان که
کافراند از آنچه ایشان را بیم کرده اند روی بگردانید گانند.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ : بگو یا محمد ای دیدی آنچه آن را می
خدای خوانید از فرود خدای آرونی مَا ذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ : فرا من نماید که
ایشان چه آفریده اند از زمین و در زمین تا آن نشان خدای ایشان کند آم لَّهُمْ
۱۶ شِرْكُ فِي السَّمَوَاتِ : یا هست ایشانرا هنبازی در آسمانها اِثْنُونِي بِكِتَابٍ مِنْ قَبْلِي

هَذَا: به من آرید نامه ای پیش از این قرآن حجت خدای ایشان را اَوْثَارَهُ مِنْ عِلْمٍ: یا یقینی از دانش، و روایت کرده اند از حجتِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ: اگر هستی راست گویان. یعنی گرهمی دعوی خدایی کنید چیزی را بدون خدای، حجتی باید از عقل یا از کتاب یا از اخبار چون از این هر سه روی حجت نیست پدید آمد که دروغ می گویند.

وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ: و که باشد گم راه تر از آنکس که می خدای خواند دون خدای چیزی را که خود او را پاسخ نکند تا روز قیامت، بت با بت پرست وَهُمْ عَنْ دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ: و ایشان از خواندن آن بت پرستان بی آگاهی اند

وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً: و چون برانگیزند مردمان را از گور باشند آن معبودان مرعابدان را دشمنان که از ایشان تبرا کنند و برایشان خصمی کنند وَ كَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ: و باشند به پرستیدن ایشان مرایشان را انکارکننده، گویند مَا كُنْتُمْ إِيَّانَا تَعْبُدُونَ. و گفته اند معنا: عابدان تبرا کنند از معبودان، گویند وَاللَّهِ رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ.

وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا يَتَّبِعُهَا: و چون برخوانند برایشان سخنان ما را هویدا قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ: گویند کافران مرحق را چون بدیشان آید، یعنی قرآن هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ: این جادوی است هویدا. گفته اند این حق مراد از این قرآن است که کافران می گفتند که قرآن جادوی است که اهل لغت همه از این عاجز آمدند و نیز دلها را بمی گرداند. و گفته اند مراد از این حق بعث است که کافران چون خبر قیامت شنیدندی گفتندی این جادوی است زنده کردن مرده.

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرِيهِ، اى بَلْ يَقُولُونَ افْتَرِيهِ، و گفته اند معنا أَيْقُولُونَ افْتَرِيهِ، و گفته اند این آَم مبادله است: یا می گویند که محمد این قرآن را از خویشتن فرابافته است قُلْ إِنْ أَفْتَرَيْتُهُ فَلَا تَمْلِكُونَ لِي مِنَ اللَّهِ شَيْئًا: بگویا محمد گر من

این قرآن را از خویشتن فرابافته ام من افتادم و به عذاب خدای گرفتار آمدم شما پادشاهی ندارید مرا از عذاب خدای چیزی هُوَا عَلِمَ بِمَا تُفِيضُونَ فِيهِ : او داناتر بدانچه شما گفت گوی کنید در آن از حدیث من کَفَى بِهِ شَهِيداً ۴ بَنِي وَبَيِّنْكُمْ : بسنده است خدای گواه میان من و میان شما بر صدق من وَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ : و او است آمرزگار به تاخیر عذاب و بخشاینده بر مؤمنان.

قُلْ مَا كُنْتُ بِدَعَاءٍ مِنَ الرُّسُلِ : بگو یا محمد نبودم و نیستم من نوایی از رسولان که می چندین تعجب باید کرد شما را از آنکه می گویم که من رسول خدای ام. گفته اند که این جواب کافران است و گفته اند جواب مؤمنان است، گر بر جواب کافران رانی سبب آن بود که کافران رسول را می گفتند: گر می خبر کنی از آسمان و از قیامت از غیب بگو تا فردا به تو و به ما چه خواهد بود، این آیت در جواب ایشان آمد. و اگر بر جواب مؤمنان رانی سبب آن بود که پیغامبر صلی الله علیه و آله دید هجرت گاه ۱۲ مؤمنان را، دیگر روز بگفت که: اریئت مهاجرکم ارضاً سبخةً ذات نخیل، یعنی المدینه. یاران از آنکه در جفاهای اهل مکه درمانده بودند شتاب می کردند و می گفتند: یا رسول الله پس کی خواهد بود هجرت گاه ما؟. ۱۶ خدای عزوجل این آیت را در جواب ایشان فرو فرستاد گفت بگو و ما آذری مَا يُفَعَّلُ بِي وَلَا يَكُنْ : من می ندانم که چه خواهند کرد به من یا به شما اِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ : پس روی نمی کنم مگر آن را که به من وحی می کنند وَمَا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ : و نیستم من مگر بیم کننده ای هویدا.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانَتْ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَكَفَرْتُمْ بِهِ : بگو یا محمد ای چه بینید و چه گویند اگر این قرآن از نزد خدای است وحی و تنزیل او و شما منکرو کافرید این را وَ شَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ بَنِي إِسْرَآئِيلَ عَلَىٰ مِثْلِهِ : و گواهی داد گواهی از فرزندان یعقوب بر مانند آن گواهی که خدای داد و رسول داد بر صدق قرآن. گفته اند این گواه از بنی اسرائیل عبدالله بن سلام است و گفته اند

بحیرای راهب است و یامین بن یامین فَاَمَّنْ وَاَسْتَكْبَرْتُمْ: وی بگروید و شما گردن کشی کردید از گرویدن چنین نکو بود إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ: بدرستی که خدای راه ننماید گروه ستمکاران را، مادام که بر آن ظلم باشند و با نظر نگردند. و گفته اند لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ إِلَى الْحِجَّةِ، و گفته اند إِلَى الْجَنَّةِ.

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا لَوْ كَانَ خَيْرًا مَا سَبَقُونَا إِلَيْهِ: و گفتند کافران مر مؤمنان را که اگر این دین مسلمانی به بودی اینها پیش نگرفتندی بدان بر ما. گفته اند این سخن کافران مکه گفتند مر مؤمنان را که اگر دین ۸ مسلمانی به بودی چون سلمان فارسی و بلال حبشی و صُهب رومی و بوذر غفاری بر ما محتشمان قریش پیشی نگرفتندی بدان. و گفته اند که این سخن کافران اهل کتاب گفتند که اگر این دین اسلام حق بودی این اجلاف اَمِیَان بدان بر ما پیشی نگرفتندی وَإِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ فَسَيَقُولُونَ هَذَا أَفْكٌ قَدِيمٌ: و چون راه نیافتند بدین دین و کتاب زودا که گویند این دروغی است دیرینه.

وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا وَرَحْمَةً: و از پیش این قرآن کتاب موسی — یعنی تورات — پیش وا بود و سبب رحمت بود و گواه بود بر صدق این قرآن ۱۶ و موافق این بود وَهَذَا كِتَابٌ مُصَدِّقٌ: و این قرآن کتابی است باوردارنده همه کتابهای اول را و موافق بازان در اصول دین لِسَانًا عَرَبِيًّا: به لغت تازی لِيُنذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَبُشْرَى لِلْمُحْسِنِينَ: تا بیم کنی آن کسها را که ستم کردند بر خویشان به شرک و تا مُرَدگان بود نکوکاران را.

۲۰ إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا: بدرستی که آن کسان که گفتند خدای ما الله است بس راست بیستادند فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ: بیم نبود بر ایشان و نه ایشان اندوهگن شوند. این آیت را تفسیرها کرده اند،

اقاویل مفسران در این گفته آمد در حم السجدة.

أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ : ایشانند اهل بهشت جاویدان باشند در آنجا پاداشی بدانچه بودند که می کردند از خیرات.

۴

وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا : بفرمودیم ما مردم را بجای مادر و پدر نیکوی کردن — و اگر احساناً خوانی : نیکوی کردنی — خاصه بجای مادر، چرا زیرا که حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا : برداشته است مادر او را به دشخواری و بنهاده او را به دشخواری. كُرْهًا به فتح كاف مشقت است و

۸

كُرْهًا به ضم كاف اکراه بود، در این موضع هر دو خوانده اند و لكن كُرْهًا به فتح كاف به زیرا که در حمل و حبل مشقت است اما اکراه نیست وَ حَمَلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا : و بار برداشتن او تا به وقت ولادت و شیر باز کردن او یعنی جمله حمل و فطام او سی ماه بود، شش ماه اقل حمل بود و بیست و چهار ماه اکثر رضاع، جمله سی ماه رنج آن کودک کشیده بود حَتَّى إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً : تا آنکه که برسد به قوت خویش از پانزده سالگی تا به سی سالگی و برسد به چهل سالگی. و این آیت در شأن بوبکر صدیق آمد که مادر وی ام الخیر و پدر وی ابوقحافه به اول ابا

۱۶

می کردند از مسلمانی و بوبکر از آن تنگ دل می بود و با ایشان برای اسلام عنف می کرد، خدای عزوجل در این آیت وی را وصیت کرد در باب ایشان. چون بوبکر رضی الله عنه نیک فرزندی بجای آورد خدای عزوجل ایشان هر دورا آشنایی داد؛ ابوبکر بدان شادبها کرد قَالَ رَبِّ آوِزْنِي أَنْ

۲۰

أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ : گفت ای بار خدای من مرا الهام کن و توفیق ده مرا تا شکر کنم آن نعمت ترا که نکوداشت کردی بدان مرا و مادر و پدر مرا وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ : تا کنم کار نیک که

بپسندی تو آن را وَأَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي: و ببسامان مرا در فرزندان من. گفته اند معناه: افرح قلبی باسلام ذریتی، و گفته اند معناه: بَارِكْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ وَإِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ: من بازگشته ام با توبه توبه و من از مسلمانانم.

۴

أُولَئِكَ الَّذِينَ يَتَقَبَّلُ عَنْهُمْ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا: ایشانند آن کسان که فرا پذیرند از ایشان نیکوترین آنچه کردند وَ يَتَجَاوَزُ عَنْ سَيِّئَاتِهِمْ: و در گذارند بدیها از ایشان. گَرِيتَقَبَّلُ وَ يَتَجَاوَزُ بِهِ فَتَحَ يَا خَوَانِي: بپذیرد و در گذارد خدای از ایشان، و گَرِيتَقَبَّلُ وَ نَتَجَاوَزُ بِهِ نون خوانی معناه: خدای گفت ما فرا پذیریم و در گذاریم از ایشان. سؤال: چرا گفت يَتَقَبَّلُ عَنْهُمْ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا فرا پذیریم از ایشان نیکوترین آنچه کردند بعد ما که همه طاعت ایشان افضل و مفضل بپذیرد نه همی احسن و بس؟ جواب گوئیم احسن الاعمال همه خیرات در آن درآید که بپذیرند، دیگر معنی أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا: آن نیکوترین کردار ایشان به ثواب بزرگترین برگیریم و دیگر کارهای مفضل ایشان را هم به نرخ آن بهین برگیریم فِي أَصْحَابِ الْجَنَّةِ، ای مع اصحاب الجنة: با اهل بهشت در بهشت فرو آریم ایشان را وَعْدَ الصِّدْقِ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ: این آن وعده راست است که ایشان را وعده می کردند.

۱۲

۱۶

وَالَّذِي قَالَ لَوْلَاذِيهِ أَفِي لَكُمْ: و آنکه گفت مادر و پدر خویش را که بنحشک بادا شما را. این وَالَّذِي گفته اند راجع است با وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ، ای و وصینا ایضاً الَّذِي قَالَ لَوْلَاذِيهِ. و گفته اند راجع است با فِي أَصْحَابِ الْجَنَّةِ، ای وی نیز در بهشت بود؛ و آن عبدالرحمن بن ابی بکر بود، به اول می استیهد با مادر و پدر و ایشان را می گفت آتَعِدَانِي أَنْ أُخْرَجَ.

۲۰

ای می وعده کنید مرا که مرا از گور بیرون آرند وَقَدْ خَلَّتِ الْقُرُونُ مِنْ قَبْلِي : بدرستی که گذشت گروهان بسیار پیش از من و هیچ کس از ایشان زنده نگشت وَهُمَا يَسْتَعِثَانِ اللَّهَ وَنِلْكَ اَمِنْ اِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ : و ایشان فریاد می خواستند به خدای که یا رب او را آشنایی کرامت کن و او را می گفتند ۴ ای بدبخت تو نیز بگرو که وعده خدای به بودن قیامت حق است فَيَقُولُ مَا هَذَا اِلَّا اَسَاطِيرُ الْاَوَّلِينَ : و او می گفت نیست این سخن مگر اوسانهای پیشینان. این آیت در شأن عبدالرحمن بن ابی بکر آمد، هر چند به اول ابا می کرد از مسلمانی، آخر خدای عزوجل او را به دعای مادر و پدر آشنایی و ۸ مسلمانی کرامت کرد و نکو مسلمان گشت.

اُولَئِكَ الَّذِيْنَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ : ایشانند آن کسها که سزا گشتست بر ایشان گفتار وعید. سؤال : چگونه گویی که عبدالرحمن مسلمان شد، نه او است که سزا گشت بروی گفتار وعید؟ جواب گوئیم اُولَئِكَ يَعْنِي اَن قُرُون مَاضِيَه که از پیش گفت وَقَدْ خَلَّتِ الْقُرُونُ مِنْ قَبْلِي فِي اُمِّ قَدْ خَلَّتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنِّ وَالْاِنْسِ : اندر گروهانی که گذشتند پیش از ایشان از پریان و آدمیان اِنَّهُمْ كَانُوا خَاسِرِينَ : که ایشان بودند زیان کاران بهشت از دست بداده و دوزخ حاصل آمده. ۱۶

وَلِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِمَّا عَمِلُوا : و هری و همه ای را پایگاهها است از آنچه کردند، یکی کار برای دنیا می کند و یکی برای مولی و یکی برای عقبی. سؤال : چرا گفت وَلِكُلِّ دَرَجَاتٍ بَعْدَ مَا که بیشتر را درکات است نه ۲۰ درجات؟ جواب گفته اند که این درجات تفاوت بندگان است در کردار در این جهان چنانکه بگفتیم، و گفته اند این درجات آخرت است معناه : وَلِكُلِّ دَرَجَاتٍ اَوْ دَرَكَاتٍ مِمَّا عَمِلُوا وَلِيُوقَّيَهُمْ اَعْمَالَهُمْ : و هراینه تمام بدهد ایشان را خدا جزاء کردارهای ایشان وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ : و بر ایشان ستم نکنند.

- وَيَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ: و آن روز که روز قیامت بود عرضه کنند آن کسان را که کافرنند بر آتش اَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا: ایشان را گویند ای ببردید خوشیهای شما در زندگانی نخستین. این خطاب بر مرثیان رانند و بر مترفان رانند، چون بر مرثیان رانی معناه ۴ طیباتکم ای حسناتکم یعنی ثواب حسناکم، و اگر بر مترفان رانی طیباتکم یعنی لذایذکم و شهواتکم من الجنة فی حیوتکم الدنیا، ای: از خویشتن ببردید مژها و راحتیهای بهشت در دار دنیا بدان تنعم و توسع شما و بدان کامرانی شما و اَسْتَمْتَعْتُمْ بِهَا: و برخورداری گرفتید بدان قَالَ يَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ: امروز پاداش دهند شما را عذاب خواری بِمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ ۸ فِی الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ: بدانچه می کردید گردن کشی در زمین بناحق و بِمَا كُنْتُمْ تَفْسُقُونَ: و بدانچه می از فرمان خدای بیرون می شدید. در خبر است که مردی قدحی آب فا دست امیرالمؤمنین عمر خطاب داد با انگبین ۱۲ شیرین بکرده و سرد بکرده، چون بچشید از دهن باز گرفت. آن مرد گفت «یا امیرالمؤمنین ما الوته حلاوته وبرودته». فقال عمر «ذاك یمنعنی عن شربه، اما سمعت قول الله عزوجل اَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِی حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا؟». آن مرد گفت «یا امیرالمؤمنین آن کافران را می گوید». عمر گفت ۱۶ «أُسکت فَاِنَّ الْكَافِرَ اَهُونَ عَلَى اللَّهِ مِنْ اَنْ یُعِیرَهُ بِحِلَالِ الدُّنْيَا».

- وَأَذْكُرُ أَخَا عَادٍ إِذْ أَنْذَرَ قَوْمَهُ بِالْأَحْقَافِ: و یاد کن یا محمد پیغامبر عاد را — یعنی هود را — چون بیم می کرد گروه خویش را به احقاف. گفته اند احقاف نام آن ناحیت ایشان است، و گفته اند احقاف ریگهای بلند بود؛ ۲۰ و آن آن بود که هود بر سر بالایی ریگ بلند بیستادی و ایشان را پند دادی، ایشان با وی جفا کردند و ریگ بر روی او پاشیدندی و وی را از آن بالا در گردانیدندی. أَخَا عَادٍ مراد از آن آن است که برادر ایشان بود در نسب و معاملت نه در دین وَقَدْ خَلَّتِ السُّدُورُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ: بدرستی که

گذشت پیش از وی و پس از وی رسولان بیم کننده همچنان همان گفتند که **أَلَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ**: مه پرستید مگر یک خدای را **إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ**: من می ترسم بر شما از عذاب روز بزرگ.

۴ **قَالُوا أَجِئْنَا لِنَتُفِكَنَا عَنْ آلِهَتِنَا**: گفتند ای به ما آمدی تا بگردانی ما را از خدایان ما **فَأَيْنَمَا تَعِدُّنَا إِن كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ**: به ما آر آن عذاب که وعید می کنی ما را گر هستی از راست گویان.

۸ **قَالَ إِنَّمَا أَعْلِمُ عِنْدَ اللَّهِ**: هود گفت بدرستی که دانش آن که عذاب کی خواهد بود و قیامت کی خواهد بود نزد خدای است **وَأُبَلِّغُكُمْ مَا أُرْسِلْتُ بِهِ**: و من به شما می رسانم آنچه مرا بدان فرستاده اند **وَلِكُنِّي أَرْيَكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ**: و بیک می بینم شما را گروهی که نادانی می کنید.

۱۲ **فَلَمَّا رَأَوْهُ عَارِضًا مُسْتَقْبِلَ أَوْدِيَّتِهِمْ**: چون بدیدند آن میغ را روی به وادی ایشان نهاده، هود گفت عذاب آمد **قَالُوا هَذَا عَارِضٌ مُّمْطِرُنَا**: ایشان گفتند این میغی است باران بارنده ما را، و ما خود آرزومند بارانیم. سؤال: چرا گفت **عَارِضٌ مُّمْطِرُنَا** نکره را به معرفه نعت کرد؟ جواب گفته اند معناه عارض ممطرنا، لکن اضافت کردند تقریب را؛ و گفته اند گرچه عارض نکره است ولکن به هذا معرفه گشت زیرا گفت ممطرنا. خدای گفت **بَلْ هُوَ مَا اسْتَعْجَلْتُمْ بِهِ رِيحٌ فِيهَا عَذَابٌ أَلِيمٌ**: آن نه میغ باران است بل که آن آن میغ عذاب است که شما آن را بشتاب فراخواستی بادی است در آن عذاب دردناک.

۲۰ **تُدْمِرُ كُلَّ شَيْءٍ بِأَمْرِ رَبِّهَا**: هلاک کردی هر چه بر آن بگذشتی به فرمان خدای خویش. سؤال: چرا گفت **تُدْمِرُ كُلَّ شَيْءٍ** بعد ما که آن باد جز دیار عاد را هلاک نکرد؟ جواب گفته اند معناه تدمر کل شیء **مِنْ أَمْلَاكِهِمْ**، و گفته اند این **كُلِّ** مراد از این بعض است و **كُلِّ** بود مراد از آن بعض، چنانکه جای دیگر یاد کردیم **فَاصْبِحُوا لَا يُرَى إِلَّا مَسَاكِينُهُمْ**: گشتند چنانکه

ندیدی مگر مسکنهای ایشان را. وگرنه تری به تا و به فتح خوانی:
 ندیدی گرانجا بودی مگر مسکنهای ایشان کَذَلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ:
 چنان پاداش دهیم ما گروه بدکاران را.

- ۴ قصه هلاکت قوم هود: و ایشان اهل حضرموت بودند به یمن از پس
 نوح به هشتصد سال، و ایشان همه بت پرست بودند مردمانی بودند بزرگ
 ترکیب و قوی، قد و بالای ایشان کمترین به آرش ایشان شست آرش بودی
 و مهین صد و بیست آرش. و عوج بن عنق — و گویند اعوج بن اعنق —
 ۸ امیر ایشان بدان بزرگی بود که چون روی زمین طوفان گرفت به روزگار
 نوح و آب از همه کوههای جهان چهل ارش برگذشت تا بژول وی بیش
 نبود، دست به دریا فرو کردی ماهی برآوردی فا خرشید داشتی بیختی
 بخوردی. و آن عادیان را چندان قوت بود که پای بر زمین خار زدندی تا به
 زانو فرو بردندی، شتری بگرفتندی به دو دست پای از پای باز دریدندی،
 ۱۲ دست به سنگ خار زدندی در سنگ سولاخ کردند، عمرهای ایشان
 کم بیش هزار سال بودی. گردناورترین آدمیان ایشان بودند. قلعههای عظیم
 کردند منظرهای بلند بر آنجا مجلس فسق آراستندی، دیگر آدمیان را که
 ۱۶ ضعیفتر بودند بسخره گرفتندی و چون به مجلس لهو بنشستندی ایشان را
 به بندگی بپیش خویش به پای کردند، و اگر خشم گرفتندی
 می انداختندی تا هلاک شدند. ایشان را عادیان گفتندی که عادی از
 حد درگذرنده بود، و ایشان به پنج چیز از همه آدمیان درگذشته بودند: به
 ۲۰ قوت و نعمت و قامت و مهلت و معصیت. خدای تعالی هود بن عبدالله را
 بدیشان فرستاد، وی مانندترین همه پیغامبران بود به آدم از پس شیت. وی
 ایشان را پند همی داد، هر چند پند بیش می داد ایشان با وی جفا بیش
 می کردند. وی ایشان را تهدید کرد، ایشان گفتند «مَنْ أَشَدَّ مَنَا قُوَّةً، با ما
 که برآید؟». هود گفت «آن خدای که شما را آفرید از شما عاجز نیاید،

مکنید که شما را هلاک کند». گفتند «ما را به چه هلاک کند؟». بر زبان هود برفت که «شما را از قدرت خدای عزوجل پُئی — یعنی بادی — بس بود که شما را به بادی هلاک کند».

۴ خدای تعالی سبب هلاکت ایشان باد کرد، نخست چهل سال باران از ایشان باز گرفت و نسل ایشان منقطع کرد تا کودکان ایشان همه به بلاغت رسیدند و گیل ایشان پُر گشت و حجت بر ایشان لازم گشت. در آن میان ایشان وفدی را به مکه فرستادند تا دعا کنند و از خدای کعبه آب خواهند. ۸ هفتاد تن بشدند و مهتر ایشان قیل بن عثره بود و حکیم ایشان لقمان بن عاد — نه آن لقمان حکیم که خدای تعالی او را در قرآن یاد کرد — چون به کنار حرم رسیدند نزد معاویه بن بکرفرو آمدند — و آن معاویه در اصل از ایشان بود، به مکه آمد به کنار حرم مسکن گرفت و خلق بسیار به وی پیوست، ایشان را عادیان اُخری گفتندی و قوم قیل را عاد اولی ۱۲ گفتندی — و آن معاویه مردی بود محتشم سخن گوی نامدار به مهمانداری، چون وفد عاد نزد وی آمدند وی ایشان را تکلفهای بسیار بکرد در میزوانی، یک ماه پیوسته مجلس شراب آراسته داشت ایشان را، و وی را دو کنیزک بود مغتیه نیست همتا در مطربی ایشان را خنیاگری ۱۶ می کردند. چون ماهی برآمد معاویه همی شرم داشت که ایشان را گفتی که شما مقصودی را آمده اید همی یکسر بدین لهُو و طرب مشغول شده اید و قوم را فراموش کردی و ایشان منتظر دعای شما اند. آخر فاذان دو ۲۰ مطربه بگفت که در میان اطراب و اسماع با یاد ایشان دهید حدیث قوم تا بیدار گردند. ایشان در میان خنیاگری برخواندند:

الا یا قیل وَ یَحْکُ قُمْ فَهَیْنِم لَعَلَّ اللّٰهَ یُصْبِحْنَا غَمَامَا
فَیَسْقِی اَرْضَ عَادَ اِنَّ عَادَا قَدْ اَمْسَوْا لَا یَبِیتُونَ الْکَلَامَا
مِنَ الْعَطَشِ الشَّدِیدِ فَلِیْسَ یَرْجُوا بِهِ الشَّیْخَ الْکَبِیرَ وَلَا الْغُلَامَا

- وانتم هاهنا فيما اشتهيتُم نهاركم و ليلكم تماما
 فاقبح وفدكم من وفد قوم ولا القوا التحية والسلاما
 ایشان بیدار گشتند، آمدند به در کعبه؛ قیل گفت اللهم ان كان هوذ
 صادقاً فاسقنا. خدای تبارک و تعالی ایشان را سه میغ پدید آورد برابر،
 ۴ یکی سپید و یکی سرخ و یکی سیاه. آنکه آوازی آمد از میان این میغها
 که: یا قیل اختیار کن از میغها قوم خویش را آنچه خواهی. وی میغ سیاه
 اختیار کرد، پنداشت که آن سیاه از بسیاری آب است و آن خود از عذاب
 بود. چون آن را اختیار کرد آوازی شنید که: اخترت رهاذاً رمداً لن یبق من
 ۸ قوم عادٍ احداً لا والداً یترک ولا ولداً. آنکه آن میغ را هفتاد هزار ماهار
 برگردند، هر مهاری به دست هفتاد هزار فریشته دادند تا بکشیدند بسوی
 حضرموت. اول کسی از قوم هود که آن را بدید زنی بود نام وی مَهد،
 ۱۲ بانگی بکرد بیهوش گشت. چون با هوش آمد گفتند «چه افتاد؟». گفت
 «بادی دیدم سیاه و تاریک پاره‌های آتش از میان آن می جست و مردانی
 صعب آن باد را می کشیدند». گویند آن را ایام عجز از بهر آن گفتند.
 چون لقمان بدانست که قومش را عذاب فرستادند دل از ایشان
 برداشت و خود را دعا کرد از خدای تعالی عمر دراز خواست. آوازی شنید
 ۱۶ که «چند عمر خواهی؟». گفت «عمر هفت کرکس»؛ و هر کرکسی را
 سیصد سال عمر بود. آواز آمد که «ارجع مقضی الحاجة». وی برفت و
 کرکس بچه‌ای را از آشیان برگرفت و می داشت تا سیصد سال برآمد پیر
 ۲۰ گشت و از پیری بمرد، آنکه دیگری را برداشت، همچنان تا هفت کرکس
 را بداشت و عمر ایشان برسید، آخر کرکس نامش بُبد بود، آن را همی
 پرورد تا پیر گشت. لقمان وی را گفتی: یا نسرُ لَقْمَنُ کَم تَعِیش و کم
 تَجِر سَعَب ذیل الزمان یا لبد. چون آن کرکس را مرگ نزدیک آمد لقمان
 دل بر مرگ خویش بنهاد و هیچ گونه برگ مرگش نمی بود و حیلتها می کرد

تا مگر آن لبد را قوتی باشد سود نمی داشت. وی را بر سر کوهی برد در برابر کرکسان دیگر بنشانند تا بوک با ایشان برپرد، ایشان بر پریدند و لبد بر جای بماند؛ همانجا جان بداد و لقمان با وی جان بداد.

۴ چون میغ عذاب عادیان نزدیک آمد، هود گفت: ای قوم باد عذاب

آمد و من رفتم. وی برفت در کوه، در غاری شد در نماز ایستاد؛ و آن قوم او دانستند که هود دروغ نگوید، همه از شهر بیرون آمدند، زنان و فرزندان و مال که نفیس تر بود به دشت آوردند در میان بنهادند و گِرد آن بیستادند

۸ و پایها تا به زانوبه زمین فرو بردند دامن در دامن بستند گفتند: بادِ هود را

گویا تا چه تواند کرد. خدای تعالی فریشته باد را فرمان داد که در خزانه باد را بگشا بمقدار بینی دره گاوی. از پیش چند حلقه انگشتی بودی، آن وقت آن را بگشاد و میغ عذاب در رسید؛ باد غلبه آورد اول جامه های ایشان

۱۲ از ایشان بر بود، آنکه ایشان را بجنبایند. ایشان به استهزا گفتند: حرکتنا

ریح هود، پنداری هنری خواهد کرد. باد چنان نیرو کرد که ایشان را

برخی از زانوفرو شکست و برخی را از زمین همی بر کند و گوشت و پوست ایشان همی بر کند. مبارزی بود در میان ایشان نام وی خُلْجَان،

۱۶ هول مردی بود بقوت؛ وی گفت من بروم راه گذر باد را فرو گیرم و باد را

از قوم خویش باز دارم. در آن دَرّه باد شد که باد از آنجا می آمد، دو دست

به دو جانب آن دَرّه زد تا به وارن در سنگ خاره برد و سینه فرا باد نهاد و همی گفت:

۲۰ لَمْ يَبْقِ إِلَّا خُلْجَانُ نَفْسَهُ يَالِكَ مِنْ يَوْمٍ دَهَانِي لَنْسَه

باد چنان نیرو کرد که او را و آن سنگ عظیم را برگرفت و بر هوا برد درهم

کوفت و بهم می وازد تا وی را خورد و مورد کرد و بیاورد و بر زور آن قوم

او کند. ریگ بر ایشان می پاشید تا هفت شبان روز، از پس هفت شبان روز

هود از غار بیرون آمد، بر ایشان می گذشت و نوحه می کرد؛ هنوز آواز ناله

ایشان از زیر ریگ می شنید که زار می نالیدند. آنکه هود صلوات الله علیه یکسر برفت آهنگ به مکه داد آنجا مجاور می بود تا فرمانش درآمد.

- وَلَقَدْ مَكَنَّاهُمْ فِيمَا إِنْ مَكَنَّاكُمْ فِيهِ: بدرستی که جایگاه و دستگاه دادیم
 ۴ ما ایشان را از دنیا در آنچه دستگاه نداده بودیم شما را که اهل مکه اید از نعمت و مهلت و قوت وَجَعَلْنَا لَهُمْ سَمْعًا وَابْصَارًا وَأَفْئِدَةً: کرده و داده بودیم ایشان را شنوایی و بینایی بیش از آنکه شما را و دلهای زیرک تر از شما فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ سَمْعُهُمْ وَلَا أَبْصَارُهُمْ وَلَا أَفْئِدَتُهُمْ مِنْ شَيْءٍ: چه بی نیازی کرد — بی نیازی نکرد — از ایشان شنوایی ایشان و نه بیناییهای ایشان و نه دلهای
 ۸ ایشان هیچیز اِذْ كَانُوا يَجْعَلُونَ بَيَاتٍ آلِهَةً: چون بودند که می انکار کردند نشانهای خدای را وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ، ای دار و نزل و لحق بهم: فرو آمد و در رسید در ایشان عقوبت استهزای ایشان و آن عذاب که بدان می استهزا کردند.

- وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا مَا حَوْلَكُمْ مِنَ الْقُرَى: بدرستی که هلاک کردیم ما آنچه گرد بر گرد شما بودند از دیهها و شهرها و اهل آن. و گفته اند این خطاب اهل مکه را است، مَا حَوْلَكُمْ یعنی قبایل عرب. و گفته اند این خطاب
 ۱۶ همه کافران را است مَا حَوْلَكُمْ از شهرهای گذشته چون قوم نوح و قوم هود و قوم صالح و جز ایشان وَصَرَّفْنَا آيَاتٍ لَّعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ: و فادوا گردانیدیم ما آیتهای وعد و وعید و امثال و قصص تا فراخورد آن آن بود که ایشان بازگردند با حق و ایمان.

- فَلَوْلَا نَصْرُهُمُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ قُرْبَانًا آلِهَةً: چرا نصرت نکرد ایشان
 ۲۰ را آن کسان که بخدایی گرفته بودند ایشان را دون خدای و تقرب می کردند به ایشان تقرب کردنی بَلْ ضَلُّوا عَنْهُمْ وَذَلِكَ إَفْكُهُمْ: بیک گم شدند از ایشان چون عذاب در رسد و آن فرابافته ایشان بود وَمَا كَانُوا يَفْقَهُونَ: و آنچه بودندی که بدروغ فرابافتند

وَإِذْ صَرَفْنَا إِلَيْكَ نَفَرًا مِّنَ الْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ: یاد کن یا محمد چون بسوی تو گردانیدیم گروهی را از پریان می شنیدند قرآن را؛ و ایشان آن نه تن بودند از جنّ نصیبین که لیلۃ الجنّ نزدیک مصطفی آمدند. و آن آن بود که لیلۃ الجنّ مصطفی علیه السلام مر عبد الله بن مسعود را گفت: برو تا به دشت شویم. وی برخاست و مطهره آب رسول صلی الله علیه برداشت و به بطن نخله شدند، و قصه ایشان در سورة الجنّ گفته آید فَلَمَّا حَضَرُوهُ قَالُوا أَنْصِتُوا: چون حاضر آمدند به رسول گفتند یکدیگر را خاموش باشید تا چه می خواند فَلَمَّا قُضِيَ وَلَّوْا إِلَىٰ قَوْمِهِمْ مُنْذِرِينَ: چون برگزاردند — یعنی چون رسول فارغ شد از خواندن قرآن — ایشان گشتند با قوم ایشان آگاه کننده و بیم کننده ایشان را

قَالُوا يَا قَوْمَنَا: گفتند ای گروه ما إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا أُنْزِلَ مِن بَعْدِ مُوسَىٰ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ: ما شنیدیم کتابی که فرو فرستادند از پس موسی موافق آن را که پیش او بودست یَهْدِي إِلَىٰ الْحَقِّ وَإِلَىٰ ظَرْفٍ مُّسْتَقِيمٍ: می بازخواند و راه می نماید به حق و توحید و سوی راه راست تا به بهشت.

يَا قَوْمَنَا أَجِيبُوا دَاعِيَ اللَّهِ: ای گروه ما پاسخ کنید خواننده خدای را، یعنی رسول خدای را وَأَمِئُوا بِهِ: و بگروید به وی يَغْفِرْ لَكُمْ مِّنْ ذُنُوبِكُمْ: تا بپامزد شما را گناهان شما وَبُجِزْكُمْ مِّنْ عَذَابِ أَلِيمٍ: و زینهار دهد شما را و برهاند از عذاب دردناک.

وَمَنْ لَا يُجِبْ دَاعِيَ اللَّهِ: و هر که پاسخ نکند خواننده خدای را فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ فِي الْأَرْضِ: نبود عاجز یا ونده خدای را از عذاب کردن او را در زمین و نه از پیش عذاب وی بشونده وَلَيْسَ لَهُ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءُ: و نبود او را از دون خدای دوستانی و یارانی که نگه دارند او را از عذاب خدای أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ: ایشانند اندر گمراهی هویدا.

أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَمْ يَغْيِ بِخَلْقِهِنَّ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ

يُخَيِّى الْمَوْتَى: ای نگه نکردند و بندانسته اند که آن خدای که بیافرید آسمانها و زمین را و مانده نگشت به آفریدن آن توانا است بر آنکه زنده کند مردگان را بلی إِنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ: بلی که او توانا است بر هر چیزی.

۴

وَيَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ: و آن روز که روز قیامت بود عرضه کنند آن کسان را که نگرویدند بر آتش دوزخ. گفته اند معناه: يُدْخِلُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي النَّارِ، و گفته اند معناه: يُحْضِرُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَى النَّارِ، و گفته اند معناه: يُرَى الَّذِينَ كَفَرُوا النَّارَ: فا ایشان نمایند دوزخ را از پانصد ۸ ساله راه آتِيسَ هَذَا بِالْحَقِّ، ای يقال لهم أليس هذا بالحق: گویند ایشان را ای این دوزخ و این عذاب نه حق است که شما در دار دنیا می انکار کردی این را قَالُوا بَلَى وَرَبِّنَا: گویند هست به خدایی خدای ما که حق است قَالَ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ: خدای گوید — و گفته اند ۱۲ مالک گوید — بچشید عذاب دوزخ بدانچه بودید که می نگرویدید.

فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَأُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ: صبر کن یا محمد چنانکه صبر کردند خداوندان عزم. از رسولان عزم است و جزم است، عزم قوت نیت بود بر کردن کاری، و جزم قوت نیت بود بر ناکردن کاری. اما ۱۶ أُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ گفته اند آدم بود صلوات الله علیه که بر بلای شیطان صبر کرد، و ابراهیم بود که بر بلای نمرود صبر کرد، و موسی که بر بلای فرعون صبر کرد، و نوح که بر بلای کافران صبر کرد، و ایوب که بر بلای درد و بیماری صبر کرد، تو نیز یا محمد بر بلای دشمن صبر کن وَلَا تَسْتَغْلِجْ لَهُمْ: و شتاب مکن به عذاب ایشان كَانَتْهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ مَا يُوعَدُونَ: گویی که ایشان آن روز که ببینند آنچه وعید می کنند ایشان را لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ: درنگ نکرده باشند در دار دنیا مگر ساعتی از روز. همه عمر دنیا ایشان را در جنب روز قیامت چون ساعتی آید بِلَاغٌ: اینست پند تمام.

۲۰

گفته اند بَلَاغٌ اِی عَلَیْكَ الْبَلَاغُ: برتست یا محمد رسانیدن تمام فَهَلْ يُهْلَكُ
إِلَّا الْقَوْمُ الْفَاسِقُونَ، اِی مَا یَهْلِكُ: هلاک نکنند مگر گروه بیرون شده را از
دین و فرمان خدای.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- خبر است از مصطفی علیه السلام که او گفت هر که سوره مرا برخواند
خدای تعالی مرا در وی شفاعت دهد و در صد تن از اهل بیت وی.
- الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ: آن کسان که نگریدند و بگرییدند و
بگردانیدند خلق را از راه خدای یعنی از دین خدای أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ، ای ابطال
۴ و احبط اعمالهم: ضایع کرد و حبطه کرد همه کارهای ایشان را. گفته اند
این آیت در شأن همه کافران آمده است که همه کافران آیند که از دین
خدای برگشته اند که روز میثاق همه ایمان آوردند آنکه در دار دنیا از آن
برگشتند و خلق را از دین حق بگردانیدند؛ یعنی خواهای آیند که همه
۸ خلق کافر باشند. و گفته اند این آیت در شأن مطعمان بدر آمده است؛ و
ایشان گروهی بودند از کافران مکه به حرب رسول آمدند به بدر و مال
بسیار نفقه کردند تا خلق را از مسلمانی باز دارند و اسلام را یکسر بردارند.
و گفته اند این آیت در شأن جهودان مدینه آمدست که کافر بودند و نیز
۱۲ مردمان را از دین محمد بازداشتند همی گفتند: این نه آن نبی عربی است
که ما نعت و صفت او در کتابها خوانده ایم لابل که وی دجال است.
ایشان همه آیند که خدای تعالی کارهای ایشان را چون حج و صدقه و
بروالدین و احسان فقرا و اداء امانات و جز آن همه حبطه کرد زیرا که
۱۶ بنیای کار ایشان کفر است چون بُنیا فاسد بود فرع باطل بود.

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ: و آن کسان که بگرویدند و کردند کارهای نیک یعنی اخلصوا فی ایمانهم، و گفته اند ادوا الطاعات فیما بینهم و بین ربهم و آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَی مُحَمَّدٍ وَهُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ: و بگرویدند بدانچه فرو فرستادند بر محمد چون قرآن و آن حق است از خدای ایشان کَفَرُوا عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ: در گذاشت از ایشان بدیهای ایشان. سؤال: چه فرق است میان کفارت سیّات و مغفرت سیّات؟ جواب گفته اند کفارت بدلی بود چنانکه این کس طاعتی کند یا محنتی به وی رسد که بدان کفارتی بود گناه او را، و مغفرت به فضل و رحمت بود. و گفته اند کفارت گناه آن بود که آن گناه در دیوان او مکتوب بود و بر حفظه محفوظ بود و روز قیامت مقرر بود لکن بنده را بدان عقوبت نبود، و مغفرت گناه آن بود که در دیوان مکتوب نبود و بر حفظه محفوظ نبود و روز قیامت مقروء نبود و أَصْلَحَ بَأْلَهُمْ، ای حالهم: و به اصلاح آورد کار ایشان، یعنی قبول کند طاعتهای ایشان و ایشان را به ثواب آن رساند.

ذَلِكَ بِأَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا اتَّبَعُوا الْبَاطِلَ، ای ذلک إحباط حسنات الکافرین و تکفیر سیّئات المؤمنین: آن حبطه کردن نیکیهای کافران و کفارت بدیهای مؤمنان بدان بود که آن کسان که نگرویدند پس روی کردند باطل را یعنی بُت را و شبهت را و أَنَّ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّبَعُوا الْحَقَّ مِنْ رَبِّهِمْ: و مؤمنان متابعت کردند حق را از خداوند ایشان. متابعت کردند حق را یعنی قرآن را و گفته اند این باطل کفر است و این حق ایمان، و گفته اند این باطل شبهت است و این حق حجت کذلک یضرب الله للناس أَمْثَالَهُمْ، ای کذلک یبین الله للناس احوالهم: چنین پدید کند خدای مردمان را حالهای ایشان. فَإِذَا لَقِيتُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبُ الرِّقَابِ: چون فا رسید و بینید آن کسان را که کافرانند می زنید گردنهای ایشان حَتَّى إِذَا أَثْخَنْتُمُوهُمْ، ای غَلَبْتُمُوهُمْ و قَهَرْتُمُوهُمْ و اکثرتم فیهم القتل: تا آنکه که مقهور کنید ایشان را به کشتن

فَشُدُّوا أَلْوَتَاقَ: آنگه سخت ببندید بند اسیری فَأَمَّا مَتَّ بَعْدُ وَإِنَّمَا فِدَاءٌ: آنگه یا منت نهید بر ایشان به آزادی وگر خواهید بازفروشید ایشان را همچنین می‌کنید حَتَّى تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا: تا آنگه که بنهند اهل حرب سلاح ایشان و به اسلام پیش آیند یا به صلح. این آیت در تعلیم حرب آمده است مؤمنان ۴ را ذَلِكَ، ای الامر ذلك: فرمان خدای در حرب این است که پدید کرد وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَانْتَصَرَ مِنْهُمْ: وگر خواستی خدای خود کین کشیدی از ایشان یعنی از کافران بدانکه ایشان را بیکراه هلاک کردی بی حرب شما با ایشان وَلَكِنْ لِيَبْلُوَ بَغْضَكُمْ بِيْغُضٍ: بیک به قتال فرمود شما را تا آزمون کند ۸ شما را به کشتن ایشان و ایشان را به کشتن شما وَالَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ: و آن کسان که بکشتند ایشان را در راه خدای — و قاتلوا: و کارزار کردند در راه خدای — یعنی در نصرت دین خدای فَلَنْ يُضِلَّ أَعْمَالَهُمْ: ضایع نکند رنج و کارهای ایشان.

۱۲ سَيَهْدِيهِمْ: زودا که راه نماید خدای ایشان را. سؤال: چرا شهدا را وعده کرد به هدایت گفت سَيَهْدِيهِمْ بعد ما که از پیش ایشان خود مهتدی باشند که تا خدای ایشان را راه ننمود قتال نکردند و کشته نشدند در نصرت دین خدای؟ جواب گفته اند سیهدهم الی الجنة و کراماته، و گفته اند یثبهم ۱۶ علی الهدی وَيُضِلُّهُمُ بِالْهَمِّ: و به اصلاح آرد حال ایشان به آمرزش و بپذیرد کردار ایشان، چنانکه پیغامبر علیه السلام گفت مَنْ غَزَا غَزْوَةً فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَقَدْ أَدَّى جَمِيعَ مَا افْتَرَضَ اللَّهُ عَلَيْهِ،

۲۰ وَيُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ عَرَفَها لَهُمْ: و در آرد ایشان را در بهشت که خوش کرده و بیاراسته ایشان را. و گفته اند عَرَفَها لَهُمُ ای عرفهم منازلها: شناسا گرداند ایشان را به منازل ایشان، تا هر یکی از ایشان جای خویش را در بهشت شناساتر از آن بود که یکی از ما منزل خویش را چون از نماز آدینه باز گردند. و گفته اند عَرَفَها لَهُمُ ای وصفها لهم: در آرد ایشان را در آن

بهشت که صفت کرده است ایشان را.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا: ای آنها که گرویده اید و ای شما که گرویدگانید
 إِنَّ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ: گر نصرت کنید خدای را — یعنی دین خدای را
 ۴ — نصرت کند خدای شما را. گفته اند معناه: إِنْ تَنْصُرُوا دِينَ اللَّهِ بِقَتْلِ
 الْكُفَّارِ يَنْصُرْكُمْ عَلَى الْكُفَّارِ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ: و بدارد قدمهای شما را در
 حرب، یعنی دل دهد شما را تا به هزیمت نشوید. و گفته اند معناه: إِنْ
 تَنْصُرُوا اللَّهَ بِالصَّلَاةِ فِي دِينِهِ يَنْصُرْكُمْ عِنْدَ الْمَوْتِ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ عَلَى
 ۸ الْإِسْلَامِ. و گفته اند معناه: إِنْ تَنْصُرُوا دِينَ اللَّهِ فِي الدُّنْيَا يَنْصُرْكُمْ فِي الْقِيَامَةِ
 وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ عَلَى الصِّرَاطِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا فَتَغْشَاءُ لَهُمْ وَأَصْلُ أَعْمَالِهِمْ: و آن
 کسان که کافراند نگوساری باد ایشان را حبطه و ضایع کرد کارهای
 ایشان را.

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ: آن تعس و نحس ایشان را بدان است که
 ۱۲ ایشان دشخوار داشتند آنچه خدای فرو فرستاد چون قرآن و توحید و شریعت
 و نبوت و رسالت فَأَخْبِطُ أَعْمَالَهُمْ: لاجرم حبطه کرد خدای همه کارهای
 ایشان را. احباط عمل آن بود که در این جهان اسماء حسنی از آن ببرد
 چون اسم طاعت و عبادت، و در آن جهان بران ثواب نبود.

أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ: ای نرفتند در زمین و برنخواندند قرآن را فَيَنْظُرُوا
 كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ: تا نگه کنند که چگونه بود سرانجام آن
 کسان که پیش از ایشان بودند دَمَرَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ: هلاک کرد خدای همه
 ۲۰ ایشان را وَلِلْكَافِرِينَ أَمْثَالُهَا: و این کافران را مانند آن هلاکت و عقوبت
 باشد.

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا، ای الامر ذلک: آن عذاب خدای با
 کافران و فضل وی با مؤمنان بدان است که خدای یار و نگه دار مؤمنان
 است وَأَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ: و کافران را یار و نگه دار نیست. در خبر

است که روزی امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه بر منبر شد محاسن خود را به دست فراگرفت پس گفت: سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي فَسَلُونِي فَإِنَّ بَيْنَ الْجَوَانِحِ مَتْنِي لَعَلَّمَا جَمًّا. عبدالله بن الکُوَاحِ برخواست، وی را مسئلتها پرسید. وی همه را جواب داد، آنکه وی را پرسید «مَنْ رَبُّ الْمُؤْمِنِينَ؟». ۴
قال «الله». قال «مَنْ رَبُّ الْكَافِرِينَ؟». قال «الله». قال «فَمَنْ مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ؟». قال «الله». قال «فَمَنْ مَوْلَى الْكَافِرِينَ؟». قال «الله». قال «كَذَبْتَ ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَإِنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ».

۸ إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ: بدرستی که خدای در آرد آن کسان را که گرویده اند به خدای و کردند کارهای نیک در بهشتهایی که می رود زیر اشجار و مساکن و غرف آن جویها شیر و می و انگبین و آب صافی وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ: و آن کسان که کافرانند برخوردار می کنند به دنیا و ۱۲ می خورند چنانکه ستوران خورند، یعنی همه به هوا و شهوت خورند نه برای عُذَّتْ عِبَادَتِ. اما تمتع آن بود که چرب و شیرین خورند و نرم و باریک بشاوند، لِيَحْمَرَ وَجْهَهُ وَيَغْلَظَ رِقَبَتُهُ وَيَسْمَنَ بَدَنَهُ لِيُذْكَرَ بِذَلِكَ؛ و این نه فعل مؤمنان باشد وَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ: و آتش است بازگشتن جای ایشان. ۱۶

وَكَايُنَ مِنْ قَرْيَةٍ هِيَ أَشَدُّ قُوَّةً مِنْ قَرْيَتِكَ الَّتِي أَخْرَجْتِكَ: و چندا شهرها و اهل شهرها و دیها و اهل دیها که ایشان سختربودند بقوت از این اهل شهرتو — یعنی اهل مکه — که بیرون کردند ترا أَهْلَكُنَّاهُمْ: هلاک کردیم ما ایشان را فَلَا نَاصِرَ لَهُمْ: هیچ یاری کننده نبود ایشان را، اینها را چه خطر بود. ۲۰

أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ كَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ: ای آن کس که بر هویدایی بود از خدای او به حجت وی چنان کسی بود که برآراسته باشند او را بدی کردار او وَاتَّبِعُوا أَهْوَاءَهُمْ: و پس روی کرده باشند کام و هوای ایشان را. گفته اند که این مثل رسول است با کافران، و گفته اند که این

- مثّل بوبکر صدیق است با بوجهل، و گفته اند که این مثّل مؤمنان است با کافران مثّلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ: مثّل آن بهشت که وعده کرده اند پرهیزگاران را فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَّاءٍ غَيْرِ آسِنٍ، ای غیر متغیر: در آنجا جویها بود از آب نه گندیده و نه گردیده وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ: و جویها از شیر نگشته طعم آن، زیرا که آن شیر نه از پستان بود بل که به کُنْ فَيَكُونُ بود وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ: و جویها از می مزه دهنده مرآشامندگان را وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى: و جویها از انگبین و یژه آفریده وَلَهُمْ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ: و ایشان را بود در آن بهشت از هر میوها وَمَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ: و آمرزشی از خدای ایشان. سؤال: مثل را چاره نبود از ممثّل به، چون گفت مثّلُ الْجَنَّةِ مثل بگفت ممثّل به کجا است که هیچ جا پدید نیست؟ جواب گوئیم این مثّل به معنی صفت است، ای صفة الجنة: نشان آن بهشت این است که پدید کرد؛ و مثّل بود به معنی صفت چنانکه گفت وَ لِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَى، ای: صفة العليا كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِي النَّارِ: آن کس که در چنین بهشت بود که صفت کرد چنان کس بود که در دوزخ باشد جاوید وَ سُقُوا مَاءً حَمِيمًا: و می چشانیده باشند ایشان را آبی گرم و جوشان فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ: تا فرو برد همه رود گانیهای ایشان
- ۴
- ۸
- ۱۲
- ۱۶
- وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ: و از ایشان کس است — یعنی منافقان — که نیوشه می کند سوی تو حَتَّى إِذَا خَرَجُوا مِنْ عِنْدِكَ: تا چون بیرون شوند از نزد تو قَالُوا لِلَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مَاذَا قَالَ أَنِفًا: گویند مر آن کسان را که داده اند ایشان را دانش که آن خود چه بود که محمد می گفت اکنون. و آن آن بود که رسول صلی الله علیه و آله روزی معایب منافقان همی گفت بر سر یاران. گروهی از منافقان حاضر بودند، خویشان را غافل ساختند که ما می نشویم چون بیرون آمدند از مسجد عبدالله بن مسعود را گفتند آن چه بود که محمد می گفت، بر سبیل استهزا و سخریت رسولِ أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ
- ۲۰

اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ: ایشانند آن کسها که مُهر نهادست خدای بر دل‌های ایشان مهر نکرت به شومی معصیت وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ: وپس روی کرده‌اند هواهای ایشان را.

- ۴ وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى: و آن کسان که راه یافتند بیفزود و بیفزاید خدای ایشان را راه‌نمونی. گفته‌اند معناه: وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا إِلَى الْإِيمَانِ زَادَهُمْ هُدًى إِلَى السَّيِّئَةِ وَالْجَمَاعَةِ وَآتَيْهِمْ تَقْوِيَهُمْ، ای و اکرهم بتقویهم: و بدادشان آنچه رستگاری ایشان بود در آن. و گفته‌اند معناه: وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا إِلَى اللَّهِ زَادَهُمْ هُدًى ای ثبَّتَهُمْ عَلَى الْهُدَى وَآتَيْهِمْ تَقْوِيَهُمْ ای ثواب تقویهم. و گفته‌اند معناه: وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا إِلَى سَمَاعِ قَوْلِ الرَّسُولِ زَادَهُمْ هُدًى ای علماً بقولِ الرَّسُولِ وَآتَيْهِمْ تَقْوِيَهُمْ ای ثواب المتّقین.

- فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ — ای ماینظرون إِلَّا الساعة — أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً: چشم نمی‌دارند مگر قیامت نزدیک را که بدیشان آید ناگاه فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا: بدرستی که آمد نشانهای آن؛ و آن مصطفی است و کتاب وی و شریعت وی. ابن عباس گوید علامت آن وفات مصطفی است فَأَتَى لَهُمْ إِذَا جَاءَتْهُمْ ذِكْرُهُمْ: از کجا و چه سود دارد ایشان را پند و توبه چون آمد بدیشان رستخیز.

- ۱۶ فَاَعْلَمَ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ: بدان که نیست خدایی مگر یک خدا. سؤال: چرا گفت فَإِذَا جَاءَ أَشْرَاطُهَا فَاَعْلَمَ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، چون پدید آید علامتهای قیامت آنکه بدان که خدا یکی است بعد ما که از پیش هر وقت خود می‌باید دانست که خدا یکی است؟ جواب گفته‌اند معناه فَاَعْلَمَ أَنَّ موضوع الدَّعْوَةِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، یعنی آن سخن که بدان مسلمانان از کافری جدا گردد این است. و گفته‌اند معناه فَاَعْلَمَ أَنَّهُ لَا نَجَاةَ إِلَّا بِاللَّهِ إِلَّا اللَّهُ. و گفته‌اند فَاَعْلَمَ ای فَاَعْلَمَ: آگاه کن خلق را تا می‌گویند لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ. و گفته‌اند معناه فَاَعْلَمَ أَنَّ أَفْضَلَ الْأَقْوَالِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ. و گفته‌اند

- معناه فاعلم انه لا اله الا الله يَقْدِرُ عَلَى اقامة الْقِيَمَةِ. و گفته اند معناه فاعلم انه لا يَقْضِي ولا يَحْكُم احَدٌ فِي الْقِيَمَةِ اِلَّا الله. سؤال: چرا مصطفی را گفت فَأَعْلَمَ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ بعد ما كه مصطفی عليه السلام خود می دانست كه خدای یكى است؟ جواب این سؤال همان قولها است كه ۴ بگفتیم در جواب اول سؤال كه پیش از این است. سؤال: چرا گفت فَأَعْلَمَ امر كرد به علم بعد ما كه علم نه مقدور بنده است و امر به چیزی درست آید كه آن مقدور بود؟ جواب گوئیم فَأَعْلَمَ معناه فانظر حتى تعلم؛ این همچنان است كه گویند سَوِّدْ هَذَا الثَّوبَ وَبَيِّضْ هَذَا الثَّوبَ، این امر به مقدمات تسوید و تبييض بود نه به تسوید و تبييض وَاسْتَغْفِرْ لَدُنْكَ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ: و آمرزش خواه گناه ترا — یعنی می گوی لا اله الا الله و آمرزش می خواه گناه را، و گفته اند معناه فاخلق بگو كه ساز قیامت این ۱۲ دو چیز است گفتار لا اله الا الله و استغفار گناه، تا به توحید می نازند و از گناه می نالند — و آمرزش خواه گرویدگان را از مردان و زنان وَاللَّهُ يَعْلَمُ مُتَقَلَّبَكُمْ وَمَثْوِئَكُمْ: و خدای داند فادوا گشتن جای شما و بازگشتن جای شما. گفته اند معناه: متقلبكم فی اصلاّب الآباء و مثویکم فی ارحام الأمهات. و گفته اند متقلبكم على وجه الارض و مثویکم فی القبر. و گفته اند متقلبكم فی الْقِيَمَةِ و مثویکم فی الْجَنَّةِ او النَّارِ. و گفته اند متقلبكم بالنهار و مثویکم باللیل.
- وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا لَوْلَا نُزِّلَتْ سُورَةٌ: و می گویند آن كسان كه بگرویده اند ۲۰ چرا فرو نفرستادند سورتی فَإِذَا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ مُحْكَمَةٌ، ای مفصّلة: چون فرو فرستند سورتی درست گفته وَذُكِرَ فِيهَا الْقِتَالُ، ای و أمر فيها بالقتال: و بفرمایند در آن سورة به كارزار كردن با كافران، و طاعة و به فرمان برداری و قول معروف و گفتار نيكو یعنی ثواب طاعت یاد كنند رَأَيْتَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ: بینى آن كسان را كه در دلهای ایشان است بیماری شك و نفاق و

- نکرت يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ نَظَرَ الْمَغْشَى عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ: می نگرند سوی تو یا محمد چون نگرستن کسی که تاسه مرگ بروی درآمده بود فَأُولَى لَهُمْ: سزا است ایشان را عذاب. معنی این آیت به تقدیم و تأخیر است چنین که بگفتیم.
- ۴ و گفته اند فاولی لهم طاعة وَقَوْلٌ مَعْرُوفٌ: اولیتر است ایشان را فرمان برداری و گفتار نیکو که سمعاً و طاعةً فَإِذَا عَزَمَ الْأَمْرُ، ای جدال امر: چون جد و درست ببود فرمان به قتال فَلَوْ صَدَقُوا اللَّهَ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ: اگر وفا کنندى خدای را به فرمان برداری هراینه که نیک افتدى ایشان را. و گفته اند معناه: فرمان بردن چون امر آید به قتال به از امر خواستن به قتال و چون امر ۸ جد آید به قتال تقصیر کردنشان. شأن نزول این آیت آن بود که چون وحی دیرتر آمدید به رسول، مؤمنان مستوحش گشتندی گفتندی چرا است که می وحی نیاید به امر و نهی و وعد و وعید؛ و چون وحی آمدی به امر و نهی، گروهی همی تقصیر کردندى در امتثال اوامر؛ و نیز منافقان استدعا ۱۲ می کردندى و استبطا می کردندى امر را به قتال، چون امر آمد جد نکردندی، خدای عزوجل از ایشان شکایت کرد.

- فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتُقَطِّعُوا أَرْحَامَكُمْ: هیچ شاید بود که اگر شما ولایت گیرید — یعنی خلافت گیرید — که تباهی ۱۶ کنید در زمین و ببرید رجمهای شما را در مسلمانی. این خطاب متمرّدان بنی امیّه را است؛ و آن آن بود که پیغمبر علیه السلام به خواب دید که گروهی از بنی امیّه یکی از پس دیگر بر منبر وی می شدندى بر هیئت قِرده. مروان حکم از بنی امیّه آن بشنید، بنی امیّه را خبر کرد که رسول ۲۰ چنین خوابی دید؛ و آن خواب را تعبیر کرد بر ولایت بنی امیّه و آن سر رسول را آشکارا کرد. چون رسول خدای بدانست که مروان سر رسول را اظهار کرد و در بنی امیّه او کند بروی خشم گرفت و وی را از مدینه بیرون کرد. آنکه در آن اظهار سر رسول فتنه ای عظیم بود، زیرا که بنی امیّه

همیشه با بنی هاشم به تعصب بودندی و عزّ نبوت و رسالت و ولایت بنی هاشم را می دیدند؛ قومی که منافقان بودند از ایشان آن را می نتوانستند دید، لکن مقهور بودند در دست بنی هاشم. چون آن خواب باز شنیدند متمرّدان ایشان در دل کردند که کین خویش از بنی هاشم باز ۴ کشند؛ خدای تعالی از ضمائر ایشان آگاه بود، آیت فرستاد که فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ، ای: اعرضتم عن امر الله و امر رسوله، هیچ شاید بود شما را اگر ولایت گیرید که اعراض کنید از امر خدای و رسول که تباهی کنید در زمین، به جفا کردن با بنی هاشم. و این ۸ خبر حقیقت گشت در منافقان ایشان.

أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ: ایشانند آن کسان که بنفریدست ایشان را خدای فَاصْمَهُمْ وَأَعْمَى أَبْصَارَهُمْ: و کرّ کردست ایشان را و کور کردست چشمهای دل ایشان را از دیدن فاحق و شنیدن حق، از آن بود که چون ولایت گرفتند از فرمان خدای و رسول برگشتند و فساد کردند در زمین و رحم بیریدند و کردند آنچه کردند با حسین علی شهید کربلا و جزوی. ۱۲ أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ: ای در نه اندیشند در این قرآن اَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَفْقَالُهَا: یا بردلهای ایشان است قفلهای آن. مراد از این قفل نکرت و غفلت است، نه چنین قفلی که بر جایی نهند. خدای تعالی نکرت را در قرآن به ده نام زشت بخواند: غمرت و غفلت و غطاء و غشوت و قسوت و مرض و ختم و طبع و رین و قفل. ۱۶

إِنَّ الَّذِينَ أَرْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ: بدرستی که آن کسان که برگشتند از حق برپیهای ایشان مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَى: از پس آنکه پدید آمده بود ایشان را راه راست الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمْلَىٰ لَهُمْ: دیو بر آراست ایشان را آن باطل و فرو گذاشت خدای ایشان را. و اگر اُمْلَى به ضمّ همزه و کسر لام خوانی اُفْجَحْ یا: فرا گذاشتند ایشان را. و گفته اند که این آیت در شأن ۲۰

همه کافران است که همه مرتدان اند از ایمان روز میثاق. و گفته اند که این آیت در شأن مرتدان مکه آمد، و ایشان ده تن بودند که از مدینه مرتد با مکه شدند. و گفته اند در شأن جهودان مدینه آمد که ایشان از پیش گرویده بودند به رسول و به نعت و صفت وی، چون وی پدید آمد نه از ۴ بنی اسرائیل، بحسد از وی برگشتند. و گفته اند این آیت در شأن منافقان بنی امیه آمده است.

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ: آن قفل نکرت ایشان را بدان است که ایشان گفتند مر آن کسان را که دشخوار داشتند آن را که خدای ۸ فرو فرستاد از وحی و رسالت بر بنی هاشم سَنُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأَمْرِ: زودا که ما فرمان بریم شما را در برخی از این کار و آله یَعْلَمُ إِسْرَارَهُمْ: و خدای می داند نهانهای ایشان را. و آن آن بود که چون بنی امیه خبر یافتند از آن خواب رسول که از پیش یاد کردیم، بدان شادیاها کردند که این خلافت با ۱۲ ما خواهد گشت. بنو مغیره مر بنی امیه را گفتند: دانید که ما همیشه حلفای شما بودیم چه بود که ما را نصیب کنید چون ولایت فرا گیرید. ایشان گفتند: سَنُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأَمْرِ، ما ولایت می داریم و شما عمال باشید. و گفته اند این آیت در شأن منافقان مدینه آمدست که ایشان ۱۶ مر جهودان را و دیگر کافران را می گفتندی که ایشان کاره بودند وحی و رسالت را و قرآن را که سَنُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأَمْرِ، ای: فی عداوة محمد و اصحابه و فی اظهار الکفر.

فَكَتِفَ إِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَذْبَارَهُمْ: چون کنند آن منافقان چون جان بردارند ایشان را فریشتگان عذاب که می زنند بر رویهای ایشان و پشتهای ایشان ضربتهای آتشین.

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ أَتَّبَعُوا مَا آسَخَطَ اللَّهُ وَكَرِهُوا رِضْوَانَهُ: آن عذاب ایشان را بدان بود که ایشان پس روی کردند آن را که نپسندید خدای — چون آشکارا

- کردن سر رسول — و دشخوار داشتند خشنودی خدای را — یعنی نگه داشتن دل رسول — فَاخْبِطْ أَعْمَالَهُمْ: ضایع کرد خدای کارهای ایشان را.
- ۴ اَمْ حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ: ای چه پنداشتند آن کسان که در دلهای ایشان است بیماری شک و نفاق و نکرت اَنْ لَّنْ يُخْرِجَ اللَّهُ أَضْغَانَهُمْ: که خدای بیرون نیارد و پدید نیارد کینهها و غلها و غشهای دل ایشان وَلَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكَهُمْ: و اگر خواستیمی فا تو نمودیمی ایشان را نامانام، یعنی آن منافقان را فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسَمِيهِمْ: تا باز شناختی ایشان را به نشان روی ایشان وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ: و هراینه که خود بدانی ایشان را در معنی گفتار. گفته اند خود بدانست رسول منافقان را به علامات، و گفته اند که این را در مشیت بست اگر خواستیمی نشان ظاهر پدید آوردیمی منافقان را تا بدان نشان بدانستی ایشان را، و لکن هر چند نشان ظاهر پدید نیآورد هراینه تو یا محمد بشناسی ایشان را در گفتار سخن؛ و ۱۲ اَنْ اَنْتَ كَذِبٌ وَاِذَا حَضَرَ اَنْتَ عَلِيْكَ وَاِذَا غَابَ اِغْتَابَكَ وَاِذَا اِيْتَمَنَ خَائِكَ وَاِذَا وَعَدَ اَخْلَفَ وَاللّٰهُ يَعْلَمُ اَعْمَالَكُمْ: و خدای داند کارهای شما.
- ۱۶ وَلَتَبْلُوَنَّكُمْ حَتّٰى نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِيْنَ مِنْكُمْ وَالصّٰبِرِيْنَ: و هراینه آزمون کنیم شما را به قتال کافران تا معلوم ما ظاهر گردد خلق را که که اند جهاد کننده از شما و شکیبایان وَتَبْلُوْا اَخْبَارَكُمْ، ای و نظهر اسرارکم: و آشکارا کنیم نهانهای شما. فضیل عیاض چون این آیت بر خواندی گفتی: ۲۰ اَلٰهِيَ اَنْتَ تَبْلُوْا اَخْبَانَنَا اِنْ بَلَوْتَ اَخْبَارَنَا فَضَحْتَنَا وَهَتَكَ اسْتَارَنَا.
- اِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ: بدرستی که آن کسان که کافر شدند و بگردیدند و بگردانیدند خلق را از راه خدای وَشَاقُّوا الرَّسُوْلَ: و مخالفت کردند رسول را مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ اَلْهُدٰى: از پس آنکه پدید آمد ایشان را راه راست. گفته اند که این هدی دعوت حق است و گفته اند

حجّت است و گفته اند این هُدی هادی است و ایشان جهودان اند که برگشتند از اقرار دادن به رسول از پس آنکه پدید آمده بود ایشان را در تورات نعت و صفت محمد لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا: گزند نکنند خدای را چیزی و سَيُخِيطُ أَعْمَالَهُمْ: و زودا که حبطه کند کارهای ایشان را. ۴

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ: ای مؤمنان فرمان برید خدای را و فرمان برید رسول را. گفته اند اطیعوا الله بالاقرار بالله و اطیعوا الرسول بالاقرار برسالته، یعنی ثبات کنید بر این اقرار. و گفته اند اطیعوا الله فی الفرائض و اطیعوا الرسول فی السنن. و گفته اند اطیعوا الله فی الحلال و الحرام و اطیعوا الرسول فی بیان الاحکام وَلَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ: و ضایع مکنید کارهای شما را. ۸

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ مَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ: بدرستی که آن کسان که نگرویدند و بگردانیدند از راه خدای پس بمردند و ایشان ناگرویدگان فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ: نیامرزد خدای ایشان را. ۱۲

فَلَا تَهِنُوا وَتَدْعُوا إِلَى السَّلَامِ: و سستی مکنید و باز مخوانید ایشان را — یعنی کافران حربی را — با آشتی وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ: و شما خواهید بود برترینان و به آیندگان وَاللَّهُ مَعَكُمْ: و خدای با شما است به عون و نصرت و علم و رؤیت وَلَنْ يَزِيدَكُمْ أَعْمَالَكُمْ، ای: وَلَنْ يَنْقُصَكُمْ أَعْمَالَكُمْ: و بنکاهند هیچیز از کردار شما، یعنی رنج شما ضایع نکند اگر در دین خدای صلابت کنید و با دشمنان او حرب کنید. ۱۶

إِنَّمَا الْحَيَوةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ: بدرستی که زندگانی این جهانی بازی است و مشغولی؛ یعنی عمر خویش فاکار دنیا دادن بازی است و شغلی که آن را هیچ سود نبود. کاری بود که بر آن سود نبود و زیان هم نبود و کاری بود که در آن سود بود و زیان بود، اما شغل کار دنیا همه زیان است و هیچ سود نه وَإِنْ تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا: و اگر بگرویده باشید به خدای و به رسول ۲۰

بدانکه فرمان خدای و رسول بجای آرید و پرهیزید از آزار خدای و رسول
 يُؤْتِيكُمْ أَجُورَكُمْ: بدهد شما را مرزدهای شما بر اداء طاعت و پرهیز معصیت.
 سؤال: چرا گفت يُؤْتِيكُمْ أَجُورَكُمْ بدهد شما را مرزدهای شما بعد ما که مرز
 ۴ مرزور را واجب آید نه بنده را و بنده را بدانچه کند از خدمت خداوند مرز
 واجب نیاید؟ جواب گوئیم هر چند بنده را به کردار خود بر خدای عزوجل
 مرز واجب نیاید و لکن چون خدای تعالی بفضل خود بنده را مرز ضمان
 کرد، برای ضمان او را مرز واجب آید، زیرا که خلف وعد از خدای تعالی
 ۸ روا نبود. پس خدای تعالی بنده را هم ثواب دهد و هم اضعاف و رنج بنده
 را ضایع نکند وَلَا يَسْأَلُكُمْ أَفْوَالَكُمْ: و در نخواهد از شما خواستههای شما.
 إِنْ يَسْأَلُكُمْوهَا فَيُخْفِكُمْ تَبَخَّلُوا: که اگر درخواستی از شما و تمام
 درخواستی شما بخیلی کنید وَيُخْرِجْ أَضْغَانَكُمْ: و بیرون آردی و پدید آردی
 ۱۲ بُخَلْها و بد درونیهای شما را.

هَآ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تُدْعَوْنَ لِتُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ: ای شما که اینها اید می خوانند
 شما را تا نفقه کنید اندر راه خدای یعنی صدقه دهید برای خدای فَمِنْكُمْ
 مَنْ يَبْخُلُ: از شما کس است که می بخیلی کند وَمَنْ يَبْخُلْ فَإِنَّهُ يَبْخُلُ
 ۱۶ فَإِنَّهُ يَبْخُلُ عَنْ نَفْسِهِ: و هر که می بخیلی کند آن بخیلی با تن خویش
 می کند، زیرا که نصیب مردم از مال بحقیقت آن است که پیش فرستد،
 چنانکه پیغامبر علیه السلام گفت مَالُكَ مَا قَدَمْتَ وَمَالُ وَارِثِكَ مَا أَخَرْتَ وَ
 اللَّهُ الْغَنِيُّ وَأَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ: و خدای بی نیاز است از زکات و صدقه شما و شما
 ۲۰ نیازمندید به ثواب آن صدقه وَإِنْ تَتَوَلَّوْا يَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ: و گر شما برگردید
 — گفته اند معناه: اگر شما باز ایستید از دادن زکات و صدقه — بدل گیرد
 خدای تعالی به شما گروهی جز از شما به از شما به دادن زکات و صدقه.
 و گفته اند معناه: و إِنْ تَتَوَلَّوْا عَنْ الْإِيمَانِ يَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ اطَّوَعَ لِلَّهِ
 مِنْكُمْ: اگر شما که عرب اید برگردید از ایمان خدای بدل گیرد به شما

گروهی جز شما ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَفْئَالَكُمْ: پس نباشند مانند شما بل که به باشند از شما. در خبر است چون رسول علیه السلام این آیت برخواند فای گفتند «یا رسول الله آن کدام گروه اند که اگر عرب برگردد از ایمان ایشان بیستندی بجای عرب و به از ایشان باشند؟». سلمان فارسی ۴ نزدیک رسول ایستاده بود، پیغامبر علیه السلام دست بر دوش وی نهاد گفت «هذا وقومه لو كان الايمان معلقاً بالثريا لتناوله رجالٌ من ابناء فارس».

خبر است از مصطفی علیه السلام که او گفت هر که سورة الفتح
برخواند چنداناش مزد بود که اهل بیعت رضوان را بود چون بیعت کردند
زیر شجره.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا: ما گشاده کردیم ترا یا محمد گشادن هویدا.
مفسران سخن گفته اند تا این فتح چیست؟ گفته اند این فتح نبوت و
رسالت است. و گفته اند که این فتح مغفرت است چنانکه از پیش گفت
لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ. و گفته اند که این فتح مکه
است چنانکه در سورة إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ گفته آید. و گفته اند این فتح
حُدیبیّه است چنانکه هم در این سورة فروتر گفته آید، هر چند به حُدیبیّه
بظاهر فتح نبود و رسول و یاران همه اندوهگن بازگشتند که اهل مکه
رسول را و یاران او را از مکه بازداشتند، و لکن آن را فتح خواند زیرا که
بسبب آن رسول را و یاران او را شادیا رسید در آمدن این سورة به بشارت
مغفرت و اسلام نجاشی و باز رسیدن جعفر طیار بسعادت و غلبه روم بر
پارس و ثواب بیعة الرضوان و فتح خیبر؛ این همه شادیا مسلمانان را از
میان اندوه حُدیبیّه پدید آمد زیرا که آن را فتح خواند. اما قتاده گوید این
فتح خیبر است.

قصه فتح خیبر: و آن آن بود که چون رسول علیه السلام و یاران از

حذیبیه بازگشتند اندوهگن، کافران مکه و منافقان مدینه بدان شماتت می کردند و مؤمنان از آن سخت غمناک بودند و مغبون. چون با مدینه آمدند جبرئیل آمد و امر آورد او را از خدای به رفتن سوی خیبر و بشارت آورد به فتح آن. مصطفی علیه السلام برفت با هشت هزار و هفتصد مرد مبارز. ۴ جهودان خیبر خبر یافتند از آمدن محمد؛ حرب را بساختند، هفتاد هزار و هفت هزار سوار و پیاده عرض کردند. و ایشان را هفت حصار بود هفت باره استوار، میان هر دو باره کنده ای عظیم چون دریای پر آب. و قبایل اسد و غطفان یار ایشان بودند، رسول صلی الله علیه همی شکوهید که ۸ مبادا که با اهل خیبر مظاهرت کنند؛ خدای تعالی ربی در دل های ایشان او کند تا لشکر اسلام را منقاد گشتند.

چون رسول علیه السلام بنزدیک خیبر رسید چشمش به حصن های آن افتاد گفت: خربت خیبر انا اذا نزلنا بساحة قوم فساء صباح المنذرين، ۱۲ اللهم لولا انت ما هتدینا ولا تصدقنا ولا صلینا ان اولیئک قد بغوا علینا و ان ارادوا فتنه ابینا فانزلن سکینه علینا وثبت الاقدام ان لاقینا. آنکه علم فای عمر خطاب داد، وی را به خیبر فرستاد به رسولی تا حجت بر ایشان گیرد و گوید بگروید به خدای و رسول او تا سلامت یابید. ایشان نامه رسول را ۱۶ بدریدند و عمر را دشنام دادند و رسول خدای را دشنام دادند و افراط کردند، خواستند که عمر را بکشند و لکن زانکه به رسولی آمده بود نکشتند. عمر از آن اندوهگن بازگشت و رسول را خبر کرد. رسول گفت لأعطین الرایة غدا رجلاً یحب الله و رسولہ و یحبہ الله و رسولہ کراماً غیر ۲۰ فرار. یاران ندانستند که رسول خدای کرام مراد دارد، هر کسی از یاران طمع می داشتند که مگر رسول رایت وی را دهد. دیگر روز رسول رایت به دست گرفت و دریاران همی نگریست یاران هریکی سر می آوراشتند، طمع رایت می داشتند. رسول گفت آین علی بن ابی طالب. علی برپای

خاست و چشمش در گرفته بود و از آن در رنج بود. رسول باد بر چشم وی اوکند، در ساعت درست گشت. رایت فرا گرفت و برفت با نامه رسول صلی الله علیه تا دیگر بار حجت بر ایشان گیرد. ایشان به رایت و نامه رسول استخفافها کردند و رسول را و مسلمانان را دشنامها دادند فاحش و نامه رسول بر سر نیزه کردند و به تیر آن را بدریدند و قصد کشتن علی کردند. علی به رایت رسول تیغها و نیزهای ایشان را رد می کرد و همی گفت: مکنید که من به رسولی آمده ام نه به حرب و گرلا محاله حرب خواهید کرد آنکه دست منج بینید. ایشان افراط همی کردند در فحش گفتن. علی باز گشت گریان، چنانکه از غم و غبن سخن همی نتوانست گفتن.

اهل خیبر پنج موکب بر ساختند، هر موکبی پانزده هزار سوار و بیرون آمدند و قصد کردند که لشکر اسلام را در میان آرند به کمین. پیغامبر علیه السلام علی را با عبدالله بن رواحه بفرستاد و هزار سوار نامزد کرد تا سر راه ایشان به کنار گنده بگیرند. مبارزی بود ایشان را نام او مَرَّة بن مروان، نام دار همه جهودان، به مبارزت بیرون آمد مبارز خواست. محمد بن کعب السلمي از لشکر اسلام به روی وی بیرون شد. مَرَّة وی را بکشت، مبارزی دیگر بیرون شد مَرَّة او را نیز بکشت، مبارز سدیگر را نیز بکشت. قال قتاده فکاع المسلمون، مسلمانان چون آن مبارزت مَرَّة را بدیدند بدان هولی بهراسیدند. علی رضی الله عنه به روی وی بیرون رفت گفت:

إِلَيْكَ رَبِّي لَا إِلَهَ إِلَّا سِوَاكَ أَسْأَلُكَ الْيَوْمَ بِمَا دَعَاكَ
 أَيُّوبَ إِذْ حُلَّ بِهِ بَلَاكَا إِنَّ يَكُ مَتَّى قَدَدْنَا قَضَاكَ
 فَبَارِكْ فِي الْيَوْمِ لِقَاكَ

آنکه حمله برد بر مَرَّة. مَرَّة وی را ضربتی بزد، سپروی را به دونیم کرد و

- سر تیغش به یافوخ علی رسید، خون به روی علی فرو دوید. خدای تعالی علی را نصرت داد تا ضربتی زد مَرّة را بر میان سر، سرش به دو نیم کرد. چون مَرّة در گردید علی تکبیر کرد، مسلمانان به دلهای شادان و قوی تکبیر کردند. مبارزی دیگر از پس مَرّة به روی علی بیرون آمد، علی به ۴ یک ضربت دمار از وی برآورد. آنگه مرحب یهودی آهنگ به علی داد به مبارزت — و وی نام دار همه جهودان بود در عرب به مبارزت و اهل خیبر به مبارزت وی نازیدندی — پیش آمد چهار زره بر هم پوشیده حمله بر علی آورد غرّان و نرّان و این بیت همی گفت:
- ۸ قد عَلِمْتُ خَيْبَرُائِي مَرْحَبُ شَاكِي السِّلَاحِ بَطْلٌ مَجْرَبُ
علی آهنگ به وی داد و همی گفت:
- اَنَا الَّذِي سَمَّيْنِي أُمِّي حَيْدَرَةَ ضَرْغَامِ أَجَامٍ وَلَيْثُ قَسْوَرَةَ
۱۲ أَكَيْلَكُمْ بِالسَّيْفِ كَيْلَ السَّنْدَرَةِ
همی یک ضربت بزد، فطیرِ رَأسَه.
- اما در بیشتر اخبار آمده است که محمد بن مسلمة از یاران رسول صلی الله علیه و آله سوی مرحب به مبارزت بیرون شد که برادر وی را — محمود بن مسلمة — سنگی از سر حصار خیبر فرو گذاشتند و وی را بکشتند. محمد نصرت و انتقام برادر را از رسول دستوری خواست، رسول وی را دستوری داد. محمد با مرحب به مبارزت در جولان آمد و گفت:
- قد عَلِمْتُ خَيْبَرُائِي مَاضِي حَلَوْا إِذَا شِئْتُ وَسَمُّ قَاضِي
۲۰ تیغ همی گزاردند به یکدیگر؛ قضا را درختی در میان مضارب و مطاردت ایشان افتاد، چندان تیغ گزاردند به یکدیگر که آن درخت را از بن و بیخ بکنند و بینجینند. آنگه محمد بن مسلمة ضربتی زد او را، سرش به هوا چنان بر شد که لشکر خیبر آن را بدیدند دلهای ایشان بشکست، فریاد و خروش از میان ایشان برآمد و خاک بر سر می کردند و هزیمت با حصار

آوردند و راه خندق ویران کردند، همه در حصار گریختند و لشکر اسلام راه نمی یافتند بر خندق تا علی رضی الله عنه در خیبر را برکند و بر آن خندق پل کرد. و آن دری بود در میان خیبر بر در حصن قموص نهاده، چنانکه بورافع مولی رسول گوید من با هفت تن بستم آن در را بر گردانیدیم. علی آن در را سپر خویش گرفت.

چون ربیع بن ابی الحقیق با وی به مبارزت بیرون آمد، علی را ضربتی زد سپرش را به دو نیم کرد؛ علی در آن وقت دست بدان در زد و آن را بر گرفت سپر خویش کرد و ضربت ربیع را دفع کرد و وی را بکشت. و وی رئیس خیبر بود، شوهر صفیه بنت حیی بن احطب. و صفیه در شب به خواب دیده بود که ماه آسمان در کنار وی بودی، دیگر روز آن خواب مر شوهر را بگفت. وی گفت «می طمع داری که ملک حجاز ترا در بر گیرد؟»، وی را طینچه ای زد بر روی چنانکه نشان سیاه در روی وی گرفت. دیگر روز چون ربیع به حرب آمد زنش وی را گفت «مشو که از این رفتن تو همی بوی خون آید». ربیع گفت «بروم تا کشته شوم تا تو به مراد خویش رسی به دست این صابی»، یعنی محمد. چون بیرون آمد در ساعت کشته شد بر دست علی.

و اول کسی که خود را در حصار خیبر او کند علی بود و مقداد بن الاسود، همی زدند و همی کشتند. لشکر اسلام خویشان را در حصار او کردند و ناپدید گشتند در میان آن جهودان از بسیاری جهودان و اندکی مسلمانان همی آواز زخم شنیدندی و بس تا به نماز پیشین؛ در آن میان عمار بن یاسر را زخمی رسید بر سر، سرش مجروح گشت، ابلیس آواز داد که: **أَلَا إِنَّ مُحَمَّدًا قَدْ قُتِلَ**. مقداد اسود آن بشنید حمله می برد چپ و راست می زد و می گفت: **إِنْ كَانَ مُحَمَّدًا قَدْ قُتِلَ فَإِنَّهُ مُحَمَّدٌ لَا يَمُوتُ**. رسول خدای آن سخن بشنید گفت «یا مقداد، چه سخن است که

- می‌گویی؟ اینک من زنده‌ام». مقدار تکبیر کرد. مقدار و علی هر دو در کوشک ربیع بن ابی الحقیق شدند، صفیه را دیدند — و وی خوبترین زنان خیبر بود — علی چادر بر سر وی اوکند و او را فا مقدار سپرد به نام مصطفی. چون وی را پیش مصطفی آوردند نشان زخم شوهرش بر روی وی بود. رسول وی را آزاد کرد و به خویشتن داد، و او را به وی میل تمام اوفتاد، گویند که عایشه را از آن رشک آمد گفت «یا رسول الله، نکو بود که جهود بچه‌ای را بر ما اختیار کنی؟». رسول گفت «یا عایشه، ندانسته‌ای که جهاد زنان صبر است بر رشک؟».
- ۸ آن روز چون به نیمه رسید آن جهودان را همه مقهور کردند به کشتن و خستن و بستن و غنایم بسیار با هم آوردند. و یاران رسول همه مانده و گرسنه و تشنه بی‌بودند، زنی نامش زینب بنت الحارث — امرأة سلام بن مشکم — بزغاله‌ای را بریان کرد و پرسید که «محمد از گوسپند کدام عضو دوستر دارد؟». گفتند «دست». وی آن بزغاله را همه به زهر بیالود و دست او را به زهر بیاکند، آنگه پیش رسول آمد به میزوانی گفت «یا رسول الله، دانم که تو و یارکان تو همه چگونه مانده و گرسنه بوده‌اند، طعامی ساخته‌ام به نام تو و خاصگان تو». رسول اجابت کرد، به خانه وی ۱۲ شد با گروهی از خاصگان خود. زینب آن بزغاله را پیش رسول آورد، رسول خدا دست فا کرد لقمه‌ای از آن باز کرد در دهان نهاد، همه زهر بود. بزغاله بریان به زبان فصیح با رسول به سخن آمد گفت «یا رسول الله، لا تأکلنی فانی مسمومة». رسول همی آن لقمه که در دهان نهاده بود ۲۰ فرو برد، زهر در تن عزیز وی پراکند. خدای تعالی نظری به رحمت به وی نگریست، آن زهر را در تن او عرق گردانید از وی بیرون تراوید بسهولت بگذشت. رسول مر آن زن را گفت که «این چرا کردی؟». گفت «آزمایش ترا کردم تا ملکی یا رسولی؛ اگر ملکی هلاک شوی تا خلق از

توباز رهند، وگر رسولی زهر ترا زیان نکند». رسول آن را از وی درگذاشت، آن زن مسلمان گشت. از پس آن هر سالی که بدان وقت رسیدی درد زهر در تن وی بخاستی، آخر مرگ رسول صلی الله علیه در آن بود.

۴

چون خیبر را فتح کردند اهل فدک بترسیدند از بآس رسول و شوکت وی گردن نهادند اسلام را و از پیش قصد داشتند که اهل خیبر را نصرت کنند اگر حاجت اوفتد. چون نصرت خدای مر رسول او را بدیدند بدانستند که کار محمد آسمانی است، کس با خدا بر نیاید، کس فرستادند بسمع و طاعت پیش رسول آمدند و فدک را به رسول تسلیم کردند. پیغامبر علیه السلام غنایم خیبر را بر غازیان قسمت کرد و فدک را نگه داشت در شمار بیت المال. در خبر است که رسول را از خمس غنایم خیبر خری رسید، خبر با رسول به سخن آمد بر رسول سلام کرد. رسول او را گفت «تو چه نامی؟». گفت «من عفیر نامم». گفت «تو آنی که بودی؟». گفت «من آنی جهودی بودم، هیچیز باقی نگذاشتم از بد کردن با وی از آنکه دشمن خدای و رسول بود، به دندانش می گزیدمی و لگدش می زدمی و هر گه که بر نشستی او را بیوکندمی و حرونی کردمی با وی و وی نیز با من بد بودی مرا می زدی و بار گران بر من نهادی و مرا نیکونداشتی او با من درمانده و من با وی درمانده تا اکنون که خدای تعالی مرا فرج آورد و به رسول خدا او کند». رسول گفت «خواهی که ترا جفتی بود؟». گفت «نخواهم یا رسول الله». گفت «چرا؟». گفت «زیرا که خبر به من رسیدست از اجداد من که از نسل ما هفتاد مرکب باشند پیغامبران خدای را، آخر ما مرکب آخر پیغامبران بود، نیز از ما نسل نماند». رسول آن خر را نیکو داشتی، چون خواستی که یاری را بخواند و کس حاضر نبود آن عفیر را بفرستادی؛ وی به در سرای آن کس شدی و سربه در

۸

۱۲

۱۶

۲۰

وازدی آن کس فرا در آمدی، خربه سر اشارت کردی که رسول ترا می خواند. و حدیث آن خریکی بود از معجزات رسول.

- لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ: تا بیامرزد خدا ترا یا محمد آنچه از پیش بود از گناه تو و آنچه از پس بود. سؤال: گیر که ماتقدم گناه او ۴ بیامرزد ماتأخر که هنوز نبوده بود چگونه آمرزید بعد ما که تا گناه بحاصل نیاید آمرزش آن محال بود؟ جواب گفته اند ماتقدم من ذنبك قبل الوحي و ماتأخر بعد الوحي. و گفته اند معناه: ماتقدم من ذنبك أولاً و ماتأخر من ذنبك آخراً، یعنی گناه اول و آخر ترا بیامرزد. و گفته اند ماتقدم من ذنبك ۸ یعنی ذنب آدم که زلت آدم به حرمت نام تو آمرزیده گشت و ماتأخر یعنی ذنب امتك که گناه امت به استغفار رسول آمرزیده گردد. و گفته اند ماتقدم قبل الهجرة و ماتأخر بعد الهجرة. و گفته اند ماتقدم قبل استغفارك و ماتأخر بعد الاستغفار. و گفته اند ماتقدم من ذنبك: گناه ظاهر تو و ۱۲ ماتأخر: گناه باطن. و گفته اند ماتقدم من ذنبك: آنچه نه به قصد بود و ماتأخر: آنچه به قصد بود. و گفته اند ماتقدم: آن گناه که پیش از این آیت بود و ماتأخر: آنچه از پس این آیت بود وَيُتِمَّ نِعْمَتُهُ عَلَيْكَ: و تمام کند نکوداشت خود را بر توبه نبوت و رسالت و انواع کرامت وَيَهْدِيكَ صِرَاطًا ۱۶ مُسْتَقِيمًا: و بنماید ترا راه راست. سؤال: ای رسول بر راه راست نبود تا می وعده کرد او را به هدایت؟ جواب گفته اند معناه وَيَهْدِيكَ نموده همی دارد ترا راه راست راه نبوت و رسالت؛ و گفته اند معناه وَيَهْدِيكَ و بنماید ترا راه شفاعت و درجت و سیلت؛ و گفته اند بنماید ترا راه صواب در همه ۲۰ کارها.

وَيَنْصُرَكَ اللَّهُ نَصْرًا عَزِيزًا: و نصرت کند خدای ترا نصرت عزیز. گفته اند عزیزاً ای لا نظیراً له: ترا نصرتی دهد که کس را چنان نصرت نداد. و گفته اند عزیزاً ای منیعاً لا یلحقه ذل: نصرتی که هیچ دل را فازان

راه نبود. و گفته اند عزیزاً ای مانعاً یمنعُ الاعداء عَنْكَ .

- هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ : او آن خدای است که فرو
آورد آرامی بر دل‌های مؤمنان، سال حُدیبیّه که آنهمه غبن از اهل مکه
بکشیدند و دل‌های ایشان بذره‌ای از اعتقاد مسلمانی بنگشت. و گفته اند ۴
این سکینه فریشته‌ای است بر سان بادی سروی چون سر مردم وی را دو
پر، بر هر قوم که فرو آید میان ایشان سکونی پدید آید، سال حُدیبیّه بر
یاران رسول فرو آمد لِيَزِدَاؤُوا إِيمَانًا مَعَ إِيْمَانِهِمْ : تا بیفزاید امنی به وعده خدای
با امنی ایشان. سؤال : چرا زیادت و نقصان در ایمان روا ندارید بعد ما ۸
که خدای تعالی می‌گوید لِيَزِدَاؤُوا إِيمَانًا مَعَ إِيْمَانِهِمْ ؟ جواب گوییم این
ایمان امن است نه آن ایمان که اقرار است به خدای که در آن ایمان
زیادت و نقصان روا نبود چنانکه در خدایی او زیادت و نقصان روا نبود،
اما آن که امن بود در آن زیادت و نقصان روا بود. و گفته اند معناه ۱۲
لِيَزِدَاؤُوا یقیناً مع یقینهم، و گفته اند لِيَزِدَاؤُوا تصدیقاً مع تصدیقهم وَلِلَّهِ
جُنُودُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ : و خدای را است سپاه‌های آسمانها و زمین. این
آیت در آن آمد که چون خدای تعالی وعده داد مؤمنان را و رسول را ولایت
عرب و عجم و مشرق و مغرب، عبدالله بن ابی آن بشنید گفت: محمد این از ۱۶
کجا می‌گوید به کدام لشکر و قوت می‌مشرق و مغرب را بخواهد گرفت؟
خدای تعالی این آیت را بفرستاد وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ
عَلِيماً حَكِيماً: بود و هست خدای دانا به صلاح مؤمنان — که صلاح ایشان
در آن بود که از حُدیبیّه بازگشتند — حکم کننده به نصرت مؤمنان. ۲۰

لِيُدْخِلَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ: تا درآرد مؤمنان را
از مردان و زنان در بهشتهایی که می‌رود زیر اشجار و مساکن آن جویهای
می و شیر انگبین و آب صافی خَالِدِينَ فِيهَا: جاویدان باشند در آنجا وَيُكَفِّرُ
عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ: و درگذارد از ایشان بدیهای ایشان وَكَانَ ذَلِكَ عِنْدَ اللَّهِ فَوْزاً

عَظِيماً: و بود و هست آن نزد خدای پیروزی بزرگ. و آن آن بود که چون خدای تعالی در ابتداء این سوره کرامات رسول به فتح و نصرت و مغفرت و اتمام نعمت و هدایت یاد کرد، مؤمنان گفتند «یا رسول الله، هنياً لك این همه کرامات ترا است، نصیب ما چیست؟». خدای تعالی گفت: هو ۴
الَّذِي انْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ، تا اینجا که فوزاً عظیماً، چنانستی که خدای تعالی گفت: یا محمد ترا پنج کرامت دادم که هیچ پیغمبر را ندادم فتح و مغفرت و تمامی نعمت و هدایت و نصرت عزیز، امت ترا نیز پنج کرامت دادم که هیچ امت را ندادم سکینه و زیادت بر سکینه و ۸
بهشت و کفارت گناهان و فوز،

وَيُعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ: و عذاب کند دورویان را از مردان و زنان
وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ: و هنبازگویان را با خدای از مردان و زنان. این راجع
است با اول آیت که لِيُدْخِلَ الْمُؤْمِنِينَ الْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ، وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ ۱۲
وَالْمُنَافِقَاتِ؛ و این هم راجع است با اول سوره اِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا،
لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ، و لِيُدْخِلَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ، وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ
وَالْمُنَافِقَاتِ. الْظَّالِمِينَ بِاللَّهِ ظَنُّ السَّوْءِ: آن اندیشه کنندگان به خدا اندیشه بد.
و آن منافقان مدینه بودند که سال حدیبیه چون رسول و مؤمنان به حدیبیه ۱۶
شدند ایشان گفتند: محمد فرو شد فروشدنی که هرگز بر نیاید بازان همه
کین و عداوت که اهل مکه از وی در دل دارند وی را و یاران وی را در
مکه بکشتند و بگردید بر ایشان دایره هلاکت. خدای عزوجل گفت عَلَيْهِمْ
دَائِرَةُ السَّوْءِ: بر ایشان باد گردنده بد و هلاکت و بر ایشان بود وَغَضِبَ اللَّهُ ۲۰
عَلَيْهِمْ: و خشم گرفته است خدای بر ایشان وَلَعَنَهُمْ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ
مَصِيرًا: و بنفریده ایشان را و ساخته است ایشان را دوزخ و بد بازگشتن
جایی است.

وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ: و خدای را است لشکرهای آسمانها و

زمین وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا: و بود و هست خدای کین کش از دشمنان خود حکم کننده به هلاکت کافران. سؤال: چه فایده است در تکرار وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ بعد ما که از پیش هم این یاد کرد؟ جواب گفته اند این اول وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ مراد از این نصرت مؤمنان است، و این دیگر وَلِلَّهِ جُنُودُ مراد از این هلاکت دشمنان است؛ و گفته اند مراد ازین اول وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ لشکریهای فریشتگان آسمانها است، و مراد از این دیگر وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ لشکریهای غازیان است.

إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا: ای پیغامبر بزرگوار ما بفرستادیم ترا گواهی دهنده و مژدگان دهنده و بیم کننده.

این آیت در جواب سهیل بن عمرو آمد سال حدیبیه که در صلح نامه رسول با وی نبشتند که: هَذَا مَا صَالِحٌ عَلَيْهِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ. سهیل بن عمرو گفت «ما نام توبه محمد رسول الله فرا نستانیم که اگر تو رسول خدای بودی ما ترا از خانه خدای وا نداریمی، رسول الله بمحای». رسول علی را گفت «یا علی، رسول الله بمحای». علی گفت «مرا از دل برنیايد که من رسول الله بمحایم». رسول گفت «انگشت من بر آن نه تا من بمحایم»؛ از آنکه رسول امتی بود ندانست نبشت و نه از نبشته بدانست خواند. چون سهیل رسالت رسول را انکار کرد خدای تعالی این آیت بفرستاد در جواب وی گفت أَنَا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا لِي بِالْوَحْدَانِيَّةِ وَمُبَشِّرًا لِّلْمُؤْمِنِينَ بِالْجَنَّةِ وَنَذِيرًا لِّلْكَافِرِينَ بِالْعُقُوبَةِ. و گفته اند شاهداً معناه: شَاهِدًا لِي بِالْأُلُوهِيَّةِ، چنانکه گفت فَاَعْلَمَ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ. و گفته اند شَاهِدًا عَلَى الْأَنْبِيَاءِ وَ الرُّسُلِ بِالرَّسَالَةِ، چنانکه گفت وَ جِئْنَاكَ شَهِيدًا عَلَى هَؤُلَاءِ. و گفته اند معناه: شَاهِدًا عَلَى أَمْتِكَ بِالْعَدَالَةِ، چنانکه گفت لَا تَجْتَمِعُ أَمْتِي عَلَى الضَّلَالَةِ. و گفته اند شاهداً ای عالمای بی، یعنی تویی

داننده من بسزا. و گفته اند شاهدی ای حاضر بقلب مع الحق و ببدنک مع الخلق و مبشراً للمؤمنین بالفضل الکبیر، چنانکه گفت وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ فَضْلاً كَبِيراً؛ و نذیراً للکافرین والمنافقین بالتار، چنانکه گفت وَعَدَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ.

۴ لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ: تا شما که خلق اید بگروید به خدای و رسول او وَ تُعَزِّزُوهُ وَ تُؤَقِّرُوهُ: و یاری دهید و نصرت کنید او را و تعظیم و شکوه دارید او را وَ تُسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلاً: و به پاکی یاد کنید خدای را بامداد و شبانگاه، هم به روز و هم به شب زیرا که از وقت صبح تا به زوال همه را بُکْرَةً ۸ خوانند و از وقت زوال تا به وقت صبح همه را أَصِيل خوانند؛ و این امر است به پنج نماز در پنج وقت. و گفته اند مراد ازین تسبیح توحید خدای است، بر این قول این امر بود به ثبات بر ایمان.

۱۲ إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ: بدرستی که آن کسها که بیعت کردند ترا — به حدیبیه تحت الشجره — بدرستی که آن بیعت با خدای کردند، یعنی به امر خدای و رضای خدای می کردند يَذُكُّرُ اللَّهُ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ: داشت خدای به توفیق و عصمت به عون و نصرت ایشان را به از دستهای ایشان بود در بیعت. و گفته اند معناه: نکوداشت خدا ایشان را به ثواب و ۱۶ کرامت و افزونی از آن دستهای ایشان به بود به بیعت فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ: و هر که عهد بشکند بدرستی که آن عهد که می بشکند تن او را زیان دارد وَمَنْ أَوفَىٰ بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ: و هر که بجای آرد آن عهد که با خدای خویش کرده باشد فَسِيْئَتُهُ أَجْراً عَظِيماً: زودا که بدهیم ما او را مزدی ۲۰ بزرگ.

این آیت در شأن حَدِيبِيَّة آمده است و حدیبیه چاهی بود به کنار مکه. و آن آن بود که سال ششم از هجرت پیغامبر علیه السلام به خواب دید که وی با یاران در حرم می شدندی غمره را. آنکه با هزار و چهارصد تن از

یاران برفت سوی مکه به قصد عمره و هفتاد شتر می برد قربان را؛ چون به نیمه راه رسیدند عمر خطاب گفت «یا رسول الله، دانی که قریش از ما چه کین در دل دارند و به ما چه قصدهای بد دارند و ما چنین مُحرم وار می شویم بی سلاح، مبادا که ایشان ناباکی کنند و به حُلَفای ایشان که ۴
حربیان مانند استعانت کنند و قصد ما کنند، صواب بینی که سلاح با خویشتن بریم تا اگر ایشان قصد ما کنند ایشان را دفع کنیم». رسول گفت «صواب دیدی یا عمر». کس با پس فرستادند تا سلاح آوردند، در ۸
نپوشیدند از آنکه محرم بودند، لکن فا خویشتن می بردند. اهل مکه خبر یافتند از آمدن رسول، پنداشتند که وی به حرب ایشان همی آید، استعانت کردند به قبایل عرب که در حوالی مکه بودند.

رسول را خبر کردند که قریش لشکر فاهم کردند و حرب را بساختند. رسول از آن اندوهگن گشت گفت: ای بدبخت که ایشانند، چرا برخویشتن ۱۲
می ستم کنند، حربها خود ایشان را با اندک آوردست و شوکت ایشان بشکسته است؛ چرا نه بیارامند و مرا با عرب گذارند تا اگر من به آیم عزّ ایشان باشد و اگر بتر آیم خود بکام ایشان باشم. آنکه با یاران مشاورت کرد گفت «چه گوید، برویم بر آن قبایل کوبیم که به یاری قریش ۱۶
بیرون آمدند همه را غارت کنیم و مستاصل گردانیم؟». بوبکر صدیق رضی الله عنه گفت «یا رسول الله، ما نه به حرب آمده ایم بل که به زیارت خانه آمده ایم، اگر کسی ما را از خانه منع کند آنکه معذور باشیم در حرب کردن با وی». خبر به رسول آوردند که ایشان راه بگرفتند. ۲۰
رسول گفت «هیچ کس هست که ما را راه بری کند به راه دیگر سوی مکه چنانکه ایشان ندانند؟». مردی درپیش ایستاد، رسول را و یاران را می برد تا به حدیبیه؛ چون آنجا رسیدند ناقه رسول علیه السلام زانو به زمین زد هر چند کوشیدند از جای فراتر نشد. یاران گفتند «یا رسول الله، خلالت

الْقَصْوَى، قَصْوَى حَرُونِی می‌کند»، و هرگز حَرُونِی نکردی. رسول گفت «وی حَرُونِی نمی‌کند ولیکن بازداشت او را آن خدایی که فیل اصحاب الفیل را بازداشت از شدن در حرم». فرمان آمد از خدای تعالی که هر چه امسال اهل مکه از تو درخواهند چنان باید کرد تا دیگر سال ۴ همه کار بمراد رسول و مؤمنان بود.

آنگه نایب قریش بُذیل بن وَرَقَا الخُزَاعِی نزدیک رسول آمد از مکه، گفت «یا محمد، چرا آمدی که مکیان بیکراه بر تو بیرون آمدند و ضیع و شریف و قوی و ضعیف همه پوست پلنگ پوشیده‌اند از خشم و حقد و همه ۸ اتفاق کردند که ترا در مکه نگذارند». رسول گفت «من به حرب نیامدم، به زیارت خانه خدای آمده‌ام، بگذاری تا عمره بکنم و بجای شما نیکوی کنم و بسلامت بازگردم». بدیل گفت «نکومی‌گویی، من همچنین خبر به ایشان برم»، و باز گشت و پیغام رسول به ایشان رسانید. ایشان ۱۲ بر جوشیدند گفتند «خود نخواهیم که پیغام وی شنویم، میان ما و میان وی جز شمشیر نیست». آنگه عکرمه بیرون زد با سیصد سوار که ناگاه بر محمد و یاران وی کوبید. جبرئیل رسول را خبر کرد که «قومی بیرون آمدند که بر تو کمین آرند، تو یاران را بفرست تا ناگاه بر ایشان کوبند، ۱۶ خدای تعالی ترا بر ایشان ظفر دهد». رسول خالد را گفت «هین یا خالد، این کار تو است». خالد برنشست با گروهی از یاران ناگاه بر ایشان کوفت نعره‌ای بزد: ها انا اسد الله و اسد رسوله. ربی در دل ایشان افتاد هزیمت شدند. یاران رسول از آنکه حُرُم داشتند سلاح نتوانستند پوشید، ۲۰ سنگ فا ایشان نهادند ایشان را مقهور کردند و در مکه تاختند و گروهی را از ایشان بگرفتند بند کرده پیش رسول آوردند. رسول ایشان را گفت «شما به کدام شوکت و قوت همی با خدای و رسول وی به حرب آیید؟»، ایشان را تشویر داد، پس همه را آزاد کرد آنگه عمر را گفت «پیغام من

بدیشان توانی برد که: مکنید، کس را از زیارت خانهٔ خدای بازمدارید، بگذارید تا درآییم و عمره‌ای بکنیم، شما را با ما کارنه و ما را با شما کارنه و شما را از ما هیچ رنج نرسد بل که با شما نکویی کنیم، و گر قصد ما کنید آنگه مجرم شما باشید، آخربا خدای و رسول برنیاید». عمر ۴
گفت «یا رسول الله، من فرمان بردارم فرمان رسول را و لکن من مردی درشت‌ام، از ایشان فرو نبرم و ایشان مردمانی اند موتورو بتشته، اگر جفایی بگویند من مکافات کنم و مرا آنجا اقاربی نیست که اگر حاجت افتد مرا یاری دهند، جان من آنجا حبه‌ای نه ارزد، گر صواب بینی عثمان ۸
را بفرستی که وی مردی رفیق است و او را در مکه اقارب و عشایر بسیار است، همه اهل مکه او را و قوم او را حرمت دارند».

رسول نامه‌ای نوشت به ایشان که «من نه حرب را آمده‌ام، بل که صلت رحم را آمده‌ام و زیارت خانهٔ خدای را، شما حرب من با عرب ۱۲
گذارید. و این نه از عجز می‌گویم زیرا که من و یاران من خواهای حرب ایم که مرا بدان فرستاده‌اند تا جهاد کنم با کافران در نصرت دین خدای. ما را همه می‌آید که شهید کشته شویم، لکن نصیحتی است که شما را می‌کنم». عثمان برفت و نامه رسول بدیشان رسانید و ایشان از عثمان بازشکوهیدند و اقارب او به گرد او درآمدند — و دیر بود تا خود آرزومند دیدار او بودند — وی را گفتند «گر خواهی بنقد طواف بکن». ۱۶
وی گفت «من طواف نکنم تا آنگه که آنکه برخدای از من هزار بار گرامی‌تر است طواف نکند، معاذ الله». ایشان گفتند «اکنون که پیغام آوردی کس باشد که پیغام را جواب بازبرد، تو باش تا ما ترا تمام بینیم»؛ وی را نگاه داشتند نگذاشتند که به رسول آمدی.

و رسول و یاران به حدیبیه به آب درماندند، هیچ آب می‌نیافتند. رسول را مقداری آب بود، دست و روی بشست و آن آب را در آن چاه حدیبیه

- اوکند، آب بر سر آمد چنانکه همه یاران و ستوران ایشان را کفایت بود و زیادت. و در بعضی اخبار آمده است که آنجا چشمه ای بود، خشک بوده بود؛ رسول علیه السلام پیکان تیر خویش بفرمود تا در آن چشمه زدند، آب برآمد، روان گشت چنانکه همه یاران را کفایت بود و زیادت. آنکه چون عثمان دیر می آمد یاران اندوهگن گشتند، ابلیس خبر اوکند میان یاران رسول که عثمان را بکشتند. رسول از آن سخت اندوهگن گشت، سوگند خورد که اگر عثمان را بکشتند باز نگردند تا حرب نکنند با مکیان. یاران را همه بخواند، زیر درخت سمره بنشست؛ رسول گفت «همه با من بیعت کنید که گر عثمان را بکشتند باز نگردیم تا تن و جان بذل کنیم حرب را». یاران همه بطوع و رغبت بیعت کردند مگر جدد بن قیس که وی منافق بود، زیر پالان شتر پنهان شد و بیعت نکرد. یاران همه دست رسول می گرفتند و بیعت می کردند، رسول گفت «این بیعت رضوان است و اهل این بیعت همه در رضوان خدای اند، دریغ باشد که عثمان از ثواب این بی نصیب باشد»؛ دو دست عزیز خود را بیرون کرد گفت «این دست راست من از من و این دست چپ من از عثمان، بدین دست بازان دست بیعت کردم میان خویش و میان عثمان». دو نور از آن دو دست مصطفی برآمد تا به عنان آسمان برشد، از آن بود که عثمان را ذوالتورین گفتند؛ چون از بیعت فارغ شدند خبر آمد که عثمان بسلامت است.
- آنکه عروة بن مسعود الثقفی پیامد به رسولی از اهل مکه گفت «یا محمد، این قوم تو— یعنی اهل مکه — بر تو چندان حق و کین دارند که وصف نتوان کرد و حرب را ساخته اند بجد؛ اکنون از دو بیرون نیست، گر حرب کنی با ایشان یا به آیی یا بتر آیی، اگر به آیی قرابتان خویش را یکسر مستأصل کرده باشی، و گربتر آیی این قوم تو— یعنی یاران تو— ترا فا دست دشمنان دهند و بکام ایشان بکنند، نگر که بدین بوش ایشان غره

- نشوی». بوبکر صدیق نزد رسول نشسته بود صبرش برسد گفت «باش، ایشان از بهر بتان باطل را جان بذل کنند و با خدای و رسول حرب کنند در خشم و لعنت خدای، ما در نصرت دین خدای و نصرت رسول خدای جان خویش دریغ داریم؟ ما نه بنی اسرائیل ایم که موسی را گفتند ۴
- فَاذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ، اگر کار او فتد ما هریکی هزار جان خواهیم تا فدای جان رسول کنیم». عروه آن بشنید گفت «او کیست که این چنین می گوید؟». رسول گفت «بوبکر بوقحافه است». عروه گفت «من وی را حق دارم جوابش باز ندهم». و با رسول سخن می گفت ۸
- و دست به محاسن رسول می فرو آورد چنانکه عادت عرب بودی در مخاطبه بزرگان. مغیره بن شعبه نزد رسول ایستاده بود تیغ به دست، عروه را گفت «كُفَّ يَدُكَ وَالْأَبْنَتْهَا عَنْكَ: دست فرو دار و گر نه هم اکنون آن را از تو جدا کنم». عروه را از آن خشم آمد گفت «هان تو بدینجا رسیدی ۱۲
- که با من چنین سخن گویی، هنوز دی سر بشسته ای». عروه سخن می گفت و در آن میان احوال یاران رسول را نگه می داشت؛ ایشان را دید که همه از حشمت و حرمت رسول سر در پیش او کردند و سخن نگفتند مگر نرمان از هیبت رسول خدای، و گر رسول خدای آب دهن بیوکنندی آن ۱۶
- را از یکدیگر در ربودندی بتبرک، و گر قدم بر زمین نهادی تربت قدم وی را می در ربودندی و همی خوردندی و گر فرمان دادی جان بدادندی در مسابقت امتثال امر رسول را.
- آنکه عروه بازگشت اهل مکه را خبر کرد گفت «کار نه بر آن جملت ۲۰
- است که شما پندارید، من همه ملوک جهان را بدیدم من هیچ ملکی ندیدم در میان حشم و خدم بدان محتشمی و محترمی و معظمی که محمد است» — صفت کرد که چه دیدم — «من هیچ صواب نبینم شما را بازیشان حرب کردن، آب خویش مبرید، تدبیر صلح کنید». قریش فرو

ماندند، آنکه سهیل بن عمرو را بفرستادند به طلب صلح. وی پیش رسول آمد. رسول گفت «ما اسمک، نام تو چیست؟». گفت «سهیل». رسول گفت «سهل الامر، هر چند این مرد بد است بسهولت نام وی این کار بگشاید». وی گفت «یا محمد، چرا آمده ای؟». رسول بگفت که چرا آمده ام. وی گفت «یا محمد، ترا راه نخواهند داد امسال در مکه و همی گویند گر در آبی زنان ما با تو حرب بیش از آن کنند که مردان ما، یا محمد ایشان همی ترسند که تو بر این حال در مکه آیی خلقی ترا تبع کردند و می گویند که آن گروه که قصد تو کردند سفهای ما بودند نه به فرمان ما کردند؛ ترا امسال باز باید گردید تا به دیگر سال، آنکه ما ترا سه روز مکه خالی کنیم تا تو عمره کنی، تو از ما ایمن و ما از تو ایمن و با تو صلح کنیم که تا ده سال با تو حرب نکنیم و با عهدیان تو حرب نکنیم و با حربیات تو یار نگردیم و لکن هر که از ما به شما آید باز فرستید و هر که از شما به ما آید نگه داریم».

رسول بدان رضا داد از آنکه فرمان خدای بود عزوجل و علی را فرمود تا صلح نامه ای بنبشت که «بسم الله الرحمن الرحيم، هذا ما صالح عليه محمد رسول الله سهیل بن عمرو». سهیل گفت «ما رحمن و رحيم ندانيم، برسم ما نبیس که بسمك اللهم». رسول گفت «چنان نبیس». چون سهیل نام محمد رسول الله بدید گفت «نه ما می ترا به رسولی فراستانیم که اگر تو رسول خدای بودی ما ترا از خانه خدای باز نداشتیم، چنین نبیس که هذا ما صالح عليه محمد بن عبدالله سهیل بن عمرو». رسول صلی الله علیه گفت مر علی را که «رسول الله بمحای». علی را از دل بر نیامد که رسول الله بمحدوی، هر چند که رسول می گفت علی می پیچید. رسول گفت «انگشت من بر آن نه تا من بمحایم»، زآنکه رسول امتی بود نبشته ندانستی. علی انگشت رسول بر آن نهاد؛ رسول صلی

الله علیه آن را بمحود، بفرمود تا چنانکه مراد سهیل بود نبشت. بزرگان صحابه نامهای خویش اثبات کردند با دلهای پر درد از غبن.

- در آن ساعت ابو جندل پسر سهیل می آمد در بند آهنین و نعره می زد و شهادت می گفت. و آن آن بود که وی در مکه مسلمان شده بود پدرش او را بند کرده بود و از هجرت منع کرده بود. چون بوجندل بشنید که رسول به کنار مکه آمده است همچنان در بند پیامد بیانگ شهادت می گفت. یاران رسول قصد کردند که او را نگه دارند، سهیل گفت «یا محمد، بینی که عهد بر این کردیم که هر که از ما به شما آید باز دهید، هنوز صلح نامه تر است، پسر مرا با من دهید». رسول گفت «تو دانی، با وی دهید». یاران را نهمار از آن غبن کرد. رسول گفت «دست از وی باز دارید، اگر خدای به وی خیر و سعادت خواهد زد بود که وی را از ایشان فرج آرد». سهیل رسن در گردن وی کرد، وی را بخواری همی برد، عمر خطاب هم بر وی می رفت و وی را دل می داد و همی گفت «بینی که خدای تعالی ترا فرج آرد» و قبضه شمشیر سوی وی می داشت و همی گفت «کشتن مشرکی کم از کشتن سگی باشد»، یعنی که شمشیر گیر گردن سهیل را بزن. وی را همی از دل بر نیامد که پدر را بکشتی؛ با پدر در مکه شد. گروهی مسلمانان بودند که مکیان ایشان را پنافته بودند از هجرت، با بوجندل یار گشتند، هفتاد تن شدند، راه مکیان بگرفتند؛ هر کاروانی که از مکه می آمد خبر به ایشان می شدی، همه را کالار می ستدندی. تا مکیان در ایشان درماندند، نامه نبشتند به رسول که: وی را فرایذر که ما رضا دادیم. رسول وی را و یاران وی را با مدینه خواند.

عمر خطاب گفت «هرگز تا مسلمانم در مسلمانی بشک نشدم مگر آن روز که آن غبنها دیدم از کافران مکه نزدیک بود که از مسلمانی بیوفتادمی، لکن بوبکر صدیق مرا فرو داشت»، که در آن تافتگی نزدیک

- بوبکر رفت گفت «یا بابکرو، بینی که این مرد چه می‌کند». گفت «کدام مرد». گفت «محمد». گفت «چه می‌کند». گفت «ما را گفته بود که «لَیَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمَنِينَ»، و ما را بدین خواری همی بازگردانند، نه سخن وی خلاف شد؟». بوبکر گفت «یا عمر هیچ گفت ۴ که امسال درشویم؟». گفت «نه». بوبکر گفت «اگر امسال درنشدیم سال دیگر درشویم». عمر سکون دل یافت گفت «نه آخر بخواب دیده بود که ما در مکه شویم و می‌گوید که خواب پیغامبران چون وحی بود، پس چرا درنشدیم؟». بوبکر گفت «نه یوسف صدیق خواب دید که یازده ۸ ستاره و آفتاب و ماه او را سجود می‌کردی، آن خواب او کی حقیقت گشت؟ از پس به چهل سال؛ اگر می‌روا بود که خواب یوسف از پس به چهل سال حقیقت گشت چرا روا نبود که خواب رسول از پس به سالی حقیقت گردد؟». عمر از آن ساکن‌تر نبود، گفت «ندیدی نبشته رسول ۱۲ الله از عهدنامه بمحود، اگر رسول است چرا رسالت خویش را بمحود؟». بوبکر گفت «او که رسول خدای است نه بدان سیاهی برسپیدی است تا اگر آن محوده گردد رسالت وی بشود، همچنانکه اگر تو نام عمر بر جایی نبیسی و بمحایی همان عمر باشی». عمر را دل قرار گرفت گفت «یا ۱۶ بابکرو، در این غبن چه گویی که در پذیرفت که هر که از ایشان به ما آید بازفرستیم و هر که از ما بدیشان رود نگه دارند، اگر ما بر حق ایم و ایشان بر باطل این غبن چرا باید کشید؟». بوبکر گفت «صواب آن است که رسول خدای کرد، چرا؟ زیرا که از ایشان به ما نیاید مگر مؤمن مخلص و ۲۰ ما را خود باید نایبی بود در میان ایشان که اسلام در دل ایشان می‌کارد و ایشان را به اسلام می‌خواند، و از ما بدیشان نشود مگر منافق و منافق آن به که در میان ما نبود». عمر را دل خوش گشت بر مسلمانی، زاینجا گفت:
 أَنَا حَسَنَةٌ مِنْ حَسَنَاتِ أَبِي بَكْرٍ.

آنکه رسول فرمود که قربان بکنید و حُرْم بگشایید تا بازگردیم. یاران را از غبن آنکه حرم بگشادندی عمره ناکرده تلکو می کردند، رسول از آن تلکو ایشان تنگ دل گشت در خیمه ام سلمه شد گفت «بینی که اینها می چه کنند؟ منادی فرمودم که حرم بگشایند نمی گشایند». ام سلمه گفت «یا رسول الله ایشان در تو می نگرند، چون تو نخست حرم بگشایی ایشان هم بگشایند». رسول صلی الله علیه و آله را بخواند و موی سر باز کرد، یاران همه در اوفتادند و حلق و تقصیر می کردند تا همه حرم بگشادند و باز گشتند. چنین گویند که رسول خدای تا آن سال همه سر موی داشت، آن سال موی باز کرد، زان پس موی فرا نگذاشت بر سر.

سَيَقُولُ لَكَ الْمُخَلَّفُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ: زودا که گویند ترا آن با پس کردگان از بیابانیان، و ایشان منافقان مدینه بودند که تخلف کردند از غزاة حدیبیه شَغَلْنَا أَمْوَالَنَا وَأَهْلُونَا: ما از آن نیامدیم که مشغول کرد ما را خواستهای ما و اهل و فرزندان ما فَاسْتَغْفِرْ لَنَا: تو آمرزش خواه ما را يَقُولُونَ بِالسَّيِّئَةِ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ: می گویند به زبانهای ایشان آنچه نیست در دلهای ایشان، بر سه معنی: یکی توحید می گویند به زبان و به دل آن را حق ندارند، دیگر به زبان عذر می آرند و به دل می دانند که دروغ می گویند، سدیگر معنی بظاهر دوستی می نمایند با مسلمانان و به دل دشمن اند قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ لَكُمْ مِنْ اللَّهِ شَيْئاً: بگو یا محمد که پادشاهی دارد شما را از خدای به چیزی إِنْ أَرَادَ بِكُمْ ضَرًّا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ نَفْعًا: اگر خواهد به شما گزند یعنی عذابی یا اگر خواهد به شما منفعتی یعنی نعمتی و عافیتی رساند بَلْ كَانِ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا: بیک بود و هست خدای بدانچه شما می کنید آگاه و دانا.

بَلْ ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ يَنْقَلِبَ الرَّسُولُ وَالْمُؤْمِنُونَ إِلَى أَهْلِيهِمْ أَبَدًا: بیک اندیشه کردید که هرگز رسول و مؤمنان با مدینه و با اهل خویش نگردند. و آن آن بود که سال حدیبیه چون رسول از مدینه برفت منافقان گفتند این بار است

که محمد فروشد فروشدنی که هرگز برنیاید که اهل مکه ایشان را هلاک کنند وَ زَيْنَ ذَلِكَ فِي قُلُوبِكُمْ: و آراسته کردند آن را در دل‌های شما. گفته‌اند معناه: آراسته کردند آن نفاق را در دل‌های شما، زیرا که منافقان گفتندی صواب و زیرکی این است که ما می‌کنیم به برزیدن نفاق. و ۴ گفته‌اند وَ زَيْنَ ذَلِكَ فِي قُلُوبِكُمْ معناه: آن ظن بد که کردند به مسلمانان. و گفته‌اند وَ زَيْنَ ذَلِكَ فِي قُلُوبِكُمْ آن خواستِ خلاف مسلمانان وَ ظَنَنْتُمْ ظَنَّ السَّوْءِ وَ كُنْتُمْ قَوْمًا بُورًا: و اندیشه کردید اندیشه بد که محمد و یاران وی همه هلاک شوند و بودی شما گروهی هلاک شوندگان ۸ و سزاوار هلاکت.

وَمَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ: و هر که نگرود به خدای و رسول او کافر بود و کافر از عذاب نرهد، چرا؟ فَإِنَّا آَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَعِيرًا: زیرا که ما ساخته ایم کافران را آتش سوزان. ۱۲

وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ: و خدای را است پادشاهی آسمانها و زمین يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ: بیامرزد آن را که خواهد و عذاب کند آن را که خواهد، ای: یغفر لمن يشاء الذنب الكبير و هو فضل منه و يعذب من يشاء على الذنب الصغير و هو عدل منه وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا: و بود و هست ۱۶ خدای آمرزگار و بخشاینده بر مؤمنان.

سَيَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ إِذَا انْطَلَقْتُمْ إِلَى مَغَائِمٍ لِتَأْخُذُوهَا: زودا که گویند آن باپس کردگان — یعنی منافقان مدینه — چون بروید شما که مؤمنانید سَوَى غَنِيْمَتَهِی خَبِيرَتَا فِرَا گزید آن را دَرُونَا نَتَّبِعْكُمْ: دست بدارید ما را ۲۰ تا پس روی کنیم شما را يُرِيدُونَ أَنْ يُبَدِّلُوا كَلَامَ اللَّهِ: می‌خواهند که بدل کنند سخن خدای را که او گفت فَقُلْ لَنْ تَخْرُجُوا مَعِيَ أَبَدًا وَلَنْ تُقَاتِلُوا مَعِيَ عَدُوًّا قُلْ لَنْ تَبِعُونَا: بگو یا محمد پس روی مکنید ما را كَذَلِكَ قَالَ اللَّهُ مِنْ قَبْلُ: همچنین تان گفت خدای از پیش فَسَيَقُولُونَ بَلْ تَحْسُدُونَنَا: زودا که

گویند لا بل که شما ما را می حسد کنید همی نتوانید دید که ما نیز غنیمت گیریم از خیبر، خدای گفت بَلْ كَانُوا لَا يَفْقَهُونَ إِلَّا قَلِيلًا: بیک ایشانند که می درنیاوند حق را مگر اندکی، یعنی اندکی و بسیاری.

۴ قُلْ لِلْمُخَلَّفِينَ مِنَ الْأَعْرَابِ: بگو یا محمد مر آن باپس کردگان را از بیابانیان سَتَدْعُونَ إِلَى قَوْمٍ أُولَىٰ بَأْسٍ شَدِيدٍ: زودا که بازخوانند شما را سوی گروهی خداوندان حرب سخت، چون بنی حنیفه ثَقَاتِلُوهُمْ أَوْ يُسْلِمُوا: کارزار می کنید با ایشان یا مسلمان کردند.

۸ و آن آن بود که چون رسول علیه السلام و یاران از حدیبیه بازگشتند جبرئیل امر آورد از خدای تعالی که سوی خیبر بروید تا آن را بردست شما فتح کنم. منافقان مدینه قصد کردند به طمع غنائم. مؤمنان ایشان را منع می کردند از بهر قول خدای را که قُلْ لَنْ تَخْرُجُوا مَعِيَ أَبَدًا وَلَنْ تُقَاتِلُوا مَعِيَ عَدُوًّا. ایشان گفتند لا بل که شما همی نتوانید دید که ما غزو کنیم و ۱۲ دین خدای را نصرت کنیم. خدای تعالی گفت بگو ایشان را که اگر شما را آرزوی حرب است سَتَدْعُونَ إِلَى قَوْمٍ أُولَىٰ بَأْسٍ شَدِيدٍ، یعنی: اهل یمامه، قوم مُسَیْلَمَه کذاب.

۱۶ و آن آن بود که مُسَیْلَمَه الکذاب دعوی نبوت کرد به آخر عمر رسول و با رسول خدای مضاهات کردی، سحر و نیرنجات دانست، مخرقهها نمودی، هر گه که خبر معجزه ای از مصطفی علیه السلام به وی بردندی وی خواستی که به مخرقه مانند آن بنماید، خدای تعالی این را درنحروی گردانیدی. چون خبر به وی رسید که محمد باد بر چشم علی اوکند و ۲۰ چشمش درست شد؛ وی یکی را که درد چشم داشت باد بر چشم وی اوکند، به دو چشم کور گشت. چون شنید که مصطفی علیه السلام باد بر بیماری اوکند درست گشت، وی نیز لختی عزایم بر بیماری خواند، برجای بمرد. چون شنید که مصطفی علیه السلام دعا کرد مُقْعَدی را در

حال فا دویدن آمد، وی نیز اوسون کرد اوگاری را، در حال مُقعد گشت. چون شنید که مصطفی آب دهن در چاه طلخ اوکند عذب زلال گشت، وی نیز آب دهن پلید خود در چاه آب شور اوکند، آب طلخ گشت چنانکه کس پیرامن آن نتوانست گردیدن. چون شنید که مصطفی علیه السلام ۴ دست به سر اقرعی فرو آورد در ساعت آن اقرع را موی برآمد و درست گشت، وی نیز طلسمی بکرد، یکی را موی داریاورد و پوست شکنبه در سروی کشید چنانکه با اقرعی مانست، او را بر سر ملاپا کرد سر برهنه تا همه او را بدیدند پنداشتند که وی اقرع است، پس گفت «یا قوم، این اقرع بدیدی؟». گفتند «دیدیم». گفت «بشنیدی که محمد دست به سر اقرعی فرود آورد درست شد و موی بر رُست، نگه کنید تا ببینید که من هم اکنون مانند آن و به از آن بکنم»؛ آنکه دست به سر آن موی دار فرو آورد از پیش سروی در گرفت آن پوست شکنبه را با پس می برد پنداشت ۱۲ که موی سیاه از زیر شکنبه بیرون آید تا فا خلق نماید که آن از برکت دست وی بود، نگه کرد هر چند دست شوم وی بدان می گذشت موی از آن می شد، گلِ صرف از زیر همی بیامد؛ آن کس هرگز کل نبوده بود، از شومی دست وی در ساعت کل گشت. این و مانند این مساوات نمودی با ۱۶ مصطفی علیه السلام.

چون خبر وفات رسول علیه السلام به وی رسید گفت اکنون وقت من آمد که مدینه را مهبط وحی گیرم و دار نبوت گیرم و به مقام رسالت آنجا بنشینم، نماز باسه کنم، زکات بردارم، روزه باسه روز آرم، خمر حلال ۲۰ کنم، زنا حلال کنم. وی را صد هزار سوار بود همه را عرض کرد. در آن روزگار زنی بود در آن ناحیت نام وی سجاح ساحره، وی نیز دعوی نبوت کردی؛ چون خبر وفات مصطفی شنید آهنگ با مُسیلمه داد، با صد هزار سوار پیش وی رفت بر وی سلام نبوت کرد، وی را گفت «چیزی از آنچه

بر توحی می آید بر من خوان». وی برخواند که «لا أقسم بهذا البلد، و انت مقيم بهذا البلد، حتى تكون ذا مال و ولد، و نخيل و عدد، الى آخر الابد، على رغم من حسد». سجاح گفت «اشهد انك نبي الله حقاً و رضيت بك زوجاً و زوجتك نفسى». چون بهم پیوستند مسيلمه مؤذن سجاح را بخواند و آن مؤذن از پیش دربانگ نماز گفتی اشهد ان سجاح نبيّة الله. مسيلمه او را فرمود که بانگ نماز با سه کن سه نماز را.

آنکه دویست هزار سوار عرض کردند و قصد مدینه کردند. خبر به بوبکر صدیق آوردند، وی به مقام خلافت نشسته بود؛ چون خبر مسيلمه شنید وی و یاران رسول همه از آن سخت اندوهگن گشتند و بترسیدند بر اسلام و اهل آن که روزگار فترت بود. بوبکر گفت: دل قوی دارید تا ببینید که خدای تعالی ما را بروی نصرت دهد، کم من فیة قلبلة غلبت فیة کثیرة یادن الله. آنکه گفت «کیست که ابتدا کند به غزات وی تا من او را دعا کنم». خالد ولید برجست که: انا له، من رفتم سوی وی. بوبکر او را دعا کرد به نصرت خواستن از خدای عزوجل و لشکر مهاجرین و انصار آنجا بودند قدر چهار هزار مرد با وی بفرستاد. خبر به یمامه بردند که خالد ولید آمد به حرب مسيلمه. مردی بود در بنی حنیفه نامش ثمامه با شوکت عظیم و تبع بسیار عدو مسيلمه بود، پیش خالد آمد زینهار خواست. خالد وی را زینهار داد. وی به خالد پیوست به نصرت، برفتند تا به زمین یمامه رسیدند؛ خالد دویست سوار را بفرمود که: بگردید درین زمین هر کرا بینید پیش من آرید. بگشتند و بجستند مردی را نامش مجاعة بن مُرارة با بیست و سه سوار بگرفتند پیش خالد آوردند، بفرمود تا همه را گردن بزدند، مگر آن مجاعة را و یکی دیگر را با خویش ببرد. مسيلمه پیش آمد با دویست هزار سوار از بنی حنیفه، چون خالد را بدیدند همه بیکبار شمشیر برکشیدند و نعره زدند و حمله آوردند و حربی کردند هر

کدام صعبتر، بر جا سیصد تن را از مبارزان مسلمانان بکشتند. سلاح ایشان بیشتر شمشیر بود و سلاح مسلمانان بیشتر نیزه بود و تیر، هر دو لشکر تنگ در آمدند و همه بهم در افتادند؛ مسلمانان کامکار نبودند از جولان از زحمت ایشان، خالد خود را همی از لشکر اسلام بیرون زد و در میان ایشان رفت و این رجز می گفت که:

لا تواعدونا بالسيوف المبرقة انّ السهام بالردى مطرقة
والحرب خلوة من عقال مطلقة و خالد من دينة على ثقة
و مسيلمه از دیگر سوی سر برهنه مبارزت می کرد و حمله می آورد بر لشکر اسلام و رجز می گفت:

انا الرسول و ارتضانى الخالق القابض الباسط و هو الرازق
يا ابن الوليد انت عندى فاسق و كافر معربد منافق
بظاهر می نمود که خالد را می جویم به مبارزت و در نهان روباه بازی می آورد، هر جا که صولت خالد آمدی وی به یک سو شدی.

و مردی بود در میان مسلمانان نامش براء بن مالک، مبارزی که چون حرب پیش آمدی وی بر فراشیدی چنانکه قرار از وی بشدی، از زین همی برجستی مگر او را فرو گرفتندی مردان قوی بیستندی به رسن استوار، چون با هوش آمدی بشاشیدی و بول وی چون حنا سرخ، آنگه برجستی چون شیر غران حرب می کردی و هیچ مبارز را بکس نداشتی در آن وقت همچنان نبود آنگه حرب صعب بکرد و ناپدید گشت. ثابت بن قیس بن شماس الانصاری آن روز مبارزتهای صعب بکرد و بآخر کشته شد. رافع بن خدیج در آن حرب حمله می برد و می گفت بدانستم که قوم اولی باس شدید این لشکر است از صعبی حرب ایشان. چنین گویند که آن روز بیست و اند بار شکست بر لشکر اسلام آمد.

و مسيلمه را حدیقه ای بود آن را حدیقه الرحمن گفتندی و خود را

رحمان گفتی، ابو دُجانه سِمَاك بن خَرشه مبارزی بود که هرگز روی نگردانیدی در حرب، کلاهی داشتی موی چند در آنجا از گیسو مصطفی تعبیه کرده هرگاه که آن کلاه بر سر نهادهی رعبی از وی در دل اعدا افتادی مقهور وی گشتندی، و تیغی داشتی که آن قضیبی بود که رسول ۴ وی را داده بود در حرب بدر به دست وی تیغ بر آن گشت، به صد دینار مغربی بِنَدادی؛ آن روز مبارزت می کرد، چون کار سخت بیستاد خود را در آن حدیقه مسیلمه او کند کلاه از سرش بیوفتاد، لشکر عدو به گرد وی درآمدند، وی حرب می کرد تا کشته شد. ۸

لشکر عدو نعره برآوردند که کشتیم سالار ایشان را. خالد آن بشنید خود را در آن باغ او کند، چپ و راست می زد چون شیر غرآن می نرید تا خدای تعالی لشکر اسلام را بر عدو ظفر داد و لشکر عدو پناه بازان باغ دادند و همه لشکر اسلام خود را در آن باغ او کردند، بنصرة الله و عونہ می زدند تا کار بر مسیلمه تنگ درآمد، آهنگ به کوشک داد. وی را در آن باغ کوشکی بود حصین بر سر آن کوشک منظری بلند؛ وی خواست که خویشتن را در آن کوشک او کند، وحشی غلام جُبیر بن مُطِیم — آنکه روز اُحُد حمزه را کشته بود — آن روز در آن لشکر اسلام بود حرب می کرد ۱۶ مزراق می زد، چشم بر مسیلمه نهاد تا بوک وی را بیاود، آخر در کمین نشست در پس درختی؛ مسیلمه را دید که آهنگ به کوشک داد، همی از کمین بخاست و حربه ای بزد مسیلمه را بر تهی گاه، وی را از اسب بیو کند و سروی را برگرفت و بر بام آن کوشک برد و به هوا بر انداخت گفت: «قَتَلْتُ خَیْرَ النَّاسِ حَمْزَةً وَ اَنَا کَافِرٌ، وَ قَتَلْتُ شَرَّ النَّاسِ مَسِیْلَمَةَ وَ اَنَا مُؤْمِنٌ، فَخَیْرُ هَٰذَا بَشَرٌ ذَاکَ، اَللّٰهُ اَکْبَرُ اَللّٰهُ اَکْبَرُ، لَا اِلٰهَ اِلَّا اَللّٰهُ وَ اَللّٰهُ اَکْبَرُ اَللّٰهُ اَکْبَرُ وَ لِلّٰهِ الْحَمْدُ». چون آواز وحشی را بشنیدند و سر مسیلمه را بدیدند لشکر عدو همه تن بدادند به هزیمت و مسلمانان به مراد خویش رسیدند، همی

کشتند و همی خستند و همی گرفتند و همی بستند و اسیر همی کردند تا همه را مقهور کردند و غنائیم بسیار با هم آوردند، کاروان کاروان همی با مدینه فرستادند از غنائیم و سبایا، و هزار و دویست تن از مسلمانان کشته شد در آن حرب، هفتصد تن از ایشان حامل قرآن بودند. ۴

آنگه خالد ولید را خبر کردند که مُجاعة بن مُرارَه مکر داشته است با لشکر اسلام که قلعه ای داشت عظیم مردان خود را در کمین نشانده بود و زنان را بر بام آن حصار سلاحها پوشیده تا مسلمانان از آن بترسند و اگر حرب سخت گردد وی کمین آرد. خالد چون بدانست قصد کشتن وی ۸ کرد، وی مسلمان شد؛ خالد قول خدا را یاد کرد که تَقَاتِلُونَهُمْ أَوْ يُسْلِمُوا، وی را امان داد. و وی را دختری بود که در همه نواحی یمامه به جمال او زن نبود، وی را به زنی کرد و با وی خالی بنشست، مهاجرین و انصار چون فَا نزدیک وی آمدندی زایشان باز نشکھیدی، و چون اعمام و احوال ۱۲ آن زن نزدیک وی آمدندی ایشان را اکرام و تبجیل کردی تا یاران رسول را از آن تاسه کرد، نامه نبشتند به ابوبکر صدیق به شکایت از صنع خالد. ابوبکر به وی نامه نبشت به عتاب که «ترا خود دل تمتع و تنعم بود بازان همه کشتگان مسلمانان چه جای تنعم است، چرا نه بر کشتگان گری و ۱۶ ماندگان بزرگ داری و اندیشه اسلام بر دل گماری؟». چون نامه به وی رسید گفت «رحم الله ابابکر، نامه از وی است ولکن درشتی در آن نامه از عمر است»، یعنی عمروی را بر این داشته است. خالد جواب نامه باز نبشت که «فرمان خلیفه رسول را است گر فرماید باز آیم و گر فرماید به ۲۰ حرب دیگر روم، این یکی را کفایت افتاد بعون الله و نصرته، و کان الله قویا عزیزا».

و خالد را ولوعی بودی به حدیث زنان، هر جا که فتحی برآمدی به تمتع مشغول شدی. عمر را رضی الله عنه از آن خشم آمدی که چرا نه خود

اندوه مسلمانان و کشتن و خستن ایشان دارد که می تمتع کند؛ و لکن بوبکر وی را دوست داشتی از قوت وی در نصرت دین خدا و از آن شهامت و صرامت و مبارزت وی در اسلام و نیز پیغامبر علیه السلام گفته بود که خالد سیف صبه الله علی اعدائه. هر چند کوشیدند تا بوبکر را بر وی متغیر گردانند، نتوانستند که بوبکر به سخن کس باوی کار نکردی. چنین آمده است در اخبار که از مردانگی خالد تا بدانجا بود که اگر کوزه ای آب بر سر وی ریختندی قطره ای آب به زمین نرسیدی، لا بل همه در گوه های تن وی بیستادی، از بس زخم و جراحت که تن وی را رسیده بود در حربها چندان گوافتاده بود بر تن وی که آنهمه آب در آن گوها بماندی؛ و آنهمه جراحاتها وی را برپیش بودی، یکی برپس نبودی از آنکه هرگز پشت بنگردانیدی بر عدو.

فَإِنْ تُطِيعُوا يُؤْتِكُمُ اللَّهُ أَجْرًا حَسَنًا: اگر فرمان برید خدای را بدهد شما را خدای مزدی نیکو، در این جهان غنیمت و شهادت و در آن جهان بهشت و کرامت وَإِنْ تَوَلَّوْا كَمَا تَوَلَّيْتُمْ مِنْ قَبْلُ: و اگر برگردید و باز ایستید از حرب آن قوم اُولی باس شدید چنانکه باز ایستید از پیش از حرب تبوک و غزو حدیبیه و دیگر غزوها يُعَذِّبُكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا: عذاب کند خدای شما را عذابی دردناک، در این جهان به کشتن و در آن جهان به دوزخ.

لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرْجٌ: نیست بر نابینا تنگی و بزه ای و نه بر لنگ تنگی و بزه ای وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرْجٌ: و نه بر بیمار تنگی و بزه ای. گفته اند که این آیت در شأن معلولان و معذوران مسلمانان آمد؛ و آن آن بود که چون امر آمد مسلمانان را به قتال کافران، معلولان و بیماران گفتند: یا رسول الله ما چون کنیم که نمی توانیم آمد به غزو؟ خدای تعالی این آیت را بفرستاد که بر ایشان حرجی نیست گربه غزونیايند که ایشان معلولند و معلول معذور بود. و گفته اند که این آیت در شأن عبدالله بن

امّ مکتوم آمد.

و آن آن بود که رسول علیه السلام منادی فرمود بیرون رفتن را به غزو تبوک، عبدالله بن امّ مکتوم مردی بود از یاران رسول صلی الله علیه و آله، پیامد و نیزه بر در مسجد رسول فرو برد گفت «یا رسول الله، آمدم و ۴ ساخته ام حرب را». رسول گفت «از تو چه حرب آید که نابینایی؟». وی گفت «یا رسول الله نه خدای گفت قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْادِعُوا، اگر حرب نتوانم کرد انبوهی کنم هم در آن نصرت دین خدای و قهر اعدا بود، بگذار تا بیایم». این آیت بیامد. ۸

و گفته اند که این آیت در شأن وَرَعِ یاران رسول آمد؛ و آن آن بود که چون خدای تعالی آن آیت بفرستاد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ، مسلمانان خرجها فرا گرفتند در حدیث خوردن و یاران رسول — اصحاب صُفّه — از پیش طعام همه بهم خوردندی، میان ۱۲ ایشان بیماران بودند و افکاران و نابینان و اعرجان؛ چون این آیت فرو آمد تن درستان گفتند «ما نیز با بیماران طعام نخوریم که ما تن درست باشیم و ایشان بیمار، و تن درست بر خوردن کامکارتر بود مبادا که انصاف ایشان برده آید»، حرج فرا گرفتند. و بیماران گفتند «مبادا که ما با تن درستان ۱۶ طعام خوریم ایشان را کراهیتی بود در خورش بمنش». بینان گفتند «گر ما با شما طعام خوریم بهین ما را خورده آید»، حرج گرفتند. و نابینان گفتند «مبادا که در طعام خوردن دست فرا پیش بینا کرده آید وی را از ما کراهیتی بود»، حرج فرا گرفتند. اعرجان گفتند «مبادا که در نشستن ما ۲۰ را به طعام پای پیش کسی فرو کرده آید کسی را از ایشان کراهیتی بود»، حرجها در آن بغایت دشوار کردند گفتند آن به که طعام جدا گانه خوریم. خدای تعالی این آیت بفرستاد وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ: هر که فرمان برد خدای را و رسول او را، یعنی فرمان برد خدای را در اقرار دادن به خدایی او و

- رسول را در اقرار دادن به رسولی او؛ و گفته اند فرمان برد خدای را در احکام او و رسول را در بیان آن، و گفته اند فرمان برد خدای را در فرایض او و رسول او را در سنن او *يُدْخِلُهُ جَنَّاتٍ تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ*: در آرد او را در بهشتهایی که می رود زیر اشجار و مساکن آن و در میان آن جویهای شیر و می و انگبین و آب صافی، و گفته اند *مِنْ تَحْتِهَا* ای قدامها و قدام را تحت گویند چنانکه گفت *قَدْ جَعَلَ رَبُّكَ تَحْتِكَ سَرِيًّا وَمَنْ يَتَوَلَّ يُعَذِّبْهُ عَذَابًا أَلِيمًا*: و هر که برگردد از فرمان خدای و رسول او عذاب کند او را عذابی دردناک. برگشتن از فرمان خدای و رسول دو است: یکی به استحلال و تدین و دیگر به تقصیر؛ آنچه به استحلال و تدین باشد بر آن عذاب واجب آید و آنچه نه به استحلال و تدین باشد بر آن عذاب منقطع باشد.
- لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ*: بدرستی که خدا خشنود بود از آن گرویدگان چون بیعت کردند ترا زیر آن درخت سمره؛ و آن بیعت رضوان بود سال حدیبیه، قصه آن از پیش گفته آمد *فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ*: بدانست — خدای — آنچه در دلهای ایشان بود از تصدیق و اخلاص و معرفت و صلابت در دین خدای و نصرت حق؛ و گفته اند *فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ* من کراهیه الصلح *فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ*: فرود آورد بر ایشان آرامی در وقت بیعت که همه در پیش مصطفی سردر پیش افکنده بودند از حرمت و هیبت مصطفی. و گفته اند که این سکینه فریشته ای است که سکونت را فرود آمد، بر هر قوم که فرود آید آرامی و قراری پدید آید، صفت آن گروه است که با مصطفی صلی الله علیه بیعت کردند *وَأَتَابَهُمْ فَتَحًا قَرِيبًا*: و پاداش داد ایشان را بدان اندوه که به دل ایشان رسید به حدیبیه فتحی نزدیک، چون فتح فدک و خیبر و فتح بشارت رسول به مغفرت و بشارت مؤمنان به هدایت و نصرت و انزال سکینه و اسلام نجاشی و قدوم جعفر طیار به بشارت و غلبه روم بر فارس، و گفته اند این

فتح قریب فتح مکه است.

- وَمَغَانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَهَا: و غنیمت‌های بسیار که می فرا گیرند آن را، یعنی غنیمت‌های فدک و خیبر وَ كَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا: و بود و هست خدای کین کش از دشمنان حکم کننده به نصرت مؤمنان.
- ۴ وَعَدَ كُمْ اللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا: وعده کردست شما را خدای غنیمت‌های بسیار که بگیرید آن را، چون غنیمت‌های فارس و روم و هند و سند و ترک و حبشه و زنج و زُط و از مشرق تا به مغرب و همه دنیا که به ملکیت بدین امت داد فَعَجَلَ لَكُمْ هَذِهِ: زودتر بنقد بداد شما را این، یعنی غنیمت فدک
- ۸ و خیبر وَ كَفَّ أَيْدِيَ النَّاسِ عَنْكُمْ: و بازداشت دست‌های مردمان را از شما، یعنی دست‌های اسد و غطفان که ایشان یاران اهل خیبر بودند؛ چون رسول خدای قصد خیبر کرد نخست با ایشان عهد کرد که بروی خروج نکنند و با اعدای وی یار نگردند. و گفته اند كَفَّ أَيْدِيَ النَّاسِ مراد از آن اهل
- ۱۲ مکه است که دُعَا را ایشان بیرون آمدند تا بر رسول و یاران وی کوبند، خدای تعالی مؤمنان را بر ایشان ظفر داد. و گفته اند که أَيْدِيَ النَّاسِ دست‌های جهودان بود که قصد کرده بودند که بر مخلفه رسول و مؤمنان کوبند در آن وقت که رسول به حدیبیه بود خدای تعالی ربعی در دل ایشان
- ۱۶ افکند وَلْيَكُنْ آيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ: و تا باشد آن فتح و آن غنیمت نقدی نشانی مؤمنان را بر تمامی دیگر وعده‌ها که خدای تعالی ایشان را کرد وَيَهْدِيَكُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا: و تا نموده می دارد شما را راه راست، ای: بدارد شما را بر
- ۲۰ دین اسلام.

وَأُخْرَى لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْهَا: و غنیمت‌های دیگر که هنوز قادر ننگشته اید بر آن، چون فارس و روم وعده کرد شما را قَدْ أَحَاطَ اللَّهُ بِهَا: بدرستی که دانسته است خدای آن همه را که کی گردد به شما و بهم می داشته از بهر شما را وَ كَانَ اللَّهُ عَلَى شَيْءٍ قَدِيرًا: و بود و هست خدای بر هر چیز توانا.

وَلَوْ قَاتَلَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلُوا إِلَّا ذَبَارَةً: وگر کارزار کردند با شما آن کسها که نگرویدند — چواهل مکه و اسد و غطفان — هراینه برگردانیدندی پشتها به هزیمت ثُمَّ لَا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا: پس نیاوندی از دون خدای دوستی که کارایشان را به سربردی و نه یاری. و گفته اند وَلِيًّا: قریباً یمنعهم، وَلَا نَصِيرًا: ولا مانعاً یمنع عذاب الله عنهم.

سَنَةِ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ: نهاد خدای این بودست در آنها که گذشت از پیش که همیشه دوستان خویش را بر دشمنان نصرت دادی وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا: و نیابی نهاد خدای را بدل کردنی.

وَهُوَ الَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ بِبَطْنِ مَكَّةَ مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ عَلَيْهِمْ: و او آن خدای است که بازداشت دستهای ایشان را — یعنی کافران مکه را — از شما و دستهای شما را از ایشان به هامونی مکه از پس آنکه دست داد شما را برایشان، نگه داشت شما را تا در حرم خدای کشتن نکردید. و این قصه آن گروه است که از مکه بیرون آمدند تا ناگاه بر رسول و مؤمنان کوبند، چنانکه بگفتیم وَ كَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا: و بود و هست خدای بدانچه شما می کنید بینا. و گریعَمَلُونَ به یا خوانی خبر بود ای: بدانچه ایشان می کردند.

هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ: ایشان اند که نگرویدند و بازداشتند شما را به حدیبیه از مسجد شُكُهمند، یعنی از مکه وَالْهَدْيِ مَكْكُوفًا: و قربانیها پنافته و بازداشته أَنْ يَبْلُغَ مَجَلَّةً: که برسیدی به قربانگاه آن، به منا وَلَوْ لَا رِجَالٌ مُؤْمِنُونَ وَنِسَاءٌ مُؤْمِنَاتٌ لَمْ تَعْلَمُوهُمْ أَنْ تَطَّوَّهُمْ فُتْصَبِّكُمْ مِنْهُمْ مَعَرَّةٌ بَغَيْرِ عِلْمٍ: و گر نه مردان مؤمن و زنان مؤمنه بودندی چون مستضعفان مکه که گر شما که مؤمنان اید در مکه افتادیدی بندانستیدی ایشان را و زیر پای آوردیدی ایشان را و هلاک کردیدی تا به شما رسیدی بسبب ایشان جنایتی و دیتی و عقوبتی به نادانی. گر نه این عذر بودی و گر ایشان

جدا بودندی از اهل مکه هرینه عذاب کردیمی ما آن کسها را که کافر بودند از ایشان — یعنی اهل مکه — عذاب دردناک به دست شما که مؤمنان اید تا درآوردی خدای به رحمت خود در بهشت خود آن را که خواستی چون مؤمنان. این است معنی آیت به تقدیم و تأخیر لِيُدْخِلَ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ لَوُتَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا: تا درآرد خدای در رحمت او آنرا که خواهد اگر برگردند عذاب کنیم ما آنکسها که کافر شوند از ایشان عذابی سخت دردناک، آنکه گفت:

۸ اِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ الْحَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةَ: چون درآوردند در دلهای ایشان آنها که بنگرویدند آن مَنَك که منک نادان وار بود. و آن آن وقت بود که رسول علیه السلام پیغام فرستاد به اهل مکه که: بگذارید تا درآیم عمره بکنیم و باز گردیم. ایشان گفتند: گویی چه؟ آنچه محمد با مهتران ما کرده است به بدر گروی در مکه آید زنان ما با وی حرب بیش از آن کنند که مردان فَانْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ: فرو آورد خدای آرام خود و فریشته سکینه بر رسول خود و بر مؤمنان به حدیبیه وَ أَلَزَمَهُمْ كَلِمَةً اتَّقُوا، ای وَالْهَمَّهُمْ: و الهام کرد و توفیق داد ایشان را سخن پرهیزگاری از کفر یعنی کلمه توحید تا همه شب می گفتند لا اله الا الله وَ ۱۶ كَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا: و بودند آن مؤمنان سزاوارتر بدان سخن و بودند اهل آن. سؤال: چون گفت وَ كَانُوا أَحَقَّ بِهَا چه فایده بود در ذکر وَ أَهْلَهَا؟ جواب گفته اند وَ كَانُوا أَحَقَّ بِهَا ای: بکلمه التوحید، وَ أَهْلَهَا ای: اهل التقوی. و گفته اند وَ كَانُوا أَحَقَّ بِهَا فی الابتداء وَ أَهْلَهَا فی الانتهاء وَ كَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا: و بود و هست خدای به هر چیز از صلاح خلق دانا که صلاح رسول و یاران او در آن بود که ایشان را از حدیبیه بازگرداند آن سال.

لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّعْيَا بِالْحَقِّ: بدرستی که راست کرد و تمام کرد خدای رسول خود را آن خواب بسزا. و آن آن خواب بود که رسول به مدینه

دیده بود که با یاران در مکه می‌شدی ایمن، دیگر سال عمره القضا آن خواب را تمام کرد که اهل مکه مکه او را سه روز خالی کردند تا رسول و مؤمنان عمره بمراد بکردند؛ آن است که گفت لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ: هراینه درشوید در مزکت شکوهمند إِنْ شَاءَ اللَّهُ أَمِينٍ: گر خدای خواهد بی بیمان مُحَلِّقِينَ رُؤُوسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ: سترندگان باشید سرهای شما را گروهی و موی کم کنندگان گروهی، چنانکه در قصه گفته آمد لَا تَخَافُونَ فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا: نترسید دانست خدای آنچه شما ندانستید از صلاح شما در آن صلح حدیبیه فَجَعَلَ مِنْ ذَٰلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا: پس کرد شما را پیش از عمره القضا فتحی نزدیک چون فتح خیبر تا در آن تسلی بود شما را از آن اندوه که به شما رسید در حدیبیه.

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ: او آن خدای است که بفرستاد پیغامبر خویش را به راه راست و دین بسزا. سؤال: چه فرق است میان راه راست و دین حق تا آن را به دو لفظ مختلف یاد کرد؟ جواب گفته‌اند بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ معناه: بالدعوة الى دين الحق، و گفته‌اند معناه: بیان دین الحق، و گفته‌اند معناه: بالهدى و هو دين الحق لِیُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ: تا غالب گرداند این دین را بر همه دینها؛ چون کافران بشنیدند از رسول که گفت من رسول خدای ام آمده‌ام برای اظهار دین خدای را، گفتند گواه کی داری که تو رسول خدایی. خدای گفت وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا: بسنده است خدای گواه بر آن که مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ. و گفته‌اند که این در جواب سهیل عمرو آمد که وی مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ در سر عهدنامه فرا نستد، خدای گفت گروی گواهی ندهد بر رسالت محمد من که خدایم می‌گویی دهم. و گفته‌اند معناه افضل الخلق مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ؛ محمد ستوده‌ترین بود و احمد ستاینده‌ترین، چنانستی که خدای می‌گوید چون من ستایم ستوده‌ترین همه خلق محمد است و چون خلق مرا ستایند

ستاینده ترین همه احمد است.

- چنین گفته اند در نامهای بندگان نیکوترین محمد است چنانکه در نامهای خدای نیکوترین الله است؛ و گفته اند لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ نفی و اثبات است نفی خدایی از دون خدای و اثبات خدایی مر خدای را، همچنین ۴ محمد نفی و اثبات است معناه: مَحَا الْكُفْرَ وَمَدَّ الْإِسْلَامَ. و گفته اند که نام محمد مشتق است از نام خدای محمود چنانکه شاعر گوید:
- وَشَقَّ لَهُ مِنْ اسْمِهِ لِيُجَلَّهَ فَذُو الْعَرْشِ مُحَمَّدٌ وَهَذَا مُحَمَّدٌ
- جعفر بن محمد الصادق گفت: محمد میم است و حا و میم و دال، میم ۸ امین و مأمون، حا حبیب و محبوب، میم مبارک و میمون، دال دینه المخزون. و هم از وی روایت است که میم مِثَّةُ اللَّهِ بِهِ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ، چنانکه گفت لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ، الْآيَةُ، وَ حَا حُكْمُهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ، چنانکه گفت فَلَا وَ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ؛ و میم مقام ۱۲ المحمود، چنانکه خدای گفت عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَاماً مَحْمُوداً؛ و دال دلالتش فی الدنيا الی الشهادة و فی العقبی الی الجنة. و هم از وی روایت است که چهار هزار جای مصطفی را در قرآن خدای بستوده است به تصریح و تعریض. وَالَّذِينَ مَعَهُ: و آن کسها که با وی اند از بعد وی ۱۶ فاضلترین همه اند. گفته اند مراد از این وَالَّذِينَ مَعَهُ همه یاران رسول اند و همچنین أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ: تا به آخر ثنای همه صحابه است بر عموم.
- خدای تعالی پانزده جای در قرآن هر چهار یار مصطفی را بستوده است بهم: ۲۰ اُولَ الْمُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ یعنی ابابکر، وَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ یعنی عمر، وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ یعنی عثمان، أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ یعنی علی، رضوان الله علیهم. دیگر وَ آتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ یعنی ابابکر، وَ أَقَامَ الصَّلَاةَ عمر، وَ آتَى الزَّكَاةَ عثمان، وَ الْمُؤَفُّونَ بِعَهْدِهِمْ عَلَى. سدیگر الصَّابِرِينَ المصطفی، وَ الصَّادِقِينَ ابابکر، وَ الْقَانِتِينَ عمر، وَ الْمُنْفِقِينَ عثمان، وَ

المستغفرين بالاسحار على . چهارم رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا دَعَاءُ النَبِيِّ،
 رَبَّنَا إِنَّكَ مَنْ تُدْخِلُ النَّارَ دَعَاءُ ابْنِ بَكْرٍ، رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا دَعَاءَ عَمْرٍ، رَبَّنَا
 فَاعْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا دَعَاءُ عَثْمَانَ، رَبَّنَا وَآتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَى رُسُلِكَ دَعَاءُ
 ۴ على . پنجم يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا عَلَى حَبِّ ابْنِ بَكْرٍ، وَصَابِرُوا عَلَى
 حَبِّ عَمْرٍ، وَرَابِطُوا عَلَى حَبِّ عَثْمَانَ، وَاتَّقُوا اللَّهَ فِي حَبِّ عَلَى . ششم
 فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ يَعْنِي الْمُصْطَفَى، وَالصَّادِقِينَ
 يَعْنِي ابْنِ بَكْرٍ، وَالشَّهَدَاءِ عَمْرٍ، وَالصَّالِحِينَ عَثْمَانَ، وَحَسَنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا
 ۸ على . هفتم المص، الف الله، لام جبرئيل، ميم محمد، صاد صحابه
 الاربع، معناه: قسم بدین که دوست دار خدای و جبرئیل و محمد و صحابه
 در دوزخ جاوید نبود. هشتم التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ يَعْنِي ابَابَكْرٍ، الْحَامِدُونَ
 السَّائِحُونَ عَمْرٍ، الرَّائِعُونَ السَّاجِدُونَ عَثْمَانَ، الْأَمْرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ
 ۱۲ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ عَلَى . نهم وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ
 عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا، يَعْنِي ابَابَكْرٍ؛ وَ
 الَّذِينَ يَبْتَغُونَ لِرَبِّهِمْ سُجْدًا وَقِيَامًا، عَمْرٍ؛ وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا
 عَذَابَ جَهَنَّمَ، عَثْمَانَ؛ وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا، عَلَى . دهم
 ۱۶ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ يَعْنِي ابَابَكْرٍ، أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ عَمْرٍ، رُحَمَاءُ
 بَيْنَهُمْ عَثْمَانَ، تَرِيَهُمْ رُكْعًا سُجَّدًا عَلَى، يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا
 سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ هَرْچَهَارِیَار. یازدهم كَزْرَعٍ أَخْرَجَ
 شَطْأَهُ يَعْنِي مُصْطَفَى، فَازَرَهُ ابَابَكْرٍ، فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ عَمْرٍ،
 ۲۰ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ عَثْمَانَ، لِيَغِیْظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ عَلَى . دوازدهم وَالتَّيْنِ يَعْنِي
 ابَابَكْرٍ، وَالتَّرْتُونَ يَعْنِي عَمْرٍ، وَطُورِ سِنِينَ يَعْنِي عَثْمَانَ، وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ
 يَعْنِي عَلَى . سیزدهم هم در این سوره إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا يَعْنِي ابَابَكْرٍ، وَعَمِلُوا
 الصَّالِحَاتِ يَعْنِي عَمْرٍ، فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ يَعْنِي عَثْمَانَ، فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدُ
 بِالَّذِينَ يَعْنِي عَلَى . چهاردهم در سوره والعصر، إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا يَعْنِي ابَابَكْرٍ،

وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَعْنِي عُمَرُ، وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ يَعْنِي عُثْمَانُ، وَتَوَاصَوْا
بِالصَّبْرِ يَعْنِي عَلِيٌّ. پَانِزْدَهُمُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ يَعْنِي
أَبَا بَكْرٍ، وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ يَعْنِي عُمَرُ، وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ يَعْنِي عُثْمَانُ، وَ
اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ يَعْنِي عَلِيٌّ. وَاللَّهُ أَعْلَمُ.

٤

اخبار. رَوَى عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ اخْتَارَ أَصْحَابِي عَلَىٰ جَمِيعِ الْعَالَمِينَ سِوَى النَّبِيِّينَ وَ
الْمُرْسَلِينَ وَاخْتَارَ مِنْ أَصْحَابِي أَرْبَعَةً فَجَعَلَهُمْ خَيْرَ أَصْحَابِي وَهُمْ أَبُو بَكْرٍ وَ
عُمَرُ وَعُثْمَانُ وَعَلِيٌّ. وَرَوَى عَنِ النَّبِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: إِذَا كَانَ يَوْمُ
الْقِيَمَةِ نَادَىٰ مُنَادٍ لِيَقُمْ أَهْلُ اللَّهِ، فَيَقُومُ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ وَعُثْمَانُ وَعَلِيٌّ؛ فَيَقُولُ
اللَّهُ تَعَالَىٰ لِأَبِي بَكْرٍ: إِذْهَبْ إِلَىٰ بَابِ الْجَنَّةِ وَادْخُلِ الْجَنَّةَ مَنْ شِئْتَ وَ
اصْرِفْ مَنْ شِئْتَ؛ وَيَقُولُ لِعُمَرَ: إِذْهَبْ إِلَى الْمِيزَانِ وَرَجِّحْ مَنْ شِئْتَ وَ
خَفِّفْ مَنْ شِئْتَ؛ وَيَقُولُ لِعُثْمَانَ: إِذْهَبْ إِلَى الْحَوْضِ وَاسْقِ مَنْ شِئْتَ وَ
امْنَعْ مَنْ شِئْتَ؛ وَيَقُولُ لِعَلِيٍّ: إِذْهَبْ إِلَى الصَّرَاطِ وَاحْبِسْ مَنْ شِئْتَ وَ
جَاوِزْ مَنْ شِئْتَ. وَرَوَى عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ عَنِ النَّبِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: مَنْ
أَحَبَّ أَبَا بَكْرٍ فَقَدْ أَقَامَ الدِّينَ، وَمَنْ أَحَبَّ عُمَرَ فَقَدْ أَوْضَحَ السَّبِيلَ، وَمَنْ
أَحَبَّ عُثْمَانَ فَقَدْ اسْتَنَارَ بِنُورِ اللَّهِ، وَمَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ
الْوُثْقَى، وَمَنْ لَمْ يَتَكَلَّمْ فِي أَصْحَابِي إِلَّا حَسَنًا فَقَدْ نَزَعَ اللَّهُ مِنْ قَلْبِهِ التَّفَاقُ.
وَرَوَى أَبُو هُرَيْرَةَ عَنِ النَّبِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: لِحَوْضِي أَرْبَعَةُ أَرْكَانٍ،
فَرُكْنُ الْأَوَّلِ فِي يَدِ أَبِي بَكْرٍ وَالثَّانِي فِي يَدِ عُمَرَ وَالثَّالِثُ فِي يَدِ عُثْمَانَ وَ
الرَّابِعُ فِي يَدِ عَلِيٍّ، فَمَنْ كَانَ مُبْغِضًا لِعُمَرَ مُحِبًّا لِأَبِي بَكْرٍ فَلَا يَسْقِيهِ أَبُو بَكْرٍ،
وَمَنْ كَانَ مُبْغِضًا لِعُثْمَانَ مُحِبًّا لِعُمَرَ فَلَا يَسْقِيهِ عُمَرُ، وَمَنْ كَانَ مُبْغِضًا لِعَلِيٍّ
مُحِبًّا لِعُثْمَانَ فَلَا يَسْقِيهِ عُثْمَانُ، وَمَنْ كَانَ مُبْغِضًا لِأَحَدِهِمْ فَلَا يَسْقِيهِ عَلِيٌّ. وَ
رَوَى عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ لِأَبِي بَكْرٍ
«قُمْ يَا أَبَا بَكْرٍ». فَقَامَ، فَقَالَ «تَدْرِي مَنْ أَنْتَ؟». فَقَالَ «اللَّهُ وَرَسُولُ

٢٠

- اعلم». فقال رسول الله صلى الله عليه «انت الذى اذا قمت قامت لك ملائكة السموات». ثم قال لعمر «قم يا عمر». فقال رسول الله «يا عمر، تدرى من انت؟». قال «الله ورسوله اعلم». فقال رسول الله «انت الذى اذا سلكت فجاً سلك الشيطان فجاً آخر خوفاً منك». ثم قال لعثمان «قم يا عثمان». فقال رسول الله «تدرى من انت يا عثمان؟». قال «الله ورسوله اعلم» فقال رسول الله «انت الذى تستحيى منك ملائكة السماء». ثم قال لعلى «قم يا على». فقال رسول الله «تدرى من انت؟». فقال على «الله ورسوله اعلم». فقال النبي صلواة الله عليه «يا على، انت الذى اذا مشيت على الارض قالت الارض من مثلى وابن ابى طالب يمشى على ظهري». وروى عن جعفر بن محمد الصادق انه قال: ان الله اعطى نبيه ايمارةً بغير علمٍ وملكاً بغير حشمٍ وغناءً بغير درهمٍ وكتابةً بغير قلمٍ؛ فجعل ابابكر علمه وجعل عمر حشمه وجعل عثمان درهمه وجعل علياً قلمه. وفي الاخبار ان جبريل صلواة الله عليه نزل على النبي صلواة الله عليه بخمس تفاحات مكتوب على احديها: من العلى الاعلى للتبى المصطفى، وعلى الثانية مكتوب: من الرقيق الشفيق لابي بكر الصديق، وعلى الثالثة مكتوب: من العزيز الوهاب لعمر بن الخطاب، وعلى الرابعة مكتوب: من الرحيم الرحمن لعثمان بن عفان، وعلى الخامسة مكتوب: من الطالب الغالب لعلى بن ابى طالب.
- فضايل ابى بكر رضى الله عنه: قوله تعالى وَالَّذِينَ مَعَهُ وَاَنكسها كه با رسول اند، يعنى ابابكر؛ او را به معيت بستود زيرا كه از همه ياران بوبكر بود كه از اول تا به آخر با رسول خداى بود، هم در صغر و طفوليت و هم در فتى و شببت، هم در احوال كهولت، هم در سفر و حضرت، و هم در رُس و عُسر، هم در سر و علانيت، هم از پيش وحى و رسالت هم بعد وحى و رسالت، هم در تدبير و مشاورت، هم در وزارت و مصاهرت، هم در

- تصدیق و شهادت، هم در جهاد و نصرت، هم در غار و هجرت، هم در مقام خلافت، هم در حیات و معیشت، و هم در وفات و مضاجعت، هم در حشر و قیامت، هم در مقام شفاعت، هم در حوض و سقایت، هم در بهشت و درجت؛ زیرا او را خاص کرد به معیت. دوازده جای خدای تعالی ۴
- بوبکر را در قرآن بستوده است: اول و لنبلونکم بشیء من الخوف و الجوع، علی و ابن عباس گویند که این آیت در شأن بوبکر آمد تا آنجا که و اولئک هم المهتدون. دیگر فسوف یأتی الله یقوم یحبهم و یحبونه، ابن عباس و مجاهد و سدی گویند که این آیت در شأن ابوبکر آمده است. ۸
- سدیگر ثانی اثین اذهما فی الغار. چهارم اتقوا الله و کونوا مع الصادقین. پنجم و لا یأتل أولوا الفضل منکم و السعة. ششم وعد الله الذین آمنوا منکم. هفتم و الذی جاء بالصدق و صدق به. هشتم و الذین اذا أصابهم البغی هم ینتصرون، الی اربع آیات. نهم و وصینا الإنسان بوالدیه حسناً ۱۲
- الی قوله انی ثبت الیک و انی من المسلمین. دهم در این آیت و الذین معہ، فروتر فازرہ. یازدهم لا یتسوی منکم من أنفق من قبل الفتح، الیه. دوازدهم فاماً من أعطی و اتقی و صدق بالحسنى. ده جای خدای و رسول بوبکر را به الف افضل بخواندست، اول: ان اکرمکم عند الله اتقیکم. ۱۶
- دیگر اولئک اعظم درجہ. سدیگر: و سيجبها الا تقی. چهارم قول جبریل: ابوبکر اعرف فی السماء منه فی الارض. پنجم قول مصطفی: اروف امتی بامتی ابوبکر. ششم قول مصطفی: امنکم علی ابوبکر. هفتم قول مصطفی: احب الرجال الی ابوبکر. هشتم قوله صلی الله علیه: اصدقکم ۲۰
- ابوبکر. نهم قوله صلی الله علیه: اول من صدقنی ابوبکر. دهم قوله لابی ذر: والله ما طلعت الشمس ولا غربت علی احد بعد النبیین و المرسلین افضل من ابی بکر. از ابن عباس روایت است که او گفت: نزل جبرئیل علی المصطفی يوم بدر فقال «من الجالس معک فی العرش

- فأتى رأيتُ الملائكة الأعلى يستغفرون له». فقال النبي عليه السلام «صاحبي و خليلي و موضع سري ابوبكر». فقال جبرئيل «اما انك تفاخر به الامم يوم القيامة». عطاء السلمي روایت كند: قال الله للجنة يوم ولد ابوبكر يا جنتي و عزتي لا يدخلك الا من احب هذا المولود. عبدالله عمر گوید:
- ٤ دخل ابوبكر عن النبي و عليه عباہ قد خللها في صدره بخلال، فهبط جبرئيل، فقال «السلام عليك يا رسول الله مالي اري ابابكر عليه عباہ». فقال رسول الله صلى الله عليه «قد انفق ماله كله». فقال جبرئيل «اقرأه من الله السلام و قل له يقول الله: انا عنك راض فهل انت في فقرك عني راض؟». فبكى ابوبكر و قال «راض راض راض». عايشه گوید «يا رسول الله، أكل الناس يحاسبون يوم القيامة؟». قال «بلى، ما خلا اباك، فإنه يومن الحساب، ان شاء وقف و ان شاء مضى». عبدالله بن مسعود روایت كند عن النبي عليه السلام أنه قال كل مولود يولد ففى سرتة من التربة التى خلقت منها و انا و ابوبكر خلقنا من تربة واحدة. روى ابوسعيد الخدرى عن النبي عليه السلام أنه قال: اذا كان يوم القيامة يوضع ثلثة كراسى من ذهب احمر يتلأأ اهل الجمع، فيجلس ابراهيم على واحد و انا على الآخر و يبقى واحد بينى و بينه فيؤتى بابى بكر، فيجلس عليه ثم ينادى منادى طوبى لصديق بين حبيب و خليل. روى عن سليمان بن يسار قال: قال رسول الله صلى الله عليه و سلم «الخير كله ثلثمائة و ستون خصلة، من كان فيه واحدة منها دخل الجنة». فقال ابوبكر «يا رسول الله، هل فى منها شئ؟». قال «كلها فيك يا بابكر». و قال النبي عليه السلام ان الله ليرضى برضاء ابى بكر و يسخط بسخط ابى بكر. و قال النبي عليه السلام: ما مررتُ بسماء ليلة المعراج الا يسألونى اولاً عن ابى بكر و مالى فى الجنة درجة الا و بجنبها درجة لابى بكر. و روى عن جابر بن عبدالله الانصارى أنه قال: قال رسول الله صلى الله عليه اذا كان يوم القيامة
- ٨
- ١٢
- ١٦
- ٢٠

جمع الله الاولين والآخرين نادى منادى من بطنان العرش أين ابوبكر الصديق؛ فيؤتى به، فيوقف امام العرش، فيقال له «أدخل الجنة». فيقول «اي رب انا و محبتي؟». فيقول «انهم قد اسرفوا فى الذنوب». فيقول «اي رب هبهم لى؟». فيقول الرب «ادخل الجنة انت و محبوك و محبو محبيك، فلقد خلقت فيها قبة من ذرة بيضاء يرى ظاهرها من باطنها و باطنها من ظاهرها، لها اربعة آلاف باب، من الباب الى الباب مسيره الف عام، لا علاقه فوقها ولا دعامة تحتها، تسكنها انت و محبوك و محبو محبيك تنظرون الى متى شئتم». در اخبار است كه كان يهودى يحب ابابكر فوقف بباب النبى عليه السلام فقال له النبى يوما «مالك؟». فقال «احب هذا الرجل الذى بجنبك انظر اليه». فاوحى الله اليه «انى قد رفعت عنه غل جهنم و قيودها و سلاسلها لجهنم اياه».

- قوله تعالى اَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ: سخت اند و صلب اند بر كافران، يعنى ۱۲ عمر خطاب رضى الله عنه. پانزده جاى خداى تعالى عمر را در قرآن بستود به پانزده وحى كه بر وفاق راى عمر فرستاد. يكى مِنْ كَانَ عَدُوَّ اللَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ، الْآيَه. ديگر وَ اتَّخِذُوا مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلِّينَ. سديگر الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ آبْنَاءَهُمْ. چهارم أُحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةُ الصَّيَامِ ۚ ۱۶ الرِّقْتُ. پنجم فَلَا وَرَبَّكَ لَا يُؤْمِنُونَ. ششم إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ هَفْتَم وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا، الْآيَه. هشتم يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ. نهم مَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أُسْرَى. دهم وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا. يازدهم يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيَسْتَأْذِنَكُمْ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ. دوازدهم وَ ۲۰ إِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَاسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ. سيزدهم ذَلِكَ بَأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا. چهاردهم وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ. پانزدهم اَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ. اخبار: قال النبى عليه السلام: لو كان بعدى نبياً لكان عمر. وقال عليه السلام: انَّ السكينة لينطق على لسان عمر. وقال جبرئيل للنبي: لو

- جلستُ معك عمر نوح لم أقدر أن أخبرك عن فضائل عمر. وقال: إنَّ الاسلام ليبيكى بعد موتك على موت عمر. وعن ابن عباس: إنَّ اهل السموات استبشروا باسلام عمر. وعن ابن مسعود: لو وُضع علم عمر فى كفة وعلم اهل الارض فى كفة لرجح بهم علم عمر. وقال: كادت خواطر عمر تسبق الوحي. وقال صلى الله عليه: إنَّ لى وزيرين فى السماء ووزيرين فى الارض، فوزيرائى فى السماء جبرئيل وميكائيل ووزيرائى فى الارض ابوبكر وعمر. وقال عليه السلام: اصلبكم فى دين الله عمر. وقال صلى الله عليه: إنَّ عمر قرن من حديد. وروى أنه كان يصلى ويهوديان خلفه يُنظران اليه، فلما سلّم قال احدهما لصاحبه «هو هو». فقال «ماذا قلتما؟». قالا «وجدنا صفتك فى التوراة قرن من حديد». فقال النبى عليه السلام: يا عمر مالم يَك الشيطان سالكا فجاً الا سلك فجاً آخر. وقال على: سمعتُ رسول الله يقول: إنَّ عمر سراج اهل الجنة فى الجنة. وقال رجل لعلى بن ابى طالب «ما رأيتُ خيراً منك». فقال «هل رأيتُ ابابكر وعمر؟». فقال «لا». فقال «لو رأيتهما وقلتُ هذا لاجعتك ضرباً». وقالت عائشة رضى الله عنها: زينا مجالسكم بذكر عمر. وقال النبى عليه السلام: اذا ذكر الصالحون فحيّ اهلأ بذكر عمر. فى الاخبار: إنَّ عمر خرب اربعة آلاف بيعة وكنيسة وبنى فى الاسلام اربعة آلاف مسجد. وقال عليه السلام: رأيتُ فى السماء الدنيا ثمانين الف ملك يستغفرون لمحبتى ابى بكر وعمر، ورأيتُ فى السماء الثانية ثمانين الف ملك يلعنون على مبغضى ابى بكر وعمر وروى انس بن مالك عن النبى عليه السلام انه قال رأيتُ ليلة اسرى بى خيلاً مسرّجة ملجمة بالدرعلاها من العقيان الاحمر ووسطها من الكافور الابيض واذنابها من المسك الازفر وقوائمها من الفضة البيضاء، فقلت «لمن هى يا جبرئيل؟» قال «لمحبتى ابى بكر وعمر، يركبونها فيزورون الجبار». وقال النبى عليه السلام إنَّ اهل الجنة

لیتراون اهل علیین کما ترون الکوکب الدری فی افق السماء و انّ ابابکرو
عمر لمنهم و انعماً ای زاد فی الفضل.

- و از کرامات عمر یکی آنست که روز آدینه خطبه می کرد، در میان
خطبه خدای عزوجلّ او را دیدار داد تا چهار ماهه راه لشکر اسلام را بدید،
۴ با کافران حرب می کردند و لشکر عدو می کمین خواستند آورد بر مسلمانان
و ایشان ندانستند، ساریه سپه سالار لشکر عمر بود، در آن میان مبارزت
همی کرد؛ عمر او را بدید از سر منبر آواز داد که: یا ساریه الجبل الجبل.
۸ ساریه آنجا که بود آواز عمر بشنید، آهنگ به کوه داد و کمین را رد کرد.
و از کرامات وی نیز آن بود که روزی در میان یاران نشسته بود، آوازی به
گوش او آمد که: واعمره. عمر جواب داد: والیّکاه، اللّهم اغث من
استغاث بی. و آن آن بود که به یک ماهه راه قومی در کشتی بودند، یکی
۱۲ از ایشان از دیگری کینی داشت در دل، همی او را دستی زد و در آب
افکند. کشتی چون باد همی رفت، آن مرد همی سر از آب برداشت
گفت: واعمره، فریاد ای عمر. خدای تعالی آواز او را به گوش عمر
رسانید تا در مدینه آن آواز بشنید، دعا کرد. آنجا که آن مرد سر از آب بر
زد در حال به دعای عمر دو دست در هوا پدید آمد، او را از آب برآورد
۱۶ بسلامت و به کشتی آورد. خبر به عمر آوردند که چنین بود، عمر بر اهل
آن کشتی خشم گرفت؛ چون با مدینه آمدند عمر ایشان را یک ماه در شهر
نگذاشت، عقوبت آنرا. و نیز از معجزات وی آن بود که به مدینه در
روزگار اول زلزله افتادی صعب تا به روزگار عمر زلزله ای بیفتاد هول،
۲۰ چنانکه خواستی که همه مدینه ویران گرددی؛ عمر درّه بر زمین زد گفت:
هی، ای زمین آرام گیر. زمین به فرمان عمر آرام گرفت و هرگز نیز در
مدینه زلزله نیفتاد. و دیگر از معجزات عمر آن است که چون کسری با
چهارصد هزار سوار بیرون آمد، لشکر اسلام درماندند، از میان ایشان

چهارهزار سوار بیرون زدند خویشتن را دریابان افکندند که یکسره به مدینه شوند و امیرالمؤمنین را هلاک کنند. سرای امیرالمؤمنین طلب کردند. نشان دادند. به سرای وی نگه کردند، در سرای وی دیدند از هم بشده و به رشته فراهم گرفته، گفتند «این دین شما این همه استخفاف است، سرای امیرالمؤمنین می نشان خواهیم، شما ما را می اینچنین نشان دهید؟». مردمان گفتند که «اگر سرای امیرالمؤمنین عمر خواهید این است». سواری فرود آمد در سرای شد، هیچ کس را ندید، حصیری دید و مصحفی بر کنار آن نهاده. بیرون آمد گفت «در این سرای هیچ کس نیست، امیرالمؤمنین کجاست؟». گفتند «وقت آنست که عمر به دشت بیرون رفته باشد به قیلوله». بر اثر برفتند، بر کنار مدینه دکانی دیدند زیر درخت خرما بنی، مردی بر آنجا خفته مرقعه ای خلقان پوشیده، درّه ای در زیر سر نهاده، گفتند با یکدیگر که «چندان عدل کرد تا چنین ایمن بخت»، و رسالت تبلیغ کردند. و معجزات عمر بسیار است با این همه فضل گفت: انا حسنة من حسنات ابي بكر. و گفت: ليتني كنت شجرة على صدر ابي بكر.

رُحَمَاءَ بَيْنَهُمْ: مهربان و بخشاینده میان ایشان، یعنی عثمان بن عفان، وی از رحیم دلی تا بدانجای بود که جان عزیز خویش را در رحیم دلی به باد کرد که روز حصار نگذاشت که مولان وی غوفا را از وی بازداشتندی که نباید که کسی از وی بیازارد، تا ویرا بکشتند. خدای تعالی در قرآن ده جای پر وی ثنا کرده است: یکی الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ که هزار سوار سوار برنشانند در جیش العسره به غزو تبوک. دیگر اِنَّمَا يُعَمَّرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ در شأن وی آمد که چهل ستون در مسجد رسول زیادت کرد تا مسجد مسلمانان را برسید. سدیگرانَ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ. چهارم لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ. و پنجم

وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطَانًا، الْآيَةَ. ششم ضَرْبَ اللَّهِ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا، الى قوله فَهُوَ يُنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَجَهْرًا. هفتم إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ. هشتم إِنَّ الَّذِينَ يَثْلُثُونَ كِتَابَ اللَّهِ در شأن او آمد که هر شبی همه قرآن در نماز ختم کردی. نهم أَمِنْ هُوَ قَانِتٌ أَنَاءَ اللَّيْلِ ۴ ساجداً وَقَائِمًا. دهم رُحَمَاءَ بَيْنَهُمْ.

اخبار: قال النبی علیه السلام زَوْجْتُ عَثْمَانَ ابْنَتِي هَاتَيْنِ وَلَوْ كَانَتْ عِنْدِي ثَلَاثَةٌ لَزَوَّجْتُهَا أَيَّاهُ وَمَا زَوَّجْتُهَا إِلَّا بِوَحْيٍ مِنَ السَّمَاءِ. وقال النبی علیه السلام: اشدَّكم حياءَ عثمان. وقال: إِلَّا اسْتَحْيَى مِمَّنْ يَسْتَحْيِي مِنْهُ ۸ مَلَائِكَةُ السَّمَاءِ. وقال يوماً لِأَصْحَابِهِ: إِنَّ اللَّهَ أَقَالَني حَسَابَ عَثْمَانَ. وقال يوماً لِأَصْحَابِهِ: لِيَأْخُذَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْكُمْ بِيَدِ جَلِيسِهِ فَإِنَّهُ جَلِيسُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ، ففعلوا وَاخْذَ رَسُولُ اللَّهِ بِيَدِ عَثْمَانَ وَقَالَ إِنَّهُ جَلِيسِي وَرَفِيقِي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ. وقال: اللَّهُمَّ ارْضُ عَنْ عَثْمَانَ فَإِنِّي عَنْهُ رَاضٍ. وقال لابنته رَقِيَّةَ: ۱۲ أَكْرَمِيهِ فَإِنَّهُ مِنْ أَشْبَهِ أَصْحَابِي بِي خُلُقًا. وقال: أَخْبِرْنِي جِبْرِئِيلُ أَنَّ نُورَ عَثْمَانَ يَضِيءُ لِأَهْلِ السَّمَاءِ كَمَا يَضِيءُ الشَّمْسُ لِأَهْلِ الْأَرْضِ. وقال: يَشْفَعُ عَثْمَانُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فِي مِثْلِ رِبِيعِهِ وَمُضَرٍّ. وَعَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ لَمْ يَصَلَّ عَلَى جَنَازَةِ رَجُلٍ، فَقِيلَ لَهُ فِي ذَلِكَ، فَقَالَ: لِأَنَّهُ كَانَ يَبْغُضُ عَثْمَانَ. وقال: ۱۶ دَخَلْتُ الْجَنَّةَ لَيْلَةً اسْرَى، فَدَفَعَ إِلَيَّ تَفَاحَةً فَأَنْفَلَقَتْ فَخَرَحَتْ مِنْهَا جَارِيَةٌ حَسَنًا فَقُلْتُ لَهَا «مَنْ أَنْتِ؟». فَقَالَتْ حَوْرًا خُلِقْتُ مِنْ نُورِ الْعَرْشِ». فَقُلْتُ «لِمَنْ أَنْتِ؟». فَقَالَتْ «لِلْخَلِيفَةِ الْمَظْلُومِ عَثْمَانَ».

۲۰ و او را ذوالنورین گفتند زیرا که او را دو سخاوت بود یکی در جاهلیت و دیگر در اسلام. و گفته اند او را ذوالنورین از آن گفتند که دو قره عین مصطفی بحکم او بود رقیه و ام کلثوم. و گفته اند او را ذوالنورین گفتندی زیرا که همه شب در نماز قرآن خواندی، آن نماز و قرآن خواندن او را دو نور بود. و گفته اند او را ذوالنورین گفتندی از آن دو نور بود که از

دو دست رسول برآمد روز حُدیبه که بدان از عثمان بیعت کرد و نور از آن برآمد تا به عنان آسمان او را ذوالنورین گفتندی. و گفته اند او را ذوالنورین از آن گفتندی که بشب در نماز ایستادی و در برابر او در آسمان مثال شت وی در نماز ایستادی فریشتگان آسمان به نور او روشنایی داشتندی تا او را دو نور می یافتندی یکی در آسمان و یکی در زمین. و او را معجزه‌هایی بود، یکی از آن آن است که انس بن مالک به مجلس وی می آمد در راه چشمش به زنی نامحرم افتاد، از در درآمد عثمان او را گفت «تدخلون علی باعین زانیة؟». انس گفت «سبحان الله اعاد الوحي بعد رسول الله». عثمان گفت «لا ولكن فراسة صادقة». و سنگ ریزه در دست وی تسبیح می کرد، چنانکه در دست مصطفی علیه السلام. و در مجلس جابر بن عبدالله مردی مر عثمان را بد گفت، فنهاه عن ذلك، فلم ينته عن ذلك؛ فسود الله وجهه. و آن روز که او را بکشتند قاتل خود را گفت شلت یداک، دو دست او خشک شد.

تَرَاهُمْ رُكْعًا سُجَّدًا: بینی ایشانرا رکوع کنان و سجود کنان، چون علی مرتضی که شبی در رکوع کردی و شبی در سجود کردی. ده جای خدای تعالی علی را در قرآن بستوده است: یکی الَّذِينَ يُتَفَقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً. دیگر إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ. سدیگر وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍ. چهارم أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ. پنجم أَقَمْنَا كَانَ مُؤْمِنًا كَيْمَنَ كَانَ فَاسِقًا. ششم إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ. هفتم قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى. هشتم در این آیت گفت تَرَاهُمْ رُكْعًا سُجَّدًا. نهم يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ. دهم يُؤْفُونَ بِالَّذِينَ، الى آخر السورة.

اخبار: قال النبی علیه السلام: یا علی لا یحبک الا مؤمن تقی ولا یبغضک الا کافر شقی. وقال: من زعم انه یحبنی ویبغضک فقد کذب. و

- قال: حق عليّ على المسلمين كحق الوالد على ولده. وقال: حبّ عليّ يأكل السيّئات كما تأكل النار الحطب. وقال: يا عليّ الجنة اشوق اليك منك اليها. وقال: يا عليّ انا سيّد ولد آدم وانت سيّد العرب. وقال: الكعبة تؤتى ولا تأتى وعلى بمنزله الكعبة يؤتى ولا تأتى. وقال شرار امتي ٤ ثلاثة حامل القرآن مصر على شرب الخمر، وعالم لزم باب سلطان جائر، و مبغض عليّ بكلّ قلبه وهو شرّ الثلاثة فانه لا يبغضه حتّى يبغضني ومن ابغضني لعنه الله في الدنيا والآخرة. وقال: من احبّ عليّاً بقلبه ولسانه ٨ فله ثواب ثلثي هذه الامة ومن احبّ عليّاً بقلبه ولسانه وبدنه فله ثواب جميع هذه الامة. وقال عليه السلام: اخبرني جبرئيل ان السعيد كلّ السعيد من احبّ عليّاً في حيّوتي وبعد وفاتي، ألا وانّ الشقي كلّ الشقي من ابغض عليّاً في حيّوتي وبعد وفاتي. وسئل عن ابي حنيفة رحمه الله عن عليّ فقال: ما اقول في رجل اسلم اكثر الناس من خوفه واسلم هو من ١٢ خوف الله. وسئل ابو عبد الله عن عليّ فقال: لولا أنّي اتهم بالرفض لذكرت تمام فضل عليّ. وقال عليه السلام: من اراد ان ينظر الى آدم في علمه و الى نوح في فهمه و الى ابراهيم في حلمه و الى موسى في شدته و الى عيسى في زهده و الى محمد في مهابته و الى جبرئيل في امانته و الى ١٤ ميكائيل في رأفته و الى الشمس المنيرة و الى البدر المضيّ و الى الكواكب الدّري فلينظر الى هذا الفتى، يعنى عليّ بن ابي طالب. وعن عليّ أنّه قال: يدفع الىّ يوم القيامة عمود من نور ويقال لي قم على الحوض واسق الناس فاسقهم من حوض الرسول، ثمّ يجيئ قوم فأريد ان أسقيهم ٢٠ فيصير ذلك قطراناً. فيقولون «هذا قطران»، فاقول «لعلكم ابغضتم الوزراء»، فيقولون «بلى»، فاقول «سحقاً لمن ابغضهما». فينادى منادى من تحت العرش «انا وانت منهم برئ فانظر خلفي»، فاذا هم قردة و خنازير.

- استاد اسحاق محمشاد روایت کرد که هنگامی که اهل بهشت در بهشت بر مایده خلد باشند در میان خوردن آن نعیم فریشتگان مقرب بر سر به خدمت ایستاده و غلمان و ولدان ساقی در پیش ایستاده، مرغان بر شاخ طوبی آوازهای به الحان داودی می‌سرایند، همی در آن وقت نوری پدید آید از بطنان بهشت چنانکه همه اهل بهشت تعجب بمانند پندارند که مگر نور تجلی است مگر وقت دیدار مولی است؛ همه دست از طعام باز کشند. ندا آید از بطنان عرش که: یا اهل الجنة شأنکم، به کار خویش شوید که این نه نور تجلی است که این نور گماریدن فاطمه زهرا است که در روی علی گمارید. هم استاد اسحاق محمشاد روایت کند که: بینا اهل الجنة علی مائدة الخلد یا کلون و یشربون و یطربون فیظهرلهم نور یضی الجنة فیمسکون ظناً بانه نور التجلی و انه وقت رؤية المولی، فینادیهم مناد یا اولیاء الله شأنکم و تنعمکم فلیس هذا بنور التجلی و لیس هذا وقت رؤية المولی و لکنه نور نعلی ابی بکر الصدیق یتبختر من درجة الى درجة. آنکس که نور نعلین او در بهشت چنان بود بنگر که نور او در بهشت چون بود و نور دوستی او در دل ستنی چه نور بود.
- ۱۶ يَتَّبِعُونَ فَضْلًا مِنْ اَللّٰهِ وَرِضْوَانًا: می‌جویند افزونی نیکویی از خدای و خشنودی. این صفت همه یاران باشد بر عموم و صفت هریکی از ایشان بر خصوص سِمْيُهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ اَثَرِ السُّجُود: نشان بزرگواری ایشان در رویهای ایشان از اثر فروتنی ایشان و گردن نهادن ایشان مرحق را. این اسجود به معنی خضوع باشد، بر این قول؛ و گفته‌اند که این سیما نور روی ایشان است از بسیاری نماز شب چنانکه در خبر است که مَنْ كَثَرَ صَلَواتَهُ بِاللَّيْلِ حَسَنَ وَجْهَهُ بِالنَّهَارِ ذَلِكَ مِثْلُهُمْ فِي التَّوَرَةِ: این است داستان و نشان ایشان در تورات، یعنی چنین ستوده است خدای ایشان را در تورات موسی وَمِثْلُهُمْ فِي الْاِنْجِيلِ: و داستان و صفت ایشان در انجیل عیسی صلوات

- علیها کَزَرَخْ أَخْرَجَ شَطَاؤُهُ: چون کشتی که بیرون آرد تَرَّان، و این مثل مصطفی است صلوات الله علیه فَأَزَرَهُ: پس یاری دهد آن را، و این مثل بوبکر صدیق است در وزارت رسول فَاسْتَعْلَفَ: تا استوار و قوی گردد، و این مثل عمر است که اسلام به وی قوی گشت فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ: تمام بیستاد ۴ بر ساقهای آن، و این مثل عثمان عَفَانَ است که کار دین به سعی وی تمام شد و راست بیستاد يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ: بشگفت آرد و خوش آید بر زرگران را، و این مثل علی است که همه دین و رزان را حال علی و مبارزت و مردانگیهای وی در دین خوش آید لِيَغِيْظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ: تا به گرم آرد بدیشان ۸ کافران را، بر دو معنی: یکی پدید آورد ایشان را در نصرت مسلمانی تا به گرم آرد و مقهور کند بدیشان کافران را، چنانکه کرد؛ دیگر معنی لِيَغِيْظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ چنین بستود و جلوه کرد خدای تعالی ایشان را در قرآن و تورات و انجیل گرم بی دینان را، تا جهانیان بدانند که از ایشان کسی کین در ۱۲ دل دارد که بی دین بود. گروهی بدین حجت کنند بر آنکه دشمن صحابه کافر بود زیرا که خدای گفت لِيَغِيْظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ. و این آیت که خدای تعالی یاران مصطفی را بدین بستود آیتی است که همه حروف هجا در این ۱۶ در است، خدای تعالی یاران مصطفی را در این آیت به همه حروف تهجی بستود و جلوه کرد تا جهانیان بدانند که ایشان به همه لغتها ستوده اند زیرا که لغتهای گویندگان از این بیست و هشت حرف هجا است، چون ایشان بدین ستوده خدای گشتند اگر کسی خواهد که ایشان را بنکوهد آنکس را لغتی باید آوردن بیرون از این حروف تهجی و بیرون همه ۲۰ لغتهای جهانیان؛ پس چون این محال است، محال بود ایشان را دشمن داشتن و نکوهیدن و یا در یکی از ایشان طعن آوردن وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا: وعده کرده است خدای آنکسها را که بگرویدند و کارهای نیک کردند از ایشان آمرزشی و مزدی بزرگ.

سؤال: چرا گفت وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ بعد ما که
 مِنْ تَبَعِيضٍ را است، از اینجا واجب آید که بعضی را از ایشان آمرزش و مزد
 بزرگ بود و نیز از ظاهر این آیت واجب آید تا گروهی از یاران رسول مؤمن
 و مصلح بودند نه همه زیرا گفت آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ. جواب ۴
 گوئیم این مِنْهُمْ مِنْ تَفْسِيرِ است نه مِنْ تَبَعِيضٍ، این همچنان است که
 گفت فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ، مِنْ تَفْسِيرِ است ای: فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ
 الَّذِي هُوَ الْأَوْثَانِ. و گفته اند وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مراد
 از این همه مؤمنان را است که بسبب یاران رسول کار نیک کنند بدانکه ۸
 ایشان را دوست دارند تا دوستی یاران رسول از ایشان عمل صالح بود که
 بدان سنتی و جمعی باشند، و چون سنتی و جمعی باشند مؤمن و مصلح
 باشند، و چون مؤمن و مصلح باشند سزاوار مغفرت و اجر عظیم باشند،
 چنانکه در این آیت یاد کرد.

در خبر است از مصطفی صلی الله علیه و سلم که وی گفت: هر که سورة الحجرات برخواند خدای عزوجل او را به عدد هر کسی که طاعت کرده است و هر کسی که معصیت کرده ده حسنات بنویسد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا، اى: اَقْرُوا وَوَحَدُوا وَصَدَقُوا وَقُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ: اى آنکسها که گرویده اید و اى شما که گروید گانید لَا تُفَكِّمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ: پیشی مگیرید پیش از فرمان خدای و رسول او، وَآتَقُوا اللَّهَ: و بترسید از خدای و پرهیزید از آزار خدای إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ: بدرستی ۴ که خدای است شنوای همه شنیدنیها دانا به همه دانستنیها. در سبب نزول این آیت مفسران را قولها است: عایشة الصدیقه رضی الله عنها گوید این آیت در شأن روزه داران روز شک آمد. مسروق گوید روز شک در حجة مادر مؤمنان عایشه شدم، جاریه را فرمود تا طعام پیش من آورد، ۸ گفتم «یا ام المؤمنین من روزه دارم». عایشه گفت «مه، نگر امروز روزه مداریا که روز شک است، در وقت رسول علیه السلام گروهی روز شک روزه داشتند خدای تعالی این آیت در شأن ایشان بفرستاد». حسن بصری رحمة الله علیه گفت: این آیت در شأن بو برة بن نیارالا سلمی آمدست که ۱۲ وی روز عید اضحیه پیش از نماز عید قربان کرد و گروهی از مسلمانان همچنان پیش از نماز عید قربان کردند. چون رسول علیه السلام بدانست او

را گفت «اعد اضحيتك، قربان ديگر بار كن». بوبرده گفت «يا رسول
 الله، مرا جز بزغاله ای نماندست». رسول گفت عليه السلام «آن بزغاله را
 قربان كن، ترا روا بود اما کسی ديگر را روا نبود؛ آنکه اين آيت فرو آمد.
 و گفته اند که نزول اين آيت در آن بود که پيغامبر صلی الله عليه به آخر
 عمرش گران گشت، گروهی از ياران بروی پيشی می گرفتند در رکوع و
 سجود و در برآمدن از آن؛ پيغامبر عليه السلام گفت: لا تبادروني بالركوع و
 السجود فاني قد بدنت، و نیز گفت: من يرفع رأسه قبل الامام افلا يخشى
 أن يحولہ الله خنزيراً؛ آنکه اين آيت فرو آمد. ابن عباس گفت رضی الله
 عنه اين آيت در شأن دو تن آمد از ياران رسول عليه السلام که ايشان دو تن
 را بکشتند بخطا و غلط از آنکه ايشان انتساب به بنی عامر کردند. و آن آن
 بود که ابوبرا عامر بن مالک مهتر بنی عامر بود، نزد رسول عليه السلام آمد
 تا احوال وی و دين وی و کتاب وی تأمل کند. رسول قرآن بروی
 خواند. وی را آن خوش آمد، گفت «يا محمد، گروهی از ياران خود به
 قوم بنی عامر فرستی تا ايشان را به اسلام خواند ايشان اسلام آرند». رسول
 گفت عليه السلام «نباید که ايشان با ياران من جفا کنند که ايشان با من
 به حرب اند». عامر گفت «يا محمد، من ياران ترا زنهاردادم و نگذارم که
 کس ايشان را بيازارد از قوم من». پيغمبر عليه السلام چهل تن را از قرایان
 ياران خویش اختيار کرد — و به ديگر روايت هفتاد تن — همه حاملان
 قرآن روزه دار و شب خيز، ايشان را با عامر بفرستاد. بنوعامر خبر يافتند که
 ياران محمد می آیند تا ما را از دين ما بگردانند قصد کردند که بيش از
 ايشان بيرون آیند و ناگاه بر ايشان کوبند و ايشان را بکشند. پيران ايشان
 گفتند که «اين صواب نيست زيرا که ايشان در زنهارداد بوبرا اند، عهد وی را
 بتوان شکست»؛ برفتند بنی سليم را خبر کردند، چهارصد مرد با سلاح
 تمام بيرون آمدند. ياران رسول بر سر چاه معونه فرو آمده بودند گرمگاه تا

- بیا ساینده و نماز کنند آنکه در بنی عامر شوند، ناگاه لشکر بنی سلیم بر ایشان زدند. مسلمانان حرب در پیوستند و حرب می کردند تا همه کشته شدند مگر سه تن که اشتر ایشان رمیده بود، بطلب شتر غایب بودند. چون باز آمدند، زنی ایشان را دید گفت «شما از این قوم هستید که همه را بر سر ۴ چاه معونه بکشتند؟». آن سه تن بر سر بالا شدند نگه کردند، یاران خود را دیدند همه بر سر آن چاه کشته و لشکر عدو فرو آمده و شراب می خوردند. گفتند صواب آن است که ما به مدینه شویم و رسول را علیه السلام خبر کنیم از این حال. یکی از این سه گفت: و الله لا أرجعُ حتّٰی اتغذا بما ۸ تغذیه اصحابی؛ تیغ برکشید و سپر در روی آورد و حمله برد و نعره بزد و لشکر عدو به گرد وی درآمدند، می زد و می گرفت تا وی نیز کشته شد. آن دو تن روی سوی مدینه نهادند، چون بنزدیک مدینه رسیدند دو تن را دیدند که می آمدند از مدینه از نزد رسول علیه السلام، گفتند «شما از ۱۲ کجا اید؟». گفتند «ما از بنی عامریم»، و خود نه از بنی عامر بودند و لکن انتساب به بنی عامر کردند از بهر امن را، اندیشیدند که اگر گوئیم که ما از بنی عامریم ما را نیاز دارند بسبب آنکه یاران ایشان به بنی عامرند. یاران پیغمبر گفتند که از این دو تن باری کین باز کشیم که از بنی عامرند؛ هر ۱۶ دو را بکشتند و سلب ایشان بستند و با نزد رسول علیه السلام آوردند، و ایشان خود به رسولی نزد رسول آمده بودند، رسول علیه السلام ایشان را باز گردانیده بود و خلعت داده، و آن خلعت از ایشان بستند و با نزد رسول آوردند و رسول را علیه السلام خبر کردند که چه حال افتاد به بئر معونه. ۲۰ رسول از آن سخت اندوهگن گشت و ماتم گرفت و زار بگریست بر مصیبت آن بزرگان و نگاه کرد آن جامه که آن رسولان را داده بود با این دویار خویش دید گفت «این چیست؟». قصه بگفتند که «ما دو تن را دیدیم که می آمدند از بنی عامر، کین خود از ایشان باز کشیدیم و ایشان را

بکشتیم و کالاهایشان بستیدم». رسول گفت علیه السلام «ایشان نه از بنی عامر بودند، بد کردید که ایشان را بکشتید بنادانی»؛ و با ایشان عتاب کرد. این آیت در شأن ایشان آمد. سؤال: چرا گفت لَا تُقَدِّمُوا نَکَفْت لَا تَتَقَدَّمُوا بعد ما که این نهی از تقدّم است نه از تقدیم؟ جواب ۴ گفته اند قَدَم و تقدّم در لغت یکی بود چنانکه فکر و تفکر و بین و تبین، يقال قد بین الصبح لدى عینین، ای: تبین؛ و همچنین وقف و توقف، شاعر گوید:

۸ اذا نحن سرنا سارت الناس خلفنا وإن نحن أومانا إلى الناس وقفوا
ای: توقفوا. و گفته اند معناه: لَا تَقْدَمُوا فعلاً قبل امر الله و رسوله.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ: ای آنکسها که بگرویده اید و ای شما که گروید گانید برمدارید آوازهای شما زیر آواز پیغامبر وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ: و بلند مگویید و به نام ۱۲ بخوانید او را چون بلند گفتن و به نام خواندن شما یکدیگر را که یا احمد و یا محمد أَنْ تَحْبِطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ، کی لَا تَحْبِطَ أَعْمَالُكُمْ: که بباد شود و حبطه گردد کارهای شما به شومی آن و شما آگاهی ندارید. این آیت در شأن ثابت بن قیس الانصاری آمد؛ و آن آن بود که وفدی از ۱۶ بنی تمیم نزد رسول علیه السلام آمدند، هفتاد سوار آراسته برسم محتشمان عرب، مهتر ایشان آقرع بن حابس و خطیب ایشان عطارد بن الحاجب الفزاری و شاعر ایشان زُبْرُقَان بن بَدْر، چون در مدینه آمدند یکسر نزدیک رسول علیه السلام شدند و آواز دادند که «یا محمد، اخرج إلینا نفاخرك و ۲۰ نشاعرك». مصطفی علیه السلام از حجره بیرون آمد گفت حَسَن ثابت را بخوانید. وی را بخواندند و ثابت بن قیس را بخواندند. خطیب ایشان برخاست و خطبه ای در مدایح و مفاخر قوم خویش برخواند و گفت:

نحن الکرام فلا حی یفاخرنا منّا الملوك و فینا یقسم الربع

چون قصیده تمام کرد، پیغمبر علیه السلام حسان ثابت را گفت «برخیز جواب او باز ده، جبرئیل ترا تأیید کند» حسان در حال جواب ایشان باز داد گفت:

- ۴ اِنَّ الْمَكَارِمَ مِنْ فَهْرٍ وَاخْوَتَهُمْ قَدْ شَرَعُوا سُنَّةً فِي النَّاسِ تُتَّبَعُ
قصیده ای نیکوتر از آن ایشان برخواند؛ ایشان همه فرو ماندند گفتند: و الله
اِنَّ مُحَمَّدًا لَمَوْتَى لَهُ، وَ اَللّٰهُ كِه اَيْنِ كَارِ مُحَمَّدٍ رَا بِيَامَدَه اَسْت، شَاعِرَه اَشْعَر
مِنْ شَاعِرِنَا وَ خَطِيْبَه اَخْطَبَ مِنْ خَطِيْبِنَا. آنكه در مناظره آمدند با یاران
رسول. ثابت بن قیس با ایشان هم زانو بیستاد به مناظره و مفاخرت و
۸ مجاوبت، و ثابت مردی بود گران گوش سخن بلند گفتید چنانكه
گران گوشان گویند، آواز او از آواز رسول علیه السلام بگذشت، و نیز رسول
چون خواستی كه سخن گوید ثابت گفتی «یا محمد، تو خاموش باش تا
۱۲ من جواب ایشان باز دهم». این آیت در شأن وی آمد. سؤال: چون رفع
صوت و جهریكى بود چرا فرق كرد میان آن كه گفت لا ترفعوا ولا
تجهروا؟». جواب گفته اند معناه: آواز زبر آواز رسول برمدارید چون با
يكديگر پیش وی سخن گوید وَ لَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ: و آواز بلند برمدارید
چون با وی سخن گوید؛ و گفته اند وَ لَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ: او را به نام
۱۶ بخوانید كه یا محمد و یا احمد، و لكن گوید یا نبی الله و یا رسول الله
یا ابا القاسم. سؤال: چرا گفت اَنْ تَحْبَطَ اَعْمَالُكُمْ بعد ما كه به معصیت
طاعت محبط نگردد؟ جواب گفته اند معناه: بی حرمتی مكنید رسول را
كه مبادا شومی آن فا شما رسد به كفر افتید آنكه طاعت شما محبط
۲۰ گردد. و گفته اند مراد از این اعمال آن احسانها است كه بجای رسول
كرده باشید چون او را بی حرمتی كنید نيكويها كه با وی كرده باشید نزد
وی ضایع گردد. و گفته اند اَنْ تَحْبَطَ اَعْمَالُكُمْ ای: اضعاف اعمالكم.
اِنَّ الَّذِيْنَ يَغْضَوْنَ اَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اَللّٰهِ: بدرستی كه آن كسها كه

- فرودارند آوازهای ایشان نزدیک رسول خدای اُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ
لِلتَّقْوَى: ایشانند آن کسها که پاک کرده و برگزیدست خدای تعالی دلهای
ایشان را مرپرهیزگاری را لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ: ایشان را بود آمرزشی و مزدی
بزرگ. گفته اند این آیت در شأن ثابت بن قیس آمد که وی آن روز آواز ۴
زبر آواز رسول علیه السلام برداشت، خدای تعالی این آیت بفرستاد که لَا
تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ. ثابت بگریست گفت «یا رسول الله، واللّه لا أَكَلَمَكَ بعد
هذا اليوم الا كأخى سرار»، آنکه گفت «یا رسول الله، ترسم که خدای
تعالی بر من خشم گرفت بدان بی حرمتی که کردم و مرا به دوزخ کند». ۸
رسول گفت علیه السلام «دل شاد دار که نکنند، ارجو که تو از اهل
بهشتی». آنکه از بعد مرگ رسول علیه السلام در حرب مُسَلِمَةَ کَذَاب
شهید کشته شد، یاران رسول بدانستند که وی آمرزیده از این جهان بیرون
رفت. و گفته اند که این آیت در شأن بوبکر الصّدّیق آمد رضی الله عنه که ۱۲
وی از حرمت رسول علیه السلام با وی چنان سخن گفتی که راز گویند؛
خدای تعالی بروی بر آن ثنا کرد تا خلق از وی بیاموزند حرمت داشتن
رسول را.
- إِنَّ الَّذِينَ يُتَادُونَكَ مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ: بدرستی که آن ۱۶
کسها که آواز می دادند ترا یا محمد از بیرون حُجَرها بیشتر ایشان خرد
انسانیت و مروت و معاملت ندارند. این آیت در شأن بنی عَبَّز آمد که
ایشان قومی بودند با رسول به حرب. پیغمبر علیه السلام عِیْنَةُ بن حِصْن
الفَزَّارِی را با سریتی از یاران به حرب ایشان فرستاد. ایشان غایب شده ۲۰
بودند و زنان و کودکان را فرو گذاشته. لشکر اسلام زنان و فرزندان ایشان
را همه برده آوردند. چون مردان ایشان باز آمدند یکسر می تاختند تا به
مدینه، خود را در شهر او کردند فریادکنان و خاک بر سر می کردند و
می گفتند: یا محمد الامان الامان اخرج الینا فادنا اهلینا و ذرارینا. و

رسول علیه السلام خفته بود گرمگاه، از بانگ و فریاد ایشان بیدار شد، زود بیرون آمد متغیر به ایشان گفت «چه خواهید؟». گفتند «زنان و فرزندان ما را به ما فروش». رسول گفت «بر حکم کی؟». گفتند «بر حکم سمره بن عمرو». و این سمره مردی بود از بنی عنبر؛ وی را حاضر کردند، ۴ وی گفت «والله که من حکم نکنم تا عم من اعور بن بشاعه بر جای بود». رسول گفت «تو حکم کن، گربه حکم تو رضا می دهند». همه گفتند «رضا دهیم». وی گفت «من حکم بر آن کنم که نیمی از این زنان و فرزندان بدیشان بخشی و نیمی را بازفروشی». بر آن برفتند، این ۸ آیت در شأن ایشان فرو آمد، آنگه گفت:

وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّى تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ: اگر ایشان صبر کردند تا تو که رسولی خود برخاستی و سوی ایشان بیرون شدی و خواب بر توبنه شوریدندی هراینه که آن به بودی مرایشان را، که خدای تعالی ترا بر ایشان مهربان کردی تا همه زنان و فرزندان ایشان را بدیشان بخشیدی وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ: و خدای تعالی آمرزگار است و بخشاینده آن را که توبه کند خاصه مؤمنان را.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا: ای آن کسها که ۱۶ گرویده اید و ای شما که گرویدگانید اگر به شما آرد نافرمانی خبری برسید و معلوم گردانید، ای فتبثتوا: فرو استید تا بدانید اَنْ تُصَيِّبُوا قَوْمًا بِخَهَالَةٍ: کی لا تصیبوا: تا نرسانید گروهی را بدی بنادانی فَتُصَيِّبُوا عَلَى مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ: که آنگه گردید بدانچه کرده باشید پشیمانان. این آیت در ۲۰ شأن ولید عقبه آمد که وی مردی بود میان یاران رسول علیه السلام برآسته. رسول علیه السلام او را به جبایت صدقات بنی مطلق فرستاد، چون ایشان بشنیدند که عامل رسول می آید موکبی بیاراستند و بیش وی بازآمدند شکوه وی را. وی پنداشت که ایشان قصد هلاکت من دارند؛ از

آنکه در جاهلیت میان ایشان و آن او تعصب بوده بود. چون ایشان را بدید
 بترسید، یکسر عنان بگردانید، می‌تاخت تا به مدینه نزد رسول آمد گفت
 «یا رسول الله، خدای نگه داشت مرا ببرکت رسول که ایشان قصد کشتن
 ۴ من کردند و همه مرتد شدند». یاران رسول آن بشنیدند از جای بشدند و
 می‌ساختند تا به حرب بنی مصطلق شوند ستور و سلاح حاضر می‌کردند، در
 آن ساز بودند که بنی مصطلق در رسیدند گفتند «یا رسول الله، چه افتاد که
 قاصد تو می‌آمد و ما به استقبال وی می‌آمدیم، وی بتعجیل بازگشت، ما را
 ۸ همه دل به گلو رسید تا چه افتاد مگر رسول بر ما خشم گرفت یا در شان ما
 آیتی آمد». یاران رسول چون این سخن بشنیدند فرو ماندند از سخن آن
 فاسق، این آیت فرو آمد. در این آیت حجت است بر آنکه به خبر آحاد
 عمل واجب آید چون راوی آن ثقة بود، زیرا که خدای عزوجل گفت چون
 ۱۲ فاسقی خبری آرد در آن بر رسید، نشان است که چون راوی ثقة باشد قبول
 باید کرد. و شرایط قبول خبر آحاد چهار چیز است: یکی آنکه راوی آن ثقة
 بود، دیگر آنکه موافق بود با کتاب خدای و اخبار رسول و اجماع امت و
 حجت عقل، سدیگر آنکه متناقض خبری دیگر نبود، چهارم آنکه در چیزی
 ۱۶ بود که عنایت خلق در آن خاص بود نه عام؛ هر گاه که این شرایط بجای
 آمد خبر آحاد را قبول باید کرد و بدان کار باید کرد

وَأَعْلَمُوا أَنَّ فِيكُمْ رَسُولَ اللَّهِ: بدانید که رسول خدای در میان شما است،
 شما را برجاتر از آن باید بود لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُمْ: اگر فرمان
 ۲۰ برد شما را در بسیاری از کارها — لَعَنِتُمْ: لاثمتُم و هلكتم — شما بزه‌مند
 شوید و هلاک گردید. سؤال: چرا گفت لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأَمْرِ
 بعد ما که طاعت امتثال امر بود و از امت امر نبود رسول را، زیرا که امر
 قول قایل بود لَمَنْ دُونَهُ إِفْعَلْ و رسول علیه السلام دون امت نبود، لا بل که
 امت دون وی باشند در رتبت، پس چرا گفت لَوْ يُطِيعُكُمْ؟ جواب

گفته اند مراد از این امر عمل است، چون عمل را امر گفت موافقت آن را نیز طاعت گفت، زیرا گفت لَوْ يُطِيعُكُمْ. دیگر گفته اند موافقت او ایشان را طاعت گفت بمجاز، و این روا بود چنانکه شاعر گوید:

- ۴ اِلَّا لِّلَّهِ فِي الدُّنْيَا عِبَادٌ اطاعوه وَاِيَاهُمْ اطاعا
 فعل خدای را طاعت گفت بمجاز. سؤال: چرا گفت لَعْنَيْتُمْ نگفت لعنت بعد ما که جرم رسول او را زیان دارد نه امت را که هر گوسپندی را به پای او آویزند؟ جواب گوییم خطاء رسول معفو عنه بود، او را بدان مؤاخذت نبود، اما یاران را که او را بقصد بر ناصواب دارند ایشان را مؤاخذت بود. و ۸
 گفته اند لَعْنَيْتُمْ ای لهلکتم، زیرا که رسول مؤید بود به تأیید آسمانی، خدای تعالی زلت او را تدارک کند و او را تنبیه کند، ایشان را بترافتد که او را بر آن داشتند وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَبٌ إِلَيْكُمْ الْإِيمَانُ: بیک خدای دوست گردانید به شما ایمان را. سؤال: وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَبٌ إِلَيْكُمْ الْإِيمَانُ چه ۱۲
 تلفیق دارد با ما تقدم؟ جواب گفته اند معناه فا تركوا عادة الجاهلية فإن الله لم يترككم على عادة الجاهلية ولكن الله حَبَبٌ إِلَيْكُمْ الْإِيمَانُ. و گفته اند معناه: فاثبتوا في الأمور كما هي الاليق بالایمان فان الله حَبَبٌ إِلَيْكُمْ الْإِيمَانُ وَزَيَّنَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ: و آراسته کرد آن را در دلهای شما وَكَرَّهَ إِلَيْكُمْ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ: و دشخوار گردانید به شما کفر و بدعت و معصیت را أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ: ایشانند آن کسها که کار فرآخورد ایمان و سنت و جماعت کنند و ایشانند که ایشان صواب کاران اند. سؤال: چرا ۲۰
 گوید ایمان به زبان است بعد ما که خدای عزوجل گفت وَزَيَّنَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ؟ جواب گوییم برای آنکه تزئین ایمان در دل بود واجب نبود که ایمان در دل بود چنانکه خدای گفت زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ برای آنکه تزئین این چیزها در دل بود واجب نیاید تا این چیزها در دل بود. و گفته اند و

- زَيِّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ كُنَايَتِ از حَبِّ ايمان است نه از ايمان، معناه: ولكنَّ
 الله حَبَّبَ اليكُم الايمان وزَيَّنَ حُبَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ. سؤال: چه فرق است
 میان فسوق و عصیان تا خدای تعالی فرق کرد میان آن؟ جواب گفته اند
 ۴ فسوق آن گناهی بود که بدان سقوط عدالت واجب آید چون شهادت زور و
 کذب و زنا و لواطه و شرب خمر و مانند آن، و عصیان همه معاصی بود. و
 گفته اند مراد از این فسوق بدعت است و از این عصیان سایر معاصی.
 منازل شرّ سه قسمت است: کفر و بدعت و سایر معاصی؛ و منازل خیر سه
 ۸ قسمت است: ايمان و سنت و جماعت و سایر طاعات. سؤال: چرا از اول
 آیت تا بدینجا به لفظ خطاب آورد آنکه گفت أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ، از
 خطاب به خبر شد؟ جواب گوییم در لغت روا بود از خبر به خطاب آمدن
 و از خطاب به خبر شدن چنانکه در فاتحه الکتاب پدید کرده آمد. دیگر
 ۱۲ جواب قیل انَّ الله تعالی لو قال انتم الراشدون لعلَّه خطرٌ ببال احدٍ اَنْ هذا
 خاصٌ باصحاب محمد صلی الله علیه و سلم نحو فی الخطاب ای الغایب
 لیدخل فیهِ الماضي و الحاضر و الغابر کقوله وَ مَا آتَيْتُمْ مِنْ رَبًّا لِيَرْبُّوا فِي
 أَمْوَالِ النَّاسِ اِلَى قَوْلِهِ هُمُ الْمُضْغِفُونَ. و گفته اند در این ضمیر است معناه:
 ۱۶ مَنْ فَعَلَ هَذِهِ الْأَفْعَالِ أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ.
- فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَ نِعْمَةً: آن دوست گردانیدن ايمان و سنت و جماعت و
 استقامت طاعت به دلهای مؤمنان و دشمن گردانیدن کفر و بدعت و
 معصیت به دلهای ایشان فضلی بود از خدای و نیکو داشتی و اللَّهُ عَلِيمٌ
 ۲۰ حَكِيمٌ: و خدای دانا است به صلاح بندگان درستکار و درست گفتار.
- سؤال: چرا گفت وَ كَرَّةَ إِلَيْكُمْ الْكُفْرَ بعد ما که بنده در کفر و معصیت
 مکره نباشد نه در ايمان؟ جواب گوییم خدای تعالی نگفت و اگر هم تا
 این اشکال بودی بل که گفت وَ كَرَّةَ إِلَيْكُمْ الْكُفْرَ ای بَغْضَ و ابغْضَ
 اليکم الکفر، در برابر آن که گفته بود وَ حَبَّبَ إِلَيْكُمْ الْإِيْمَانَ.

- وَأَنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا: اگر دو گروه از گرویدگان به هم کارزار کنند صلح دهید میان ایشان فَإِنْ بَغَتْ إِخْدِيهٖمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ: اگر ستم کنند و اوزونی جویند یک گروه از ایشان بر دیگری کارزار کنید باز آن گروه که افزونی می جویند تا باز گردند با فرمان خدای عزوجل فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ: اگر باز گردند صلح کنید میان ایشان به داد و داد کنید که خدای تعالی دوست دارد داد گران را. این آیت در شأن عبدالله بن رواحه و عبدالله بن اُبَی آمد. و آن آن بود که رسول ۴ علیه السلام روزی در مدینه به سر کوی عبدالله اُبَی بگذشت، وی بر در سرای خود بر دکانی نشسته بود و تنی چند از مولایان وی پیش وی ایستاده، چون وی را چشم بر رسول افتاد برجست و پیش وی بازآمد.
- رسول علیه السلام بحق عشیرت سوی وی گشت و بر آن دکان وی فرو ۱۲ آمد. آن منافق وی را بر جای خود بنشانید و خود در پیش وی بنشست و سخن می گفت و عبدالله بن رواحه فراتر خر رسول را علیه السلام بر در سرای آن منافق نگه می داشت، مگر خر سرگین آو کند و گند کرد، منافق گفت «حَ عَنَا هَذَا الْحِمَارُ فَإِنَّهُ قَدْ آذَانَا بَنْتَنَهُ» عبدالله بن رواحه گفت ۱۶ «أَلِحِمَارُ رَسُولِ اللَّهِ يَقُولُ هَذَا، وَاللَّهِ أَنَّهُ لَا طَيْبَ عِرْضًا مِنْكَ وَمِنْ أَيْكَ الَّذِي وَكَّرَهُ». منافق را از آن خشم آمد قصد عبدالله رواحه کرد؛ وی از وی فرو بُرد، جوابش باز داد و نعلین بکشید و فرایک دیگر رفتند بزخم.
- گروهی از مردمان یاروی گشتند و گروهی یار منافق، و آن دور بکشید؛ ۲۰ خدای تعالی این آیت را بفرستاد آنگه گفت:

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ: بدرستی که مؤمنان برادران اند بر دو معنی یکی مؤمنان برادرانند در دین، دیگر مؤمنان را برادروار باید بود چنانکه رسول گفت علیه السلام لا تدابروا ولا تحاقدوا ولا تحاسدوا ولا تقاطعوا وكونوا

- عباد الله اخوانا فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ: صلح دهید میان برادران شما؛ وَبَيْنَ أَخَوَيْكُمْ: میان دو برادر شما چون با هم خصومت کنند. در خبر است که لقمان بن عامر گفت دو خرویه را دیدم که جنگ می‌کردند، میان ایشان صلح دادم، آنکه بودردا را دیدم وی را بگفتم که چنین کاری کردم. وی گفت: طاعتی در دیوان تو بنوشتند، و اگر دو مسلمان بودندی که میان ایشان صلح داده بودی ده نیکی در دیوان تو بنوشتندی و ده بدی از دیوان تو محو کردند، و اگر دو بسامان بودندی در ساعت ترا بیزارنامه ای از آتش بنوشتندی وَآتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ: و بترسید از خدای و پرهیزید از آزار خدای و بر خلق خدای رحیم باشد تا فراخورد آن آن بود که بر شما رحمت کنند، فَانَّهُ مَنْ لَا يُرْحَمَ لَا يُرْحَم.
- یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْخَرُوا مِنْ قَوْمٍ: ای آن کسها که گرویده اید و ای شما که گرویدگانید خندستانی مکناد گروهی از گروهی عَسَى أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ: شاید بود که باشند ایشان به از اینها که سخریت می‌کنند. قوم جماعتی باشند از مردمان و جماعتی را از مردان و زنان بهم قوم گویند، اما زنان را جدا قوم نگویند. این آیت در شأن ثابت بن قیس آمد که وی مردی بود اصم، چون به مجلس رسول حاضر آمدی وی را در پیشین ببایستی نشست تا سخن رسول بشنیدی و یاران از عادت وی بدانسته بودند وی را جای کردند در پیش رسول. روزی بیگاه ترآمد، یاران همه جای بگرفته بودند، آخر وی را جای همی کردند تا بدانجا رسید که میان وی و میان رسول یک تن ماند، ورنایی انصاری بود؛ ثابت وی را گفت «مرا راه ده». وی گفت «اصبث مکاناً فاجلس». ثابت را از آن خشم آمد فرو نشست پس قفای آن مرد را بگرفت گفت «من انت؟».

- گفت انا فلان بن فلان. ثابت گفت «یا ابن فلانه»، وی را به مادر باز خواند، در جاهلیت که اگر نه از آن بودی شایستی آن ورنا تشویر خورد، خدای تعالی این آیت فرستاد وَلَا نِسَاءٌ مِنْ نِسَاءٍ عَسَى أَنْ يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُنَّ: و نه زنان را از زنان — یعنی زنان را هم خندستانی نباید کرد — که شاید بود ۴ که ایشان به باشند از اینها که می سُخریت کنند. این آیت در شأن زنی آمدست از زنان رسول که روزی با مصطفی علیه السلام نشسته بود، زنی دیگر از زنان رسول بر آنجای بگذشت دامن جامه وی دور فرو گذاشته بود؛ آن زن بسُخریت گفت «آن دامن ازارش نگر چون زُفان گاو از پس ۸ می کشد». رسول علیه السلام گفت «غیبتش کردی» فتهوعن فخرج من جوفها كجروا سود. سؤال: چون گفت لَا يَسْخَرُ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ مردان و زنان در آن درآمدند، پس زنان را چرا جدا یاد کرد گفت وَلَا نِسَاءٌ مِنْ نِسَاءٍ؟ جواب گوییم مراد از این قوم مردان اند، ایشان را قوم گویند زیرا که ۱۲ ایشان باشند که قیام کنند به کارهای بزرگ و قوم از قیام است، چون مردان را یاد کرد زنان را از پس یاد کرد. و گفته اند زنان را جدا یاد کرد تأکید را در نهی از سُخریت زیرا که غیبت و تعنت بیشتر زنان کنند وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ: و غیبت مکنید تنهای خویش را، ای یکدیگر را طعنه ۱۶ مزنید. این آیت در شأن عبدالله بن حذَرْدُ الْأَسْلَمِ آمد و بومالک الانصاری که میان ایشان لجاجی رفت، بومالک مر عبدالله را گفت «یا اعرابی». عبدالله او را گفت «یا یهودی». بومالک به شکایت به رسول علیه السلام آمد گفت «عبدالله مرا یهودی گفت». رسول مر عبدالله را ۲۰ گفت «چرا او را یهودی گفتی، بعد ما که خدای تعالی او را مسلمانی کرامت کرد؟». گفت «زیرا که او مرا اعرابی خواند». رسول گفت «بد کرد که ترا به نامی خواند که ترا از آن کراهیت بود و اگر نیز وی ترا اعرابی خواند تو چرا او را یهودی خواندی؟»، و با وی عتاب کرد، این

- آیت فرو آمد وَلَا تَتَّبِعُوا بِالْأَلْقَابِ: ویکدیگر را به لقب خوانید بِسْمِ الْإِسْمِ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ: بدنامی است نام فاسقی از پس ایمان؛ بر دو معنی یکی بدنامی بود نام جهودی بر کسی نهادن از پس مسلمانی چنانکه عبدالله بومالک را گفت، دیگر معنی بدنامی است نام فاسقی بر خویشان نهادن زیرا که خدای تعالی نهی کرد از لقب. چون چنین بود آن کس که کسی را لقب گوید از فرمان خدای عزوجل بیرون آمده بود و نام فاسقی بر خویشان نهاده پس از نام مسلمانی. و لقب آن بود که کسی را به نامی بخوانی که او آن را کاره بود وَمَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ: و هر که توبت نکند از سخریت و لقب کردن ایشانند که ایشان ستم کارانند بر تن خویشان. سؤال: چون خدای تعالی نهی کرد از لقب کردن پس چرا گروهی را قدری خوانند و گروهی را رافضی و گروهی را خارجی؟ جواب گوئیم هر که او باطلی را تقویت می کند و بر آن می ستهد شاید که او را بدان نام بخوانی چنانکه خدای عزوجل گفت وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى وَگفت حلاف مهین، هَمَّا زَمْشَاءَ بِتَمِيمٍ، و پیغمبر گفت صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اترعون عن ذكر الفاجر كي يعرفه الناس اذكروه بما فيه كي يحذره الناس. پس این نوع از تسمیت است نه از لقب.
- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ: ای آن کسها که گرویده اید و ای شما که گرویدگانید بیکسو شوید از بسیاری اندیشه و پنداشت إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ: زیرا که برخی از اندیشه بزه است. سؤال: چون برخی از اندیشه و پنداشت بزه است چرا گفت كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ نگفت بَعْضًا مِّنَ الظَّنِّ؟ جواب گوئیم زیرا که چون بعضی از ظن بزه است و توبندانی که بزه در کدام است از بسیاری حذر باید کرد تا از آنچه بزه است حذر کرده باشی، همچنانکه اگر طبقی خرما پیش تو آرند و در بعضی از آن زهر بود و توندانی آن بعض کدام است از بسیاری حذر باید کرد تا ز آنچه زهر است

- حذر کرده باشی وَلَا تَجَسَّسُوا: و جست و جوی مکنید عیب مردمان را. چنین گویند که مؤمن آن بود که هنجروی بود نه عیب جوی، صلح جوی بود نه جنگ جوی، عذرجوی بود نه زلت جوی وَلَا يَغْتَبِ بَغْضُكُم بَغْضًا: و غیبت مکناد برخی شما برخی را، زیرا که هر که غیبت کند طاعت خویش ۴ فازان کس می دهد و غیبت گفتن عیب کسی بود در غیبت وی؛ و گر آن عیب در وی نبود آن خود بهتان بود. مصطفی گفت علیه السلام هر که بمیرد تائب از غیبت آخر کسی بود که در بهشت شود و هر که بمیرد و او مصر باشد بر غیبت اول کسی که در دوزخ شود او بود آيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ ۸ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ: ای دوست دارد یکی از شما که بخورد گوشت برادر خود را مرده نه که دشخوار دارید آن را همچنین باید که دشخوار دارید غیبت کردن او را زیرا که غیبت کردن او با گوشت او مرده بخوردن برابر است. مصطفی علیه السلام روزی با یاران نشسته بود گند ۱۲ مرداری بخاست چنانکه یاران را نفس فرو گرفت گفتند «اذا که این چیست؟». رسول علیه السلام گفت «گروهی از منافقان گروهی از مسلمانان را غیبت کردند، این گند از آن است». نگه کردند گروهی از منافقان جایی نشسته بودند گروهی را از مسلمانان غیبت می کردند؛ ۱۶ فکرها تموه ای: فحرمتموه وَأَتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحِيمٌ: و بترسید از خدای تا غیبت نکنید بدرستی که خدای توبه دهنده و توبه پذیرنده است چون غیبت کننده توبه کند و بحلی خواهد و بخشاینده است که رحمت کند بر آنکه او را غیبت کنند. این آیت در شأن سلمان فارسی آمد و دو برادر ۲۰ انصاری. و آن آن بود که رسول علیه السلام عادت داشتی که چون با یاران به سفر شدی هر که را از یاران که ضعیف حال تر بودی در صحبت کسی کردی که ساخته تر و توانگر تر بودی تا آن درویش به تن مر آن توانگر را یاری دادی و توانگر مر درویش را به ستور و نفقه یاری دادی. وقتی در

- سفری سلمان فارسی را با دو برادر انصاری صحبت داد، ایشان پیش از آنکه به منزل رسیدندی سلمان را پیش بفرستادندی تا جای بسازد و طعام و شراب ببرگ کند که اگر بی وقت به منزل رسند کار ناساخته نباشد. قضا را یک روز سلمان فارسی از پیش برفت، خوابش غلبه کرد از راه با یکسو شد بخت؛ در خواب بماند تا همه لشکر بروی گذر کرد و برفتند و به منزل رسیدند و آن دو برادری وقت فرارسیدند، هیچای سلمان فارسی را ندیدند، متحیر فرو ماندند که نه طعام ساخته بود و نه علف ستور. چون ساعتی برآمد سلمان فارسی می آمد گفتند «و یحک کجا افتادی؟». ۴
- گفت «خوابم بگرفت». ایشان گفتند «اکنون برو نزد اُسامه بن زید شو تا هیچیزیابی». بشد اُسامه گفت «دیر آمدی، هر چه بود برسید». سلمان دست تهی می آمد، چون ایشان وی را دیدند که دست تهی می آمد وی را غیبت کردند گفتند لوبعثناه الی بئر سُمیحة لقال لیس فیها ماء؛ و در اُسامه ظن بد کردند که وی طعام داشت و از ما دریغ داشت، و نیز تجسس می کردند احوال اُسامه را، این آیت در شأن ایشان فرو آمد و اُسامه خازن رسول بود علیه السلام. آنکه خدای گفت عزوجل: ۸
- يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ: ای مردمان ما بیافریدیم شما را از نری و ماده ای چون آدم و حوا وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ: و کردیم شما را گروهان چون ربیعه و مُضَر و کنانه و بنگاهها، قبایل کمتر از شعوب بود چون مُزَیْنه و جُهَنیه و خُزاعه. لَتَعَارَفُوا: تا یکدیگر را باز شناسید، لا لتفاخروا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىٰكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ: بدرستی که گرامی ترین شما نزد خدای تعالی پرهیزگارترین شما است بدرستی که خدای تعالی دانا است به احوالها و آگاه که از شما فاضلترین کیست. ۱۶
- این آیت گفته اند هم در شأن ثابت بن قیس آمد چون او برنای انصاری را سرزنش کرد و گفته اند که در شأن عرب آمدست که ایشان عادت

- داشتندی که چون حج بکردندی به مزدلفه بیستادندی و نسبهای خویش می‌گفتندی که انا فلان بن فلان، و بدان مفاخرت می‌کردندی؛ خدای تعالی این آیت را بفرستاد. پیغمبر گفت: یا ایها الناس انّ اباکم واحد و انّ امکم واحدة فلا فخر لعربی علی عجمی ولا لعجمی علی عربی الا ۴ بالتقوی الاهل بلغت فلا تکبروا علی عباد الله بحسب ولا نسب فتکونوا اهون علی الله من الجعلان. در اخبار است که موسی علیه السلام در مناجات فرا خدای گفت: الهی من ابغض خلقک الیک. قال: من تکبر قلبه و غلظ لسانه و صفقت عینه و بخلت یداه و ساء خلقه. در این آیت ما ۸ را حجت است بر آنکه بوبکر صدیق رضی الله عنه فاضل ترین همه یاران بود بر خدای بدانکه در قرآن بوبکر را اتقی خواند آنجا که گفت سَیَجَنَّبُهَا الْاَتَقَى الَّذِی و در این آیت گفت انّ اکرمکم عند الله اتقیکم درست شد که ابوبکر گرامی ترین بود بر خدای عزوجل. ۱۲
- قَالَتِ الْأَعْرَابُ أَمَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا: گفتند بیابانیان که گرویده ایم ما بگویا محمد شما نگروریده اید بیک گوید سلامت گرفته ایم و به صلح آمده ایم. شأن نزول این آیت آن بود که اهل بادیه را تنگی افتاد برخاستند و اهل و فرزندان را به مدینه آوردند و در شهر ۱۶ می بودند و اهل بادیه رسوم و آداب شهر ندانستندی، راهها الوان داشتندی و سرهای چاه آلوده می داشتندی، مردمان با ایشان درماندند چون ایشان را گفتندی که این چرا می‌کنید گفتندی اَمَّا، و نزدیک رسول آمدندی گفتندی: یا محمد مردمان دیگر نزدیک تو آمدند یک یک و گاه گاه، و ۲۰ آتیناک بذرارینا و اهالینا ما را نیکوتر باید داشت؛ و منت بر رسول نهادندی و می نمودندی که ما ایمان آورده ایم و خود نه آورده بودند. خدای تعالی این آیت در شأن ایشان بفرستاد. سؤال: چرا گویند که ایمان و اسلام یکی بود و مؤمن و مسلم یکی بود بعد ما که خدای تعالی ایمان

ایشان نفی کرد و اسلام ایشان اثبات کرد؟ جواب گوییم معناه: قالت الاعراب صدقنا بقلوبنا قل لم تصدقوا، دعوی تصدیق دل می کردند و نداشتند، اما اسلام ظاهر داشتند؛ لاجرم اسلام غیر تصدیق دل بود. و گفته اند که ایشان خود ایمان نیاورده بودند ولیکن سلامت یافته بودند، ۴ لاجرم خدای تعالی گفت قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا، ای طلبنا السلامة و وجدنا السلامة چنانکه در لغت گویند اسلم الرجل اذا دخل في السلامة و آتسى اذا دخل في الشتاء و أصبح اذا دخل في الصباح وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ: و خود در نیامدست ایمان در دل های شما. سؤال: ۸ اگر محل ایمان نه در دل است پس چرا خدای تعالی ایمان از دل ایشان نفی کرد؟ جواب گفته اند ای: ولم يخطر الايمان بقلوبكم: و خود به خاطر شما نگذشت که ایمان باید آورد. و گفته اند معناه: ولم يدخل حب الايمان في قلوبكم، چنانکه گویند فلان کس در دل من نمی شود، ۱۲ ای: دوستی وی در دل من نمی شود. و گفته اند معناه: ولما يدخل معرفة الايمان و تصديق الايمان و الاخلاص الايمان في قلوبكم وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا: و اگر فرمان برید خدای را و رسول او را در دین و شریعت بنکاهد از کردارهای شما چیزی، ای: رنج شما ضایع نکند ۱۶ لا يالتكم ولا يلتكم به ضم يا ولا يلتكم به فتح اليا هر سه خوانند به یک معنی بود، ای: لا ينقصكم إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ: بدرستی که خدای آمرزگار است و بخشاینده بر مؤمنان.

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ: بدرستی که گرویدگان آن کسها ۲۰ باشند که گرویده اند به خدای و رسول او ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا: پس به شک نشوند در حق ایمان و حق آنچه بدان ایمان باید آورد و به شک نشوند در ایمان وَ جَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ: و کوشش کردند به خواستهای ایشان و تنهای ایشان در راه خدای از بهر خدای ایشانند که

- ایشان مصدّقانند در ایمان. در این آیه ما را حجّت است که استثنا در ایمان شرط نیست زیرا که خدای تعالی گفت ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا. سؤال: چرا گویند که عمل غیر ایمان است بعد ما که خدای تعالی عمل شرط کرد در ایمان چنانکه در این آیت پدید کرد؟ جواب گوئیم إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ معناه: ۴ مؤمنان حق ایمان بجای آورده آنها باشند که چنین باشند؛ این همچنان است که گویند مرد آن است که صبر کند و گویند اخوک من صدّق و گویند المسلم من سلم المسلمون من یده و لسانه، نه آن است که اگر صبر نکند مرد نباشد و اگر راست نگوید برادر تو نباشد، یا کسی را به دست و ۸ به زبان بیازارد نه مسلمان باشد؛ ولیکن معنی آن است که فراخورد مردی صبر است و فراخورد برادری راستی است و فراخورد مسلمانانی کم آزاری است، اینجا نیز همچنین إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا، معناه: فراخورد ایمان آن است که این چیزها بجای آرد. سؤال: چرا منافق را در توحید ۱۲ راست گوی گویند بعد ما که خدای تعالی راست گوی آن کسها را گفت که این شرطها بجای آرند و منافق بجای نیارد. جواب گوئیم ما شهادت منافق را صدق برای آن گفتیم که اقرار است به وحدانیت خدای عزّوجلّ و رسالت رسول و این جز صدق نبود، اما آنچه خدای گفت أُولَئِكَ هُمُ ۱۶ الصَّادِقُونَ معناه أولئك هم الصّديقون، و گفته اند معناه أولئك هم الوافون حق الایمان.

- قُلْ أَعْلَمُونَ اللَّهَ بِدِينِكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ: بگو یا محمد ایشان را ای شما می بیا گاهانید خدای را به ایمان شما و خدای ۲۰ خود می داند آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از خلق و عجایب و شاهد و غایب وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ: و خدای به هر چیز دانا است. این آیت در حدیث اعراب آمد که همه روز می گفتندی آمنا آمنا و بدان منت بر خدای و رسول و مؤمنان می نهادند، گفت

يَمُنُونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا: همی منت نهند بر تو یا محمد بدانکه اسلام آوردند قُلْ لَا تَمُنُوا عَلَيَّ إِسْلَامَكُمْ: بگویا محمد که هیچ منت بر من منهد به اسلام شما بَلِ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَيْكُمْ لِلْإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ: بیک خدای را منت آید بر شما که شما را راه نمود به ایمان اگر هستید ۴
راست گویان؛ از دو بیرون نیست یا ایمان آورده اید یا نه، اگر آورده اید منت خدای را است عزوجل بر شما که شما را راه نمود به ایمان، و اگر نیاورده اید چرا می گوید آمتا. در این آیت ما را حجت است بر آنکه ۸
معرفت و هدایت عطاء خدای است عزوجل، اگر فعل بنده بودی بدان منت نیامدی خدای را بر بندگان.

إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ: بدرستی که خدای داند ناپیدایی آسمانها و زمین. گفته اند يعلم اسرار قلوب اهل السموات و الارض، و گفته اند غیب السموات المطر و غیب الارض النبات، و گفته اند غیب آن ۱۲
است که بندگان ندانند، و گفته اند غیب آن است که بندگان آن را به دلیل بدانند، و گفته اند غیب آن است که بنده نتواند دانست وَاللَّهُ بِصِيرٍ بِمَا يَفْعَلُونَ: و خدای بینا است بدانچه ایشان می کنند و اگر تَعْمَلُونَ به تا خوانی: بدانچه شما می کنید.

خبر است از مصطفی علیه السلام که او گفت هر که سورة ق بخواند
خدای تعالی او را سكرات الموت آسان گرداند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قا، سخن گفته اند در معنی این قاف، گفته اند معناه قل یا محمد، و
گفته اند معناه اقرأ یا محمد، و گفته اند قُذِر و قُضی ما هو كائن، و
گفته اند معناه قِفْ بهُش باش، و گفته اند قال الله، و گفته اند مراد از این
کوه قاف است و آن کوهی است محیط به زمین از زبرجد سبز که سبزی ۴
آسمان از آن است، و گفته اند قاف نام این سورة است: سوگند به حق این
سورة وَالْقُرْآنِ الْمَجِيدِ: و به حق قرآن بزرگوار. سؤال: قسم درست نیاید تا آن
را موضع قسم نباشد، پس موضع این قسم چیست؟ جواب گفته اند موضع
قسم در این ضمیر است معناه: و القرآن المجید اَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ بَعْدَ الْمَوْتِ؛ و ۸
گفته اند ضمیر آن است اَنَّهُمْ لَمْ يُؤْمِنُوا؛ و گفته اند که موضع این است که
قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنْقُصُ الارض.

بَلْ عَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ: نگرویدند بیک شگفتی کنند که آمد
بدیشان بیم کننده ای هم از ایشان، یعنی رسولی چون محمد علیه السلام ۱۲
فَقَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا شَيْءٌ عَجِيبٌ: گفتند کافران که این چیزی عجیب است و
شگفت، یعنی زنده کردن از پس مرگ، عجیب مبالغه عجب باشد.
عَإِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا: ای چون بمرده باشیم و بپوده باشیم خاکی نبعث و

نَرَجِعْ ذَٰلِكَ رَجْعٌ بَعِيدٌ: آن برانگیختن است دور از وهم. خدای گفت:
 قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ: بدرستی که ما می‌دانیم آنچه بکاهد
 زمین از ایشان، زنده کردن بر کسی دشوار باشد که باز نداند اجزاء
 ریزیده را و ما همی دانیم اجزاء ریزیده را وَعِنْدَنَا كِتَابٌ حَفِيظٌ: و نزد ما
 ۴ است نبشته‌ای نگه دارنده و نگه داشته یعنی لوح محفوظ،

بَلْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ: بیک بدروغ داشتند حق را چون بدیشان
 آمد. گفته‌اند این حق رسول است و گفته‌اند قرآن است و گفته‌اند خبر
 قیامت است و گفته‌اند توحید است. اگر این حق را بر رسول رانی فَهُمْ فِي
 أَمْرٍ مَرِيحٍ: ایشان در کار شوریده‌اند از حدیث رسول که گروهی می‌او را
 ساحر خواندند و گروهی می‌شاعر خواندند و گروهی مجنون. و اگر این
 حق را بر قرآن رانی فَهُمْ فِي أَمْرٍ مَرِيحٍ: ایشان در کار شوریده‌اند در
 حدیث قرآن، گروهی آن را می‌سحر خوانند و گروهی اساطیر الاولین و
 ۱۲ گروهی شعر. و اگر این حق را بر قیامت رانی فَهُمْ فِي أَمْرٍ مَرِيحٍ: آن
 است که گروهی گفتند که خود نخواهد بود و گروهی گفتند باشد و لکن
 هر که امروز عزیز و توانگر است آن روز عزیز و توانگر باشد و هر که امروز
 درویش است آن روز درویش و خوار باشد و دیگر خلاف و اختلاف
 ۱۶ ایشان در حدیث قیامت. و اگر این حق بر دین رانی فَهُمْ فِي أَمْرٍ مَرِيحٍ:
 ایشان در کار شوریده‌اند که هفتصد ملت اند در دین.

أَفَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْنَاهَا: ای نگه نکردند به آسمان
 زور ایشان که چگونه برداشته و بیفراشته‌ایم آن را وَزَيَّنَّاهَا وَمَا لَهَا مِنْ فُرُوجٍ:
 ۲۰ و بیاراسته‌ایم آن را به شمس و قمر و کواکب و نیست آن را هیچ شکافی
 و درزی و خللی، آن خدای که بر آن قادر بود بر احیاء موتی هم قادر بود.
 وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ: و
 زمین را بازکشیدیم بر روی آب و دراو کندیم در زمین کوههای بیخاور و

خاره و برویانیدیدم در زمین از هرگونه نبات زیبا و شادکننده آن را که در آن نگردد.

تَبَصَّرَةٌ وَذِكْرُ لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ: تا آن حجتی باشد هویدا که بدان فایبند
 ۴ فای حق و پندی و یادگاری مرهربنده ای را با خدای گردنده به دل. و گفته اند مُنِيب راجع الى النظر والاستدلال.

وَنَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُبَارَكًا: و فرو آوردیم ما از آسمان و از میخ آبی
 ببرکت؛ و آن باران بهاران است، خدای آن را مبارک خواند زیرا که سبب
 آبادانی جهان است و رستن نباتها و زندگی خلق فَأَنْبَتْنَا بِهِ جَنَّاتٍ وَحَبَّ
 ۸ الْحَصِيدِ: و برویانیدیدم بدان آب باغ و بستانها و دانه های درونی. سؤال: چون حَبّ است که حصید است چرا آن را به حصید اضافت کرد بعد ما که دو چیز باید تا اضافت یکی به دیگری درست آید؟ جواب گوئیم در لغت اضافت چیزی به نفس آن درست آید چنانکه گویند صُنْ نَفْسُكَ و
 ۱۲ اَكْرِمِ عِرْضُكَ، خدای گفت عزوجلّ قول الحق، وعد الصدق، و لَدَارُ الْآخِرَةِ، این همه اضافت به نفس است.

وَالنَّخْلُ بِاسْقَاتٍ، ای طویلات: و برویانیدیدم خرما بنان درازبالیده لَهَا
 ۱۶ ظَلْعٌ نَضِيدٌ: مرآن را باری و کاردوی برهم نشانده.

رِزْقًا لِلْعِبَادِ: تا آن روزی باشد مر بندگان را، حبوب و فواکه نصیب
 آدمیان و برگ و کاه نصیب ستوران و أَخْيَيْنَا بِهِ بَلَدَةً مَيِّتًا: و زنده کردیم
 بدان باران زمین را مرده و پژمرده و افسرده كَذَلِكَ الْخُرُوجُ: همچنان باشد
 ۲۰ بیرون آمدن از گور. پیغمبر گفت علیه السلام: اذا رأيتم الربيع فاذكروا النشور و ما اشبه الربيع بالنشور، همچنانکه بهاران نباتهای گوناگون از زمین برآید نیز روز قیامت بارانی بیارد کمنی الرجال چهل شبان روز می بارد چهل ارش آغار به زمین فرو برد آنگه خلق بیکبار سر از گور برکنند، پیغامبر گفت کانتی انظرُ الی اهل لا اله الا الله یخرجون من

قبورهم وينفضون التراب من رؤسهم ويقولون الحمد لله الذى صدقنا وعده.

- كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ: بدروغ داشتند پیش از ایشان — یعنی پیش از قوم تو یا محمد — گروه نوح را علیه السلام وَأَصْحَابُ الرَّسِّ: و خداوندان آن چاه؛ گفته اند که ایشان قوم شعیب بودند، خدای تعالی یکجا ایشان را اصحاب الرس خواند و یکجای اصحاب الایکة خواند زیرا که ایشان چهارپاداران بودند، تابستان به بیشه بودندی و زمستان به سرچاه فرو آمدندی. و گفته اند که اصحاب الرس اهل بلخ بودند همه کافرو مشرک؛ ۴
- خدای تعالی پیغمبری بدیشان فرستاد نام وی حنظلّه، وی را بکشتند و گویند پیغمبران بسیار بدیشان آمدند همه می کشتند و در چاه می اوکندند تا آن چاه را پر کردند از استخوانهای پیغمبران، رس آن چاه بود. و در لغت رَس چاهی را گویند که آن را فرو برده باشند و کناره های آن نبریده باشند. و گفته اند اصحاب الرِّس اهل بئر معطله بودند و قصه ایشان در سورة الحج گفته آمد وَتَمُودُ: و قوم صالح نیز صالح را تکذیب کردند، و ایشان را تمود گفته اند لثم مائهم و ثمد آب اندک باشد. ۸
- وَعَادُ: و قوم هود را تکذیب کردند، ایشان را عاد گفتند از اعتداء ایشان که به پنج چیز از همه جهانیان در گذشته بودند به قوت و قامت و نعمت و مهلت و معصیت وَفِرْعَوْنُ: و آن فرعون نیز بدروغ داشت موسی و هارون را نامش ولید ریان، و گفته اند ریان بن ولید، و گویند مصعب بن الولید وَاِخْوَانُ لُوطٍ: و برادران لوط، ای: قوم لوط نیز لوط را تکذیب کردند. ۱۶
- وَأَصْحَابُ الْأَيْكَةِ: و آن اهل بیشه یعنی قوم شعیب حق را تکذیب کردند وَقَوْمُ ثُبَّعٍ: و گروه تبع نیز حق را تکذیب کردند تُبَّع ملک یمن بود نام وی ابوکرب اسعد بن ملکی کرب الحمیری، او را تبع گفتند لکثره تبعه؛ وی مسلمان گشت، قوم وی او را بکشتند كُلُّ كَذَّبَ الرُّسُلَ فَحَقَّ ۲۰

وَعِيد: این همه آن بودند که رسولان را بدروغ داشتند سزا گشت وعید من بر ایشان به عقوبت.

۴ أَفَعَيْنَا بِالْحَلْقِ الْأَوَّلِ: ای ما درماندیم در آفریدن اول تا در آفریدن آخر در خواهیم ماند؛ هر که تواند که بنایی از اول برآرد، چون آن را از هم فرو گشایند تواند که دیگر بار برآرد، و هر که تواند که جامه ای از اول بدوزد چون باز کند دیگر بار تواند که بدوزد بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ: بیک ایشان در پوششی اند از آفریدن اول.

۸ وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ: بدرستی که ما بیافریدیم مردم را وَنَعَلَمُ مَا تُوسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ: و می دانیم آنچه اندیشه کند بدان او، یعنی اندیشه دل وی؛ هیچ چیز نیست پوشیده تر از اندیشه دل، آن خدای که آن را می داند وی اجزاء ایشان را هم داند و چون بریزد تواند که آن را فراهم آرد وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ: و ما نزدیک تریم به مردم از رگ جان او، یعنی وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ: ما نزدیک تریم به وی به علم از حبل ورید به مکان. و گفته اند تعلق مصالح وی به ما بیش از آن است که به حبل ورید. و گفته اند معناه در مهربانی ما به وی نزدیک تریم از رگ جان وی، زیرا اگر تن هزاران لذت فا جان دهد چون یک کار بخلاف ۱۶ جان کند جاننش بشود و از وی تبرّا کند، و اگر هزار جفا با خدای عزوجل بکند به یک عذر از وی درگذارد.

إِذْ يَتَلَفَّى الْمُتَلَقِّيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ: چون فراهم رسند آن دو فراهم رسنده یکی از راست و یکی از چپ نشسته؛ یعنی فرشته حفظه کرام ۲۰ الکاتبین، فرشته راست نیکی نويسد و فرشته چپ بدی. فرشته چپ در فرمان فرشته دست راست بود، چون بنده طاعتی کند در ساعت فرشته دست راست آن را بنويسد و چون معصیتی کند فرشته چپ در فرمان فرشته راست بود قصد کند که آن را بنويسد فرشته راست گوید «باش تا

ساعتی، بود که توبه کند»، او را هفت ساعت می‌دارد؛ اگر بنده توبه نکند آنگه یک بدی در دیوان وی بنویسد. سؤال: چرا نگفت عن اليمين وعن الشمال قعيدان بعد ما که دو قعيداند؟ جواب گوييم معناه: عَنْ اليمين قعيدٌ وعن الشمال قعيدٌ، ولكن به لفظ وحدان آورد برای فاصله آیت را که فواصل این سورة بر این وزن است.

۴ مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ: بیرون نیوکند بنده هیچ گفتار از دهن که نه نزد او بود نگه بان حاضر. ابن عباس گوید مَا يَتَكَلَّمُ الْعَبْدُ بِكَلِمَةٍ إِلَّا سَيَكْتُبُ لَهُ أَوْ عَلَيْهِ، إِنْ كَانَ خَيْرًا فَلَهُ وَإِنْ كَانَ شَرًّا فَعَلَيْهِ. در این آیت حجت است بر آنکه فعل بنده از دو بیرون نیست: لَهُ، أَوْ عَلَيْهِ.

۸ وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ: همنگار که آمد و آورد تاسه مرگ آن سزا، اما سعادت الابد و اما شقاوت الابد. و گفته اند معناه: آمد آن تاسه مرگ بحق ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ: او را گویند این است آنچه تواز آن می‌پرهیزی، یعنی مرگ.

۱۲ وَنُفِخَ فِي الصُّورِ: و همنگار که در میدند در صور. اما صور چیزی است بر هیئت شبوری اسرافیل بر دهن دارد، چنانکه پیغامبر گفت صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَيْفَ انْعَمَ وَصَاحِبُ الصُّورِ قَدْ التَقَمَهُ وَجَنَّا جَبْهَتَهُ وَاضْعَى اِذْنَهُ يَنْتَظِرُ مَتَى يُؤْمَرُ فَيَنْفُخُ. و گفته اند که این صور جمع صورت است: همنگار که در آوردند جانها در کالبدها ذَلِكَ يَوْمَ الْوَعِيدِ: آن است روز هنگام کرده که خلق را بدان تهدید و وعید می‌کنند.

۲۰ وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ: و همنگار که آمد هر تنی روز قیامت بازان تن بوده راننده ای و گواهی. گفته اند سائق فرشته بود و شهید نامه، و گفته اند سائق شیطان بود و شهید فرشته، و گفته اند سائق خصم بود و شهید هفت اندام که بروی گواهی دهند.

لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا: گویند او را بدرستی که بودی تو در غفلتی

از این روز و از این حال فَكشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ : وَا بَرَدِمْ از تو پوشش تو
فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ : بینائی تو امروز نهما رتیز است تا می بینی هر چه
می شنیدی.

- ۴ وَقَالَ قَرِينُهُ هَذَا مَا لَدَيَّ عَتِيدٌ : و گوید یار وی — یعنی آن فرشته که بر
وی مؤکل بود — این است آنچه نزد من حاضر است، یعنی نامه کردار او.
الْقِيَا فِي جَهَنَّمَ : ندا آید که در او کنید در دوزخ. سؤال : چرا گفت
الْقِيَا به لفظ تشبیه بعد ما که این خطاب مالک را است؟ جواب گوئیم
این بر عادت عرب گفتست که در لغت عرب یک تن را به لفظ تشبیه
۸ خطاب کنند، شاعر گوید:

فقلت لصاحبي لا تحسبا بانبوع اصوله واخبر سحا؛

- و آن زان بود که عرب در روزگار اول با یکدیگر بحرب بودند کسی
که به سفر شدی کمترین یار دوتن بایستید شد یا جماعتی بودند آن
۱۲ یک تن آن دویار خویش را به لفظ تشبیه خطاب کردیدی، بر آن برفت که
یک تن را و دوتن را و جماعتی را به لفظ تشبیه خطاب کنند؛ زیرا گفت
الْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلٌّ كَقَارِعَتِ يَوْمَ الدِّينِ : هر ناسپاسی را جحد کننده حق را.
۱۶ مَنَاعٌ لِلْخَيْرِ، ای عن الخير: باز زننده ای از نیکی که خود نکردی و
دیگران را نیز منع کردی. و گفته اند مَنَاعٌ لِلْخَيْرِ ای: للمال بالخل:
باز دارنده صدقه و زکوة مُعْتَدٍ مُّرِيبٍ : از حد در گذرنده گمان مند در حق.
الَّذِي جَعَلَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ: آنکه گفت با خدای خدایی دیگر فَأَلْقِيَاهُ
فِي الْعَذَابِ الشَّدِيدِ : در او کنند او را در عذاب سخت، و آن عذاب دوزخ
۲۰ است.

قَالَ قَرِينُهُ رَبَّنَا مَا أَطْغَيْتُهُ : گوید آن فرشته که با وی بهم بودی ای بار
خدای ما بروی افزونی نجستم و از حد درنگذشتم بروی در نبشتن. و آن
آن بود که روز قیامت کافر نامه خود را بیند همه پر معصیت گوید یا رب

فرشته بر من شتاب کرد در نبشتن که بیش از من نبشت و اوزونی نبشت که من هیچ طاعتی نکرده‌ام که او همه معصیت بر من نبشته و هیچ طاعت من نبشت. پس فرشته گوید در جواب وی رَبَّنَا مَا أَطَغَيْتُهُ وَلَكِنْ كَانَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ: بیک وی در گمراهی بود دور از حق، و هر که در ضلالت بود دیوان وی پر معصیت بود زیرا که طاعت نکند و آنچه کند محبط بود.

۴ قَالَ لَا تَخْتَصِمُوا لَدَيَّ وَقَدْ قَدَّمْتُ إِلَيْكُمْ بِالْوَعِيدِ: خدای گوید خصومت مکنید نزدیک من که نه جای خصومت است بدرستی که من پیش فرستاده بودم بسوی شما وعید و بیم کردن از این روز.

۸ مَا يُبَدِّلُ الْقَوْلَ لَدَيَّ: بدل نکنند گفتار را نزد من؛ ای: چنان بر تو خوانند که تو املا کردی، و گفته اند مَا يُبَدِّلُ الْقَوْلَ لَدَيَّ: خلاف نکنند وعید من وَمَا أَنَا بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ: و نیستم من ستمکار بر بندگان، هر چه شما را به روی آید مکافات جرم شما است. درین آیت ما را حجت است که اخلاف وعید از خدای تعالی روا نبود، و وعید وی اگر چه بر عموم باشد خاص بر آن کس بود که معلوم خدای بود در وی رسد.

۱۶ يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأَتْ وَنَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ: آن روز گوئیم دوزخ را هیچ پُر بودی و دوزخ گوید هیچ هست نیز. و آن آن بود که خدای تعالی دوزخ را از زیرترین درکت درگیرد و پریمی آکند تا زبرترین درکت، و می گوید هَلِ امْتَلَأَتْ تا آنکه که به زورین درکت رسد آنرا از گناهکاران مؤمنان پر کند، فتروی اطرافها و يقول قط قط سؤال: چرا گفت نَقُولُ لِجَهَنَّمَ وَنَقُولُ بعد ما که خطاب و مجاوبت عاقل را بود؟ جواب گوئیم دوزخ خود حیوان عاقل است و از وی سخن بود، و گفته اند نَقُولُ لِجَهَنَّمَ ای: لِخَزْنَةِ جَهَنَّمَ.

وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ: و نزدیک آرند — ای: همنگار که نزدیک آوردند — بهشت مر پرهیزگاران را. سؤال: چرا گفت بهشت را نزدیک

- آرند بعد ما که بهشت را از جای آن فراتر نیارند؟ جواب گوئیم معنی آن است که متقیان را به بهشت نزدیک برند، این همچنان است که کسی به مکه نزدیک رسد گوید مکه نزدیک آمد یعنی این کس بدان نزدیک شد. و گفته اند معناه بهشت را به متقیان نزدیک آفریده اند زیرا که میان متقی ۴ و میان بهشت یک طرفه العین بل که یک نفس بیش نیست غَيْرَ بَعِيدٍ: نه دور است. سؤال: چون گفت وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ اِی: قُرِبَتْ، چه فایده بود در آنکه گفت غَيْرَ بَعِيدٍ بعد ما که وَأُزْلِفَتِ این فایده بداد؟ جواب گفته اند معناه: نه دور است و نه دیر است از نزدیک آوردن، و گفته اند غَيْرَ بَعِيدٍ و ۸ نیز هم نه دور است بهشت از عاصیان که آخر بحرمت ایمان به بهشت رسند.

- هَذَا مَا تُوعَدُونَ لِكُلِّ أَوَّابٍ حَفِيفٍ: اینست آنچه وعده می کردند هر بازگردیده را نگه دارند از کفر. و گفته اند لِكُلِّ أَوَّابٍ اِی: تَوَّابٍ حَفِيفٍ ۱۲ اِی: حافظٌ علی التوبة. و گفته اند لِكُلِّ أَوَّابٍ رَجَاعٍ عَنِ الْمَعْصِيَةِ حَفِيفٍ علی الطاعة مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ: آن کس که بترسد از خدای مهربان به غیب. گفته اند بِالْغَيْبِ اِی بالقلب، و گفته اند بالغیب اِی فی حال الغیب عَنِ الْخَلْقِ، و گفته اند بالغیب اِی فی دار الدنيا، و گفته اند این ۱۶ غیب صفت رحمن است، و گفته اند صفت بهشت است وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ: و بیارد دلی بازگردنده با خدای تعالی، اِی: به قیامت آید با دل مخلص.

- أَدْخُلُوهَا بِسَلَامٍ: ایشان را گویند در روید در بهشت بسلامت. گفته اند ۲۰ این سلام آن تحیت است که ایشان را گویند آفرین باد بر شما در روید مسلم از عذاب ذَلِكَ يَوْمَ الْخُلُودِ: آن است روز جاودانی.

لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ: ایشان را بود آنچه خواهند در آن بهشت و نزد ما بود افزونی. گفته اند این مزید دیدار خدای است، و گفته اند این

مزید اضعاف است، و گفته اند این مزید آن است که وهم خلق بدان نرسد از ثواب و کرامت.

وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هُمْ أَشَدُّ مِنْهُمْ بَطْشًا: ای بسا که ما هلاک کردیم پیش از ایشان از گروهانی ایشان سخت تر بودند از این کافران مکه به قوت فَتَقَبُّوا فِي الْبِلَادِ هَلْ مِنْ مَحِيصٍ: فادوا گشتند در شهرها هیچ پناه گاهی یابند از عذاب خدای عزوجل. و خوانده اند فَتَقَبُّوا به کسر قاف یعنی بگردید در شهرها تا هیچ پناه گاهی یابید از عذاب خدای اِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٌ لِّمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ: بدرستی که در آن — ای: در خبر آن قرون ماضیه و در جمله قرآن — پند است آن را که او را دلی بود بدان پند گیرد. سؤال: چرا گفت لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ بعد ما که همه جانوران را دل بود و پند نبود مگر عاقل ممیز را؟ جواب گوئیم این قلب به معنی عقل است، عقل را قلب خواند زیرا که محل عقل قلب است اَوَّالْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ: یا گوشه که فرا پند دارد و خود به دل حاضر بود، و گفته اند شهید ای: عالم، و گفته اند شهید صفت خدای است.

وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ: بدرستی که بیافریدیم ما آسمانها را و زمین را و آنچه میان آن است از خلق و عجایب درشش روز. گفته اند درشش روز از روزهای آن جهان هر روزی هزار سال، و گفته اند درشش ساعت ازشش روز، و گفته اند درشش روز از روزهای این جهان اول آن روز یکشنبه و آخر آن روز آدینه. سؤال: چرا گفت آسمانها و زمین را درشش روز آفریدیم بعد ما که روز از گردش آفتاب است و آفتاب را خود از پس آسمان و زمین آفرید، پس آن وقت که آسمان و زمین آفرید خود نه شب بود و نه روز، چرا گفت فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ؟ جواب گفته اند معناه فی مقدار سته ایام، این همچنان است که گفت وَ لَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا، ای: علی مقدار البکرة والعشی. و گفته اند

- پیش از آفریدن آسمان و زمین خود روز و شب بود، زیرا که روز آن قدر روشنایی است که در دوزخ بود و شب آن قدر تاریکی است که در بهشت بود و بهشت و دوزخ پیش از آسمان و زمین آفرید، پس روشنایی روز و تاریکی شب خود پیش از آفریدن آسمانها و زمین بود وَمَا مَسَّ مِنَ لُغُوبٍ: و ۴ نرسید ما را هیچ ماندگی. این جواب جهودان است که ایشان گفتند که چون خدای عزوجل آفریدن آسمانها و زمین ابتدا کرد روزیک شبیه بود، روز آدینه را همه تمام کرد، در روز شنبه استلقا کرد در عرش وَوَضَعَ أَحَدَى رِجْلَيْهِ عَلَى الْأُخْرَى حَتَّى اسْتَرَاحَ؛ تعالی الله عن ذلك علواً کبیراً. ۸ فَاَضْبِرْ عَلٰی مَا يَقُولُوْنَ: تو صبر کن یا محمد بر آنچه می گویند کافران از تکذیب و انکار و جفا و آزار وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ: و تسبیح کن و حمد کن خدای ترا — یعنی نماز کن — پیش از برآمدن آفتاب، و این امر است به نماز بامداد وَقَبْلَ الْغُرُوبِ: و پیش از فرو شدن آفتاب، و ۱۲ این امر است به نماز پیشین و نماز دیگر، وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ: و به شب نماز کن خدای را، و این امر است به نماز شام و خفتن وَأَذْبَارَ السُّجُودِ: و این امر است به نماز وتر از پس نماز خفتن، و گفته اند أَذْبَارَ السُّجُودِ امر است به نماز خفتن از پس نماز شام. ۱۶ و گفته اند این امر است به دو رکعت نماز از پس نماز شام در اول رکعت الْحَمْدُ وَقُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ و در دوم الْحَمْدُ وَقُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ؛ این امر ترغیب باشد نه امر حتم و ایجاب.
- ۲۰ وَاسْتَمِعْ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ: و ساخته باش و گوش می دار آن روز که آواز دهد و بخواند خواننده ای از جای نزدیک. و آن منادی قیامت است که آواز دهد خلق را به حشر قیامت از عقبه بیت المقدس، آن را مکان قریب خواند زیرا که از همه روی زمین آن نزدیک تر است به آسمان به هژده میل از همه روی زمین برتر است. و گفته اند این مکان

قریب آنست که هر کس آواز منادی قیامت چنان نزدیک شنود که پندارد که از زیر پای وی می آید آن آواز.

۴ یَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ: آن روز بشنوند آواز کره و آن آواز قیامت باشد که اسرافیل علیه السلام در صور دمد، بِالْحَقِّ ای: بالبعث. سؤال: چرا گفت یَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بعد ما که چون اسرافیل در صور دمد خلق هنوز مرده باشند، آواز نفخت چون بشنوند؟ جواب گفته اند یَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ آن صیحت آواز منادی قیامت باشد که خلق را به شمارگاه خواند و آن وقت زنده گشته باشند. و گفته اند که آن صیحت آواز اسرافیل باشد که آن چهل سال بردارد که خلق زنده گشته باشند و آن را می شنوند ذَلِكَ یَوْمَ الْخُرُوجِ: آن است روز بیرون آمدن از گور.

۱۲ إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي وَنُمِيتُ: ما ایم که ما زنده کنیم و بمیرانیم. گفته اند معناه ما زنده داریم جانور را تا اجلش فرا رسد پس بمیرانیم او را. و گفته اند معناه: زنده می کنیم گروهی را و می میرانیم گروهی را. و گفته اند نُحْيِي قَلْبَ الْمُؤْمِنِ بِالْمَعْرِفَةِ وَنُمِيت قَلْبَ الْكَافِرِ بِالنُّكْرَةِ. و گفته اند گفته اند نُحْيِي الْاَرْضَ وَقْتَ الرَّبِيعِ وَنُمِيتُهَا وَقْتَ الْخَرِيفِ. و گفته اند ۱۶ نُمِيت وَنُحْيِي مُقَدِّمٌ وَمُؤَخَّرٌ است: بمیرانیم خلق را آنکه زنده کنیم. سؤال: چرا اماتت و احیا به خود اضافت کرد گفت إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي وَنُمِيتُ بعد ما که از دون خدای عزوجلّ اماتت بود گرچه احیا نبود زیرا که قاتل مقتول را اماتت کند. جواب گوییم اماتت اثبات موت و اعدام حیات باشد و آن از دون خدای عزوجلّ محال بود، اما قتل فساد بنیت است نه اماتت که آن مقدمه اماتت باشد وَإِنَّا لَإِلَيْنَا الْمَصِيرُ: و با ما است بازگشتن همه را.

یَوْمَ تَشَقُّقُ الْأَرْضُ عَنْهُمْ سَرَّاعاً: آن روز که باز شکافد زمین از ایشان شتابنده باشند سوی منادی قیامت ذَلِكَ حَشْرٌ عَلَيْنَا يَسِيرُ: آن انگيختنی

است بر ما آسان، چنانکه جای دیگر گفت وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ.

- نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ: ما داناتریم بدانچه ایشان می‌گویند، از تکذیب و انکار و جفا و آزار. و آن آن بود که پیغمبر صلی الله علیه و سلم سیزده سال ۴ به مکه بود از پس آنکه بدو وحی آمد، در آن مدت او را امر نبود از خدای تعالی به حرب کردن با کافران؛ و آن کافران با وی و با یاران وی جفاها می‌کردند. یاران را طاقت برسید به رسول علیه السلام بنالیدند، خدای گفت عزوجل من به دانم که ایشان ترا چه می‌کنند و چه می‌گویند وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ، ای بمسلط: نیستی تو یا محمد بر ایشان گماشته‌ای تا مکافات کنی ایشان را. و گفته‌اند بِجَبَّارٍ ای: بِمُجْبِرٍ یَجْبِرُهُمْ عَلَى الْإِيمَانِ قَدْ كَرَّ بِالْقُرْآنِ مَنْ يَخَافُ وَعِيدٍ: پند می‌ده بدین قرآن آن را که بترسد از عذاب و وعید من. سؤال: چرا گفت پند خدای ترس را ده، بعد ما که پند خدای ناترس ۱۲ را باید داد تا بترسد؟ جواب گوییم معناه: پند می‌ده همه را تا پند تو سود دارد آن کسی را که از وعید من بترسد.

خبر است از رسول صلی الله علیه که او گفت: هر که سوره
والذاریات بخواند خدای تعالی او را به عدد هر بادی که بجهد در جهان
ده نیکی بنویسند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالذَّارِيَّاتِ ذُرُوءًا: سوگند بدان بادهای پاشنده پاشیدنی و انگیزنده
انگیختنی، و آن آن بادهای است که میغ می انگیزد و دانه از کاه جدا
می کند.

فَالْحَامِلَاتِ وُجُوهًا: و بدان بردارندگان بار گران، و آن میغها است که آب
از دریا برگیرد و می برد تا آنجا که فرمان خدای باشد ببارد.
فَالْجَارِيَّاتِ يُسْرًا: و بدان روندگان بآسانی، و آن کشتیها است که در
دریا بآسانی می رود.

فَالْمُقَسَّمَاتِ أَمْرًا: و بدان بخشش کنندگان کار، و آن فریشتگانند که
احول خلق را به فرمان خدای تعالی بخش می کنند. در خبر است که علی
رضی الله عنه روزی بر منبر شد وَ قَبَضَ عَلَى لَحِيَّتِهِ الْبَيْضَاءِ: و محاسن
سپید خود را بگرفت گفت: سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقَدُونِي: بپرسید مرا پیش از
آنکه خواهید که بپرسید و مرا نیاوید، سَلُونِي فَإِنَّ بَيْنَ الْجَوَانِحِ مِثِّي لَعَلَّمَا
جَمًا: بپرسید که در این دل من علم بسیار است که به گور خواهم برد.
فَقَامَ ابْنُ الْكُوَا وَقَالَ «يَا امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، مَا الذَّارِيَّاتِ ذُرُوءًا؟». فَقَالَ عَلَى

«سَلْ مَا يَعْنيكَ وَلَا تَسْأَلْ عَنْ مَا لَا يَعْنيكَ». فقال «يا امير المؤمنين، هذا ممّا يَعْنيَنِي». فقال على رضى الله عنه «وَيْلَكَ هِيَ الرِّيحُ». فقال «ما الحاملات وقرأ؟». فقال على «وَيْلَكَ هِيَ السَّحَابُ». فقال «وما الجاريات يسرا؟». فقال على «وَيْلَكَ هِيَ السَّفَنُ». فقال «وما المقسمات امرأ؟». فقال «وَيْلَكَ هِيَ الملائكة».

إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٍ: سوگند بدینچه یاد کردیم که آنچه شما را وعده می‌کنند از بودن قیامت راست است

وَأَنَّ الدِّينَ لَوَاقِعٌ: و شمار و قضا و جزا بودن است و افتادنی است. ۸
سؤال: چرا گفت إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٍ، وعده را صادق گفت بعد ما که صادق واعد بود نه وعده؟ جواب گوییم مراد از صادق صدق است، فاعل به معنی مصدر، واعد به معنی وعده کننده چنانکه گویند لَحَقَّتْهُ اللَّائِمَةُ یعنی اللوم. و گفته اند این صادق به معنی مصدوق است. ۱۲
وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْخُبُكِ: سوگند به آسمان خداوند استواری و نیکوی و آرایش و راههای تو بر تو بر یکدیگر،

إِنَّكُمْ لَفِي قَوْلٍ مُّخْتَلِفٍ: که شما در گفتاری اید فادوا؛ یعنی در خدایی خدای و رسولی رسول و در حقّی قیامت. شأن نزول این آیت آن بود که ۱۶
چون رسول علیه السلام به مکه دعوی رسولی کرد خبر وی به اطراف و نواحی بیفتاد، از قبیلها و شهرها کس فرستادند به مکه و اهل مکه را گفتند که: شما قومی اید معروف در همه عرب و چنین مردی در میان شما پدید آمد و دینی آورد و ما وی را و دین وی را نمی‌دانیم و شما اهل بیت ۲۰
وی اید، او را و اهل دین او را بهتر دانید، فاما بگویید که وی چه مردی است تا ما وی را بدانیم تا وی رسول خدای است به وی ایمان آریم.
چون رسولان به مکه آمدند اهل مکه در رسول علیه السلام قولهای مختلف گفتند. گروهی گفتند ساحر است، و گروهی گفتند شاعر است،

گروهی گفتند عاشق است، گروهی گفتند کاهن است، تا مردمان را از حق وی بگردانیدند. اگر این قول مختلف را در خدایی خدای گویی آن بود که خلق به هفتصد ملت اند در خدایی خدای. و اگر بر قیامت رانی قول مختلف آن بود که گروهی گفتند قیامت خود نخواهد بود، و گروهی گفتند باشد و لکن عز و ناز آن توانگران دنیا را بود. و این قول مختلف را نیز بر قرآن رانده اند و گروهی آنرا سحر گفتند و گروهی اساطیر الاولین گفتند و گروهی مفترئی بشر.

۸ یُؤْفِكُ عَنْهُ مَنْ أَفَكَ: بگردانند از اقرار دادن به وی آن را که بگردانیده اند اندر سابق علم خدای عزوجل؛ و گفته اند عَنْهُ ها کنایت از قرآن است، و گفته اند که از توحید است، و گفته اند که از خبر قیامت است، و گفته اند معناه: بگردانند بحرمان از ساختن قیامت را آنرا که بگردانیدند از اقرار دادن بر آن.

۱۲ قَبِلَ الْخَرَّاصُونَ الَّذِينَ هُمْ فِي غَمْرَةٍ سَاهُونَ، ای لَعَنَ الْكَذَّابُونَ: بنفرینند و بنفریدند آن دروغ زنان را آن کسانی که در پوشش اند و جهالتی و نکرتی، ساهون ای: غافلون معرضون، غافل و برگشته اند از حق.

۱۶ يَسْأَلُونَ آيَاتَ يَوْمِ الدِّينِ يَوْمَ هُمْ عَلَى النَّارِ يُفْتَنُونَ: می پرسند که کی خواهد بود روز شمار و قضا و جزا آن روز بود که ایشان را بر آن آتش دوزخ می سوزانند. سؤال: چه جواب بود در یوم هُمْ عَلَى النَّارِ يُفْتَنُونَ مر سؤال قیامت را؟ جواب گوییم خدای جواب نداد آن سؤال ایشان را زیرا که وی آن خواهد که وقت قیامت بر خلق پوشیده بود. و گفته اند که این جواب ایشان است از آن روی که ایشان می پرسیدند که قیامت کی خواهد بود، بر طمع آنکه ایشان را در قیامت فوز و کرامت خواهد بود. خدای گفت عزوجل یَوْمَ هُمْ عَلَى النَّارِ يُفْتَنُونَ.

دُوقُوا فِتْنَتَكُمْ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ، ای يقال لهم دُوقُوا: گویند

ایشان را بچشید سوختن شما، این است آن عذابی که شما بودی آن را بزودی خواستید.

۴ **إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ**: بدرستی که پرهیزگاران از کفر و شرک و معاصی در بهشتها و چشمهای آب باشند. سؤال: چرا گفت متقیان در عیون باشند بعد ما که عیون چشمهای آب باشد و ایشان در آب نباشند؟ جواب گوئیم معناه جایی باشند که آنجا باغ و بوستانها و چشمهای آب بود، نه آن است که در میان آب باشند

۸ **أَخِذِينَ مَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ**: فاگیرنده باشند آن را که بداده بود ایشان را خدای ایشان، بر سه معنی: یکی عاملین بما آمرهم ربهم. دیگر قانعین بما أعطاهم ربهم، در دار دنیا خرسند بودند بدانچه خدای عزوجل ایشان را دادی، افزونی نجستندی. سه دیگر معنی: فراگیرنده باشند آن نعمتها را که داده باشند ایشان را در بهشت تا ابدالابد آن نعمتها را می شتاونند **إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُحْسِنِينَ**: آن بدان باشد که ایشان بودند بیش از آن — ای در دار دنیا — نیکوکاران. گفته اند مُحْسِنِينَ ای: مطیعین لِلَّهِ عزوجل، و گفته اند محسنین مع خلق الله، و گفته اند مخلصین، و گفته اند مؤمنین.

۱۶ **كَانُوا قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ**: بودندی که اندک از شب بخفتندی، ای: کم به شب بودی که ایشان را خواب بودی. و گفته اند اندکی بودی از شب خواب ایشان، یعنی بیشتر در عبادت بودندی. و گفته اند معناه مَا يَهْجَعُونَ قَلِيلًا و لا كثيراً، خود هیچ نخفتندی به شب لا بل که همه شب عبادت کردندی.

۲۰ **وَبِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ**: و سحرگاهان آمرزش خواستندی **وَفِي آفْوَاهِهِمْ حَقٌّ لِّللسانِ وَالْمَحْرُومِ**: و درخواستهای ایشان حقی بودی چون زکوة و صدقه مرخواهنده را و بی روزی را. و گفته اند المحروم الذی لا یسأل. و گفته اند محروم آن بود که کاری نداند کرد که از آن قوتی بدست آرد.

وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ: و در زمین نشانها است و حجتها و عبرتها
مربی گمانان را از گشتن حالها و اختلاف اثرها و اصناف خلق.

وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ: و در تنهای شما می بینید هر چه در عالم
بتفصیل بنهادست، در تن مردم مانند آن بر اجمال بنهادست؛ چنانکه در
سُورِهِمْ آیاتنا یاد کرده آمد.

وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ: و در آسمان است روزی شما و آنچه
شما را وعده می کنند از نصرت و ثواب. سؤال: روزی خواره در زمین و
روزی در آسمان چگونه باشد؟ جواب گفته اند مِنَ السَّمَاءِ یَأْتِي سَبَبُ
رِزْقِكُمْ، چون باران و برف و فرشتگان. و گفته اند علی رَبِّ السَّمَاءِ
رِزْقِكُمْ، روزی شما در آسمان است زیرا که روزی بحقیقت غذا است و
آن از آسمان است به نبات زمین متصل گردد تا به روزی خواره رسد

فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ: و به خدای آسمان و زمین که این
ضمان حق است مِثْلَ مَا أَنْتُمْ تَنْطِقُونَ: چنانکه شما سخن می گوید. سؤال:
اگر ضمان روزی از خدای چون سخن گفتن ما است پس در گفتار ما کم
و بیش و خلاف ممکن بود چه گویی در ضمان روزی از خدای ممکن
بود؟ جواب گفته اند معناه: مِثْلَ مَا أَنْتُمْ تَنْطِقُونَ لا اله غیر، چنانکه
توحید بنده خدای را حق است ضمان روزی از خدای بنده را حق است.
و دیگر گفته اند معناه: کَمَا أَنَّ نَطَقَكُمْ مِنْ قَبْلِي فَكَذَلِكَ رِزْقَكُمْ مِنْ قَبْلِي.
محمد کرام گوید رحمه الله: فَكَمَا لَا يُؤَدِّي أَحَدُكُمْ تَوْحِيدَ أَحَدِكُمْ فَكَذَلِكَ
لَا يَأْكُلُ أَحَدُكُمْ رِزْقَ أَحَدٍ.

هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ الْمُكْرَمِينَ، ای قد آتیک: بدرستی که آمد به
تو یا محمد خبر مهمانان ابراهیم آن نواختگان. و آن جبرئیل بود
علیه السلام با دوازده فریشته که می شدند تا قوم لوط را هلاک کنند،
نخست به خانه ابراهیم علیه السلام فرو آمدند تا او را بشارت دهند به پسر.

و ایشان را مُکَرَّمین خواند زیرا که ابراهیم علیه السّلام از اول عادت داشتی که به نام هر مهمانی گوسپندی قربان کردی، خدای وحی فرستاد که: یا ابراهیم اکرم ضیفک؛ ابراهیم از آن پس به نام هر مهمانی که آمدی گاوی قربان کردی. وحی آمد که: یا ابراهیم اکرم ضیفک؛ ابراهیم ۴ علیه السّلام از آن پس به نام هر مهمانی اشتی قربان کردی. وحی آمد که: یا ابراهیم اکرم ضیفک؛ ابراهیم گفت: بار خدایا مه از اشتر چیزی ندانم که قربان کنم مگر خود را بخویشتن قربان کنم. خدای گفت عزوجل: أَخَذْهُمْ بِنَفْسِك، از آن پس هر مهمان که رسیدی بتن خویش او ۸ را خدمت کردی؛ از آن است که ایشان را مکرّمین خواند. و گفته اند ایشان را مکرّمین خواند زیرا که ناخوانده آمدند. و گفته اند ایشان را مکرّمین خواند زیرا که فریشتگان مقرب بودند، چنانکه گفت بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ.

۱۲

إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ: چون در شدند بر وی فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ: گفتند سلامٌ علیکم، ابراهیم گفت علیکم السلام، یعنی جواب ایشان باز داد. سؤال: چرا اول سلام را به نصب کرد و دیگر را به رفع؟ جواب گوئیم اول به نصب کرد زیرا که مفعول است قول بر آن واقع است — و گفته اند که ۱۶ مصدر است ای: سَلَمُوا سَلَامًا — و دیگر سلام به رفع کرد حکایت قول ابراهیم علیه السّلام. و گفته اند که خبر ابتدا است، ای: جوابی سلامٌ قَوْمٌ مُّنْكَرُونَ: گروهی اید شما ناشناخته، زیرا که لباس و هیئت ایشان بازان ۲۰ شهریان نه مانست و نه شهری بودند.

فَرَأَىٰ إِلَىٰ أَهْلِهِ فَجَاءَ بِعِجْلٍ سَمِينٍ: پنهان بازگشت — ابراهیم علیه السّلام — با اهل خویش پس بیاورد گوساله ای فربه.

فَقَرَّبَهُ إِلَيْهِمْ: نزدیک آورد بدیشان آن را قَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ: پس گفت: ای می نخورید. ایشان گفتند: ما طعام نخوریم مگر به بها. ابراهیم گفت:

بهای طعام من آن باشد که چون دست فرا کنید بگویید بسم الله و چون فارغ شوید بگویید الحمد لله. ایشان گفتند: حق لهذا آن يتخذ الله خلیلاً: سزا است این چنین بنده ای را که خدا او را به دوستی گیرد.

۴ فَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً: در دل گرفت از ایشان بیمی، چون دید که ایشان طعام فرا نگرفتند؛ زیرا که عادت عرب آن است که چون مهمان دست فرا طعام نکند گویند قصد بد دارد، زآنست که ابراهیم علیه السلام بترسید قَالُوا لَا تَخَفْ: گفتند مترس که ما فریشتگانیم آمده ایم تا ترا مژدگان دهیم وَبَشَّرُوهُ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ: و مژدگان دادند او را به پسری دانا و زیرک.

۸ فَأَقْبَلَتِ امْرَأَتُهُ فِي صِرَّةٍ: در استاد زن او — یعنی ساره — در بانگی، چنانکه عادت زنان باشد چون کاری عجب بینند واه واه کنند فَصَكَّتْ وَجْهَهَا: گرد کرد انگشتان خویش و میزد بر روی خویش وَقَالَتْ عَجُوزٌ عَقِيمٌ: و گفت پیرزنی را نازاینده به پیران سر فرزند باشد، اینست عجب کاری.

۱۶ قَالُوا كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ: گفت — جبرئیل علیه السلام و فرشتگان — که چنین گفت خدای توائه هُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ: بدرستی که او است درستکار و درست گفتار دانا به صلاح بندگان داند که فرزند کی را باید داد.

قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ: گفت ابراهیم نیز چیست کار شما ای فرستادگان.

۲۰ قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَىٰ قَوْمٍ مُّجْرِمِينَ: گفتند ما را فرستاده اند بدان گروه بدکاران، یعنی قوم لوط؛ ما را به دو کار فرستاده اند به بشارت و عقوبت، بشارت شما را و عقوبت دشمنان شما را،

لِنُرْسِلَ عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ طِينٍ: تا فرو فرستیم بر ایشان سنگهایی از گل — یعنی سنگهایی بسختی چون سنگ و بگرانی چون گل؛ و گفته اند سنگهایی از گل کرده چون خشت پخته،

مُسَوِّمَةً عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُسْرِفِينَ: نشان کرده نزد خدای تو — ای: نام ایشان بر آن رقم کرده — مرگزاف کاران را، یعنی قوم لوط را. و گفته اند مُسَوِّمَةً ای: مخططه که بر آن سنگها خطها بود عجب. و گفته اند مُسَوِّمَةً از پس یکدیگر فرداشته. در اخبار است که آن سنگها نخست بر قوم لوط فرو آمد. ۴
آنکه ایشان را هلاک کردند. و گفته اند آن سنگها بر مسافران و پراکندگان ایشان فرو آمد سنگی بودی چند اشتری و بودی چند گاوی و بود چند گوسپندی و بود چند سبویی.

فَأَخْرَجْنَا مَن كَانَ فِيهَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَنَاتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ: ۸
بیرون آوردیم هر چه بود در آن شهرها از گرویدگان خود نیافتیم در آن شهرها جز یک خاندان از مسلمانان؛ و آن خاندان لوط بود، وی و دو دختر وی زعورا و زیتا؛ و گفته اند که دوازده دختر بود وی را. و در این آیت ما را حجت است بدانکه ایمان و اسلام یکی است، زیرا که خدای گفت ۱۲
بیرون آوردیم هر چه در آن شهر مؤمنان بود، خود نیافتیم مگر یک خاندان از مسلمانان. اگر ایمان غیر اسلام بودی این درست نیامدی، نبینی که اگر کسی گوید «بیرون آوردم هر چه در آن سرای مردم بود، خود نبود مگر یک خر» درست نیاید زیرا که خر نه مردم بود، اما اگر گوید خود ۱۶
نبود مگر یک مرد درست آید.

وَتَرَكْنَا فِيهَا آيَةً لِلَّذِينَ يَخَافُونَ الْعَذَابَ الْأَلِيمَ: و بگذاشتیم در آنجا نشانی و عبرتی مر آن کسها را که بترسند از عذاب دردناک، و آن نشانها آب سیاه است که بر زبرایشان استادست و آن سنگها که برایشان آمدست ۲۰
همچنان برجاست. سؤال: چرا گفت وَتَرَكْنَا فِيهَا آيَةً بعد ما که آن شهرها برجا نیست، پس نشان در آن چون برجا بود؟ جواب گفته اند فيها کنایت از آن ناحیت و از آن بقعت است. و گفته اند فيها ای علیها.

وَفِي مُوسَى إِذْ أَرْسَلْنَاهُ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ، ای و فی موسی ایضاً

عَبْرَةً: و در حدیث موسی نیز عبرت است چون بفرستادیم او را به فرعون به حجتی هویدا چون ید و عصا.

فَتَوَلَّىٰ بِرْكَيْهِ، اِی فاغرض بجانبه: فرعون برگشت به هوای خویش از حق وَقَالَ سَاحِرًا وَمَجْنُونًا: و گفت این موسی جادو است یا دیوانه. این سخن از کوردلی گفت زیرا که جادوی زیرک‌ترین مردمان بود و دیوانه نادان‌ترین خلق، پس چون تواند بود یک تن هم جادو و هم دیوانه. و وی موسی را علیه السلام از آن جادو گفت که وی چنان معجزها می‌نمود، و دیوانه از آن گفت که می‌خدای دیگر گفت جز فرعون. و گفته‌اند دیوانه از آن گفت که موسی علیه السلام بر هیئت بشولیده بود، لاینی پوشیده و پوستی به پای باز بسته و کلاهی پشمین بر سر ولتی به دست و گردی و خاکی به روی نشسته.

فَاَخَذْنَاهُ وَجُودَهُ فَنَبَذْنَاهُ فِي الْيَمِّ وَهُوَ مُلِيمٌ: فا گرفتیم او را و لشکرهای او را و دراو‌کندید ایشان را همه در دریای قلزم و او سزای ملامت بود. ملیم آن بود که سزای او ملامت بود گرچه او را ملامت نکنند، و ملوم آن بود که او را ملامت کنند اگر چه سزای ملامت نبود.

وَفِي عَادٍ اِذْ اَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الرِّيحَ الْعَقِيمَ: و در حدیث عادیان نیز عبرتی است چون بفرستادیم بر ایشان آن باد بی نفع، و آن باد صرصر بود و قصه هود و عاد در سورة الاحقاف گفته آمد.

مَا تَذَرُ مِنْ شَيْءٍ اَنْتَ عَلَيْهِ اِلَّا جَعَلْتَهُ كَالرَّمِيمِ: بنه گذاشت هیچیز از عادیان که بگذشت بر آن که نکرد آن را چون ریزیده‌ای پاشیده.

وَفِي ثَمُودَ اِذْ قِيلَ لَهُمْ تَمَتَّعُوا حَتَّىٰ حِينٍ: و در حدیث قوم صالح نیز جای عبرت است چون گفتند ایشان را برخورداری گیرید تا هنگامی، ای: تا سه روز بیش شما را بقا نبود. و آن آنکه بود که ناقه صالح را بکشتند، بچه آن به هوا بر شد سه بانگ بکرد؛ خبر با صالح آوردند، وی گفت تا سه

روز بیش شما را بقا نبود. بامداد برخاستند رویهای ایشان زرد بود، دیگر روز رویهای ایشان صرخ گشت، سدیگر روز رویهای ایشان سیه گشت، آنگه عذاب درآمد و آتش از زیر پای هر یکی برآمد، همه بر جا هلاک شدند به فرمان خدای ایشان.

۴

فَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ فَأَخَذَتْهُمْ الصَّاعِقَةُ وَهُمْ يَنْظُرُونَ: از حد در گذشتند از فرمان خدای ایشان بگرفت ایشان را عذاب آتشی و ایشان چشم می داشتند سوی آن عذاب.

۸

فَمَا اسْتَطَاعُوا مِنْ قِيَامٍ وَمَا كَانُوا مُنْتَصِرِينَ: نتوانستند از ایستادن بنشستن و از نشستن برخاستن — یعنی چون عذاب در رسید چندانی مقام نبود که استاده بنشستی — و نبودند یاری کردگان و نصرت یافتگان و نه کین بازکشندگان. و قصه صالح در جایهای دیگر و خاص در سورة الاعراف گفته آمد.

۱۲

وَقَوْمُ نُوحٍ مِنْ قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ: و یادکن گروه نوح را علیه السلام که هلاک کردیم از پیش که ایشان بودند گروهی بیرون شونده از دین و فرمان خدای عزوجل. و قصه نوح هم یاد کرده آمد در سورة الاعراف و باقی در سورة نوح گفته آید.

۱۶

وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ: و آسمان را برداشتیم و بیفراشتیم به قوت و ماایم فراخ کننده، که بزرگی و فراخی آسمان تا بدان جایگاه است که هفت زمین در جنب آن چون حلقه ای است در بیابانی. و گفته اند این موسع به معنی غنی است ای: ما بی نیازیم از آسمان و زمین لکن برای خلق آفریدیم.

۲۰

وَالْأَرْضَ فَرَشْنَاهَا فَنِعْمَ الْمَاهِدُونَ: و زمین را واگسترانیدیم نیک گستراننده ایم، که زمین را بدین بزرگی بر روی آب بازکشیدیم که نه فرو شود و نه برآید و نه بگردد. لفظ جمع موسعون و ماهدون تعظیم فایده دهد

نه کثرت.

- وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ: و از هر چیزی بیا فریدیم دو گونه، تا
اختلاف آن دلیل بود بر هستی خداوند جلّ جلاله، زیرا که اگر بطبع
بودی یک جنس بودی و دوی آن دلیل بود بر وحدانیت خدای عزّوجلّ که
اگر او را همتا بودی خدایی را نشایستی، چنانکه این چیز که آن را همتا
است خدایی را شاید لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ: تا فرا خورد آن آن بود که شما
در اندیشید به نظر و استدلال و اعتبار. سؤال: چرا گفت وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ
خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ بعد ما که عرش یکی است و لوح یکی و شمس یکی و قمر
یکی؟ جواب گوئیم مراد از این کلّ شیء آسمان و زمین است که ذکر آن
مقدم است که گفت وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا، وَالْأَرْضَ فَرَشْنَاهَا؛ و گویند مراد
از این آن چیزها است که ما مشاهد آنیم چون شب و روز و شتا و صیف و
حیات و موت و خیر و شرّ، و این کُلّ مراد از این بعض است

- فَقَرُّوا إِلَى اللَّهِ: باز گریزید با خدای، از شرک با توحید او و از معصیت
با طاعت او و از طاعت شیطان با فرمان رحمان. سؤال: جای دیگر گفت
وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ از من بر حذر باشید و اینجا گفت فَقَرُّوا إِلَى اللَّهِ، نه
این تناقض بود؟ جواب گوئیم آنجا که گفت وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ معناه:
بر حذر باشید تا از خدای دور نمانید، و اینجا گفت در من گریزید، در این
تناقض نبود. و گفته اند آنجا که گفت فَقَرُّوا إِلَى اللَّهِ معناه: از عقوبت من
با رحمت من گریزید، وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ ای: مِنْ عِقَابِي، در این
تناقض لازم نیاید. اِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُبِينٌ: من شما را از وی بیم کننده ام
هویدا به لغت عرب.

وَلَا تَجْعَلُوا مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ: مکنید و مگوئید با خدای خدایی دیگر اِنِّي
لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُبِينٌ: که من شما را از وی بیم کننده ام هویدا. سؤال: چون از
پیش بگفت که اِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُبِينٌ چه فایده بود در تکرار آن هم

اینجا؟ جواب گوئیم تکرار در چنین موضع تأکید فایده دهد و تأکید در معنی تهدید نیکو باشد. و گفته اند اول نَذِيرٌ مُّبِينٌ آن را است که از عقوبت خدای عزوجل با رحمت او نگریزد، و دیگر نَذِيرٌ مُّبِينٌ آن را بود که با خدای انباز آرد، پس این تکرار بلا فایده نبود.

۴

كَذَلِكَ مَا آتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مُجْنُونٌ: همچنین نیامد بدان کسها که از پیش ایشان بودند — یعنی کافران گذشته — هیچ پیغامبری که نگفتند او را که او جادو است یا دیوانه. این آیت تعزیت است رسول را بر صبر.

۸

آتُوا صَوَابِهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُوتٌ: ای همی یکدیگر را بر این وصیت کردند — که رسول خدای را ساحر یا مجنون باید خواند — بیک ایشان گروهی اند از حد در گذشته.

۱۲

فَقُولْ عَنْهُمْ فَمَا أَنْتَ بِمَلُومٍ: برگرد از ایشان — یعنی از مکافات ایشان — نیستی تو ملامت زده بدانکه ایشان بنه گروند. سؤال: چرا گفت فَمَا أَنْتَ بِمَلُومٍ بعد ما که ملوم آن باشد که او را ملامت کنند گرچه اهل ملامت نبود و مصطفی را علیه السلام همه کافران بر رسالت سرزنش می کردند. جواب گفته اند معناه: فَمَا أَنْتَ بِمَلُومٍ عِنْدَ اللَّهِ و ملائکته و عند المؤمنین، و گفته اند بِمَلُومٍ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا، و گفته اند فَمَا أَنْتَ بِمَلُومٍ عَلَى أَعْرَاضِكَ بِمَكَافَاتِهِمْ.

۱۶

وَذَكِّرْ فَإِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ: و تو پند می ده یا محمد که پند سود دارد گرویدگان را، اگر چه سود ندارد کافران را.

۲۰

وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ: و نیافریدیم پریان و آدمیان را مگر تا مرا بیگانگی پرستند. سؤال: چرا انکار کنید بر قدریان بدانچه گویند که خدای عزوجل همه پریان و آدمیان را از برای طاعت آفریدست لکن ایشان عبادت نمی کنند، بعد ما که خدای گفت عزوجل مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ

۴ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ؟ جواب گوییم نشاید که خدای تعالی فعلی کند برای غرض را و آن غرض بحاصل نیاید، زیرا که در آن سفه لازم آید و نقصان قدرت؛ اما سفه از آن روی لازم آید که هر که اوکاری کند برای غرضی را و می‌داند که آن غرض بحاصل نخواهد آمدن، کردن آن کار از وی سفه بود. چنانکه اگر کسی تخم در آتش می‌اوکند برای نبات را و می‌داند که از آنجا نبات نبروید، آن تخم اوکندن از او سفه باشد. و نقصان قدرت از آن روی لازم آید که خواست او را نفاذ بباید و هر که چیزی خواهد و آن نباشد ناقص القدرة باشد. بس در معنی این آیت سخن گفته‌اند: ابن عباس گوید - رضی الله عنهما - وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ، ای: لیوحّدون، وقد وَحَدُوهُ يَوْمَ الميثاق. و گفته‌اند و ما خلقت الجنّ والانس الا على هيئة و صورة يُمكنهم أن يعبدون. و گفته‌اند ما خلقت الجنّ والانس الا لا مَرَهُمْ وَأُكَلِّفَهُم أن يعبدون. و گفته‌اند ما خلقت الجنّ والانس الا ليكونوا عبيداً لى. و گفته‌اند ما خلقت الجنّ والانس من المؤمنين الا ليعبدونى: نه آفریدم پریان را و آدمیان را که گرویده‌اند مگر تا ایشان مرا پرستند؛ لفظ عام است و مراد از آن خاص، لاجرم غرض بحاصل آمد. و گفته‌اند ما خلقت الجنّ والانس الا ليعبدنى المؤمنون: نیافریدم جمله پریان و آدمیان را مگر تا آنچه از ایشان مؤمنان اند خاص مرا پرستند، زیرا که مقصود از همه پریان و آدمیان مؤمنان اند دیگر همه طفیل اند.

۲۰ مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَمَا أُرِيدُ أَنْ يُطْعِمُونِ: نمى‌خواهم از ایشان هیچ روزی و نمى‌خواهم که مرا طعام دهند. سؤال: چون گفت مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ چه فایده بود در تکرار وَمَا أُرِيدُ أَنْ يُطْعِمُونِ، بعد ما که طعام و رزق یکی است؟ جواب گفته‌اند مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ ای: من عوٍ و طعمه؛ مهتران دنیا کهتران را از بهر آن خواهند تا از ایشان عوٍ و منفعت

گیرند، نه از بهر ایشان که از ایشان طعمه گیرند. خدای عزوجل گفت من
بندگان را نه از بهر آن دارم که از ایشان عون و منفعت گیرم و نه از بهر
آنکه از ایشان طعمه گیرم، زیرا که حاجت به عون کسی را بود که ناقص
بود و حاجت به طعمه کسی را بود که اجوف بود، مرا که نقص را فایده
۴ نیست به عون کسی حاجت نیست، و چون جوف مرا محال بود پس
به طعمه کس حاجت نه. و گفته اند معناه: ما أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ لِنَفْسِهِمْ و
ما أُرِيدُ أَنْ يُطْعَمُوا خَلْقِي؛ این همه چرا؟

۸ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ: زیرا که خدای است که او روزی دهنده بسزا است
و بس. گفته اند الرزاق کامل الرزق؛ و گفته اند الرزاق رازق الرزق،
ای: رِزْقَكَ و رِزْقَ مَنْ رِزْقَكَ و رِزْقَ رِزْقَ رِزْقَكَ: ترا روزی دهد چون
حیوان و روزی ترا روزی دهد چون نبات و روزی روزی ترا روزی دهد
چون باران، خداوند نیرو است که کس با وی بر نیاید و وی را
۱۲ به کس حاجت نه، اَلْمَتِّينُ: استوار است که هیچ خلل و آفت را به وی
راه نه.

فَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُنُوبًا مِثْلَ ذُنُوبِ أَصْحَابِهِمْ: بدرستی آن کسها را که ستم
۱۶ کردند بر خویشان به ظلم شرک نوبتی است از عذاب ساخته همچنانکه
یاران ایشان را از کافران گذشته. و گفته اند ذُنُوبًا ای: نَصِيبًا مِنْ مَتَاعِ الْحَيَاةِ
الدُّنْيَا، و اصل ذنوب دلو بزرگ بود پر آب، و آن آن بود که عرب بر سر
چاهها بنوبت آب کشیدندی به دلو، از آنجا نام ذنوب برفته است فَلَا
يَسْتَعِجِلُونَ: شتاب مکنند بر من به عذاب. این مثل است که گفته اند رسن
۲۰ گرچه دراز باشد گذرش به چنبر بود، و شتاب به عقوبت کسی کند که ترسد
که از دست درگذرد، خدای را عزوجل این بیم نبود.

فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ يَوْمِهِمُ الَّذِي يُوعَدُونَ: و اوایلی و عذاب سخت مر
آن کسها را بود که کافران در آن روز قیامت که ایشان را وعید می کنند.

گفته اند وَّیل خبر است از آن واویلی و فریاد که کافران کنند روز قیامت
 چون گرفتار آیند در عذاب. و گفته اند وَّیل وادی است در دوزخ قعر آن
 دورتر و آتش آن گرمتر و ماران و کژدمان آن بیشتر و آوازمی دهد هر روز که
 ۴ بار خدایا قعر من دور برسد و گرمای من بغایت ببود و ماران و کژدمان من
 بسیار ببود و طاقتم برسد اِلَیَّ اهلی، اهل مرا به من رسان. آن وَّیل کافران
 را بود.

خبر است از مصطفی علیه السلام که وی گفت هر که سورة الطور
برخواند از هول روز بزرگ خدای عزوجل او را ایمن کند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَ الطُّورُ: سوگند به کوه. گفته اند مراد از این همه کوههای روی زمین
است، و گفته اند مراد از این طور سینا است، و گفته اند مراد از این آن
کوه است که غار مصطفی در آن بود نام آن ثور، و گفته اند معناه: وَ خَالِقُ
الطُّورِ، و گفته اند معناه: وَ الْمُسْتَدْلِينَ بِالطُّورِ

۴

وَ كِتَابٍ مَسْطُورٍ: سوگند به نامه نبشته. گفته اند کتاب مسطور لوح
محفوظ است، و گفته اند نامه کردار بندگان است، و گفته اند مراد از این
قرآن است،

۸

فِي رَقٍّ مَنشُورٍ: در تنکی پوست باز کرده،

وَالْبَيْتِ الْمَعْمُورِ: سوگند بدان خانه آبادان کرده به اهل بسیار. و آن
خانه ای است در آسمان چهارم نام آن صُراخ برابر کعبه، آن قبله فرشتگان
است چنانکه کعبه قبله مؤمنان است؛ آن را چهار رکن است: یکی از
زبرجد سبز و یکی از یاقوت صرخ و یکی از نقره سپید و یکی از زر صرخ. ۱۲
هر روزی هفتاد هزار فرشته آن را زیارت کنند تا روز قیامت نیز نوبت به
ایشان نرسد. گفته اند آن خانه آن است که شیت بنا کردست، چون

طوفان نوح بود آن را به آسمان بردند؛ و گفته اند که آدم علیه السلام آن را بنا کرده بود،

وَالسَّقْفِ الْمَرْفُوعِ: سوگند به آسمان برداشته، و گفته اند سقف مرفوع
 ۴ سقف بهشت است و آن عرش است وَالبَحْرِ الْمَسْجُورِ: و بدان دریای بر
 کرده و تافته. گفته اند این دریایی است زیر عرش خدای ماؤه کمنی
 الرجال. و گفته اند آن دریا است که زیر زمین است و زمین بر روی آن. و
 گفته اند دریایی است در هوا موج مکفوف. علی گوید رضی الله عنه:
 ۸ بحر مسجور دوزخ است پُر کرده از عذاب و تافته. سوگند بدینچه یاد کردیم،
 إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ مَا لَهُ مِنْ دَافِعٍ: که عذاب خدای تو — یا محمد —
 افتادنی و بودنی است کافران را نبود آن را هیچ بازدارنده ای و
 گرداننده ای.

يَوْمَ تَمُورُ السَّمَاءُ مَوْرًا وَتَسِيرُ الْجِبَالُ سَيْرًا: آن روز که می گردد آسمان
 ۱۲ گردیدنی و می گردانند اهل آن را گردانیدنی و از جای می رود کوهها
 رفتنی؛ و آن آن وقت بود که زمین لرزیدن گیرد و کوهها را همه بر روی
 آوکند و در هوا می رود، پس ریگ گردد و بر زمین هامون گردد.
 ۱۶ فَوَيْلٌ لِلْمُكَذِّبِينَ: و اوایی و عذاب سخت آن روز مر
 دروغ دارندگان حق را بود،

الَّذِينَ هُمْ فِي خَوْضٍ يَلْعَبُونَ: آن کسها که ایشان در گفت و گوی بازی
 می کنند، ای: فی خَوْضٍ مِنْ حَدِيثِ الْقِيَمَةِ. و گفته اند فی خَوْضٍ مِنْ
 ۲۰ اشغال الدنيا و مراد از این لعب اشتغال ایشان است به دنیا از آخرت
 چنانکه جای دیگر گفت إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ.

يَوْمَ يُدْعَوْنَ إِلَىٰ نَارِ جَهَنَّمَ دَعَاً: آن روز بخواری می رانند ایشان را سوی
 دوزخ بخواری راندنی. و آن آن وقت بود که در عرصه قیامت درمانند، ندا
 آید مؤمنان را که وَامْتَارُوا الْيَوْمَ أَنهَا الْمُجْرِمُونَ چون زبانی در خلق افتیده

بود چنانکه سارملخ را می چیند اهل دوزخ را جدا می کند و بجفا می کشند
سوی دوزخ.

هَذِهِ النَّارُ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ: این است آن آتش که شما آن را و خبر
آن را بدروغ می داشتید،

۴

أَفَسِحْرُهُذَا أَمْ أَنْتُمْ لَا تُبْصِرُونَ: ای جادوی است این یا هنوز فا
نمی بینید. و آن آن بود که کافران چون در دنیا حدیث دوزخ شنیدندی
گفتندی که این جادوی است، روز قیامت ایشان را بدان تعبیر کنند؛
آنگه ایشان را گویند:

۸

إِضْلَوْهَا، ای اَدْخُلُوهَا وَاحْتَرِقُوا بِهَا: در روید و سوزان باشید بدین آتش
فَاصْبِرُوا أَوْ لَا تَصْبِرُوا سَوَاءٌ عَلَيْنَاكُمْ: گر صبر کنید یا نکنید یکسان است بر
شما که سودتان ندارد إِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ: بدرستی که پاداش دهند
شما را بدانچه بودید می کردید.

۱۲

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَعِيمٍ: بدرستی که پرهیزگاران از کفر و شرک و
معاصی در بهشتهایی باشند و نعمتهای گوناگون.

فَاكِهِينَ بِمَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ: نازان و شادان باشند — وفا کهین میوه داران
باشند و نعمت شتاونندگان باشند — بدانچه داده بود ایشان را خدای ایشان
وَوَفَّيْهُمْ رَبُّهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ: و نگه داشته بود ایشان را خدای ایشان از
عذاب دوزخ، و آن کرامت ایشان را مه بود از دادن بهشت. چهار چیز
است در بهشت که مه از بهشت بود و به از آن بود: وفا و رضا و بقا و لقا.

۱۶

كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ: می خورید و می آشامید نوشتان باد
بدانچه بودید می کردید. و این ندا ایشان را آن وقت بود که چهل سال بر
مایدۀ خلد می خورند، آنگه این ندا به گوش ایشان آید؛ هر چه خورده باشند
عرق گردد از تن ایشان بیرون تراود چنانکه هشت بهشت از آن خوش بوی
گردد.

۲۰

مُنَكِّينَ عَلَى سُرُرٍ مَّصْفُوفَةٍ: تکیه کرده باشند بر تختهای برسته نهاده وَ زَوْجَتَاهُم بِحُورٍ عِينٍ: و قرین کرده باشیم ایشان را با کنیزکان خوب روی نیکوچشم، فراخ چشم؛ صفت حورالعین در سورة الواقعة گفته آید. سؤال: چرا گفت وَ زَوْجَتَاهُم بِحُورٍ عِينٍ بعد ما که حورالعین بهشت ملک یمین باشند نه بمعنی زوجیت نکاح؟ جواب گوئیم زَوْجَتَاهُم ای قرنَاهُم، این تزویج مقارنت است نه تزویج مناکحت، این همچنان است که در لغت گویند زَوْجَتُ ایلی ای قرنتُ بعضها ببعض.

۸ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ: و آن کسها که گرویده باشند و پس روی کرده باشند ایشان را فرزندان ایشان به گروهی، یعنی به ایمان روز میثاق. و آن آن بود که روز میثاق خدای تعالی همه فرزندان آدم را از پشت وی بیرون گرفت و عهد ایمان بر ایشان گرفت، همه فرزندان کافران تا به بلوغ نرسند مؤمن باشند بدان ایمان روز میثاق، و هر که از ایشان پیش از بلوغ بمیرد در بهشت شود بدان ایمان، اما ایشان را طاعتی دیگر نبود که بدان ثواب یابند. اما خدای تعالی اطفال مؤمنان را به درجات مادران و پدران ایشان رساند شادی دل ایشان را؛ از آن است که گفت اَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ — و خوانده اند ذُرِّيَّتَهُمْ — برساننده باشیم بدیشان فرزندان ایشان را. اما اطفال کافران خادمان اهل بهشت باشند چنانکه خدای عزوجل گفت يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ، و پیغامبر گفت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ اطفال المؤمنین فی الجنة ملوک یخدمون فی درجات آبائهم و اطفال الکفار خدم المؤمنین اهل الجنة فی الجنة. سؤال: چرا نگویید که اطفال مؤمنان مؤمن باشند به ایمان مادر و پدر بعد ما که خدای تعالی در این آیت گفت وَ اتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ، ایشان را تبع مادر و پدر نهاد در ایمان؟ جواب گوئیم اگر این بِإِيمَانٍ ایمان مادر و پدر بودی بایستی که گفتی بِالْإِيمَانِ به لفظ تعریف، زیرا که در لغت عرب چیزی را که

- ذکر آن مقدم شده بود چون از آن خبر کنند به تعریف یاد کنند؛ چنانکه حدیث مردی کنند، وی پدید آید گویند جاء الرجل، پس اگر مردی بر ابتدا پدید آید گویند جاء رجل به لفظ نکرت. و اینجا که خدای گفت بایمان نگفت بالایمان واجب آید که این ایمان ایمانی باشد جز ایمان ۴ مادر و پدر، و آن نیست مگر ایمان روز میثاق. و در این آیت ما را حجت است بر اثبات روز میثاق چنانکه بگفتیم، و حجت بر آنکه اطفال همه مؤمن اند به ایمان روز میثاق چنانکه خارجیان گویند که اطفال کافران کافرانند به کفر مادر و پدر مخلد در دوزخ و اطفال مؤمنان مؤمن اند به ایمان ۸ روز میثاق مادر و پدر مخلد در بهشت. سؤال: اگر اطفال مؤمنان مؤمنندی به جز ایمان مادر و پدر، چرا گفت الْحَقُّنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ: ایشان را به درجات مادر و پدر رسانیم، چرا خود ایشان را درجات و کرامات جداگانه ندهد بعد ما که ایشان خود جداگانه ایمان دارند؟ جواب گوئیم ایشان را ۱۲ به درجات مادر و پدر از آن رساند که ایشان را طاعتی نبود که بدان مستوجب درجات و کرامات باشند، و نیز از بهر آن را تا شادی مادران و پدران ایشان تمامتر باشد وَمَا أَلْتَنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ: و بنه کاسته باشیم از کردار ایشان — یعنی از طاعتهای آن مادران و پدران — چیزی، بدانکه ۱۶ فرزندان ایشان را بدیشان رسانیم در درجات. در این آیت ما را حجت است بر آنکه اطفال مؤمنان نه به ایمان مادر و پدر مؤمن باشند زیرا که خدای گفت عَزَّوَجَلَّ وَمَا أَلْتَنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ اگر رسانیدن فرزندان ایشان بدیشان در درجات به ایمان ایشان بودی آنگه از ثواب ۲۰ ایشان بکاسته بودی که بعضی فرا فرزندان ایشان دادی. کُلُّ أَمْرٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ: هر مردی بدانچه کرده باشد گروگان است. سؤال: چرا گفت کُلُّ أَمْرٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ، بعد ما که حال بهشتیان را وصف می کند و بهشتیان به کردار خود رستگار باشند نه گروگان؟ جواب گوئیم

این کُلُّ اَمْرِی بِمَا کَسَبَ رَهِیْنٌ در این موضع عارض است و این صفت دوزخیان است، معناه: در آن وقت که هر مردی بدانچه کرده بود گروگان بود و در عذاب گرفتار ما بهشتیان را کرامت بر کرامات می افزاییم؛

وَأَمَدَدَانَهُمْ بِفَاكِهَةٍ وَلَحْمٍ مِّمَّا يَشْتَهُونَ: و می افزاییم ایشان را میوه های گوناگون و گوشتی از آنچه آرزو خواهند، و گفته اند این گوشت آن گاو بود که هفت زمین بر پشت او است چنانکه در خبر است که اول طعام بهشتیان جگر آن گاو باشد که یاد کردیم، و گفته اند لحم طیر باشد، و گفته اند از هر گوشتی که ایشان را آرزو کند. ۴ ۸

يَتَنَزَّعُونَ فِيهَا كَأَسَا لَا لَغُوفِيهَا وَلَا تَأْنِیْمٌ: فرا می گیرند در آن مجلس جامها از خمر صافی شراب بیهوده نباشد در آن مجلس و نه بزه کردنی و نه در بزه او کندن، چنانکه در مجلسهای لهودنیا. و گفته اند لَا لَغُوفِيهَا در آن شربت ها هیچ عیب نبود و نه در مستی افکند. ۱۲

وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ غِلْمَانٌ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ لُؤْلُؤٌ مَكْنُونٌ: و می گردند بخدمت بر سر ایشان کودکانی که مرایشان را بود گویی که ایشان مرواریدندی در صدف نگه داشته و پنه داشته. ایشان را بدان مروارید مانند کرد که در صدف باشد زیرا که هنوز باد و گرد بدو نرسیده باشد. غلمان بهشت آن غلامان باشند که ایشان را در دار دنیا زاده باشند و ایشان کافر بیچگان باشند. ۱۶

وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ: و در استند و روی فا کنند برخی از ایشان فا برخی همی پرسند یکدیگر را از حالها، گویند چه سبب بود ما را که به بهشت رسیدیم بعد ما که ما طاعت بسزا نداشتیم. ۲۰

قَالُوا إِنَّا كُنَّا قَبْلُ فِي أَهْلِنَا مُشْفِقِينَ: گویند ما بودیم از پیش — ای: در دار دنیا — در گروهی ما ترسان و هراسان از عذاب خدای، و گفته اند ترسان از عاقبت.

فَمَنْ آتَى اللَّهَ عَلَيَّتَا وَوَفَيْتَا عَذَابَ السُّمُومِ: نیکوداشت کرد خدای بر ما و برهانید ما را از عذاب دوزخ.

إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلُ نَدْعُوهُ: بودیم ما که از پیش می خواندیم او را که یا رب ما را از آتش دوزخ برهان و به بهشت برسان إِنَّهُ هُوَ الْبَرُّ الرَّحِيمُ: بدرستی که او است که او نیکوکار است و بخشاینده. چنانستی که سبب رسیدن بهشتیان به بهشت دو چیز نهادی یکی ترسیدن از عاقبت و عقوبت، دیگر دعا و تضرع. سؤال: چرا گفت إِنَّهُ هُوَ الْبَرُّ الرَّحِيمُ، بعد ما که إِنَّهُ هُوَ قَصْرٌ حَصْر فایده دهد و معلوم ما است که دون خدای عزوجل هم بر و رحیم بود چنانکه خدای گفت عزوجل عیسی را علیه السلام وَبَرًّا بِوَالِدَتِي، و یحیی را گفت وَبَرًّا بِوَالِدَيْهِ و پارساان را گفت إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ و نیز گفت مؤمنان را که رَحْمَاءُ بَيْنَهُمْ و مصطفی را گفت علیه السلام بِالْمُؤْمِنِينَ رِئُوفٌ رَحِيمٌ، پس چگونه درست آید حصر بر الرحیم؟ جواب گوئیم بر در صفات خدای تعالی به معنی بار است به خلق و رزق و تعریف و تشریف، و رحیم به معنی غافر و غفار، و بر و رحیم بدین صفت و بدین معنی جز خدای نباشد.

فَذَكِّرْ فَمَا أَنْتَ بِنِعْمَتِ رَبِّكَ بِكَاهِنٍ وَلَا مَجْنُونٍ: تو یا محمد پند می ده — گر چه ترا ساحر و شاعر و کذاب می خوانند — و نیستی تو یا محمد به نعمت خدای تو اخترگوی و نه دیوانه. سؤال: معلوم است که هیچ کس به نعمت خدای کاهن و مجنون نباشد، پس چه تخصیص بود مصطفی را در این که گفت فَمَا أَنْتَ بِنِعْمَتِ رَبِّكَ بِكَاهِنٍ وَلَا مَجْنُونٍ؟ جواب گفته اند معناه: فما انت مع نعمة ربك، بازان نعمت که خدای ترا است بر تواز عقل و علم و نبوت و رسالت و خصال ستوده و حمیده کاهن و مجنون نباشی. و گفته اند معناه: فما انت بحمد ربك بكاهن ولا مجنون، والحمد لله تونه کاهنی و نه مجنون. و این جواب کافران است که رسول خدای را عزوجل

می‌کاهن و مجنون گفتند از کور دلی.

۴ اَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ تَتَرَبَّصُّ بِهِ رَيْبَ الْمُنُونِ: یا می‌گویند — بل که می‌گویند — که محمد قافیه‌گوی است چشم می‌داریم او را حوادث گیتی، ای: مرگ. و آن آن بود که ایشان همه مکر و حیل می‌کردند در کار مصطفی علیه السلام تا مگر او را مقهور کنند، آخر برتر می‌آمدند؛ گفتند درماندیم با وی اکنون چشم بر مرگ وی نهیم تا مگر بمیرد از وی باز رهیم. خدای گفت عزوجل:

۸ قُلْ تَرَبَّصُوا فَإِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُتَرَبِّصِينَ: بگویا محمد چشم دارید مرگ مرا من نیز از چشم دارند گانم با شما مرگ را که بمیرم تا از شما باز رهیم. و گفته‌اند معناه شما چشم می‌دارید مرگ مرا و من چشم می‌دارم اسلام شما را.

۱۲ اَمْ تَأْمُرُهُمْ اَحْلَاءُهُمْ يَهْدَا: ای خرده‌های ایشان می‌فرماید ایشان را و خردمندان ایشان را می‌فرمایند بدین که حق را بدروغ دارید و حق گوینده را دروغ زن خوانید و گوید چشم بر مرگ محمد باید نهاد اَمْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ: بیک ایشان گروهی اند از حد درگذرندگان.

۱۶ اَمْ يَقُولُونَ تَقَوَّلَهُ: یا می‌گویند ای محمد این قرآن را از خود فرابافته‌ای بَلْ لَا يُؤْمِنُونَ: بیک بنخواهند گروید، از آن است که چنین بهانه‌ها می‌جویند. فَلْيَاثُوبُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ اِنْ كَانُوا صَادِقِينَ: بیارید سخنی مانند این قرآن اگر هستید راست گویان که محمد این قرآن از خویشتن فرابافته است؛ اگر او توانست بخودی خود این چنین قرآنی صد و چهارده سوره بر ما فرابافت، بایستی که ایشان با همه فصحا و بلغا و شعرا و خطباء ایشان سورتی مانند این بیاوردی.

۲۰ اَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ: بل که آفریده‌اند ایشان را از ناچیز، یعنی از نیست هست کرده‌اند ایشان را، و کسی را که از نیست هست کرده

- باشند وی را بر آفریدگار خود چه اعتراض آید. کلبی گوید **أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ** معناه: **أَخْلِقُوا مِنْ غَيْرِ رَبٍّ**؛ و گفته اند که ایشان را از چیزی ناچیز آفریده اند، یعنی از نطفه و کسی که او را از قطره ای آب گنده آفریده باشند وی را تکبر نماند. و گفته اند معناه **أَمْ خُلِقُوا لِغَيْرِ شَيْءٍ**: یا ۴ ایشان پندارند نه از بهر چیزی و کاری بزرگ آفریده اند بل که ایشان را از بهر کاری بزرگ آفریده اند چون قیامت و سؤال و حساب و ثواب و عقاب **أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ**: یا ایشانند آفرینندگان تا تدبیر خویش می کنند و از عاقبت خویش خبر دارند، و گفته اند **هُمُ الْخَالِقُونَ** بتان را می گوید. ۸
- أَمْ خَلَقُوا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بَلْ لَا يُفْقَهُونَ**: یا ایشان آفریده اند آسمانها و زمین را تا می تدبیر آن کنند بل که بی گمان نیستند که ایشان را آفریده اند و چرا آفریده اند.
- أَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رَبِّكَ**: یا نزد ایشان است خزینهای خدای تو، و ۱۲ گفته اند که این خزاین روزی است، و گفته اند این خزاین نبوت است گفته اند خزاین و کرامت است تا می قسمت کنند از خود که نبوت نه محمد را باید که بوالحکم هشام را باید **أَمْ هُمُ الْمُضْطَرُّونَ**: یا ایشانند برگماشتگان. گفته اند **المضطرون**، **الارباب**: یا ایشانند خدایان تا تدبیر ۱۶ عالم می کنند.
- أَمْ لَهُمْ سُلَّمٌ يَسْتَمِعُونَ فِيهِ**: یا ایشان را است نردبانی که می برشوند بدان نردبان و فراشنوند که در آسمان چه می رود از احوال زمین و تدبیر خلق **فَلْيَأْتِ مُسْتَمِعُهُمْ سُلْطَانٌ مُبِينٌ**: بیاردا شنونده ایشان حجتی هویدا. ۲۰
- أَمْ لَهُ الْبَنَاتُ وَلَكُمْ الْبَنُونَ**: یا خدای را باشد دختران و شما را پسران. این جواب بنی ملیح است که ایشان می گفتند **الملائكة بنات الله**. خدای گفت: ای خدای را دختران گویند و خود را پسران پسندید.
- أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا فَهُمْ مِنْ مَغْرَمٍ مُثْقَلُونَ**: یا می خواهی ای محمد از ایشان

مزدی و جُعلی و رشوتی بر این رسالت که می‌گزاری تا ایشان از تابان آن گران بارند که پند تو فرا نمی‌شنوند.

۴ آمَ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُبُونَ: یا نزد ایشان است ناپیدا — یعنی لوح محفوظ — تا ایشان از آنجا می‌نویسند احوال عالم تا از آنجا خبر کنند از سعادت عاقبت خویش.

۸ آمَ يُرِيدُونَ كَيْدًا فَالَّذِينَ كَفَرُوا هُمُ الْمَكِيدُونَ: یا می‌خواهند — بل که می‌خواهند — سگالش بد هلاکت رسول را آن کافرانند که سگالش بد در ایشان رسیدست. و آن چهل تن بودند از قریش که بسگالیدند کشتن رسول را علیه السلام، خدای تعالی ایشان را به بدر گرفتار کرد تا همه را بکشند.

۱۲ آمَ لَهُمُ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ: یا هست ایشان را خدایی جز خدای که او را می‌پرستند تا عذاب از ایشان بازدارد پاک است و دور است و بیزار است خدای عزوجل از آنچه هنباز می‌آرند با وی.

وَأَن يَرَوْا كِسْفًا مِّنَ السَّمَاءِ سَاقِطًا يَقُولُوا سَحَابٌ مَّرْكُومٌ: گریبینند پاره‌ای از آسمان فرو افتیده هم بنگرند گویند میخی است بر هم نشانده. این جواب آن است که ایشان گفتند فاسقِط علينا كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ.

فَذَرْنَهُمْ حَتَّى يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي فِيهِ يُصْعَقُونَ: فراگذار ایشان را تا فرا رسند و ببینند آن روز ایشان که در آن روز هلاک شوند، وَيُصْعَقُونَ به ضَمّ یا: تا هلاک کنند ایشان را.

۲۰ يَوْمَ لَا يُغْنِي عَنْهُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ: آن روز بی نیازی نکند از ایشان سگالش ایشان چیزی و نه ایشان را یاری کند. گفته اند و هم لا یمنعون من عذاب الله، و آن روز گفته اند روز بدر بود، و گفته اند که روز قحط بود، و گفته اند روز مرگ است.

وَأَنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا عَذَابًا دُونَ ذَلِكَ: بدرستی که آن کسها که ستم کردند

- بر خویشتن به ظلم و شرک و ستم کردند بر اهل حق به تکذیب —
عذابی باشد بیش از آن روز. اگر آن روز را بر روز بدررانی این عذاب
بیش آن عذاب قحط بود که ایشان را بیفتاد هفت سال، و اگر آن روز را
بر روز قیامت رانی این عذاب گور باشد و هر عذابی که از پس از مرگ و ۴
پیش از بعث باشد آن را عذاب گور گویند وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ: بیک
بیشتر ایشان ندانند که کافران را چه عذاب باشد در گور و در قیامت.
- وَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ: و شکیبایی کن بر حکم خدای تو. سؤال: چرا
نگفت و اصبر علی حکم ربّک، بعد ما که در لغت صبر را به علی مقید ۸
کنند نه به لام؟ جواب گفته اند اصبر لِحُکْمِ اِی: لا مر ربّک: صبر کن از
بهر فرمان خدای تو. و صبر بر سه قسمت است: صبری است بر طاعت و
صبری است بر معصیت و صبری است بر محنت، و این هر سه به امر
خدای است عزوجلّ ابن عباس گوید اصْبِرْ لِحُکْمِ رَبِّكَ، اِی: ارض بقضاء ۱۲
رَبِّكَ فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا، اِی: بحیث نَراک و نَحْفَظُک: که تو بدیدارمایی. سؤال:
این اعین جمع عین بصر است یا جمع عین چشم است؟ اگر بصر است
بصر خدای یکی است صفت قدیم است، چرا گفت بِأَعْيُنِنَا؛ و اگر اعین
جمع عین چشم است خدای را خود آن محال است، پس چه معنی بود ۱۶
این اعیننا را؟ جواب گفته اند این اعین به معنی بصر است لکن آن را به
لفظ جمع آورد تعظیم و تفخیم را زیرا که آن بصر فایده همه بصرها بدهد،
و گفته اند این اعین به معنی رؤیت است و رؤیت خدای تعالی فضل او
بود و آن خود بسیار بود وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ حِينَ تَقُومُ وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَإِدْبَارَ ۲۰
الْعُجُومِ: و تسبیح کن به حمد خدای تو آن هنگام که برخیزی. سؤال: چرا
گفت وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ بعد ما که بنده تسبیح خدای را به قدرت کند نه
به حمد نه بر نماز. جواب گفته اند معناه: وَسَبِّحْ مَعَ حَمْدِ رَبِّكَ، این با
بجای مَعَ باشد چنانکه گویند أَكَلْتُ الْخُبْزَ بِالتَّمْرِ، اِی: مَعَ التَّمْرِ؛ کلبی

گوید معناه: صَلِّ بِاَمْرِ رَبِّكَ گر این تسبیح را بر سبحه رانی نه بر نماز ای: سَبِّحْ حِينَ انْتَبَهْتَ مِنْ نَوْمِكَ، یعنی: بگو لا اله الا انت سُبْحَانَكَ اَنِّی كُنْتُ مِنْ الظَّالِمِينَ، گفتن این تسبیح سنت است چون از خواب بیدار گردی. و گفته اند سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ حِينَ تَقُومُ مِنَ الْمَجْلِسِ: چون از مجلس فارغ شوی بگو سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ وَاشْهَدِ اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اَنْتَ اسْتَغْفِرُكَ وَاتُوبُ اِلَيْكَ. پیغمبر صلی الله علیه و سلم گفت: آخر هر مجلسی این بگوید گفت، اگر آن مجلس خیر بود این مهری بود آن را، و اگر مجلس شری باشد این کفارتی بود آن را. و گر این را بر نماز رانی امر بود به نماز بام و نماز پیشین و نماز دیگر و مِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ: و از شب نماز کن. این امر است به نماز شام و نماز خفتن، و گفته اند وَ مِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ امر است مصطفی را علیه السلام خاص به نماز شب که بروی فریضه بود، و گفته اند وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ حِينَ تَقُومُ امر است به سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ گفتن چون در نماز استی که آن سنت است در ابتداء نماز و اِدْبَارَ النُّجُوم، ای: و عند ادبار النجوم: و نماز کن به وقت فرو شدن ستارگان. این امر بود به نماز بام، گفته اند امر ترغیب است به دو رکعت نماز بام پیش از نماز فریضه که آن سنت مؤکد است به هیچ روی در آن تقصیری روا نبود. پیغمبر گفت صلی الله علیه و سلم: صلوها و لو طرقيکم الخیل، و نیز گفت مَنْ فَاتِيهِ رَكْعَتَا الْفَجْرِ فَكَانَ مَاتِرَ اَهْلِهِ وَمَالِهِ. اما اِدْبَارَ النُّجُوم به فتح الف خوانده اند و به کسر الف خوانده اند، چون به فتح الف خوانی از پس فرو شدن ستارگان بود، و چون به کسر الف خوانی ای: عند ادبار النجوم. به پنج جای خدای تعالی در قرآن به پنج نماز فرمود: اول اَقِمِ الصَّلَاةَ لِذُلُوكِ الشَّمْسِ. دوم وَاَقِمِ الصَّلَاةَ طَرْفِي النَّهَارِ. سدیگر فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَحِينَ تُصْبِحُونَ. چهارم فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ. پنجم اینجا که گفت وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ حِينَ تَقُومُ. و این پنج

نماز این امت را یادگار است از پنج پیغمبر علیهم السّلام: نماز بامداد از آدم صفی، و نماز پیشین از ابراهیم، و نماز دیگر از یونس، و نماز شام از عیسی، و نماز خفتن از موسی، و ثر سنت مؤکد یادگار مصطفی است صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین.

خبر است از مصطفی علیه السلام که هر که سورة وَالنَّجْمِ برخواند
 خدای عزوجل او را ده نیکی دهد به شمار آنکسانی که پیغامبر را
 علیه السلام راستگوی داشتند

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ: سوگند به ستاره چون فرو شود. این را ده تفسیر
 کرده اند: گفته اند این نجم ستارگان آسمان است که دایم فرو می شوند،
 خدای تعالی سوگند بدان یاد کرد از بهر سه چیز را یکی اظهار شرف آن
 را، و دیگر از بهر اظهار نعمت را بدان، سدیگر از بهر اظهار حجت را در
 آن. گروهی گفته اند این نجم ثریا است، آن را خاص کرد به سوگند از
 بهر آن را که فرا دیدار آمدن آن سبب امن است از آفات، عرب گویند إِذَا
 طَلَعَ النَّجْمُ آمَنَ الْعَاهَاتُ، إِذَا هَوَىٰ ای: اِذَا غَابَ و آن چهل روز بود که
 ثریا غایب بود در سال. و گفته اند این نجم ستاره زحل است، آن را یاد
 کرد به سوگند زیرا که فلک آن بلندتر است و دوران آن تمام تر، إِذَا هَوَىٰ:
 اِذَا دَارَ فِي الْفَلَکِ که به هر سی سال دوری بگردد و احوال زمین بگردد.
 گفته اند این نجم قرآن است، آن را نجم گفت لانه نَزَلَ نَجْمًا نَجْمًا، إِذَا
 هَوَىٰ: اِذَا نَزَلَ بِهِ جِبْرِئِلُ آيَةً آيَةً و سورة سورة. و گفته اند این نجم نبات
 زمین است مَا لَا يَقُومُ عَلَى سَاقٍ، سوگند بدان یاد کرد زیرا که سبب
 معیشت خلق است و حجت خالق است و عبرت عقلا است، آن را خاص

- کرد از میان درختان زیرا که آن ضعیف تر است و خدای یار ضعیفان است. و گفته اند مراد از این نجم علما است، ایشان را نجم خواند زیرا که علما زینت زمین اند چنانکه ستارگان زینت آسمان اند مصطفی گفت
- ۴ علیه السلام: الكواكب زینت السماء والعلماء زینت امتی. و گفته اند وَ النَّجْمُ معناه وَ خالق النجم. و گفته اند المستدلین بالنجم. و گفته اند وَ التَّائِبِينَ بالنجم، و ایشان خاصگان خدای باشند عزوجل که منتظر شب باشند تا به عبادت و مناجات خدای عزوجل خالی گردند. و گفته اند مراد
- ۸ از این نجم مصطفی است علیه السلام، إِذَا هَوَىٰ: إِذَا نَزَلَ مِنَ السَّمَاءِ لَيْلَةً المعراج یک جا خدای عزوجل او را به آفتاب مانده کرد گفت وَ سَرَّاجًا مُنِيرًا، و یک جا به ماه شب چهارده چنانکه گفت طه، و اینجا او را به ستاره مانده کرد زیرا که زینت ایمان است چنانکه ستاره زینت آسمان است. وی را به آفتاب و ماه و ستاره مانند کرد و او را نور خواند گفت قَدْ
- ۱۲ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَ كِتَابٌ مُبِينٌ، زیرا که از اول احوال وی تا به انتها همه نور بودست. طاوس کیسان روایت کند از ابن عباس از رسول صلی الله علیه و سلم که وی گفت که: جبرئیل گفت که چون خدای تعالی مرا بیافرید هژده هزار سال مرا زیر عرش بازداشت، آنکه مرا ندا کرد که
- ۱۶ «یا جبرئیل». گفتم «لَبَّيْكَ یا رَبَّ». گفت «مَنْ أَنَا». گفتم «أنت الله الواحد القهار العزيز الجبار». آنکه هژده هزار سال دیگر مرا بگذاشت، پس ندا کرد «یا جبرئیل، مَنْ کِیم؟». گفتم «یا رَبَّ، أنت خالقی و
- ۲۰ رازقی و مُحِیْبِی و مُمِیْتِی و بَاعِثِی و وارثی». خدای عزوجل گفت «صَدَقْتَ یا جبرئیل، انا ذاك». گفتم «یا رَبَّ، پیش از من هیچ بنده ای آفریده ای؟». گفت «بلی، فا پیش نگر». فا پیش نگه کردم نوری دیدم چنانکه خواست که از جمال آن بصر من بر باید و از راست آن نور نوری دیدم و از چپ آن نوری و از پس آن نوری و از پیش آن نوری. گفتم «یا

ربّ، آن نور چه نور است که به جمال آن بصرها در می رباید؟». گفت
 «آن نور حبیب من و صفی من و نبی من و گزیده من است از خلق من،
 آنکه ترا که آفریدم از بهر او را آفریدم، و عرش و کرسی و لوح و قلم و
 آسمان و زمین و این جهان و آن جهان از بهر او را آفریدم، نام وی
 ۴ محمد». گفتم «یا ربّ آن دیگر نورها حوالی او چیست؟». گفت «آن
 نور چهار یار او است، ابوبکر و عمر و عثمان و علی». گفتم «یا ربّ آنت
 فضل که او را بر خلق عالم نهادی». گفت «بلی یا جبرئیل، این خود در
 این جهان است چون روز قیامت بود اولیّتهم جنتی و آبتّهم رؤیتی و
 ۸ ادخل محبّیهم و محبّی مُحبّیهم الجّنة و انا الجواد الکریم. و هب منبه
 گوید: چون خدای تعالی خواست که زمین و آسمان را بیافریند اول
 گوهری بیافرید پانصد ساله راه بالای آن. آنکه به نظر هیبت بدان
 نگرست، آن گوهر از نظر هیبت خدای آبی گشت. آنکه خدای تعالی زیر
 ۱۲ آن آتشی بیافرید و بر آن گماشت تا آن را بجوشانید، نور مصطفی
 علیه السّلام چون خرشید از میان آن گوهر و از میان آن آب همی تافت، آن
 آب کفی بر سر آورد و بخاری از آن برآمد، از آن کف زمین را بیافرید و از
 آن بخار آسمان را بیافرید؛ نور مصطفی علیه السّلام از میان زمین می تافت
 ۱۶ چنانکه خرشید از آسمان تابد. چون آدم را از زمین بیافرید نور مصطفی را
 علیه السّلام در پیشانی آدم آورد؛ چون خدای را عزّوجلّ سجود کرد،
 نخست نور مصطفی سجود کرد، آنکه آدم، آنکه دیگر پیغامبران در قفاء
 آدم بر متابعت نور مصطفی سجود کردند و دیگر امتان در پشت آدم بر
 ۲۰ متابعت انبیا سجود کردند. ندا در ملکوت افتاد که والسابقون السابقون
 اولئك المقربون. چون آدم علیه السّلام سر از زمین برداشت شعاع نور
 مصطفی دید بر زمین افتاده همه حوالی آدم از آن روشن گشته، گفت: یا
 رب این چه نور است که از پیشانی من می تابد. ندا آمد که: این نور

- فرزندی است از فرزندان تو خاتم الانبیاء نبی امی عربی، آن است که ترا و همه پیغامبران را از بهر او آفریده ام، روز قیامت همه انبیا در زیر علم او باشند و همه امتان تبع امت او باشند و تا امت او را در بهشت نیارم هیچ امتی را به بهشت راه نباشد. آدم را علیه السلام صبر بر رسید در آرزوی دیدار ۴ او گفت: یا رب چه بود که مرا به وی دیدار دهی. ندا آمد نور مصطفی را علیه السلام که از پیشانی آدم به سر انگشت مسبحة او شو. نور مصطفی علیه السلام آهنگ بسوی راست آدم داد، ندا در ملکوت افتاد که و اصحاب الیمین ما اصحاب الیمین. چون به سر انگشت مسبحة وی ۸ رسید، آدم آن انگشت را بر آورد و شهادت گفت که: اشهدان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله؛ آنکه بر آن نور مصطفی علیه السلام سلام کرد. خدای تعالی به نیابت مصطفی جواب سلام آدم باز داد؛ از آنجا است که سلام کردن سنت است که از آدم درآمد و جواب فریضه است که از ۱۲ خدای تعالی درآمد. آنکه خدای تعالی آن نور مصطفی را علیه السلام با پیشانی آدم گردانید و از پشت آدم آن را به شیت رسانید و از شیت به یک یک پدر می رسانید تا به نوح رسانید، تا آن نور در پیشانی وی بود کس از کافران با وی جفا نکردندی. چون از نوح علیه السلام جدا شد و به سام ۱۶ رسانید، از آن پس با نوح جفاها کردند و طپانچه بر روی نوح زدندی چنانکه خون به روی وی فرو کردند. آنکه نور مصطفی علیه السلام از سام بن نوح به یک یک پشت می آمد تا به ابراهیم علیه السلام آمد، و هم آن نور بود که بر آتش تافت تا سرد با سلامت گشت، و از ابراهیم به ۲۰ اسماعیل رسید. کعب الاحبار گوید آن وقت که ابراهیم از مادر بزاد علمی از نور در هوا پدید آمد چنانکه از مشرق تا به مغرب همه جهان روشنایی گرفت، ندا در ملکوت افتاد که هذا نور محمد. چون هاجر مادر اسماعیل بار گرفت به اسماعیل، نور مصطفی از ابراهیم به اسماعیل

رسید. ابراهیم علیه السلام روزی خویشان خویش را حاضر کرد و تابوت آدم را پیش خواست و سرباز کرد، نگه کرد در آن تابوت به عدد همه پیغامبران خانها دید، در آخر خانه رسول را دید صلی الله علیه و سلم از یاقوت صرخ، نور مصطفی در آن خانه بر هیئت مردی هر کدام نیکوتر در نماز ایستاده و بر راست وی صورت کهلی برپیشانی وی نبشته که هذا اَوَّلُ مَنْ تَبِعَهُ مِنْ اُمَّتِهِ، و از چپ وی صورت فاروق نبشته برپیشانی وی هذا قَرْنُ مِنْ حَدِيدٍ، و از پس او نوری برپیشانی نبشته هذا بَارَ الْبَرِيَّةِ، و در پیش نور مصطفی علیه السلام نور علی برپیشانی او نبشته که هذا اخوه و ابن عمه و المؤيد بالنصرة من عند الله. آنگه چون اسماعیل بزاد نور مصطفی درپیشانی وی پدید آمد، ابراهیم در مهر او چنان بی صبر گشت که بی وی یک ساعت صبر نداشتی، و هم از آن نور بود که کارد ابراهیم بر اسماعیل کار نکرد و کبش آمد از آسمان فدای اسماعیل را، چون اسماعیل علیه السلام فرا رسید گفت: بخ بخ زینهار که زن نخواهی مگر از پاک ترین همه عرب. آنگه نور مصطفی از اسماعیل به یک یک پشت می آمد تا به عبدالمطلب رسید، وی روزی در سایه کعبه خفته بود خوابی دید هول، از هولی آن بیدار گشت لون وی متغیر گشته بود، بدوید نزد کاهن قریش آمد، چون کاهن وی را بدید گفت «چه بودست مهتر ما را که متغیر اللون شدست؟». بگفت که «در حجر اسماعیل به خواب دیدم که درختی از پشت من برآمدی نورانی سر آن به آسمان رسیدی و شاخهای آن از مشرق تا به مغرب برسیدی نور آن هفتاد بار چند نور آفتاب همه عرب و عجم او را سجد می کردند و هر ساعت نور آن زیادت می شدی، نگه کردم می گروهی از قریش در شاخهای آن می آویختندی و قومی قصد بریدن آن می کردند؛ من قصد کردم که شاخی از آن بگیرم ورنایی بانگ بر من زدی که برو ترا از آن نصیب نیست؛ من گفتمی کرا است

- نصیب؟ گفتی اینها را که دست در وی زده اند». کاهن قریش چون آن سخن از عبدالمطلب بشنید لون او متغیر گشت گفت «اه، اگر چنین که مرا بگفتی بدیدی، از پشت تو زود بود که فرزندی پدید آید چنانکه از مشرق تا به مغرب بگیرد و عرب و عجم را مقهور کند». بوطالب گفت «به ۴
- خدای که آن درخت محمد بود». او را گفتند «پس چرا به وی ایمان نیاری؟». گفت «احذر سبة ناز و لا عار». و هم از آن نور مصطفی بود که در پیشانی عبدالمطلب بود که می رفتی بازان مانستی که خرشید از روی وی می تابد. آنکه نور مصطفی علیه السلام از عبدالمطلب به عبدالله رسید و ۸
- وی کهین پسران عبدالمطلب بود و وی نذر کرده بود که اگر وی را ده پسر تمام گردد، دهم قربان کند شکر آن ده پسر را. قضا را دهم پسر عبدالله آمد، نور مصطفی علیه السلام در پیشانی او بود. عبدالمطلب را هیچ گونه از دل بر نیامد که او را قربان کردی، نزدیک کاهن قریش آمد گفت «چنین ۱۲
- نذری کرده ام، اکنون از دلم بر نمی آید». گفت «برو ده اشتر برابر او بدار و میان او و اشتران قرعه زن، اگر قرعه بر اشتر آید آن ده اشتر را قربان کن بجای پسر و اگر قرعه بر پسر آید ده اشتر دیگر زیادت کن، همچنین تا ۱۶
- آنکه که قرعه بر اشتر آید می افزای؛ آنکه اشتران قربان کن». عبدالمطلب همچنان کرد، قرعه بر عبدالله می افتاد، وی اشتر زیادت می کرد تا اشتر به صد رسید، آنکه قرعه بر اشتر افتاد، هر صد را قربان کرد فدای عبدالله؛ از آنست که رسول گفت علیه السلام: انا ابن الذبیحین.
- چون عبدالله بزرگ شد نیکوترین همه برنایان قریش بود از آنکه نور ۲۰
- مصطفی علیه السلام در پیشانی وی بود. دختری ملک زاده ای از یمن در کتابها خوانده بود که سید اولین و آخرین نبی عربی در این روزگار خواهد بود هنوز از پشت پدر به رحم مادر نرسیدست، و می دانست که مولود وی به مکه خواهد بود؛ از یمن برخاست با تجمل بزرگ از مهدها و

- عمارِیها با زرو جواهر و یواقیت و جواری و غلمان بسیار به مکه آمد به بطحا مکه فرو آمد. اهل مکه هرگز چنان تجمل ندیده بودند، همه بنظاره بیرون شدند چنانکه مکه خالی گشت؛ و آن ملک زاده در مهد نشسته بود و نگه می کرد در میان مردمان مکه تا نشان محمد بر که یاود، چشمش بر روی عبدالله افتاد، نور مصطفی علیه السلام در روی وی بدید بدانست که او خواهد بود پدر محمد. بنهان کسی به وی فرستاد که «مرا بخواه تا من ترا باشم، این همه تجمل و املاک اسباب من ترا باشد». عبدالله را از آن سخت عجب آمد، در شهر آمد عبدالمطلب را بگفت که «این ملکه به من کس فرستاد بدین حدیث چه گویی؟». پدرش گفت «کودکی مکن آن خندستانی بود، زیرا که او ملک زاده یمن بازان همه تجمل بتوجه کند». عبدالله از آن اندوهگن گشت، قضا را در خانه شد؛ وی را با ایمنه مادر مصطفی صحبت افتاد، نور مصطفی علیه السلام از وی جدا گشت به رحم ایمنه رسید. دیگر روز با اهل مکه به نظاره شد، آن زن از روزن خیمه وی را بدید و آن نور در پیشانی وی ندید، گفت «آه کار از دست درگذشت، نور نبی امی عربی به رحم مادر رسید و من بی نصیب ماندم». فاوی گفتند خاصگان وی «چه گویی در آن حدیث که دی می گفتی؟». گفت «من برای امیدی اینجا آمدم مگر آن عز و شرف مرا باشد، چون به کسی دیگر رسید من نومید گشتم»؛ و اندوهگن باز گشت.
- مولد مصطفی صلی الله علیه و سلم: در اخبار چنین آمده است که مولد مصطفی علیه السلام روز دوشنبه بودست از ماه ربیع الاول دوازده روز گذشته، عام الفیل در روزگار نوشروان ملک عادل. اما محمد هیصم رحمه الله در کتاب فنون آورده است که مولد مصطفی علیه السلام در ماه رمضان بودست وقت صبح دوازده روز از ماه گذشته نه سال مانده از ملک نوشروان و دو سال مانده از ملک عمرو بن الهند ملک حیره، و دو ماهه بود

- که از پدر باز ماند و چهار ساله بود که از مادر باز ماند؛ و این درست. صفة بنت عبدالمطلب عمه رسول گوید که وقت ولادت مصطفی علیه السلام بیست و پنج علامت دیدم که هریکی از آن دلیل نبوت او بود: یکی آنکه راست از مادر بزاد نه نگون، و در حال که از مادر بزاد به سجود افتاد ۴ خدای را، و در آن ساعت که وی خدای را عزوجل سجود کرد هر چه در روی زمین چیزی بود از جانور غیر آن همه خدای را سجود کردند بر متابعت وی، و از مادر ختنه کرده زاد و ناف بریده و شسته آمد خواستیم که وی را بشویم آوازی شنیدیم که مشوید که ما او را شسته و شایسته ۸ فرستادیم، به زبان فصیح می گفت لا اله الا الله و آواز فرشتگان شنیدیم که السلام علیک یا رسول الله. صفة گوید خواستم که بنگرم که پسر است یا دختر، نوری به گرد او درآمد تا هیچ کس را چشم به عورت او نیفتاد؛ و هنوز تاریکی بود چون از مادر جدا شد، نگه کردم همه خانه روشن گشت ۱۲ چنانکه نیم روزان، بهراسیدم و بیرون آمدم همه جهان از مشرق تا مغرب روشن گشته بود از نور مصطفی علیه السلام. و در آن ساعت همه روی زمین سبز گشت به نبات و همه درختان برگ و شکوفه بیرون آوردند و همه چشمهای زمین آب روان گشت و همه دردمندان راحت یافتند و همه ۱۶ بیماران شفا یافتند و همه بقراران قرار یافتند و همه آبستان بارینهادند، ندا در ملکوت هفت آسمان و زمین افتاد که ولد النبی الاُمّی العربی الهاشمی خاتم الانبیاء، در همه روی زمین بت نماند که نه همه به روی در افتادند، و در همه روی زمین آتش مجوس نماند که نه همه فرو مرد، و ۲۰ در همه روی زمین چلیپا نماند که نه نگوسار گشت، در همه روی زمین بت خانه ای نماند که نه زلزله در آن افتاد، ایوان کسری بشکست، همه کنشها بلرزید، همه دیوان بهراسیدند که چه افتاد؛ ابلیس در جزیره دریا بر تخت بلرزید و تختش نگوسار شد و وی از تخت در افتاد و بانگی بکرد

- که همه دیوان روی زمین بشنیدند و روی به وی نهادند، چهل روز تخت وی نگوسار بود لرزه بر همه دیوان افتاد، دیوان ستنبه گفتند چه کنیم چه افتادست؟، ابلیس گفت: بزاد آن کس که از بهر وی مرا سجود آدم فرمودند، بزاد آن کس که بسبب وی مرا بلعنت کردند، بزاد آن کس که بسبب وی بدین روز افتاده‌ام، بزاد آن کس که کونین و عالمین برای او آفریده‌اند، یغیر الادیان و یکسر الاوثان و یطرّد الشیطان و یوحد الرحمن. و همه وحوش جهان روی سوی یکدیگر نهادند به بشارت که محمد صلی الله علیه و سلم آمد. و نیز از علامات نبوت وی در اخبار آمده است که میغ بر سر وی سایه داشتی و از لطافت وی سایه او بر زمین نیفتادی و مگس بر وی ننشستی و مرغ به زور وی نپریدی. و مهر نبوت بر کتف وی بودی بر آن نوشته که لا اله الا الله. و از همه مردان بسر برتر بودی. هرگز خواب به دل او نرسیدی، زانکه دل وی به آب حیوان شسته بودند، چنانکه در تفسیر الم نشرح گفته‌اید. هرگز بر هیچ ستوری ننشستی که نه او را پشت فرو داشتی و هرستوری که وی بر آن نشستی پیرنگشتی. هرگز مار او را نکزید. عرق او بوی مشک دادی، آب دهن وی شفاء همه بیماران بودی، نفس وی راحت همه دردها بودی، هرگز دیو پیرامن وی نگشتی و به چهل پیغمبر وی را قوت بودی. هرگز بول و غایط او پدید نیامدی زیرا که زمین آن را فرو بردی، هرگز کس او را بر بول و غایط ندیدی. شب گرسنه بخوفتی روز را سیر گشته بودی. همچنانکه از پیش بدیدی از پس نیز بدیدی. هر عضوی را از اعضاء وی کرامت دیگر بودی: سروی از عقل بود، چشم وی از عبرت بود، گوشش از حکمت بود، زبانش از ذکر خدای بود. رویش از رضا بود، گردنش از تواضع بود، شکمش از علم بود پشتش از توکل بود، صدرش از حلم بود، دلش از یقین بود، دستش از سخاوت بود، پایش از جهد و عبادت بود. هر عضوی را از اعضاء او

- معجزه‌ای بود: معجزه سرش آن بود که با هر کسی که می‌رفت به سراز وی بلندتر بودی؛ از همه آدمیان الیاس به بالا مه بود، به زیارت مصطفی آمد با وی استاده بود مصطفی علیه السلام به سراز وی بلندتر بود. معجزه چشمش آن بود که از هر سوی خویش می‌دید، جبرئیل را و آدمیان را ۴ بهم می‌دید. معجزه گوشش آن بود که سخن جبرئیل و سخن مردمان بهم بشنیدی که سخنی او را از سخنی مشغول نکردی. معجزه زبانش آن بود که اخرس را خطاب کردی اخرس با وی به سخن آمدی، اگر سنگ خاره را خطاب کردی به سخن آمدی، تا سوسمار با وی به سخن آمد، آهوبا ۸ وی به سخن آمد، درخت با وی به سخن آمد، بزغاله بریان با وی به سخن آمد، حصی در دست وی تسبیح کرد. معجزه دستش آن بود که به ماه اشارت کرد بشکافت، به درخت اشارت کرد بیامد. معجزه دلش آن بود که هرگز از یاد کرد خدای تعالی غافل نبودی زیرا کش خواب نبودی، هر چه بدیدی یاد گرفتی و هر چه یاد گرفتی هرگز فراموش نکردی. معجزه پایش آن بود که به زور هر ستور که درآوردی اگر پیر بودی جوان گشتی و اگر جوان بودی چون براق گشتی. فضلش تا بدانجا بود که خدای تعالی او را در قرآن به هفتصد جای یاد کرد و بستود بتصریح و تعریض تا بدانجا ۱۶ که صد هزار و بیست و چهار هزار پیغامبر هریکی قطره‌ای بودند از نور وی، چنانکه جعفر بن محمد الصادق گوید رضی الله عنه: پیش از آنکه خدای تعالی این جهان را بیافرید به صد هزار و چهل هزار سال نور مصطفی را بیافرید و دوازده حجاب از نور بیافرید، آنگه نور مصطفی را در اول حجاب ۲۰ از آن دوازده درآورد، دوازده هزار سال خدای را تسبیح می‌کرد که سبحان ربی الاعلی و آن حجاب قدرت بود. آنگه او را در دوم حجاب عصمت درآورد، یازده هزار سال تسبیح می‌کرد که سبحان عالم السر و الخفیات. آنگه در حجاب مشیت ده هزار سال تسبیح می‌کرد که سبحان الرفیع

الاعلیٰ. آنکه در حجاب رحمت نه هزار سال تسبیح می‌کرد که سبحان الله و تعالیٰ. آنکه در حجاب سعادت هشت هزار سال تسبیح می‌کرد که سبحان من هو دایم لا یسهو. آنکه در حجاب کرامت درآورد هفت هزار سال تسبیح می‌کرد که سبحان رب العرش العظیم. در یک یک حجاب خدای را تسبیح می‌کرد تا از همه حجابها بیرون آمد، آنکه آن نور را به ده قسمت کرد از یکی عرش را بیافرید و از دیگر کرسی را بیافرید، از سدیگر لوح را بیافرید، از چهارم قلم را بیافرید، از پنجم بهشت را بیافرید، از ششم آسمان را بیافرید، از هفتم ملایکه را بیافرید، از هشتم آفتاب را بیافرید، از نهم ماه را بیافرید، از دهم روح مصطفی را بیافرید. آنکه او را به دریای شکر درآورد، آنکه به دریای صبر درآورد، آنکه به دریای صلابت درآورد، آنکه به دریای قدرت درآورد، آنکه به دریای قناعت، آنکه در دریای زهد درآورد، آنکه به دریای یقین درآورد، آنکه به دریای توکل درآورد، آنکه به دریای قربت درآورد. آنکه بفرمود او را تا خود را بیفشاند؛ صد هزار و بیست و چهار هزار قطره آب از وی بچکید، از هر یکی خدای تعالی پیغامبری را بیافرید. آنکه آن پیغمبران بیکبار آواز برآوردند که اللَّهُمَّ اجعلنا من امة محمد، از آنست که سوگند به جان مصطفی یاد کرد لعمرک یا محمد، قوله: وَالتَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ یعنی هوی لیلۃ المعراج من السماء الی الارض. سه جای در قرآن خدای تعالی حدیث معراج مصطفی یاد کردست: در سورة سبحان الذی اسرّی و در آمن الرسول و در این سورة؛ در سورة سبحان یاد کرد بردن او را از مکه تا بیت المقدس، و در این سورة یاد کرد بردن او از بیت المقدس تا به قاب قوسین و ادنی، و در آمن الرسول یاد کرد بعضی از آنچه گفت در مقام قاب قوسین و ادنی. در خبر است که چون رسول علیه السلام این سورة را بر اهل مکه خواند عتبه بن ابی لهب عم زاده مصطفی گفت: انا کافر بالنجم إذا هوی.

رسول علیه السلام آن سخن بشنید گفت: اللَّهُمَّ سَلِّطْ عَلَيْهِ كَلْباً مِنْ كِلَابِكَ. آن وقت کاروان قریش میساخت که سوی شام برود بولهب کار عتبه بساخته بود تا با کاروان بفرستد، چون بشنید که محمد بروی دعاء بد کرد پشیمان گشت از فرستادن وی. اهل مکه نزد وی آمدند که «چرا ۴ وی را نمی فرستی؟». گفت «زیرا که محمد مردی شوم سنه است بر عتبه دعاء بد کردست». گفتند «تو دل مشغول مدار که ما ترا ضمان کنیم که در نگه داشت وی تن و جان فدا کنیم نگذاریم که او را هیچ مکروهی رسد». بولهب عتبه را با ایشان بفرستاد و خود تا منزلی با ایشان ۸ بیرون رفت و ایشان را وصیتهای کرد در حدیث عتبه. برفتند؛ و بارها هر شب بر هم نهادندی، وی را بر سر آن خوابانیدندی و بارهای خویش را گرد آن بنهادندی و بر آنجا بخفتندی و پاس می داشتندی. چون نیم شب شد خدای تعالی خوابی بر ایشان اوکند؛ شیری بیامد میان ایشان درشد، ۱۲ عتبه را برگرفت و از میان ایشان بیرون آورد و با یکسوبرد و دَقَّه مِنْ قَرْنِهِ الی قدمه و لم یذق منه شیئاً تَقْذِراً مِنْهُ، وی را خرد و مرد کرد و از وی نچشید از پلیدی کفروی. سؤال: چرا گفت وَ أَلْتَجِمَ إِذَا هَوَىٰ نَكَفَتْ اِذَا ۱۶ عَلَا بَعْدَ مَا كِه بَرْدَن مِصْطَفٰی بِه قَاب قَوْسِینِ اَو اَدْنٰی دَر اِکْرَامِ وِی بِه اَز فَرَوِ اَمْدَن بُوْد؟ جَوَاب گوئیم زیرا که شرف و نواخت مصطفی آنکه تمام ببود که بازگشت از مقام قربت به انواع خلعت و کرامت.

مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ: سوگند بدینچه یاد کردیم که نه گمراه است یار شما — یعنی رسول شما — و نه بی راه. سؤال: ضلالت و غوایت یکی بود چه فایده بود در تکرار ضلّ و غوی؟ جواب گفته اند هر چند ضلالت و غوایت یکی باشد و لکن به دو لفظ یاد کرد تزیین و تحسین لفظ را چنانکه گویند حسنٌ جمیل، عاقلٌ لیب، علیمٌ خبیر، و گفته اند معاذ الله من کذب و مین. و گفته اند معناه: مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ فِی قَوْلِهِ و مَا غَوٰی فِی

فعله، این جواب آن است که کافران مکه گفتند محمد از راه بیفتادست و دلش به عشق کسی بجفته است زانست که قرآنی بدین فصاحت می گوید. خدای عزوجل گفت:

۴ وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ: نمی گوید از هوای دل. سؤال: چرا روا دارید رسول را که به رای و قیاس سخن گوید بعد ما که خدای گفت وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ؟ جواب گوییم خدای گفت وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ نگفت و ما ينطق عن الراي والقياس، هوی جدا باشد از رای و قیاس. و گفته اند معناه: وما يقراء عن الهوى، این که محمد می خواند از قرآن نه از خویشتن می خواند. ۸

إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى: نیست این قرآن که می خواند مگر پیغام نهانی که به وی می گزارند.

۱۲ عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى: درآموخت او را قرآن آن که سخت قوت است. گفته اند که این صفت خدای است ای: عَلَّمَ الله جبرئیل القرآن. و گفته اند صفت جبرئیل است ای: عَلَّمَ جبرئیل محمداً القرآن. و گفته اند صفت محمد است ای: عَلَّمَ محمد امته القرآن. سؤال: چرا خدای عزوجل خود را شَدِيدُ الْقُوَى گفت بعد ما که قُوَى جمع قوت است و قوت خدای قدرت او است و قدرت او یکی است چرا آن را به لفظ جمع یاد کرد؟ جواب گوییم از بهر تعظیم و تفخیم را و نیز از برای آن را که فایده قدرتهای بسیار بدهد. محمد هیصم گفתי رحمه الله اصل قوت در لغت تو بود چنانکه قُوَةُ الْحَبْلِ گویند توی را از آن، و لکن چون قوت ما به تاو و ترکیب باشد قدرت ما را قوت گویند و اگر خبر نیامدی به قوت خدای را عزوجل ما او را به قوت وصف نکردیمی به قدرت وصف کردیمی، ذُو مِرَّةٍ: خداوند قوت است، و اصل مِرَّة در لغت هم تاو باشد چنانکه گویند حَبْلٌ مَرِيرٌ، و این اسم مر قدرت را مجاز است در لغت، لکن چون قرآن

بدان ناطق است بدان اقرار باید داد فَاسْتَوَى: استوی کرد. اگر این دُو مَرَّةً بر صفت خدای رانی عَزَّوَجَلَّ فَاسْتَوَى آن است که استوی علی العرش، وگر این دُو مَرَّةً بر صفت جبرئیل رانی فَاسْتَوَى ای: فاستوی فی تمام هیئته بالافق الاعلی، وگر این دُو مَرَّةً بر صفت مصطفی علیه السلام رانی: ۴ فاستوی بقاب قوسین او ادنی.

وَهُوَ بِالْأَفْقِ الْأَعْلَى: و او به کناره برترین جهان بود، شب معراج، گفته اند جبرئیل و گفته اند مصطفی. أَفَقُ کناره باشد اما أَفَقُ اعلى زَوْر هفت آسمان است، و آن فضایی است چندانی که هفت آسمان و هفت ۸ زمین در جنب آن چون حلقه ای بود در بیابان. مصطفی صلی الله علیه و سلم هرگز جبرئیل را در تمامی هیئت وی در دنیا بندیده بود، زیرا که جبرئیل از آن بزرگتر است که در مضیق افلاک گنجد بتمامی هیئت خود؛ شب معراج چون به أَفَقُ اعلى رسید در آن فضا جبرئیل را بتمامی ۱۲ هیئت او بدید.

ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى: پس نزدیک آمد آنکه نزدیکتر آمد. گفته اند معناه دَنَا محمد من العرش، و گفته اند دَنَا محمد من جبرئیل که فروتر می گوید وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرَى، و گفته اند دَنَا محمد من رَبِّهِ قَرَبُ الْمَكَانَةِ لاقرب المكان، و گفته اند ۱۶ که این قرب مصطفی رفع وسایط و حجاب بود میان او و خدای عَزَّوَجَلَّ، و گفته اند دَنَا: پس نزدیک آمد محمد فَتَدَلَّى: بنزاید بدان قربت، و بر این قول فَتَدَلَّى در اصل فتدلّل بود، و گفته اند فَتَدَلَّى ای: فسجد.

فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى: تا بود به مقدار دو کمان یا نزدیک تر. گفته اند ۲۰ قَاب قوسین چند دو خانه کمان، و گفته اند چندانی که قبضه ای که میان دو خانه کمان باشد، و گفته اند قدر قَوْسَى الْحَاجِبِ چند دو کمان ابرو، والله اعلم. سؤال: چرا گفت أَوْ أَدْنَى بعد ما که أَوْ حَرَفِ شَكٍّ است و شَكٍّ از خدای عَزَّوَجَلَّ روا نباشد؟ جواب گفته اند که این آو تخییر است

یعنی خواهید آن قرب را به قاب قوسین مانده کنید و گر خواهید به ادنی، چنانکه گویند کُلّ الجنز آو التمر، این آو تخییر بود نه آوشک. و گفته اند این آو به معنی بل است، یعنی بل ادنی. و گفته اند معناه فکان قاب قوسین ثم صار ادنی. و گفته اند این آو تشکیک است، در شک اوکند خدای تعالی خلق را که نخواست که خلق واقف باشند بر گنه آن قربت زیرا گفت آو آذنی.

فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ: وحی کرد به بنده خویش آنچه وحی کرد. رسول را علیه السلام پرسیدند که: چه رفت در آنچه گفت فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ؟ گفت: هزار حاجت بخواستم از خدای خود، همه مرا بداد و هزار کرامت نیز ناخواسته در باب امت بداد و هزار در باب من. سفیان ثوری را پرسیدند که: چه رفت در آن مقام مَا أَوْحَىٰ؟ گفت: مقامی که جبرئیل امین را فازان راه نبود سفیان ثوری را فازان چه علم بود. ابوبکر صدیق رضی الله عنه پیغمبر را صلی الله علیه و سلم پرسید که: چه رفت در آن مقام؟ رسول گفت که: خدای گفت عزوجل که یا محمد اگر نه آنستی که من عتاب با دوستان دوست دارم و گرنه هرگز با امت تو شمار نکنم. عمر خطاب گفت رضی الله عنه: یا رسول الله در آن مقام چه رفت؟ گفت: خدای من از امت من به سه چیز گله کرد، یکی آنکه گفت من کردار فردا از ایشان در نمی خواهم و ایشان از من روزی فردا این در خواهند، دیگر آنکه مُعَزَّو مَذَلَّ منم و ایشان عز از دون من جویند، سدیگر آنکه من به نام ایشان هیچ درکتی نیافریده ام در دوزخ و ایشان می کوشند تا خویششان را در دوزخ اوکنند. عثمان عفان رضی الله عنه پرسید که: یا رسول الله در آن مقام چه رفت؟ گفت: خدای من به سه چیز گله کرد از امت من، یکی آنکه روزی من می خورند و شکر کسی دیگر را می کنند، دیگر آنکه من دوست ایشانم و ابلیس دشمن ایشان دوست را

- آزرده می‌دارند و دشمن را خشنود می‌دارند، سدیگر من روزی ایشان فا کس ندهم و ایشان کار من فا کسی دیگر دهند. علی رضی الله عنه پرسید که: یا رسول الله چه رفت در آن مقام؟ گفت: من چهار حاجت از خدای بخواستم: یکی آنکه گفتم آن منازعتها که در میان یاران من رود ۴ در کار من کن، گفت آن بود که تو خواهی؛ دیگر گفتم کافرزادگانی که پیش از بلوغ بمیرند ایشان را در کار من کن و خدمتکاران امت من کن در بهشت، گفت آن بود که تو خواهی؛ سدیگر گفتم یا رب اگر وقتی از من در تنگ دلی سنی خوانده آید بر کسی از امت من آن را برایشان رحمت ۸ کن، گفت آن بود که تو خواهی؛ چهارم گفتم یا رب شمار امت من با من گذار، گفت یا محمد هر چند تو رسول رحیمی اما ارحم الراحمین نه ای، یعنی گر تو گناهان امت را ببینی از ایشان تبرّا کنی، بگذار تا مطلع بر گناهان امت تو من باشم که آن رحمت من است که همه را فرا رسد، و ۱۲ لکن ترا در این حاجت هم بی قضا حاجت نکنم از تو شفاعت و از من رحمت تا گناهان امت تو میان شفاعت تو و رحمت من آمرزیده گردد. فاطمه زهرا رضی الله عنها پرسید که: ای پدر چه رفت در آن مقام؟ گفت: خدای تعالی گفت یا محمد من سببی و بهانه ای خواهم تا امت ۱۶ ترا بیامرزم. عایشه رضی الله عنها پرسید: که چه رفت در آن مقام؟ گفت: خدای مرا گفت یا محمد چهار کار بکنم با امت تو در گناهان ایشان بخلاف آنکه با امتان دیگر کردم: یکی آنکه امتان گذشته را اگر گناه کردند بر ایشان آتش فرستادمی، بر امت تو ستر فرستم؛ دیگر امتان ۲۰ گذشته را از حال بگردانیدم امت ترا بر جای بدارم و گناهان ایشان را بگردانم؛ سدیگر امتان گذشته را چون گناه کردند به زمین فرو بردم و امت ترا بدارم بر جای و گناهان ایشان به زمین فرو برم؛ و چهارم بر امتان گذشته سنگ بارانیدم و بر امت تو رحمت بارانم.

مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى، ای: ما قصر فواد محمد فی تفهّم ما رأى: هیچ
 تقصیری نکرد دل محمد مصطفی در دریافتن آنچه دید، که هر چه به
 چشم بدید به دل یاد گرفت. و گفته اند معناه: ما کذب فؤاد محمد ما رأى
 قبل أن رأى: هر چه آن شب بدید پیش از دیدار آن را مصدّق بود. سؤال: ۴
 چه شرف بود در تصدیق آنچه مردم به چشم می بینند بعد ما که در
 عین یقین جای شک نباشد؟ جواب این دو قول است که یاد کردیم.
 أَفْتَمَّارُونَهُ عَلَى مَا يَرَى: ای می ستیھید با وی در آنچه وی دید، و افتارونه
 ای: افتجحدونه، می انکار کنید آن را که وی دید. چنین گفته اند که ۸
 اول کسی که معراج رسول را تصدیق کرد بوبکر صدیق بود؛ هر که تا به
 قیامت معراج مصطفی را تصدیق کند و اقرار دهد بوبکری است، با وی در
 بهشت بود. اول کسی که معراج مصطفی را علیه السلام انکار کرد بوجهل
 بود؛ هر که از آن انکار کند تا به قیامت بوجهلی است، با وی در دوزخ ۱۲
 بود.

وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرَى: بدرستی که بدید او را بار دیگر، گفته اند جبرئیل
 را دید بار دیگر. و آن آن بود که چون مصطفی علیه السلام به سدرۃ المنتهی
 رسید، جبرئیل باز ایستاد. مصطفی گفت «چرا فرو استادی؟». گفت ۱۶
 «یا محمد، وَمَا مِثًا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَعْلُومٌ، مرا از اینجا زاستر جای نیست».
 رسول را از آنجا بردند تا به قاب قوسین، چون بازگشت جبرئیل را دید
 دیگر بار هم آنجا مثل الوضع چون سبک صعوه به ضعیفی رسول گفت
 «یا جبرئیل، این توی؟». گفت «بلی». گفت «چرا چنین بیودی؟». ۲۰
 گفت «یا محمد، هذا مقام الهیة، من چون فازین مقام رسم از هیبت
 خدای عزوجل چنین کردم». و گفته اند رَأَى نَزْلَةً أُخْرَى رسول مر خدای را
 بدید. ابن عباس گوید بدید، و عایشه گوید ندید، میان صحابه در این
 خلاف بود؛ و آن خلاف ایشان دلیل است بر آنکه دیدار حق است، زیرا

که اگر محال بودی صحابه در آن خلاف نکردندی که دید یا ندید، چنانکه خلاف نکردند در آن که خدای به خانه ام هانی بود یا نبود، زیرا که آن برخدای محال است.

- ۴ **عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنتَهَى**: نزد آن درخت که نام آن سدرۃ المنتهی است. و آن درختی است زور آسمان هفتم، آن را سدرۃ المنتهی گویند زیرا که منتهای فرشتگان است، و گفته اند زیرا که منتهای خلق است که خلق را از آن فراتر راه نیست، و گفته اند منتهای وهم خلق است، و گفته اند زیرا که فرا رسیده است به همه بهشت که هیچ درجتی نیست در بهشت که نه از آن درخت شاخی بر آن درخت سایه دارد.

عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى: نزد آن درخت است بهشت مأوی.

- إِذْ يَغْشَى السِّدْرَةَ مَا يَغْشَى**: چون بپوشانید آن درخت را آنچه بپوشانید. گفته اند یغشیها جراد من ذهب، خدای تعالی ملخ زرین بر آن درخت گماشت تا آن را بپوشانید تا نور حجب بر بصر مصطفی علیه السلام غلبه نکرد. و گفته اند یغشیها الملائكة، و آن آن بود که چون فرشتگان دیدند که مصطفی را از سدرۃ المنتهی ببرند گفتند «اینست بزرگوار بنده ای که وی را از اینجا برتر بردند»؛ فرشتگان بر آن درخت گرد آمدند چندانکه بپوشیدند آن را تا بشنوند که خدای او را چه گوید و او خدای را چه گوید.

- مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَى**، ای ما مال بصر محمد و ما تجاوز الحد: بنگشت بینایی وی و نه از حد درگذشت، یعنی به چیزی ننگرست که نباید نگرست و به هر چه بایست نگرست ننگرست.

لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى: بدرستی که بدید از نشانهای خدای او بزرگترین، چون عرش و کرسی و لوح و قلم و بهشت و دوزخ و جز از آن. سؤال: چرا گویند که محمد شب معراج ملکوت هفت آسمان و هفت

زمین و از عرش تا به تحت الثری بدید بعد ما که آیات کبریٰ دید و بس؟
 جواب گوئیم خدای تعالی کُبریٰ را یاد کرد تا خلق بدانند که هیچیز را بر
 وی پوشیده نماند؛ پیغمبر گفت زویتی لی الارض فأریت مشارقها و
 مغاربها همه زمین را بمثل چون سفره‌ای فاهم کشیدند و فرامن نمودند و
 هر چه در آسمانها است فرا من نمودند، تا من همه را بدیدم و معلوم خود
 گردانیدم و به قاب قوسین بودم و گفتم با خدای خود آنچه گفتم و شنیدم
 آنچه شنیدم و رفت آنچه رفت، آنکه مرا باز گردانیدند تا به زمین آمدم هنوز
 از شب سیکی باقی بود. و در اخبار آمده است که خدای تعالی آن شب را
 ۴
 ۸
 دراز گردانید تا چند شش ماه بود و خلق را از آن آگاهی نه، والله اعلم.

أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ وَمَنْوَةَ الثَّالِثَةِ الْآخَرَىٰ: ای دیدی — یعنی چه بینید و
 چه گوئید — که لات و عزی و منات که سیم دیگر است هنبازان خدای
 باشند، اینت محال سخنی. در خبر است که پیغمبر صلی الله علیه و سلم
 ۱۲
 این سورة را برمی خواند، قریش حاضر بودند و سماع می کردند، چون رسول
 فازین جا رسید بر زبان وی برفت «تلك الغرائق العلیٰ منها الشفاعة
 تُرتجی»، یعنی آن چنان بزرگواران باشند که به شفاعت ایشان امید باید
 داشت. کافران پنداشتند که محمد این سخن بحقیقت گفت، از آن در
 ۱۶
 غلط افتادند، چنانکه قصه آن در فَاذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ نَبْشَةً آمَد. اما لات بتی
 بود ثقیف را که آن را پرستیدندی و منات بتی بود که هُذَیل آن را
 پرستیدندی و عزی بتی بود غطفان را، سال فتح مکه رسول علیه السلام
 خالد و لید را بفرستاد تا آن را هلاک کرد چنانکه در اَلَيْسَ اَللَّهُ بِكَافٍ
 ۲۰
 عَبْدُهُ گفته آمد. سؤال: أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ ابتداء سخن خدای است،
 جواب کو؟ جواب گفته اند که جواب در این مضمراست، معناه: افرأیتم
 اللات و العزی و مَنْوَةَ الثَّالِثَةِ الْآخَرَىٰ بنات الله و انداده. و گفته اند جوابش
 آن است که بر زبان مصطفی برفت، از آن بود که کافران در غلط افتادند.

که بی نیازی نکند شفاعت ایشان چیزی إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَ أُخْرَى دیگر و یک چیز هم سدیگر و هم دیگر محال باشد؟ جواب گفته اند معناه افرایتم اللات الأولى و العزى الأخرى و منوة الثالثة، و لكن أُخْرَى را به آخر آو کند از بهر فاصله را که فواصل این سوره هم بر این وزن ۴ است. و گفته اند منات را ثالثة خواند در اضافت به اُولی یعنی به لات و عَزَى، و أُخْرَى گفت آن را در اضافت به دوم. و گفته اند این أُخْرَى درخت و دنائت است و بترین را بتائیت أُخْرَى گویند.

۸ أَلَكُمُ الذَّكْرُ وَلَهُ الْأُنثَى: ای شما را نر باید و خدای را ماده، یعنی خویشتن را پسر خواهید و خدای را دختر.

تِلْكَ إِذَا قَسَمَةُ ضِيزَى: آنگاه این قسمتی باشد کم و کاست و ناشایست و نامانست.

۱۲ إِنْ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ: نیست این لات و عَزَى و منات مگر نامهایی که شما نام کردید آن را و پدران شما فرو نفرستادست خدای آن را هیچ حجتی إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ مَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ: پس روی نمی کنید مگر پنداشت را و آنچه بدان چفسد و دوست دارد تنهای شما، یعنی به هوای تن می پرستید آن را نه به حجت، و گر ۱۶ يَتَّبِعُونَ به یا خوانی خبر بود وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمْ الْهُدَى: بدرستی که آمد بدیشان از خدای ایشان راه راست و دین حق و راه نماینده ای چون محمد، اگر فرا پذیرند.

۲۰ أَمْ لِلْإِنْسَانِ مَا تَمْتَنِي: یا مردم را بود آنچه آرزو خواهد، ای خدایی را به آرزوی دل و هوای تن می گیرید لا بل که به حجت باید گرفت و حجت خدایی الله را است، چرا؟ زیرا که:

فَلِلَّهِ الْآخِرَةُ وَالْأُولَى: خدای را است آن جهان و این جهان.
وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئاً: بسا فرشته در آسمانها

سؤال: چرا گفت وَمَنْوَةُ الثَّالِثَةِ الْأُخْرَىٰ بعد ما که ثالثه سدیگر باشد و یَرْضَى: مگر از پس آنکه دستوری می دهد خدای آن را که خواهد تا شفاعت کند آن را که او خواهد و بپسندد گفتار او را به توحید و سنت و جماعت. این جواب کافران مکه است که می گفتند ما بت را از بهر آن می پرستیم که بر هیئت فرشتگان اند تا روز قیامت ما را شفاعت کنند. در این آیت ما را حجت است بر اثبات شفاعت روز قیامت که اگر شفاعت نبود این استثنا درست نیامدی که إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَ یَرْضَى. سؤال: چرا گفت وَ یَرْضَى بعد ما که آن کس که خدای از او راضی بود او را شفاعت چه باید کرد؟ جواب گفته اند این رضا مرشفع را است، یعنی شفاعت نکند مگر آن کس که خدای از او خوشنود بود. و گفته اند این رضا اقرار آن کس است که اقرار سنت و جماعت و توحید دارد. ۴ ۸ ۱۲

إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ لَيُسَمُّونَ الْمَلَائِكَةَ تَسْمِيَةً لَا تُنْبِئُ: بدرستی که آن کسها که نگر ویدند بدان جهان نام می کنند فرشتگان را نام کردن ماده. و آن آن بود که مشرکان گفتندی الملائكة بنات الله و آن تسمیت انشی چون لات و عزری و منات است که گفتند لات تأیث الله است و عزری تأیث عزیز است و منات تأیث مّنان. ۱۶

وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا: نیست ایشان را بدان هیچ دانش پس روی نمی کنند مگر پنداشتی را بدرستی که پنداشت بی نیازی نکند از حق چیزی. سؤال: چرا گویند که به قیاس عمل واجب آید بعد ما که خدای گفت وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا، نگفت انّ القیاس لا یغنی من الحقّ شیئاً؟ جواب گوئیم مراد از این ظن هوا است، لاجرم حق به هوای تن نتوان دانست، اما به نظر و استدلال و قیاس صحیح بتوان دانست ۲۰

- فَاعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّىٰ عَنْ ذِكْرِنَا: روی بگردان از آن کس که بگشتست از یاد کرد ما، یعنی از توحید ما و فرمان ما و پند ما وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا: و نخواست مگر زندگانی نخستین، یعنی دنیا را بر آخرت و بر حق اختیار کرد. سؤال: چرا گفت فَاعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّىٰ بعد ما که رسول را که ۴ فرستاد بدان فرستاد تا ایشان را با حق و توحید خواند؟ جواب گوئیم معناه فَاعْرِضْ عَنْ مَكَافَاتِهِ و مَوَالَاتِهِ. این سوره مکی است، تا رسول علیه السلام به مکه بود اذن نبود به مکافات کفار و نه نیز دوستی داشتن با کافران.
- ۸ ذَٰلِكَ مَبْلُغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ: آن است تمامی رسیدن ایشان از دانش که می گویند الملائكة بنات الله و می پندارند که دنیا از آخرت به. سؤال: ای آن از ایشان خود علم بود تا گفت ذَٰلِكَ مَبْلُغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ بعد ما که علم علی ما هو به بود، پس آن از ایشان جهل بود نه علم. جواب گفته اند مراد از این علم ظن است، چنانکه شاعر گوید: وَلَا عِلْمَ إِلَّا حُسْنُ ظَنٍّ بِغَايِبٍ. و ۱۲ گفته اند این بر سبیل انکار است چنانکه کسی دعوی علم کند و خود هیچ نداند تو گویی دانشش تا بدانجا است که هر از بر و انداند، این بر سبیل انکار باشد نه بر سبیل تحقیق إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ أَهْتَدَى: بدرستی که خدای تو او است دانایتر بدانکه گم شد از راه وی و او ۱۶ است دانایتر بدانکه راه یافت، او به داند که کیست سزاوار هدایت و کیست سزاوار ضلالت.
- وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ: و خدای را است آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، بر آن سه معنی که جایهای دیگر گفته آمد لِيَجْزِيَ ۲۰ الَّذِينَ آسَأُوا بِمَا عَمِلُوا: تا پاداش دهد آن کسها را که بدی کردند بدانچه کردند وَ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى: و پاداش دهد آن کسها را که نیکوی کردند بدانچه نیکوترین است یعنی بهشت، و گفته اند بِالْحُسْنَى ای: باحسانهم.

الَّذِينَ يَجْتَبُونَ كِبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ: آن کسها که بیکسو شوند از گناهان بزرگ، و کبیره الاثم گناه بزرگترین بود و الْفَوَاحِشَ: و زشتکاری. ابن عباس گوید گناه بزرگ چهار است: الاشرار بالله و الأمن من مکر الله والقنوط من رحمة الله و الاياس من روح الله. و گفته اند کبائر الاثم آن گناهان بود که بدان حد و نکال واجب آید و فواحش آن بود که بر آن حد و نکال نبود. و گفته اند کبائر الاثم آن گناهان بود که قبح آن در شرع بود چون زنا و ربا و شرب خمر، و فواحش آن بود که قبح آن هم در عقل بود و هم در شرع چون ظلم و کذب و خیانت و کفر و نفاق و عقوق والدین إِلَّا اللَّتَمَ: مگر گناهی که جز آن باشد، و گفته اند اللَّتَم الصغایر كالنظرة والفكرة والهفوة و گفته اند اللَّتَم الخطا و النسیان، و گفته اند اللَّتَم مَا يُلَمَّ بِهِ الْإِنْسَانُ ثُمَّ لَا يَعُودُ إِلَيْهِ. کلبی گوید إِلَّا اللَّتَمَ ای: اَلَا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ: بدرستی که خدای توفراخ آمرزش است هُوَ اعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ: او داناتر بود به شما چون می آفرید شما را از زمین دانست که از شما گناه آید وَإِذْ أَنْتُمْ أَجْنَةٌ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ: و چون شما کودکان خرد بودید در شکمهای مادران شما، ای آن وقت که شما را صورت می کرد دانست که از هر کس چه آید فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ: مه ستایید تنهای شما را، ای: فلا تبرؤا انفسکم مِنَ الذنوب و انتم مُذْنِبُونَ هُوَ اعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَى: او داناتر است بدان کس که پرهیزگارتر بود.

أَفَرَأَيْتَ آلَ ذِي تَوَلَّى: ای دیدی آن را که برگشت از حق و صدقه دادن. و أعطى قليلاً و أكثى: و بداد اندکی و بریده کرد آن را. گفته اند این آیه در شأن مشرکی آمدست از مشرکان عرب که وی می آمد و بدره ای درم می آورد نزد رسول تا مسلمان گردد و آن مال بر درویشان نفقه کند، بوجهل وی را پیش آمد گفت «کجا می شوی؟». گفت «نزدیک محمد

- می شوم». گفت «تا چه کنی؟». گفت «تا مسلمان گردم». بوجهل گفت «تا چه بود؟». گفت «تا خدای گناهان مرا بیامرزد و مرا در بهشت کند». بوجهل گفت «نادانی مکن، تو خود رئیسی در میان قوم تو، همی خواهی که خود را از عزبه ذلّ آری و برتبع یتیم بوطالب بندی، نگر ۴ این عار برنپذیری»، وی را از اسلام منع کرد. وی گفت «این مال بگیر به مسکینان مکه رسان که من این را از مال خود بیرون کرده ام»، و بازگشت؛ این آیت در شأن وی آمد. کلبی گوید این آیه در شأن عثمان بن عفّان آمد که وی چون مسلمان گشت مال بسیار بر مسلمانان خرج ۸ کرد و آنکه گفت وَأَعْطَى قَلِيلًا مال دنیا است لکن آن را اندک خواند زیرا که همه دنیا خود قلیل است چنانکه گفت قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ. و آن آن بود که عثمان بن عفّان روزی می آمد و شترواری بار می آورد نزد رسول علیه السلام تا آن را بر درویشان مسلمانان صدقه کند، عبدالله بن سعد بن سرح وی را پیش آمد گفت «کجا می بری این مال؟». گفت «می برم تا بصدقه بدهم». گفت «تا چه بود؟». گفت «تا کفّارت و طهارت گناهان من بود». عبدالله گفت «این اشتر و این بار به من ده تا من همه گناهان که تو کرده ای و خواهی کرد از تو برگیرم و بر پذیرم». عثمان ۱۶ مهار اشتر به دست وی داد، با خانه آمد، بنشست و روزی چند دست از صدقه دادن بداشت، این آیت در شأن وی آمد. و گفته اند که این آیت در شأن بوخیثمّة الانصاری آمد که وی روزی اشترباری خرما می آورد تا بصدقه بدهد، این پسر سعد بن سرح با وی همان معاملت کرد که با ۲۰ عثمان بگفتیم، این آیت آمد.

عِنْدَهُ عِلْمُ الْغَيْبِ فَهَوَّيْ: ای نزدیک او است دانش ناپیدایی — یعنی دانش لوح محفوظ — تا فرا وی نمایند که گناه وی برگرفتند و وی از گناه بری گشت.

۴ اَمْ لَمْ يُنَبِّاْ بِمَا فِي صُحُفِ مُوسٰى وَاٰنُرٰهِيْمَ الَّذِى وُقِىَ : يا خبر نکردند او را بدانچه در صحف موسی است — یعنی در تورات موسی — و صحف ابراهیم آنکه وفا بجای آورد، در آنچه خدای تعالی او را گفت وَاِذْ اٰتٰنَا اِبْرٰهِيْمَ رَبُّهُ بِكَلِمٰتٍ فَاَتَمَّهُنَّ، آن ده چیز که خدای او را فرمود بجای آورد؛ و گفته اند وفای ابراهیم بجای آوردن شرط دوستی بود.

۸ اَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ اُخْرٰى : که بر نگیرد هیچ برگیرنده ای بار و بزه کس دیگر. سؤال : چرا گویند که خدای تعالی روز قیامت نیکی خصم با خصم دهد و بدی و گناه خصم بر خصم نهد بعد ما که خدای گفت اَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ اُخْرٰى؟ جواب گوییم بلی هیچ کس بار گناه کسی بخودی خود برنگیرد، لکن بدی مظلوم بر ظالم نهند، چنانکه هیچ ظالم به مظالم نباید لکن او را به مظالم آرند و هیچ ظالم بخودی خود در دوزخ نشود و لکن او را در آرند. سؤال : نه ظلم باشد که بدی مظلوم بر ظالم نهند و او را بدان عقوبت کنند و او خود آن بدی ناکرده؟ جواب گوییم ظلم ظالم کرده بود جرم او را بود تا او را مکافات کنند و البادی اظلم، پیغامبر گفت صلی الله علیه و سلم «هیچ دانید که مفلس از امت کی باشد؟». ۱۶ یاران گفتند «یا رسول الله، ما مفلس او را دانیم که او را نه درم بود نه متاع». گفت «لا، مفلس از امت من آنکس بود که به قیامت آید با نماز و روزه و صدقه بسیار، لکن یکی را بزه بود و یکی را دشنام داده بود و یکی را مال بسته بود و یکی را بیازرده بود، آنکه نیکی او را فازین می دهند و فازان می دهند؛ اگر همه نیکیهای وی برسد پیش از آن که خصمان خشنود شوند، بدیهای خصم بروی نهند پس او را به دوزخ فرستند».

وَاَنْ لِّیْسَ لِلْاِنْسَانِ اِلَّا مَا سَعٰی : و نبود مردم را مگر آنچه کرده بود. سؤال : چرا گویند که بدی مظلوم بر ظالم نهند بعد ما که خدای تعالی گفت وَاَنْ لِّیْسَ لِلْاِنْسَانِ اِلَّا مَا سَعٰی :

- أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى؟ جواب گوییم بظاهر این آیت نتوان گرفت، زیرا که از ظاهر این آیت واجب آید که مردم را سمع و بصر نبود و قدرت و حیات نبود زیرا که وی از این هیچیز نکردست و هیچ کاری نکردست که این نعمت وی را واجب شدی و ما دانیم که چنین نیست، ۴
- پس معنی آیت آن است که وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ عَلَى سَبِيلِ الْوَجُوبِ إِلَّا مَا سَعَى. ما را در این آیت حجت است بر آنکه اطفال کافران کافر نباشند به کفر مادر و پدر و جاوید بازیشان به دوزخ نباشند. سؤال: اگر اطفال کافران کافر نیستند به کفر مادر و پدر پس چرا ایشان را بگذارید به ۸
- مادران و پدران تا ایشان را شریعت کفر می تعلیم کنند و چرا می روا بود دفن ایشان در مقابر کفار؟ جواب گوییم از برای عهدی که میان مصطفی بودست علیه السلام و کافران. سؤال: چرا اگر اطفال کافران چون مسلمانانند چون به بلوغ رسند و کافر شوند بر ایشان احکام مرتدان نرانید؟ ۱۲
- جواب گوییم احکام مرتدان بر آن کافری باید راند که کفر آرد پس از ایمانی که بدان ایمان داخل بود در احکام مؤمنان، نبینی که اگر کافری در دار کفر ایمان آرد بعد از آن مرتد گردد آنکه مسلمانان دست یابند بر ایشان، بر آن مرتد احکام مرتدان نرانند زیرا که وی بدان ایمان داخل نبود ۱۶
- در احکام مؤمنان؛ همچنین اطفال کافران هر چند مؤمنند بدان ایمان ایشان داخل نیستند در احکام مؤمنان، زآنست که چون به بلوغ رسند کافر شوند بر ایشان احکام مرتدان نرانند.
- وَأَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرَى: و کردار مردم زود بود که ببینند و فرا وی نمایند؛ ۲۰
- چنانکه جای دیگر گفت فَسِيرَى اللَّهِ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ. در این آیت ما را حجت است بر آنکه افعال بندگان مکلف باقی است تا آن را روز قیامت باز بینند.
- ثُمَّ يُجْزَاهُ الْجَزَاءُ الْأَوْفَى: پس پاداش دهند او را بر آن کردار پاداش

تمامترین.

وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنتَهَىٰ: بدرستی که با خدای تو است باز رسیدن و بر خدای تو است تمامی پاداش دادن وَأَنَّهُ هُوَ أَضْحَكَ وَأَبْكَى: بدرستی که او است که او بخنداند و بگریاند. گفته اند أَضْحَكَ اهل الجنة فى الجنة و ابكى اهل النار فى النار. و گفته اند اضحك والدين بالولد و ابكى الولد فى الولادة. و گفته اند اضحك الارض بالنبات و ابكى السحاب بالمطر. محمد هیصم گفتی رحمه الله: مراد از این ضحك و بکا است بحقیقت که خنده و گریه از عجایب صنع خدای است عزوجل، هر دو بظا هر به یکدیگر سخت مانده اند لکن در معنی دور، یکی دلیل غایت فرح کند و دیگر دلیل غایت طرح کند.

وَأَنَّهُ هُوَ أَمَاتٌ وَأَحْيَا: و او است که بمیراند و زنده کند. گفته اند أَمَات الآباء و الامهات و أحيا البنين و البنات. و گفته اند أَمَات عند الاجل و أحيا عند البعث. و گفته اند امات الارض عند الخريف و احيا عند الربيع. و گفته اند امات قلب الكافر بالنكرة و احيا قلب المؤمن بالمعرفة. وَأَنَّهُ خَلَقَ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنثَىٰ مِن نُّطْفَةٍ إِذَا تُمْنَى: و او است که بیافرید دو گونه نر و ماده را از آب پشت چون بیوکنند آن را. و گفته اند تُمْنَى: چون اندازه کنند آن را مردمی.

وَأَنَّ عَلَيْهِ النَّشْأَةَ الْآخِرَىٰ: و بر او است آفریدن دیگر، یعنی زنده کردن آن از پس مرگ. دیگر بار آفریدن از اول بار صورت کردن عجبت تر نیست زیرا که اول او قطره ای آب بودست و دیگر بار خاک شد و از آب صورت کردن عجبت تر از آنکه از خاک.

وَأَنَّهُ هُوَ أَغْنَىٰ وَأَقْنَى: و او است که او توانگری دهد و درویشی دهد. گفته اند أَغْنَىٰ توانگری دهد و أَقْنَىٰ قنیت دهد یعنی مال اصلی دهد چون ضیاع و مستغَل و جز آن. و گفته اند معناه: اغنى واقنع یکی را توانگری

مال دهد و یکی را توانگری خرسندی.

وَأَنَّهُ هُوَ رَبُّ الشَّعْرِی: و او است که او خداوند شعری است. و شعری ستاره ای است که از پس جوزا رود، گروهی از عرب آن را پرستیدندی، خدای تعالی گفت خدای آن است که خداوند شعری است. ۴

وَأَنَّهُ أَهْلَكَ عَادًا الْأُولَى: و او است که هلاک کرد عادیان اول را. و ایشان قوم هود بودند، ایشان را عاد اُولی خواند زیرا که ایشان اول گروه بودند از خلق خدای که از حد درگذشتند در فسق و در مال و در قوت و در عمر و در کالبد. و گفته اند ایشان را عاد اُولی از بهر آن خواندند که از نسل ایشان قومی دیگر بودند چون قوم معاویه بن بکر که به کنار حرم بودند، هم کافر بودند لکن بدان متمردی نبودند که قوم هود بودند؛ این قوم را عاد اُخری گفتند و قوم هود را عاد اُولی گفتندی، و ایشان سختترین خلق بودند. چون ایشان را هلاک کردند دیگران را چه خطر باشد. ۱۲

وَتَمُودَ فَمَا أَتَقَى: و قوم صالح را هم وانگذاشت و هلاک کرد. و قَوْمَ نُوحٍ مِنْ قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا هُمْ أَظْلَمَ وَأَطْغَى: و قوم نوح را از پیش هلاک کرد که ایشان بودند ستمکارتر و از حد درگذرنده تر که هیچ قوم بر پیغامبران چندان ستم نکردند که ایشان بر نوح کردند علیه السلام. ۱۶
وَالْمُؤْتَفِكَةَ أَهْوَى: و آن شهرهای درگردیده را فرو برد یعنی شهرهای لوط را به آب سیاه.

فَغَشَّيْهَا مَا غَشَّى: پس بر پوشانید بر آن آنچه بر پوشانید، یعنی آب سیاه. فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكَ تَتَمَارَى: کدام نعمت از نعمتهای خدای تومی انکار کنی و در کدام نیکوداشت خدای تومی به شک شوی که آن نه از خدای است. سؤال: چه جای ذکر نعمت است در این موضع بعد ما که همه عذاب و عقوبت یاد کرد تا می گوید فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكَ تَتَمَارَى؟ جواب گوییم معناه: ای آنکه به حال ایشان عبرت نگیری و هر چه بترمی کنی و

خدای تعالی عذاب تأخیر می‌کند به چه چیز غرّه می‌شوی و در غلط می‌افتی تا آلاء خدای را به تأخیر عذاب می‌انکار کنی.

هَذَا نَذِيرٌ مِنَ الْتَذِيرِ الْأُولَى: این رسول یعنی محمد بیم‌کننده‌ای است از بیم‌کنندگان اول و این قرآن بیم‌کردنی است از بیم‌کردنهای اول. و گفته‌اند معناه: این خبر که برخواندیم از گذشتگان بیم‌کننده‌ای است از مثل حال ایشان.

آزِفَتِ الْأَرْفَةُ، ای: قربت القيامة: نزدیک آمد آن قیامت نزدیک. لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ كَاشِفَةٌ: نیست آن را جز خدای پدیدآورنده‌ای. گفته‌اند معناه: نیست آن را جز خدای باپس‌برنده‌ای و باپس‌دارنده‌ای.

أَقِمْنَ هَذَا الْحَدِيثَ تَعْجَبُونَ وَتَضَحَكُونَ وَلَا تَبْكُونَ: ای از این سخن — یعنی از این قرآن — شگفتی می‌کنید — ای انکار می‌کنید — و خندستانی می‌کنید و می‌بنگرید. و گفته‌اند تَعْجَبُونَ ای: از نظم و فصاحت این قرآن شگفتی می‌کنید وَتَضَحَكُونَ: و از وعده این می‌بخندید وَلَا تَبْكُونَ: و از وعید آن بنگرید و شما سزاوار این وعیداید. حسن بصری گوید وَاللَّهِ مَا فِي هَذِهِ الْآيَةِ إِلَّا الْأَمْرُ بِالْبُكَاءِ.

وَأَنْتُمْ سَامِدُونَ، ای: لا هون معرضون: و شما روی از این قرآن بگردانیده‌اید. گفته‌اند سَامِدُونَ ای: مغتون، در برابر این قرآن سرود می‌گویید. و گفته‌اند سَامِدُونَ ای: ساکتون، شما خاموش می‌باشید آنجا که قرآن می‌خوانند که هیچ اثر بر شما پدید نیاید

فَاسْجُدُوا لِلَّهِ، ای: فَاخْضَعُوا لِلَّهِ بِالْتَّوْحِيدِ: گردن نهید خدای را به اسلام وَاعْبُدُوا: و به یگانگی پرستید او را. گفته‌اند این امر است به سجده تلاوت؛ و چهارده جای در قرآن سجده تلاوت است، چهار از آن عزایم است: در الم تنزیل و در حم السجده و در این سورة و در اقراء.

خبر است از رسول صلی الله علیه و سلم که وی گفت هر که سورة القمر برخواند چون از گور برخیزد سپید روی خیزد روی تابان چون ماه شب چهارده بود.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- اِفْتَرَيْتَ السَّاعَةَ: نزدیک آمد آن قیامت نزدیک. آن روز را ساعت خواند از نزدیکی که آن است چنانستی که میان بنده و میان آن روز ساعتی بیش نیستی وَ اَنشَقَّ الْقَمَرُ: و بشکافت ماه. عبدالله بن مسعود گوید شکافتن ماه آن بود که شبانگاهی رسول علیه السلام مرا گفت روتا به ۴ بطحاء مکه رویم که قریش آنجا اند تا ایشان را به اسلام خوانیم. بوجهل با گروهی بر سر آن بالا بودند، رسول علیه السلام فازیشان گفت «پیغامی دارم به شما از خدای». گفتند «چیست؟». گفت «بگوید لا اله الا الله تا از دوزخ برهید». بوجهل گفت «تا کی از این دعوی باطل تو یا محمد، ۸ چه حجت داری بر رسولی خویش». رسول علیه السلام گفت «چه حجت خواهی؟». گفت «آن خواهم که آن ماه را در آسمان به دو نیم کنی»، و در آن وقت ماه برمی آمد، شب چهارده بود. مصطفی صلی الله علیه و سلم به انگشت اشارت کرد گفت: ایها القمر انفلق باذن الله. ماه به دو نیم شد ۱۲ یک نیمه بایستاد و دیگر نیمه برآمد، چنانکه ما کوه حرا را در میان دو نیمه ماه بدیدیم. ایشان بتعجب می نگرستند آنکه گفتند «یا محمد، اکنون

- فراهم آر). رسول علیه السلام به انگشت اشارت کرد سوی ماه گفت: ایها القمر التیم باذن الله. ماه فراهم آمد. ایشان گفتند «احسنت یا محمد، تا اکنون بظن می‌گفتیم که تو جادوی اکنون بعین الیقین بدانستیم که تو نهمار جادوی که جادویت تا به آسمان بمی‌رسد». خدای تعالی این آیت ۴ و گفته‌اند این انشقاق قمر در قیامت باشد که ماه بشکافد و تاریک گردد و فرو ایستد، آنکه آفتاب را و ماه را هر دو به دریا افکنند.
- سؤال: اگر این انشقاق قمر بودست چنین که می‌گویند، پس چرا خلق جهان را از آن خبر نیست و بتواتر نقل نکردند و معلوم است که چنین ۸ حادثه‌ای افتد در جهان بر آحاد بنماید. جواب گوییم خدای تعالی خواست که انشقاق قمر معجزه مصطفی باشد و نخواست که اهل همه جهان را بر آن مطلع گرداند که اگر بدیدندی گفتندی: سبب آن از افلاک چنین و چنین بودست آن نه معجزه محمد است و نه به اشاره وی ۱۲ بشکافت. آن را همی خاص بدان گروه نمود که درخواستند از محمد علیه السلام تا معجزه وی بود بر ایشان، زانست که نقل آن متواتر نگشت. و گفته‌اند نقل آن متواتر است و از این ظاهرتر کدام بود که نص قرآن بدان ۱۶ ناطق باشد و نیز خدای تعالی از پس این آیت بگفت وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ، اگر این انشقاق قمر در قیامت باشد کس از آن انکار نکردی و آن را سحر مستمر نخواندی، چنانکه گفت:
- وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ: و اگر بینند نشانی چنانکه پدید آمد روی بگردانند از حق و گویند که این جادوی است قوی و دایم. و ۲۰ گفته‌اند سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ ای: گذران، که این جادوی است او را بقا نباشد. در این آیات ما را حجت است بر آنکه انشقاق قمر آن است که در وقت مصطفی بودست، زیرا که خدای تعالی این را به لفظ ماضی یاد کرد و نیز خبر کرد که کافران آن را سحر خواندند و این جز بر ماضی حمل نتوان

کرد.

وَكَذَّبُوا وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ: و بدروغ داشتند حق را و پس روی کردند کام و هوای ایشان را وَكُلُّ أَفْرِ مُسْتَقَرٍّ: و هر کاری که محمد از آن خبر می‌کند همه بودنی است. محمد هیصم گفتی خدای تعالی صدق خبر را مُسْتَقَرٍّ ۴ خواند زیرا که خبر تا صدق آن پدید نیاید در دل سامع متردد بود، چون صدق آن پدید آید قرار گیرد و دل در آن ساکن گردد.

وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنَ الْأَنْبَاءِ مَا فِيهِ مُزْدَجَرٌ: بدرستی که آمد بدیشان از خبرها آنچه در آن باز استادن است از باطل. ۸

حِكْمَةٌ بَالِغَةٌ فَمَا تُغْنِ الْتُّذُرُ: این قرآن سخنی است درست و پندی است تمام چه بی نیازی کند — بل که بی نیازی نکند — بیم کنندگان و بیم کردن از آن کس که بنگرود. سؤال: چرا قرآن را حکمت خواند بعد ما که حکمت صفت حکیم بود و قرآن قول خدای است عزوجلّ نه صفت ۱۲ او؟ جواب گفته اند معناه: حکمت تمام است خدای را عزوجلّ در امهال کافران که همی واگذارد ایشان را تا کیل ایشان پُر گردد، پند ایشان را سود ندارد لکن پند می‌باید داد الزام حجت را. گفته اند مراد از این حکمت قرآن است، لکن آن را حکمت خواند زیرا که سخنی است موافق ۱۶ حکمت و قولی و فعلی را که موافق حکمت بود آن را حکمت گویند.

فَقَوْلٌ عَنْهُمْ يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ إِلَى شَيْءٍ نُكْرٍ: روی بگردان از مکافات ایشان و چشم می‌دار آن روز را که بخواند خواننده قیامت سوی چیزی هول و صعب، یعنی سؤال و حساب قیامت و عذاب و عقوبت. سؤال: چه معنی ۲۰ بود در توتلی رسول از ایشان يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ؟ جواب گفته اند معناه: أَعْرِضَ عَنْ مَكَافَاتِهِمْ و انتظار یوم يدع الداع، چشم می‌دار مکافات ایشان را آن روز که داعی قیامت ایشان را به حشرگاه خواند، و گفته اند یوم يدع الداع متصل است به ماتاخر.

خُشَعًا أَبْصَارُهُمْ: آرامیده بود چشمهای ایشان و حیران گشته. سؤال: چرا خُشَعًا به نصب کرد نه به رفع، بعد ما که صفت ابصار است و ابصار به رفع است؟ جواب گوئیم خُشَعًا فعلی است مقدم بر اسم، معناه: تخشع ابصارهم، چنانکه لَا هِيَّةَ قُلُوبُهُمْ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُنْتَشِرٌ: بیرون می آیند از گورها گویی که ملخ اند پراکنده. و آن آن وقت باشد که خلق را برانگیزند بهم در می شوند چون ملخ.

مُهِطِعِينَ إِلَى الدَّاعِ: شتابنده باشند بسوی داعی قیامت يَقُولُ الْكَافِرُونَ هَذَا يَوْمٌ عَسِيرٌ: گویند کافران که این است روزی دشوار.

كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ: بدروغ داشتند پیش از قوم تو یا محمد قوم نوح را و توحید را فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا: بدروغ داشتند بنده ما را نوح علیه السلام. سؤال: چه فایده بود در تکرار فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا بعد ما که از پیش بگفت که كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ؟ جواب گوئیم اول تکذیب ایشان توحید را بود، دیگر نوح را. و گفته اند اول تکذیب حق را بود و دوم تکذیب نوح را علیه السلام وَ قَالُوا مَجْثُونٌ: و گفتند دیوانه است نوح. و نوح را علیه السلام دیوانه از آن گفتند که زن نوح مر ایشان را گفتی که «وی دیوانه است، نداند که چه می گوید»؛ پنداشتی که آن کاری است که بجای نوح می کند که غوغا را بدان می باز دارد تا او را نزنند. همی آن سخن از وی فرا گرفتند، او را یکسر دیوانه نام کردند وَآزْدَجَرٌ: و باز زدند او را از حق گفتن.

فَدَعَا رَبَّهُ أَنِّي مَغْلُوبٌ فَأَنْتَصِرْ: بخواند خدای خود را که من درمانده ام دستم گیر. وی تنگ دلی در همه عمر آن روز کرد که سنگ به روی او زدند و خون به روی او فرو دويد بیهوش بیفتاد، چون با هوش آمد گفت: یا رب فریادم رس.

فَفَتَحْنَا أَبْوَابَ السَّمَاءِ بِمَاءٍ مُنْهَمِرٍ: گشاده کردیم ما درهای آسمان را به آب بسیار فروآینده. سؤال: چرا فاء تعقیب درآورد میان دعاء نوح و میان

طوفان بعد ما که فاء تعقیب تردیف واجب کند و میان دعاء نوح و طوفان چهل سال در میان بود تا جبرئیل تخم نوژ آورد و نوح بکارید و فاء رسید. جواب گفته اند نوح علیه السلام این دعا آن روز کرد که عذاب نزدیک آمد. و گفته اند فاء تعقیب نه همه تعقیب را بود باشد که بدان تقلیل تراخی خواهند چنانکه اُغْرِقُوا فَأُدْخِلُوا نَارًا، ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ، مراد از این فاء تقلیل تراخی است.

وَفَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُيُونًا فَالْتَقَى الْمَاءُ عَلَى أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ: گشاده کردیم زمین را و روان کردیم چشمها فاهم آمد آب آسمان و آب زمین به فرمان و بر حدی ۸ که اندازه کرده بودند، که هر کوه که آن بلندتر چهل ارش آب از سر آن برگذشت. سؤال: چرا نگفت فَالْتَقَى الْمَاءُ بعد ما که مراد از آن آب آسمان و آب زمین است و نیز التقامیان دو چیز باشد، پس چرا گفت فَالْتَقَى الْمَاءُ؟ جواب گفته اند مراد از این ماء جنس است، و گفته اند ۱۲ مراد از این آب زمین است خاصه که فاء آب آسمان رسید، چنانکه ابن عباس گفت که: آن روز آب زمین چنان برآمد بسوی آسمان که اگر آب آسمان پیش آن باز نیامدی آب زمین تا به آسمان برسدی؛ و آب آسمان چنان به نهیب آمد که اگر آب زمین پیش وی باز نشدی، آب ۱۶ آسمان همه زمین را ویران کردی.

وَحَمَلْنَاهُ عَلَى ذَاتِ أَلْوَاحٍ وَدُسُرٍ: و برداشتیم نوح را در آن کشتی که خداوند تختها بود و رسنهای زفت. و گفته اند دُسُر مسامیر آن کشتی بود از چوب چنار، و گفته اند از چوب نوژ بود، چهارصد ارش درازنای آن، سیصد ۲۰ ارش بالای آن، هشتاد ارش پهنای آن، سه پوشش: در زیرین چهار پایان، در میان وحوش، و در زبرین آدمیان همه بقیر بکرده.

نَجْرِي بِأَعْيُنِنَا: می رفت به دیدار ما. دهم روز ماه رجب بود که در کشتی نشستند و فرا رفتن آمد، روز عاشورا بود که بر جودی فرو آمد، جمله

شش ماه جَزَاءَ لِمَنْ كَانَ كُفِرَ: پاداشتی بود مر آن را که بودند ناسپاس و انکار می کردند، یعنی نوح را علیه السلام.

وَلَقَدْ تَرْكَنَاهَا آيَةٌ: بدرستی که باز گذاشتیم آن را نشانی. و آن آن بود که از تخته‌های آن یکی باقی مانده بود تا آنگاه که از اوایل این امت آن را بدیدند بر جودی. و گفته اند این باز گذاشتن نشان کشتی آن است که بر مثال آن کشتیها کردند در دریاها، و قصه آن طوفان نوح در سورة هود علیه السلام گفته آمد فَهَلْ مِنْ مُدْكِرٍ: هست هیچ خواننده ای و یاد گیرنده ای و پند پذیرنده ای و پند دهنده ای و پند گیرنده ای بدین قرآن. ۴ ۸

فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذْرٍ: چگونه بود عذاب من ایشان را و تهدید من آن کسها را که بیم کردند ایشان را رسولان و ایشان بنترسیدند و بنگرویدند. وَلَقَدْ يَسْرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ: و بدرستی که ما آسان گردانیدیم قرآن مر خواندن را و مر یاد گرفتن را و پند دادن و پند پذیرفتن را فَهَلْ مِنْ مُدْكِرٍ: هست هیچ خواننده ای و یاد گیرنده و پند پذیرنده و پند دهنده ای و نظر و استدلال کننده بدین قرآن. ۱۲

كَذَّبَتْ عَادٌ: بدروغ داشتند عادیان یعنی قوم هود هود را و حق را. و بگفتیم که آن قوم را چرا عادیان گفتند، و ایشان به حضرموت بودندی و همه مشرک و بت پرست بودند. هود علیه السلام ایشان را با توحید خواند، ابا کردند. خدای تعالی باران از ایشان باز گرفت سه سال، ایشان درماندند، هفتاد مرد را به مکه فرستادند تا دعا کنند و باران بخواهند. آن وفد نزد معاویه بن بکر فرو آمدند، و قصه ایشان در سورة الاحقاف گفته آمد فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذْرٍ: چگونه بود عذاب من و تهدید من آن کسها را که بیم کردند ایشان را رسولان و بنگرویدند. ۱۶ ۲۰

إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي يَوْمِ نَحْسٍ مُسْتَمِرٍّ: ما بفرستادیم بر ایشان بادی سرد سرد و سخت با هرست و جرست در روزی شوم دایم بر ایشان،

و آن آخر چهارشنبه ماه شوال بود تا دیگر چهارشنبه شبانگاه.

تَنْزِجَ النَّاسَ كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ مُنْقَعِرٍ: برمی کند آن مردمان را گفتی که ایشان بُنهای خرما بنان اندی از بیخ برکنده. سؤال: چرا نگفت أَعْجَازُ نَخْلٍ مُنْقَعِرَةٍ به تأنیث بعد ما که مُنْقَعِرٍ صفت أَعْجَاز است و أَعْجَاز مؤنث است؟
جواب گوئیم این مُنْقَعِرٍ صفت نخل است و لفظ نخل مذکر است، و گفته اند مُنْقَعِرٍ گفت از بهر فواصل آیات را که فواصل آیات این سورة همه بر این وزن است.

۸ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذْرِي وَلَقَدْ يَسْرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ، تفسیر این گفته آمد.

كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِالنُّذُرِ: بدروغ داشتند قوم صالح و رسولان بیم کننده را. گفته اند ثمود نام پدر ایشان بود، ایشان را به وی باز خواندندی؛ و گفته اند ایشان را ثمود خواند لِثَمَدٍ مائهم، و ثَمَد آب اندک باشد؛ و رسول ایشان صالح بود و لکن خدای تعالی نُذُرٍ گفت زیرا که هر که یک رسول را تکذیب کرد همه رسولان را تکذیب کرده بود در توحید. و صالح مردی بود که همه عمر پای برهنه رفتی و گلیم پوشیدی، هرگز در نهفت ننشستی، چون قوم وی هلاک شدند وی به مکه شد و مجاور می بود تا بمرد.

۱۶ فَقَالُوا أَبَشَرًا مِنَّا وَاحِدًا نَتَّبِعُهُ إِنَّا إِذَا لَفَى ضَلَالٍ وَسُعُرٍ: گفتند ای ما آدمی را از ما یک تنه پس روی کنیم او را بدرستی که ما آنگاه در گمراهی و دیوانگی باشیم، و گفته اند سُعُرٍ جمع سعیر است ای: آنگاه ما بسوخته باشیم.

۲۰ ءَالِقَى الذِّكْرِ عَلَيْهِ مِنْ بَيْنِنَا بَلْ هُوَ كَذَابٌ أَشْرٌ: ای همی راست بروی فرو آوردند وحی از میان ما بل که او دروغ زنی است دنه گرفته.
سَبِّغْلُمُونَ عَذَابَ الْكَذَّابِ الْأَشْرُ: زودا که بدانند فردا که کیست دروغ زن دنه گرفته.

إِنَّا مُرْسِلُوا النَّاقَةَ فِتْنَةً لَهُمْ: ما ایم فرستنده آن ناقه و پدیدآرنده آن ماده شتر — از سنگ خاره — آزمونی مرایشان را. و آن ماده شتری بود سیاه و بزرگ، از یک پهلوی او تا به دیگری صد و بیست و دوازش سهمگین چنانکه هیچ چهار پای زهره نداشتی که در وی نگرستی؛ و قصه ناقه صالح و پدید آمدن آن و کشتن آن در سورة الاعراف در قصه صالح گفته آمد فَارْتَقِبْهُمْ وَاصْطَبِرْ: نگه می کن یا صالح بدیشان تا چه کنند و صبر می کن تا هر چه بتوانند کرد بکنند.

وَنَبِّئُهُمْ أَنَّ الْمَاءَ قِسْمَةٌ بَيْنَهُمْ كُلُّ شِرْبٍ مُحْتَضَرٌ: و بیا گاهان ایشان را که آن آب ببخشش است میان ایشان و میان ناقه هر نوبت آبشخوری حاضر آمده باشند، یک روز ایشان را و یک روز ناقه را.

فَتَأْتُوا صَاحِبَهُمْ فَتَعَاطَى فَعَقَرَ: آواز دادند یار ایشان را — یعنی قدار بن سالف را تا سلاح برگرفت و ناقه را پی کرد و بکشت، چنانکه در هده ناقه الله بگفته آمد.

فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذْرٍ، تفسیر این نبشته آمدست.

إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ صَيْحَةً وَاحِدَةً: ما بفرستادیم برایشان یک بانگ. و آن آن بود که فرشته ای پیامد و بانگ برایشان زد، بر جای همه خشک بمردند فَكَانُوا كَهَشِيمِ الْمُخْتَطِرِ: گشتند چون کوفتی شبانگاهی. و اگر مُحْتَظَر به فتح ظا خوانی چون فرو شکسته شبگاه کرده؛ و آن برگ آن شاخها بود که حظیره کنند، روزگار برآید فروریزد، چهار پای آن را زیر پای آرد و خرد و مُرد کند. مُحْتَظَر به کسر ظا دو چیز بود: شبگاه بود و شبیگاهی بود.

وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدْكِرٍ، تفسیر این نبشته آمدست.

كَذَّبَتْ قَوْمٌ لُوطٌ بِالَّذِي: بدروغ داشتند قوم لوط بیم کنندگان را، ای: لوط را. و لوط برادرزاده ابراهیم بود، لوط بن هارن بن آزر، و قوم وی اهل

پنج شهر بودند: سدوم و دادوما و صبوایم و عمورا و صغر، و در صغر لواطه نکردندی و در آن دیگر شهرها لواطه پیشه داشتندی — و سبب لواطه ایشان در سورة الاعراف در قصه لوط نبشته آمد — و هلاکت ایشان آنکه بود که زمین و آسمان به خدای بنالیدند از فعل بد ایشان. خدای تعالی جبرئیل را ۴ بفرستاد تا پری به زمین فروبرد، آن شهرها را از بیخ برکند و بر هوا بُرد تا نزدیک آسمان، آنکه در گردانید و به آب سیه فروبرد و بر ایشان سنگ بارانید.

۸ اِنَّا ارْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حَاصِبًا اِلَّا اَنْ لُّوطٌ نَجَّيْنَاهُمْ بِسَحَرٍ: ما بفرستادیم بر ایشان سنگ بارانی مگر لوط و دختران وی برهانیدیدم ایشان را سحرگاهان، نِعْمَةً مِنْ عِنْدِنَا: نیکوداشتی بود از نزد ما لوط را كَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ شَكَرَ: چنان پاداش دهیم آن کس را که شکر کرد.

۱۲ وَلَقَدْ اَنْذَرْنَاهُمْ بَطْشَتَا فَتَمَارَوْا بِالنُّذُرِ: بدرستی که بیم کرده بود ایشان را لوط از سخت گرفتن ما بشک شدند در تهدید ما و رسولان ما و انکار کردند آن را.

وَلَقَدْ رَاَوْهُ عَنِ ضَلِيفٍ فَطَمَسْنَا اَعْيُنَهُمْ فَذُوقُوا عَذَابِي وَنُذُرِ: بدرستی که درخواستند مهمانان لوط را از وی بمحودیم ما چشمهای ایشان را گفتیم ۱۶ بپشید عذاب مرا و بیم کردن مرا.

وَلَقَدْ صَبَّحَهُمْ بُكْرَةً عَذَابٌ مُسْتَقِرٌّ: بدرستی که بامداد گرفت ایشان را بامدادی عذابى دایم.

۲۰ فَذُوقُوا عَذَابِي وَنُذُرِ وَلَقَدْ يَسْرُنَا الْقُرْآنَ لِذِكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدْكِرٍ: تفسیر این گفته آمد.

وَلَقَدْ جَاءَ آلَ فِرْعَوْنَ النُّذُرُ: بدرستی که آمد به قوم فرعون بیم کنندگان، چون موسی و هارون. سؤال: چرا موسی و هارون را نُذُر گفت و نُذُر جمع است و ایشان دو تن بیش نبودند؟ جواب گفته اند این نُذُر به معنی انداز

را گویند بچشید سوختن این سقر آتش سوزنده. سقر نام چهارم درکت دوزخ است، و نیز همه دوزخ را سقر خواند زیرا که دوزخ سوزنده است و معنی سقر سوزنده بود.

- ۴ اِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ: بدرستی که ما هر چه بیافریدیم از عذاب دوزخ باندازه آفریدیم، یعنی فاخورد قدرت و هیبت خود آفریدیم نه فاخورد ضعف و حقارت بنده. و گفته اند معناه: بچشید سوختن سقر زیرا که ما هر چه در دنیا بود بیافریده بودیم به قضا و قدر و شما قضا و قدر را انکار می کردی. چون بر این قول رانی این صفت قدریان بود که ایشان قضا و تقدیر ۸ خدای را انکار کنند تا در سقر گرفتار آیند. سؤال: چرا گفت خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ بعد ما که خلق چیزها از خدای به قدرت وی باشد نه به تقدیر، زیرا که اگر به تقدیر بودی آن تقدیر را تقدیر دیگر بایستی تا سخن بی کناره شدی.
- ۱۲ جواب گفته اند خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ این ها صله است و این با به معنی علی است ای: اِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ عَلَىٰ قَدَرٍ، هر چه آفریدیم فراخورد آفریدیم. و گفته اند در این ضمیر است معناه: اِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ وَقَدَرْنَاهُ بِقَدَرٍ. و گفته اند مراد از این كُلَّ شَيْءٍ افعال بندگان است ای قدرناها بتقدیر، در ۱۶ این ما را حجت است بر آنکه افعال بندگان مخلوق است به خلق تقدیر و تیسیر.

- وَمَا أَمَرْنَا إِلَّا وَاحِدَةً: و نباشد فرمان ما — به بودن قیامت — مگر یک فرمان، به کُنْ فَيَكُونُ؛ و گفته اند مراد از این امر است به عذاب کَلَمُجٍ بِالْبَصْرِ: چون چشم زدنی. و فرمان خدای به عذاب و به بودن قیامت زودتر ۲۰ از چشم زدنی بود، و لکن آن را بدان مانده کرد زیرا وهم ما فا کمترین آن نرسد.

وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا أَشْيَاءَكُمْ: بدرستی که ما هلاک کردیم مانندگان شما را، چون کافران گذشته. در این آیت ما را حجت است بر آنکه شیعت

اهل بیت رسول آن گروه باشند که بر سیرت ایشان روند نه گروهی که به دعوی تولی بدیشان دارند **فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ**: هست هیچ پند گیرنده و عبرت گیرنده به حال ایشان.

۴ **وَ كُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ فِي الزُّبُرِ**: و هر چه کردند و می کنند همه نبشته است در نبشته‌ها. گفته اند این زُبُر لوح محفوظ است، و گفته اند زُبُر نامهای بندگان است و گفته اند سه نسخه است: یکی لوح محفوظ، و دیگر روزنامه کردار بندگان است، سدیگر آن نسخه است که نزد خدای است چنانکه گفت **إِنَّا كُنَّا نَسْتَنسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ**. در این آیت ما را حجت است بر آن گروه که ایشان گویند قرآن در لوح محفوظ است از آنکه خدای تعالی گفت **بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ**، ما ایشان را گوییم اگر برای آنکه خدای گفت بل هو قرآن مجید فی لوح محفوظ واجب آید تا قرآن در لوح محفوظ بود پس گوییم اینجا که گفت **وَ كُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ فِي الزُّبُرِ** واجب آید تا کردار بندگان در زُبُر بود. اگر گویند معناه مکتوب فی الزُبُر کردار به فاعل قایم بود و لکن در لوح نبشته بود، گوییم همچنین قرآن به خدای قایم بود و لکن در لوح نبشته بود و در دلها دانسته و به زبانها خوانده، سخن خدای عزوجل قایم بدو.

۱۶ **وَ كُلُّ صَغِيرٍ وَ كَبِيرٍ مُسْتَظَرٌّ**: و هر خردی و بزرگی از کردار بندگان و جز آن همه نبشته است در لوح محفوظ.

۲۰ **إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَهَرٍ**: بدرستی که پرهیزگاران در بوستانها و جویهای روان باشند. سؤال: چرا گفت **فِي جَنَّاتٍ وَ نَهَرٍ** بعد ما که ایشان در آب نباشند؟ جواب گوییم معناه: در جایهای خوش باشند که آنجا آبهای روان باشد. و گفته اند فی نَهَرای: فی سعة من العیش، و نَهَر سعت بود در لغت گویند انهرت الشئ اذا وسعته.

فی مَقْعَدٍ صِدْقٍ: در نشستگاهی بر راستی و سزا باشند. مَقْعَدٍ صِدْقٍ آن

جای باشد که هر چه جایی را بباید از فراخی و روشنایی و آراستگی و پاکیزگی دوام همه آن را باشد، چنانکه گویند فلان کس مردی برآستی است یعنی هر چه بباید از هنرها او را هست *عِنْدَ قَلْبِكَ مُقْتَدِرٌ*: نزدیک پادشاه کامکار. گفته اند که این *عِنْدَ* قربت است و گفته اند این *عند* ۴ ضمان است چنانکه گویند *لَكَ* عندی کذا. در این آیت ما را حجت است بر آنکه خدای تعالی به *كُلِّ* مکان نیست زیرا که اگر به *كُلِّ* مکان بودی خاصیتی نبودی اهل بهشت را بدین *عِنْدَ قَلْبِكَ مُقْتَدِرٌ* که دیگران را نبود.

در خبر است از مصطفی علیه السلام که گفت هر که سورة الرحمن^۱ برخواند او را بود به عدد هر آدمی و پری کوشکی و بستانی و جویی و حوری در بهشت.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الرَّحْمَنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ: خدای نیکوکار است که در آموخت این قرآن را. گفته اند این جواب کافران مکه است که گفتند: این قرآن نه وحی آسمان است بل که تعلیم جبر و یسار است. و گفته اند این جواب آن کافران است که گفتند: لَا نَعْرِفُ الرَّحْمَنَ إِلَّا رَحْمَنَ الْيَمَامَةِ؛ خدای گفت عزوجل رحمان آن است که قرآن درآموخت در جبرئیل و جبرئیل در محمد علیهما السلام. سؤال: چرا گفت که رحمان آن است که قرآن درآموخت بعد ما که از دون خدای هم تعلیم قرآن بود؟ جواب گوییم تعلیم بحقیقت اثبات علم بود چنانکه تسوید بحقیقت اثبات سواد بود، اما عبارت اصوات را که عقب آن علم حاصل گردد تعلیم گویند بمجاز، پس تعلیم بحقیقت از خدای بود. دیگر گوییم این جواب کافران است که می گفتند این قرآن محمد را می دیوی درآموزد، و گروهی می گفتند جبر و یسار می درآموزد؛ خدای تعالی گفت دروغ می گویند قرآن محمد را خدای درآموخت. ۴ ۸ ۱۲

خَلَقَ الْإِنْسَانَ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ: بیافرید مردم را، درآموخت او را هویدایی. گفته اند این انسان آدم است علیه السلام که خدای عزوجل او را بیافرید و

نام چیزها در روی آموخت. و گفته اند این انسان آدمی است که خدای عزوجل او را بیافرید و درآموخت او را عبارت و گفته اند زبان و نام چیزها او را درآموخت. و گفته اند این انسان محمد است علیه السلام، عَلَّمَهُ الْبَيَانَ: درآموخت او را دین و شریعت و بداد او را تمامترین فصاحت. ۴
الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ يُحْسِبَانِ: آفتاب و ماه می روند به شماری، یعنی به تقدیر و اندازه ای.

وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ: و ستاره و درخت سجود می کنند. گفته اند مراد از این نجم ستارگان آسمان است و این شجر نبات زمین، سجود ستارگان ۸ رفتن و گشتن است و سجود درخت جنبیدن و سایه کردیدن. و گفته اند النجم ما نجم من الأرض ولا يقوم على ساق، و سجود آن گفته اند تسبیح آن است و گفته اند تسخر آن است و گفته اند دلالت آن است بر هستی و یگانگی خدای تعالی، یعنی رحمن آن است که این همه صنایع از وی ۱۲ است.

وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ: و آسمان را برداشت و بیفراشت و بنهاد ترازو را. سؤال: ترازو با آسمان چه تلفیق دارد تا آن را بهم یاد کرد؟ جواب گوئیم این میزان عقل است؛ خدای تعالی یاد کرد که آسمان و ۱۶ زمین را و شمس و قمر را و نجم سما را و نبات زمین را بیافریدم و ترازوی عقل خلق را بدادم تا به عقل خویش نظر کنند و حق و باطل را برسنجند و صواب از خطا بدانند، کدام تلفیق باشد از این نیکوتر؟ و گفته اند این میزان عدل است چنانکه رسول گفت علیه السلام: العدل ۲۰ میزان الله في الارض فمن اخذ به قاده الى الجنة. و گفته اند میزان این ترازو است که در میان خلق است تا بدان داد یکدیگر بدهند در معاملات. و گفته اند این میزان آن سلسله است که در روزگار داود بود علیه السلام که وی حکم بدان کردی و آن از عجایب صنع خدا بوده

أَلَّا تَظْفَعُوا فِي الْمِيزَانِ: و فرمود که از حد درمگذرید در ترازو و سختن. طغیان در وزن و میزان خیانت کردن بود در آن.

وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ: راست بسنجید بداد و مکاهید
 ۴ ترازو را و سختن را. سؤال: چون گفت أَلَّا تَظْفَعُوا فِي الْمِيزَانِ، چه فایده بود در تکرار و أَقِيمُوا الْوَزْنَ و در تکرار وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ؟ جواب گفته اند فایده در تکرار تأکید آن است، و گفته اند فایده در أَلَّا تَظْفَعُوا آن است که ترازو راست سنجید و به دست خیانت مکنید و فایده در لَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ آنست که سنگ ترازو راست دارید و در آن خیانت مکنید.
 ۸

وَالْأَرْضَ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ: و زمین را فرو نهاد و باز کشید بر روی آب از بهر خلق را.

فِيهَا فَاكِهَةٌ: در این زمین از هرگونه میوه است تا به طعم آن انتفاع کنند
 ۱۲ و به احوال آن نظر و استدلال کنند وَالنَّخْلُ ذَاتُ الْأَكْمَامِ: و آن خرما بئنان که خداوند غلافها و کاردوها است، و آن آن غلافها است که خوشه در آنجا باشد.

وَالْحَبُّ ذُو الْعَصْفِ وَالرَّيْحَانُ: و آن دانه که خداوند برگ و سپرم است،
 ۱۶ همه رَحْمَن آفرید. اگر به نصب خوانی معناه: خلق العصف و الريحان، و اگر الرِّيحَانِ به خفض خوانی عطف باشد بر عصف. و گفته اند این ریحان روزی است، یعنی تا برگ نصیب ستوران باشد و دانه نصیب آدمیان.
 ۲۰

فَبِأَيِّ آيَةٍ رَبِّكُمَا تُكَذَّبَانِ: کدام نعمت را از نعمتهای خدای شما توانید گفت که آن نه از خدای است ای شما که پریان و آدمیانید. پیغامبر علیه السلام چون این آیت بر خواندی گفتی وَلَا شَيْءٌ مِنْ آلَاكَ يَا رَبِّ نَكَذَّب. سؤال: چرا گفت تُكَذَّبَانِ نگفت تُكَذَّبُونَ بعد ما که این خطاب

- همه آدمیان را است؟ جواب گوییم مراد از این تُكْذِبَانِ خطاب آدمیان و پریان را است زیرا که خطاب قران هر دو گروه را است و مصطفی علیه السلام به هر دو گروه رسول بود. سؤال: چگونه توان گفت که تُكْذِبَانِ خطاب آدمیان و پریان را است بعد ما که ذکر ایشان مقدم نشده ۴
- است در این موضع تا این تُكْذِبَانِ کنایت از ایشان باشد؟ جواب گوییم هر چند ذکر آدمیان و پریان مقدم نشدست در این موضع و لکن از ظاهر بر آن دلیل است، چنانکه گفت خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ وَخَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَّارِجٍ مِنْ نَارٍ. سؤال: چرا گفت فَبَآئِيَ الْآءِ رَبُّكُمَا تُكْذِبَانِ، ۸ آلاء یاد کرد نه نعماء، نگفت فَبَآئِيَ نعماء رَبُّكُمَا تُكْذِبَانِ، بعد ما که آلاء دفع بلا بود و در این سوره ذکر نعماء است نه دفع بلاها؟ جواب گوییم آلاء در لغت دو چیز بود: نعمت بود و دفع بلا بود، آلاء یاد کرد تا تمامتر بود هم ایصال نعمتها بود و هم دفع بلاها. سؤال: چه فایده است در تکرار فَبَآئِيَ ۱۲ الْآءِ رَبُّكُمَا تُكْذِبَانِ چندین در این سوره بعد ما که تکرار در سخن نه ممدوح باشد که الْكَلَامُ اذا تَكَرَّرَ تَكَرَّجٌ، و گفته اند المردد مردود و المعاد معاد. جواب گفته اند فایده در تکرار تقریر است چنانکه گویند الْكَلَامُ اذا تَكَرَّرَ تَقَرَّرَ. و گفته اند در این خود تکرار نیست که تکرار سخن آن بود که ۱۶ سخن معاد بود و معنی آن یکی و در این سوره هریکی را از فَبَآئِيَ الْآءِ رَبُّكُمَا تُكْذِبَانِ معنی دیگر است، پس این تکرار نبود؛ این همچنان است که مهتری در عتاب فابنده خود گوید آلم تکن ضایعاً فاشتریتک، افتنکر ذلک؟ الم تکن طریداً فآویتک، افتنکر ذلک؟ الم تکن عاریاً فکسوتک، ۲۰ افتنکر ذلک؟ الم تکن مریضاً فداویتک، افتنکر ذلک؟ الم تکن هزیلاً فربیتک، افتنکر ذلک؟ الم تکن مهجوراً فقربتک، افتنکر ذلک؟ این و مانند این می گوید و هریکی را می گوید افتنکر ذلک، آن تکرار بلا فایده نباشد بل که هریکی را از آن فایده ای دیگر باشد. همچنین فَبَآئِيَ الْآءِ

رَبِّكُمْ تَكْذِبَانِ هریکی را از آن در این سوره فایده ای دیگر است و آن با یاد دادن آلا و نعم است که از پیش یاد کردست.

۴ خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ: بیافرید مردم را از لوش خشک بوده چون سفالی. و آن مردم آدم بود که صلصال بود چهل سال نهاده میان مکه و طایف تا آن وقت که جان در وی آورد.

۸ وَخَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَّارِجٍ مِنْ نَارٍ: و بیافرید پریان را از پاره ای آتش. گفته اند جان ابلیس است، و گفته اند جان ابوالجَنّ است جز ابلیس. فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ، تفسیر این آیت گفته آمد تا به آخر سوره.

رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ / فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ: خداوند دو مشرق و دو مغرب است. سؤال: یک جا گفت رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ و یکجا گفت رَبُّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ و اینجا گفت رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ، نه این تناقض بود؟ جواب گوئیم آنجا که گفت رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ مراد از آن مشرق و مغرب آفتاب است مطلق، و اینجا که گفت رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ مراد از آن آفتاب و ماه است، و گفته اند مراد از آن مشرق تابستان است و مغرب آن و مشرق زمستان است و مغرب آن، و آنجا که گفت رَبُّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ مراد از آن مشارق و مغارب آفتاب و ماه و ستارگان است و آن بسیار است، پس تناقض لازم نیاید.

۲۰ مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ: در هم گشاد دو دریا را تا فاهم می رسند بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ: میان آن دو دریا حجابی است که بر یکدیگر از حد درنگذرند و طعم یکدیگر نگردانند، گفته اند این دو دریا دریای پارس و روم است فاهم می رسند و میان آن حجابی از قدرت بنهاده که کشتی را و دست را حجاب نکند و چشم را، اما آب را حجاب کند تا در هم نیامیزد.

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ، معنی این گفته آمد به اول.

يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّوْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ: بیرون می‌آرند از آنجا مروارید شهبوار و دیگر مروارید خرد و جز آن. سؤال: چرا گفت يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّوْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ بعد ما که لؤلؤ و مرجان از دریای طلیخ برآرند نه از هر دو دریای طلیخ و خوش. جواب گوئیم این لؤلؤ و مرجان از دریای طلیخ برآرند و لکن گذر آن بر دریای عذب بود، زیرا گفت مِنْهُمَا و این همچنان است که در لغت گویند رَأَيْتُ رَجُلَيْنِ مَعَهُمَا رَمْحٌ، یا گویند مَعَهُمَا سَيْفٌ هر چند آن رمح یا آن شمشیر جز با یکی از ایشان نبود لکن درست آید که گوید مَعَهُمَا. و گفته اند مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ مراد از این دو دریا شب و روز است ۴ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ مراد از این حجاب مَدَّ ظِلٌّ است از صبح بام تا طلوع شمس، وَيَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّوْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ مراد از آن آفتاب و ماه است. و گفته اند مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ مراد از این بحرین این جهان و آن جهان است، و آن بَرْزَخٌ گور است چنانکه گفت وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ، و این لؤلؤ و مرجان فعل و جزا است. و گفته اند مراد از این بحرین طاعت است و معصیت، بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ توحید است، و این لؤلؤ و مرجان خوف و رجا است. و گفته اند مراد از این بحرین حَجَّت و شبهت است، بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ عقل و نظر است، و این لؤلؤ و مرجان ایمان و سَنَّت است و جماعت. و گفته اند ۸ مراد از این بحرین حیات و مرگ است، بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ اجل است، و لؤلؤ و مرجان طاعت و تقوی است. سعید جبیر گوید مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ مراد از این فاطمه است و علی، بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ مصطفی است، لؤلؤ و مرجان حسن و حسین است. ۱۲ ۱۶ ۲۰

وَلَهُ الْجَوَارِ الْمُنشَآتُ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ: و او را است — ای: خدای را است — کشتیه‌های فا رفتن آورده در دریا — الْمُنشَآتُ به کسر شین: فا رفتن آمده در دریا — چون کوه کوه. كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ: هر که بر زمین است از جانوران همه مردنی است و

نیست شدنی.

- وَيَبْقَىٰ وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ: باقی یک خدای تو ماند که خداوند بزرگواری و بزرگواری کردن است. خدای تعالی بندگان را به سه چیز رقم کرد از بهر سه چیز را: همه را رقم نیاز کرد تا بی نیاز بحقیقت او بود و بس، ۴ و همه را رقم عیب کرد تا بی عیب او بود و بس، و همه را رقم فنا کرد تا باقی او بود و بس. سؤال: چرا گفت کُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ بعدما که خلق بمیرند و لکن نیست نشوند که اگر نیست شدند دیگر بار اثبات ایشان ثواب و عقاب را محال بودی زیرا که اعادت معدوم محال بود؟ جواب گوئیم این فانی یعنی میت است و فنا باشد به معنی موت چنانکه شاعر گوید تفانوا جميعاً فما مخبر، ای: ماتوا جميعاً. فَبَآئِيَ الْآءِ رَبَّكُمَا تُكَذِّبَانِ.
- يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ: از او خواهد هر که در آسمانها و زمین است. گفته اند مراد از این حاجت همه حاجت خواهان است، و ۱۲ گفته اند مراد از این آن چهار فرشته اند که بر صورت چهار چیز چهار گروه را روزی می خواهند بزیار عرش خدای تعالی، یکی از ایشان بر صورت آدمی آدمیان را روزی می خواهد، یکی بر هیئت گاو ستوران را روزی می خواهد، و یکی بر هیئت شیر سباع را روزی می خواهد، و یکی بر هیئت کرکس مرغان را روزی می خواهد کُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ، ای: منه شأن: هر روزی از وی کاری است. ابن عباس گوید مِنْ شَأْنِهِ أَنْ يَحْيِيَ وَ يَمِيتَ وَ يَخْلُقَ وَ يَرْزُقَ وَ يَعِزُّ وَ يَذِلُّ وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَ يَضِلُّ مَنْ يَشَاءُ فَبَآئِيَ الْآءِ رَبَّكُمَا تُكَذِّبَانِ. ۲۰

سَنَفْرُغُ لَكُمْ أَيُّهَ الثَّقَلَانِ: زودا که شمار شما را فاگیریم ای شما دو گروه که پریان و آدمیانید. سؤال: چرا گفت سَنَفْرُغُ لَكُمْ بعدما که فراغت پرداختن بود از کاری که بدان مشغول بود و خدای را خود کاری از کاری مشغول نکند تا او را از آن فراغت بودی، پس چرا گفت سَنَفْرُغُ

لَکُمْ؟ جواب گوییم فراغت در لغت خلوت باشد چنانکه گویند فَرَغْتَ الدَّلُو اِذَا صَبَّتْ و آن از ما پرداختن بود از کاری شاغل اما از خدای تعالی ابتدا کردن بود به کاری. سؤال: چرا است که از همه خلق آدمیان و پریان را ثَقْلَان خواند؟ جواب گوییم زیرا که این دو گروه اند که بار گران دارند ۴ چون امر و نهی و تکلیف، و ثقل بار گران باشد و گفته اند این دو گروه را ثقلان خوانند زیرا که ایشانند که از ایشان گرانی باشد بر زمین از گناهان ایشان.

۸ يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ إِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ فَانْفُذُوا لَا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ: ای شما که جمله پریان و آدمیانید اگر توانید که بگذرید از کناره های آسمان و زمین بگذرید، نگذرید مگر به حجت. گفته اند این خطاب در این جهان است، یعنی اگر توانید که از ولایت من بیرون شوید تا از بندگی برهید و نتوانید شد مگر به قدرت و ۱۲ قوت، و آن ندارید، پس بنده وار فرمان برید. و گفته اند این خطاب روز قیامت بود آنکه که آتش به گرد خلق درآید خدای گوید هین ای شما که جمله پریان و آدمیانید گر توانید که بگذرید و بگریزید بگریزید و نتوانید مگر به حجت که حجت کردار خویش بیارید آنکه بگذرید سوی بهشت. ۱۶ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ.

يُرْسَلُ عَلَيْكُمَا شَوْاظٌ مِنْ نَارٍ وَنُحَاسٍ فَلَا تَنْتَصِرَانِ: بفرستند بر شما پاره ای از آتش و دودی - و اگر نُحَاسٌ به رفع خوانی عطف باشد بر شَوْاظٌ، فَلَا تَنْتَصِرَانِ ای: فلا تمتنعان - نتوانید که خویشتن را از آن نگه دارید. و آن ۲۰ آن بود که روز قیامت زبانه ای آتش از دوزخ برآید با دود آمیخته به گرد خلق درآید و ایشان را فاهم دیگر می کند کالرج فی الرمح و به عرصات قیامت حاضر کند. فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ.

فَإِذَا أَنْشَقَّتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ وَرْدَةً كَالدِّهَانِ: چون باز شکافت آسمان پس

گردد گلگون چون روغنهای گوناگون. گفته‌اند الدّهان: الادیم الاحمر، و گفته‌اند وَرْدَة اسب کُمیت باشد که بهاران کمیت زرد باشد، چون زمستان آید کمیت صرخ گردد، چون سرما سخت گردد کمیت اغبر گردد، آسمان آن روز از هول قیامت از حال به حال می‌گردد کَالِدِهَان چون دُردی زیت، چنانکه جای دیگر گفت یَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْمُهْلِ. فَبَآئِ الْآءِ رَبَّكُمَا تُكَذِّبَانِ. ۴

فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْئَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ: آن روز نپرسند از گناه وی هیچ آدمی و پری را. سؤال: نه جای دیگر گفت فَو رَبَّكَ لَنَسْئَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ و اینجا گفت لَا يُسْئَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ، نه این تناقض بود؟ جواب گوئیم روز قیامت را حالا باشد، اول سیصد سال بر سرگور ایستاده باشند، ایشان را آن وقت از هیچ چیز نپرسند، آن است که گفت فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْئَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ، آنکه از پس آن چون به شمارگاه رسند بپرسند. و ۱۲ گفته‌اند معنی لَا يُسْئَلُ آن است که لَا يُسْئَلُ سَوَالُ الاستعلام لکن يُسْئَلُ سؤال التقریر و التنکیت، نپرسند که چه کردی و لکن بپرسند

يُعْرِضُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيْمِهِمْ: بشناسند بدکاران را به نشان روی ایشان چون سیاه رویی و ازرقی فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي وَالْأَفْدَامِ: بگیرند موی پیشانیها و پاشنها را. و آن آن بود که کافران را بیارند و موی پیشانی وی را بر پاشنه وی پیچند و اشگونه و آنکه وی را چون گوز گردانند و به دوزخ فروگذارند. فَبَآئِ الْآءِ رَبَّكُمَا تُكَذِّبَانِ. ۲۰

هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ: گویند ایشان را این است آن دوزخ که بدروغ می‌داشتند آن را و خبر آن را بدکاران یعنی کافران. يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ حَمِيمٍ آتٍ: می‌گردند میان آن آتش و میان آن آب گرم سوزان. و آن آن بود که دوزخی را میان آتش و میان آب گرم می‌گردانند از

- جحیم به حمیم و از حمیم به جحیم. ابن عباس روایت کند که چهار کلمه در قرآن معنی آن نیک بدانسته بودم که رسول خدای از این جهان برفت: معنی فتاح و معنی فاطر و معنی یحور و معنی آن، تا روزی دو اعرابی را دیدم که به هم خصومت می کردند یکی مر دیگری را گفت ۴ «بینی و بینک الفتاح»، بدانستم که فتاح حاکم باشد. و روزی دو اعرابی را دیدم که در حدیث چاهی خصومت می کردند یکی آن چاه را فرا گرفته بود و می کنده به آب نمی رسیده بود آن را بگذاشته بود، دیگری آن را به آب برده بود، هر یکی در آن دعوی می کردند؛ به تحاکم به من آمدند ۸ یکی گفت «انا حفرتها». دیگری گفت «انا فطرتها» بدانستم که فاطر ابتداکننده بود. پس روزی در بادیه دختری را دیدم که آواز می داد گوساله ای را که از وی رمیده بود و همی گفت «حوری، حوری» ای: ارجعی، بدانستم معنی اَنْ لَنْ يَحْوَزَ ای: اَنْ لَنْ يَرْجِعَ. و روزی دخترکی ۱۲ تنور تافته بود بغایت آنکه مادر را آواز می داد که «یا امّاه قد آنیت التنور»، بدانستم که آن به معنی غایه الحرّ بود چنانکه خدای گفت عزّوجلّ بَيِّنَ حَمِيمٍ اِنْ. فَبَايَ الْاِءِ رَبَّكُمَا تُكَذِّبَانِ.
- سؤال: در حدیث دوزخ و عذاب و عقوبت آن باری چه نعمت است تا ۱۶ از پس ذکر آن گفت فَبَايَ الْاِءِ رَبَّكُمَا تُكَذِّبَانِ؟ جواب گوییم آلا دفع بلا بود، چون خدای تعالی صفت دوزخ بکرد فاکافران نمود که عذابی بدان صعبی و شما سزاوار آن گشته و من آن را تأخیر می کنم و از شما دفع می کنم چرا شکر این تأخیر عذاب را و دفع عذاب را نکنید؟ ۲۰
- وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتُ: آن کس که بترسد از استادان جای وی به شمار با خدای او را دو بهشت باشد. سؤال: چرا همی دو بهشت وعده کرد خایف را نه بیش و نه کم؟ جواب گوییم زیرا که بنده را دو مقام باشد در دنیا مقام طاعت و مقام معصیت، چون در مقام طاعت بترسد از

استادن جای تقصیر نکند و چون در مقام معصیت بترسد بر آزار خدای دلیری نکند، وی را به مکافات آن دو مقام دو بهشت باشد. **فَبَآئِيَ الْآءِ رَبُّكُمَا تُكَذِّبَانِ.**

۴ **ذَوَاتَا أَفْنَانٍ:** آن دو بهشت خداوندان درختها و شاخهای بارور باشند. گفته‌اند معناه: ذواتا انواع النعیم و الکرامات. سؤال: چرا گفت ذَوَاتَا أَفْنَانٍ نگفت که ذاتا افنان، بعد ماکه ذوات جمع است و جمع را تشنیه نگویند چنانکه نگویند جایی رجالان یا اشتریت ثیابین؟ جواب گفته‌اند ذوات خود اسم وحدان است کالنواة و الدواة، چون وحدان باشد تشنیه آن راست آید. و گفته‌اند تشنیه جمع خود روا بود در لغت چنانکه شاعر گوید:

تسبقلت فی اول التبقل بین رماحی دارم و نهشل
۱۲ رماح را تشنیه کرد و اگر چه جمع است. و گفته‌اند که در لغت خود تشنیه ذات ذواتان آید، يقال امرأة ذات مالٍ و امرأتان ذواتا مالٍ، نگویند که ذاتا مالٍ. **فَبَآئِيَ الْآءِ رَبُّكُمَا تُكَذِّبَانِ.**

۱۶ **فِيهِمَا عَيْنَانِ تَجْرِيَانِ:** در آن دو بهشت دو چشمه روان باشد که دایم می‌رود در هوا به امر و ارادت و اشارت بهشتیان. **فَبَآئِيَ الْآءِ رَبُّكُمَا تُكَذِّبَانِ.**

۲۰ **فِيهِمَا مِنْ كُلِّ فَاكِهَةٍ زَوْجَانِ:** در آن دو بهشت از هر میوه‌ای دو گونه باشد، یکی آن که از جنس آن در دنیا دیده باشند دیگر آنکه از جنس آن ندیده باشند. و گفته‌اند که زَوْجَانِ آن بود که نوعی از میوه آن درختان باز می‌کنند و خدای تعالی نوعی دیگر به کُنْ فَيَكُونُ می‌آفریند دست کس بدان نارسیده. و گفته‌اند این زوجان آن میوه بهشت است که در نوعی از آن عجم بود در نوعی دیگر از آن عجم نبود، و آن عجم کنیزکی باشد، یا غلامی آفریده از لطافت چنانکه زبان ما به وصف آن نرسد. **فَبَآئِيَ الْآءِ رَبُّكُمَا تُكَذِّبَانِ.**

رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ.

- مَتَّكِئِينَ عَلَى فُرُشٍ بَطَآئِنُهَا مِنْ إِسْتَبْرَقٍ : تکیه کردگان باشند بر فرشهایی که آسترهای آن از دیبای سطر باشد. سؤال: چرا فرشهای بهشت را بدان بستود که آستر آن از دیبای سطر باشد نه بدان بستود که آستر آن تُنک ۴ باشد تا از آنجا معلوم گشتی که ظاهر آن لطیف تر و تنک تر باشد؟ جواب گوییم استبرق بهشت در رقت و دقت چنان بود که هفتاد از آن بر هم نهی چون برگ لاله ای بود. و گفته اند این بطائن حشو آن باشد که استبرق بود و استبرق پارسی است معرب وَ جَنَّا الْجَنَّتَيْنِ ذَانِ : و میوه آن دو بهشت ۸ نزدیک بود؛ بر سه معنی: یکی در فراگفتن نزدیک بود که گر بهشتی خواهد بر پای باز کند و اگر خواهد نشسته باز کند و اگر خواهد تکیه کرده، خواهد به دست، خواهد به دهن. دیگر معنی نزدیک باشد بر درخت نه چنانکه در دنیا میوه ای بر این شاخ و دیگری بر آن شاخ. سدیگر معنی ۱۲ نزدیک باشد به بار آوردن که میوه ای باز کنی در ساعت دیگری پدید آمد فَبَآئِ الْآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ .

- فِيهِنَّ قَنَاصِرَاتُ الطَّرَفِ : در آن بهشت کنیزکان خوابانیده چشمان باشند؛ چشم از هم برنگیرند تا آن وقت که بهشتی بدیشان رسد. گفته اند ۱۶ معناه: غاضات الطرف عن غیر از واجهنّ. و گفته اند معناه: غاضات الطرف عن شدّة الحياء. سؤال: چرا گفت فیهنّ نگفت فیهما بعدما که صفت دو بهشت می کند چنانکه از پیش گفت وَ لِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّتَانِ؟ جواب گوییم آن دو بهشت که از پیش یاد کرد در نام جنتان است در معنی ۲۰ جَنَّتَانِ بسیار است زیرا که هر یکی از آن باغها و بستانها باشد. و گفته اند فیهنّ مراد از آن جمله بهشت است نه هم از آن دو و بس. و گفته اند که آن جنتان که یاد کرد یک خایف را باشد، اما جمله خایفان را جَنَّتَانِ باشد زیرا گفت فیهنّ قَنَاصِرَاتُ الطَّرَفِ لَمْ يَطْمِئْنَنْ اِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ :

- بدیشان نرسیده بود هیچ آدمی پیش از شوهران ایشان و نه هیچ پری.
سؤال: آریّت اگر پیش از ایشان کس بدان زنان رسیده باشد در بهشت
نشوند اگر چنین بود پس واجب آید تا هیچ کالمی در بهشت نشود؟ جواب
گوییم خدای عزوجل ایشان را بکر گرداند چنانکه گفت **إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنَّ**
إِنْشَاءً فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَاراً، چون بکر باشند کسی بدیشان نرسیده باشد.
سؤال: چرا گفت **وَلَا جَانٌ** بعد ماکه هیچ پری به زنان آدمی نرسد
به مجامعت، پس چرا زنان بهشت را بدان خاص کرد؟ جواب گوییم مراد
از آن زنان پریان باشند که ایشان نیز هم در بهشت باشند چون مؤمن باشند
و سزاوار بهشت **وَلَا جَانٌ** ایشان را می گوید. **فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ**.
كَانَتْهُنَّ أَلْفَاوُتٌ وَ أَلْمَرْجَانُ: گویی که ایشان بگونه یاقوت صرخ و مرجان
سپیدندی. سؤال: این دو لون ضداند و جمع ضدین روا نبود، پس چون
تواند بود یک چیز بگونه یاقوت صرخ و مرجان سپید؟ جواب گوییم معناه
صرخ سپید باشند در جمال، از اینجا جمع ضدین در یک محل واجب
نیاید. و ایشان خود نیکوتر باشند از یاقوت و مرجان، زیرا که در اخبار
آمده است که زنان بهشتیان با شوهران ایشان بدان لطافت باشند که جگر
زنان آینه مردان باشد و جگر مردان آینه زنان باشد از غایت لطافت. **فَبِأَيِّ**
الْآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ.
هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ: هیچ پاداشتی بود نیکوکاری را مگر نیکو
کردن. پیغامبر گفت **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ**: **هَلْ جَزَاءُ التَّوْحِيدِ إِلَّا الْجَنَّةُ**.
ابن عباس گوید: **هَلْ جَزَاءُ مَنْ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ بِالتَّوْحِيدِ إِلَّا الْجَنَّةُ**. و گفته اند: **هَلْ**
جَزَاءُ الْإِحْسَانِ فِي الدُّنْيَا إِلَّا الْإِحْسَانُ فِي الْآخِرَةِ. و گفته اند: **هَلْ جَزَاءُ**
الْإِيمَانِ إِلَّا لِقَاءُ الرَّحْمَنِ. **فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ**.
وَمِنْ ذُنُوبِهِمَا جَنَّتَانِ: و فرود آن دو بهشت که یاد کرد دو بهشت دیگر
بود. گفته اند این دون در مکان است و گفته اند در شرف است، آن دو

بهشت که از پیش یاد کرد مسکن ایشان بود و این دو بهشت دیگر نزهتگاه و تماشاگاه ایشان بود. **فَبَيَّ الْأَ رَبُّكُمَا تُكَذِّبَانِ.**

مُذْهَبَانِ، ای: خضران یضرب خضرتهما الی السواد: دو سوز، چنانکه از طراوت سوزی با سیاهی زند. **فَبَيَّ الْأَ رَبُّكُمَا تُكَذِّبَانِ.**

۴

فِيهِمَا عَيْنَانِ نَضَّاخَتَانِ: در این دو بهشت دو چشمه بود آب برآورده که هرگز بازنه‌استد. سؤال: چون چشمهای بهشت نه از زمین برآید چرا گفت **نَضَّاخَتَانِ** ای: فوارتان بالماء؟ جواب گوییم معنی آن است که

۸

آب برآورده بر درختها و منظرهای ایشان، در پیش ایشان در هوا به فرمان و اشارت و ارادت ایشان می‌رود. **فَبَيَّ الْأَ رَبُّكُمَا تُكَذِّبَانِ.**

فِيهِمَا فَاكِهَةٌ: در آنجا باشد میوه، نه چون میوه‌های دنیا زیرا که میوه دنیا لطیف نبود و میوه بهشت لطیف بود و میوه دنیا را ثفل بود و آن را نبود و

۱۲

این را دانه و خسته بود و آن را نبود و این میوه از حال بگردد و آن نگردد و این میوه همه غذا نگردد و آن همه غذا گردد و این میوه را یک طعم بود

و میوه بهشت را هفتاد طعم بود **وَنَخْلٌ وَرُمَّانٌ**: و خرما بستان باشد، چنانکه **تَمْرَةٌ** منها اثنا عشر ذراعاً بلانوا، و انار باشد، چنانکه پیغامبر گفت **صَلَّى**

۱۶

اللَّهُ علیه و سلم یک نار از آن به از دنیا و هر چه در دنیا چیز است. سؤال: چرا نخل و رمان را از فاکهه جدا کرد، بعد ما که خرما و نار هم از جمله

فاکهه است؟ جواب گفته‌اند آن را جدا کرد تخصیص و تفضیل آن را، چنانکه گفت **حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَىٰ، صَلَاةٍ وَسْطَىٰ** را جدا

۲۰

یاد کرد تخصیص و تفضیل آن را. و گفته‌اند خرما و نار خود نه از جمله فاکهه است به حکم این آیت. و گفته‌اند نخل و رمان را به آخر افکند زیرا

که آیات این سوره همه بر این وزن است. **فَبَيَّ الْأَ رَبُّكُمَا تُكَذِّبَانِ.**

فِيهِنَّ خَيْرَاتٌ حِسَانٌ: در آن بهشتها کنیزکانی باشند گزیده و نیکوترین، و ایشان زنان دار دنیا باشند که ایشان را فضل بود بر حورالعین از برای آن

را که ایشان رنج و محنت دنیا کشیده باشند حورالعین بهشت در جنب ایشان چنان باشند که امروز ایشان در جنب حورالعین. **فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ**.

۴ **حُورٌ مَّقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ**، ای: وَ لَهُم حُورٌ: ایشان را بود نیکوچشمانی
 بداشته در خیمها. و خیمه بهشت از یک دانه مروارید سپید بود میان تهی،
 و باشد که از یک تا یاقوت صرخ بود و باشد که از یک تا زبرجد سبز بود.
 سؤال: چرا حورالعین را پنافته خواند بعد ما که پنافته آن کنیزک را دارند
 که خود خویشان دار نباشد، وی را پنافته دارند از بیرون شدن و حورالعین
 بهشت نه چنان باشند، پس چرا ایشان را مقصورات خواند؟ جواب گوئیم
 ایشان را خود در نهفت برآورده باشند باد و گرد بدیشان نارسیده از نازکی،
 چنانکه جای دیگر گفت **كَأَنَّهُنَّ بَيْضٌ مَّكْنُونٌ**. **فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ**.
 ۱۲ **لَمْ يَظْمِنُوهِنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ**، ای: لم یجامعهن: بدیشان نرسیده بود
 پیش از جفتان ایشان هیچ آدمی و نه هیچ پری، چنانکه بگفتیم.

مُتَكَيِّنَ عَلَى رُفْرَفٍ خُضِرٍ وَ عَبْقَرِيٍّ حِسَانٍ: تکیه زده باشند بر مرغزارها و
 فرشهای سبز و بساطهای گرانمایه و نیکو، و آن روز تماشا و نزهد باشد،
 ۱۶ در مرغزارهای بهشت می خرامند و آنجا شادروانها فرو گذاشته باشند
 ایشان را و مسندها نهاده و فرشهای نیکو گوناگون برای ایشان بگسترده، بر
 آن تکیه کنند و مرغان بیایند پیش ایشان پرواز و بازی می کنند و بهشتیان
 بر ایشان نظاره می کنند. **رُفْرَفٍ** گفته اند مرغزاری است و گفته اند فرش
 است و گفته اند تختی است و گفته اند مسندی است. و **عَبْقَرِيٍّ** بساطهای
 ۲۰ گرانمایه باشد، عرب چیزی را که بغایت نیکو بود عبقری گویند و در شاذ
 خوانده اند: **عَلَى رُفَارِفٍ خُضَارٍ وَ عَبَاقِرِيٍّ حِسَانٍ**، جمع بود. **فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ**: کدام نعمتی را از نعمتهای خدای شما را توانید گفت که
 این نه از خدای است ای شما که دو گروه اید پریان و آدمیان.

تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ: با برکت است نام خدای تو آن
خدای که خداوند بزرگواری و بزرگواری کردن است.

در خبر است از مصطفی صلی الله علیه و سلم که وی گفت هر که
سوره الواقعة را بخواند او را نیاز نبود و به هر خانه ای که او را خوانند
درویشی نبود.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ: چون بیفتد آن افتیدنی و بیود آن بودنی، و آن روز
قیامت است.

لَيْسَ لِوَقْعَتِهَا كَاذِبَةٌ: نیست خبر بودن آن را دروغی؛ و گفته اند معناه:
نباشد بودن آن را بازداشتی و باز پس بردنی. سؤال: چرا گفت لَيْسَ
نگفت لَيْسَتْ بعد ما که لَيْسَ فعل کاذبة است و کاذبة مؤنث است؟
جواب گوئیم هر چه تأنیث و تذکیر آن را حقیقتی نباشد خواهی آن را به
لفظ تذکیر یاد کن خواهی به لفظ تأنیث؛ خلیل بن احمد چنین گوید.
سؤال: چرا کاذبة گفت بعد ما که خبر خود کاذب نباشد و اگر باشد
کذب باشد نه کاذب؟ جواب گفته اند این کاذب به معنی مکذوب به
است چنانکه گویند لیلٌ نایمٌ، ارضٌ ساهرة، عیشة راضیة، فاعل به معنی
مفعول؛ و این ها در کاذبة هاء مبالغت است چنانکه گویند راویة، رجل
نسابة علامة، ها مبالغت را درآرند. و گفته اند این ها از بهر فاصله است.

خَافِضَةٌ رَافِعَةٌ: فروبرنده و برآورنده است، بر سه معنی: یکی خافضة
رؤس قوم و ایشان مجرمان باشند، و رافعة رؤس قوم و ایشان سعدا باشند.

و گفته اند خافضة میزان قوم بالسیئات، و رافعة میزان قوم بالحسنات. و گفته اند خافضة قوماً الى اسفل السافلين، و رافعة قوماً الى اعلى علیین. کی بود آن روز؟

- ۴ إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًا: چون بجنبانند زمین را جنبانیدنی. و آن آن وقت بود که زمین زلزله گیرد از سدیگر نفخت صور.
- وَبُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًا: و خُرد و مُرد کنند کوهها را خرد و مرد کردنی.
- فَكَانَتْ هَبَاءً مُنْبَثًا: و گردد گردی پراکنده. هباء هباء منشور است و هباء منبث، هباء منشور آن گردی بود که در خانه پدید آید چون آفتاب به ۸ روزن در افتد، و هباء منبث آن گردی بود که از زیر سنب ستور برآید و به هوا بر شود.

وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً: و باشید شما آن روز سه گروه.

- ۱۲ فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ، ای: اهل اليمين والسعادة: اهل برکت و سعادت چون بزرگوار باشند آن اهل یمن و سعادت. ایشان آن گروه اند که روز میثاق از سوی راست آدم بودند و روز قیامت بر راست عرش باشند و نامه ایشان به دست راست دهند و از سوی راست ایشان را به بهشت برند.

- ۱۶ وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ: و آن اهل شومی و بداختری چون بدبخت باشند. و آن آن گروه باشند که روز میثاق از چپ آدم بودند و روز قیامت از چپ عرش باشند و نامه ایشان به دست چپ دهند و از سوی چپ ایشان را به دوزخ برند.

- ۲۰ وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ: و آن پیشی گیرندگان پیش آهنگان، گفته اند به ایمان، و گفته اند به هجرت، و گفته اند به جهاد، و گفته اند پیشی گیرندگان به همه طاعتها،
- أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ: آن پیشی گیرندگان ایشانند نزدیکان و

نزدیک کردگان و نواختگان در دنیا و آخرت. سؤال: چه فایده است در تکرار *وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ*؟ جواب گفته اند السابقون فی الدنيا الی الخیرات هم السابقون فی العقبی الی الدرجات. ابوسهل انماری گوید و *السَّابِقُونَ* راجع است به اول کلام که گفت و *كُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً* فَاصْحَابُ الْمِیْمَنَةِ وَاصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ وَالسَّابِقُونَ، اینجا قسمت تمام باشد، آنکه عاقبت هر گروهی از این سه گروه پدید کرد، نخست سابقان را گفت *السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ*،

۸ *فِی جَنَّاتٍ أَلْئِیمٍ*: در بوستانها باشند پر نعمتها.
 ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَقَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ: گروهی از پیشینان باشند و اندکی از پسینان. گفته اند این پیشینان امتان گذشته اند و پسینان این امت اند. و گفته اند این اولین و آخرین هم از این امت اند و این از پیغامبر روایت است. ۱۲

عَلَى سُرُرٍ مَوْضُوعَةٍ: بر تختهایی باشند بافته به دُر و یاقوت و مرجان.
مُتَكِبِينَ عَلَيْهَا مُتَقَابِلِينَ: تکیه کردگان باشند بر آن تختها روی فارویان. گفته اند این روز مهمانی بود که همه بر مایده خلد نشسته باشند روی فارویان، و گفته اند متقابلین مع الحورالعین، و گفته اند آن روز زیارت بود که چون بهشتی خواهد که دوستی را از دوستان خود ببند تخت وی فا پریدن آید و تخت آن دیگر دوست فا پریدن آید، در هوا فا هم رسند، یکدیگر را می بینند تا به درجت خویش آیند.

۲۰ *يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ*: می گردند بر سرایشان به خدمت زادگانی.
 و این اطفال کافران باشد و غلمان آن کودکان باشند که ایشان را خود در بهشت آفریده باشند، *مُخَلَّدُونَ*: جاوید کردگان. سؤال: چرا *وِلْدَان* را خاص کرد به خلود بعد ما که همه اهل بهشت مخلد باشند در بهشت؟ جواب گفته اند معنی آن است که ابدالابد همه بر صفت غلامی باشند که

هرگز ملتحي نگرند؛ و گفته اند مخلصون اي مفرطون: گوشوار و پيرايه بر کرده باشند آراسته، خلد گوشوار بود؛ و گفته اند مخلصون اي مفرطون: قباها بسته باشند برسم خدمت.

۴ يَا كَوَّابَ وَآبَارِيقَ وَكَائِسَ مِنْ مَعِينٍ: با کوزها و آب دستانها از زر و گوهر و جامه‌اي از شراب طاهر که چشم از آن بر نتوان گرفت از لطافت.

لَا يُصَدِّغُونَ عَنْهَا وَلَا يُنْزِفُونَ: باز نپراکنند ايشان را از آن مجلس شراب و درد سر نخيزد ايشان را از آن شراب هر چند خورند مست نشوند. چون يُنْزِفُونَ به کسر ز خواني: بنرسد.

۸ وَفَاكِهَةٍ مِمَّا يَتَخَيَّرُونَ: و ميوه از آنچه ايشان گزينند، وَلَحْمٍ طَيْرٍ مِمَّا يَشْتَهُونَ: و گوشت مرغ از آنچه ايشان آرزو خواهند. و آن آن بود که بهشتي بر خوان نشسته بود، مرغ بيايد در پيش وي بر شاخ طوبي نشيند و به الحان خوش مي سرايد و خويشتن را مي ستايد، گويد «هيچ چشمه اي نيست در بهشت که نه من از آن چشیده ام و هيچ مرغزاري نيست در بهشت که نه من بر آن پرواز کرده ام، طعم من خوشترين همه طعمها است». چندان خويشتن را بر بهشتي بستايد که وي را از گوشت او آرزو کند. مرغ در گردد و در پيش وي بر خوان افتد به سه قسمت پخته و بريان و قديد، تا ۱۶ بهشتي چندان که خواهد از آن کش بايد بخورد. آنگه مرغ در ساعت زنده گردد بقدرت خدای عزوجل و برخيزد و همي پرد و همي گويد: «بخ بخ چون من کيست که حبيب مولى از من بخورد»، و بدان بر ديگر مرغان بهشت فخر کند و با جاي خويش شود.

۲۰ وَخُورُ عَيْنٍ، اي و لَهِم حور عين: و ايشان را بود کنيزکان خوب روى و سياه چشم و فراخ چشم،

كَأَفْنَالِ آلِثُلُوءِ الْمَكْنُونِ: مانند گان مروارید در صدف نگاه داشته باد و گرد بدان نارسیده.

- اما صفت حورالعین: پیغامبر را صلی الله علیه و سلم پرسیدند که چگونه باشند؟ گفت: خدای عزوجل وی را بیافریدست از اطیب الطیب، خوشترین چیزی. گفتند: یا رسول الله آن چگونه بود؟ گفت: از انگشتان پای وی تا سر زانو از زعفران باشد، و از زانو تا به سینه از مشک اذفر باشد چنانکه مثقالی از آن به از همه دنیا، و از سینه تا به گردن از عنبر اشهب، و از گردن تا به چکاد سر از کافور ابیض باشد، و از یک دوش ساره وی تا به دیگر دوش فرسنگی در فرسنگی، و در هر سرون وی یاقوتی مرکب باشد چنانکه ناخن در تن آدمی، اگر یکی از آن به دنیا آرند از مشرق تا به مغرب روشنایی دهد، و از لطافت تا بدان غایت باشد که هفتاد هزار حله پوشیده باشد مغز استخوانهای وی از درون آن همه حله‌ها و از درون گوشت و استخوان پیدا باشد. گر قطره‌ای آب دهن وی در دریای طلخ افکنند آن همه دریا از آب دهن وی خوش گردد. وی را هفتاد هزار گیسو باشد همه به گوهر و مروارید بهشت بافته هر گیسوی را وصفیتی برگرفته، چون بخرامد گیسوها فرو گذارد و در زمین بهشت می‌کشد؛ و زمین بهشت همه مشک و زعفران باشد چنانکه مثقالی از آن به از دنیا و هر چه در دنیا چیز است. و از دست راست وی دوازده هزار وصیفت باشد هریکی با مجمری زرین و سیمین، و در پیش وی دوازده هزار وصیفت حلی و حلل وی برگرفته باشند و آن حور همی گوید هذا ثواب الله لاولیائه. پیغامبر گفت صلی الله علیه و سلم: من صفت حورالعین چگونه توانم کرد که اگر کمترین جامه‌ای از جامه‌های وی در دار دنیا باز کنند هر که بدان نگردد دیده وی به روی فرو گردد از نور و جمال آن. چون صفت جامه چنین بود صفت خداوند جامه چون توان کرد.

جَزَاءَ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ: پاداشتی بدانچه بودند می کردند.

لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا تَأْثِيمًا: نشنوند در آن بهشت هیچ بیهوده ای و نافرجامی و نه هیچ بزه ای و نه بزمند گردند چنانکه در مجلسهای لغو دنیا.

۴ إِلَّا قِيلًا سَلَامًا سَلَامًا: مگر یک گفتاری شنوند بی عیب و بی آزار و بر یکدیگر سلام می کنند و خدای تعالی بر ایشان سلام می کند. و گفته اند که این سلام آن است که فریشتگان در می آیند و سلام خدای عزوجل بر ایشان می رسانند چنانکه جای دیگر گفت وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ. سؤال: چرا سلام باستثنا کرد از لغو بعد ما که ۸ مستثنی از جنس مستثنی عنه باید تا استثنا درست آید، نبینی که اگر کسی گوید «در این سرای هیچ مردمی نیست مگر خری» درست نیاید زیرا که خر نه از جنس مردم است؛ همچنین سلام خدای عزوجل یا سلام فریشتگان نه از جنس لغو باشد پس چرا استثنا کرد که إِلَّا قِيلًا سَلَامًا ۱۲ سَلَامًا؟ جواب گوییم این استثناء مقطوع است معناه: لکن یسمعون سلاماً، و در استثناء مقطوع مجانست شرط نباشد زیرا که آن نه استثناء حقیقی باشد.

۱۶ وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ: و آن اهل یمن و برکت و اهل دست راست چون نیک بخت باشند این اصحاب یمین،

فِي سِدْرٍ مَخْضُودٍ: در گنارهایی باشند خار باز کرده، و آن درختی باشد در عرب نیکوترین همه درختان و لکن در زمین با خار باشد و در بهشت ۲۰ بی خار باشد،

و ظَلِّحَ مَنُضُودٍ: و موزی بر هم نشانده،

و ظِلِّ مَمْدُودٍ: و سایه ای کشیده و پیوسته، و آن درختی باشد که سواری بر اسب تازی در سایه کمترین برگی از آن صد سال می تازد به یک کنار آن نرسد، و اگر بر برگی کلاغ بچه کند و آن بچه فرا پریدن آید همی پرد

تا پیر گردد و موش بریزد هنوز به کنار آن نرسیده باشد. گفته اند این ظِلِّ مَمْدُود آن است که سایه‌های بهشت پیوسته بود، نه چنانکه در دار دنیا یک جا سایه و یک جا آفتاب تا زمان زمان سایه بود و زمان زمان آفتاب، در بهشت همه سایه بود نه از آفتاب و لکن از نور عرش،

۴

وَمَاءٍ مَسْكُوبٍ: و آبی روان کرده، در هوا به فرمان بهشتی می‌رود چنانکه او خواهد،

وَفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ: و میوه بسیار،

لَا مَقْطُوعَةٍ وَلَا مَمْنُوعَةٍ: نه بریدنی که برسد و نه بازداشته از ایشان، بل که چون میوه باز کنند در ساعت دیگری پدید آید و هر گاه که خواهند باز کنند،

۸

وَفُرُشٍ مَرْفُوعَةٍ: و فرشهای بلند برداشته، گفته اند این فرشهایی باشد بر تختهای بلند برداشته پانصد ساله راه بالای آن در هوا. و گفته اند فُرُشٌ مَرْفُوعَةٍ زنان باشند و آن این زنان دنیا باشند که ایشان را در بهشت فضل نهند بر حور العین، مرفوعه ای مفضله؛ چنانکه نوار را که زن فرزدق بود — و فصیح تر از فرزدق بود — پرسیدند که فُرُشٌ مَرْفُوعَةٍ چه باشد؟ گفت هُنَّ النساءُ فخيرها اليهنَّ،

۱۶

إِنَّا أَنشَأْنَاهُنَّ إِنِشَاءً: ما بیافریده باشیم ایشان را نوآفریدنی. در خبر است که پیرزنی بود نزد عایشه رضوان الله علیها بسیار آمدی، دوست خدای؛ روزی پیغمبر علیه السلام درآمد آن پیرزن را دید گفت العجز لا يدخل الجنة: پیرزنان در بهشت نشوند. آن ضعیفه آن بشنید اندوهگن گشت و زار بگریست. عایشه گفت: یا رسول الله اندوهگن کردی او را. رسول گفت علیه السلام عایشه را: أما سمعت قول الله عز وجل: إِنَّا أَنشَأْنَاهُنَّ إِنِشَاءً: ما نو بیافرینیم ایشان را و بپراهیم و بیاراییم ایشان را، فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَاراً: کرده باشیم ایشان را دوشیزگانی،

۲۰

عُرْبًا أَتْرَابًا: شوی دوستانی و هم زادانی

لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ: مر خداوندان دست راست و اهل یمن و برکت را
ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ: گروهی از پیشینان، یعنی از امتان پیشین: وَثُلَّةٌ مِنَ
الْآخِرِينَ: و گروهی از پسینان، یعنی از این امت. و گفته اند هر دو گروه
از این امت باشند گروهی از اول این امت و گروهی از آخر این امت.
وَأَصْحَابُ الشِّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشِّمَالِ: و آن خداوندان دست چپ چون
بدبخت باشند آن خداوندان دست چپ،

۸ فِی سَمُومٍ وَحَمِيمٍ: در تَف باد دوزخ و در آب گرم سوزان باشند،
وَظِلٍّ مِنْ تَحْمُومٍ: و در سایه ای از دود دوزخ باشند،
لَا بَارِدٌ وَلَا كَرِيمٍ: نه خنک و نه خوش،
إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُتَفَرِّقِينَ: آن عذاب ایشان را بدان باشد که ایشان
بودندی پیش از آن رای مستان و کامرانان. و مُتَفَرِّقِينَ به کسر را:
۱۲ گراف کاران بود،

وَكَانُوا يُصِرُّونَ عَلَى الْحِنثِ الْعَظِيمِ: و بودندی سخت استاده بر آن گناه
بزرگ، یعنی بر کفر و شرک. سؤال: چرا گناه را حنث خواند بعد ما که
حنث نقض قسم بود و در گناه و کفر چه نقض قسم بود؟ جواب گوئیم
۱۶ خدای تعالی روز میثاق عهد ایمان بر همه آدمیان گرفتست، هر که در دار
دنیا کفر آرد آن عهد را نقض کرده باشد و حنث نقض عهد باشد.

وَكَانُوا يَقُولُونَ إِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا إِنَّا لَمَبْعُوثُونَ: و بودندی که
می گفتندی ای چون ما بمیریم و ببودیم خاک ریزیده و استخوانی بپوسیده
۲۰ ما برانگیختگان خواهیم بودن،

أَوَابًا وَنَا الْأَوَّلُونَ: یا پدران ما پیشینان.

قُلْ إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ لَمَجْمُوعُونَ إِلَىٰ مِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ: بگو یا محمد حقا
که پیشینان و پسینان همه فراهم آورده خواهند بود مر آن وعده گاه روز

دانسته را، و آن روز قیامت است.

ثُمَّ إِنَّكُمْ أَيْتُهَا الضَّالُّونَ الْمُكَذِّبُونَ: پس ای شما که گمراهان اید و بدروغ دارندگان حق اید،

۴ لَأَكِلُونَ مِنْ شَجَرٍ مِنْ زَقُّومٍ: هر اینکه شما خورنده خواهید بود از آن درخت زقوم، و آن درختی است آتشین در قعر دوزخ برسته هیچ درختی نیست در دوزخ که نه از آن درخت شاخی بدان رسیدست، میوه آن به زشتی چون سر دیوان، به زهرگنی چون سر ماران، به بزرگی چند سبویی بود به زهر آکنده. ۸

فَمَا لَوْ أَنَّ مِنْهَا الْبُطُونَ: پر کنندگان خواهید بود از آن شکمها، و آن آن بود که گرسنگی بر دوزخیان غالب گردد هزار سال فریاد می‌خواهند از گرسنگی، آنکه زقوم بدهند ایشان را تا شکمها از آن پر کنند، آنکه تشنگی بر ایشان غلبه کند تا هزار سال دیگر فریاد می‌خواهند از تشنگی. ۱۲

فَشَارِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْحَمِيمِ: آشامنده باشند بر زور آن از آب گرم سوزان. سؤال: چرا منها البطون به لفظ تأنیث آورد و علیه به لفظ تذکیر بعد ما که هر دو کنایت از زقوم است؟ جواب گوئیم منها کنایت از میوه آن درخت است و ثمره مؤنث است، و روا بود که کنایت از شجر بود و شجر جمع شجرة بود و آن مؤنث بود، و این دیگر «ها» کنایت از اکل بود، و روا بود که کنایت از لفظ شجر بود و لفظ شجر مذکر است. ۱۶

فَشَارِبُونَ شُرْبَ الْهَيْمِ: آشامنده باشند چون آشامیدن اشتران هوشازده که هر چند آب می‌خورند سیر نگردند. گفته اند هیم ریگ گرم نرم باشد که هر چند آب بر آن ریزی سیر نگردد. شرب مصدر بود و شرب به فتح شین جمع شارب بود. ۲۰

هَذَا نُزْلُهُمْ يَوْمَ الدِّينِ: این بود نصیب روزی ایشان روز شمار و جزا و قضا.

- نَحْنُ خَلَقْنَاكُمْ فَلَوْلَا تُصَدِّقُونَ: ما آفریدیم شما را چرا باور نمی‌دارید. سؤال: چرا گفت فَلَوْلَا تُصَدِّقُونَ بعد ما که کافران مصدق بودند آن را که خدای آفریده است ایشان را، چنانکه گفت وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ؟ جواب گوئیم معناه فلولا تصدقون بالبعث بعد الموت.
- ۴ أَفَرَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ ءَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ: چه بینید و چه گوید آن آب پشت که شما می‌اوکنید ای شما همی آفرینید آن را مردم یا مایم آفریننده و نگارنده آن مردم.
- ۸ نَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ: ما اندازه کردیم میان شما مرگ. گفته‌اند این تقدیر مرگ آن است که قضا کردست میان همه جانوران که می‌میرند. و گفته‌اند این تقدیر مرگ آنکه باشد که خلق را صورت می‌کنند مرگ را در میان خلقت او درج کنند که تا فلان وقت بیش نرزد و مَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ: و نیستیم ما از پیش عذاب ما و از پیش قضاء ما بشده.
- ۱۲ عَلَىٰ أَنْ تُبَدِّلَ أَمْثَالَكُمْ: قادریم بر آنکه بدل کنیم مانندگان شما را، و گفته‌اند معناه: و ما نحن بعاجزين على ان نبذل امثالكم: ما عاجز نه‌ایم از آنکه شما را هلاک کنیم و به از شما بندگان بیافرینیم. و گفته‌اند عَلَىٰ أَنْ تُبَدِّلَ أَمْثَالَكُمْ آن است که شما را از پس مرگ مانند این که ۱۶ هستید بیافرینیم وَنُنشِئُكُمْ فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ: و می‌بالانیم شما را چنانکه شما ندانید که فرزند در پیش مادر و پدر می‌بالد چنانکه مادر و پدر را فازان راه نه. و گفته‌اند معناه ما بیافرینیم شما را در آن گور چنانکه شما ندانید.
- ۲۰ وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ: بدرستی که شما بدانسته‌اید آفرینش نخستین را فَلَوْلَا تَدَّكَّرُونَ: چرا در نیندیشید و بدان پند نگیرید تا بدانید که آن خدای که قادر بود بر آفریدن اول قادر بود بر آفریدن ثانی.
- أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ: چه بینید و چه گوید آن کشت که شما می‌کارید، ءَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ: ای شما همی رویانید و می‌بالانید آن را

یا ما ایم رویاننده و بالاننده آن، بل که ما ایم رویاننده و بالاننده لا بل که محال باشد که شما باشید زیرا که شما خود ندانید که آن تخم در زمین کجا باشد و کی بریزد و کی بروید و چگونه بروید. و این مثالی است که خدای تعالی بنموده است انگیزختن را از گور، چنانکه آن تخم را در زمین پنهان کنند مردگان را در زمین پنهان کنند و چنانکه دانه در زمین بپوسد آنگه بروید مرده در زیر زمین بپوسد آنگه او را برانگیزند، و همچنان که آنچه در زمین کنند آن برآید از گندم گندم و از جو جو همچنین از گور چنان خیزند که در گور شوند، و همچنانکه نبات سر از زمین برکنند مختلف سپید و سیاه و صرخ و سبز خلق نیز از گور برآیند سپیدروی و سیاه روی، و همچنان که نبات لختی زهر بود و لختی پای زهر همچنین خلق سر از گور برکنند لختی سعید و لختی شقی، و چنانکه نبات از زمین برآید برخی بر پای و برخی بر زمین افتاده خلق از گور برآیند بعضی بر براقها بر کشیده خدای سوی علین و بعضی را بر روی می کشند سوی اسفل السافلین، و همچنان که نبات را فاهم کنند و خرمنی کنند تا کاه از دانه جدا کنند خلق را روز قیامت جمع کنند تا نیک را از بد جدا کنند که لَيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ، و همچنانکه دانه از کاه جدا گردد دانه را جدا در جای کنند و کاه را جدا، همچنین خلق را چون نیک از بد جدا کنند نیکان را در بهشت کنند و بدان را در دوزخ فریق فی الجَنَّة و فریق فی السعیر.

لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَاهُ حُطَامًا: گر خواستیمی کردیمی آن کشت را کوفته و ریزیده فَظَلُمْتُمْ تَفَكَّهُونَ: تا روز گذاشتیدی شما تعجب می کردیدی و پشیمانی می خوردیدی،

إِنَّا لَمُعْرِضُونَ: که ما تاوان زده ایم،

بَلْ نَحْنُ مَخْرُؤُونَ: بل که ما بی روزی مانده ایم که غلّه ما بشد.

أَفَرَأَيْتُمُ الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ: ای دیدید و چه گوید آن آبی که شما می‌آشامید و می‌خورید،

عَأَنْتُمْ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ الْمَزْنِ أَمْ نَحْنُ الْمُنْزِلُونَ: ای شما فرو آورید آن را از میغ یا ما ایم، بل که ما ایم فروآورنده آن از میغ. خدای تعالی در این آیت بارانیدن باران را یاد کرد اذکار نعمت را و اظهار قدرت را تا بندگان بدانند و شکر آن آب خوش بکنند. حسن بصری گوید رحمة الله علیه:
نعمة الله علينا في الماء البارد اكثر منه في الفالوج. و نیز بدانند که آن خدای که قادر است که چنین میغ فرا دیدار آرد قادر است بر آنکه خلق را از گور برانگیزد. ۴ ۸

اما آمدن باران، گفته اند که میغ آب از دریا برگیرد تا آنجا که فرمان خدای بود ببارد. و گفته اند که دریاها است در آسمان فرشتگان به کیل آب از آن بر میغ پیمایند تا میغ ببارد. و گفته اند که خدای تعالی آب به ۱۲ كُنْ فَيَكُونُ در میغ بیافریند.

لَوْ نَشَاءُ جَعَلْنَاهُ أَجَاجًا فَلَوْلَا تَشْكُرُونَ: گر خواستیم کردیم آن آب را طلخ اکنون که نکردیم چرا شکر نکنید خدای را بر آب خوش.
أَفَرَأَيْتُمُ اللَّارَّالَّتِي تُورُونَ: ای دیدید چه گوید آن آتش که شما بیرون آرید از آتش زنه، ۱۶

عَأَنْتُمْ أَنْشَأْتُمْ شَجَرَتَهَا أَمْ نَحْنُ الْمُنْشِئُونَ: ای شما آفریدید و پدید آوردید درخت آن را یا ما ایم پدیدآورنده و آفریننده آن، ای: محال بود که شما باشید زیرا که اگر همه جهان فراهم آید و بکوشید ذره ای آتش در میان آن ۲۰ چوب باز نیابید، پدید آمد که ما ایم آفریننده و پدیدآورنده آن.

نَحْنُ جَعَلْنَاهَا تَذَكُّرًا وَمَتَاعًا لِلْمُقْوِينَ: ما کردیم آن آتش را میان چوب پندی و حجتی و برخورداری مرتوشه برسیدگان را و فروآیندگان را به زمین خالی. و آن آن است که عرب در بادیه به سفر شوند و دو چوب با خویشتن

می برند آن را مرخ و عفار گویند آتش زنه ایشان آن باشد، چون درمانند یک چوب را از آن بر دیگر مالند آتش بیرون آید و سوسماری یا ماری یا یربوعی بگیرند و بریان کنند و طعام سازند. چون بدانستید کمال قدرت خدای بدین حجتها که یاد کرد،

۴

فَسَيَحِبُّكُمْ رَبُّكَ الْعَظِيمُ: به پاکی و بی عیبی یاد کن نام خدای ترا که خداوند بزرگ است. سؤال: چه فایده بود در این با و اسم در بِاسْمِ رَبِّكَ، چرا نگفت فَسَيَحِبُّكُمْ رَبُّكَ الْعَظِيمُ؟ جواب گوئیم معناه: فَسَيَحِبُّكُمْ رَبُّكَ بتوحید اسم، و این خود از جوامع الکلم است. و گفته اند این با زایده است تحسین سخن را درآرند چنانکه شاعر گوید: نضرب بالسيف ونرجوا بالفرج.

۸

فَلَا أَقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ: سوگند یاد کنم به فروشدن جای ستارگان. و اگر مَوَاقِعِ خوانی جمع بود، و گفته اند مَوَاقِعِ النُّجُومِ آسمانها است، و گفته اند مَوَاقِعِ النُّجُومِ گور علما است، و گفته اند مَوَاقِعِ النُّجُومِ منازل وحی قرآن است نزل نجماً نجماً. سؤال: چرا گفت فَلَا أَقْسِمُ نگفت فَأَقْسِمُ بعد ما که لا نفی فایده دهد و مراد از این اثبات قسم است نه نفی قسم؟ جواب گفته اند مراد از این فلا لام تأکید است آن را اشباع کرد چنانکه گویند فلا کرمن زیدا، این لام تأکید را بود. و گفته اند این لا زایده است و لا زایده درآرند در سخن، چنانکه شاعر گوید

۱۲

۱۶

فی بیر لا هور سوی و ما شعر نافکه حتی اذا الصبح حشر و گفته اند این لا حجد است معناه: لا کما زعموا أقسم بمواقع النجوم.

۲۰

وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَغْلُمُونَ عَظِيمٌ: بدرستی که این سوگندی است اگر بدانید بزرگ سوگندی،

- إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ: کہ این قرآنی است بزرگ و بزرگوار
 فِی کِتَابٍ مَّکْنُونٍ: در نبشته نگہ داشته. گفته اند این کتاب مکنون لوح
 محفوظ است، و گفته اند کتاب سفرہ و برہ است، و گفته اند مصاحف
 آدمیان است. سؤال: چرا گویند قرآن بہ خدای قایم است بعد ما کہ ۴
 خدای گفت إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ فِی کِتَابٍ مَّکْنُونٍ خبر کرد کہ قرآن در
 کتاب مکنون است. جواب گوئیم فِی کِتَابٍ مَّکْنُونٍ، معنای: مکتوب فی
 کتاب مکنون، و برای آنکہ قرآن در کتاب نبشته بود واجب نیاید تا در
 آنجا موجود بود، چنانکہ اگر کسی ہزار دینار بر کف دست خویش ۸
 بنویسد واجب نیاید تا ہزار دینار در کفش باشد، یا اللہ را بر ناخن بنویسد
 واجب نیاید تا اللہ بر ناخن وی باشد، لا بل کہ آنجا مکتوب باشد نہ
 موجود. سؤال: چرا گویند کہ کتاب مکنون بہ معنی مکتوب است بعد ما
 کہ خدای نگفت مکتوب فی کتاب مکنون، بل کہ گفت قُرْآنٌ كَرِيمٌ فِی ۱۲
 کِتَابٍ مَّکْنُونٍ؟ جواب گوئیم ما ظاہر را بہ دلیل قاطع صرف کردیم و آن
 آن است کہ اگر قرآن در کتاب بودی نعت بدان کتاب را بودی نہ خدای
 را تا کتاب را گفتندی تکلم بالقرآن نہ خدای را عزوجل و ممثل او امر قرآن
 مطیع کتاب بودی نہ مطیع خدای و مرتکب نواہی قرآن عاصی در کتاب ۱۶
 بودی نہ در خدای تعالی. و دیگر حجت: اگر قرآن در کتاب بودی از سہ
 بیرون نبودی یا ہمہ قرآن در یک مصحف بودی، در دیگر مصاحف چہ
 بودی؟ و اگر در ہر مصحفی بعضی بودی از قرآن، اولیتر نبودی از آن دیگر
 بعض کہ در دیگری بودی، بعد ما کہ در ہر مصحف ہمہ مکتوب است. ۲۰
 و اگر در ہر مصحفی قرآنی بودی خدای تعالی یک قرآن بیش نگفت پس
 آن دیگر چہ بودی و در این مصحفہا قرآن نیست. اما حجت آن است کہ
 در مصحف قرآن نبشته است نہ نہادہ و بہ دلہا دانستہ است و بہ زبانہا
 خواندہ و بہ گوشہا شنیدہ. قرآن سخن خدای است عزوجل و سخن از

گوینده جدا نه.

لَا يَمْسُهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ: نخوانند آن را — یعنی قرآن را — مگر پاک
کردگان. گفته اند این لا نهی است و گفته اند لا نفی است. اگر بر لاء
۴ نهی رانی بر دو وجه بود: نهی حتم و نهی تأدیب بود، و اگر بر نهی حتم
رانی مر کافران را و جنب را و حیض را و نفسا را باشد که ایشان را نشاید
قرآن خواندن یا دست به مصحف قرآن کردن مگر در غلاف. و اگر بر نهی
تأدیب رانی، امر بدان خداوند حدث را بود که ادب قرآن خواندن آن است
۸ که بر طهارت خواند و دست بی طهارت فا مصحف قرآن نکند و اگر کند
فا حاشیه کند فا نبشته قرآن نکند حرمت قرآن را؛ و اگر این لا را بر لاء
نفی رانی مراد از این مطهرون فرشتگان باشند که ایشان پاک کرده اند از
گناه.

تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ: سخن گفتن و پیغام فرستادنی است این قرآن از
۱۲ خدای جهانیان. سؤال: چرا یکجا قرآن را مُنَزَّل خواند گفت إِنَّهُ مُنَزَّلٌ مِنْ
رَبِّكَ و اینجا تنزیل خواند بعد ما که تنزیل فعل بود و منزل مفعول، و یک
چیز هم فعل و هم مفعول محال بود؟ جواب گوئیم قرآن بحقیقت تنزیل
است بر آن معنی که تکلیم است؛ و تنزیل در لغت تکلیم بود چنانکه
۱۶ گویند فلان قال فی تنزیله کذا، ای: فی تکلیمه. و آنجا که گفت مُنَزَّلٌ
مِنْ رَبِّكَ مراد از آن جبرئیل است علیه السلام. و نیز روا بود که منزل قرآن
بود بر آن معنی که انزال جبرئیل است، و مُنَزَّل به معنی انزال بود چنانکه
۲۰ مُدْخِل به معنی ادخال بود قال الله تعالى أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ — ای:
ادخال صدق — وَ أَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ، ای: اخراج صدق؛ و گفته اند
أَنْزَلْنِي مُنْزَلًا مُبَارَكًا، ای: انزالا مبارکاً. سؤال: چه گویی خدای تعالی
قرآن فرستاد یا نه؟ اگر فرستاد واجب آمد که از وی باین بود و هر چه از
وی باین بود مخلوق بود؛ و اگر نفرستاد، چه فرق بود میان تو و میان مالک

- صیف که گفت مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى بَشَرٍ مِنْ شَيْءٍ؟ جواب گوییم خدای تعالی قرآن فرستاد بر آن وجه که سخن فرستند، اما فرستادن چیزی بر چهار وجه بود: یکی آن بود که او را امر کند به شدن نزد کسی چنانکه کسی رسولی فرستد به جایی به کسی. دیگر آن بود که کسی را امر کند ۴ به رفتن با وی چنانکه ستوری را یا بنده‌ای را به جایی می‌فرستد کسی دیگر را امر کند به رفتن با وی. سدیگر آن بود که کسی را امر کند به حمل و نقل وی چنانکه کسی نامه‌ای یا جامه‌ای به جایی فرستد. چهارم فرستادن پیغام بود که مرسل بگوید رسول یاد گیرد به مرسل^۱ الیه برد و بر ۸ وی خواند. فرستادن قرآن نه بر آن معنی بود که خدای آن را امر کرد به آمدن، زیرا که نه حیّ و نه عاقل است که به پای خویش رود. و نیز نه بر آن معنی بود که کسی را امر کرد به حمل و نقل آن، زیرا که نه جسمی است تا حمل و نقل او ممکن بود. پس فرستادن قرآن بر آن معنی باشد که ۱۲ خدای عزّوجلّ بگفت و جبرئیل علیه السلام یاد گرفت و پیامد و بر مصطفی علیه السلام بخواند تا مصطفی بر خلق خواند و خلق می‌خوانند. و قرآن خود سخن خدای و پیغام خدای است و به وی قایم.
- ۱۶ أَفَبِهَذَا الْحَدِيثِ أَنْتُمْ مُذْهِبُونَ: ای بدین سخن — یعنی بدین قرآن — شما می‌مدهنت کنید که بظاهر می‌شنوید و به دل آن را بدروغ می‌دارید. و گفته‌اند مُذْهِبُونَ ای: کافرون، چنانکه گفت وَوَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِبُونَ، و گفته‌اند مُذْهِبُونَ ای: منافقون.
- ۲۰ وَتَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنْتُمْ تُكْذِبُونَ: و همی کنید نصیب شما از این قرآن آنکه این را بدروغ می‌دارید. و گفته‌اند معناه وَتَجْعَلُونَ شُكْرَ رِزْقِكُمُ التَّكْذِيبُ، خدای تعالی شما را قرآنی فرستاد که در آن شرف شما بود شما شکر آن را آن می‌کنید که این را تکذیب می‌کنید؟ مقاتل گوید این آیت در آن آمد که پیغامبر صلی الله علیه و سلم با یاران به غزوی شد، مسلمانان

- را تشنگی رسید صعب. یاران گفتند «یا رسول الله، چه بود که ما را از خدای آب خواهی؟». رسول گفت علیه السلام «نباید که من از خدای آب خواهم، آب دهد، شما گوید سقینا بنوفلان»؛ چنانکه عادت عرب بود که چون باران آمدی گفتندی سقینا بنوکذا. یاران گفتند «یا رسول الله نه وقت انوا است». پیغمبر صلی الله علیه و سلم دو رکعت نماز کرد و دعا کرد، در ساعت بارانی ببارید چنانکه سیل برفت. رسول خدای مردی را دید که آب به قدح برمی گرفت و می گفت سقینا بنوکذا، این آیت فرو آمد.
- ۴
- فَلَوْلَا إِذَا بَلَغَتِ الْخُلُقُومَ: چرا نه چون برسد جان به چنبر گردن،
وَأَنْتُمْ حَيْثُ تَنْظُرُونَ: و شما آن وقت می نگرید بدان محتضر،
وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ: و ما نزدیک تریم به وی از شما، به دانستن حال وی و دیدن زاری وی و شنیدن ناله وی. و گفته اند معناه فرشتگان ما نزدیک تر باشند به وی از شما وَلَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ: بیک شما می نبینید.
- ۱۲
- فَلَوْلَا إِنْ كُنْتُمْ غَيْرَ مَدِينِينَ تَرْجِعُونَهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ: چرا نه آن جان را باز گردانید با جای آن اگر شما نه مقهورانید بگویند اگر راست گویانید.
- ۱۶
- فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ فَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ وَجَنَّتْ نَعِيمٌ: اگر آن کس از نزدیک کردگان بود و از نواختگان او را روح و ریحان بود و در بهشت با نعمتهای جاودان بود. خدای تعالی در اول این سوره یاد کرد که خلق سه گروه اند: سابقان و اصحاب یمین و اصحاب شمال، اینجا در آخر سوره عاقبت هر سه گروه یاد کرد. فَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ را سه تفسیر کرده اند: یکی فروح ای فراحه فی الموت، و ریحان فی القبر، و جنت نعیم یوم القيامة: در در مرگ راحت و ریحان باشد، در گور روضه و رضوان باشد، در قیامت بهشت جاودان باشد. و گفته اند فروح راحت و بشارت بود، و ریحان سپرم بهشت بود، و آن آن بود که مقرب را به در مرگ بشارت دهد و سپرم بهشت فا بینی او دارند و جای وی در بهشت فرا وی نمایند و در آن میان
- ۲۰

جان وی بسہولت بردارند. و خوانده اند قُرُوحٌ به ضم را، ای: فحیوة لا موت فیها، و ریحان: رزق الجنة، وجنة نعیم: بهشت پر نعمت.

وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ فَسَلَامٌ لَكَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ: اما اگر آن محتضر از خداوندان دست راست باشد گویند سلام ترا است از اصحاب ۴ یمین، بر سه معنی: یک فسلامٌ لك من اصحاب الیمین، ای: يقال له سلام لك، و این آن بود که چون مؤمن فا در مرگ رسد فرشته ای پیش وی آید گوید: سلام ترا است از اصحاب یمین ای آن نیکبختان که همه در بهشت منتظر تواند، زود باش تا بدیشان رسی. و گفته اند فَسَلَامٌ لَكَ ای: ۸ بشارة لك، مژدگان ترا که از اصحاب یمینی به بهشت و کرامات خدای. و گفته اند فسلام لك: ما وصفنا لك من ثواب اصحاب الیمین، از آنجا که گفت فی سدر مخضود تا به آخر

وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُكَذِّبِينَ الضَّالِّينَ: اما اگر باشد آن کس از ۱۲ دروغ دارندگان حق و از گمراهان،

فَنَزَّلُ مِنْ حَمِيمٍ، ای: فعذاب من حمیم: او را بود عذابی از آب گرم سوزان در دوزخ. و گفته اند معناه فرزقٌ من حمیم،

وَتَصْلِيَةُ جَحِيمٍ: و درآوردنی در آتش دوزخ و عقوبت. ۱۶

إِنَّ هَذَا لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ: بدرستی که این حق است بی گمان. و گفته اند معناه: این ثواب که ثواب مقربان است و این ثواب که ثواب اصحاب یمین است و این عذاب که عذاب مکذبین و ضالین است همه

حق و یقین است. سؤال: چرا نگفت لَهُوَ الْحَقُّ الْيَقِينِ بعد ما که این حق ۲۰ و یقین یکی است و اضافت میان دو چیز درست آید؟ جواب گفته اند معناه لَهُوَ الْيَقِينِ حَقُّ الْيَقِينِ، و گفته اند که این اضافه الشئ الی نفسه است و این روا بود در لغت، چنانکه گویند نفسه و عرضه و جسمه و اسمہ.

فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ: به پاکی یاد کن نام خدای ترا که بزرگ است
 و بزرگوار. ابن عباس گوید چون این آیت فرو آمد پیغامبر علیه السلام گفت
 اجعلوها فی رکوعکم و قولوا ثلثاً سبحان ربی العظیم، و این تسبیح این
 ۴ امت را یادگار است از جبرئیل. و آن آن بود که جبرئیل بحاجت از
 خدای عزوجل درخواست تا عظمت عرش را به وی نماید. خدای گفت:
 عزوجل: توطاقت آن نداری. جبرئیل گفت: یا رب مرا اذن ده و مدد کن.
 خدای تعالی او را ده هزار پربداد تا ده هزار سال زیر عرش می پرید نگه
 ۸ کرد ندانست که چند پریدست و ندانست که چند ماندست. مدد
 خواست. خدای تعالی او را ده هزار پربداد تا ده هزار سال دیگر
 همی پرید، هم ندانست که چند پریدست و چند ماندست. سدیگر بار
 مدد خواست. خدای تعالی او را ده هزار پربداد، او تا ده هزار سال
 ۱۲ دیگر همی پرید، هم نگه کرد ندانست که چند پریدست و چند ماندست،
 همچنان سرفرو داشت به رکوع و این تسبیح می گفت که سُبْحَانَ رَبِّيَ
 الْعَظِيمِ، خدای تعالی این را از وی ما را یادگار داد. رسول علیه السلام این
 را سنت نهاد در رکوع.

خبر است از مصطفی علیه السلام که او گفت هر که سورة الحديد
برخواند خدای تعالی او را چندان ثواب دهد که همه گرویدگان را به
خدای و رسول.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ: به پاکی و بی عیبی یاد کرد خدای را
آنچه در آسمانها و زمین است، بر سه معنی: یکی نماز می کند خدای را
عَزَّوَجَلَّ آنکه در آسمانها و زمین است از مؤمنان. دیگر معنی سَبَّحَ لِلَّهِ ای
دلّ علی وحدانیة الله. سدیگر معنی تسبیح کرد خدای را تسبیح جبری ۴
چنانکه جای دیگر گفت وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَهُوَ الْعَزِيزُ
الْحَكِيمُ: و او است ارحمند و بی همتا. عزیز را سه معنی باشد: عزیز باشد
به معنی غالب، چنانکه گویند مَنْ عَزَبَزَ ای: مَنْ غَلَبَ سَلَبَ. و دیگر
معنی عزیز آن باشد که وی را نظیر نباشد چنانکه گویند وَلَدٌ عَزِيزٌ ای: ۸
لا نظیر له. سدیگر العزیز المنیع الذی لا یلحقه قهر ولا یناله آفة، چنانکه
گویند ارض عزاز ای لا ینجع فیها المطر. الْحَكِيمُ: درست کار و
درست گفتار صواب کار راست دان، بر سه معنی: یکی الحکیم المحکم.
دیگر الحکیم الحاکم علی خلقه بما شاء. سدیگر معنی الحکیم المنیع ۱۲
الذی لا یلحقه قهر ولا یناله آفة.

لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ: او را است و او را سزد پادشاهی آسمانها و

زمین یُحیی و یُمیت: زنده کند و بمیراند، ای: یحیی البنین و البنات و یمیت الآباء و الامهات. و گفته اند مقدم مؤخر است ای: یمیت و یحیی: بمیراند پس زنده کند از پس مرگ. و گفته اند یحیی قلب المؤمن بالمعرفة و یمیت قلب الکافر بالنکرة. و گفته اند یحیی الارض وقت الربیع و یمیتها وقت الخریف وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ: و او بر هر چه خواهد که کند قادر است.

هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ: او است آن خدایی که همیشه بود و همیشه باشد وَ الظَّاهِرُ: و پیدا به هستی وَ الْبَاطِنُ: و نهان از چونی وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ: و او به هر چیزی دانا است. گفته اند معناه: هو الاول قبل کلّ شیء و الآخر بعد کلّ شیء و الظاهر الغالب علی کلّ شیء و الباطن العالم بکلّ شیء. و گفته اند الاول: القديم، و الآخر: الباقی، و الظاهر فلا یعلمه عالی، و الباطن فلا یخفی علیه خافی. و گفته اند هو الاول بالازلیة و الآخر بالابدیة و الظاهر بالحجة و الباطن عن کیفیة. و گفته اند هو الاول مأوّل کلّ اوّل و الآخر مؤخر کلّ آخر و الظاهر مظهر کلّ ظاهر و الباطن مبطن کلّ باطن. و گفته اند هو الاول فلا یسبقه بادی، و الآخر فلا یعقبه باقی، و الظاهر فلا یغلبه غالب، و الباطن فلا یعزب عنه عازب. و گفته اند معناه: هو الاول بالهدایة، و الآخر بالوقایه، و الظاهر بالكفایة، و الباطن بالولایة. و گفته اند هو الاول بلا ابتدا، و الآخر بلا انتها، و الظاهر المتجلی لمن شاء بما شاء كما شاء كما قال وَجُوهٌ یَوْمَئِذٍ نَاصِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ، و الباطن المتحجب عن من شاء بما شاء كما قال کَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ یَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ. و گفته اند معناه: هو الاول بالاحسان، و الآخر بالغفران، و الظاهر بالبرهان، و الباطن عن مشاهدة العیان.

هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ: او آن خدایی است که بیافرید آسمانها و زمین را در شش روز، اول آن روزیک شبیه و آخر آن

روز آدینه **ثُمَّ أَسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ**: پس استوا کرد — بی چون و بی چگونه — بر عرش. این استوا را تأویل نباید کرد، همی بر ظاهر ببايد گذاشت، چنانکه مالک انس را پرسیدند که: استواء خدای عزوجل بر عرش چون است؟ گفت: الاستواء معلوم و الايمان به واجب و الكيفية مجهول و ۴ السؤال عنه بدعة و لو عدت الى هذا لامرنا بضرب عنقك، و من که مصنف این تفسیرم بوبکر سوریانی تفسیر این آیت را بنظم گفته ام:

رحمان علی العرش استوی قرآن است اقرار ده اقرار بدان ایمان است
تفسیر مکن که علم آن پنهان است تأویل مجو که راه بی راهان است ۸
تشبیه مکن که کار نادانان است برخوان و بدان که هر چه او گفت آن است
مفزای و مکاه از آنچه در قرآن است

هفت جای خدای عزوجل این آیت استوا یاد کردست: در سورة
الاعراف گفت **إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ أَسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ**. در سورة یونس همچنین **إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ أَسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ**. در سورة الرعد **اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ثُمَّ أَسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ**. در سورة طه گفت **الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ أَسْتَوَىٰ**. و در سورة الفرقان گفت **ثُمَّ أَسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ الرَّحْمَنُ**. و در این سورة **هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ أَسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ**. و در سورة الم تنزیل **اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ أَسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ**. سؤال: ۲۰
ای روا بود که مهتری خطابی کند به کهتران که ایشان آن را ندانند؟
جواب گویم خطاب دو است امثالی و اعتقادی، خطاب امثالی باید که معلوم بود زیرا که امثال مبهم ممکن نباشد، اما خطاب اعتقادی روا بود که کهتر را معلوم نباشد زیرا که اعتقاد مبهم ممکن باشد؛ چنانکه

خداى تعالى در اين آيتها ما را از عرش خبر کرد و ما خود تفصيل آن ندانيم، زيرا که مقاتل بن سلیمان گوید عرش خداى را سیصد و شصت هزار قنديل است از نور آویخته به سلسلهای زرین از نور منور، هفت آسمان و هفت زمین و هر چه در آن است در یک قنديل از آن است، در دیگرها ۴ خداى غیب دان داند که چیست. چون وهم ما به تفصيل و کیفیت قنيدلى از آن سیصد و شصت هزار قنديل نرسد، به تفصيل کیفیت عرش کى رسد. و چون وهم ما به تفصيل عرش نرسد، به تفصيل استواء خداى على العرش کى رسد، و ما يعلم تأويله الا الله. ابن عباس گوید عرش خداى را هزار زبان است هر زبانی به لغتى دیگر، به هر لغتى خداى را عزوجلّ یاد می کند و تسبیح می کند که این بدان نماند و آن بدین نماند. چون ما یک لغت از آن ندانيم عجب نبود اگر معنی استواء خداى عزوجلّ ندانيم. ۸ مجاهد گوید عرش خداى را شصت هزار پایه است، در پیش هر پایه ای شصت هزار شارستان و در هر شارستانی شصت هزار امت از روحانیان، طرفة العینی از تسبیح ملک العرش بنیاسایند. و در اخبار آمدست که عرش خداى را عزوجلّ سیصد و شصت هزار برج است، بعضی از زر سرخ و بعضی از نقره سپید و بعضی از زبرجد سبز و بعضی از یاقوت صرخ و هفتاد هزار حجاب ظلمت در پیش آن که اگر آن نیستی شعاع نور آن بروج همه عالم بر هم سوختی. کعب الاحبار گوید بر کنار عرش خداى ماری است هفتصد هزار ساله راه بالای او، سرش از یک دانه مروارید سپید، تنش از زر صرخ، دو چشمش از یاقوت زرد، دو گوش او از زمرد سبز، از این چشم او تا بدان چشم صد ساله راه، آن مار را چهل هزار بال است، هر بالی از گوهری دیگر، از بالی تا بالی هزار ساله راه؛ او را دنبالی از یاقوت طول آن سیصد ساله راه، بر هر پری از بال وی فرشته ای استاده با حربه ای از نور، آن حربه را هشتاد هزار شاخ، از شاخى تا به شاخى صد ساله راه، آن

- فرشتگان تسبیح می‌کنند خدای را بررقی که اگر آن رفق نمی‌کنندی در تسبیح از نرست ایشان هفت آسمان بریزدی و فریشتگان هفت آسمان هلاک شدند. پس اگر می‌روا باشد که ما کیفیت عرش بندانیم و کیفیت قنادیل عرش و کیفیت بروج عرش و کیفیت حیه عرش و کیفیت ۴ قوایم عرش و کیفیت عظمت و کیفیت رفعت عرش و کیفیت حمله عرش این همه بندانیم، چه عجب اگر کیفیت استوی علی العرش بندانیم، و ما يعلم تاویلہ الا الله. محمد هیصم گفتی رحمه الله سه آیت است در قرآن که آن خبر محض است عقل و توهم را در آن مجال نیست همی بر ظاهر ۸ آن ببايد گذاشت و تأویل آن نباید جست که تأویل آن جستن زین دل باشد چنانکه خدای گفت عزوجلَ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ، یکی آیت اثیان و مجئ و جَاءَ رَبُّكَ، دیگر آیت ید لِمَا خَلَقْتُ بِيَدَيَّ، سدیگر آیت استوی، ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ، در این ۱۲ آیتها عقل را هیچ مجال نیست. اما در اثبات فوقیت خدای تعالی حجتها است بسیار: یک حجت آن است که خدای موجود است و عالم موجود و موجود با وجود غیر از آن بیرون نبود که بجنب او بود یا یمین او بود یا یسار او بود یا خلف او بود یا قدام او بود یا تحت او بود یا فوق او بود. و شاید ۱۶ که خدای عزوجلَ به جنب عالم بود، زیرا که گربه جنب عالم بودی آمیخته بودی به اقدار و انجاس و اختلاط به اقدار و انجاس عیب است و معیوب خدایی را نباید. پس درست شد که خدای تعالی به جنب عالم نیست. و باتفاق همه مسلمانان نباید که تحت عالم بود یا یمین عالم بود ۲۰ یا یسار عالم بود یا خلف عالم بود یا قدام عالم بود. درست شد که فوق عالم است به علو ذات و کمال صفات. دیگر حجت آنست که خدای تعالی سرشت همه عقلا بر آن نهادست که وقت ثنا و دعاء خدای قصد به فوق کنند، اگر وی فوق نبود، نهاد عقلا بر این از خدای اضلال عام

بودی و اضلال همه خلق از خدای عزوجل روا نبود. پس درست شد که خدای تعالی فوق است تا این قصد از عقلا حکمی باشد. و این نه چون استقبال قبله است زیرا که استقبال قبله شرعی است، نبینی که منکران شرع آنرا انکار کنند اما استحسان این قصد به فوق وقت دعا و ثنای خدای آنست که همه حکما و عقلا، مثبتان شرع و منکران شرع، همه بر آن متفق اند. دیگر حجت آنست که همه حکما و عقلا و عظما در تساوی حال فوق را بر تحت اختیار کنند چنانکه علم را بر جهل اختیار کنند و حکمت را بر سفه اختیار کنند و عدل را بر جور اختیار کنند، چرا؟ زیرا که علم مدیح است و جهل قبیح و حکمت مدیح است و سفه قبیح و عدل مدیح است و جور قبیح، همچنین فوق مدیح است و سفلی قبیح؛ پس خدای تعالی احکم الحاکمین است و اعلم العالمین است چنانکه علم او را واجب و از جهل منزّه و حکمت او را واجب و از سفه منزّه و عدل او را واجب و از جور منزّه، همچنین فوقیت او را واجب و از تحت منزّه. دیگر حجت آنست که خدای تعالی در این عالم نیست، زیرا که اگر در این عالم بودی محاظ به بودی، خدایی را نشایستی؛ چون در این عالم نیست واجب آمد که جدا از این عالم بود و هر که او اقرار داد که خدا جدا از عالم است اقرار داد که خدای تعالی فوق عالم است. دیگر حجت آنست که خدای تعالی چند جای خود را در قرآن به فوق وصف کرد گفت وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ، يُخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ، وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ، إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ، يَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ. اما فوق در قرآن برده معنی است فوق است به معنی علم و حکمت، چنانکه گفت وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ. و فوق است به معنی قهر و غلبه، چنانکه گفت وَإِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ. و فوق دلیل و حجت است، چنانکه گفت وَجَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا. و فوق عذاب و عقوبت است، چنانکه گفت زِدْنَاهُمْ

- عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ. و فوق درجت و کرامت است، چنانکه گفت لَهُمْ
 عُزْفٌ مِّنْ فَوْقِهَا عُزْفٌ. و فوق زحام و کثرت است، چنانکه گفت ظُلُمَاتٌ
 بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ. و فوق دون و حقارت است، چنانکه گفت مَا بَعُوضَةٌ فَمَا
 فَوْقَهَا. و فوق مکان و جهت است چنانکه گفت أَفَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى السَّمَاءِ ۚ
 ۴ فَوْقَهُمْ. و فوق توفیق و عصمت است چنانکه گفت يَذَّ اللَّهُ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ. و
 فوق علو ذات و رفعت است چنانکه گفت وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ. يَعْلَمُ مَا
 يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا: می داند آنچه درآید در زمین و آنچه بیرون آید
 ۸ از آن، چون آبها و تخمها و گنجها و مردگان و آنچه بیرون آید از زمین
 چون آبها و نباتها و دفینها و مردگان وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ: و آنچه فرو آید از
 آسمان، چون برف و باران و فرشتگان و نسخه های روزی بندگان وَمَا يَخْرُجُ
 فِيهَا: و آنچه برشود بر آسمان، چون فرشتگان و دعاها و کردار بندگان وَهُوَ
 ۱۲ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ: و او با شما است هر کجا که باشید وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ
 بَصِيرٌ: و خدای بدانچه شما می کنید بینا است. سؤال: چرا گویند که
 خدای تعالی منفرد است از عالم بعد ما که خدای تعالی گفت وَهُوَ
 مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ؟ جواب گوییم وَهُوَ مَعَكُمْ به معنی علم و قدرت و
 ۱۶ سمع و بصراست نه به هستی ذات، این همچنان است که کسی فا
 کسی گوید حیث ما كنت كنت بقلبی معك: هر جا که توباشی من با
 توام، یعنی به مراعات احوال تو، نه آن بود که این کس بنفس خود با وی
 باشد.
- ۲۰ لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ: او را است و او را سزد پادشاهی آسمانها و
 زمین وَاللَّهُ يُزْجِعُ الْأُمُورَ: و با خدای گردد کارها، وَتُرْجَعُ به ضم تا و فتح
 جیم: با وی گردانند کارها، بر سه معنی: یکی که همه به قضا و تقدیر او
 است، دیگر معنی همه با وی درست باید کرد بحجّت، سدیگر معنی
 گفته اند این امور حوادث است که همه آفریده اوست.

يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُؤَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ : می درآرد شب را در روز و در می آرد روز را در شب، بر دو معنی: یکی آن را می برد و این را می آرد، و دیگر معنی از این در آن می افزاید و از آن در این می افزاید. سؤال: چرا گفت يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُؤَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ، بعد ما که ایلاج ادخال بود و شب را در روز آوردن محال بود زیرا که ضد یکدیگراند، ایلاج آن در هم روا نبود. جواب گوییم این ایلاج از یکی در دیگری افزودن است که از روز در شب می افزاید تا شب به پانزده ساعت رسد و روز به نه ساعت آید، و از شب در روز می افزاید تا روز به پانزده ساعت رسد و شب به نه ساعت آید وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ: و او دانا است بدانچه در دلها است.

أَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ : بگروید و گرویده می باشید به خدای و به رسول او وَ أَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلَفِينَ فِيهِ : و نفقه کنید از آنچه کرد شما را خلیفتان و خلف دادگان در آن، یعنی زکوة و صدقه فَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَأَنْفَقُوا لَهُمْ أَجْرٌ كَبِيرٌ: آن کسها که بگرویده اند از شما و نفقه کردند — یعنی زکوة و صدقه دادند — ایشان را بود مزد بزرگ، به یکی ده تا هفتصد هزار تا چندانکه خدای داند و بس.

وَمَا لَكُمْ لَا تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالرَّسُولِ يَدْعُوكُمْ لَتُؤْمِنُوا بِرَبِّكُمْ : چه بودست شما را که بنگروید به خدای و این رسول شما را همی بازخواند تا بگروید به خدای شما وَقَدْ أَخَذَ مِيثَاقَكُمْ : بدرستی که بر شما گرفتست عهد و پیمان استوار شما روز میثاق که گفت اعبدونی وَلَا تَشْرِكُوا بِي شَيْئًا. و اگر اُخِذَ به لفظ مجهول خوانی: برگرفته اند بر شما عهد استوار شما به ایمان إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ: اگر هستید شما گرویدگان. سؤال: چرا گفت وَمَا لَكُمْ لَا تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ آنکه گفت إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ، چون بودند مؤمن ایمان چرا می بایست آورد؟ جواب گوییم معناه: إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ بِمُوسَى وَالتَّوْرَةِ،

این خطاب جهودان را است. و گفته اند معناه: **إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ بِمِثَاقِ اللَّهِ عَلَيْكُمْ**. و گفته اند معناه: اگر هستید گرویدگان یعنی اگر می بخواهید گروید هیچ بهانه نماند.

- ۴ **هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ عَلَىٰ عَبْدِهِ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ**: او است آن خدایی که فرو فرستاد بر بنده خود محمد نشانها — یعنی سخنان — **هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ عَلَىٰ عَبْدِهِ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ** — هویدا **لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ**: تا بیرون آورده می دارد شما را از تاریکیهای کفر به روشنایی ایمان و از تاریکیهای دنیا به روشنایی بهشت **وَإِنَّ اللَّهَ بِكُمْ لَرؤُفٌ رَحِيمٌ**: بدرستی که خدای به شما مهربان است و بخشاینده.

- ۸ **وَمَا لَكُمْ أَلَّا تُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ**: و چه بودست شما را که نفقه نمی کنید در راه خدای از بهر خدای را **وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ**: و خدای را است مُردماند آسمانها و زمین؛ ای: اهل آسمان و زمین همه بمیرند تا آن همه او را ماند، امروز که در دست شما است عاریتی، بدهید تا شما را ملک گردد پیش از آنکه همه از شما باز استانند **لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتِلَ**: برابر نبود از شما آنکس که مال نفقه کرد از پیش فتح مکه و کارزار کرد، یعنی ابابکر الصّدّیق رضی الله عنه که وی چهل هزار دینار بداد — و به دیگر روایت صد هزار و بیست هزار دینار نفقه کرد — بر رسول علیه السلام و درویشان و خان و مان فدای فرمان رسول خدای و دین خدای کرد؛ هر گاه که کافران مکه قصد رسول کردند به زخم، ابوبکر خود را سپر وی کردی و گفتی **آتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ**. ایشان هر چه از رسول در دل داشتندی به بوبکر باز کشیدندی. اسما بنت ابی بکر گوید: ۲۰ بسیار بودی که پدرم از در درآمدی، پوست از سروی برمی خاستی چنانکه از خربزه غاب برخیزد از بس که کافران بر سروی زده بودند. سؤال: چون پیش فتح مکه امر نبود و اذن نبود به قتال با کافران چه شرف بود بوبکر را به قتال پیش از فتح مکه؟ جواب گوئیم پیش از فتح مکه خود

امر بود به قتال، نبینی که حرب بدر واحد و احزاب پیش از فتح مکه بود؛
 اما پیش از هجرت امر نبود به قتال و خدای تعالی گفت مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ
 نگفت مِنْ قَبْلِ الْهَجْرَةِ. سؤال: چرا گفت برابر نبود از شما آنکه نفقه کرد
 و قتال کرد قبل الفتح و نگفت که با کی برابر نبود؟ جواب گوئیم معناه: ۴
 لا یستوی منکم مَنْ انفق مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتَلَ مَعَ الَّذِینَ انْفَقُوا مِنْ بَعْدِ وَ
 قَاتَلُوا، چنانکه از پس یاد کرد. اُولَئِکَ اَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِینَ انْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَ
 قَاتَلُوا: ایشانند — یعنی ابابکر الصّدیق رضی الله عنه — بزرگتر به پایگاه هم
 در این جهان و هم در آن جهان از آن کسها که نفقه کردند از پس فتح ۸
 مکه و کارزار کردند از پس آن وَ کُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنٰی: و همه را وعده
 کردست خدای عزوجل ثوابهای نیکوترین، و لکن فضل بوبکر بیش بود در
 دین از آن همه یاران وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ: و خدای بدانچه شما می‌کنید
 آگاه است. در این آیت ما را حجت است بر آنکه فضل بوبکر رضی الله ۱۲
 عنه بیش بود از دیگر یاران. سؤال: چرا این آیت را بر علی نرانی بعد ما
 که او بود معروف به قتال که مبارز صحابه او بود نه بوبکر؟ جواب گوئیم
 قتال نه همه مباشرت بود به حرب، نبینی که مصطفی صلی الله علیه و
 سلم به مباشرت حرب کم از علی بود زیرا که به دست خویش یک کافر ۱۶
 بیش نکشته بود — اُبَیّ بن خَلَفَ الجحمی را — اما علی صد هزار و شست
 هزار کافر را بکشته بود و ما دانیم که حظّ مصطفی علیه السلام از قتال
 بیش از آن علی بود؛ زیرا که آمر و امیر او بود و تأثیر امیر در حرب بیش از
 آن مبارز بود، اگر چه مباشرت قتال از مبارز بود. و گفته‌اند که مباشرت ۲۰
 به حرب از بوبکر کم از آن بودی که رسول علیه السلام او را دستوری
 ندادی به مبارزت با قریش از شفقت او بروی، چنانکه روز بدر چون قصد
 کرد که به مبارزت قریش بیرون شود رسول علیه السلام او را گفت ابقِ لَنَا
 نفسک یا بابکر لا غنی بی عنک انت متی بمنزلة السمع والبصر. سؤال:

چون خدای عزوجل گفت وَ كَلَّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنٰی و حسنی نیکوترین باشد، همه را ثواب نیکوترین یاد کرد، همه در آن متساوی باشند؛ چون در فضل متساوی باشند بوبکر را چرا فاضل‌ترین گویی؟ جواب گوئیم این حُسنی بهشت است چنانکه جای دیگر گفت لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنٰی، و پیغامبر گفت الحسنی الجنة؛ و در بهشت تفاوت بسیار باشد به درجات، چنانکه پیغامبر گفت علیه السلام إِنَّ اهل الجنة لَيَرَوْنَ اهل عليين كما تَرَوْنَ الكواكب الدري في افق السماء و آن ابابکر و عمر منهم و انعماء، پس هر چند که همه را بهشت وعده کرد لکن نصیب بوبکر بیش بود در ۸ درجات. و نیز در میان یاران رسول معروف بود که اَوَّلَ مَنْ اسْلَمَ ابوبکر، و اَوَّلَ مَنْ تَشَهَّدَ ابوبکر، و اَوَّلَ مَنْ دَعَا إِلَى الْإِسْلَامِ ابوبکر، و اَوَّلَ مَنْ انْفَقَ الْمَالِ ابوبکر، و اَوَّلَ مَنْ فَكَّ الْأَسِيرَ ابوبکر، و اَوَّلَ مَنْ تَهَجَّدَ بِالْقُرْآنِ ابوبکر، و اَوَّلَ مَنْ قَاتَلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ابوبکر، و اَوَّلَ مَنْ هَاجَرَ الْفَرَضِ ابوبکر، و اَوَّلَ مَنْ اعْتَقَ الرِّقَابَ ابوبکر. ۱۲

مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا: کیست آنکه وام دهد خدای را وام نیکو، مراد از این قرض زکوة و صدقه است و لکن آن را به لفظ قرض یاد کرد سکون دل مؤمنان را تا بدانند که هر چه بدهند باز خواهند یافت، زیرا که گویند وام پر شود و برآید و مَتَّ در میان بماند. اما وام نیکو آن بود که بهین دهد و برای رضاء خدای دهد و بی مَتَّ دهد فَيُضَاعِفَهُ لَهُ: تا افزون باز دهد او را وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ: و او را بود مزدی بزرگوار، یعنی الجنة؛ و گفته اند خلف در این جهان. ۲۰

چون این آیت فرو آمد بود حداح گفت «یا رسول الله، خدای ما از ما همی وام خواهد؟». رسول گفت «آری». گفت «گواه باش که من آن خرماستان خود را بوام به خدای دادم»؛ و وی را حایطی بود در آنجا ششصد بُن خرما بود همه پربار. آنکه به در حایط آمد و آواز داد زنش را که

«یا امّ الدحداح، بیرون آی که من این حایط به وام فا خدای دادم». آن زن جامه‌ای فرو کرده بود و لختی خرما برچیده بر آنجا کرده، چون آواز بودحداح بشنید گفت «احسنت، نیکو کردی و نیکو نگرستی ما را و خود را»، همی کنار آن جامه گرفت و فرو ریخت و بیرون آمد و کلید برگرفت و نزد رسول علیه السلام آورد. رسول علیه السلام گفت «ای بسا خرما بنان با خوشهای فروآویخته در بهشت که به نام شما کردند». کی بود آن؟

یَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَىٰ نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ: آن روز که بینی گرویدگان را از مردان و زنان که رود روشنایی ایشان در پیش ایشان و از راست ایشان. گفته‌اند این نور ایمان بود و گفته‌اند نور طاعت بود و از راست ایشان نور بهشت بود بُشْرِيكُمْ الْيَوْمَ جَنَّتْ، ای: یقال لهم بُشْرِيكُمْ الْيَوْمَ: گویند ایشان را که مزدگان تان باد امروز بهشتهایی تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ: که می‌رود زیر اشجار و مساکن و قصور آن جویهای شیر و می و انگبین و آب صافی خَالِدِينَ فِيهَا: جاودان باشند در آنجا ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ: آن است که آن پیروزی بزرگ. کی بود آن؟

یَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انظُرُونَا نَقْتِسِمْ مِنْ نُورِكُمْ: آن روز که گویند دورویان از مردان و زنان مر آن کسها را که گرویده باشند از دل که چشم دارید ما را و فرواستید تا ما فرا گیریم از نور شما. و آن آن بود که روز قیامت مؤمنان را بسوی بهشت برند در روشنایی ایمان و طاعت، منافقان با ایشان بهم می‌روند چون فا صراط رسند باره‌ای فا دید آید میان مؤمنان و منافقان، آن را دری بود در دون آن روشنایی بهشت و بیرون آن تاریکی دوزخ. مؤمنان در آن روشنایی بروند، منافقان در آن تاریکی بمانند، پس آواز دهند مؤمنان را که: بازاستید تا ما نیز از نور شما نصیبی گیریم. مؤمنان جواب دهند که: بازپس شوید با قیامت و با دنیا شوید و نور از آنجا آرید. این است که گفت قِيلَ آزِجُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا

فَضْرِبَ بَيْنَهُمْ بِسُورَةٍ بَابٌ: گویند باز گردید با پس شما پس فرا گیرید نور —
یعنی با دنیا گردید و با قیامت — بزنند و پدید آرند میان ایشان بارویی که
آن را دری بود بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ: درون آن رحمت بود یعنی نور بهشت و
ظَاهِرُهُ مِنْ قَبْلِهِ الْعَذَابُ: و بیرون آن — یعنی از این سو که منافقان باشند —
عذاب بود و تاریکی دوزخ.

يُنَادُوهُمْ أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ: آواز دهند ایشان را — یعنی منافقان مؤمنان را
— که ای نه ما با شما بودیم بهم در دار دنیا و در قیامت قَالُوا بَلَىٰ وَلَكِنَّكُمْ
فَتَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ: مؤمنان گویند آری بیک شما آزمون کردید تنهای شما را
به نفاق برزیدن وَتَرَبَّصْتُمْ: و چشم داشتی هلاکت رسول علیه السلام و
مؤمنان را وَآزَبْتُمْ: و به شک بودید در حق وَغَرَّكُمْ الْأَمَانِيُّ: و فریفته کرده
بود شما را بیوسها و آرزوها و دروغها حَتَّىٰ جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ: تا بیامد فرمان
خدای به مرگ وَغَرَّكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ: و فریفته کرد شما را به خدای فریفتن،
که گویند خدای رحیم است توبه توان کرد گناه زیان ندارد با توبه و
فریبندگان چون دیو و دنیا و قرینان بد

فَالْيَوْمَ لَا يُوْخِذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ وَلَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا: امروز فرا نپذیرند از شما
فدایی و نه از آن کسهایی که کافر بودند مَا وَكُمُ النَّارُ: جایگاه شما دوزخ
است هِيَ مَوْلِيَكُمْ، ای: مرجعکم: آن است بازگشتن جای شما و سزای
شما وَبِئْسَ الْمَصِيرُ: و بد بازگشتن جایی است دوزخ.

أَلَمْ يَأْتِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ: ای گاه
نیامد آن کسها را که گرویده اند که بترسد دلهای ایشان مرید کرد خدای
را عَزَّوَجَلَّ و آنچه فرو فرستاد از حق، یعنی وعد و وعید قرآن و اگر نَزَلَ به
تخفیف خوانی: و آنچه فرو آمد از حق وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ
قَبْلُ: و نباشید چون آن کسها که داده اند ایشان را نامه از پیش یعنی اهل
تورات و انجیل فَظَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ: دیر آمد بر ایشان بیوس زندگانی فَقَسَتْ

قُلُوبُهُمْ: تا سخت شد و تاریک شد دلهای ایشان وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ: بسیاری از ایشان بیرون شوندگانند از فرمان خدای عزوجل. این آیت را بر منافقان رانده‌اند و بر مخلصان رانده‌اند چون بر منافقان رانی اَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ آلِهَةٍ اِی: تخلص قلوبهم لتوحید الله و امره و نهیه. و اگر بر مخلصان رانی اِی: یخاف قلوبهم لوعده الله و وعیده. کلبی گوید شان نزول این آیت آن بود که میان یاران رسول علیه السلام وقتی مزاحی و طربی پدید آمد که از پیش نبود، خدای عزوجل ایشان را زود بیدار کرد بدین آیت. چون این آیت فرو آمد ایشان سخت اندوهگن گشتند، چنانکه هر کسی بر خویشتن زاری می‌کرد و می‌گفت: آو خ دلهای ما سیاه گشت، مخاطره است که خدای عزوجل ما را از رحمت نومید کرد. آنگه خدای تعالی این آیت بفرستاد:

۱۲ اَعْلَمُوا اَنَّ اِلَهَۃَ یُحْیِ الْاَرْضَۃَۤ اَبَدًا مَّوْتِیْهَا: نومید م باشید از فضل و رحمت خدای و بدانید که خدای زنده کند زمین مرده را از پس مردگی و خشکی آن؛ آن خدای که زمین مرده را زنده کند از پس مردگی آن، از وی عجب نبود که دلهای شما را روشن کند از پس تاریکی آن قَدْ بَیِّنَّا لَكُمْ اٰیٰتِ: بدرستی که پدید کردیم شما را نشانها لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُوْنَ: تا فراخورد آن آن بود که شما خردمندی کنید و خرد را کاربندید.

۲۰ اِنَّ الْمُضْطَّیْقِیْنَ وَالْمُضْطَّیْقَاتِ، به تخفیف صاد خوانده‌اند و به تشدید خوانده‌اند، چون به تخفیف خوانی تصدیق کنندگان بود، و اگر به تشدید خوانی صدقه دهندگان بود از مردان و زنان و اَقْرَضُوا اِلَهَۃَ قَرْضًا حَسَنًا: و آن کسها که وام دادند خدای را وام نیکو یَضَاعَفْ لَهُمْ وَلَهُمْ اَجْرٌ کَرِیْمٌ: افزونی باز دهند ایشان را و ایشان را بود مزد گرامی، یعنی بهشت و نعیم آن.

وَالَّذِیْنَ اٰمَنُوْا بِاللّٰهِ وَرُسُلِهِۦۤ اُولٰٓئِکَ هُمُ الصّٰدِقُوْنَ: و آن کسها که گرویده‌اند به خدای و رسولان او ایشانند که ایشان راست آهنگان‌اند، صدیق مبالغت

- صدق بود. سؤال: چرا گویند که از پس نبوت اعلی درجات صدیقان را است بعد ما که خدای تعالی همه مؤمنان را صدیقان خواند؟ جواب گوئیم صدیق مبالغت صدق بود و مبالغت صدق باشد که به کثرت صدق بود که همه اقوال و افعال و احوال وی صدق و پیراسته بود، و باشد که به ۴ کمال صدق بود، و اینجا مراد از این کمال صدق است و آن توحید است وَ الشَّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ: و آن گواهان نزد خدای ایشان، گفته اند که این شهدا نعت مؤمنان است که ایشان گواهان اند، و گفته اند اُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ، تَمَّ الْكَلَامُ؛ وَ الشَّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ ابتدا است لَهُمْ اَجْرُهُمْ وَ نُورُهُمْ خبر آن. و ۸ گفته اند مراد از این شهدا رسولان اند، و گفته اند مراد از این شهدا آن مؤمنان اند که فرشتگان گواهی دهند بر نیک بندگی ایشان لَهُمْ اَجْرُهُمْ وَ نُورُهُمْ: ایشان را بود مزد ایشان و روشنائی ایشان. گفته اند این نور روی ایشان است، و گفته اند آن نور است که روز قیامت در پیش ایشان می رود ۱۲ تا به بهشت وَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا اُولَئِكَ اصْحَابُ الْجَحِيمِ: و آن کسها که کافر شدند و بدروغ داشتند سخنان ما را و نشانهای ما را ایشانند اهل آتش بزرگ، ای: اهل دوزخ. سؤال: چرا گویند اهل کبایر را از اهل توحید وعید است بعد ما که خدای تعالی وعید به دوزخ کافر مکذب را ۱۶ کرد؟ جواب گوئیم اصحاب الحجیم آن گروه باشند که جاوید در دوزخ باشند و ایشان خود کافران باشند. و گفته اند حجیم ششم درکت بود از دوزخ و در آنجا خود کافران باشند، و اهل کبایر در اول درکت دوزخ باشند نام آن جهنم، یکچندی برآید آخر ایشان را بحرمت ایمان به بهشت ۲۰ آرند و آن درکت را طبقی گردانند بر دیگر درکتهای دوزخ اَعْلَمُوا اَنَّمَا الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُوَ: بدانید که این زندگانی نخستین بازی است و مشغولی. سؤال: چرا زندگانی را لعب خواند بعد ما که لعب فعل لاعب بود و زندگانی نه فعل است؟ جواب گوئیم مراد از این

- زندگانی گذاشتن در شغل دنیا است، و گفته اند معناه: ما فی الحیوة الدنیا لعب. اما لعب کاری را گویند که نه فاخورد حکمت بود و آن را حاصلی نباشد، چون بازی کودکان؛ و لهُو آن بازی را گویند که در آن طربی بود وَزینَةُ وَتَفَاخُرُ بَيْنَكُمْ: و آرایشی و نام نُوردی میان شما وَتَكَاثُرُ فِی الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ: و بیشی خواستن در خواستها و فرزندان. ابن عباس گوید لعب كلعب الصبيان و لهُو كلهو الشبان و زینة كزينة النساء و تفاخر كتفاخر النشوان و تكاثر كتكاثر الدهقان كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ: مانند بارانی که خوش آید بر زرگران را رستن نبات آن ثُمَّ يَهِيْجُ فَتْرَتُهُ مُضْفَرًا: پس خشک گردد تا بینی آن را زرد ببوده ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا: پس بباشد کوفته و بریزیده. محمد هیصم گفتی رحمه الله مثل زندگانی دنیا چون باران بهاری است همچنانکه باران بهاری قطره قطره آید که اگر بیکبار آمدی در آن ویرانی جهانی بودی و تباهی خلق بودی، و مثل احوال مردم چون نبات بهاری است، و مثل پیری مردم چون خشک شدن نبات است، و مثل مردن مردم چون مثل فرو ریزیدن آن نبات است وَفِی الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ: و در آن جهان عذاب سخت مر آن کسی را است که به زندگانی دنیا فریفته شود وَ مَغْفِرَةٌ مِنْ آلِهِ وَرِضْوَانٌ: و آمرزشی از خدای و خشنودی مر آن کسی را که به زندگانی دنیا فریفته نشود، چرا؟ زیرا که وَ مَا الْحَيَوةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ: و نیست زندگانی نخستین مگر خنور فریفتن. سَابِقُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ: پیشی گیرید به آمرزشی از خدای شما.
- سؤال: چرا گفت سابقوا بعد ما که مسابقت میان دو تن بود چنانکه مناظره و مخاصمه و مقابله و اینجا کس نیست که با وی مسابقت کند پس چرا گفت سابقوا؟ جواب گوییم چنان است که حق تعالی می گویدی که ملک الموت قصد جان شما دارد، پیشی گیرید به طلب آمرزش پیش از آنکه وی جان شما بردارد. و گفته اند که معناه ابلیس قصد اسیر بردن

- شما دارد، پیشی گیرید پیش از آنکه وقت جان کندن با وی مردامرد افتید. و گفته اند مفاعله در یک تن هم اعتبار کنند چنانکه گویند سافر الرجل و عالت المكان و طارقت النعل. ابن عباس گوید الی مغفرة ای: الی توبة. و گفته اند الی التكبيرة الاولى، و گفته اند الی الجهاد، و گفته اند الی الاستغفار وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ: و به بهشتی که پهنای آن چون پهنای آسمان و زمین است. سؤال: اگر بهشت چند آسمان و زمین بیش نیست تنگا که آن خواهد بود بر اهل آن زیرا که ما دانیم که اگر خدای تعالی همه مؤمنان را که بوده اند و هستند و خواهند بود جمع کند آسمان و زمین بر ایشان تنگ باشد. جواب کلبی گوید معناه عرضها كعرض السماء و الارض لو الصق بعضها الی بعض، گر هفت آسمان و زمین تنگ باز کشند چون برگ سیر، بهشت به فراخنای آن است. سدی گوید لوجعلت السموات و الارض خردلة خردلة فَلَيْلَهُ بِكُلِّ خردلة جنة عرضها كعرض السماء و الارض. و گفته اند خدای تعالی عرض بهشت را یاد کرد طول را یاد نکرد پس طول آن را خدای داند و بس. و گفته اند اول که خدای تعالی بهشت را بیافرید فراخنای آن چند هفت آسمان و زمین بود، ثم قال لها توسعی فهي تتوسع الی يوم القيمة. ۱۶ محمد هیصم گوید رحمه الله: خدای تعالی جنة به لفظ نکره یاد کرد چنانکه مغفرة را به لفظ نکره یاد کرد، چنانکه هر مؤمنی را مغفرتی بود جداگانه، همچنین هر مؤمنی را جنتی بود جداگانه، عرضها كعرض السماء و الارض. سؤال: چرا اینجا گفت كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ، ۲۰ عرض بهشت را به یک آسمان و یک زمین مانده کرد و جای دیگر گفت عَرْضُهَا السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ، نه این تناقض بود؟ جواب گوییم سما اسمی است بر وزن مصدر و ارض اسمی است بر وزن مصدر، سما یسموا سماءً و ارض یارض ارضاً، و هر اسمی که بر وزن مصدر بود تشبیه و جمع و وحدان

در آن یکسان باشد؛ پس این سما مراد از این جنس سماوات است و این ارض به معنی ارضین، در این تناقض لازم نیاید اُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ: ساخته اند مر آن کسها را که گرویده اند به خدای و به رسولان او. ۴

در این آیت ما را حجت است بر آنکه بمجرد ایمان بهشت بود، زیرا که گفت اُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ؛ و در این ما را حجت است که ایمان غیر معرفت و اخلاص و عمل است زیرا که ایمان را به با مقید کرد و معرفت و اخلاص و عمل را به با مقید نکنند ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ: آن افزونی نیکوی خدای است بدهد مر آن را که خواهد وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ: و خدای خداوند فضل بزرگ است با مؤمنان. ۸

مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ: نرسد هیچ رسنده ای در زمین — چون تنگی و فراخی و گرما و سرما و نعمت و شدت — و نه در تنهای شما، چون بیماری و تن درستی و مرگ و زندگانی إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا: که نه در نوشته ای است — یعنی در لوح محفوظ — پیش از آنکه بیافریدیم آن را؛ یعنی تن را، و گفته اند مصیبت را، و گفته اند زمین را إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ: بدرستی که نبشتن آن و نگه داشتن آن بر خدای آسان است، و گفته اند معناه: نگه داشتن آن بی نبشتن بر خدای آسان است لکن نوشت. ۱۶

لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ: تا اندوه نخورید بر آنچه درگذشت از شما دنیایی چیزی وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَيْكُمْ: و شادی نکنید بدانچه داد و رسید به شما. ابن عباس گوید رسول گفت علیه السلام مرا: لَوِ اجْتَمَعَ الْخَلَائِقُ كُلُّهُمْ عَلَىٰ أَنْ يَنْفَعَوْكَ لَنْ يَنْفَعَوْكَ إِلَّا بِشَيْءٍ، كَتَبَ اللَّهُ لَكَ، وَلَوْ اجْتَمَعَ الْخَلَائِقُ كُلُّهُمْ عَلَىٰ أَنْ يَضُرُّوكَ لَنْ يَضُرُّوكَ إِلَّا بِشَيْءٍ كَتَبَ اللَّهُ لَكَ، طُوبَىٰ لِلصَّحَفِ وَجَفَّتِ الْأَقْلَامُ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ: خدای دوست ندارد هر کشی کننده نازنده ای را به دنیا ۲۰

- الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ: آن کسها را که بخیلی کنند و بفرمایند مردمان را به بخیلی. گفته اند معناه ببخلون بالتوحید و یأمرن الناس بالكفر. و گفته اند ببخلون بنعت محمد و صفته. و گفته اند ببخلون فی المال بالزکوة والصدقة و یأمرن الناس بالبخل. و نیز مردمان را به بخیلی فرمایند وَمَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ: و هر که برگردد از حق زیان او را دارد نه خدای را زیرا که خدای است که اوبی نیاز است و ستوده و سزای ستایش.
- ۸ لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ: بدرستی که بفرستادیم ما رسولان ما را به هویداییها، ای بالدلائل والمعجزات والحجج الواضحات وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ: و فرو فرستادیم با ایشان نامه و بدادیم ایشان را ترازو. و ایشان سیصد و سیزده رسول بودند با سیصد و سیزده کتاب. سؤال: گیر
- ۱۲ که کتاب از آسمان فرو آمد ترازو باری نه از آسمان آمده است پس چرا آن را مُنزل خواند؟ جواب گفته اند این میزان عقل است، و گفته اند این میزان عدل است، و گفته اند این میزان آن است که به روزگار داود بود علیه السلام، و آن سلسله ای بود از آسمان فرو گذاشته که داود حکم بدان کردی میان خلق، و گفته اند که مراد از آن این ترازوها است که میان خلق است و اصل آن از آسمان آمدست از بهر داد خلق را لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ: تا بیستند مردمان به داد وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ: و فرو فرستادیم آهن و بدادیم خلق را آهن در آن است قُوَّةٌ سخت ای آلت حرب وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ: و منفعتها است مردمان را. و آن آهن که از آسمان آمدست مراد از آن سندان است و کلبتین و خایسک که خدای عزوجل آدم را از آسمان بفرستاد تا وی دیگر آلتها بساخت تا آدمیان بدان حرب کنند با دشمنان و بدان معاش سازند وَلْيَعْلَمْ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ: و تا معلوم خدای خلق را پدید آید که کیست که او نصرت کند دین خدای

را و رسولان او را در غیب، یعنی در دار دنیا إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ: بدرستی که خدای است نیرومند و کین کش از دشمنان بی حرب مؤمنان، لکن به حرب فرمود مؤمنان را تا صلابت ایشان در دین خدای پدید آید تا ایشان را غنیمت و شهادت بود. ۴

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ: بدرستی که بفرستادیم ما نوح را و ابراهیم را وَ جَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا الْإِسْلَامَ وَالنَّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ: و کردیم و نهادیم در فرزندان ایشان پیغامبری و بدادیم ایشان را نامه فَمِنْهُمْ مُهْتَدٍ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ: از ایشان کس بود که راه یافته بود و بسیاری از ایشان نافرمان بودند، گر قوم تو یا محمد همچنان باشند نه عجب. ۸

ثُمَّ قَفَّيْنَا عَلَى آثَارِهِم بِرُسُلِنَا: پس از پس ایشان فراداشتیم برپیهای ایشان رسولان ما را وَ قَفَّيْنَا بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ: و از پی فراداشتیم عیسی پسر مریم را وَ أَنْتَبَاهُ إِلَى الْإِنجِيلِ: و بدادیم او را آن کتاب اصلی وَ جَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَ رَحْمَةً: و کردیم در دلهای آن کسها که پس روی کردند او را مهربانی و بخشایشی وَ زَهَّابِيَّةً ابْتَدَعُوهَا: و ترسکاری و قرانی نو آوردند از خویشان مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا آيَاتُنَا رِضْوَانٍ إِلَهِ: نه نبشته بودیم و فریضه نکرده بودیم ما آن را بر ایشان مگر جستن خشنودی خدای را فَمَا زَعَوْهَا حَقٌّ رِعَايَتِهَا: نگاه نداشتند ایشان آن را بسزای نگاه داشتن آن فَاتَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا مِنْهُمْ أَجْرَهُمْ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ: بدادیم ما آن کسها را که گرویده بودند از ایشان مزد ایشان و بسیاری از ایشان نافرمان اند و بیرون شونده از دین خدای. ۱۶ ۲۰

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ: ای آن کسها که گرویده اید و ای شما که گرویدگانید بترسید از خدای و بگروید به رسول او. سؤال: چرا مؤمنان را به ایمان فرمود بعد ما که مؤمن را دیگر بار ایمان نباید آورد، پس چرا گفت آمِنُوا بِرَسُولِهِ؟ جواب گفته اند معناه یا ایها الذین آمنوا یوم

- الميثاق اتَّقُوا اللَّهَ وَآمَنُوا بِرُسُولِهِ فِي الدُّنْيَا. و گفته اند یا ایها الذین آمنوا بموسى و عيسى آمنوا بمحمد. و گفته اند یا ایها الذین آمنوا فی العلانیة آمنوا فی السِّر بتصدیق القلب. و گفته اند معناه اثبتوا على الايمان، بدین قول امر بود مؤمنان را به ثبات بر ایمان يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ: تا بدهد شما ۴ را دو نصیب از رحمت او، یکی بر ایمان و دیگر بر ثبات بر ایمان وَیَجْعَلَ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ: و کند شما را نوری تا می روید بدان در این جهان و در آن جهان، در این جهان نور حجت و در آن جهان نور معرفت و شهادت، چنانکه جای دیگر گفت یَسْمَعُ نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ وَیَنْفِزُ لَكُمْ وَ ۸ اللَّهُ غُفُورًا رَحِيمًا: و پیامزد شما را و خدای آمرزگار است و وخشاینده لَيْلًا يَعْلَمُ أَهْلُ الْكِتَابِ إِلَّا يَفْقَهُونَ عَلَى شَيْءٍ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ: تا بدانند اهل نامه که ایشان توانا نیستند بر چیزی از فضل خدای چون نبوت و رسالت. و این جواب جهودان است و ترسایان که می گفتند: محمد نه اهل نبوت و ۱۲ رسالت است، ما ایم که اهل کتاب و شریعت ایم. خدای گفت: من به دانم که کیست از شما سزای نبوت و رسالت و کتاب و شریعت و آن محمد است. سؤال: چرا نگفت لیعلم اهل الکتاب، این لا چرا در آورد؟ جواب گفته اند این لا صلت است معناه لیعلم اهل الکتاب. و گفته اند ۱۶ معناه لئلا یظنّ اهل الکتاب انّهم یقدرون على شئٍ من فضل الله ایشان را می بایست که نبوت و رسالت در بنی اسرائیل بود، خدای گفت عزوجلّ آن بود که من خواهم و من خواستم که نبوت و رسالت و ختم کتاب و شریعت در ولد اسمعیل بود، و آن محمد است علیه السلام وی را نبوت و ۲۰ رسالت دادم و ایمان به موسی و عیسی علیهما السلام در ایمان به وی بستم، گر اهل کتاب به وی ایمان آرند ایشان را دو نصیب بود از ثواب و اگر نیارند ایمان ایشان را به موسی و عیسی از ایشان قبول نکنم تا بدانند که ایشان قادر نیستند بر هیچیز از فضل خدای عزوجلّ یعنی نبوت و

رسالت. سؤال: چرا اهل کتاب را خاص کرد که **أَلَّا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ**، بعد ما که هیچ کس خود بر فضل خدای قادر نباشد نه همی اهل کتاب و بس؟ جواب گوییم مراد از این فضل نبوت و رسالت است و اهل کتاب بودند که می دعوی کردند که نبوت و رسالت آن را باید که ما خواهیم چون بنی اسرائیل. خدای گفت **عَزَّوَجَلَّ وَأَنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ**: بدرستی که فضل به خدای است آن را دهد که خواهد و خدای است خداوند فضل بزرگ بر مصطفی علیه السلام به دادن نبوت و رسالت، چنانکه گفت **وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا**.

خبر است از رسول صلی الله علیه که او گفت هر که سورة المجادلة برخواند او را هزار حاجت روا کند کمترین آن آمرزش گناهان وی باشد و بالله التوفیق.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا وَتَشْتَكِي إِلَى اللَّهِ: بدرستی که بشنید خدای گفتار آن زن که پیکار می کرد با تو یا محمد در حدیث شوهر وی و می نالید به خدای وَاللَّهُ يَسْمَعُ تَحَاوُرَكُمَا: و خدای می شنید سخن گفتن شما با یکدیگر إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ: بدرستی که خدای شنوا ۴ است و بینا است.

این آیت در شأن خوله بنت ثعلبه آمد و شوهر وی اوس بن صامت که اوس او را ظاهر کرده بود، آن زن نزد رسول آمد به حجة عایشه — و عایشه در آن وقت سر رسول می شست — گفت «یا رسول الله تا جوان بودم اوس ۸ مرا می داشت و مرا و مال مرا می ستافت تا اکنون که مالم برسد و رحم بر وی فشاندم و پیرو ضعیف گشتم و کودک بسیار بیود مرا بر خویشتن حرام کرد چون مادر خویش، بنالم به رسول خدای». رسول گفت علیه السلام «ندانم که چه گویم ترا مگر آنکه تو بروی حرام بودی». آن ۱۲ زن از نزد رسول علیه السلام بازگشت اندوهگن و فراتر شد روی سوی آسمان کرد دو دست به دعا برداشت و به خدای عزوجل بنالید گفت الهی

از رسول تو نومید گشتم راه فا تو دانم که چاره بیچارگان تویی، مرا فریاد رس». در ساعت جبرئیل آمد و این آیتها وحی آورد. چون اثر وحی بر رسول پدید آمد رنگ رویش صرخ گشت و عرق بر وی نشست. عایشه مر آن زن را گفت «ای زن، دم زن، نبینی که اثر وحی بر رسول پدید آمد؛ باش تا چه وحی آمدست، مگر در باب تو آمدست». چون جبرئیل وحی بگزارد و باز گشت رسول با جای خویش آمد و آن زن را بخواند گفت «برو شوهرت را بخوان». اوس بیامد. رسول این آیتها بروی خواند گفت «بدان که حکمظهار با کفارت افتاد،ظهار را کفارت کن و زن را می دار؛ برو بنده ای آزاد کن». اوس گفت «یا رسول الله بنگر تا ببینی که دستم شغه بسته است از بس که کار بکنم، بنده از کجا آرم تا آزاد کنم؟». رسول گفت «برو دو ماه پیوسته روزه دار». اوس گفت «یا رسول الله، من همه سال در اندوه ماه رمضان باشم که روزه چگونه دارم من که در روزی دوبار چیزی نخورم فا نبینم». رسول گفت صلی الله علیه و سلم «برو شست درویش را طعام ده». اوس گفت «یا رسول الله، ما را خود دوش شام نبودست، این خصومت میان ما از آن افتاد مگر تویاری خواهی داد». در ساعت رسول را زنبیلی خرما آوردند شانزده صاع شست و چهار من. رسول گفت «برگیر آن را به درویشان ده و زن را نگاه دار». اوس گفت «یا رسول الله، در این همه مدینه هیچ کس را این خرما فراخوردتر از آن نیست که ما را». رسول گفت «اگر چنین است برگیر و بخور و بر کودکان بکار بر»؛ و در بعضی اخبار است که آن را به درویشان داد.

الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْكُمْ مِنْ نِسَائِهِمْ: آن کسها کهظهار کنند از شما زنان خویش را مَا هُنَّ أُمَّهَاتِهِمْ: نیستند آن زنان مادران ایشان إِنْ أُمَّهَاتُهُمْ إِلَّا اللَّائِي وَلَدْنَهُمْ: نباشند مادران ایشان مگر آن زنانی که زادند ایشان را وَ

إِنَّهُمْ لَيَقُولُونَ مُنْكَرًا مِنَ الْقَوْلِ وَزُورًا: بدرستی که ایشان می‌گویند ناشایستی از گفتار و دروغی و إِنَّ اللَّهَ لَعَفُوفٌ غَفُورٌ: بدرستی که خدای سهولت‌کننده است — که حرامی زن به ظاهر برداشت و حکم ظاهر پدید کرد — و آمرزگار است تایبان را.

۴

بدان که ظاهر آن بود که مرد زن خویش را گوید تو بر من چون پشت مادر منی، یا گوید چون بطن مادر منی، یا گوید چون فخذ مادر منی، یا چون فرج وی، یا وی را به جایی مانده کند از مادر خویش که نشاید نگرستن بدان، یا به جای کسی از زنان محرم خویش؛ آن همه ظاهر بود. ۸ و ظاهر زن آزاد را بود. و اگر بعضی از زن خود را گوید مثلاً رأسك علی مثل ظهرا می یا بطنك یا ظهرك علی كبطن او كظهرا می، هم ظاهر باشد.

وَالَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِن نِّسَائِهِمْ: و آن کسها که ظاهر کنند زنان ایشان را ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُوا: پس بازگردند و بازاستند از آنچه گفته باشند؛ و گفته اند يَعُودُونَ لِمَا قَالُوا باز آنکه او را ظاهر کرده باشند، و گفته اند يَعُودُونَ لِمَا قَالُوا آن است که کلمه ظاهر عادت کنند فَتَخْرِيرُ رَقَبَةٍ مِنْ قَبْلِي أَنْ يَتَمَاسَا: آزاد کردن گردنی — یعنی آزاد کردن بنده ای — باید پیش از آنکه با هم ۱۶ رسند؛ هر بنده ای که باشد در کفارت ظاهر روا باشد ذَلِكُمْ تُوعَظُونَ بِهِ: آنتان است که پند می دهند و می فرمایند شما را وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ: خدای عزوجل بدانچه شما می‌کنید از فرمان برداری و نافرمانی آگاه است. ۲۰ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامَ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ مِنْ قَبْلِي أَنْ يَتَمَاسَا: هر که این نیابد روزه داشتن دو ماه پیوسته ببايد — چنانکه در آن میان هیچ بنگشاید مگر به عذری — از پیش آنکه به زن رسد فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَإِطْعَامُ سِتِّينَ مِسْكِينًا: هر که این نتواند طعام دادن شست درویش ببايد. و اگر بارها ظاهر کند زن خویش را پس یکدیگر یک کفارت بیش واجب نیاید ذَلِكْ

لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ: این فرمان شما را برای آن است که شما گرویده اید به
 خدای و به رسول او وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ: و این اندازه‌ها و فرمانهای خدای
 است. سؤال: چرا گفت لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ بعد ما که حکمظهارنه
 برای آن است که بگروند به خدای و رسول او، لا بل که این حکم بعد
 ایمان باشد؟ جواب گفته اند معناه ذَلِكَ حکمُ الظهار لتؤمنوا بالله ورسوله
 فی قبوله؛ مراد از این قبول آن است. و گفته اند معناه این حکم ظهار و
 احکام شرعی شما را برای آنست که شما به خدای و رسول او گرویده
 می باشید شریعت بر شما واجب باشد وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ: و مر کافران
 را است — که فرمان خدای و رسول او را فرا نپذیرند — عذاب دردناک.

إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ: بدرستی که آن کسها که مخالفت کنند
 خدای را و رسول او را كُتِبُوا كَمَا كُتِبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ: خسته جگر کنند و
 نگوسار کنند و هلاک کنند ایشان را چنانکه خسته جگر و نگون و نگوسار
 کردند آن کسها را که پیش از ایشان بودند. چرا؟ زیرا: وَقَدْ أَنْزَلْنَا آیَاتِ
 بَيِّنَاتٍ: بدرستی که فرو فرستادیم ما آیتهای هویدا، و کافران آن را قبول
 نکردند وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ: و مر کافران را عذابی بود خوارکننده. کی
 بود آن عذاب؟

يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعاً: آن روز که برانگیزد ایشان را خدای تعالی
 جمله فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا: پس بیاگاهاند ایشان را — یعنی پاداش دهد
 ایشان را — بدانچه کردند أَخْصِيهِ اللَّهُ وَنَسُوهُ: بر شمرده و بدانسته آن را
 خدای و ایشان فراموش کرده اند آن را وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ: و خدای بر
 هر چیز گواه و دانا است.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ: ای نگه نکردی تا
 بدانی که خدای است که می داند آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است
 مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَآيَهُمْ: نباشد هیچ سه راز کننده ای که نه

- خدای چهارم ایشان باشد به دانستن و دیدن و شنیدن نه به ذات وَلَا خَمْسَةَ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ: و نه هیچ پنج تنی که نه او ششم ایشان بود به دانستن و دیدن و شنیدن نه به ذات وَلَا أَذْنِي مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ: و نه کم از آن و نه بیش که نه او با ایشان بود، به دانستن و شنیدن و دیدن نه به ذات ۴
- أَيْنَ مَا كَانُوا: هر جا که باشند. سؤال: چرا ظاهر قرآن را می صرف کنید نه بر ظاهر بروید گویند خدای تعالی به کلّ مکان است، چنانکه در این آیت گفت؟ جواب گوئیم زیرا که اگر خدای عزوجلّ به کلّ مکان بودی مختلط بودی با اقدار و انجاس و اختلاط با اقدار و انجاس صفت ذمّ است ۸
- و خدای منزّه است از صفتهای ذمایم. حجت دیگر: اگر خدای تعالی به کلّ مکان بودی از دو بیرون نبودی، بذات در هر مکانی بودی یا در هر مکانی بعضی بودی از وی؛ اگر بذات در هر مکانی بودی ذوات و آلّه و ارباب لازم آمدی، و اگر بعضی از وی بودی در هر مکانی اجزا و ابعاض ۱۲
- لازم آمدی، و تعالی الله عن ذلك علوّاً کبیراً. دیگر حجت: اگر خدای تعالی به کلّ مکان بودی اولیتر نبودی که یکی از ما به وقت دعا و سؤال و حاجت قصد به فوق کردی از آنکه سربه چاهی فرو کردی، خدای را عزوجلّ از بُن چاه خواندی، و دانیم که این محال بود؛ پدید آمد که خدای ۱۶
- تعالی به کلّ مکان نیست. سؤال: چرا به نجوی ثلثه را خاص کرد و دورا و یکی را یاد نکرد بعد ما که خدای تعالی با یک رازکننده و با دو رازکننده باشد به معنی علم و سمع و بصر؟ جواب گفته اند چون گفت وَلَا أَذْنِي مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرَ، یکی و دو و همه عددها در آن درآمد؛ زان بود که ۲۰
- یکی را و دورا یاد نکرد. و گفته اند یکی را و دورا یاد نکرد زیرا که اگر خود را دوم دورازکننده گفتی مانده بودی به قول ثنویان که گفتند الله ثانی اثنین، و اگر خود را سیّم سه خواندی مانده بودی به قول نصاری که گفتند إِنَّ اللَّهَ ثَالِثٌ ثَلَاثَةٍ ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيَمَةِ: پس بیا گاهاند

ایشان را و مکافات کند بدانچه کردند روز قیامت إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ: بدرستی که خدای به هر چیز دانا است.

- ۴ زدنند ایشان را از راز بد ثُمَّ يَعُوذُونَ لِمَا تُهَوِّوْنَ عَنْهُ: پس باز گردند باز آنچه باز زدند ایشان را از آن، چون راز کردن بد وَيَتَنَاجَوْنَ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ: و راز کنندگان باشند به بدی و به بزهکاری و از حد درگذشتن وَمَقْصِيَتِ الرَّسُولِ: و نافرمانی پیغمبر. و آن آن بود که منافقان مدینه عادت داشتند که
- ۸ هر جا یکی را از مؤمنان بدیدند سرفا سربردندی فایکدیگر راز می کردند و سوی آن کس اشارت می کردند تا آن کس اندوهگن می بودی، پنداشتی که مگر روی عیبی می بیند یا مگر از غایبان وی خبری مکروه آمدست. یاران به رسول علیه السلام بنالیدند، این آیت فرو آمد.
- ۱۲ وَإِذَا جَاءُوكَ حَيَّوْكَ بِمَا لَمْ يُحَيِّكَ بِهِ اللَّهُ: و چون آیند به تو یا محمد بستانند ترا بدانچه نستودست ترا خدای بدان وَيَقُولُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ لَوْلَا يُعَذِّبُنَا اللَّهُ بِمَا نَقُولُ: و می گویند یکدیگر را پس چرا عذاب نکند خدای ما را بدانچه می گوییم محمد را گروهی رسول خدای است. خدای گفت
- ۱۶ حَسْبُكُمْ جَهَنَّمُ يَصْلَوْنَهَا فَبِئْسَ الْمَصِيرُ: بسنده است ایشان را دوزخ که در شوند در آنجا و بد باز گشتن جای است دوزخ.

این آیت بر منافقان رانده اند و بر جهودان رانده اند. چون بر منافقان رانی آن بود که ایشان نزد رسول آمدندی و بروی ثناها کردند از حد بیرون و به دل از آن هیچ چیز نداشتندی، چون بیرون آمدندی یکدیگر را می گفتندی که گروهی رسول خدای است چرا بر سر ما مطلق نگردد با چندین نفاق که ما با وی می برزیم و عذاب خدای در ما نرسد بدینچه ما با رسول وی می کنیم. خدای گفت حَسْبُكُمْ جَهَنَّمُ. و گریب جهودان رانی آن بود که ایشان نزد رسول آمدندی گفتندی «السَّامُ عَلَيْكَ يَا

محمد»، و سام در لغت مرگ باشد. رسول گفتی «علیکم». چون بیرون آمدندی یکدیگر را گفتندی لَوْلَا يُعَذِّبُنَا اللَّهُ بِمَا نَقُولُ گر با موسی هزار یک این بگفتیمی که این مرد را می‌گوییم در ساعت صاعقه در ما رسیدی، اگر این مرد رسول خدای است چرا هیچ عذاب در ما نرسد ۴ بدینچه وی را می‌گوییم.

در خبر است که روزی گروهی جهودان نزد رسول آمدند در حجره عایشه گفتند «السَّامُ عَلِيكَ يَا مُحَمَّدَ». پیغمبر علیه السَّلام گفت «علیکم». عایشه آن بشنید گفت «السَّامُ وَالذَّامُ وَاللَّعْنَةُ عَلِيْكُمْ يَا اخوان القردة والخنازير». رسول گفت علیه السَّلام «مه یا عایشه، فَإِنَّ اللَّهَ يَبْغُضُ الْفَوَاحِشَ». عایشه گفت «یا رسول الله نشنیدی که ایشان ترا چه گفتند؟». رسول گفت «تونشنیدی که من ایشان را چه گفتم که علیکم». این آیت فرو آمد وَإِذَا جَاؤُكَ حَيَّوْكَ بِمَا لَمْ يُحَيِّكَ بِهِ اللَّهُ: ۱۲ چون به تو آیند یا محمد ترا نه چنان تحیت کنند که خدای ترا تحیت کرده است. و در تورات تحیت مصطفی چنین است که: السَّلامُ عَلٰی مُحَمَّدٍ فِی الْاَوَّلِیْنَ وَالسَّلامُ عَلٰی مُحَمَّدٍ فِی الْاٰخِرِیْنَ وَالسَّلامُ عَلٰی مُحَمَّدٍ اِلٰی یَوْمِ الدِّیْنِ. ۱۶

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَنَاجَيْتُمْ فَلَا تَتَنَاجَوْا بِالْأَنفِ وَالْعُدْوَانِ: ای مؤمنان چون راز کنید راز مکنید به بزه و از حد درگذشتن وَمَغْصِيَّتِ الرُّسُولِ: و نافرمانی رسول را. راز بپزه آن بود که در آن آزار خدای بود و عدوان آن بود که در آن آزار خلق بود وَتَنَاجَوْا بِالْیَرِّ وَالْأَنفُسِ: و راز که کنید به نیکوکاری کنید و پرهیزگاری. راز نیکوکاری آن بود که گروهی با هم راز کنند تا در نهان مبرّتی کنند بجای مستحقّی و متعقّی تا وی درستربماند، و راز تقوی آن بود که راز کنند تا کسی را از بد کردن باز دارند وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ: و بترسید از آن خدای که شما را بدو انگیزند.

إِنَّمَا النَّجْوَىٰ مِنَ الشَّيْطَانِ لِيَحْزُنَ الَّذِينَ آمَنُوا: بدرستی که رازبیهوده از دیوبود — ای به فرمان دیوبود، و دیوبدان از بهر آن فرماید — تا اندوهگن کند آن کسها را که گرویده اند وَلَيْسَ بِضَايِهِمْ شَيْئًا إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ: و نیست زیان کننده مؤمنان را به چیزی مگر به فرمان خدای عزوجل وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ: و بر خدای توکل کنندا مؤمنان، و گفته اند معناه: و علی المؤمنین آن یتوکلوا علی الله.

۴

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَافْسَحُوا يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ: ای مؤمنان چون گویند شما را که جای فراخ کنید در مجلس تا جای فراخ دهد خدای شما را در بهشت، و گفته اند هم در آن جایگاه و در آن مجلس؛ و اگر فی الْمَجَالِسِ خوانی: در مجلسها جای فراخ کنید، که اگر در مجلس کسی را جای تنگ باشد، چون قصد کند که کسی را جای کند خدای تعالی فراخی بر ندارد.

۸

۱۲

در نزول این آیت قولها گفته اند: بعضی از مفسران گفته اند این آیت در شأن مهاجرین و انصار آمدست. و آن آن بود که رسول علیه السلام در مجلس مهاجرین را تقدیم کردی بر انصار و بدریان را تقدیم کردی بر همه؛ روزی به مجلس تنگ نشسته بودند گروهی از بدریان، مهاجرین بیامدند جای نمی یافتند. رسول می گفت جای کنید ایشان را. ایشان همچنان می بودند، تا رسول یک یک را گفت قُم یا فلان، قُم یا فلان؛ تا قومی را از انصار برانگیخت چنانکه کراهیت آن در روی ایشان پدید آمد، این آیت فرو آمد. و گفته اند این آیت در شأن ثابت بن قیس آمد که قصه وی در سورة الحجرات بگفته آمد. و گفته اند این آیت در شأن علی آمد رضی الله عنه، و آن آن بود که وی روزی دیرتر رسید به مجلس رسول،

۱۶

۲۰

- جای نمی یافت بر کناره بیستاد تا مگر وی را جای کنند؛ کس وی را جای نمی کرد. بوبکر صدیق رضی الله عنه از راست رسول علیه السلام نشسته بود به علی اشارت کرد که هاهنا یا ابا الحسن. علی بر کنار قوم بگذشت تا بنزدیک بوبکر رسید، بنشست. رسول علیه السلام از آن شاد گشت گفت: احسنت یا بابکر، لا یَعْرِفُ فَضْلَ اهل الفضل الا اولوا الفضل. این آیت فرو آمد وَاِذَا قِيلَ اَنْشُرُوْا فَاَنْشُرُوْا: و چون گویند شما را که برخیزید، برخیزید. گفته اند مراد از این هم در مجلس است، و گفته اند مراد از این در غزا است، و گفته اند مراد از این در نماز است که ۴
- چون مؤذن بگفت قَدْ قَامَتِ الصَّلَاةُ به نماز برخیزید یَرْفَعُ اَللّٰهُ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا مِنْكُمْ وَالَّذِیْنَ اٰوْتُوْا اَلْعِلْمَ دَرَجَاتٍ: تا بردارد و برکشد خدای آنکسها را که گرویده اند از شما و آنکسها که داده اند ایشان را دانش پایگاهها. محمد
- هیصم رحمه الله گفتی: خدای تعالی مردان را بر زنان یک درجه فضل ۱۲ نهاد گفت وَلِلرِّجَالِ عَلَیْهِنَّ دَرَجَةٌ، با بسیاری تفاوت که میان مردان و زنان است، و عالم را بر ناعالم درجات نهاد چنانکه در این آیت گفت تا جهانیان بدانند که فضل عالم بر ناعالم بیش است از فضل مرد بر زن. و نیز علم را با ایمان نهاد تا خلق بدانند که همچنانکه هیچ کس فضل مؤمن ۱۶ بر نامؤمن بتمامی نداند هیچ کس فضل عالم بر ناعالم بنه داند. در این آیت ما را حجت است بر آنکه علم نه فعل ما است زیرا که خدای تعالی گفت اُوْتُوْا اَلْعِلْمَ، علم را به ایتاء خود نهاد وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ خَبِیْرٌ: و خدای بدانچه شما می کنید آگاه است. ۲۰

یا اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا اِذَا نَاجَیْتُمُ الرَّسُوْلَ فَقَدِیْمُوْا بَیْنَ يَدَیْ نَجْوِیْكُمْ صَدَقَةٌ: ای آن کسها که گرویده اید و ای شما که گرویدگانید چون راز کنید با رسول خدای پیش دارید پیش از راز شما صدقه ای ذَلِکَ خَیْرٌ لَّكُمْ وَاَظْهَرُ: آن به شما را و صواب تر فَاِنْ لَمْ تَجِدُوْا فَاِنَّ اَللّٰهُ غَفُوْرٌ رَّحِیْمٌ: اگر نیاوید خدای

۴ آمرزگار است و بخشاینده که شما را بدان نگیرد چون ندارید. شأن نزول
 این آیت آن بود که پیغمبر صلی الله علیه وسلم عادت داشتی که وحی که
 به شب آمدی بامداد آن را بگزاردی و آنچه به روز آمدی شبانگاه ادا
 کردی تا یاران آن را فرا گرفتندی و می خواندندی، منافقان پیامدندی با
 رسول علیه السلام رازها می کردند و با خود می گفتندی محمد گوی
 است، بدان رازها رسول را علیه السلام از یاران و خواندن علم و قرآن باز
 ۸ همی داشتندی. یاران را از آن سخت کراهیت می آمدی، و رسول را هم
 دشخوار آمدی ولکن به کریم طبعی از ایشان درمی گذاشتی و با ایشان
 عنف نکردی، تا خدای تعالی این آیت بفرستاد گفت هر که با رسول راز
 خواهد کرد نخست صدقه به درویش باید داد؛ و مقصود آن بود که منافقان
 راز کم کنند. چون یاران رسول بشنیدند بدانستند که مقصود این است،
 ۱۲ خود نیز راز نکردندی با رسول علیه السلام — راز دنیایی — مگر علی رضی
 الله عنه که وی را سخنان بودی در حدیث فاطمه در آن وقت که
 خواستاری وی بردست داشت. روزی ده درم به دست آورد به درویش
 داد و ده فصل سخن برآز در حدیث فاطمه بگفت. و منافقان همچنان
 ۱۶ رازهای بیهوده می کردند با رسول و می نمودند که ما صدقه می دهیم،
 خدای تعالی از ایشان شکایت کرد.

۲۰ عَاشَفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَي نَجْوَيْكُمْ صَدَقَاتٍ، اِی اِبْخَلْتُمْ: از دلتان
 بر نمی آید که فای پیش گیرید پیش از رازهای شما صدقهها فَاذْ لَمْ تَفْعَلُوا:
 چون نکردید وَتَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ، اِی: رجع الله علیکم بالتجاوز والنسخ:
 خدای تعالی آن از شما برداشت و منسوخ کرد و بپذیرفت توبه آنکس که
 توبه کرد از آن تقصیری که کرد فَاقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ: باری نماز به
 پای دارید و زکوة مال بدهید گر صدقه راز ندادید وَاطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ: و
 فرمان بردار باشید خدای را و رسول او را وَاللَّهُ خَيْرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ: و خدای

تعالی آگاه است بدانچه شما می‌کنید.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ تَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ: ای نگه نکردی یا محمد بدان کسها که دوستی داشتند با گروهی که خشم گرفت خدای بر ایشان، و آن منافقان مدینه بودند که دوستی داشتندی با جهودان مَا هُمْ مِنْكُمْ وَلَا مِنْهُمْ: نیستند ایشان — یعنی منافقان — از شما و نه از ایشان، یعنی از کافران و جهودان؛ ای: مَا هُمْ مِنْكُمْ بِالْبَاطِنِ وَلَا مِنْهُمْ بِالظَّاهِرِ، بل که بظاهر با شما اند و به باطن با ایشان. و گفته اند معناه: خود نه از شما اند و نه از ایشان، لَا إِلَى هَؤُلَاءِ وَلَا إِلَى هَؤُلَاءِ وَيَخْلِفُونَ عَلَى الْكَذِبِ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ: و سوگند می‌خورند بدروغ که ما به دل با شما ایم و می‌دانند ایشان که دروغ می‌گویند.

أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا: ساخته است خدای عزوجل ایشان را عذاب سخت دردناک در درکت اسفل إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ: بدرستی که ایشان را بد است آنچه بودند ایشان می‌کردند.

اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً: فرا گرفته اند سوگندان ایشان را سپری؛ و اگر اَيْمَانَهُمْ به کسر الف خوانی مراد از آن توحید ایشان بود فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ: بگردیده اند و بمی‌گردانند خلق را از راه خدای فَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ: ایشان را بود عذاب خوارکننده، و آن عذاب دوزخ است.

لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا: بی‌نیازی نکند ایشان را خواستهای ایشان و نه فرزندان ایشان از خدای و از عذاب خدای چیزی أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ: ایشانند اهل آتش که ایشان در آنجا جاودان باشند.

يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا: آن روز که روز قیامت بود برانگیزد خدای آن منافقان را جمله فَيَخْلِفُونَ لَهُ كَمَا يَخْلِفُونَ لَكُمْ: سوگند می‌خورند او را چنانکه سوگند می‌خورند شما را امروز. و آن آن بود که چون منافقان را از

- گور برآرند گویند شما در دار دنیا نفاق می برزیدید. ایشان انکار کنند و سوگندان می خورند که ما هرگز منافق نبودیم؛ چنانکه در دار دنیا سوگندان می خوردندی که والله ان ایماننا کایمانکم و تصدیق قلوبنا کتصدیق قلوبکم، روز قیامت همچنان پندارند که زرق و نفاق بر خدای روا کنند و ۴
- يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ: و می پندارند که ایشان بر چیزی اند که آن نفاق ایشان بر خدای روا خواهد شد، خدای گوید اَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْكَاذِبُونَ: بدان که ایشانند ایشان دروغ زنان. گفته اند این سخن خدای تعالی روز قیامت گوید که بدانید که ایشان دروغ زنان اند، و گفته اند این تکذیب ایشان را ۸
- امروز است در دنیا. سؤال: چرا گویند که توحید منافق صدق است بعد ما که خدای تعالی می گوید اَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْكَاذِبُونَ؟ جواب گفته اند الا انهم هم الكاذبون بقلوبهم، و گفته اند هم الكاذبون فی حلفهم. در این آیت ما را حجت است بر آنکه کافران چنانکه در این جهان کافر باشند در آن جهان هم کافر باشند و ایشان در آن جهان معرفت خدای عزوجل نیابند.
- اسْتَخُوذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ آلِهَةَ أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ: غلبه کرد بر ایشان دیوتا فراموش گردانید بر ایشان تصدیق و طاعت داری خدای و یاد کرد او ایشان اند سپاه دیوان اَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ: بدان که سپاه دیوایشانند که ایشان زیان کارانند. ۱۶
- إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ: بدرستی که آن کسها که مخالفت کنند خدای را و رسول او را، خدای را در خدایی و رسول را در رسولی. دیگر معنی: مخالفت کنند خدای را در فریضهای او و رسول را در سنتهای او؛ ۲۰
- سدیگر معنی: مخالفت کنند خدای را در احکام و رسول را در بیان اُولَئِكَ فِی الْأَذَلِّينَ: ایشانند در خوارترینان.
- كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي: قضا چنان کردست خدای که هراینه من به آیم و هم رسولان من. کتابت از خدای در قرآن بر چهار وجه است:

کتابت است به معنی نوشتن، چنانکه گفت وَ كَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَابِ وَ
کتابت است به معنی فریضه کردن، چنانکه گفت كُتِبَ عَلَيْكُمُ
الصِّيَامُ. و کتابت است به معنی نشان کردن، چنانکه گفت كَتَبَ فِي
قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ. و کتابت است به معنی حکم و قضا، چنانکه گفت ۴
كَتَبَ اللَّهُ لَا غَلِبَ لَّيٌّ، ای: قضی الله، إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ: بدرستی که خدای
نیرومند است و نیست همتا به کین کشیدن از دشمنان. در اخبار است
قال الله تعالى في بعض الكتب: عبادي لَوَانٌ أَوَّلَكُمْ وَ آخِرَكُمْ وَ حَيْتُمْ وَ
مَيْتَكُمْ وَ جَنَّتُمْ وَ انْسَكُمْ وَ رَطَبَكُمْ وَ يَابِسَكُمْ وَ شَاهِدَكُمْ وَ غَايِبَكُمْ وَ ۸
صَغِيرَكُمْ وَ كَبِيرَكُمْ اجتمعوا على قلب اتقى عبداً من عبادي لم يزد ذلك
في ملكي جناح بعوضة، و لَوَانٌ أَوَّلَكُمْ وَ آخِرَكُمْ وَ حَيْتُمْ وَ مَيْتَكُمْ وَ جَنَّتُمْ
وَ انْسَكُمْ وَ رَطَبَكُمْ وَ يَابِسَكُمْ وَ شَاهِدَكُمْ وَ غَايِبَكُمْ وَ صَغِيرَكُمْ وَ كَبِيرَكُمْ
اجتمعوا في صعيدٍ واحدٍ فسأل كل واحد ما بلغت أمنيته و اعطيته ذلك لم ۱۲
ينقص ذلك من ملكي كما ان احدكم مر على شاطئ البحر فغمس فيه ابرة
ثم انتزعها و ذلك لاني واحد ماجد عطائي كلام و عذابي كلام اذا اردت
شيئاً قلت له كُنْ فَيَكُونُ.

۱۶ لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ: نیابی — ای نباید که یاوی —
گروهی را که گرویده باشند به خدای و به روز بازپسین یُؤَادُّونَ مَنْ خَادَّ اللَّهَ
وَرَسُولَهُ: که دوستی دارند بازانکه مخالفت کنند و کردند خدای را و رسول
او را وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ: و گرچه باشند
۲۰ پدران ایشان یا پسران ایشان یا برادران ایشان یا خویشاوندان ایشان، زیرا
که نشان دوستی کسی آن بود که دوست او را دوست داری و دشمن او را
دشمن داری. پس مؤمن دوست خدای است و کافر دشمن خدای، باید
که با مؤمن دوستی گیری و از مبتدع و فاسق و کافر پرهیزی و از قرین بد
دور باشی. پیغامبر گفت صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْمُؤْمِنُ وَالْكَافِرُ لَا يَتَرَاوَا

- ناراهما: از آتش این به آتش او دیدار نباشد **أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ**
الْإِيمَانَ: ایشانند که نشان کردست خدای تعالی در دل‌های ایشان ایمان که
هرگز ایمان بر ایشان زوال نیارد. زیرا که زوال ایمان بر در مرگ از آن
باشد که این کس در دین خدای عزوجل نه صلب بوده باشد، چون فا در
مرگ رسد، سكرات مرگ بروی سخت گردد و ابلیس او را گوید «ای
بیچاره این سختی بر تو از آن است که دین مسلمانی داری آن را دست
بدار تا برهی». گروی در دین صلب نبوده باشد نعوذ بالله در آن وقت دین
دست باز دارد. و اگر در دین صلب بوده باشد گوید «ای ملعون، مرا امید
به خدای خود بدین دین مسلمانی است کاشکی هزار جان دارمی تا فدای
مسلمانی کنمی»، ابلیس نومید باز گردد. وی بر مسلمانی از این جهان
بیرون شود. گفته‌اند **أُولَئِكَ كَتَبَ — ای: قَضَى — فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ**.
سؤال: چرا گوئید که ایمان نه در دل است بعد ما که خدای گفت
عَزَّوَجَلَّ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ؟ جواب گوئیم کتابت چیزی در
جایی وجود آن چیز در آنجا واجب نکند، چنانکه خدای تعالی مصطفی را
گفت **عَلَيْهِ السَّلَامُ يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ**،
واجب نیاید تا مصطفی علیه السلام به ذات خویش در تورات و انجیل بود.
و گفته‌اند مراد از این ایمان تصدیق دل است و تصدیق و معرفت و
اخلاص این همه در دل باشد؛ اما ایمان اقرار است به زبان و **أَيَّدَهُمُ بِرُوحٍ**
مِنْهُ: و نیرومند کرد ایشان را به معرفت او. گفته‌اند **بِرُوحٍ مِنْهُ** ای: **بِحُجَّةٍ**
مِنْهُ؛ و گفته‌اند **بِرُوحٍ مِنْهُ** ای: بنور و رحمة منه **وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ**
تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا: و در آرد ایشان را در بهشتهایی که می رود زیر
اشجار و مساکن آن و قصور آن جویها — و گفته‌اند **مِنْ تَحْتِهَا**: در میان
آن — جاودان باشند در آن بهشت **رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ**: خدای از
ایشان خشنود و ایشان از خدای خشنود. و آن آن بود که در بهشت بر مقدار

بامداد و شبانگاه فریشته ای می آید نزدیک بهشتی در درجه وی و سلام و تحیت خدای عزوجل می آرد و می گوید: خداوندت می سلام کند و می گوید من از تو خوشنودم تواز من خوشنود هستی؟ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ: ایشانند سپاه خدای و دوستان و خاصگان خدای آلا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ: ۴ بدان که سپاه خدای ایشانند رستگاران، التَّاجُونَ مِنْ سَخَطِ اللَّهِ وَالْعَذَابِ وَالْبَاقُونَ فِي الْجَنَّةِ وَالْثَوَابِ الَّذِينَ وَجَدُوا مَا طَلَبُوا وَنَجَوْا مِنْ شَرِّ مَا مِنْهُ هَرَبُوا.

در خبر است از رسول علیه السلام که وی گفت هر که سورة الحشر
برخواند خدای عزوجل او را روز قیامت در سایه عرش فرود آرد و او را از
گرمای قیامت آگاهی نبود.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ : تفسیر این
آیت گفته آمدست.

هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ: او
است آن خدای که بیرون آورد آن کسها را که کافر بودند از اهل نامه — ۴

یعنی جهودان بنی نضیر را — از سرهای ایشان به اول انگیختن، یعنی اول
گروه که از خان و مان جلا کردند و بخواری برانندند در این امت ایشان
بودند؛ و گفته اند معناه به اول انگیختن که مؤمنان را بر ایشان برانگیخت.

و آن آن بود که چون مصطفی علیه السلام به مدینه آمد جهودان مدینه با
وی صلح کردند که ما با تو حرب نکنیم و با دشمنان تو یار نگردیم، آخر ۸

عهد بشکستند و قصد هلاکت وی کردند؛ در آن وقت که رسول را حاجت
افتاد بیست هزار درهم دو دیت دو کافر عهدی که بردست یاران رسول

علیه السلام کشته شده بودند، رسول برخاست با بوبکرو عمر و علی رضی
الله عنهم، نزدیک بنی نضیر آمدند بر کنار مدینه تا از ایشان وام خواهند.

در دارندوه ایشان فرو آمدند و قومی را از بنی نضیر بخواندند و ایشان را

بگفتند که «چنین حاجتی افتادست مالی ما را وام دهید که بیت المال خالی است، ما چون غنیمتی آریم مال شما باز دهیم.» ایشان گفتند «این مال را خطری نباشد ولکن ما بی مهتر ما کعب اشرف کاری نکنیم، تا وی را بگوییم». بیرون آمدند گفتند به از این دست نیاویم محمد را و ۴ یاران وی را، حالی بیایید تا وی را هلاک کنیم. برفتند مرد و سلاح با هم می آوردند. در ساعت جبرئیل بیامد و مصطفی را خبر کرد. رسول برخاست و بیرون آمد و بر در بیستاد. بوبکر را دل مشغول گشت به مصطفی، برخاست و بیرون آمد رسول را بر در سرای دید. رسول وی را ۸ گفت که «جبرئیل مرا خبر کرد، من رفتم، تو باش تا عمر بیرون آید آنکه از پس من بیا». عمر را نیز دل مشغول گشت برخاست و بیرون آمد، بوبکر را دید بر در. بوبکر قصه وی را بگفت و برفت. عمر همی بود تا علی را نیز دل مشغول گشت، بیرون آمد. عمر قصه وی را بگفت، هر دو ۱۲ برفتند نزد رسول آمدند. رسول علیه السلام منادی فرمود در مدینه که به حرب بنی نضیر روید که عهد بشکستند. و در اخبار آمدست که عهد با رسول علیه السلام نخست کعب اشرف بشکست که به مکه شد و با مکیان عهد کرد به حرب کردن با رسول. چون باز آمد، رسول کس فرستاد وی را ۱۶ بکشتند و قصد بنی نضیر کرد. و ایشان را حصنهای استوار بود، در آنجا شدند و حرب در پیوستند. خدای عزوجل رُعبی در دلهای ایشان اوکند تا از یک حصار در دیگر می گریختند، آخر درماندند، صلح خواستند. رسول گفت «با شما صلح بر آن کنم که نیز اینجا نباشید». گفتند «کجا شویم؟». گفت «الی نار الله، بروید به زمین شام شوید». گفتند «این مالها چه کنیم؟»، و ایشان را مالهای بسیار بود. رسول گفت «لکم ما حملته الابل الا الحلقة: هر چه اشتران شما برگیرد می برید مگر زره». ایشان اشتران بسیار داشتند همه را پر بار کردند و برفتند. و در بعضی اخبار

- آمدست که هر خاندانی یک شتروار بیرون بردند، و آمدست که هر سه خاندانی اشترواری بار ببرند. کودکان مسلمانان بیرون آمدند و دبه در پای اشتران می افکندند تا اشتران ایشان برمی جستند و بار فرو می افکندند، هر چه فرو افتادی کودکان برگرفتندی مَا ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا: نه اندیشیدید شما که مسلمانانید که ایشان بدان آسانی بیرون شوند از خانهای خویش وَظَنُوا أَنَّهُمْ مَا نَعْتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ: وپنداشتند که بازدارنده و نگه دارنده بود ایشان را آن حصارهای ایشان از عذاب خدای فَاتْلُوهُمْ آيَةُ اللَّهِ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا: بدیشان آمد عذاب خدای از آنجا که نبیوسیدند ایشان. و این آیتان عذاب است و هر اتیانی از خدای عزوجل در قرآن که آن به فعل مفسر است آن اثبات فعل باشد وَقَدْ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّغْبُ يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ: و در او کند در دلهای ایشان بیم تا ویران می کردند خانهای ایشان را به دستهای ایشان و به دستهای مؤمنان. و آن آن بود که چون مسلمانان ایشان را در پنافتند ایشان یک یک حصار از کنگره باز می کردند و در مسلمانان می انداختند و همی گریختند؛ پس مسلمانان باقی باز می کردند و در ایشان می انداختند تا ایشان را مقهور کردند فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ: عبرت گیرید ای خداوندان بینایهای دل، تا بدانید که کس با خدای عزوجل بر نیاید. در این آیت ما را حجت است بر صحت قیاس، زیرا که خدای تعالی امر کرد به اعتبار و اعتبار قیاس بود، وَهُوَ الشَّيْءُ الِی نَظِيرُهُ، چنانکه در لغت گویند اعْتَبَرْتُ هَذَا الثَّوْبَ، ای: قَوْمَتَهُ بِقِيَمَةِ مِثْلِهِ.
- وَلَوْلَا أَنْ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ لَعَذَّبَهُمْ فِي الدُّنْيَا: اگر نه آن بودی که خدای تعالی قضا کرد بر ایشان رفتن از خانمان هراینه ایشان را عذاب کردی در دنیا به شمشیر مسلمانان وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابُ النَّارِ: و ایشان را بود در آن جهان عذاب آتش دوزخ.

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَمَنْ يُشَاقِ اللَّهَ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ : آن عذاب ایشان بدان بود که مخالفت کردند خدای را و رسول او را و هر که مخالفت کند خدای را در دین و فرمان بدرستی که خدای او را سخت عقوبت است.

۴

مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لِيَنَةٍ أَوْ نَرَكْتُمْوهَا قَائِمَةً عَلَىٰ أُصُولِهَا فَبِإِذْنِ اللَّهِ وَلِيُخْرِجَ الْفَاسِقِينَ : آنچه شما ببریدید از خرما بنان گوناگون یا بگذاشتید آن را ایستاده بر بُنهای آن همه به رضا و قضای خدای بود تا به گرم آرد آن نافرمانان را. و آن آن بود که چون یاران رسول علیه السلام بنی نضیر را در حصار پنافتند و با ایشان حرب می کردند گروهی از یاران آن خرما بنان نیکوترین ایشان را می بریدند گرم ایشان را. چون ایشان را جلا کردند و آن خرماستانها به دست مسلمانان افتاد، آن گروه که می بریدند پشیمان گشتند، و آن گروه که نمی بریدند ایشان را ملامت کردند که: چرا ۱۲ می بریدید؟. ایشان اندوهگن می بودند تا خدای تعالی این آیت بفرستاد که آنچه بریدید و آنچه نبریدید همه به فرمان و رضای خدای بود و صواب کردید تا به گرم آرد آن فاسقان را.

وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ : و آنچه بازگردانید خدای تعالی از مال جهودان با رسول او و شما که مسلمانانید نتاخته بودید سوی آن هیچ اسبان و نه هیچ جمازگان تا آن شما را غنیمت بودی وَلَكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ : بیک خدای دست دهد رسولان خود را بر آنکه خواهد از بندگان و دشمنان خود وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ : و خدای تعالی بر هر چیزی توانا است. و آن آن بود که چون خانهای بنی نضیر به مسلمانان افتاد مسلمانان در آن خلاف کردند، انصاریان گفتند: آن به ما اولیتر. مهاجرین گفتند: نه، به ما اولیتر که ما را در مدینه نه ضیاع است و نه عقار. خدای تعالی این آیت بفرستاد و

۲۰

طمع ایشان از آن بریده کرد و حکم آن بسوی رسول کرد، آنگه پدید کرد که آن کرا است.

۴ مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ: آنچه بازگردانید خدای عزوجل با رسول او از مال قریظه و نضیر حکم در آن خدای را است و رسول او را وَلِذِي الْقُرْبَى: و مرقربتان رسول را است که درویش باشند وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينَ وَابْنِ السَّبِيلِ: و بی پدران و درویشان مسلمانان را است و راه گزری را است كُنْ لَا يَكُونُ ذُوْلَةٌ بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ: تا نباشد دست گردان میان توانگران از شما، که اگر آن را فای توانگران دهند ایشان آن را در مزایده اوکنند، درویشان از آن بی نصیب مانند وَمَا أَنِيَكُمْ الرَّسُولُ فَاخْذُوهُ: و آنچه به شما آورد رسول از فرمان فرا گیرید آن را و کاربندید و مَا نَهَيْكُمْ عَنْهُ فَأَنْتَهُوا: و آنچه باز زد کرد شما را از آن باز ایستید و أَتَقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ: و بترسید از خدای که خدای سخت عقوبت است آنرا که مخالفست کند فرمان خدای و رسول را. آنگه پدید کرد که غنایم بنی قریظه و نضیر کرا است:

۱۶ لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ: مرآن درویشان را است که هجرت کنند گانند آنها که بیرون کردند ایشان را از سرایهای ایشان و خواستهای ایشان. سؤال: کی بیرون کرد یاران رسول را از سرایهای ایشان؟ لاجرم که اکثر مهاجرین به طوع و رغبت به هجرت می آمدند. جواب گوئیم معنی بیرون کردن ایشان از اوطان آن بود که بنمی گذاشتند ایشان را که کار دین و شریعت برزیدندی در میان اقارب و ۲۰ عشایر ایشان تا ایشان را بنا کام می بایست رفت از میان ایشان برزیدن دین و شریعت را. و گفته اند این أُخْرِجُوا آن است که خدای تعالی ایشان را بیرون آورد از اوطان ایشان که ایشان را به هجرت فرمود يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا: می جویند فضلی از خدای و خشنودی یعنی مزد و ثواب و

خشنودی خدای در آن هجرت کردن وَ يَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ: و نصرت می‌کنند دین خدای را و رسول او را اُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ: ایشانند که ایشان راست آهنگان اند. و این ثناها مهاجرین را است، آنکه انصاریان را گفت:

۴

وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ: و آن کسها که بساختند سرای و ایمان آوردند از پیش ایشان، یعنی پیش از آمدن مهاجرین بدیشان و ایشان انصار بودند يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ: دوست دارند آن را که هجرت کند بسوی ایشان وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا: و نیاوند در دل‌های ایشان تنگی و دشخواری از آنچه دادند ایشان را، یعنی مهاجرین را؛ و گفته اند بذل کردند آنچه داده اند ایشان را، ای: مهاجرین را وَيُؤْتُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ: و اختیار کنند بر خویشان دیگران را و اگر چه ایشان را گرسنگی بود و نیاز و مَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ: و هر که او را نگه داشتند از بخیلی تن او ایشانند رستگاران.

۱۲

نزول این آیت گفته اند در آن بود که چون رسول علیه السلام به هجرت به مدینه آمد، مهاجرین روی به مدینه نهادند. رسول علیه السلام فا انصار گفت «یا معشر الانصار، اکنون من به مدینه آمدم و مسلمانان روی بدین شهر نهادند ایشان را اینجا مسکنی و ضیاعی نباشد، شما مخیرید میان دو چیز: خواهید از آنچه خدای عزوجل شما را دادست با مهاجرین مواسا کنید تا ما که مهاجرین ایم از غنیمتها که از غزو آریم شما را نصیب کنیم، و اگر خواهید که با مهاجرین مواسا نکنید به آنچه دارید، ایشان شما را نیز از غنیمت کافران نصیب نکنند». انصار گفتند «یا رسول الله، تن و جان و خان و مان و سود و زیان ما فدای مهاجرین، هر چه ما را هست بذل ایشان کنیم و با مهاجرین به غزوها آیم و جان فدا کنیم و هر غنیمت که باشد بدیشان ارزانی داریم»؛ و همچنان بکردند، تا کس بود

۱۶

۲۰

۴ که او را دوزن بود یکی را دست بازداشت تا مهاجرین به زنی کردند، تا بدانجا که مردی را یک ایزارپای بودی به دو نیم کردی یک نیم به مهاجری دادی و یک نیم فرا بستی به میان. خدای تعالی این آیت فرستاد در شأن ایشان که وَ يُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ.

و گفته اند این آیت در شأن سرگوسپندی آمد، و آن آن بود که یکی را از یاران رسول سرگوسفندی هدیه آوردند، وی اندیشید که فلان همسایه مگر وی از من حاجتمندتر است، آن را به وی فرستاد. وی نیز اندیشید که فلان همسایه مگر از من محتاج تر است، آن را به وی فرستاد؛ تا به نه خاندان بگشت، آخر به اول خاندان باز رسید، این آیت فرو آمده.

و گفته اند نزول این آیت در آن بود که شبی رسول را مهمانی آمد، انس بن مالک را به حجرهای خویش فرستاد که «بنگر تا در کدام حجره چندانی طعام یابی که امشب این مهمان را میزبانی کنیم». انس برفت و ۱۲

باز آمد گفت «یا رسول الله، به همه حجرها شدم همه سوگند یاد کردند که در خانه ما جز آب نیست». رسول خدای برپای خاست و دست مهمان بگرفت و گفت «الا رجل یضیف هذا الضیف: هستا مردی که این مهمان ما را میزبانی کند؟». مردی از انصار گفت «یا رسول الله انا له: من او را مهمان دارم». وی را به خانه برد و زن را گفت «هین بکوش ۱۶

تا مهمان رسول را نیکو داریم». زن گفت «به خدای که ما را بیش از آن طعام نیست که کودکان بخورند». مرد گفت «حیلتی بکن و کودکان را به بهانه ای به خواب کن و طعامی که داری پیش آر، آنکه برخیز به بهانه ۲۰

آنکه من چراغ راست می کنم چراغ را فرو نشان تا ما دست می بریم و می آریم و خود نخوریم تا مهمان رسول سیر بخورد». همچنان بکردند، در ساعت جبرئیل آمد و رسول را خبر کرد از حال و نیاز آن مرد و آن زن و ایشان را مژدگان آورد به خشنودی خدای عزوجل از ایشان بدانچه کردند

بجای مهمان، آنکه این آیت بیامد و یُوْثِرُونَ عَلٰی اَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ.

- وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ :
- ۴ آن کسها که بیایند از پس ایشان ای از پس مهاجرین و انصار گویند ای بار خدای ما بیامرز ما را و آن برادران ما را که پیشی گرفتند بر ما به گرویدن وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ : مکن در دلهای ما بدخواهی مر آن کسها را که بگرویدند ای بار خدای ما تویی مهربان و بخشاینده. در این آیت ما را حجت است بر آنکه از یاران رسول ۸ کسی را شاید بد گفتن، و آن آن است که خدای تعالی در این آیتها نخست مهاجرین را یاد کرد و فضل ایشان به هجرت نهاد، آنکه انصاریان را یاد کرد و فضل ایشان به نصرت و انفاق مال نهاد، آنکه ما را که از پس درآیم یاد کرد و فضل ما بدان نهاد که ایشان را دعا کنیم و بد نگوئیم. ۱۲ دیگر حجت آن است که پیغمبر گفت: لَا تَسْبُوا اصْحَابِي لَعَنَ اللَّهُ مَنْ سَبَّ اصْحَابِي، اصْحَابِي كَالنَّجُومِ بَاتِمِهِمُ اقْتَدَيْتُمْ اهْتَدَيْتُمْ. سدیدگر حجت آن است که در بد گفتن ایشان نجات بشک است و در بد ناگفتن ایشان بجات بیقین است و بیقین گرفتن اولتر از آنکه بشک. دیگر حجت آن ۱۶ است که پیغامبر گفت علیه السلام: خیر القرون الذین بُعثتُ فیهم ثم الذین یلونهم؛ ایشان را بهین خلق خواند، واجب آمد که شاید ایشان را بد گفتن.

- ۲۰ اَلَمْ تَرَ اِلَى الَّذِیْنَ نَافَقُوْا یَقُولُوْنَ لِاِخْوَانِهِمُ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا مِنْ اَهْلِ الْکِتَابِ : ای نگه نکردی یا محمد بدانکسها که دورویی کردند — یعنی منافقان — می گویند مر آن برادران ایشان را که کافرند از اهل نامه، یعنی جهودان قریظه و نصیر لئن اُخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ : اگر بیرون کنند شما را هراینه بیرون آییم ما با شما، یعنی اگر محمد شما را از مدینه بیرون کند ما نیز

بیرون آییم گوئیم اگر ایشان در مدینه نتوانند بود ما هم نتوانیم بود وَلَا نُطِيعُ
 فِيكُمْ أَحَدًا أَبَدًا: و فرمان نبریم در حدیث شما کس را هرگز وَإِنْ قُوتِلْتُمْ
 لَنَنْصُرَنَّكُمْ: و اگر کارزار کنند با شما هراینه که نصرت کنیم شما را وَ
 ۴ اَللّٰهُ يَشْهَدُ اِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ: و خدای می داند و گواهی می دهد که ایشان
 دروغ زنانند. این آیت در شأن گروهی از منافقان مدینه آمد چون جَدّ بن
 قیس و مُعَتَّب بن قُشَیر و جُلّاس بن سُویّد که نزدیک جهودان قریظه و
 نصیر شدند آن وقت که ایشان عهد رسول بشکستند ایشان را گفتند
 ۸ «نگرید که فرمان محمد نکنید دل قوی دارید گر شما را بیرون کنند ما با
 شما بیرون آییم و اگر با شما حرب کنند ما شما را یاری دهیم به تن و
 سلاح و اگر از شما جزیت خواهند ما به مال یاری دهیم». خدای تعالی
 گفت دروغ می گویند،

لَئِنْ اُخْرِجُوا لَا يَخْرُجُونَ مَعَهُمْ: اگر بیرون کنند آن جهودان را بیرون
 ۱۲ نشوند آن منافقان با ایشان وَلَئِنْ قُوتِلُوا لَا يَنْصُرُونَهُمْ: و اگر کارزار کنند
 با ایشان ایشان را یاری نکنند وَلَئِنْ نَصَرُوهُمْ لَيُوَلِّنَنَّ الْأَآبَارُ ثُمَّ لَا يَنْصُرُونَ: و
 اگر نیز یاری کنند ایشان را — یعنی اگر کوشند که یاری دهند ایشان را —
 ۱۶ هراینه بگردانند پشتها بهزیمت پس نصرت نکنند ایشان را.

لَا تَنْتُمْ أَشَدَّ رَهْبَةً فِي صُدُورِهِمْ مِنَ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ:
 هراینه بیم و ترس شما در دلهای ایشان سختتر از بیم خدای آن بدان است
 که ایشان گروهی اند که می درنیاوند حق را، و بددین بددل بود.

لَا يُقَاتِلُونَكُمْ جَمِيعًا إِلَّا فِي قُرَى مُحَصَّنَةٍ أَوْ مِنْ وَرَاءِ جُدُرٍ: کارزار نیارند
 ۲۰ کرد با شما که مسلمانانید همه مگر در دیهها — یعنی در حصارهای استوار
 کرده — یا از پس دیوارها، یعنی حصنی قوی بِأَسْهُمَ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ
 تَخَسُّبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى: حرب ایشان میان ایشان سخت بود لکن با
 مسلمانان سست پنداری که ایشان بهم ساخته اند و دلهای ایشان پراکنده

و از هم رمیده ذلک بآنهم قَوْمٌ لَا يَغْفِقُونَ: آن بدان است که ایشان گروهی اند که خرد را کار نبندند.

كَمَثَلِ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَرِيبًا: داستان ایشان یعنی بنی قریظه چون داستان آن کسها است که پیش از ایشان بودند یعنی بنی نضیر که عقوبت ۴ ایشان پیش از آن بنی قریظه بود به دو سال ذاقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ: بچشیدند عقوبت کار ایشان به جلا کردن قریظه، نیز زود بود که بچشند عقوبت کار ایشان به شمشیر مسلمانان وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ: و ایشان را بود عذاب دردناک در آن جهان در دوزخ جاودان. ۸

كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ: داستان منافقان مدینه با جهودان بنی قریظه و بنی نضیر چون داستان دیو است با برصیصاء عابد چون گفت مر آن مردم را یعنی برصیصا را که کافر شو قَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ: چون کافر شد گفت من بیزارم از تو که من ۱۲ می ترسم از خدای خداوند جهانیان. سؤال: خوف از خدای تعالی مرتب است بر معرفت او، چون دیو را معرفت نبود خوف خدای او را چون بود؟ جواب گوییم دیو این سخن بر سبیل سخریّت گفت نه بحقیقت. و گفته اند دروغی بود که بگفت و از دیو دروغ عجب نبود. ۱۶

و آن آن بود که برصیصای عابد مردی بود در بنی اسرائیل پایگاه دار و مستجاب الدعاء، از میان مردمان بیرون صومعه ای داشت در آنجا عبادت می کردی و خداوندان حاجتها و علّتها از جایهای دور به وی آمدندی تا وی دعا کردی، دعاء وی را اجابت آمدی. در آن روزگار ملکی بود در ۲۰ بنی اسرائیل، وی را مرگ آمد از وی دو پسر ماند و دختری که در روزگار وی به جمال وی کس نبود. پسران به مقام پدر بنشستند. و آن دختر را گاه گاه صرع افتادی. وقتی وی را صرع افتاد دایم، چنانکه همه معزمان و اطباء در آن عاجز آمدند. حکیمان گفتند این را هیچ حیل نیست مگر

آنکه این را نزد برصیصای عابد برید تا وی دعا کند مگر بهتر شود. وی را برگرفتند و نزد برصیصا بردند. ابلیس آن بدید گفت اکنون وقت آن است که برصیصا را از راه ببرم. پیامد بر در صومعه وی بیستاد، چون کسان ۴ ملک آنجا رسیدند گفت «کنون وقت نیست که وی را پیش برصیصا برید که وی در نماز دراز است بروی نتوان بشولید، صواب آن است که او را اینجا بگذارید و خود باز گردید تا چون برصیصا از نماز خود پردازد من او را بگویم تا دعا کند و شما فردا باز آید». دختر را آنجا بگذاشتند و ۸ خود باز گشتند. و ابلیس خود دیوی را فرا کرده بود تا آن دختر را صرع کرده بود، برصیصا را گفت «هین هرگز چنین دیگر کی بدست آری دختر بکر با چندین جمال بی هوش، می نداند که با وی چه می بود، هین مراد خویش از وی برآر و کس را از آن خبر نبود». آن دختر در آن بیهوشی ۱۲ جامه از خود باز او کند، برصیصا او را برهنه دید، هوای تن بروی غالب گشت، خذلان خدای عزوجل در وی رسید، ابلیس به وسوسه جد کرد تا برصیصا به فاحشه قصد کرد بازان دختر. چون به آخر رسید، دختر باهوش آمد گفت «ای ناحفاظ فاجر، بینی که چه کردی با من، با تو بگویم فردا ۱۶ که چه باید کردن». برصیصا اندوهگن و پشیمان فرو ماند. ابلیس وی را گفت «اکنون که چنین کردی کاریکباره کن وی را بکش و پنهان کن، چون برادران وی را طلب کنند تو گو: من هنوز در نماز بودم آن دیو که بر وی مسلط بود وی را ببرد و من از وی خبر ندارم». برصیصا همچنان بکرد ۲۰ و چون کس بطلب دختر آمد وی گفت «من هنوز در نماز دراز بودم که وی برفت». ابلیس فا دیدار آمد بر هیئت پیری گفت «دروغ می گویی، بل که با وی زنا کردی، چون بترسیدی که وی بگوید وی را بکشتی و فلان جای پنهان کردی». بجستند دختر را کشته باز یافتند. در ساعت رسنی در گردن برصیصا کردند و به شهر آوردند، داری بزدند و خلقی

روی بنهاد به نظاره. چون وی را بردار کردند ابلیس بیامد در هوا. پیش وی آمد گفت «مرا می دانی؟ این همه من کردم که ترا در اینجا اوکندم، هم من توانم که ترا از اینجا برهانم گریک کار بکنی». برصیصا گفت «هین چکنم؟ حیلتي کن». گفت «نکنم مگر تا مرا سجود کنی». ۴ عابد گفت «بر سردار چون سجود کنم، مرا برهان تا مراد تو برآرم». ابلیس گفت «همچنان که هستی سری در من جنبان». برصیصا سرفرو آورد، ابلیس را سجود کرد و کافر شد. ابلیس گفت «مرا این بس، ائی بریء مِنْكَ». آنگه بر سبیل سخریت گفت «اائی اخاف الله ربّ ۸ العالمین». ابلیس ناپدید شد و عابد را بکشتند بر کفر.

فَكَانَ عَاقِبَتُهُمَا أَنَّهُمَا فِي النَّارِ: بود سرنجام هر دو یعنی ابلیس و برصیصا آنکه هر دو در آتش دوزخ باشند خَالِدَيْنِ فِيهَا: جاودان در آنجا وَ ذَلِكَ جَزَاؤُ الظَّالِمِينَ: و آن است پاداش ستم کاران و کافران که هر کافری ۱۲ را با دیوی قرین کنند و در زنجیر کشند به دوزخ جاوید فرو گذارند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ: ای آنها که گرویده اید و ای شما که گروید گانید بترسید و پرهیزید از آزار خدای وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ: و نگه کناد هر تنی که چه پیش فرستادست فردا را، یعنی روز قیامت را. ۱۶ سؤال: چرا روز قیامت را فردا خواند بعد ما که فردا آن روز را گویند که میان امروز و میان آن شبی بیش نباشد؟ جواب گوئیم قیامت را فردا خواند تقریب آن را، چنانستی که میان ما و میان آن شبی بیش نیستی. و گفته اند که قیامت را غد خواند بر آن معنی که همه احوال این جهان را ۲۰ چون یک روز نهاد و قیامت را فردای آن. پیغامبر گفت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَعْمَلُوا لِلَّيْلَةِ صَبِيحَتَهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ، و آن شب شب مرگ است. و نیز گفت اَعْمَلْ يَوْمَكَ لْغَدِكَ. وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ: و بترسید از خدای که خدای آگاه است به هر چه شما می کنید.

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ: و مباحثيد چون آن كسها كه دست باز داشتند و فراموش كردند فرمان و طاعت خداى را فَأَنسِيَهُمْ أَنفُسَهُمْ: فراموش گردانيد بر ايشان نگرستن تنهاى ايشان را أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ: ايشانند كه ايشان نافرمانان اند. ۴

لَا يَسْتَوِ أَصْحَابُ النَّارِ وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ: برابر نباشند اهل آتش با اهل بهشت، نه در اين جهان و نه در آن جهان، در اين جهان اهل بهشت موفق و معصوم باشند و اهل دوزخ مخدول و محروم باشند، و در آن جهان اهل آتش در آتش باشند مى سوزند و اهل بهشت در بهشت مى نازند أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفَائِزُونَ: اهل بهشت ايشان باشند رستگاران از دوزخ پيروزان به بهشت. ۸

لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَّرَأَيْنَاهُ خَاشِعًا مُّتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ: اگر فرو فرستاديمى ما اين قرآن را بر كوهى هراينه بديدى آن كوه را ترسنده و شكافيده از بيم خداى تعالى. سؤال: چون روا بود فرستادن قرآن بر كوه بعدما كه قرآن خطاب است و خطاب عاقل را درست آيد و كوه نه عاقل است؟ جواب گفته اند اين بر سبيل مثل است چنانكه گويند اگر اين سخن فا سنگ خاره گفتيمى نرم بيودى. و گفته اند اين خود حقيقت ۱۲

است، خطاب از خداى كوه را روا بود و در آن حال كه او را خطاب كند او را عقل دهد، بعدما كه حيات و عقل مقتضى بنيت نيست. در خبر است از جعفر طيار رضى الله عنه كه او گفت: روزى با مصطفى عليه السلام در راهى مى رفتم، رسول عليه السلام بدانست كه من سخت تشنه ام؛ برابر كوهى رسيديم، رسول مرا گفت «رو نزد آن كوه شو و او را از من سلام كن و بگو اگر آب دارى مرا آب ده». شدم نزد آن كوه گفتم «آيتها الجبل». كوه به آواز فصيح جواب داد كه «لبيك يا رسول رسول الله». سلام رسول به وى رسانيدم، گفتم «رسول خداى مى گويد اگر آب ۱۶ ۲۰

- داری جعفر مرا آب ده که تشنه است». کوه گفت «رسول خدای را سلام برسان و از من پیغام ده که به عزت آن خدای که ترا براستی به خلق فرستاد که از آن روز باز که تو بر خوانده ای فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ، من از بیم آنکه مبادا که من از آن سنگها باشم که هیمه دوزخ خواهند بود چندان بگریسته ام که در من قطره ای آب نماندست.» جعفر جواب آن با رسول آورد. رسول گفت «عجب از دل کافر بدان سختی که این قرآن بر سنگ خاره اثر کند و بر دل کافر هیچ اثر نمی کند.» و گفته اند این جبل مراد از این امم ماضیه است یعنی اگر ما این قرآن را بر امم ماضیه فرستادیم همه بترسیدند و دلهای ایشان بترکید از بیم خدای، همین قرآن بر شما می خوانند و دلهای شما هر روز سخته.
- سؤال: خشوع و خشیت از کوه چگونه روا بود بعدما که این مرتب است بر حیات و کوه را حیات نبود؟ جواب گفته اند این خشوع نرم شدن است و این خشیت پهن شدن و آن مرتب نیست بر حیات. و گفته اند خشیت و خشوع نه از باب متعلقات است مرتب نباشد بر حیات. و گفته اند اگر بودی با حیات بهم بودی بعدما که در قدرت خدای عجب نبود که حیات و خشوع و خشیت بهم در کوه بیافریند وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ: و این مثلها پدید می کنیم مردمان را تا فراخورد آن آن بود که ایشان در اندیشند در این قرآن و پند گیرند.

- هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ: او است آن خدای که نه خدایی، مگر او عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ: داننده ناپیدا و پیدا است، و معنیهای غیب و شهادت دیگر جاها گفته آمد هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ: او است مهربان و بخشاینده.

هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ: او است آن خدای که نه خدایی مگر او الْمَلِكُ: پادشاه بسزا الْقُدُّوسُ: پاکیزه از همه وصفهای ناسزا أَسْلَامُ: بی عیب الْمُؤْمِنُ: آرام دهنده خلق و تصدیق کننده مؤمنان به شهادت ایشان

اَوِ الرَّاهِمِينَ: گواه راست العزیز: ارجمند و بی همتا الْجَبَّارُ: بزرگوار و کامکار الْمُتَكَبِّرُ: یکی به بزرگواری و بی نیاز از یاران سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ: پاک است و بیزار است خدای از آنچه می هنباز گویند او را.

۴ هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ: او است خدای آفریدگار و هست کننده

و نگارنده خلق به آفرینش. سؤال: چون خالق و باری یکی بود چه فایده بود در تکرار باری؟ جواب گفته اند در معنی میان خالق و باری فرق است خالق مقدر بود و باری موجد بود. و گفته اند خالق محول بود و باری مکون. و گفته اند خالق اول بار آفریننده بود و باری دیگر بار آفریننده لَهُ

۸ أَلَّا سَمَاءُ الْحُسْنَى: او را است نامهای نیکو، چون الله و رحمن و رحیم و ملک و قدوس. در اخبار آمدست که خدای را عزوجل چهار هزار نام نیکو است، هزار نام از آن او داند و بس، و هزار در لوح محفوظ است اسرافیل داند، و هزار دیگر فرشتگان داند، و هزار آدمیان داند، از این هزار سیصد

۱۲ در تورات است و سیصد در انجیل است و سیصد در زبور و صد در قرآن، نود و نه ظاهر و یک نام مهین پنهان. و در بعضی اخبار است که خدای عزوجل هزار لغت آفریدست و در هر لغتی او را هزار نام است جمله آن هزار هزار نام نیکو، از این است که گفت لَهُ أَلَّا سَمَاءُ الْحُسْنَى يُسَبِّحُ لَهُ

۱۶ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ: به پاکی و بی عیبی یاد می کنند او را آنچه در آسمانها و زمین است. سؤال: چرا گفت به پاکی و بی عیبی یاد می کنند او را آنچه در آسمانها و زمین است بعد ما که در زمین همه کافران و مشرکان او را ناسزا می گویند و هیچ کس از ایشان او را به پاکی یاد

۲۰ نمی کند؟ جواب گفته اند این تسبیح دلالت است، این همه دلیل است بر هستی و وحدانیت و تنزیه وی. و گفته اند مراد از این تسبیح مؤمنان است. و گفته اند که مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ اجزاء آسمانها و زمین است که ذره ذره خدای را تسبیح می کنند، چنانکه گفت وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ

إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ: و او است ارجمند و بی همتا
درست کار و درست گفتار.

- بدان که نامهای نیکو خدای سه قسم است: بعضی آن است که
خدای را سزد و دون او را نشاید، چون الله و رحمن و صمد و قدوس. و ۴
بعضی آن است که او را حقیقت است و دون او را مجاز، چون خالق و
باری و مصور. و بعضی آن است که کمال در آن او را است و دون او را در
آن نقص است، چون عالم و قادر و سمیع و بصیر. سؤال: اگر خدای را تعالی
اسما است و اسما او است کثرت او لازم آید زیرا که اسما کثیر است. ۸
جواب ابن عباس گوید مراد از این اسماء خدای تعالی صفات او است،
چون علم و قدرت و سمع و بصر، و کثرت در صفات او روا بود اما در ذات
او روا نبود. و گفته اند اسماء خدای در حقیقت یکی است ولیکن آن را به
لفظ جمع یاد کرد تعظیم و تفخیم را. محمد هیصم گوید رحمه الله آن ۱۲
نیکوتر که گوییم خدای را اسما است چنانکه گفت لَهُ أَلَا سَمَاءُ
الْحُسْنَى، و اسما او است چنانکه گفت هُوَ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ، و او
یکی است چنانکه گفت قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ؛ چون چنین گوییم قول ما با
ظاهر قرآن موافق باشد. سؤال: چون خدای تعالی گفت لَهُ أَلَا سَمَاءُ ۱۶
الْحُسْنَى نامهای او همه حُسنی است، چرا شما همی او را شیء و موجود و
نفس و ذات گوید بعد ما که این نامها نه حُسنی اند؟ جواب گوییم
اسماء حُسنی خدای آن است که او را بدان ندا درست آید، چنانکه
گویی یا خالق یا باری یا مصور، اما شیء و موجود و نفس و ذات اسماء ۲۰
اثبات است و نص قرآن بدان ناطق، چنانکه گفت لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ، قُلْ
أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً، و موجود چنانکه گفت وَ وَجَدَ اللَّهُ عِنْدَهُ، يَجِدُ اللَّهَ
غَفُوراً رَحِيماً، و نفس چنانکه گفت وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَأَصْطَنَعْتُكَ
لِنَفْسِي تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ، و ذات چنانکه

دُوالْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ. سؤال: چون اسم خالق مشتق از خلق است و باری
 از برأ و مصوّر از تصوّیر و در ازل خلق و برأ و تصوّیر نبود، چرا گویند که
 در ازل خالق و باری و مصوّر بود؟ جواب گوئیم اسماء افعال اگر چه در
 لغت مشتق از فعل بود نه از برای فعل را بود، از بهر صفاتی بود که مناسب
 آن فعل بود؛ اسم خالق هر چند مشتق از خلق است، نه از بهر خلق است
 لا بل که از بهر صفاتی است مناسب خلق و آن خالقیت است و خالقیت
 علم کامل و قدرت کامله و مشیت نافذه او باشد و علم و قدرت و مشیت
 خدای ازلی است، پس واجب آمد که نام خالق ازلی بود چنانکه صفات
 او ازلی بود. همچنین در همه اسماء افعال دیگر گوئیم آن اسماء برای
 صفات را بود و صفات خدای ازلی است. و این همچنان بود که اینجا نام
 جبار هر چند مشتق از جبر است نه برای جبر است، نبینی که اگر کسی
 قرصی بپزد او را خبّاز نگویند زیرا که صفات خبّازیت ندارد؛ و همچنین
 اگر کسی دورا از سه باز داند او را محاسب نگویند، و اگر نام خود
 بنیسد او را کاتب نگویند تا آنکه که او را صفاتی باشد مناسب آن فعل،
 و صفات خدای عزّوجلّ ازلی است.

در خبر است از رسول علیه السلام که وی گفت هر که سورة الممتحنة
برخواند روز بزرگ مؤمنان شفیع وی باشند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا، ائِقْرُوا وَوَحْدُوا وَصَدَقُوا وَقَالُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ: ای
آن کسها که گرویده اید و ای شما که گرویدگانید لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَ
عَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ: مگیرید دشمنان مرا و دشمنان شما را — یعنی کافران را —
دوستانی. این آیت در شأن حاطب بن ابی بلتعه آمد. وی مردی بود از ۴
یاران رسول و از یاران بدری بود — و یاران رسول بدریان را فضل نهادندی
بر همه یاران — و لکن وی را خطایی بیفتاد؛ و آن آن بود که پیغامبر
علیه السلام می خواست که ناگاهی بر مکیان کوبد چنانکه ایشان را
آگاهی نبود، و در آن وقت زنی از مکه به مدینه آمد نزد رسول نام وی ۸
ساره. رسول وی را گفت «چرا آمدی رغبت مسلمانی را یا به طمع
دنیایی؟» گفت «به امید نیکوکاری تو آمده ام تا بجای من نیکوی کنی
که درویشم و درمانده ام». رسول او را چیزی فراهم کرد و باز گردانید.
چون باز می گشت حاطب وی را گفت «کاری بجای من بتوانی کرد تا ۱۲
من ترا حقی شناسم و اهل مکه بدان از توبسی متت دارند و بدان ترا حق
گزارند؟». گفت «آن چیست؟». گفت «نامه ای از من به اهل مکه
رسانی». گفت «کار من است». حاطب نامه ای بنبشت بسوی مردمان

- مکه که: گوش به خویشتن دارید که محمد قصد شما دارد تا ناگاه بر شما کوبد. ساره آن نامه را فرا گرفت و پنهان کرد و برفت سوی مکه.
- جبرئیل آمد و رسول را خبر کرد که: حاطب چنین کاری بکرد، تو کس فرست تا ساره را به روضه حاج دریابد و آن نامه را بازستاند و باز آرد. ۴
- پیغامبر علیه السلام علی را و زبیر را بفرستاد. آنجا که رسول علیه السلام نشان داده بود آن زن را دریافتند گفتند «نامه یار». وی انکار کرد که «من هیچ نامه ندارم». ایشان رخت وی بجستند نامه نیافتند، نومید بازگشتند. علی مرزبیر را گفت «به هیچ حال رسول خدای را تکذیب نتوان کرد و پیرزنی را تصدیق، بازگرد تا وی را تهدید کنیم به کشتن که آن نامه وی دارد». با وی گشتند، علی تیغ برکشید گفت «نامه بازدهی والا هم اکنون به ذوالفقار گردن تو بزنم». گفت شما «روی بگردانید». ۸
- روی بگردانیدند. وی نامه از گیسویرون کرد به ایشان داد. چون ایشان نامه بنزد رسول آوردند رسول حاطب را بخواند و با وی عتاب کرد گفت «أَنَا فُتِّتٌ، منافق شدی که چنین نامه ای نوشتی». گفت «لا والذی بعثك بالحق، ولكن مرا به مکه زن و فرزند است و ایشان را کس نیست، می خواستم که کاری بکنم بجای اهل مکه که ایشان بدان از من متنی بدارند و اهل مرا تعهدی کنند و خود دانستم که آخر ایشان با خدای و رسول برنایند». عمر رضی الله عنه پیش رسول ایستاده بود گفت «یا رسول الله، افلا اضربُ عنق هذا المنافق». رسول گفت «نه یا عمر، تو چه دانی مگر خدای تعالی نظری به بدریان نگریسته است و گفته است هر چه کنید من شما را بدان نگیرم». یاران روی به ملامت به حاطب نهادند. خدای تعالی این آیت فرستاد تُلْقُونَ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ: می فرستید نامه بدیشان به دوستی وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ: و بدرستی که ایشان کافرانند بدانچه آمد به شما از حق، یعنی قرآن و رسول و اسلام يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَإِيَّاكُمْ: یاد
- ۱۲
- ۱۶
- ۲۰

دارید که بیرون می‌کردند رسول را و شما را از مکه؛ به چه جرم؟ اَنْ تُؤْمِنُوا بِاللّٰهِ رِبِّكُمْ، ای: بآن تومنوا بالله ربکم: بدانکه شما گرویده اید به خدای که خداوند و پروردگار شما است اِنْ كُنْتُمْ خَرَجْتُمْ جِهَادًا فِی سَبِيلِیْ وَآيْتَاءَ مَرْضَاتِی تُسِرُّونَ اِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ: اگر هستید بیرون آمده از خانمان خویش برای ۴ کوشش در راه دین من و جستن خشنودی مرا مگیرید دشمنان مرا و دشمنان شما را به دوستی، ای: با ایشان بنهان دوستی می‌دارید وَاَنَا اَعْلَمُ بِمَا اخْفَيْتُمْ وَمَا اَعْلَنْتُمْ: و من که خدایم دانایترم بدانچه شما پنهان کردید چون نامه فرستادن و آنچه آشکارا کردید چون انکار کردن وَمَنْ يَفْعَلْهُ ۸ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ: و هر که آن کند که شما کردید بدرستی که گم شد از راه راست، ای از صواب بگردید.

اِنْ يَتَّقُواكُمْ يَكُونُوا لَكُمْ اَعْدَاءً: اگر دست یابند بر شما باشند شما را دشمنان، یعنی با شما معاملت دشمنان کنند وَيَبْسُطُوا اِلَيْكُمْ اَيْدِيَهُمْ وَ ۱۲ اَلْسِنَتَهُم بِالْاَسْوَاءِ: و بگسترانند و دراز کنند سوی شما دستهای ایشان و زبانهای ایشان به بد کردن و بد گفتن شما را وَوَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ: و خواستند و دوست داشتند که شما کافر شوید.

لَنْ نَنْفَعَكُمْ اَرْحَامَكُمْ وَلَا اَوْلَادُكُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ: سود ندارد شما را خویشان شما و نه فرزندان شما روز قیامت يُفَصِّلُ بَيْنَكُمْ: جدا واکند میان شما؛ و اگر یفصلُ به کسر صاد و فتح یا خوانی: حکم کند میان شما خدا و اَللّٰهُ ۱۶ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ: و خدای بدانچه شما می‌کنید بینا است. این جواب حاطب است که وی عذر می‌آورد در نوشتن آن نامه. ۲۰

قَدْ كَانَتْ لَكُمْ اُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِیْ اِبْرَاهِيْمَ وَاَلَّذِيْنَ مَعَهُ: بدرستی که بود و هست شما را به ابراهیم پی بردن نیکو و بدان کسها که مؤمن بودند با

وی، ای در صلابت إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَآءُ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ: چون گفتند مر گروه خویش را ما بیزاریم از شما و از آنچه شما می پرستید از دون خدای كَفَرْنَا بِكُمْ: کافریم ما به شما، ای منکرو جاحدیم دین شما را وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا: و پدید آمد میان ما و میان شما دشمنی و زشتی همیشه حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحْدَهُ: تا آنکه که بگروید به خدای و به یگانگی او إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ لَا سَتُغْفِرَنَّ لَكَ: مگر گفتار ابراهیم مر پدر او را آزر که آمرزش خواهم ترا وَمَا أَفْلِكُ لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ: و خود پادشاهی ندارم ترا از خدای به چیزی، یعنی اگر بنگروی به خدای من خدای را باز نتوانم داشت از عذاب کردن تو رَبَّنَا عَلَيْنِكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَنَبْنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ: ای باری خدای ما بر تو توکل کردیم و پشت و پناه به تو دادیم و به دل با تو گردیم و با تست بازگشتن همه خلق. نزول این آیت در تعلیم صلابت است مؤمنان را که در دین صلب باشند چنانکه ابراهیم علیه السلام و قوم او که در دین صلابت کردند و از قوم خود تبراً کردند صلابت دین را، شما نیز به ابراهیم و مؤمنان قوم او اقتدا کنید در صلابت دین؛ مگر آن یک سخن که ابراهیم علیه السلام پدر خویش را گفت لَا سَتُغْفِرَنَّ لَكَ که آن از وی خطایی بود، پس چون از وی این مقدار سخن خطا بود شما را نباید دانست که با کافران دوستی نباید داشت.

رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا: ای بار خدای مامکن ما را آزمونی مر آنکسها را که کافرنند، ای: ما را بکام دشمنان مکن که آنکه ایشان پندارند که ایشان برحق اند و ما بر باطل وَأَغْفِرْ لَنَا رَبَّنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ: و بیامرزم را ای بار خدای ما که تویی ارجمند و بی همتا درست کار و درست گفتار.

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ: بدرستی که بود و هست شما را در ایشان پی بردن نیکو — ای به ابراهیم و یاران

وی — خاصه مر آن کسها را که امید دارند به خدای و به روز واپسین. گفته اند **يَرْجُوا اللَّهَ** ای بخواهوا الله و اليوم الآخر و **مَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ** **الْحَمِيدُ**: هر که برگردد از حق زیان او را دارد نه خدای را، زیرا که خدای تعالی بی نیاز است از ایمان و طاعت بندگان و ستوده است و سزاوار ۴ ستایش.

عَسَى اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ الَّذِينَ عَادَيْتُمْ مِنْهُمْ مَوْدَّةً وَاللَّهُ قَدِيرٌ: شاید بود که کند خدای تعالی میان شما و میان آن کسها که دشمنی دارید شما با ایشان — یعنی بنی امیه و بنی هاشم — دوستی. ۸

و آن آن بود که میان بنی امیه و بنی هاشم عداوت بود و سبب عداوت بنی امیه و بنی هاشم آن بود که عبد مناف را دو پسر آمد به یک شکم **عبد الشمس و هاشم**، پیشانی ایشان بهم پیوسته. در آن وقت وی غایب بود، شمشیر وی برگرفتند و آن دو پسر را پیشانی از هم جدا کردند به ۱۲ شمشیر. چون عبد مناف باز آمد وی را بگفتند. گفت آه بد کردی که شمشیر میان پسران من آوردی که آن میان ایشان بماند. و خود همچنان بود، تا **عبد الشمس** بود میان وی و میان هاشم حرب و عداوت بود و از پس ایشان میان امیه و میان **عبد المطلب** حرب و عداوت بود، از پس ایشان ۱۶ میان **بوسفیان** حرب و میان **مصطفی** علیه السلام حرب و عداوت بود و آخر آن عداوت بسبب ام حبیبۀ بنت ابی سفیان برخاست. و آن آن بود که رسول علیه السلام ام حبیبۀ را به زنی کرد بدان سبب هزار تن از بنی امیه در اسلام آمدند و میان ایشان و بنی هاشم الفت افتاد. و سبب آن الفت ۲۰ صلابت ام حبیبۀ بود که چون نجاشی ملک حبشه او را به رسول داد به چهارصد دینار کاوین، وی را به مدینه فرستاد نزدیک رسول علیه السلام. **بوسفیان** حرب آن وقت هنوز کافر بود بشنید که ام حبیبۀ را به مدینه بردند و دیر بود تا او را ندیده بود، آرزومند دیدار وی بود، برخاست و به مدینه آمد

به زیارت و دیدار فرزند. چون در حجرهٔ امّ حبیبه در شد فرشی و بساطی ندید که بر آنجا نشستنی، نطعی دید در گوشه‌ای فرو کرده و آن خود مصلّی رسول بود علیه السّلام. قصد کرد که بر آنجا نشیند امّ حبیبه آن را در نوردید و گفت «این مصلّی رسول خدای است، روا نباشد که تو بر آنجا نشینی که تو کافری و مشرک و مشرکان نجس باشند». بوسفیان را از آن خواری کرد گفت «ای فرزند مرا فراموش کردی و آن فرشها و بساطهای ما در سرای ندیده‌ای؟». امّ حبیبه گفت بلی، ولیکن این مصلّی رسول خدای است کسی که نجاست کفر و شرک دارد شاید که بر این نشیند»، و رسول علیه السّلام خود به مسجد بود. بوسفیان برخاست و یکسر برفت سوی مکه. چون وی برفت امّ حبیبه در گریستن ایستاد. مصطفی صلی الله علیه و سلم از در درآمد، وی را گریان دید گفت «چه افتاد؟». امّ حبیبه قصه رسول را بگفت. رسول از آن اندوهگن شد. جبرئیل آمد از خدای تعالی سلام آورد مصطفی را علیه السّلام، گفت «دل شاددار که بدان صلابت که امّ حبیبه بکرد من بنی امیه را اسلام دهم». هزار تن از بنی امیه در اسلام آمدند وَاللّهُ قَدِيرٌ: و خدای توانا است که سبب سازد کارها برآید وَاللّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ: و خدای آمرزگار است و بخشاینده بر مؤمنان.

۴ لَا يَنْهَيْكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ: می باز ندارد شما را خدای از آن کسها — یعنی از دوستی بازان کسان — که کارزار نکردند با شما در دین وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ: و بیرون نکردند شما را از خانمان شما اَنْ تَبْرُوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ اِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ: که نیکویی کنید با ایشان و داد کنید با ایشان بدرستی که خدای تعالی دوست دارد دادکنان را.

۸

۱۲

۱۶

۲۰

اِنَّمَا يَنْهَيْكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ: بدرستی که آنچه نهی می‌کند شما را خدای از آن کسها می‌کند که کارزار کردند با شما در دین

- وَأَخْرِجُوهُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ وَظَاهَرُوا عَلَىٰ إِخْرَاجِكُمْ أَنْ تَوَلَّوْهُمْ: و بیرون کردند شما را از خانمان شما و هم پشت گشتند بر بیرون کردن شما که دوستی دارید با ایشان وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ: و هر که دوستی دارد با ایشان ایشانند که ایشان ستم کاران اند بر تن خویش. سبب نزول این آیت ۴ آن بود که چون خدای تعالی مؤمنان را به صلابت فرمود در دین، یاران رسول علیه السلام حرج سخت فرا گرفتند و احسان خویش از قرباتان باز گرفتند تا بدانجا نیز که زبان از ایشان باز گرفتند صلابت دین را و آن همی سخت آمد بر ایشان؛ خدای تعالی این آیت فرو فرستاد. آنگه ۸ گفت:

- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ مِهَاجِرَاتٍ فَأَمْتَحِنُوهُنَّ: ای مؤمنان چون به شما آیند زنان گرویده به هجرت بیازمایید ایشان را تا خود مؤمن هستند. سؤال: اگر ایمان ظاهر است چرا گفت بیازمایید ایشان ۱۲ را و امتحان چیزی را باید که باطن بود؟ جواب گوییم این امتحان بر رسیدن است تا به چه قصد آمده اند به قصد هجرت یا به طمع دنیا. و گفته اند این امتحان در خواستن شهادت است یعنی گویند تا کلمه توحید بگویند تا بدانید که مؤمن اند. سؤال: چون گفت إِذَا جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ چرا گفت فَأَمْتَحِنُوهُنَّ بعد ما که خود مؤمن باشند و مؤمن را دیگر بار ایمان آوردن شرط نیست؟ جواب گفته اند فَأَمْتَحِنُوهُنَّ بتکرار ایمان تا بدانید که مؤمن اند؛ و گفته اند فَأَمْتَحِنُوهُنَّ ای فاستحلفوهن: سوگند خواهید از ایشان که بقصد دین برزیدن آمدند نه به خشم از شوهران و اهل بیت الله ۲۰ اَعْلَمُ بِإِيمَانِهِنَّ: خدای تعالی داناتر است به ایمان آن زنان. سؤال: اگر به کلمه توحید ایمان ایشان معلوم ما گردد پس چرا گفت الله اَعْلَمُ بِإِيمَانِهِنَّ؟ جواب گوییم معناه الله اعلم بتصدیق قلوبهن که شما را فا تصدیق دل ایشان راهی نیست، آن خدای داند، شما بر ظاهر این شهادت

- کار کنید و ایشان را بدان مؤمن دانید و با دار کفر مگردانید. و گفته اند معناه الله اعلم بمستقرّ قلوبهنّ من الایمان فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ: اگر دانید که ایشان مؤمن اند باز مگردانید ایشان را با کافران و
- ۴ با دار کفر. در این آیت حجت است ما را بر آنکه ایمان اقرار ظاهر است زیرا که اگر ایمان باطن بودی ما را آن از کس معلوم نگشتی تا بروی احکام مؤمنان رانیدمی لَاهُنَّ حِلٌّ لَهُمْ وَلَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ وَأَنفُقُوا: نه آن زنان مؤمن حلال باشند مرآن کافران را و نه آن مردان حلال باشند مر این زنان را باز دهید باز آن مردان ایشان آنچه فازین زنان داده باشند وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ: و حرجی نیست بر شما که بزنی کنید ایشان را چون بدهید ایشان را کاوینهای ایشان. و نکاح زنی که از دار کفر با دار اسلام آید و مسلمان گردد روا باشد
- ۱۲ مسلمان را چون عدّت بدارد از آن شوهر که او را بود در دار کفر. و گفته اند که بروی عدّت نیست، لکن استبراء حیض ببايد، آنگه روا باشد مسلمانان را که او را بزنی کنند؛ و اگر شوهرش نیز مسلمان شود نکاح میان ایشان باقی باشد، بوحنیفه گوید رضی الله عنه نکاح نوباید کرد میان ایشان وَلَا تُنْسِكُوا بِعَصَمِ الْكُوفَرِ: و دست در مزیند در بندهای زنان کافر شده، یعنی در ایشان میاویزید چون به دار کفر شدند وَأَسْأَلُوا مَا أَنفَقْتُمْ: و باز خواهید از ایشان آنچه داده باشید وَلَيْسَ لَكُمْ أَنفَقُوا: و ایشان باز خواهند آنچه فا زنان داده باشند، یعنی اگر زنی از دار کفر به دار اسلام آید و مسلمان گردد آن کاوین که شوهر به وی داده باشد اگر باز خواهد باز باید داد از بیت المال ذَلِكَمُ حُكْمُ اللَّهِ يَخْجَمُ بَيْنَكُمْ: آنتان است حکم خدای که می حکم کند میان شما وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ: و خدای دانا است بتمامی درست کار و درست گفتار حکم کننده بصلاح بندگان.
- ۲۰ این آیت در شأن سُبَيْعَةَ بِنْتِ الْحَارِثِ آمد و شوهر او ظفر بن راهب؛ و

آن آن بود که سبیعه از مکه به مدینه آمد از پس آنکه رسول علیه السلام با اهل مکه صلح کرده بود بر آنکه هر که از شما به ما آید باز دهیم و هر که از ما به شما آید باز مدهید. پس از آن سبیعه نزد رسول آمد، رسول او را گفت «چرا آمدی رغبت اسلام را یا طمع دنیا را یا بسببی دیگر؟» ۴ گفت «لا، بل که به رغبت اسلام آمدم، خاک بر سر دنیا، مرا دنیا بسیار است فرا اسلام کردم». رسول شهادت بروی عرضه کرد، مسلمان شد. شوهرش از پس بیامد گفت «یا محمد، زن من بازده که صلح بر این کرده ایم». آن زن نزد بوبکر شد که «مرا فریادرس که مرا با دار کفر ۸ می برند». بوبکر گفت «عهد بر این است من این را حیل ندانم». نزد عمر شد، همان گفت. بنزد رسول باز آمد. رسول در آن فرو ماند و آن زن زاری می کرد. جبرئیل آمد گفت «یا رسول الله، آن عهد بر مردان است نه بر زنان شاید که زن مسلمان زیر دست مرد کافر باشد». رسول آن مرد را ۱۲ رد کرد. وی دعوی کرد به مالی بر سبیعه که فا وی داده ام. رسول گفت «چون درست کنی مالت باز دهم، ترا با زن کاری نیست». آخر مال وی از بیت المال بداد و زن به وی نداد.

وَأِنْ فَاتَكُمْ شَيْءٌ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ إِلَى الْكُفَّارِ: و اگر بشود کسی از زنان شما ۱۶ سوی کافران فعاقبتنم، ای: فغنمتم: چون غنیمت گیرید فَأَتُوا الَّذِينَ ذَهَبَتْ أَزْوَاجُهُمْ مِثْلَ مَا أَنْفَقُوا: بدهید مر آن شوهران را که به دار کفر شده باشند زنان ایشان همچنانکه ایشان نفقه کرده باشند وَأَنْفِقُوا اللَّهُ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ ۲۰ مُؤْمِنُونَ: و بترسید از آن خدای که شما به وی گرویده اید تا حکم او را مخالفت نکنید. این آیت در شأن امّ الحکم آمد و شوهر وی عثمان بن العاص، که امّ الحکم از اسلام مرتد شد و به طایف شد. شوهر وی گفت من مالی وی را داده ام. پیغامبر صلی الله علیه و سلم آن مال را از سر غنیمت به وی داد.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعَنَّكَ عَلَى أَنْ لَا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا: ای پیغامبر بزرگوار چون به تو آیند زنان گرویده و بیعت کنند با تو بر آنکه هنباز نیارند با خدای چیزی وَلَا يَسْرِفْنَ وَلَا يَزْنِينَ وَلَا يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ: و دزدی نکنند و زنا نکنند و نکشند فرزندان ایشان را وَلَا يَأْتِينَ بِبُهْتَانٍ يَفْتَرِينَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَذْنِهَا: و فرا دید نیارند فرا بافته ای میان دستها و پایهای ایشان، یعنی حرام زاده فرا دید نیارند بر شوهران بافته وَلَا يَفْصِيكَ فِي مَعْرُوفٍ: و نافرمانی نکنند ترا در نیکوی که ایشان را فرمایی قَبَائِعُهُنَّ وَاسْتَغْفِرَ لَهُنَّ: آله: بیعت کن با ایشان و آمرزش خواه ایشان را از خدای إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ: بدرستی که خدای آمرزگار است و بخشاینده.

این آیت در روز فتح مکه آمد که مردان مکه اسلام آوردند، و زنان مکه خواستند که جداگانه بیایند و اسلام آرند؛ هند زن بوسفیان حرب مهتر زنان مکه بود، برخاست با دیگر زنان نزد رسول آمد و رسول بر کوه صفا بود نشسته قدحی آب در پیش نهاده. چون شب تاریک شد زنان مکه آمدند و هند در پیش ایشان، و همه در پیش رسول علیه السلام بنشستند. رسول گفت «شرطها بر شما خواهم گرفت». هند گفت «فرمان خدای را است و رسول او را است». رسول گفت «چنان باید که نیز هرگز شرک نیارید». هند گفت «نیاریم». رسول گفت «هرگز دزدی نکنید، یعنی کالای شوهر مبرید». هند گفت «یا رسول الله، بوسفیان مردی سخت است، اگر بی دستوری وی چیزی فرا سایی دهم که به در سرای آید روا بود؟». رسول گفت «آن قدر روا بود». گفت «پذیرفتم». رسول گفت «باید که هرگز زنا نکنید». هند دست به روی باز نهاد و گفت «اَوْتَرَنِي الْحَرَّة؟». رسول گفت «فرزندان خویش را نکشید»، زانکه در جاهلیت دختران را زنده در گور کردند. هند گفت «رَبِّينَاهُمْ صَغَارًا فَقَتَلْتَهُمْ كِبَارًا»، یعنی تو خود به بدر فرزندان ما را بکشتی. آنکه عهدها در

- پذیرفتند. رسول گفت دستها در آن قدح آب کنید استواری عهد را. و در بعضی اخبار است که رسول ردای خویش را فرو کرد تا کناره آن همی گرفتند؛ و گویند که سر آستین رسول می گرفتند استواری عهد را. سؤال:
- ۴ چرا خدای تعالی بیعت زنان مکه فرمود و بیعت مردان ایشان را نفرمود، بعد ما که مردان و زنان در ایمان و شرایط ایمان برابرند؟ جواب گوییم این معاصی که رسول بترک آن بر ایشان عهد گرفت زنان کردند که شوهران را انبازان خدای داشتندی در داشت خویش و زنا حلال داشتندی و کالای شوهران بدزدیدندی و دختران خود را زنده در خاک کردند و ۸ سنده و حرام زاده فرادیدار آوردندی و بر شوهران بستندی، زان بود که ایشان را خاص کرد بدین. سؤال: بیعت با زنان چون بود که گفت فَبَايَعَهُنَّ؟ جواب گوییم بیعت ایشان ضمان استغفار بود مرایشان را بر شرط آنکه ایشان این کارها نکنند. ۱۲

- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ: ای مؤمنان دوستی مدارید با گروهی که خشم گرفتست خدای بر ایشان چون کافران قَدْ يَتَّبِعُوا مِنَ الْآخِرَةِ كَمَا يَتَّبِعُ الْكُفَّارُ مِنَ أَصْحَابِ الْقُبُورِ: بدرستی که ایشان نو میداند از آن جهان — ای: از بودن قیامت — چنانکه نو مید بودند از نعیم و ۱۶ کرامات آن جهان آن کافران که اهل گورها اند؛ به دو معنی یکی نو میداند از بودن قیامت چنانکه نو میداند از باز آمدن مردگان با ایشان، دیگر معنی نو میداند از بودن قیامت و منکرانند آن را چنانکه نو مید بودند سلف ایشان که در گوراند از بودن قیامت. آخر این سورة راجع است به اول سورة که ۲۰ گفت يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ. رسول گفت عليه السلام لو وافى احدكم يوم القيامة بعمل سبعين نبياً وحب في الله و بغض في الله ليس ما نفعه ذلك.

در خبر است از رسول علیه السلام که وی گفت هر که سورة الصف
برخواند روز قیامت عیسی علیه السلام او را از خدای عزوجل بخواند و
شفاعت کند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سَبِّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ: به پاکی و بی عیبی یاد کرد
خدای را آنچه در آسمانها و آنچه در زمین اند. سؤال: چرا گفت سَبِّحَ لِلَّهِ مَا
فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ بعدما که عموم اهل زمین خدای را به پاکی
و بی عیبی یاد نمی کنند چون کافران و مشرکان و منکران صفات؟ جواب
گفته اند این تسبیح به معنی صلوات است و این مَا فِي الْأَرْضِ مراد از این
مؤمنانند. و گفته اند این تسبیح جبری است چنانکه گفت وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ
إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ. و گفته اند این تسبیح به معنی دلیل است بر هستی و
یگانگی و کمال صفات خدای عزوجل وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ، معنی این گفته
آمد. ۴ ۸

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ: ای مؤمنان چرا می گوید آنچه
نمی کنید. این آیت را بر منافقان رانده اند و بر مخلصان رانده اند؛ چون بر
منافقان رانی آن بود که منافقان می گفتند ما نماز می کنیم و از دل می کنیم،
می کردند و لکن از دل نمی کردند، خدای تعالی این آیت را در شأن ایشان
بفرستاد. و اگر بر مخلصان رانی آن بود که یاران رسول در مکه با جفاهای ۱۲

اهل مکه درمانده بودند، حرب بآرزو می خواستند و می گفتند کاشکی که خدای تعالی ما را به حرب فرمایدی تا ما جان فدا کنیمی درقهر کافران تا شهید کشته شویم؛ چون به مدینه آمدند گروهی درضیاع و مستغل دنیا افتادند، چون امر آمد به حرب ایشان تقصیر می کردند، این آیت فرو ۴ آمد.

كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ - ای: عظم بُغْضًا عند الله - أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ: بزرگ بود خشمی نزدیک خدای که گویند آنچه نکنید. پیغامبر گفت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: الْمُؤْمِنُ يَصْدَقُ قَوْلُهُ فَعَلَهُ وَالْمُنَافِقُ يَكْذِبُ قَوْلُهُ فَعَلَهُ. ۸
 إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا: بدرستی که خدای دوست دارد آن کسها را که کارزار کنند در راه او برای او با دشمنان او پیوسته كَاتِبُهُمْ بُنْيَانًا مَرْصُومًا: گویی که ایشان بناهایی اند درهم رسته. گفته اند مراد از این صفهای نماز است، چنانکه پیغمبر گفت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ۱۲
 تَرَأَوْا فِي الصَّلَاةِ كَيْلًا يَتَخَلَّلَ بَيْنَكُمْ الشَّيْطَانُ، وَنِيزَ كَفْتِ حَادُوا بَيْنَ الْمَنَاقِبِ وَسُدُّوا الْخِلَالَ وَلَا تَدْعُوا فُرْجَاتِ لِلشَّيْطَانِ وَمَنْ وَصَلَ صَفًّا وَصَلَهُ اللَّهُ وَگفته اند مراد از این صفهای غازیان است در حرب، چنانکه در اخبار است إِنَّ لِلَّهِ جِدَارَانِ لَا يَرْضَى هَدْمَهُمَا: صَفُّ الصَّلَاةِ وَصَفُّ الْغَزَاةِ. ۱۶
 وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ لِمَ تُوذُّنِي وَقَدْ تَعْلَمُونَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ: یاد کن چون گفت موسی مر گروه خویش را که ای گروه من چرا می آزارید مرا و بدرستی که می دانید که من رسول خدایم به شما فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ: چون بگشتند بگردانید خدای دلهای ایشان را وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ ۲۰
 الْفَاسِقِينَ: و خدای راه ننماید گروه فاسقان را در دین.

اما آزدن بنی اسرائیل موسی را آن بود که با وی باشگونگیها کردند چنانکه اگر در راهی با ایشان می رفتی اگر در پیش رفتی گفتندی وی را امیری آرزو می کند که از پیش می رود، اگر از پس رفتی

گفتندی ما را چون رمه درپیش کرده و ازپس ما می آید، و اگر در میان ایشان رفتی گفتندی که بمی ترسد ما را جان دار خود کردست، و اگر بر کناره رفتی گفتندی از ما ننگ می دارد. و گفته اند آزدن ایشان موسی را علیه السلام آن بود که وی را ادر گفتندی از آنکه وی عادت داشتی که دور بشدی به فراغت گاه تا کس او را ندیدی و همه پیغامبران خدای چنین بودند، بنی اسرائیل پنداشتند که وی از آن دور می شود که ادر است، تا روزی موسی علیه السلام بر سر چشمه ای غسل می کرد، جامه بر سنگی نهاده بود، چون برآمد تا جامه درپوشد سنگ بدوید، موسی علیه السلام به یک ازار ازپس وی می دوید عصا را می انداخت و می گفت ثوبی حجر، ثُوبِي حَجَرٌ، جامه من بازده ای سنگ. آن سنگ همچنان میان اسباط بنی اسرائیل فرو شد، تا ایشان بدانستند که همی دروغ می گفتند. پیغمبر گفت علیه السلام إِنَّ بِالْحَجَرِ نَدْبًا مِّنْ ضَرْبِ مُوسَى آيَاه. و گفته اند آزار ایشان موسی را آن بود که وی را به کشتن هارون متهم کردند، گفتند: تو هارون را بکشتی از حسد که وی از تونیکوروی تربود و فصیح تربود و مرزوق تر بود. تا آنگاه که موسی دعا کرد تا خدای تعالی هارون را زنده کرد تا وی بگفت که «من به اجل زیستم و به اجل مردم و موسی را در مرگ من جرم نبود». سؤال: چرا گفت فَلَمَّا زَاغُوا زَاغَ اللَّهُ قُلُوبُهُمْ بعد ما که تا نخست از خدای تعالی ازاغت نبود از بنده زیغ نتواند بود، و تا از خدای اضلال نبود از بنده ضلالت نبود؟ جواب گفته اند در این تقدیم و تأخیر است معناه فَلَمَّا زَاغَ اللَّهُ قُلُوبُهُمْ زَاغُوا. و گفته اند معناه فَلَمَّا زَاغُوا عَنْ أَمْرِ مُوسَى وَ عَنْ حُرْمَةِ مُوسَى زَاغَ اللَّهُ قُلُوبُهُمْ عَنْ أَمْرِ اللَّهِ وَ عَنْ دِينِ اللَّهِ. وَ إِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْثَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ: و یاد کن چون گفت عیسی پسر مریم ای فرزندان یعقوب من رسول خدایم به شما مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ: باوردارنده آن را که ازپیش من بود از تورات

- وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ : و مژدگان دهنده ام به پیغامبری که بیاید از پس من نام وی احمد. سؤال : چرا نگفت اسمُ محمد، بعد ما که مصطفی علیه السلام به نام محمد معروف است؟ جواب گویم عیسی نام مصطفی چنان گفت که در انجیل بود و نام وی در انجیل طاب طاب ۴ بود معناه ستاینده ترین همه ستاینندگان خدای را عزوجل، و در تورات میوذ میوذ معناه عزیزترین همه عزیزان بر خدای عزوجل، و در زبور نام وی فارقلیطا بود، و در قرآن محمد، معناه ستوده ترین همه خلق خدای. و گفته اند نام احمد مصطفی را علیه السلام در آسمان است و نام محمد در ۸ زمین. پیغمبر گفت: لی خمسة اسماء انا محمد و انا احمد و انا ماحی و انا حاشرو انا عاقب. معنی محمد ستوده ترین و احمد ستاینده ترین و ماحی محاینده کفر و حاشر حشرکننده خلق سوی دین خدای و عاقب آخر همه پیغمبران فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ : چون بیامد و آورد بدیشان حجت‌های هویدا، چون انشقاق قمر و حنین جذع و تکلم صب و تکلم جدی مشوی و انفجار الماء عن ادواته قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ : گفتند که این جادوی است هویدا. سؤال: چرا نگفت هذه سحرٌ مُبِينٌ بعد ما که اشارت فایینات است و بیّنات مؤث است؟ جواب گفته اند هذا اشارت فایریکی از ایشان ۱۲ است که کافران هریکی را از آن معجزه مصطفی همی سحر گفتند. و گفته اند هذا اشارت است فای سحر و سحر مذکر است.

- وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُوَ يُدْعَى إِلَى الْإِسْلَامِ : و کی بود ستم کارتر از آن کس که فرابافت دروغ بر خدای که او را هنباز و همتا ۲۰ است و او را باز می خوانند با مسلمانی وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ : و خدای تعالی راه ننماید گروه ستم کاران را در این جهان به راه معرفت و حجت و در آن جهان به راه مغفرت و جنت.

يُرِيدُونَ لِيُظْفِقُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ : می خواهند که فرو نشانند نور خدای را

به دهنهای ایشان. گفته اند این نور اسلام است، و گفته اند نور قرآن است، و گفته اند نور حجت است وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ: و خدای تمام کننده است نور او را؛ و اگر مُتِمُّ نُورِهِ به اضافه خوانی: تمام کننده نور خود است به حجت وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ: و اگر چه دشخوار دارند کافران. این آیت ردّ است بر آن کسانی که گفتند نور همه مُشرق و متلألئ بود و خدای را نور به معنی مُشرق و متلألئ گفتند در آنکه او خود را نور گفت اینک در این آیت قرآن را و اسلام را و حجت را نور گفت و آن نه به معنی مُشرق و متلألئ باشد.

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ: او آن خدایی است که بفرستاد رسول خود را به راه راست و دین حق. سؤال: چرا فرق کرد میان هُدًى و دین حق بعد ما که هُدًى خود دین حق است؟ جواب گفته اند این هُدًى به معنی دعوت است معناه بالدعوة الى دين الحق. و گفته اند این هُدًى بیان است ای ارسل رسوله ببيان الحجة ودين الحق. و گفته اند معناه بالهدى و هو دين الحق لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ: تا آشکارا دارد و غالب دارد این دین را بر همه دینها وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ: و گر چه دشخوار دارند هنباز آرندگان با خدای. در این آیت ما را حجت است بر آنکه ایمان ظاهر است. سؤال: چرا نگفت على الاديان كلها، بعد ما که مراد از این همه دینهای باطل است؟ جواب گوییم این دین اسم جنس است جمع فایده دهد، چنانکه گویند کثر الدرهم فی ایدی الناس.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ: ای مؤمنان هیچ دلالت کنم شما را بر بازرگانی که برهاند شما را از عذاب دردناک.

- تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ: گرویده می باشید به خدای و رسول او وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ: و کوشش کنید در راه خدای — یعنی کارزار کنید در نصرت دین خدای برای خدای با دشمنان وی — به خواستهای شما و تنهای شما ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ: آن تان ۴ نیک افتد شما را اگر هستید که بدانید. سؤال: تجارت بدل عینی باشد به عینی و در ایمان و جهاد چه بدل عینی است به عین تا آن را تجارت خواند؟ جواب گوئیم تجارت بدل چیزی بود به چیزی برای سود و در ایمان و جهاد این معنی حاصل است، زیرا که بنده همی تن خود را بدل ۸ کند به بهشت و مغفرت.

- يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ: تا بیامرزد شما را گناهان شما وَيُدْخِلْكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ: و در آرد شما را در بهشتهایی که می رود زیر اشجار و غرف آن جویهای شیر و می و انگبین و آب صافی؛ و قیل مِنْ تَحْتِهَا ۱۲ ای مِنْ قدامها وَمَسَاكِينٌ طَيِّبَةٌ: و جایگاههای خوش و پاکیزه فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ: در بهشتهای بایستگی ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ: آن است پیروزی بزرگ، تن فانی حقیر بداده و بهشت باقی بسته.

- وَأُخْرَى تُحِبُّونَهَا: و تجارت دیگر و مکافات دیگر که دوست دارید آن را، آن چیست؟ نَضْرُ مِنْ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ: نصرتی از خدای و گشایشی نزدیک وَبَشِيرٌ الْمُؤْمِنِينَ: و مژدگان ده گرویدگان را.

- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ: ای مؤمنان نصرت کنندگان باشید خدای را. سؤال: چرا گفت كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ بعد ما که نصرت ضعیفی را ۲۰ باید کرد و خدای تعالی اقوی الاقویا است او را نصرت چه باید؟ جواب گفته اند معناه کونوا انصار دین الله، و اگر انصاراً لِلَّهِ خوانی به تنوین معناه: باشید نصرت کنندگان رسول خدای را از بهر خدای را كَمَا قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيِّينَ: چنانکه گفت عیسی پسر مریم مرخصان

خود را مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ: که اند یاران من و نصرت کنندگان من برای
 خدای؛ و گفته اند معناه مَنْ انصاری مع الله: که اند یاران من چنانکه
 خدای یار من است به نصرت قَالَ الْخَوَارِثُونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ: گفتند
 خاصگان او که ما ایم نصرت کنندگان دین خدای. سخن گفته اند تا این ۴
 حواریان کی بودند، گروهی گفتند ایشان دوازده گازر بودند گازی
 می کردند، عیسی علیه السلام برایشان می گذشت ایشان را گفت «چه
 می کنید؟». گفتند «جامه سپید می کنیم». عیسی گفت «بیاید تا دل
 سپید کنیم به افتد شما را». ایشان گازی بگذاشتند و یکسربا وی ۸
 برفتند. و گفته اند ایشان دوازده صیاد بودند ماهی گرفتندی، عیسی ایشان
 را گفت «چه می کنید؟». گفتند «صید می کنیم». عیسی ایشان را گفت
 «بیاید تا تن خویشتن را از شیطان صید کنیم و بهشت خدای را صید
 کنیم اولیتر». ایشان با وی برفتند. و گفته اند حواریان دوازده ملک بودند ۱۲
 در بنی اسرائیل، عیسی علیه السلام ایشان را پند داد. پند وی در دل ایشان
 اثر کرد، همه ملکت فرو گذاشتند و زاهد گشتند در دنیا و با عیسی
 برفتند، وی را نصرت کردند. ایشان خاصگان عیسی بودند؛ چون وی را
 به آسمان بردند ایشان خلیفتان وی بودند، تا ایشان بر جای بودند قوم ۱۶
 عیسی از دین نگشتند. حواری در لغت خالصه بود، از آن است که نان
 میده را حواری گویند. پیغمبر گفت صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: زبیر ابن عَمَّتِي
 وَ حَوَارِي مِنْ أُمَّتِي فَأَمَّتَتْ طَائِفَةٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ: بگرویدند گروهی از
 فرزندان یعقوب وَ كَفَرَتْ طَائِفَةٌ: و کافر شدند گروهی فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا ۲۰
 عَلَىٰ عَدُوِّهِمْ: نیرومند کردیم آن کسها را که بگرویدند بر دشمنان ایشان
 فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ، ای: فصاروا غالبين: گشتند به آیندگان از دشمنان
 ایشان.

در خبر است از رسول علیه السلام که گفت هر که سورة الجمعة
برخواند فضل نماز آدینه بیابد چندانکه همه مؤمنان را ثواب بود وی را
همچندان بود.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ: به پاکی و بی عیبی یاد
می‌کند خدای را آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ
الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ: پادشاه بسزا پاکیزه از همه وصفهای ناسزا ارجمند بی همتا
حکم کننده و راست داور.

۴

هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ: او است آن خدای که بفرستاد در
نانیسنندگان پیغامبری هم از ایشان. و ایشان عرب اند ایشان را اُمّی خواند
زیرا که اکثر ایشان هم بر آن صفت باشند که از مادر زادند ندانند نبشت و
نه از نبشته بردانند خواند. اُمّی این بود منسوب به امّ. رسول از ایشان
فرستاد تا شرفی بود ایشان را بر همه جهان؛ چنانکه پیغامبر صلی الله علیه
و سلم گفت خدای تعالی از همه فرزندان آدم عرب را اختیار کرد، و از
عرب مُضَرَ را اختیار کرد و از مُضَرَ کنانة و از کنانة قریش را و از قریش
بنی هاشم را و از بنی هاشم مرا اختیار کرد. پس بنی هاشم را فضل است
۱۲ بر همه قریش بدانکه من از ایشانم، همچنین قریش را فضل است بر همه
کنانة و کنانة را بر مُضَرَ و مُضَرَ را بر همه عرب و عرب را بر همه عجم يَتْلُوا

عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ: می خوانند بر ایشان سخنان خدای را و عرضه می کند بر ایشان
 دلیلهای و حجت های او را وَيُزَكِّيهِمْ: و پاکیزه می کند ایشان را وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ
 وَالْحِكْمَةَ: و درمی آموزد ایشان را کتاب یعنی قرآن و تفسیر قرآن، و
 گفته اند این کتاب شریعات است و این حکمت عقلیات است وَإِنْ كَانُوا
 مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ: بدرستی که بودند از پیش در گم راهی هویدا.

وَأَخْرَجَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ: و دیگرانی با پس تر از ایشان و ایشان
 عجم بودند که در وقت رسول به دین و شریعت نرسیدند از پس وی به
 روزگار عمر و عثمان رضی الله عنهما رسیدند؛ و رسول بدیشان هم رسول
 بود، چنانکه گفت پیغمبر علیه السلام بُعِثْتُ إِلَى الْأَسْوَدِ وَالْأَحْمَرِ، الْأَسْوَدُ
 الْعَرَبُ وَالْأَحْمَرُ الْعَجَمُ. و نیز گفت بُعِثَ كُلُّ نَبِيٍّ إِلَى قَوْمِهِ وَبُعِثْتُ إِلَى
 النَّاسِ كَافَّةً وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ: و او است ارجمند بی همتا درست کار و
 درست گفتار.

ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ: آن فرستادن رسول و دادن قرآن و حکمت
 و دین و شریعت اوزونی نیکوی خدای است بدهد آن را که خواهد وَاللَّهُ
 ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ: و خدای خداوند اوزونی نیکوی بزرگ است. سؤال: چرا
 شاید خدای را ذوالفضل گفتن و شاید او را فاضل گفتن، بعد ما که
 فاضل و ذوالفضل یکی بود؟ جواب گوییم ما در اطلاق اسما بر خدای
 تبع باشیم شرع را و توقیف را و در شرع نیامدست اطلاق اسم فاضل بر
 خدای، از آن است که او را فاضل نگوئیم. و گفته اند که فاضل نام نازل
 است در مدح، نبینی که بزرگی را بدین وصف نکنند، نگویند السلطان
 الفاضل، الملك الفاضل، بل که گویند الشيخ الفاضل یا الفقيه الفاضل؛
 و خدای را به اکمل مدایح وصف باید کرد و ذوالفضل از اکمل مدایح
 است در صفات خدای، زیرا که الف و لام در ذوالفضل الف و لام
 تعریف جنس است، یعنی او است خداوند همه فضلهای کامل.

- مَثَلُ الَّذِينَ حُمِلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا: داستان آن کسانی که بدادند ایشان را تورات پس کارنبستند آن را چون داستان خراست که برگیرد کتابها را رنج و بار آن بروی و وی را از منفعت آن نصیب نه. سؤال: چرا گفت حُمِلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا ۴ بعد ما که تحمیل بی حمل محال بود؟ جواب گفته اند معناه اُمروا باتباعها ثُمَّ لَمْ يَتَّبِعُوهَا. و گفته اند معناه اُعْطُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَعْمَلُوا بِهَا. و گفته اند معناه اسْتَحْفَظُوهَا فَلَمْ يَحْفَظُوهَا بِسُ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ: بد است داستان آن گروه که بدروغ داشتند نشانهای خدای را و سخنان ۸ خدای را وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ: و خدای راه ننماید گروه ستم کاران را. سؤال: چرا گویند که هدایت از خدای بود بعد ما که او گفت وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ؟ جواب گوییم معناه وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ مَا دَامُوا عَلَى ظُلْمِهِمْ: تا مادامی که بر ظلم و کفر مصر باشند راه ننماید ۱۲ ایشان را درین جهان به معرفت و در آن جهان به جنت. و گفته اند لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ إِلَى الْحِجَّةِ و گفته اند إِلَى الْجَنَّةِ.
- قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِنْ زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ: بگویا محمد ای آن کسها که جهودانید که ۱۶ دعوی می کنید که شمااید دوستان خدای از فرود دیگر مردمان بآرزو خواهید مرگ را اگر هستید راست گویان بگوئید اللَّهُ آمِنًا. پیغامبر را گفتند یا رسول الله اگر این بگفتندی چه بودی؟ گفت وَاللَّهُ لَوْ قَالَوَا مَا بُعِثَ بَرِيقُهُمْ. در این آیت ما را حجت است بر نبوت مصطفی، از آن ۲۰ روی که وی بر ایشان تحکم کرد که اگر شما برحق اید این سخن بگوئید که اللَّهُ امْتَنًا، و ایشان بغایت عداوت بودند با مصطفی علیه السلام و حریص ترین مردمان بودند بر قهر کردن وی، چون می دانستند که قهر وی در گفتن این سخن بود و بنگفتند آن قوی ترین

- معجزه ای بود مصطفی را برایشان. سؤال: چرا به تمتی مرگ فرمود بعد ما که تمتی مرگ مقدور نیست، کس نتواند که مرگ بارزو خواهد خود را؟
- جواب گفته اند مراد ازین تمتی قول ایشان است که گفتندی اللهم امتنا و این سخن مقدور بود. و گفته اند این جواب آن است که جهودان می گفتند ۴
- نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاءُهُ، خدای گفت بگویا محمد ایشان را اگر چنین است که می گوید پس مرگ آرزو خواهید تا به دوست رسید و از ذلّ جزیت برهید. سؤال: چه حجت بود در این محمد را برایشان بعد ما که این بر ۸
- مسلمانان عاید است که اگر تو که مسلمانی می دعوی کنی که منم دوست خدای پس تو نیز مرگ آرزو خواه و بگو اللهم امتنا؟ جواب گوئیم فرق است میان ما و میان جهودان در این مسئله، و آن آن است که جهودان می گفتند معاملت خدای با ما به موالات است و محبت نه به کردار، و ما گوئیم معاملت خدای با بنده به طاعت است، هر چند طاعت بیش کنیم ۱۲
- ثواب بیش دهد، چون چنین بود مرگ نخواهیم زیرا که در آن قطع طاعات و خیرات ما بود، از آن است که رسول علیه السلام گفت لَا يَتَمَتِّتَنَّ أَحَدُكُمْ الْمَوْتَ فَإِنَّهُ مُقَطَّعُهُ لِعَمَلِهِ وَلَكِنْ لِيَقْلُ اللَّهُمَّ آخِنِي مَا دَامَتِ الْحَيَوَةُ خَيْرًا لِي وَآمَنِي إِذَا عَلِمْتُ الْمَمَاتَ خَيْرًا لِي. ۱۶
- وَلَا يَتَمَتَّنُونَهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمْتُ آئِدِيهِمْ: و هرگز بارزو نخواهند مرگ را بدانچه پیش کردست دستهای ایشان وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ: و خدای دانا است بدان ستمکاران که سزای ایشان چیست.
- قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ: بگویا محمد که آن مرگ ۲۰
- که شما از آن می گریزید آن رسیدنی است فا شما ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ: پس باز گردانند شما را به مرگ و به حشر بازان خدای که داننده ناپیدا و پیدا است. فَيَنْبِئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ: پس بیا گاهانند شما را یعنی مکافات کنند شما را بدانچه بودید که می کردید. گفته اند که پنج

چیز یقین است و پنج چیز در جنب آن شک است: مرگ یقین است بشارت در آن شک، گوریقین است روضه در آن شک، قیامت یقین است سلامت در آن شک، دوزخ یقین است رستن از آن شک، بهشت یقین است در شدن در آن شک.

۴

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ: ای مؤمنان چون آواز دهند نماز را، یعنی چون بانگ نماز آیدینه کنند روز آیدینه بروید و آهنگ به یاد کرد خدای دهید، یعنی به نماز آیدینه آید.

۸

اما جمعه نامی است آن روز را، و روز آیدینه را ده نام است: یوم المیزد و یوم الفضل و یوم البرکة و یوم الرحمة و یوم الامانة و یوم العید و یوم العتق و یوم العروبة و یوم الکرامة و یوم الجمعة، و معروف ترین نامی جمعه است لاجتماع الناس فيه الى الجامع. آن فاضلترین همه روزها است چنانکه پیغامبر گفت صلی الله علیه و سلم: سیّد الايام کلّها یوم الجمعة و هو

۱۲

افضل من یوم الفطر و یوم الاضحی و یوم عاشورا و هو عید المؤمنین فی الدنیا و عید اهل الجنة فی الجنة. سؤال: روزها همه خدای را است عزوجل و همه مخلوق و مقدور است و در تخلیق و تقدیر او یکسان و از آن طاعتی

۱۶

نیاید چرا یکی را از دیگر فاضلتر گفت؟ جواب گوئیم روا باشد که خدای تعالی آن را که آفرید خود فاضلتر آفرید، چنانکه بهشت را که آفرید فاضلتر از دوزخ آفرید و گرچه از آن طاعتی نبود، و همچنین گوهر مصطفی را صلی الله علیه و سلم که آفرید فاضلتر از گوهر بوجهل آفرید و

۲۰

ما دانیم که گوهر را و یاقوت را قیمتی است که مورش را آن نیست و گر چند از آن طاعتی و خیری نبود. سؤال: چرا گفت فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ، و سعی دویدن بود و دویدن سوی نماز آیدینه مکروه بود؟ جواب گوئیم مراد ازین سعی به دل آهنگ کردن است نه به تن دویدن، این همچنان است که در دعاء وتر گویند وَ إِلَيْكَ نَسْعِي مراد از آن سعی به دل آهنگ کردن

است وَذَرُوا الْبَيْعَ: و چون بانگ نماز و خطبه آمد بیع و شری بگذارید که حرام است در آن وقت بیع و شری کردن برای حرمت نماز آدینه را و از بهر نهی خدای را؛ اما اگر کسی در آن وقت بیع و شری کند، گروهی گفته اند بیع نبندد، و گروهی گفتند بیع بندد اما بایع و مشتری هر دو عاصی شوند به ارتکاب نهی خدای ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ: آن تان به شما را اگر هستید که می دانید.

فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ: چون بگزارند نماز آدینه را بپراکنید در زمین وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ: و بجوید از فضل خدای. سؤال: ۸ اگر کسی نماز آدینه بکرد و هم آنجا می باشد و خدای را یاد می کند و بنرود روا نباشد تا می گوید فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ بروید و بپراکنید؟ جواب ابن عباس گوید رضی الله عنهما هذا رخصة بعد النهی نحو قوله وَإِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا. و گفته اند مراد از این فَانْتَشِرُوا آن است که به مجلس علم روید. سؤال: چرا نگویند که کسب فریضه است بعد ما که خدای تعالی گفت وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ و آدم کشاورزی کرد و ابراهیم تجارت کرد و داود صنعت کرد و سلیمان زنبیل بافی کرد و موسی شبانی کرد و رسول ما صلی الله علیه تجارت کرد؟ جواب گوئیم ابن عباس گوید مِنْ فَضْلِ اللَّهِ یعنی العلم و العبادة. دلیل بر آنکه این فضل به معنی علم و عبادت است آن است که گفت وَادْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ: و یاد کنید خدای را بسیار تا فرا خورد آن آن بود که برهید از عذاب خدای و پیروز گردید به ثواب.

وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انفَضُّوا إِلَيْهَا: چون بینند بازرگانی را یا بیهوده ای بپراکنند سوی آن وَتَرَكُوا قَائِمًا: و بگذارند ترا یا محمد استاده. این شکایتی است که خدای تعالی از گروه مؤمنان کرد که روز آدینه رسول علیه السلام بر منبر خطبه می کرد در مدینه، آواز دحیه الکلبی آمد، وی

- کاروان سالاری بود که کاروانها آوردی به مدینه، هر گاه که وی درآمدی مردمان مدینه پیش وی باز شدند بشادی با طبل و بوق و صنج؛ آن روز هم بر آن عادت پیش وی شدند، اهل مسجد نیز برفتند، دوازده تن با رسول بماندند در مسجد. رسول گفت اگر شما نیز برفتی آتشی برآمدی ۴
بر شما، آنکه خدای تعالی این آیت بفرستاد. در این آیت ما را حجت است بر آنکه تفرع علم و عبادت فاضلتر از اشتغال به کسب و تجارت چنانکه گفت قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهِوَمِنَ التِّجَارَةِ: بگو یا محمد آنچه نزد خدای است از ثواب نماز آدینه به از آن لهو و از آن بازرگانی. ۸
گفته اند معناه آن ضمان روزی که خدای خود کردست بندگان را به از آن لهو و از آن تجارت و کثرت مال وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ: و خدای خود بهین روزی دهندگان است خلق را.

در خبر است از رسول علیه السلام که وی گفت هر که سورة المنافقون
برخواند او را چندانی ثواب بود که هزار اشتروار مال در راه خدای تعالی
نفقه کرده باشد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِذَا جَاءَكَ الْمُتَافِقُونَ: چون آیند به تو یا محمد آن دورویان و دودلان
قَالُوا أَنْشَهُدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ: گویند گواهی دهیم که تو رسول خدایی و اللَّهُ
يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ: و خدای خود می داند که تو رسول اوئی و اللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ
الْمُتَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ: و خدای گواهی می دهد که آن منافقان دروغ زنان اند.

۴

سؤال: چرا منافقان را تکذیب کرد در سخن ایشان بعد ما که سخن ایشان
آن بود که می گفتند نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ، تکذیب ایشان در این سخن
صدق چون درست آید؟ جواب گفته اند این تکذیب خدای ایشان را در آن
است که می گفتند نَشْهَدُ ای نَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ و ایشان را این علم نبود.

۸

و گفته اند لَكَاذِبُونَ ای لَمَكْذِبُونَ بَقُلُوبِهِمْ، این کذب به معنی تکذیب
است. و گفته اند معناه لَكَاذِبُونَ فی سایر اقوالهم؛ گرچه آن سخن از
ایشان صدق بود و کلمه توحید نبود مگر صدق، لکن چون در سایر اقوال
کاذب بودند تکذیب ایشان درست آمد، چنانکه اگر کذابى درپیش
کسى سخنى راست مى گوید تو آن کس را گویى سخن او مشنو که او
دروغ زن است اگر چه آن سخن راست بود لکن چون در سایر اقوال کاذب

۱۲

بود تکذیب او درست آید.

۴ اِتَّخَذُوا اِيْمَانَهُمْ جُنَّةً: گرفته اند سوگندان ایشان را سپری و بهانه ای، که سوگند می خورند که وَاللّٰهِ اِنَّ اِيْمَانِنَا كَاِيْمَانِكُمْ و تصدیق قلوبنا کتصدیق قلوبکم. و اگر اِيْمَانَهُمْ به کسر الف خوانی آن اقرار توحید ایشان بود که سپر گرفته بودند، بدان عذاب و شمشیر مسلمانان را از خویشتن دفع می کردند فَصَّدُوا عَنْ سَبِيلِ اَللّٰهِ: بگردیده اند و بگردانیده اند از راه خدای، یعنی از معرفت و اخلاص اِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ: بدرستی که بد است آنچه ایشان می کنند و می برزند از نفاق.

۸ ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ اٰمَنُوْا ثُمَّ كَفَرُوْا: آن خواری و آن نفاق و آن ملامت ایشان را بدان است که ایشان ایمان آوردند بظاهر پس کافر شدند در نهان. سؤال: چرا گفت اٰمَنُوْا ثُمَّ كَفَرُوْا بعد ما که منافق خود از کفر خالی نبود، پس چه فایده بود در این ثُمَّ حرف تراخی؟ جواب گفته اند این ثُمَّ ۱۲ به معنی مَعَ است؛ و گفته اند معناه: اظهروا الایمان اذا لقوا الذین آمنوا و اظهروا الکفر اذا خلوا الی شیاطینهم فَطَّيْعَ عَلٰی قُلُوْبِهِمْ: تا مهربانند بر دلهای ایشان طبع نکرت فَهُمْ لَا يَفْقَهُوْنَ: ایشان در نیابند حق را.

۱۶ وَاِذَا رَاٰیْتَهُمْ تُعْجِبُكَ اَجْسَامُهُمْ: چون بینی ایشان را یا محمد بشگفت آرد ترا و خوش آید ترا آن تنهای ایشان از فربهی و آراستگی وَاِنْ يَقُولُوْا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ: و اگر سخن گویند فاشنوی سخن ایشان را كَاَنَّهُمْ خُشْبٌ مُّسْنَدَةٌ: گویی که ایشان چوبهایی اند خشک ببری باز نهاده در بی حاصلی يَخْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ: پندارند هر بانگی را که آن بر ایشان است از بد دلی، زیرا که گفته اند بد دین بد دل بود هُمُ الْعَدُوْا فَآخِذُوْهُمْ قَاتِلَهُمْ اَللّٰهُ اَنّٰی يُؤَفِّكُوْنَ: ایشانند دشمنان بر حذر باش از ایشان تا دوستی نداری با ایشان که ایشان همه دشمن اند نفرین خدای بر ایشان باد از کجا و به کدام شبهت می بگردانند ایشان را از حق.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ: چون گویند ایشان را که بیاید تا آمرزش خواهد شما را پیغامبر خدای تَوَوَّا رُؤُسَهُمْ وَرَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ: بیچانند سرهای ایشان را از حقد و کبر و بینی ایشان را که می‌گردند از حق و ایشان گردن کشانند. ۴

این آیت در شأن عبدالله بن ابی آمد که وی در آن نفاق برزیدن خویش عادت داشتی که به آخر خطبه و به آخر مجلس رسول برخاستی و رسول را بستودی. روزی برخاست به آخر مجلس تا رسول را بستاید، عمر خطاب رضی الله عنه بانگ بروی زد گفت «خاموش باش ای منافق، تا کی از زرق و نفاق و افتعال تو؟ اینچه رسول برخواند از معایب منافقان همه در حدیث تو آمدست». وی از آن خجل گشت، از مسجد بیرون آمد. یکی از یاران رسول وی را پیش آمد پرسید که «نماز بکردید؟». وی گفت «ندانم، با من سخن مگو». گفت «چه بودست که چنین اندوهگنی؟». گفت «چرا اندوهگن نباشم از این قوم — یعنی رسول و یاران وی — چه ماند از نیکوی که بجای ایشان نمی‌کنم و چه ماند از بدی که ایشان با من بنمی‌کنند». آن مرد گفت «بیا باز آی، اگر می‌دانی که آنچه رسول می‌گوید در تو است عذری از رسول بخواه و خود را پیراه تا رسول ترا آمرزش خواهد». وی سر بگردانید بتکبر و برفت، این آیت بیامد.

سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ: یکسان است برایشان اگر آمرزش خواهی ایشان را یا نخواهی نیامرزد خدای ایشان را. إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ: زیرا که ایشان فاسقند در دین و خدای راه ننماید به آمرزش گروهی فاسقان را در دین. ۲۰

هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَى مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْفَضُوا: ایشانند آن کسها که می‌گویند نفقه مکنید بر آن کسها که نزدیک رسول خدای اند تا

بازپراکنند از نزد وی وَلَيْلَهُ خَزَائِنُ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ: و خدای را است خزینه‌های آسمان و زمین وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ: لکن منافقان در نیاوند که روزی دهنده خدای است.

- ۴ شأن نزول این آیت آن بود که رسول با یاران به غزو بنی مصطلق بود؛ چون بازگشت به منزل فرو آمد. عبدالله بن اُبی با یاران خویش بر کناره‌ای فرو آمده بود چنانکه عادت وی بودی. در آن منزل میان مردی از مؤمنان — نام وی جَعَال، مخلص — و میان مردی از منافقان — نام وی جهجاه غفاری به لقب حمقا، منافق — لجاجی رفت، این جَعَال مر آن ۸ منافق را سیلی زد. عبدالله اُبی آن بدید، خشم گرفت گفت «باش، ما مردی را با قومی غربا شهر رانده در شهر خویش فرو آوردیم و بر گردن خویش نشانده، جان و سوزیان ما فدای ایشان کرده در سفر و حضر تا ما را سیلی زنند؛ این جرم ما را است، اگر ما نان پاره خویش از ایشان باز ۱۲ گرفته‌ایمی دیرستی تا ایشان با قبیل‌های خویش رفته‌اندی، به خدای اگر من از این سفر بسلامت به خانه روم فرو نیایم تا آن که عزیزتر آن را که ذلیل‌تر از شهر بیرون نکند»، یعنی من که عزیزم محمد را و یاران وی را که ذلیل‌تر اند از شهر بیرون کنم. زید بن ارقم این سخن بشنید بیامد و ۱۶ رسول را علیه السلام بگفت. رسول خشم گرفت گفت «به من آرید آن منافق را». کس به عبدالله آمد که «رسول ترا می خواند». وی بدانست که چرا می خواند، برخاست و یاران خویش را از منافقان نزد رسول آورد تا گواهی دادند که وی آن سخن نگفت، زید ارقم را تکذیب کردند. رسول ۲۰ سخن آن منافق فاشنید و سخن زید را رد کرد. چون زید گواه نداشت تشویر خورد، روزی چند پای باز گرفت و نزد رسول می نیامد از خجلی، و رسول او را دوست داشتی. روزی چند برآمد، هم در آن سفر به منزلی دیگر فرو آمدند؛ جبرئیل آمد و این آیت آورد. رسول برخاست و میان

یاران می‌گشت و زید را می‌جست تا وی را بازیافت در خیمه‌ای، دست وی گرفت و گفت «ابشر یا زید، فَإِنَّ اللَّهَ صَدَقَكَ وَ كَذَبَ صَاحِبَكَ»؛ پس این آیت را برخواند:

- ۴ يَقُولُونَ لَيْسَ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ: می‌گویند — یعنی منافقان و عبدالله اُبی — اگر ما به مدینه شویم هراینه بیرون کند آن که عزیزتر است آن را که خوارتر است، یعنی من رسول را بیرون کنم. چون این آیت فرو آمد یاران رسول خواستند که هم در آن سفر با عبدالله اُبی خواری کنند و گروهی قصد کشتن وی کردند؛ پسر وی عبدالله بن عبدالله اُبی در آن سفر بود و مؤمن مخلص بود گفت «شما خاموش باشید تا من خود جواب وی باز دهم»، همی بود تا لشکر اسلام نزد مدینه رسید؛ عبدالله بن اُبی در پیش برفت تا چون اهل مدینه به استقبال بیرون آیند نخست او را بینند و بدان آوازه و بارنامه خویش خواستی، و عادت وی آن بود. چون به کنار مدینه رسید پسرش از پس درآمد و شترش را در راه فرو خوابانید و او را محکم فرو گرفت و گفت «آن تو بودی که می‌گفتی در مدینه فرو نیایم تا من که عزیزترم محمد را که ذلیل تر است بیرون نکنم؟ والله اگر ترا بگذارم که از اینجا فراتر شوی تا اقرار ندهی که ذلیل تر منم و عزیزتر محمد مصطفی». وی را در آن گرما میان شارع می‌داشت تا مردمان مدینه پیش می‌آمدند وی را بدان خواری می‌دیدند و می‌گذشتند، تا لشکر در رسید. عبدالله اُبی فریاد می‌خواست از دست وی. کس وی را فریاد نرسید، لا بل که می‌گفتند دون حق وی است؛ همچنان می‌بود. و گویند پسرش بر سینه وی نشسته بود تا علی در رسید، آن منافق گفت «یا علی، می‌بینی که این پسری حرمت با پدر چه می‌کند». علی گفت «پدر را نیکو باید داشت»، و بگذشت گماران و شادان. عمر در رسید منافق بانگ برگرفت که «یا عمر، می‌بینی که این پسر با من چه می‌کند، بانگی

- بروی زن». عمر دست به قبضه شمشیر برد و اشارت کرد بسوی پسرش که گردن وی بزن، و به زبان گفت لا حول ولا قوة الا بالله، و بگذشت. بوبکر در رسید، هم فریاد نرسید؛ تا مصطفی علیه السلام در رسید. منافق ۴ به رسول زنهار خواست تا مگر رسول را بروی دل بسوزد فریادش رسد؛ هم نرسید و بگذشت. چون رسول علیه السلام برگذشت آن منافق دانست که نیز کس او را فریاد نرسد از پس رسول آوازمی داد که «یا رسول الله، انا الاذل و رسول الله الاعز». آنکه پسرش دست از وی بازداشت تا در مدینه آمد وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ: و خدای را است عز و رسول او را و مؤمنان را نه منافقان را. عز خدای سه است: عز الوهیت و خالقیت و رزقیت. و عز رسول سه است: عز نبوت و رسالت و شریعت. و عز مؤمنان سه است: عز معرفت و شهادت و طاعت وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ: لیک منافقان نمی دانند، پندارند که عز در دم و دینار است و یا در مرکب رهوار است و ۱۲ یا در ضیاع و عقار است و یا در تبع بسیار است یا در سرای بنگار است و یا در خزینه بانبار است، لا بل که عز به عزیز کردن جبار است. مَن اعْتَزَبْ بَذِيَ الْعِزَّ فَذُو الْعِزِّ لَهُ عِزٌّ وَمَن اعْتَزَبَ بَدُنْيَاهُ فَلَا فَخْرَ وَلَا عِزٌّ و گفته اند عز الله فی العبارة و عز الرسول فی الاشارة و عز المؤمنین فی ۱۶ الزیارة: عز خدای در عبارت کُنْ فَيَكُونُ است و عز رسول در شکافتن ماه به اشارت او است و عز مؤمنان در زیارت دیدار خدای است عزوجل.
- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَاؤُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ: ای مؤمنان مشغول مکناد شما را خواستهای شما و نه فرزندان شما از یاد کرد و ۲۰ طاعت خدای. پیغامبر گفت صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَن اصْبَحَ وَ أَكْثَرَهُمَهُ الدُّنْيَا فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ. هر که چنین بود خدای عزوجل سه چیز در دل او درآرد: آری که آن را کرانه نبود و نیازی که بازان بی نیازی نبود و بیوسی که هرگز به مراد نرسد وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ: و هر

که آن کند — که بسبب مال و فرزندان از یاد کرد خدای باز ماند — ایشانند که ایشان زیان کارانند این جهانی رنج و محنت و آن جهانی شمار و عقوبت. سؤال: ای هر که او را شغل دنیا و زن و فرزند بر دل بود خاسر بود تا گفت وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ؟ جواب گفته اند هر که بسبب دنیا از مولی باز ماند خاسر بود. و گفته اند عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ اِی: عن توحید الله. و گفته اند این آیت در شأن متخلفان هجرت آمدست و ایشان گروهی بودند مسلمانان به مکه بیستاده بودند بسبب زن و فرزند و اسباب دنیا از هجرت باز ایستاده بودند، پیغامبر گفت اذا كان يوم القيامة نادی منادی من تحت العرش آین الذين كانوا يعتذرون بازواجهم وذریاتهم و آبائهم و امهاتهم لا عذر لهم.

وَأَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَّ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ: نفقه کنید — به صدقات و زکوة، و گفته اند این انفاق بر عیال بکار بردن است؛ در خبر است که بوهریره گفت «یا رسول الله اگر مرا چهار دینار بود دیناری برای خدای به درویش دهم و دیناری به بنده ای بدهم و آزاد کنم و دیناری در سیل خدای به غزو بکار برم و دیناری بر عیال نفقه کنم، از این چهار کدام فاضلترو کدام دوستر به تو؟». رسول گفت «آنکه بر عیال نفقه کنی»، آنکه این آیت بر خواند وَأَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ، الآية: نفقه کنید از آنچه روزی کرده ایم شما را از پیش آنکه به یکی از شما آید مرگ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ: گوید بار خدایا چه بود که مرا تأخیر کنی تا زمان زده ای نزدیک، ای: تا آن وقت که جهان بسر آید، و گفته اند معناه الی عمر کعمری الماضي: چندانی مرا نیز زندگانی ده که داده بودی تا تقصیرهای گذشته را در آن تدارک کنم، و گفته اند الی أَجَلٍ قَرِيبٍ ای: الی ساعة واحدة: چندانی که توبه کنم فَأَصْدَقَ وَأَكُنْ مِنَ الصَّالِحِينَ: تا هر چه دارم بدهم و با شمارنیک کاران و شایستگان آیم. حسن بصری گوید

- رحمة الله عليه: الناس نیام فاذا ماتوا انتبهوا، و آن بیداری آن وقت سود ندارد. چنین گفته اند چهار چیز چهار جایگاه سود ندارد و چهار جای سود دارد: توبه پیش از مرگ سود دارد و در در مرگ سود ندارد، و لَيْسَتْ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ الْآيَةُ؛ و حسرت بر روی زمین سود دارد و در زیر زمین سود ندارد، يَا حَسْرَتِي عَلَى مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ؛ و عذر در دنیا سود دارد و در قیامت سود ندارد، يَوْمَ لَا يَنْتَفَعُ الظَّالِمِينَ مَعَذِرَتُهُمْ؛ و صبر در این جهان سود دارد و در دوزخ سود ندارد، سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَجْرُنَا أَمْ صَبَرْنَا. سؤال: چرا گفت فَأَصْدَقَ وَأَكُنْ مِنَ الصَّالِحِينَ، نگفت وَاكُونَ بعد ۴ ما که اکنون عطف است بر فَاَصْدَقَ؟ جواب گوئیم وَاكُونَ هم خوانده اند بر این قرائت اشکال نیاید؛ و اما اگر اَكُنْ به جزم خوانی اشکال آید، جواب آن است که وَاكُنْ عطف است بر موضع فَاَصْدَقَ و موضع اَصْدَقَ جزم است زیرا که جواب غرض است لکن برای فا را به نصب شد و موضعش ۱۲ جزم است، تقدیره: اَصْدَقَ وَأَكُنْ مِنَ الصَّالِحِينَ، شاعر گوید:

- فَأَبْلُونِي بَلِيَّتَكُمْ لَعَلِّي أَصَالِحَكُمْ وَاسْتَدْرِجْ نَوِيًّا
استدرج به جزم است از آنکه عطف است بر موضع أَصَالِحَكُمْ و موضع ۱۶ اصالحكم جزم است از آنکه جواب امر است بی فا.

وَلَنْ يُؤَخِّرَ اللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجَلُهَا: و بایس ندارد خدای تنی را چون فرا رسد زمان زده او وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ: و خدای آگاه است بدانچه شما می کنید؛ و گر بَمَا يَعْمَلُونَ به یا خوانی: بدانچه خلق می کنند.

در خبر است از رسول علیه السلام که وی گفت هر که سورة التغابن
برخواند به مرگ مفاجا نمیرد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بُسِّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ: به پاکی و بی عیبی یاد
می‌کند خدای را آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، بر آن سه معنی
که گفته آمد لَهُ الْمُلْكُ: او را سزد پادشاهی، زیرا که او است عالمی که
۴ جهل را فازو راه نیست، قادری است که عجز را فازو راه نیست، غنی
است که فقر را فازو راه نیست، باقی است که زوال و فنا را فازو راه
نیست. وَلَهُ الْحَمْدُ: و او را سزد ستایش و آزادی، زیرا که هیچیز از نعمت
وی خالی نیست و نعمت او را شمار و کنار پدید نیست وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ
۸ قَدِيرٌ: و او بر هر چه خواهد توانا است.

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ: او آن خدای است که بیافرید شما را فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَ
مِنْكُمْ مُؤْمِنٌ: از شما هست که کافر است و از شما هست که مؤمن است.
سؤال: چرا گفت بیافرید شما را کافر و مؤمن بعد ما که در وقت آفریدن
۱۲ کافر و مؤمن نبود تا ایمان نیارد و کفر نیارد بنده مؤمن و کافر نبود؟ جواب
گفته اند معناه يوم الميثاق، روز میثاق که شما را از پشت آدم بیرون گرفت
گروهی کافر بودند و گروهی مؤمن، مؤمنان را از کافران جدا کرد، آنکه
گفت هُوَلاء فِي الْجَنَّةِ وَلَا اِبَالَى وَهُوَلاء فِي النَّارِ وَلَا اِبَالَى. و گفته اند

معناه هو الذی خلقکم فی ارحام الامهات فمنکم کافر بعد البلوغ ومنکم مؤمن بعد البلوغ: از شما هست که کافر شوند از پس ادراک و هست که مؤمن بباشند. و گفته اند معناه او بیافرید شما را از شما هستند گروهی که ناسپاسند حق ایمان را و گروهی حق شناسند و سپاس دار. سؤال: چرا ۴ گفت فَمِنْكُمْ کَافِرٌ وَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ، کافر را بر مؤمن تقدیم کرد در ذکر؟ جواب گوئیم ترتیب ذکر ترتیب حکم واجب نکند چنانکه گفت فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ، و گفت اَصْحَابُ النَّارِ وَاَصْحَابُ الْجَنَّةِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ: و خدای بدانچه شما می کنید بینا است. ۸

خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ بِالْحَقِّ: بیافرید آسمانها و زمین را بحق، بر چهار معنی یکی بالحق بیافرید بسزا، دیگر معنی بالحق ای لا ظهار الحق، سدیگر معنی ای مقدمه لیوم الحق، چهارم معنی بقوله الحق كُنْ فَيَكُونُ وَ صَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُورَكُمْ: و بنگارید شما را و نیکو کرد صورتهای شما را، تا ۱۲ بدانجا که اگر زشتترین آدمی را مخیر کنند میان آن صورت که دارد و میان نیکوترین صورتی — مثلاً صورت طاووس — آدمی صورت خود را بر صورت طاووس اختیار کند وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ: و با او است بازگشتن همه را. امروز آن کنید که فردا آن را با وی حجت دارید. ۱۶

يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ: می داند آنچه در آسمانها و زمین است وَيَعْلَمُ مَا يَسْرُونَ وَمَا يُغْلِثُونَ: و می داند آنچه خلق پنهان کنند و آنچه آشکارا کنند، و اگر به تا خوانی خطاب باشد وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ: و خدای دانا است بدانچه در دلها است. ۲۰

أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ: ای نیامد به شما خبر آن کسها که کافر بودند از پیش فَذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهم: بچشیدند عقوبت کار ایشان در

این جهان وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ: و ایشان را بود عذاب دردناک در آن جهان.
 ذَلِكَ بِأَنَّهُ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالُوا أَبَشَرٌ يَهْدُونَنَا: آن عذاب
 ایشان را بدان بود که بدیشان می آوردند رسولان ایشان حجت‌های هویدا
 گفتند مردمانی مانند ما می‌گویند که ما راه نماییم شما را فَكْفَرُوا وَتَوَلَّوْا:
 و ایشان کافر شدند و انکار می‌کردند و باز می‌استادند از پذیرفتن حق وَ
 أَسْتَغْنَى اللَّهُ: و خدای خود بی‌نیاز بود از ایشان و طاعت ایشان وَاللَّهُ غَنِيٌّ
 حمید: و خدای بی‌نیاز است از همه خلق ستوده و سزاوار ستایش.

زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ لَنْ يُبْعَثُوا: دعوی کردند آن کسها که کافرند که
 ایشان را بر نه انگیزند از پس مرگ قُلْ تَلَىٰ وَرَبِّي لَتُبْعَثُنَّ: بگو یا محمد نه
 بیک بخدای من که شما را برانگیزند ثُمَّ لَتُنَبَّؤُنَّ بِمَا عَمِلْتُمْ: پس
 هراینه بیا گاهانند شما را بدانچه می‌کردید وَذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ: و آن بر
 خدای آسان است. این آیت ردّ است بر دهریان و منکران بعث که گویند
 بعث نخواهد بود و گویند حکم این خلق چون نبات است که بهارگاه برآید
 و به تیر ماه فرو ریزد و آنچه فرو ریخت نیز بر نیاید. در این آیت ما را
 حجت است بر آنکه بعث اجساد را بود زیرا که این خطاب کافران را
 است چون سوگند یاد کرد بر بعث ایشان واجب آمد که بعث آن مخاطبان
 را بود نه ارواح ایشان را.

فَأْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ: بگروید به خدای و رسول او وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا: و
 بدان نور که فرو فرستادیم، و آن قرآن است. قرآن را نور خواند برای سه وجه
 را: یکی از بهر تعظیم قرآن را، چنانکه گویند فلان کس نور این شهر
 است و بدان تعظیم او خواهند. دیگر از بهر آن را که به قرآن فاحق بینند
 در تاریکیهای ضلالت و شبهت همچنان که به روشنایی راه برند در
 ظلمت. سدیگر از بهر آن را که قرآن سبب روشنایی دلها است چنانکه
 آفتاب و ماه سبب روشنایی جهان است وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ: و خدای

بدانچه شما می‌کنید آگاه است.

- يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ الْجَمْعِ: آن روز فراهم آرد شما را روز فراهم آوردن
را ذَلِكَ يَوْمُ التَّغَابُنِ: آن است روز غبن آوردن بر یکدیگر. چنین گویند که
صعب‌ترین غبنی روز قیامت سه گروه را باشد: یکی خواجه‌ای که
بنده‌ای دارد، آن بنده فرمان خدای عزوجل تمام بجای می‌آرد و در فرمان
خواجه تقصیر نکند و آن خواجه معصیت کننده باشد، روز قیامت آن
خواجه را سوی دوزخ می‌برند و آن بنده را سوی بهشت. دیگر عالمی که
علم را کاربندد و در کسی آموزد و آن کس کاربندد، روز قیامت آن
استاد را سوی دوزخ برند و آن شاگرد را سوی بهشت. سدیگر مردی که
مالی از هر روی فراهم آرد و در حق بکار نبرد، بمیرد، آن مال کسی از
وی میراث برد و در حق بکاربرد، روز قیامت آن مرد جمع کننده را به
وزر و وبال آن مال به دوزخ می‌برند و آن خرج کننده را به بهشت؛ غبن
مهین آن بود وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَيَعْمَلْ صَالِحاً يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ: و هر که بگردد
به خدای و کند کار نیک کفارت کنند از او بدیهای او را وَيُدْخِلْهُ
جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ: و درآرد او را در بهشتهایی که می‌رود زیر
اشجار و مساکن آن جویها خالدين فيها ابداً: جاویدان باشند در آنجا
همیشه ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ: آن است پیروزی بزرگ.

- وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا: و آن کسها که کافر شدند و بدروغ
داشتند آیتها و سخنان ما را أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا: ایشانند اهل
آتش دوزخ جاودان باشند در آنجا وَيُسَسِّ الْمَصِيرُ: و بد بازگشتن جایی
است دوزخ کافران را. در این آیت حجت است ما را بر قدریان که گویند
صاحب کبیره از مسلمانان جاوید در دوزخ بود و خدای گفت عزوجل
کافر بود که جاوید در دوزخ بود.

مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ: نرسد هیچ رسنده‌ای از خیر و شر به بنده مگر

۴ به قضاء خدای وَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ: و هر که بگردد به خدای راه نماید دل او را. سؤال: چرا گفت هر که بگردد به خدای خدای تعالی راه نماید دل او را بعد ما که تا نخست خدای بنده را راه ننماید او ایمان نیارد؟ جواب گفته اند معناه وَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ للرضا والتسليم، نخست ایمان باید تا آنگاه بنده راه یابد به رضا و تسلیم کند به قضاء خدای عزوجل در مصیبتها. و گفته اند در این تقدیم و تأخیر است معناه وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ قَلْبَهُ يُوْمِنُ بِاللَّهِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ: و خدای به هر چیزی دانا است که کیست اهل هدایت و کیست اهل ضلالت. ۸

وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ: فرمان برید خدای را و فرمان برید رسول را، بر آن سه معنی که دیگر جایها گفته آمد فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَإِنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا الْبَلَاءُ الْمُبِينُ: اگر باز استید شما بر رسول ما همی رسانیدن هویدا است، مکافات شما بر ما است. ۱۲

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ: خدای او است که نه خدایی مگر او وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ: و بر خدای توکل کنندا گرویدگان. و گفته اند در این تقدیم و تأخیر است، ای: و على المؤمنين ان يتوكلوا على الله.

۱۶ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ: ای مؤمنان بدرستی که از زنان شما و فرزندان شما هستند که دشمن اند شما را — بر آن معنی که بسبب ایشان از خدای و طاعت خدای بازمانید — بر حذر باشید از ایشان. سؤال: چرا گفت بر حذر باشید از ایشان بعد ما که جای دیگر تحضیض کرد برایشان چنانکه گفت وَبِذِي الْقُرْبَىٰ تا آنجا که گفت وَالصَّاحِبِ بِالْجَنبِ و جز آن؟ جواب گوییم فَاحْذَرُوهُمْ معنی آن است که حذر کنید که بسبب ایشان از طاعت خدای عزوجل باز نمانید، و گفته اند معناه فاحذرو عن مكافاة عداوتهم: اگر ایشان با شما معاملت دشمنان کنند که شما را بر معصیت دارند شما با ایشان معاملت دوستان

کنید که ایشان را بر طاعت خدای دارید. این آیت در شأن مهاجرین آمد که چون ایشان قصد هجرت کردند زنان و فرزندان ایشان اجابت نمی کردند و نیز ایشان را منع می کردند از هجرت، خدای تعالی این آیت بفرستاد، مهاجرین زنان و فرزندان خویش را فرو گذاشتند و به هجرت به ۴ مدینه آمدند نزد رسول علیه السلام و گفتند اگر خدای ما را بر شما دست دهد ما با شما بگوییم. خدای گفت عَزَّوَجَلَّ وَإِنْ تَغْفُوا وَتَصْفَحُوا وَتَغْفِرُوا فَإِنَّ آلَ اللَّهِ غَفُورٌ رَحِيمٌ: اگر فرا گذارید از ایشان و بگردید از مکافات ایشان و بپوشید زلت ایشان خدای تعالی با شما همان کند که خدای تعالی ۸ آمرزگار است و بخشاینده.

إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ: بدرستی که خواستها و فرزندان شما آزمونی اند شما را که بسبب ایشان از خدای عَزَّوَجَلَّ بازمانید. و گفته اند فِتْنَةٌ ای: محنة لكم؛ و گفته اند ای: عقوبة لكم، چنانکه پیغامبر گفت ۱۲ علیه السلام که الفضول عقوبة عاقب الله بها اهل التوحيد فجعلهم كَادِينَ لغيرهم وَاللَّهُ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ: و خدای است که نزد او است مزد بزرگ آن را که فرمان او نگاه دارد و رضای او جوید.

فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ: بترسید از خدای و پرهیزید از آزار او هر چند ۱۶ توانید. سؤال: چرا گفت مَا اسْتَطَعْتُمْ هر چند توانید بعد ما که این امت رابه وسع طاقت فرموده است نه به جهد طاقت چنانکه گفت لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا؟ جواب گفته اند این امر به جهد طاقت در اول اسلام بودست، آنکه منسوخ شد بدان آیت که لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا. و ۲۰ گفته اند این استطاعت مطاوعت است نه استطاعت قدرت، این همچنان است که گفت إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا. اما تمامی تقوی دو چیز است: اداء همه طاعات و پرهیز از همه زلات و آسَمِعُوا وَاطِيعُوا: و فراشنوید و فراپذیرید فرمان خدای را و فرمان برید و أَنْفِقُوا خَيْرًا لِّأَنْفُسِكُمْ: و نفقه

کنید به زکوة و صدقه و هزینہ تا نیک افتد تنهای شما را وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ: و هر که او را نگاه دارند از بخیلی تن او ایشانند رستگاران و پیروزان. پیغامبر گفت صَلَّی اللہ علیہ و سَلَّمَ: مَنْ آدَى الزَّكوةَ وَ قَرَى الصَّيْفَ وَ آدَى فِی التَّائِبَةِ فَقَدْ وَقَى شُحَّ نَفْسِهِ. ۴

إِنْ تُقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا: اگر وام دهید خدای را وام نیکو، مراد از این قرض زکوة و صدقه است، معنی این در سورة الحديد گفته آمد يُضَاعِفْهُ لَكُمْ: افزون کند آن مر شما را تا باضعاف مضاعفة وَيَغْفِرَ لَكُمْ: و بپامرزد شما را وَاللَّهُ شَكُورٌ حَلِيمٌ: و خدای هو سپاس است — یقبل الیسیر و یعطى الكثير ولا یَمِّنَ على العبد الفقیر — حلیم و بردبار است که تعجیل نکند به عقوبت آن کس را که در زکوة و صدقه تقصیر کند، لکن چون بگیرد سخت گیرد. ۸

عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ: داننده ناپیدا و پیدا، دیگر معنیهای غیب و شهادت گفته آمد الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ: معنی دیگر جایها گفته آمدست. ۱۲

در خبر است از رسول علیه السلام که وی گفت هر که سورة الطلاق
برخواند مرگ او بر سیرت و سنت پیغامبر بود صلی الله علیه و سلم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ: ای پیغامبر بزرگوار
چون خواهید که طلاق دهید زنان را طلاق دهید ایشان را در حال طهر
ایشان. همین آیت در شأن عبدالله بن عمر آمد که وی زن را طلاق داد در
حال حیض. عمر رسول را علیه السلام خبر کرد، رسول فرمود: وی را ۴
بگویی تا زن را مراجعت کند آنکه اگر او را نمی خواهد چون از حیض
پاک شود پیش از آنکه به وی رسد وی را طلاق دهد. این آیت در شأن
وی آمد.

اما طلاق بر دوروی است: طلاق است بستت و طلاق است نه بستت. ۸
اما طلاق بستت یکی بود برفق در حال طهری که در آن به زن نرسیده
باشد، و آن بر دوروی باشد مستحب و نامستحب. اما مستحب آن بود که
زن را در حال طهر پیش از آنکه به وی رسد یک طلاق بدهد بیش نه و
بگذارد تا عدتش بگذرد، اگر در آن میان خواهد که مراجعت کند وی ۱۲
اولیتر، و اگر نخواهد چون عدتش بسر آید باین گشت. و طلاق بستت
نامستحب آن بود که زن را در حال طهر طلاق بدهد و بیستد تا حیضی بر
وی بگذرد و پاک گردد، آنکه او را طلاق دیگری بدهد و بیستد تا حیضی

- دیگر بروی بگذرد و سربشوید، آنکه طلاق سدیگرش بدهد، پس از آن چون یک حیض بروی بگذشت باین گشت به سه طلاق. و طلاق نه بست آن بود که جز این بود. سؤال: چرا گفت يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ به لفظ خطاب وحدان، آنکه گفت إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ به لفظ جمع؟ جواب ۴ گفته اند خطاب النبی خطاب لامتّه و این مسئله ای است از اصول فقه؛ و گفته اند معناه یا ایها النبی قل لا متک اذا طلقتم النساء فطلقوهن لعدتهن و أَخْصُوا الْعِدَّةَ: و می شمیرید عدت را. و عدت بر دو روی است: عدت متوفی عنها الزوج است و عدت مطلقه. عدت متوفی عنها الزوج اگر آزاد باشد چهار ماه و ده روز است و اگر بنده بود دو ماه و پنج روز. اما عدت مطلقه بر سه وجه است: عدت ضهیا و عدت حیض و عدت حامله، عدت ضهیا اگر آزاد بود سه ماه بود و اگر بنده بود ماهی و نیم بود، و عدت حیض اگر آزاد بود سه حیض بود و اگر بنده بود دو حیض، و عدت حامله بنده را و آزاد را تا بار بنهند وَ اتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ: بترسید از آن خدای که خدای شما است تا امر او را مخالفت نکنید لَا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ: بیرون مکنید زنان معتده را از خانهای ایشان در حال عدت زیرا که سکنی به هیچ حال برنخیزد وَلَا يُخْرِجَنَّ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبَيَّنَةٍ: و بیرون نشوند — زنان معتده — مگر که بیارند زشت کاری هویدا کننده. سؤال: چرا گفت إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ بعد ما که اگر چه زن در عدت گناه نکند هم نشاید که از خانه بیرون آید؟ جواب گفته اند معناه: بیرون شدن ایشان از خانه در حال عدت زشتکاری است هویدا. و گفته اند معناه: مگر زنا کنند ۲۰ آنکه ایشان را بیرون برید و حد بر ایشان برانید. مُبَيَّنَةٍ به کسریا خوانده اند و به نصب یا خوانده اند، چون به کسریا خوانی: هویدا کننده عذر ملامت کننده و عقوبت کننده را، و اگر به نصب یا خوانی: هویدا کرده و تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ: و آن فرمانهای خدای است عزوجل وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ

فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ: و هر که از حد درگذرد در فرمانهای خدای بدرستی که ستم کرد بر تن خویش لا تَذَرِي لَعَلَّ اللَّهَ يُخْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا: ای آنکه طلاق سه می دهی زن را بیکبار مده که پشیمان گردی زیرا که توندانی باشد که خدای تعالی کاری پدید آرد پس آن کار که دوستی زن را در دل ۴ مرد آرد، یا دوستی مرد را در دل زن آرد و نتوانند که مراجعت کنند تا به حرام افتند یا به رشک گرفتار آیند. وقال النبی صلی الله علیه وسلم: لیس شیء فیما احل الله ابغض الیه من الطلاق ولا احب الیه من النکاح. سؤال: چرا گویند که قول خدای عزوجل نامخلوق است بعد ما که خدای تعالی ۸ احداث را بر امر واقع کرد گفت یُخْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا، و هر چه محدث بود واجب آید که مخلوق بود. جواب گوییم این امر حادثه ای است و حادثه را امر گفت چنانکه گفت وَإِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ، همه حوادث عالم را محدث گفت. ۱۲

فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ: چون برسند نزدیک به تمامی عدت ایشان نگه دارید ایشان را بخوبی یا جدا شوید از ایشان بخوبی. نگه داشتن ایشان را بخوبی آن بود که مراجعت کنند به نکاح درست به زیادت مهر به شهادت عدول، و جدا شدن ایشان بخوبی ۱۶ آن بود که یک طلاق بدهند و کاوین بگزارند و حدیث آن زن کوتاه کنند. سؤال: چرا گفت فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ بعد ما که چون عدت برسید زن باین گشت از آن پس این شوهر به نکاح آن زن اولتر نبود از اجنبی. جواب گوییم این بلوغ قرب است، معناه: فاذا قربن ۲۰ انقضاء عدتهن وآشهنوا ذوی غدلی منکم: و گواه کنید دو خداوند عدل از شما، گفته اند بر نکاح و گفته اند بر طلاق؛ و نزدیک ما بر هر دو وجه گواه باید گرفت لکن بر طلاق گواه کردن مستحب است نه واجب، اما بر نکاح واجب است زیرا که رسول گفت لا نکاح الا بولی

- برشد و شاهدی عدل. سؤال: عدالت راستی بود و راستی بندگان خدای داند ما ندانیم پس چگونه ذوی عدل را گواه کنیم؟ جواب گوییم مراد این عدالت آن است که بظاهر مستور باشند نه متهتک و أَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ: وپای دارید گواهی خدای را. اقامت شهادت بر سه وجه بود: یکی آنکه راهی بدهد و بنپوشد دیگر آنکه گواهی راست دهد و بنگرداند، سدیگر آنکه برای خدای دهد نه برای طمع ذَلِكُمْ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ: آنست تان پسند می دهند بدان آن کس را که گرویده می بود به خدای و به روز بازپسین. سؤال: چون اقامت شهادت مقتضی عقل است بر همه عقلا واجب است مؤمن و کافر، پس چرا گفت مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ بعد ما که بر کافر هم واجب است چنانکه بر مؤمن؟ جواب گفته اند این ذَلِكُمْ اشارت است فا ما تقدم از شرعیات در باب طلاق و عدت و نکاح و شرعیات بر مؤمنان واجب بود نه بر کافران وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا: و هر که بترسد از خدای کند خدای او را بیرون آمدنی از شدت. و گفته اند این در باب طلاق است که: هر که در باب طلاق از خدای بترسد و طلاق بسنت دهد خدای عزوجل او را فرج آرد از آنکه زن خویش را بحکم مردی دیگر بیاید دید و رشک آن بیاید کشید.
- وَيَرْزُقُهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ، ای: و یرزقه المراجعة من حیث لا يحتسب، دیگر معنی گفته اند هر که در حال شدت دل از رساننده شدت بنگرداند خدای او را فرج آرد و آن شدت از وی برگیرد یا او را در آن صبر دهد تا بوقت برداشتن، وَيَرْزُقُهُ: و او را روزی دهد و ثواب صابران از آنجا که نبیوسد. سدیگر معنی گفته اند وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ فِي بَابِ النِّعْمَةِ هر که در نعمت از خدای بترسد که بطر نیارد و شکر کند خدای را خدای عزوجل او را فرج آرد از زوال نعمت و او را روزی کند زیادت نعمت از آنجا که نبیوسد. چهارم معنی گفته اند وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ فِي امْرِئِهِ وَنَهْيِهِ: هر که از

- خدای بترسد در امر و نهی او خدای عزوجلّ او را فرج آرد از عقوبت عاصیان و او را روزی دهد ثواب مطیعان از آنجا که نبیوسد. پنجم و من یتق الله فی باب الرزق: هر که از خدای تعالی بترسد در باب روزی که حرام نخورد خدای عزوجلّ او را فرج آرد از نیاز و او را روزی حلال دهد از آنجا که نبیوسد و مَنْ یَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ: و هر که توکل بر خدای کند عزوجلّ پس خدای عزوجلّ او را بسنده بود که همه شغلای او کفایت کند إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ: بدرستی که خدای تمام کننده کار او است. و اگر بَالِغٌ به تنوین خوانی و أَمْرُهُ به نصب، معناه: رسنده است به مراد خود. و اگر بَالِغُ أَمْرُهُ خوانی به تنوین بالغ و به رفع امره: تمام است کار او و نافذ است امر او. سؤال: چرا گفت و مَنْ یَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ، هر که توکل بر خدای کند خدای شغل او کفایت کند، بعد ما که بسیار کس می بینیم که توکل بر خدای می کند و دل در خدای بندد و شغل کفایت نشود؟ جواب گوئیم معنی فَهُوَ حَسْبُهُ آن است که خدای بسنده است کفایت شغل او را، آخر کفایت کند لکن بنده را شتاب نباید کرد، نبینی که گفت قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا: بدرستی که خدای تعالی کردست هر چیزی را اندازه ای و وقتی. ابن عباس گوید أجلاً ینتهی الیه.
- وَاللَّائِي يَئِسْنَ مِنَ الْمَحِيضِ مِنْ نِسَاءٍ كُنَّ مِنْ آرْتَبْتُمْ فَعِدَّتُهُنَّ ثَلَاثَةُ أَشْهُرٍ: و آن زنان که نومید شده باشند از حیض از زنان شما اگر بشک اید عدت ایشان سه ماه است. سؤال: چرا گفت إِنْ آرْتَبْتُمْ فَعِدَّتُهُنَّ ثَلَاثَةُ أَشْهُرٍ بعد ما که اگر بشک نباشیم عدت ایشان هم سه ماه است چه فایده بود در شرط إِنْ آرْتَبْتُمْ؟ جواب گوئیم إِنْ آرْتَبْتُمْ نه شرط است بل که تنبیه است بر کلال فهم آن سایل که رسول را علیه السلام پرسید که عدت آیه سه چند است، بایستی که از قول خدای عزوجلّ که وَالْمُطَلَّقاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ بدانستی که عدت آیه سه ماه باشد سه ماه باشد چون این

مقدار ندانستند خدای تعالی تنبیه کرد سایلان را بر قلت فهم، زیرا گفت
 إِنْ أَرْتَبْتُمْ. و گفته اند معناه اذ ارببتم چنانکه إِنْ اتَّقَيْتُمْ معناه اذ
 اتَّقَيْتُمْ، چون بشک اید و نمی دانید عدت سه ماه است وَاللَّائِي لَمْ يَحِضْنَ:
 و آن زنان را که حیض نیاید همچنین عدت ایشان سه ماه باشد، آنکه ۴
 گفت وَأُولَاتُ الْأَحْمَالِ أَجَلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ: و زنان باردار را تمامی عدت
 ایشان تا آنکه بود که بار بنهند وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا: و هر که از
 خدای بترسد خدای کار او آسان کند. سؤال: چرا گفت هر که از خدای
 بترسد خدای کار او آسان کند بعد ما که ما می بینیم که خدای ترس را ۸
 کار بر وی دشوارتر بود و کارهای وی بسته تر بود؟ جواب گوییم خدای
 گفت مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا نگفت يجعل له امره يسرا، این مِنْ أَمْرِهِ این فایده دهد
 که از آن تقوی او او را راحتی پدیدار آید، به ثواب و کرامات متقیان رسد و
 راه تقوی بر وی آسان شود. ۱۲

ذَلِكَ أَمْرُ اللَّهِ أَنْزَلَهُ إِلَيْنَا: آنچه بر شما می خوانند فرمان خدای است
 فرو فرستاد آن را بر شما وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ سُبُلًا مَخْرَجًا: و
 هر که از خدای بترسد فا پوشد وفا گذارد خدای تعالی بدیهای او از وی و
 بدهد او را مزد بزرگ. ۱۶

أَسْكِنُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ سَكَنْتُمْ مِنْ وَجْدِكُمْ: آرام دهید زنان طلاق داده را از
 آنجا که شما آرام دارید از فراخ دستی شما. سؤال: چرا گفت أَسْكِنُوهُنَّ
 مِنْ حَيْثُ سَكَنْتُمْ بعد ما که زن طلاق داده را آنجا که مرد باشد بودن
 صواب نباشد، از وی جدا باید بود. جواب گوییم مراد ازین آن مطلقات ۲۰
 است که از پیش گفت فَطَلِقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ و ایشان مطلقات رجعی باشند و
 ایشان را سکنی شوهر اولیتر باشد. دیگر جواب آن است که خدای گفت
 مِنْ حَيْثُ سَكَنْتُمْ، نگفت حَيْثُ سَكَنْتُمْ و این مِنْ تبعیض فایده دهد،
 یعنی از آن سرای که شما سکنی دارید خانه ای سوی ایشان کنید. سؤال:

چرا گفت مِنْ وَجْدِكُمْ و وجد توانگری بود نه سکنی و سکنی چنانکه بر توانگر واجب است بر درویش هم واجب است. جواب گوئیم معناه علی مقدار قدرتکم و وسعکم عَلَى الْمَوْسِعِ قَدْرُهُ وَعَلَى الْمُقْتِرِ قَدْرُهُ وَلَا تُضَارُّوهُنَّ لِتُضَيِّقُوا عَلَيْهِنَّ: و گزند میارید بر ایشان تا تنگ دارید بر ایشان. گزند آوردن بر زن از دو وجه بود: یکی آنکه با وی بدخویی می‌کند و بدسازی تا زن از صحبت وی سیر گردد و خود را از وی بازخرد و حق خویش بدو بگذارد، دیگر مضرت آن بود که وی را طلاق دهد و بگذارد تا عدتش به آخر نزدیک رسد وی را با خویشتن گیرد، آنکه طلاق دیگر دهد، همچنین دیگر و سدیگر تا نه ماه آن بیچاره را در عدت خویش می‌پیچاند وَإِنْ كُنَّ أُولَاتٍ حَمَلٍ فَأَنْفِقُوا عَلَيْهِنَّ حَتَّى يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ: و اگر زنان طلاق داده باردار باشند نفقه می‌کنید بر ایشان تا بار بنهند، چون بار بnehادند فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ: اگر شیر دهند کود کان شما را بدهید ایشان را مرزدهای ایشان، زیرا که زن طلاق داده چون بار بnehاد بیگانه گشت گر شیر دهد وی را مزد دایگی واجب آید وَاتِمُّوا بَيْنَكُمْ بِمَعْرُوفٍ: سازگاری کنید میان شما بنیکوی وَإِنْ تَعَاَسَرْتُمْ فَمُتْرَضِعُ لَهُ الْآخَرَى: و اگر تنگی و دشواری کنید — که مرد گوید من چندین مزد ندهم، یا زن گوید من چندینی کم نستانم — زود بود که شیر دهد او را دایه ای دیگر تا کودک ضایع نماند.

لِيُنْفِقَ ذُو سَعَةٍ مِنْ سَعَتِهِ: نفقه کند خداوند فراخ دستی از فراخ دستی او وَمَنْ قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ: و آن کس که تنگ کرده باشند بر وی روزی او نفقه کند از آنچه خدای او را داده بود لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا: در نخواهد خدای از هیچ تن مگر آنچه داده باشد او را، از توانگر فرا خورد توانگری او و از درویش فراخورد درویشی او. سؤال: پس چرا قضاة اسلام اکراه کنند بر انفاق دایه و فرزند و حبس کنند بعد ما که

خدای گفت لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا أُتِيهَا؟ جواب گوییم اگر چه بر کسب آن کس را کنند که کسب داند کرد و نمی کند اضرار زن و فرزند را، چنورا اگر چه کنند بر کسب و نفقات ساختن، زیرا که وی می اضرار آرد و رسول گفت علیه السلام لا ضرر ولا ضرار فی الاسلام؛ اما آن کس را که کسب نتواند کرد و نفقات نتواند ساخت وی را اگر چه نشاید کرد و نه حبس، لا بل که از بیت المال وی را تعهد باید کرد و اگر آن نباشد بر توانگران واجب باشد عون وی از قول خدای تعالی تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا: زودا که کند خدای از پس دشواری و تنگی فراخی و آسانی. سؤال: چرا اینجا گفت بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا و جای دیگر گفت فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا، نه این تناقض بود؟ جواب گوییم آنجا که گفت فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا مراد از آن مَعَ بعد است زیرا که عسر و یسر ضدّاند بهم نباشند، پس تناقض لازم نیاید.

وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا وَرُسُلِهِ: و چندا دهها و اهل دهها و شهرها و اهل شهرها که از حد درگذشتند از فرمان خدای ایشان و از فرمان رسول ایشان. سؤال: چرا گفت قَرْيَةٍ عَتَتْ بعد ما که قرية دیه بود و شهر بود و از دیه و شهر عتو و طغیان نبود؟ جواب گفته اند قرية در حقیقت جماعت بود چنانکه در لغت گویند قَرِيتُ الْمَاءِ فِي الْحَوْضِ، ای: جمعت، پس مراد از این قرية جماعت مردمان اند. و گفته اند مراد از این قرية اهل قرية اند چنانکه گفت وَأَسْأَلُ الْقَرْيَةَ، یعنی: اهل القرية فَحَاسَبْتُهَا حِسَاباً شَدِيداً وَعَذَّبْتُهَا عَذَاباً نُكْرًا: شمار کردیم با ایشان شمار سخت و عذاب کردیم ایشان را عذاب صعب. سؤال: چرا گفت فَحَاسَبْتُهَا حِسَاباً شَدِيداً بعد ما که هنوز با خلق شمار نکردست که شمار روز قیامت خواهد بود؟ جواب گفته اند این حساب جزا است و عقوبت این جهانی. و گفته اند در این تقدیم و تأخیر است معناه عَذَّبْنَاهَا عَذَاباً شَدِيداً فِي الدُّنْيَا وَحَاسَبْنَاهَا

حساباً شدیداً فی الآخرة و به لفظ ماضی یاد کرد از بهر تقریب را، یعنی: همنگار که شمار ایشان آمد.

فَدَاقَتْ وَبَالَ أَمْرِهَا وَكَانَ عَاقِبَةُ أَمْرِهَا خُسْرًا: بچشیدند عقوبت کار خویش

و بود سرانجام کار ایشان زیان کاری. ۴

أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا: ساختست ایشان را خدای عزوجل عذاب سخت، و آن عذاب دوزخ است فَأَتَقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ الَّذِينَ آمَنُوا: بترسید از خدای ای خداوندان خردها آنکسها که گرویده اید به خدای.

سؤال: چرا آن خردمندان را خاص کرد که بگرویده اند به تقوی بعد ما که ترسیدن از خدای بر همه عقلا واجب است؟ جواب گفته اند مراد از این آمَنُوا ایمان میثاق است که همه آدمیان روز میثاق ایمان آوردند. و گفته اند مراد از این آمَنُوا اهل کتاب اند که به موسی و عیسی بگرویده اند، بترسید از خدای در مخالفت محمد. و گفته اند مراد از این تقوی در شرعیات است و آن بر مؤمنان واجب است زیرا که ایشان را خاص کرد قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا: بدرستی که خدای فرو فرستاد به شما پندی و شرفی و یاد گاری، و آن قرآن است. ۸

رَسُولًا يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ: بفرستاد بر شما رسولی که می خواند بر شما سخنان خدای را هویدا. گر مُبَيِّنَاتٍ به کسریا خوانی: هویدا کننده حدود و احکام. سؤال: چرا گفت ذِكْرًا رَسُولًا رسول را بدل نهاد از ذکر، و بدل آن بود که يقوم مقام المبدل و رسول بجای ذکر نه استند. جواب گفته اند این ذکر به معنی ذاکر است ذاکر را ذکر گفت چنانکه گفت أَوْ آجِدُ عَلَى النَّارِ هُدًى. ای: هادیاً، هادی را هدی گفت. و گفته اند اندر این ضمیر است ای: قد انزل الله اليكم ذِكْرًا و ارسل اليكم ۱۶ ۲۰

رَسُولًا. لِيُخْرِجَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ: تا بیرون آورده می دارد آن کسها را که گرویده اند و کردند کارهای نیک از تاریکیهای کفر به روشنایی ایمان و از تاریکیهای نکرت به روشنایی معرفت و از تاریکیهای شبهت به روشنایی حجت و از تاریکیهای دنیا به روشنایی بهشت وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَيَعْمَلْ صَالِحًا: و هر که بگردد به خدای و کند کار نیک يَدْخُلْهُ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ: در آرد او را در بهشتها که می رود زیر اشجار و قصور آن جویها خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا: جاودان باشند در آنجا همیشه قَدْ أَحْسَنَ اللَّهُ لَهُ رِزْقًا: بدرستی که نیکو روزی داده بود خدای آن کس را که در بهشت آرند. سؤال: چرا گفت قَدْ أَحْسَنَ اللَّهُ لَهُ رِزْقًا بعد ما که خبر از جمع است که گفت خَالِدِينَ فِيهَا؟ جواب گوئیم این لَهُ کنایت از مَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَيَعْمَلْ صَالِحًا است و لفظ مَنْ وحدان است.

۴

۸

۱۲

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ: خدای آن است که بیافرید هفت آسمان را و از زمین همچنان هفت زمین. گروهی گفتند که آسمان هفت است و زمین یکی و این که گفت مِثْلَهُنَّ یعنی فی الالفاظ لا فی العدد. و گروهی گفتند مِثْلَهُنَّ فی الطباق، چنانکه آسمان هفت است زمین هفت است لکن نه مطابق زبر یکدیگر، بل که در هم پیوسته چون زمین هند و زمین روم و زمین ترک و جز آن. و گروهی گفتند مثلهنّ فی العدد، و ما بدین قول گیریم چنانکه آسمان هفت است زمین هفت است مطابق زبر یکدیگر يَنْزُلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ: فرو آید فرمان او میان آن. گفته اند این امر تدبیر است که هر وقت انواع تدبیر می کند چنانکه گفت كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ. و گفته اند این امر فرمان است که از وی به اهل آسمان و زمین می آید لِيَتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا: تا بدانید که خدای تعالی بر هر چیز

۱۶

۲۰

- توانا است و خدای به همه چیز به دانش فرا رسیدست. این لام لِتَعْلَمُوا
لام غرض است که غرض خدای از خلق عالم این است. و این
مسئلتی است عظیم از اصول دین تا غرض خدای تعالی از خلق عالم
چيست؟ گروهی گفتند خدای را غرض نیست در خلق عالم زیرا که وی
۴ مالک اعیان است، هر چه کند غرض در آن اعتبار نباید کرد. و گروهی
گفتند غرض خدای تعالی نفع بندگان است. و گروهی گفتند غرض از
خلق او داند و بس، زیرا که غرض از فعل فاعل داند. گروهی گفتند
غرض وی از خلق عالم تحقیق معلوم است. بو عمرو مازنی گفت غرض از
۸ خلق عالم آن است تا بندگان را باشد و از ایشان آید و بدیشان رسد، ایشان
را باشد نعمت و از ایشان آید طاعت و معصیت و بدیشان رسد ثواب و
عقوبت. محمد هیصم گفتی غرض خدای تعالی از خلق اظهار صفات
حمیده است و استدعاء حمد و ثنا چنانکه در این آیت پدید کرد لِتَعْلَمُوا
۱۲ اَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. سؤال: اینجا گفت لِتَعْلَمُوا اَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ
شَيْءٍ قَدِيرٌ و جای دیگر گفت سَيَجْزِي الَّذِينَ اَسَاؤُا بِمَا عَمِلُوا؛ اینجا غرض
دیگر گفت و آنجا غرض دیگر، نه این تناقض بود؟ جواب گویم آنجا
که گفت لَيَسْجِزِي الَّذِينَ اَسَاؤُا بِمَا عَمِلُوا مراد از آن جزوی است و اینجا
۱۶ که گفت لِتَعْلَمُوا اَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ غرض کلی است، پس این
آن را متناقض نبود. سؤال: اگر غرض از خلق عالم این است که لِتَعْلَمُوا
پس چرا همه خلق نمی دانند کمال علم و قدرت خدای بعد ما که روا
نباشد که خدای فعلی کند برای غرضی را و آن غرض بحاصل نیاید، پس
۲۰ اگر غرض این بودی بایستی که همه عقلا را این علم بودی. جواب
گفته اند مراد از این لِتَعْلَمُوا آن است تا فراخورد آن آن بود که بدانند. و
گفته اند معناه لیمکنکم آن تعلموا، لاجرم این غرض حاصل است که همه
عقلا ممکن اند این علم را.

در خبر است از رسول علیه السلام که وی گفت هر که سورة التحريم
برخواند خدای تعالی گناهان او را به طاعت بدل کند و او را پیش از مرگ
توبه نصوح کرامت کند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ: ای پیغامبر بزرگوار. النبى به همز خوانند و بى همز
خوانند؛ چون به همز خوانی از نَبَأً بود و نبأ خبر بود، و چون بى همز
خوانی از نبوت بود و نبوت رفعت بود چنانکه گویند مکان نبی ای رفیع. و
چون بى همز خوانی اولیتر، زیرا که در خبر است که مردی پیغامبر را
گفت: یا نبی الله. پیغامبر گفت: لا تهمزوا باسمی انما انا نبی الله؛ و نیز
در لغت حجاز همز نبود و مصطفی علیه السلام حجازی بود لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ
اللَّهُ لَكَ: چرا می حرام کنی آن را که خدای تعالی حلال کرد ترا؟ سؤال:
چگونه روا بود از رسول علیه السلام تحریم حلال، بعد ما که تحریم ما
احل الله کفر است؟ جواب گوییم این تحریم بر خویشتن حرام کردن
است، چنانکه یکی از ما حلالی را بر خویشتن حرام کند، و این روا
است تَبْتَغِي مَرْضَاتِ أَزْوَاجِكَ: می بجویی خشنودی زنان ترا وَاللَّهُ غَفُورٌ
رَحِيمٌ: و خدای آمرزگار است و بخشاینده، ترا بدینچه کردی نگیرد. نزول
این آیت در آن بود که سودة بنت زمعه زن مصطفی بود علیه السلام؛ اهل
بیت وی از قبيلة او را شرابی فرستادندی مانند انگبین، وی آن را به رسول

ارزانی داشتی، وی را بنهادی هرگاه که رسول در حجره وی آمدی وی را از آن شربتی دادی. دیگر زنان را از آن رشک می آمد، بهم بسگالیدند تا رسول خدای را از آن شربت خوردن بازدارند. اتفاق کردند که: رسول علیه السلام بنزدیک هریکی از ما که می آید گوییم از تو دم کریه می آید. ۴ و رسول علیه السلام دم کریه را دشمن داشتی، از آنکه جبرئیل و فرشتگان نزدیک وی آمدندی و فرشتگان را از آن رایحه کریه رنج بودی. رسول علیه السلام در نزد ایشان شد، گفتند «یا رسول الله، انا نجد منك رایحه المغایر». و مغایر چیزی بود مانند صمغ از درخت بیرون آید، طعمش شیرین بود ولیکن بویش ناخوش بود. رسول علیه السلام اندیشید که مگر این بوی کریه از آن شربت می آید، گفت «من این شراب را بر خود حرام کردم»؛ و سوگند خورد که نیز از آن نخورم. خدای تعالی این آیت را بفرستاد. ۱۲

قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمَانِكُمْ: بدرستی که پدید کرد خدای شما را کفارت سوگندان شما؛ در سورة المایده آنجا که گفت وَ كَفَّارَتُهُ إِطْعَامُ عَشْرَةِ مَسَاكِينَ، الآية. و گفته اند این فرض فرض ایجاب است و گفته اند این فرض بیان است وَاللَّهُ مَوْلِيكُمْ: و خدای است یار شما وَهُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ: و او است دانا بدین حال که افتاد حکم کننده به کفارت سوگند. ۱۶ وَ إِذَا أَسَرَ النَّبِيُّ إِلَى بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا: و چون راز کرد پیغامبر با یکی از زنان خویش سخنی، و آن حفصه بود فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهِ وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ: چون خبر کرد حفصه مرعایشه را بدان و آشکارا کرد خدای آن را بر رسول عَرَفَ بَعْضُهُ وَأَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ: پدید کرد رسول برخی از آن بر حفصه و اعراض کرد از برخی. و گر عَرَفَ به تخفیف خوانی معنا: جاری فَلَمَّا نَبَّأَهَا بِهِ: چون بیا گاهانید رسول مر حفصه را بدان قَالَتْ مَنْ أَنْبَأَكَ هَذَا: حفصه گفت کی بیا گاهانید ترا بدین قَالَ نَبَّأَنِي الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ: رسول گفت

- بیا گاهانید مرا خدای دانا و آگاه به همه چیزها.
- و آن آن بود که پیغامبر صلی الله علیه و سلم وقتی در حجره حفصه بنت عمر شد حفصه غایب بود و ماریه القبطیه کنیزک رسول — آنکه مقوقس آن را بهدیه فرستاده بود — در آن حجره بود. رسول را علیه السلام با وی صحبت افتاد؛ چون بیرون می آمد حفصه بر در بود، بجای آورد. رسول علیه السلام بدانست که حفصه بر آن حال واقف گشت، ترسید که عایشه را بگوید و آن روز نوبت عایشه بود. رسول مر حفصه را گفت «نگر عایشه را نگوئی تا من ترا مژدگانی دهم و آن آنست که دوم خلیفت از پس من پدر تو خواهد بود». حفصه از آنجا که عادت زنان باشد — که إذا امرتهن فقد نهيتهن و اذا نهيتهن فقد امرتهن — بشد فاعایشه بگفت. جبرئیل مر رسول را خبر کرد که حفصه راز توفا عایشه بگفت. رسول خشم گرفت بر حفصه، برای دل عایشه را او را طلاق داد. حفصه اندوهگن گشت، نزدیک پدر خویش آمد. عمر گفت «چه بودست که چنین اندوهگنی؟». گریان گفت «رسول مرا طلاق داد». عمر بانگ بروی زد گفت «تو که رسول را نشایی مرا هم به فرزندی نشایی». آن ضعیفه حیران فرو ماند، در خانه درونی شد؛ آن روز چیزی نخورده بود، نیت روزه کرد. شب درآمد، روزه نگشاد و همه شب دعا و تضرع می کرد. جبرئیل آمد که: یا رسول الله الجبار یقرئک السلام و یقول راجعها فانها صوامة قوامة. پیغامبر علیه السلام او را مراجعت کرد.
- ۴
- ۸
- ۱۲
- ۱۶
- ۲۰
- إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا: اگر توبه کنید ای عایشه و ای حفصه و به دل با خدای گردید جای آن هست زیرا که بچسبید دلهای شما از صواب بدانکه رسول را اندوهگن کردی و اِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَ جِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ: و اگر همدیگر پشت گردی بر رسول با وی برنیاید چرا زیرا که خدای یار او است و جبرئیل و نیکان مؤمنان یار او اند و الْمَلٰٓئِكَةُ

- بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ: و فرشتگان از پس این همه یار او اند. و آن آن بود که عمر مر حفصه را مالش داد و گفت «یا عِدْوَةَ نَفْسُکَ، بر خویشتن ستم کردی به آزدن رسول، نگر نپنداری که ترا با رسول آن پیش شود که عایشه را، زیرا که عایشه هزار ناز بر رسول بتواند کردن که تویکی نتوانی کرد زیرا که ۴ همه دل رسول عایشه دارد به دوستی، جای آن هست که هر دو توبه کنید و دل رسول علیه السلام دریاوید و اگر هر دو هم پشت شوید هم با رسول بر نیایید زیرا که خدای تعالی یار او است و جبرئیل یار او است و فرشتگان و ما که مؤمنانیم همه یار اویم». چون عمر این استقامت و ۸ حسبت بکرد، عایشه رضی الله عنها گفت «ما را آن خود بس که رسول خدای ما را پند می دهد که نیز وعظ نمی باید». عمر گفت «اینک منم خاموش». خدای این آیت بفرستاد بر موافقت قول عمر. سؤال: چرا نگفت فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبًا کَمَا بَعْدَ مَا که دو تن را دو دل بیش نبود؟ جواب ۱۲ گوئیم در لغت دورا به لفظ جمع یاد کنند، چنانکه شاعر گوید:
- يَا صَاحِبِيَّ قَدَّتْ نَفْسِي نَفُوسَكُمَا وَ حَيْثُمَا كُنْتُمَا لَقَيْتُمَا رَشْدًا
سؤال: چرا گفت اِنْ تَتُوبَا اِلَى اللّٰهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا: اگر توبه کنید ۱۶ دل شما بگشت از صواب، نگفت اِنْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا فتوبا، بعد ما که نخست بنده از صواب بیفتد آنکه توبه کند؟ جواب گفته اند معناه: توبا الى الله فقد صغت قلوبكما؛ و گفته اند معناه: اِنْ تَتُوبَا اِلَى اللّٰهِ كَانِ اُولَى بِكُمَا فقد صغت قلوبكما عن الصواب. سؤال: چرا گفت وَالْمَلٰٓئِكَةُ بَعْدَ ۲۰ ذٰلِكَ ظَهِيْرٌ نگفت ظهرا، بعد ما که ملائکه جمع است و ظهیر وحدان؟
- جواب گوئیم ظهیر گفت از بهر وفاق فواصل را که فواصل این سوره چنین است، چنانکه گفت عَنِ الْيَمِيْنِ وَعَنِ الشَّمَالِ قَعِيْدٌ از بهر فواصل آیات را. و گفته اند ظهیر بر وزن مصدر است كالزَّمِيلِ وَالذَّبِيْبِ وَالرَّبِيْعِ، و هر اسمی که بر وزن مصدر بود تثنیه و جمع و وحدان در آن یکسان بود،

چنانکه گویند رجل عدل و رجلان عدل و رجال عدل.

- عَسَى رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَكُنَّ أَنْ يُبْدِلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِنْكُنَّ: اگر رسول شما را طلاق دهد شاید بود و واجب چنان بود که خدای تعالی او را بدل دهد از شما جفتانی به از شما مُسْلِمَاتِ: گرویدگانی مُؤْمِنَاتِ: باوردارندگانی حق را قَائِمَاتِ: فرمان بردارانی تَائِبَاتِ: توبه کنندگانی عَابِدَاتِ: عبادت کنندگانی سَائِحَاتِ: روزه دارانی ثَّيْبَاتِ وَ أَبْكَاراً: کالمانی و دوشیزگانی. سؤال: ای زنان رسول علیه السلام نه مسلمات مؤمنات قانتات تائبات عابدات سائحات ثبیات و ابکار بودند تا گفت بدل دهد او را زنانی بدین صفت به از شما؟ این آنگه درست آمدی که زنان رسول بدین صفت نبودندی. جواب گوئیم معنی خَيْرًا مِنْكُنَّ آن بود که از شما به باشند در نگاه داشت دل رسول علیه السلام و آنگه چون شما باشند در اسلام و ایمان و قنوت و درین همه صفات که یاد کرد. سؤال: چه فرق است میان مسلمات و مؤمنات تا خدای تعالی آن را به دو لفظ یاد کرد؟ جواب گفته اند مسلمات ای موحدات و مؤمنات ای مصدقات، و گفته اند مؤمنات حق ایمان بجای آرندگان. سؤال: چرا او او درآورد در وَ أَبْكَاراً و در این دیگر صفات در نیاورد؟ جواب گفته اند که این واو ثمانیه است که عرب در عدد چون از هفت بگذرند واو ثمانیه درآرند، چنانکه از پیش در التائبون العابدون تا آنجا که والناھون عن المنکر گفته آمد. و گفته اند واو فصل است که واجب کرد میان ثبیات و ابکار که یک تن هم بکرو هم ثیب نباشد چنانکه یک تن هم مسلم بود و هم مؤمن و هم قانت و هم تایب و هم عابد و هم سایح، واو فصل درآورد میان اینها که یاد کرد و میان ابکار تا آن فایده دهد که بعضی از زنان رسول ثیب بودند و بعضی بکر. سؤال: گیر که مسلمات و مؤمنات و قانتات و تائبات و عابدات و سایحات در این همه مدح است، در ثبیات باری چه مدح است تا آن را

نیز یاد کرد؟ جواب گوئیم مراد از این اوصاف نه مدح است، لا بل که خبر است از آن ازواج که اگر بدل کردی، و خود بدل نکرد ایشان را. سؤال: چون جای دیگر گفت لَا يَحِلُّ لَكَ الْبَسَاءُ مِنْ بَعْدُ وَلَا أَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ و اینجا گفت إِنَّ يُبَدِّلُهُ أَزْوَاجاً، نه این تناقض بود؟ جواب ۴ گفته اند این آیت پیش از آن آمد که لَا يَحِلُّ لَكَ الْبَسَاءُ، چون این بود پس آن آمد تناقض لازم نیاید. و گفته اند این تبدیل در آن جهان بودی اگر رسول دست بازداشتی زنان خویش را، و لکن نه رسول دست بازداشت و نه خدای بدل کرد. ۸

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَاراً: ای مؤمنان برهانید تنهای خویش را و اهل خویش را از آتش دوزخ وَفُودَهَا النَّاسُ وَالْجِبَارَةُ: که هیزم آن مردم است و سنگهای آن گوگرد باشد از بهر غایت گرما را. اما رهانیدن تن خویش از آتش دوزخ به سه چیز بود: یکی آنکه طاعتهای گذشته را قضا کنی، در حال ادا کنی و در استقبال دل بنهی که ادا کنم، دیگر از گناهان گذشته توبه کنی و در حال معصیت نکنی و توبه کنی که دیگر نکنم، سدیگر خصمان گذشته را خشنود کنی و در حال خصم بنگیری و در استقبال دل بنهی که نیز کس را خصم خود نکنی. و ۱۶ رهانیدن اهل خویش را از دوزخ به سه چیز بود: یکی آنکه کار دین ایشان را درآموزی، دیگر آنکه ایشان را به طاعت خدای فرمایی، سدیگر آنکه ایشان را از معصیت نهی کنی. چون کسی چنین باشد به قیامت او را گویند جزاک الله من قیم عتاً خیراً کُنْتَ تَعْلَمُنَا وَتَأْمُرُنَا وَتَنْهِنَا فَنجیت نفسك وَنجیتنا، فیساق بأجمعهم الى الجنة. و اگر این نکند روز قیامت او را گویند لا جزاک الله من قیم عتاً خیراً کُنْتَ لَا تَعْلَمُنَا وَلَا تَأْمُرُنَا وَلَا تَنْهِنَا فَاهلکت نفسك واهلکتنا، فیساق بأجمعهم الى النار عَلَیْهَا مَلِئِکَةٌ غِلَظُ شِدَادٍ: بر این دوزخ فرشتگانی موکل باشند زفتانی سختانی، چنانکه

اگر یکی را از ایشان بفرماید خدای عزوجل که هفت آسمان و هفت زمین را به دهن باز او کند، بروی آسان تر از آن آید که یکی از ما عدسی در دهن او کند لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ: نافرمانی نکنند خدای را

۴ در آنچه فرموده باشند ایشان را و بکنند هر چه ایشان را فرمایند. سؤال: چون گفت لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ چه فایده بود در تکرار یَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ؟ جواب گوئیم لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ خبر از طواعت ایشان بود در ماضی، وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ خبر از طواعت ایشان بود در استقبال. و گفته اند لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ مراد ازین امر خدای است ایشان را به عذاب و عقوبت دوزخیان. سؤال: چرا گفت لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ بعد ما که هاروت و ماروت فرشتگان بودند و معصیت کردند؟ جواب گوئیم هاروت و ماروت آن وقت که معصیت کردند بر طبع و صفت فرشتگان نبودند، لا بل که به طبع و صفت آدمی گردانیده بودند. دیگر جواب

۱۲ گوئیم لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ آن فرشتگان را گفت که خزنة دوزخ باشند چنانکه گفت عَلَيْهَا مَلِكَةٌ غِلَاطٌ شِدَادٌ، لاجرم هرگز از ایشان معصیت نبود. سؤال: ای نه جبرئیل و میکائیل از مقربان و سرهنگان ملائکه اند و در قضا و قدر خلاف کردند که جبرئیل می انکار کرد قضاء شر را تا اسرافیل از لوح جواب داد که خیر و شر همه به قضاء خدای است و آن انکار از قضا و قدر از جبرئیل معصیت بود؟ جواب گوئیم آن از جبرئیل معصیت نبود، زیرا که بر سبیل مناظره گفت، چنانکه یکی از ما مناظره کند در چیزی بر سبیل خصومت نه بر سبیل اعتقاد، از راه خصومت انکار

۲۰ کند تا آنچه حقیقت است وی را معلوم گردد. جبرئیل نیز از راه خصومت انکار کرد قضاء شر را تا حجت آن از قول اسرافیل از لوح محفوظ فازو و فاهمه فرشتگان نمود و خبر آن به ما رسد که ما بدانیم که خیر و شر همه به قضاء خدای است عزوجل.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَعْتَذِرُوا الْيَوْمَ: ای آنکسها که کافر شدید و ای شما که کافرانید عذر نخواهید امروز که روز قیامت است که سودتان ندارد إِنَّمَا تُجْرُونَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ: بدرستی که شما را پاداش کنند به هر چه می‌کردید در دار دنیا؛ و آن کافر بود که او را به همه بدیها پاداش دهند ۴ روز قیامت. سؤال: چرا کافر را خاص کرد به جزای عمل بعد ما که مؤمن را هم جزا بود بدانچه می‌کند؟ جواب گوئیم کافر است که او را روز قیامت پاداش دهند به هر چه کرده بود اما مؤمن را بود که در این جهان مکافات کنند به دردها و بیماریها و محنتها، چنانکه جای دیگر گفت و ۸ مَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحًا: ای مؤمنان به دل باز گردید با خدای بازگشتن بصدق دلها. اما توبه نصوح به سه چیز باشد: الندامة بالقلب و الاقلاع بالبدن و الاستغفار باللسان. و گفته اند تَوْبَةً نَصُوحًا آن بود که این نصوحا مردی بودست در بنی اسرائیل وی را مال بسیار بود و گناه بسیار بود، توبه کرد و همه مال به خصمان می داد تا وی را هیچیز نماند مگر آن جامه ای که پوشیده داشت. آخر خصمی بیامد بروی دعوی کرد، وی آن جامه برکشید و به وی داد و در گوی آب شد، بنشست تا ۱۶ کسی جامه ای بیاورد در وی پوشید. خدای تعالی ما را در این آیت فرمود که توبه کنید چون توبه نصوحا. اما اشتقاق نصوح از نصح است و هوضم الشئ الى الشئ علی وجه الاصلاح، از اینجا است که درزی را ناصح گویند زیرا که پارهای کرباس را فراهم سازد و درهم دوزد؛ همچنین ۲۰ تایب به توبه همه کارهای خویش را باصلاح آرد. سؤال: چرا نگفت توبه نصوحه به لفظ تأنیث بعد ما که لفظ توبه مؤنث است؟ جواب گوئیم توبه را دو نام است توبه و توب، نصوح نعت توب است و لفظ توب مذکر است زیرا که گفت تَوْبَةً نَصُوحًا عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ —

- عسی من الله: واجبٌ —: واجب کند که خدای تعالی بدیهای شما را درگذارد. سؤال: اگر آمزش تایب از خدای تعالی واجب است پس چرا تایب را دعا باید کرد که یا رب مرا بیامرز، که خود واجب بود آمزش او؟
- ۴ جواب گوئیم هر چند آمزش تایب واجب است برای آنکه خدای تعالی وعده کردست به مغفرت وی ولیکن هم دعا باید کرد تایب را، زیرا که نداند که همه گناهان او را بیامرزد یا بعضی را، و نیز تایب نداند که توبه او ندم بود یا نه، و نیز نداند که توبه او قبول بود یا نه. وَيُذْخِلْكُمْ جَنَّاتٍ
- ۸ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ: و درآرد شما را در بهشتهایی که می رود زیر اشجار و قصور آن جویهای می و شیر و انگبین و آب صافی یَوْمَ لَا يُخْزِي آلَ اللَّهِ النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ: آن روز که روز قیامت بود خوار نکند خدای رسول را و آن کسها را که گرویده بودند با وی. سؤال: چرا آن گروه را از مؤمنان خاص کرد که با وی گرویده بودند که همی ایشان را خوار نکند؟
- ۱۲ جواب گفته اند این شرف خاص صحابه را باشد که روز قیامت مرایشان را هیچ تشویر ندهند. و گفته اند که آمَنُوا مَعَهُ ای: آمَنُوا به. و گفته اند يَوْمَ لَا يُخْزِي آلَ اللَّهِ النَّبِيُّ، تَمَّ الْكَلَامَ، آنکه گفت وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ يَسْعَىٰ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ: می رود نور ایشان در پیش ایشان و از راست ایشان. آن نور که در پیش بود نور طاعت بود — و گفته اند نور توبه بود، و گفته اند نور ایمان بود — و آن که از راست نور بهشت بود يَقُولُونَ رَبَّنَا آتِنَا لَنَا نُورَنَا: می گویند ای بار خدای ما تمام کن ما را نور ما تا به بهشت وَ اغْفِرْ لَنَا إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ: و بیامرز ما را که تو بر هر چیز که خواهی توانایی.
- ۲۰

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ: ای پیغامبر بزرگوار باز کوش با کافران و منافقان. اما جهاد بر شش روی است: جهادی است با کافران به سلاح، و جهادی است با مبتدعان و منافقان به حجت گفتن، و جهادی

است با شیطان به وسواس او را رد کردن، و جهادی است با دنیا به زهد، و جهادی است با تن به قهر کردن هوا، و جهادی است با مؤمنان به مدارا کردن. فاضلترین همه جهادها جهاد تن است، پیغامبر گفت صلی الله علیه و سلم: افضل الجهاد مجاهدة النفس. سؤال: چرا گویند که منافق ۴ حلال الدم نیست بعد ما که خدای تعالی گفت جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ؟ جواب گوییم جهاد با منافقان به حجت است نه به محاربت وَاَعْلُظْ عَلَيْهِمْ: و صلب باش برایشان و وزنی منه ایشان را که ایشان همه هیمه دوزخ اند وَمَاؤِيَّهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ: و جایگاه ایشان دوزخ است و ۸ بد بازگشتن جایی است دوزخ.

ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِّلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَامْرَأَتَ لُوطٍ: بزد و پدید کرد خدای تعالی داستانی مرآن کسها را که کافرنده زن نوح و نامش واعله و به زن لوط و نامش واهله کانتا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ: بودند زیر حکم دو بنده از بندگان ما نیک دو بنده فَخَانَتْهُمَا: خیانت کردند ایشان را، در دین نه در تن. خیانت زن نوح وی را آن بود که مردمان را گفتی که نوح دیوانه است یا گفتی وی خرف است نمی داند که چه می گوید. و خیانت زن لوط وی را آن بود که چون جبرئیل با فرشتگان به سرای وی ۱۶ آمدند، وی به بهانه آتش به یک یک سرای می رفت و می گفت به خانه ما چنین غلامانی آمده اند صفت ایشان چنین و چنین تا همه قوم روی به سرای لوط نهادند فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا: بی نیازی نکردند — یعنی نوح و لوط — ایشان را از عذاب خدای چیزی وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّاهِلِينَ: و ۲۰ گفتند ایشان را که در شوید در آتش با درشوندگان. این آیت در مثل کافران مکه است بدانکه می نازیدند که: نحن اهل حرم الله سگان بیت الله عمار مسجد الله، چنانکه امروز عزیزانیم فردا اگر قیامت بود عزیزتر باشیم و محمد خود از ماست و ما قربتان اویم به شفاعت او اولیتر. خدای

تعالی در این آیت پدید کرد که کعبه و رسول ایشان را بی نیازی نکند از عذاب خدای تعالی و سود ندارد بعد ما که کافرند، چنانکه نوح و لوط زنان ایشان را سود نداشتند.

۴ وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ: و نیز بزد و پدید کرد خدای تعالی داستانی مؤمنان را به زن فرعون ایسیه بنت مزاحم إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ: چون گفت یا رب بنا کن مرا نزد تو خانه ای در بهشت وَنَجِّنِي مِنَ فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ: و برهان مرا از فرعون و فعل بد او وَنَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ: و برهان مرا از گروه ستمکاران. ۸

و آن آن بود که ایسیه مسلمان بود و لکن اسلام خود پوشیده می داشت تا روزی که مشاطه دختر فرعون که زن حریل بود دختر فرعون را سربه شانه می کرد، شانه از دستش بیفتاد، دست فرا کرد و آن را برگرفت و گفت «بسم الله» دختر فرعون گفت «مراد بدین پدر مرا می داری؟»، و گویند مشاطه گفت «تَعِسَ مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ». چون آن دختر گفت «مراد پدر مرا داشتی؟»، آن زن گفت «لا، بل آن خدای را که خدای هر چیزی است». دختر فرعون وی را طپانچه ای زد بر روی و فرعون را گفت که «زن خازن تو گفت تعیس فرعون و من آمن به». فرعون او را تهدید کرد که «برگرد از این دین که داری». وی برنگشت. او را بر زمین دوخت به میخهایی. وی می گفت «اگر مرا صد سال عذاب کنی من از دین حق برنگردم». و آن زن را چهار پسر بود، فرعون مهین ایشان را بر روی وی گلوباز برید. وی گفت «اگر همه جهانیان را بر روی من گلوبازبری من از اسلام برنگردم». دوم پسرش را همچنان بکشت، سدیگر و چهارم را نیز همچنان بکشت، آن زن صبر می کرد، وی را نیز بکشت و زوج وی همی گفت «اصبری و ابشری و انظری فوقك»، فرأت ابواب السماء مفتوحة. ایسیه از بالکانه ها وی را بدید بر آن حال، فرعون وی را گفت

«چون دیدی حال آن مشاطه را؟». ایسیه گفت «ما اجرأک علی الله، ناباکا بنده ای که تویی». فرعون گفت «مرا بنده همی گویی دیوانه ای؟». گفت «نه که بهوشم و به خدای هفت آسمان و هفت زمین گرویده ام». فرعون بروی خشم گرفت. و در بعضی اخبار است که ایسیه ۴ دست فرا کرد تا شانه برگیرد گفت «بسم الله». دختر فرعون پدر را بگفت. فرعون ایسیه را تهدید کرد گفت «برگردی و اگر نه ترا نکالی کنم». ایسیه گفت «عذاب و نکال آن جهان باید که نبود، این جهانی را خطری نیست». فرعون فرمود تا وی را به صحرا باز کشیدند و هفت میخ بر ۸ دست و پای و عورت و سینه او زدند برهنه. خدای تعالی فرشته ای را بینگیخت تا پر به گرد او در آورد چنانکه کس فا عورت او ندید. چون میخ هفتم بر پیشانی او زدند چشمش به معاینه افتاد تا پیشگاه بهشت بدید، آن وقت گفت رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ. خدای تعالی مثل او ۱۲ مؤمنان را پدید کرد تا بدانند که زن اگر چه نیک بود به از ایسیه نبود و شوهر اگر چه بد بود بتر از فرعون نبود، چون ایسیه با نیکی وی بر جفای فرعون با بدی او صبر کرد خدای تعالی او را فرج آورد و به بهشت برد. سؤال: چرا ایسیه از خدای خانه ای خواست در بهشت، نه همه بهشت ۱۶ خواست؟ جواب گوئیم ایسیه در آن حال برهنه بود وی را هیچ غمی نبود و اندوهی مگر ستر عورت، از آن بود که نهفتگی خواست از خدای در بهشت.

وَمَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي أَخَصَّتْ فَرْجَهَا: و نیز مثل زد به مریم دختر ۲۰ عمران که نگه داشت تن خود را از حرام فَتَفَخَّنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا: در آوردیم در وی جانی بفرمان ما، و آن عیسی بود علیه السلام که او را روح الله گفتندی. سؤال: چرا نگفت فنفعنا فیها من روحنا بعد ما که مریم مؤث است؟ جواب گوئیم فیه کنایت از فرج است و مراد از این فرج جیب

درع است وَصَدَّقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَكُتِبَ: و باور داشت سخنان خدای او را و کتابهای او را. و اگر کتابه خوانی: تورات را وَكَانَتْ مِنَ الْقَانِنِينَ: و بود از فرمان برداران. و قصه وی در سورة مریم گفته آمد. خدای تعالی این مثل به وی بزد در خویشتن داری تا مؤمنین و مؤمنات بدانند که هیچیز نیکوتر از خویشتن داری نیست. سؤال: چرا نگفت وَكَانَتْ مِنَ الْقَانِنَاتِ بعد ما که مریم را می گوید؟ جواب گوئیم خدای تعالی مریم را بجای مردی قبول کرد آنجا که گفت فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ، از آن است که وی را در قرآن به چند جای به نام تذکیر یاد کرد گُفْتُ فَتَفَخَّنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا و ۸ گفت وَأَرْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ. و گفته اند کانت من القانتین از بهر فواصل این سورة را است. و گفته اند وی را از اعداد آن رهبان بیت المقدس کرد.

در خبر است از مصطفی صلی الله علیه و سلم که وی گفت هر که
سورة الملک برخواند او را چندان ثواب بود که همه کتابهای خدای
برخواندی.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تَبَارَكَ الَّذِي يَدِيهِ الْمُلْكُ : برکت است آن خدای و برکت همه چیزها از
آن خدای است و همیشه بود و همیشه باشد آن خدای بزرگ و بزرگوار که
بدو است پادشاهی، بر دو معنی: یکی او را است و او را سزد پادشاهی بر
همه خلق؛ دیگر معنی از او است پادشاهی آن را که هست، چنانکه ۴
گفت تَوْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ: و او بر هر چه
خواهد که کند توانا است.

الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ: آن خدای که بیافرید مرگ را و زندگانی
را. اما زندگانی را بیافرید بر صورت مادیان بلقا، بر هیچیز نگذرد و ۸
هیچیز او را نبیند و بوی او نشنود که نه زنده شود، و اندر بهشت مرکب
پیغامبران باشد. و مرگ را بر صورت گوسفندی بیافرید، بر هیچیز بنگذرد
و هیچیز او را نبیند و بوی او نشنود که نه بمیرد. چون روز قیامت بود آنگه
۱۲ که اهل بهشت را در بهشت فرو آرند و اهل دوزخ در دوزخ فرو آرند، آن
صورت مرگ را بیارند میان بهشت و دوزخ و بر سر بالایی بدارند چنانکه
همه اهل بهشت و دوزخ او را ببینند، آنگه منادی آواز دهد که: یا اهل

الجنة هل تعرفون هذا؟ همه اهل بهشت سربرآرند از کنگرها و درجتهای بهشت، آن را بدانند زیرا که همه او را دیده باشند و چشیده. آنگه منادی آواز دهد اهل دوزخ را که: یا اهل النار تعرفون هذا؟. همه سر از دوزخ برآرند، او را ببینند بدانند، از آنکه همه او را دیده و چشیده باشند، آنگه او را گلو و از برند به دیدار اهل بهشت و اهل دوزخ. آنگه آواز دهند که: یا اهل الجنة خلوداً فلاموت و یا اهل النار خلوداً فلاموت. چنین گفته اند که فرح اکبر آن بود بهشتیان را که از مرگ ایمن شوند و فزع اکبر آن بود دوزخیان را که دل از مرگ برگیرند و دل بر دوزخ جاودان بنهند. سؤال: چرا مرگ را پیش از حیات یاد کرد بعد ما که حیات پیش از مرگ است؟ جواب گفته اند مرگ را پیش از حیات یاد کرد زیرا که نخست مرگ است آنگه حیات، چنانکه گفت وَ كُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ. و گفته اند مرگ را پیش از زندگانی یاد کرد از بهر آن را تا در زندگانی مرگ را فا پیش دارند و آن را بسازند لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا: تا آزمون کند شما را که کیست از شما نیکوکارتر. گفته اند معناه: آیتکم ازهد فی الدنيا زهداً، و گفته اند معناه: آیتکم احسن عقلاً، و گفته اند معناه: آیتکم احسن استعداداً للموت: کیست از شما در زندگانی مرگ را سازنده تر. سؤال: آزمایش کسی کند که نداند تا بداند، و خدای عالم بر کمال است آزمایش چرا کند؟ جواب گوییم معناه: لِيَبْلُوَكُمْ لِيَعْلَمَ الْخَلْقُ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْغَفُورُ: و او است ارجمند بی همتا آمرزگار بتمامی؛ غافر است و غفار است و غفور است، غافر آمرزگار بود و غفار بسیار آمرزش بود و غفور زود آمرزش بود.

الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَوَاتٍ طِبَاقًا: آن خدای که بیافرید هفت آسمان را مطابق تو بر تو. و آن از عجایب صنع خدای است عزوجل، زیرا که همه بتآن عالم که بنا کنند از گل کنند یا از سنگ یا از چوب؛ خدای تعالی

- هفت آسمان را که آفریدست از دودی آفریدست. همه بتآن عالم نخست بنیاد کنند آنکه سقف کنند؛ خدای تعالی نخست هفت آسمان بیافرید، آنکه زمین را بیافرید چنانکه گفت وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحِيهَا. همه بتآن عالم که بنا کنند اول بنیاد قوی فرو نهند تا چون بر سر رسد با اندکی ۴ افتد، خدای تعالی هفت آسمان را چنان بنا کرد که آسمان اول در جنب دوم چون حلقه ای باشد در بیابانی، و دوم در جنب سیم همچنین تا به هفتم آسمان. همه بتآن عالم که بنا کنند از گردیدن ترسند که مبادا که بگردد، خدای تعالی هفت آسمان را بر مثال هفت گنبد گردان بیافرید ۸ چنانکه یک طرفه العین از گردیدن فرو نه ایستد. و همه بتآن عالم که بنا کنند در آن شکافی و درزی و خللی باشد، جبار عالم هفت آسمان را بنا کرد و در آن هیچ شکافی و درزی و خللی نه و هیچ فادوای نه مَا تَرَىٰ فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِن تَفَافُوتٍ: نبینی در آفریدن خدای هیچ عیبی. سؤال: چرا ۱۲ گفت در آفریدن خلق تفاوت نیست بعد ما که زمین در جنب آسمان چون حلقه ای است در بیابانی و آسمان اول در جنب آسمان دوم چون حلقه ای است در بیابانی، همچنین تا به هفتم و همچنین میان اصناف خلق چندین تفاوت است؟ جواب گوئیم این تفاوت خلل است، زیرا که ۱۶ تفاوت از فوت بود و فوت در گذشتن بود و فرو شدن، و هیچ جزوی و چیزی فرونشدست بر خدای عزوجل در آفریدن خلق که نه حکمی و فراخورد به یکدیگر آفریدست. و گفته اند مراد از این تفاوت عیب است، لاجرم در آفریدن خدای عزوجل هیچ عیبی نیست. سؤال: چرا گفت مَا تَرَىٰ فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِن تَفَافُوتٍ، بعد ما که خلق خدای فعل او است و ما خود مشاهد نیستیم فعل او را که خلق است، ما مشاهد مخلوقانیم. جواب گوئیم مراد از این خلق مخلوق است، مخلوق را خلق گویند چنانکه مضروب را ضرب گویند، هذا الدرهم ضرب فلان و هذا الثوب

نسج فلان، فَأَرْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ: بازگردان بینایی را تا هیچ بینی از شکافی.

ثُمَّ أَرْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصَرُ خَاسِئًا وَهُوَ حَسِيرٌ: پس بازگردان بینایی را دوباره تا بینی که با تو گردد بینایی از زور بازمانده و کند گشته و هیچ عیب نیافته. سؤال: چرا گفت فَأَرْجِعِ الْبَصَرَ بعد ما که بصر عرض است و از عرض رجوع و رجوع محال بود؟ جواب گوئیم مراد از این بصر چشم است و در لغت چشم را بصر گویند و گوش را سمع گویند. ۴ ۸

وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ: بدرستی که بیاراستیم ما آسمان نخستین را به چراغها، یعنی به ستارگان روشن، وَجَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ: و کردیم ما آن را انداختنی مردیوان را. سؤال: چرا گفت زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ بعد ما که نه همی آسمان دنیا است که آراسته است به ستارگان بل که همه آسمانها آراسته است به ستارگان. جواب گوئیم این مصابیح قنادیل نور است و آن فرود آسمان است و آسمان دنیا بدان آراسته است. و گفته اند که همه آسمانها آراسته است به مصابیح لکن آسمان دنیا را یاد کرد زیرا که ما آن را می بینیم و دیگر آسمانها را نمی بینیم. ۱۲ ۱۶

سؤال: چرا گفت وَجَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ بعد ما که ستارگان ارکان آسمانها اند. اگر آن را از جای بیوکند آسمان ویران گردد و هیچکس از منجمان نگفته اند که ستارگان را از جا بیندازند لا بل که آن خود در افلاک مقیم باشند و افلاک می گردد و اگر بیندازند آسمانها ویران گردد. جواب گوئیم معنی وَجَعَلْنَاهَا رُجُومًا آن است که وجعلنا بعضها رجوماً، برخی از آن رجوم شیاطین است. ستارگان سه قسمت اند: یک نوع راه بردن را است چنانکه گفت وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ، دیگر نوع زینت آسمان را است چنانکه گفت زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ، سدیگر نوع رجوم شیاطین را ۲۰

است چنانکه گفت وَ جَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ. رفتن دیوان به آسمان و انداختن ستاره در ایشان در سورة الجن گفته آید. وَاعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابَ السَّعِيرِ: و ساخته ایم ما دیوان را عذاب سوزان، یعنی عذاب دوزخ جاودان در آن جهان. در این آیت ما را حجت است بر آنکه دوزخ آفریده است، نه ۴ چنانکه قدریان گویند که بهشت و دوزخ نیافریده اند و موجود نیست.

وَاللَّذِينَ كَفَرُوا بَرَّيْهِمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ: و آن کسها که کافرند به خدای ایشان ایشان را است عذاب دوزخ و بد بازگشتن جایا که آن است. سؤال: اگر جهنم زورین درکت دوزخ است و در آنجا عاصیان ۸ مؤمنان باشند پس چرا در این آیت جهنم کافران را وعید کرد؟ جواب گوئیم جهنم چنانکه نام زورین درکت دوزخ است نیز نام همه دوزخ است، پس معنی این آن است که عذاب دوزخ جاوید کافران را بود.

إِذَا أُلْقُوا فِيهَا سَمِعُوا لَهَا شَهيقاً وَهِيَ تَفُورُ: چون دراوکنند ایشان را در آن دوزخ بشنوند آن را نرستی که می نرد و می گوید اِلیّ اهلّی الّیّ اهلّی وَ هِيَ تَفُورُ: و آن همی برمی جوشد و برمی آید. ۱۲

نَكَادُ تَمَيِّزُ مِنَ الْغَيْظِ: خواهدی که از هم بشودی از گرم و خشم بر دوزخیان، كَلَّمَا أُلْقِيَ فِيهَا فَوْجٌ سَأَلَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ: هر آنکه که ۱۶ دراوکنند گروهی را در آن دوزخ پرسند ایشان را خازنان دوزخ ای نیامد به شما بیم کننده ای یعنی رسولی که شما را بیم کردی و بترسانیدی از دوزخ تا بدینجا گرفتار نیامدی.

قَالُوا بَلَىٰ قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا وَقُلْنَا مَا نَزَّلَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ: گویند بلی بدرستی که آمد به ما بیم کننده ما بدروغ داشتیم ایشان را و گفتیم وحی نفرستادست خدای هیچیز. سؤال: ای اهل دوزخ همه منکران رسل باشند تا گویند مَا نَزَّلَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ؟ جواب گوئیم مراد از این كَلَّمَا أُلْقِيَ فِيهَا آن درکت است که درکت منکران رسل باشد نه همه دوزخ و در آن ۲۰

درکت جز منکران رسل نباشند. و گفته اند ما نَزَلَ اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ مِنْ شَيْءٍ، و همه کافران این گویند إِنَّ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ: نیستید شما مگر در گمراهی بزرگ، در آن گفتید چون تواند بود یک خدای که خدایی او همه خلق را فرا رسد.

۴

وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ: و گویند دوزخیان در دوزخ که گرما بودیمی در دار دنیا که فرا شنیدیمی فرمان خدای را و بدان کار کردیمی یا خرد را کار بستیمی به نظر و استدلال نبودیمی امروز با اهل دوزخ در دوزخ سوزان. در این آیت ما را حجت است بر آنکه بنده بمجرد عقل محجوج گردد چنانکه به شرع محجوج بود. زیرا که عقل را با سمع برابر نهاد در لزوم حجت چنانکه گفت نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ.

۸

فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ فَسُحْقًا لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ: اقرار دهند به گناه ایشان بدخست بادا مر خداوندان آتش افروخته را، یعنی اهل دوزخ را. ابن عباس گوید مالک خازن دوزخ آن روز دوزخیان را گوید: يا اهل الظلال و المساكن و يا اهل النعمة في الدنيا كيف تجدون مس سقر؟ فيقولون: انضجت النار جلودنا واكلت لحومنا وخطمت عظامنا واحرقت اكبادنا فليس اليوم لنا مغيث ولا رحيم. فيقول لهم: ذوقوا فلن نزيدكم الا عذاباً. فيقولون: ان ربنا لم يظلمنا نحن قدمنا لانفسنا، فذلك قوله فاعترفوا بذنبهم فسحقاً، آنکه هزار سال می گریند تا اشکشان برسد، آنکه خون می گریند تا خون نیز برسد، آنکه ریم می گریند تا ریم نیز برسد کندها در رویهای ایشان افتد از بس که بگریند چندان آب و خون و ریم از ایشان برود و در قعر دوزخ گرد آید که اگر کشتیها در آن اوکنند برود.

۱۲

۱۶

۲۰

إِنَّ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ: بدرستی که آن کسها که بترسند از خدای ایشان به غیب — گفته اند بالقلب، و گفته اند بالغیب ای فی دار الدنيا، و گفته اند بالغیب ای فی حال الغيبة عن

الخلق، و گفته اند بترسند از آن خدای که غیب است — ایشان را بود آمرزش و مزد بزرگ بر خشیت.

- وَأَسِرُّوا قَوْلَكُمْ أَوِ اجْهَرُوا بِهِ: اگر نهان کنید گفتار شما را یا آشکارا کنید آن را، خدای آنهمه را می داند. چرا؟ زیرا که إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ: او دانا است بدانچه در دلها است. آن خدای که اندیشه دل داند اولیتر که نهان بداند و آشکارا بداند، یعنی از گفتار و کردار. این آیت در شان گروهی از کافران مکه آمد که گفتند عجب از حال محمد و از خدای محمد که اگر نیم شبان در هفتم خانه شویم و در حدیث محمد اندیشه کنیم، دیگر روز محمد آن را حرف حرف بر ما خواند. خدای تعالی این آیت بفرستاد، آنکه گفت:

- أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ: ای نداند نهان و آشکارای بندگان را آن خدای که او آفریدگار است و او است باریک دان و باریک بین و نیکوکار و آگاه به همه چیزها. در این آیت ما را حجت است بر آنکه افعال بندگان مخلوق است زیرا که خدای تعالی خلق بر آن واقع کرد بدانچه علم واقع کرد، و علم واقع است بر سر و جهر بندگان، واجب آید تا خلق او هم واقع باشد، پس واجب آید که افعال بندگان مخلوق باشد. و نیز ما دانیم که افعال بندگان بحاصل می آید بر آن اندازه که خدای دانست و خواست و نوشت در لوح محفوظ؛ و هر چه جز از این گویی از سه بیرون نبود: به نفس خویش بر آن اندازه بحاصل آمد، یا بنده بر آن اندازه بحاصل می آرد، یا به تقدیر خدای بر آن اندازه بحاصل می آید. گر گوئیم بنفس خویش بر آن اندازه بحاصل می آید شاید، زیرا که قدرت بنده بیش از آن و کم از آن را شایسته بود تا بر آن اندازه بحاصل آید مزیتی دیگر باید؛ و نتوان گفت که بنده بر آن اندازه آن را بحاصل می آرد، زیرا که بنده نداند که خدای از وی چه دانست و چه خواست و چه نبشت؛

پس درست شد که بتقدیر خدای بر آن اندازه بحاصل می آید. پس واجب آمد که افعال ایشان مقدر خدا است چون مقدر او بود مخلوق او بود. و نیز خدای تعالی خالق بر کمال است، واجب آید تا هر چه صحت مخلوقی دارد مخلوق او بود؛ چنانکه عالم بر کمال است، هر چه صحت معلومی دارد معلوم او بود؛ و چون قادر بر کمال است، هر چه صحت مقدوری دارد مقدور او بود، همچنین واجب آمد چون خالق بر کمال است هر چه صحت مخلوقی دارد مخلوق او بود و افعال بندگان صحت مخلوقی دارد واجب آمد که مخلوق او است.

هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ ذَلُولًا: او آن خدای است که کرد شما را این زمین رامی، تا هر چه شما را در باید از مقام و منام و طعام و ادام و کسوت و زینت از این زمین بحاصل آید. فَأَمْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِنْ رِزْقِهِ وَإِلَيْهِ الْتَثُورُ: می روید در کنارهای این زمین و می خورید از روزی خدای و آخر باز او است انگیختن و بازگشتن، همه امروز آن کنید که فردا با وی درست توانید کرد.

ءَامِنْتُمْ مَنْ فِي السَّمَاءِ أَنْ يَخِفَّ بِكُمْ الْأَرْضَ فَإِذَا هِيَ تَمُورُ: ای ایمن ببودید از آن خدایی که خدای آسمان است و برتر از هفت آسمان است که فرو برد شما را به زمین تا آن همی گردد و می گرداند شما را تا فرو برد به قعر دوزخ، چنانکه قارون را که فرو برد زمین او را تا همی گردید. سؤال: چرا نگویند که خدای در آسمان است بعد ما که خدای گفت آمِنْتُمْ مَنْ فِي السَّمَاءِ و ظاهر کتاب بر حقیقت است؟ جواب گوئیم این فی به معنی علی است چنانکه گفت وَ لَا صَلَبَتْكُمْ فِي جُدُوعِ النَّخْلِ، ای: علی جذوع النخل، و این سما علو است لِأَنَّ كُلَّ مَا عَلَكَ فَهُوَ سَمَاءٌ، معناه: ءَامِنْتُمْ مَنْ هُوَ بِالْعُلَى. و گفته اند این فی به معنی علی است و علی به معنی فوق ای ءَامِنْتُمْ مَنْ هُوَ فَوْقَ السَّمَاءِ.

أَمْ آمَنْتُمْ مِنْ فِي السَّمَاءِ أَنْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا فَسَتَعْلَمُونَ كَيْفَ نَذِيرِ: یا ایمن بودید از آن خدای که خدای آسمان است که بفرستد و بباراند بر شما سنگ بارانی چنانکه بر قوم لوط زودا که بدانید که چگونه باشد بیم کردن و عقوبت کردن من.

۴

وَلَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ: بدرستی که بدروغ داشتند آن کسها که پیش از قوم تو بودند رسولان خدای را و توحید خدای را و حجت‌های حق را چگونه بود عذاب و عقوبت و انکار من ایشان را، اگر قوم تو یا محمد آن کنند که ایشان کردند همان بینند که ایشان دیدند.

۸

أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى الظَّيْرِ فَوْقَهُمْ صَفَاتٍ وَيَقْبِضْنَ: ای نگه نکردند بدان مرغان که زور ایشان صف زدگان اند می پرند و پر با خویشتن می آرند مَا يُمَسِّكُهُنَّ إِلَّا الرَّحْمَنُ: نگه نمی دارد ایشان را مگر خدای نیکوکار، إِنَّهُ يَكُلِّ شَيْءٍ بِصِيرٍ: بدرستی که او به هر چیزی بینا است.

۱۲

گفته اند طیر صافات این مرغانند که در هوا می پرند، و گفته اند آن مرغانند که در هوای علیا می پرند پر در پر بافته و بر زیر یکدیگر خایه نهند و بچه برآزند، چون فرا پریدن آید پر در پر دیگران بافتد و همچنان در هوا می باشد، و قوت ایشان

۱۶

این موران پرنده باشند که پر برآزند و در هوا پرند و در منقار ایشان شوند و پر هر مرغی از آن از هر رنگی باشد و هرگز از جای خویش بنه افتند مگر که تسبیح و ورد خویش دست بدارند، آنگه به زمین افتند. چنانکه در خبر

آمدست که به روزگار عمر رضی الله عنه مرغی یافتند منقش به هر نقشی

۲۰

هیچ گونه نجیبیدی و نخوردی، او را نزد عمر آوردند. عمر کعب احبار را گفت تو «هرگز هیچای نشانی چنین مرغی یافته ای؟». کعب گفت «یا

امیرالمؤمنین، من در کتاب خوانده ام که مرغان باشند در هوا بر این صفت». آنگه سرفرو آورد و سخنی به گوش آن مرغ در گفت، مرغ

برپرید و در هوا ناپدید گشت. عمر گفت «یا کعب، چه گفتی او را؟».

گفت «یا امیرالمؤمنین، من دانستم که او از آن به زمین افتادست که ورد خویش فراموش کردست، و آن آن است که اللهم اغفر لمُحِبِّ ابی بکرو عمر؛ من او را بگفتم چون بدانست بگفت و با جای خویش شد».

۴ اَمَّنْ هَذَا الَّذِي هُوَ جُنْدٌ لَكُمْ يَنْصُرُكُمْ مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ: یا آن کیست که او سپاهی بود شما را که یاری کند شما را از دُونِ خدای و نگه دارد شما را از عذاب خدای إِنَّ الْكَافِرُونَ إِلَّا فِي غُرُورٍ: نیستند کافران مگر در فریوی، همی پندارند که بر چیزی اند از حق و خود بر چیزی نیستند. سؤال: چرا ۸ گفت هُوَ جُنْدٌ لَكُمْ بعد ما که هُوَ و حُدان است و جُنْد جمع است و یک تن جمعی نتواند بود؟ جواب گوییم هو با لفظ می گردد و لفظ مَنْ و حُدان است و جُنْد با معنی می گردد و معنی این مَنْ جمع است. و گفته اند جُنْد لفظی است که تشبیه و جمع و و حُدان در آن یکسان بود، چون فلک و آل و اهل و مانند آن. ۱۲

اَمَّنْ هَذَا الَّذِي يَرْزُقُكُمْ إِنْ أَمْسَكَ رِزْقَهُ: یا کیست آنکه روزی دهد شما را اگر خدای روزی خود باز گیرد بَلْ لَجُوا فِي غَتُورٍ وَتُفُورٍ: بیک بستیهیده اند کافران در از حدّ در گذشتن و از حق رمیدن. خدای تعالی در این آیت بمی نماید که امید بت پرستان به بت باطل است، زیرا که کسی ۱۶ را که پرستند برای دو چیز پرستند یا جرّ نفعی را بود یا دفع ضرّی را، و از بت نه جرّ نفع بود و نه دفع ضرر بود.

اَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَىٰ وَجْهِهِ أَهْدَىٰ أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ: ۲۰ ای آن کس که می رود نگوسار بر روی او راه یافته تر بود یا آن کس که راست می رود بر راه بایسته و راست. و این مثل کافر و مؤمن است که کافر نگوسار بر راه کفر و ضلالت می رود و مؤمن بر راه راست راه حق و حجت می رود.

قُلْ هُوَ الَّذِي أَنشَأَكُمْ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ: بگویا

محمد او آن خدای است که بیافرید شما را و کرد و داد شما را شنوایی
یعنی گوشهای شنوا و بیناییها یعنی چشمهای بینا و دلهای خردمند، قَلِيلًا مَا
تَشْكُرُونَ، ای: ما اقلّ ما تشکرون: چون اندکی می شکر کنید این نعمتها
را. گفته اند معناه: ما تشکرون قَلِيلًا وَلَا کَثِيرًا، زیرا که شکر گوش شنوا
آن است که بدان صواب اشنوی و از ناصواب پرهیز کنی، و شکر چشم
بینا آن است که بدان بصواب و عبرت نگری و از ناصواب پرهیز کنی، و
شکر دل خردمند آن است که بدان صواب اندیشی و از ناصواب پرهیز
کنی، و شما این نمی کنید.

۸ قُلْ هُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ وَإِلَيْهِ تُخْشَرُونَ: بگویا محمد او آن
خدای است که بیافرید شما را در زمین — گفته اند این فی به معنی علی
است، ای: بر زمین، و گفته اند این فی به معنی مِنْ است، ای: از زمین
— و آخر بسوی وی انگیزند شما را هم از این زمین.
۱۲ وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ: و می گویند کافران کی
خواهد بود این وعده حشر اگر هستید راست گویان.

قُلْ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ: بگویا محمد که این علم — ای: علم بودن
قیامت و کی بودن آن — نزد خدای است، یعنی او داند و بس که قیامت
۱۶ کی خواهد بود، پنج علم است که آن خدای را است و بس، در آیت إِنَّ
اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ گفته شد و إِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ: و من همی
بیم کننده ای ام هویدا، به دست من بیش از این نیست.

۲۰ فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سَيِّئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا: چون بینند آن روز را نزدیک
آمد اندوهگنا که روی کافران بود و سیه و تاریک کنند رویهای ایشان را
و قَبِلَ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَدْعُونَ: و گویند ایشان را این است آنچه شما
دعوی می کردید که نخواهد بود و می فراخواستید آن را.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَهْلَكْنِي أَلَلَهُ وَمَنْ مَعِيَ أَوْ رَحِمَنَا: بگویا محمد چه بینید

و چه گوید گرجان بردارد مرا خدای من و آن را که با من اند و بر ما رحمت کند و در بهشت آرد فَمَنْ يُجِيرُ الْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ: کی برهاند کافران را از عذاب دردناک. این آیت جواب کافران است که می گفتند چشم بر مرگ محمد و یاران او نهیم تا بمیرد آنکه برهیم. خدای گفت بگویا محمد که کار ما سلیم است که بمیریم از جفاهای شما باز رهیم و به بهشت رسیم، ای وای بر شما که به دوزخ گرفتار آید کی رهاوند شما را از عذاب دردناک.

۴

قُلْ هُوَ الرَّحْمَنُ أَمَنَّا بِهِ: بگویا محمد او است خدای مهربان گرویده ایم به وی، وَعَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا: و بروی توکل کردیم که خدای نیکوکار است و بس. فَسْتَغْلَمُونَ مَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ: زودا که بدانید که کیست که او در گمراهی هویدا است. این آیت در جواب کافران آمد که می گفتند: ما الرحمن؟ ما نعرف الرحمن الا رحمن الیمامة، یعنی مسیلمة الکذاب.

۸

۱۲

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ: بگویا محمد ای دیدید - یعنی چه بینید و چه گوید - گر گردد آب شما فرو شده به زمین و ناپدید گشته کی به شما آرد آب ظاهر. گفته اند این آب چشم است چنانکه در حکایت است که ملحدی فازین آیت رسید گفت یأتی به المسحاة و المقتی، دیگر روز برخاست آب چشم او خشک شده و به دو چشم کور گشته، آوازی شنید که قُلْ للمسحاة و المقتی حتی یأتیک بماء عینیک.

۱۶

خبر است از مصطفی صلی الله علیه و سلم که وی گفت هر که سورة ن برخواند او را ثواب نیکو خویان دهد خدای عزوجل.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ: سوگند بحق ن و قلم و آنچه می نویسند. سخن گفته اند در معنی این نون، گروهی گفتند این اول حرف است از نام نور چنانکه گفت اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ، و گفته اند این آخر حرف است از نام رَحْمَن، یکجا گفت الر، یکجا حم، اینجا گفت ن چون جمع ۴ کنی الرحمن بود. و گفته اند نون آن ماهی است که گاو بر پشت او است و آن گاو را سی هزار سرو است، هفت زمین در میان دو سروی او است نام آن گاویهموت و نام آن ماهی لیوثا. و گفته اند این قلم همه قلمها است که بدان می نویسند و این نون دوات است، معناه سوگند بحق دوات ۸ و قلم. و گفته اند نون آن دوات است که لوح محفوظ را بدان نبشتند. و گفته اند نون و قلم آن دوات و قلم است که سَفَرَهُ وَبَرَزَهُ بدان قران نویسند.
- مَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ: که نیستی تو یا محمد بازین نعمت خدای تو بر تو دیوانه. سؤال: چرا گفت مَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ بعد ما که ۱۲ هیچکس به نعمت خدای دیوانه نباشد. جواب گفته اند بنعمة ربك ای بحمد ربك بمجنون: نیستی تو یا محمد — والحمد لله — دیوانه. و گفته اند معناه: ما انت مع نعمة ربك بمجنون. و این جواب کافران است

که گفتند یا ایها الذی نزل علیه الذکر انک لمجنون.

وَإِنَّ لَكَ لَأَجْرًا غَيْرَ مَمْنُونٍ: بدرستی که ترا است مزدی بی نهایت و بی منت بر کشیدن آزار دشمنان.

وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ: بدرستی که تو بر خوی بزرگی. عایشه را ۴

پرسیدند که خوی مصطفی چه بود. گفت: خوی وی قرآن بود؛ یعنی قوله تعالی وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ و قوله خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ. ابن عباس گوید از نیکو خویی مصطفی علیه السلام تا بدانجا

بود که روزی در مسجد نشسته بود با یاران، اعرابی از در درآمد شمشیری ۸

حمایل کرده و سوسماری در دامن، گفت: «أَيْنَ مُحَمَّدٍ السَّاحِرِ الْكَذَّابِ؟». یاران برخاستند تا وی را بزنند. رسول علیه السلام گفت

«سوگند بر شما می دهم که فرو استید»، همه فراستادند. رسول گفت مر

آن اعرابی را «یا آخ العرب کرامی جویی؟». گفت «محمد ساحر ۱۲

کذاب را». رسول گفت «محمد منم، اما ساحر و کذاب نه ام، لا بل که

رسول خدایم». اعرابی گفت «واللّٰت و العزى لولا جمال وجهك لملائت

سيفى منك و اللّٰت لا أو من بك حتى يؤمن بك هذا الضب»، و القى

الضب من رذنه. رسول گفت «ایها الضب». سوسمار گفت «لبیک یا ۱۶

رسول الله». رسول گفت «من انا؟». گفت «انت رسول الله». در ساعت

دل اعرابی به نور معرفت گشاده گشت، از دل پاک شهادت آورد، پس

گفت «یا رسول الله در این مسجد درآمد در همه روی زمین کس به من

دشمن تر از تو نبود، اکنون باز می گردم کس در همه روی زمین به من از تو ۲۰

دوستر نیست». این است که گفت وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ.

فَسْتَبْصِرُ وَ يُبْصِرُونَ: زودا که بینى و ببینند. بِأَيِّكُمْ الْمَفْتُونُ: که

کیست از شما شوریده و دیوانه تو یا ایشان. سؤال: کی بینند خلق که

دیوانه کیست محمد یا دشمنان او تا گفت فَسْتَبْصِرُ وَ يُبْصِرُونَ؟ جواب

گوییم این بصر به معنی علم است یعنی زود بود که بدانند که دیوانه کیست در قیامت. سؤال: چرا گفت بینی و ببینند که دیوانه کیست بعد ما که علی الحقیقه نه محمد دیوانه بود و نه ایشان و بصر علی ما هوبه بود و علم علی ما هوبه بود. جواب گوییم مراد از این مفتون شوریده خرد است ۴ نه آن که او را هیچ خرد نبود. سؤال: چرا نگفت اَیْکُم المَفْتُون، چه فایده بود در این بَایْکُمُ الْمَفْتُونُ؟ جواب گفته اند این «با» صلت است معناه اَیْکُم المَفْتُون، و «با» زایده در سخن در آرند چنانکه شاعر گوید نضرب بالسيف و نرجوا بالفرج. و گفته اند این مفتون بمعنی فتون است ای بایکم ۸ الفتون والجنون، چنانکه گویند لا معقول له ای لا عقل له.

إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ: بدرستی که خدای تو او است دانایتر بدانکه گم شد از راه او یعنی از دین او وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ: و او است دانایتر به راه یافتگان، یعنی بدانکه کیست اهل هدایت و کیست اهل ضلالت. ۱۲ ای که من دانم که تو بر حقی و کافران بر ضلالت، بدانکه ایشان نادانی کنند نگر تا تنگ دل نشوی، به گفت من نگر نه به گفت ایشان.

فَلَا تُطِيعُ الْمُكَذِّبِينَ: فرمان مبر آن دروغ دارندگان حق را که می گفتند دست از این دعوی نبوت بدار با ما بساز تا ما با تو بسازیم. ۱۶

وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ: ایشان آن دوست دارند که تو با ایشان در سازی تا ایشان با تو در سازند به مدهنت. گفته اند معناه: و دوا لو تکفر فیکفرون.

وَلَا تُطِيعُ كُلَّ خَلَافٍ مَّهِينٍ: و فرمان مبر هر سوگند خواره ای خوار را، چون ولید مغیره که وی گفت: یا محمد تو دست از آلهه ما بدار تا ما دست ۲۰ از تو و از خدای تو بداریم. خدای گفت فرمان وی مکن و از عیب بتان هیچیز کم مکن. پس وی رسول را ساحر خواند، خدای تعالی جواب وی باز داد وی را به ده نام زشت بخواند گفت: خَلَافٌ سوگند خواره ای، مهین خواری،

هَمَّا ز: بدگویی مَشَاءِ بَنَمِيم: با پس رونده ای به سخن چینی، مَنَاع
لِلْخَيْر: بازدارنده ای از نیکی و بازدارنده مال از حق، مُعْتَد: از حد در
گذرنده ای در بدی، اَئِیم: بزه مندی،

- ۴ عَتَل: سخت دلی فراخ شکمی بس خواره ای بَعْدَ ذَلِكَ زَنیم: از پس این
همه معروف به بدی، و گفته اند زَنیم: سندی. چون پیغامبر علیه السلام
این آیت برخواند ولید مغیره این بشنید با خانه شد مادر را گفت «راست
بگو تا حال فرادیدار آمدن من در شکم تو چون بودست و من از پشت
۸ کی ام که محمد مرا سند و حرام زاده خواند و او گزاف نگوید». مادرش
گفت «نه می گویی که محمد دروغ زن است، این از دروغهای او است». ولید
کارد برکشید و بر سینه مادر نشست گفت «اگر راست بگویی رستی
و اگر نه سرت باز برم». چون مادرش بر جان خویش بترسید بگفت که
۱۲ بار به وی از حرام گرفت. سؤال: چون عیب مردمان گفتن عیب است و
در خبر است إِذَا ارَدْتَ أَنْ تَعْرِفَ الْعُيُوبَ جَمَّةً فَتَأْمَلْ عِيَاباً پَس چرا خدای
تعالی چندین عیب کرد آن مرد را؟ جواب گفته اند عیب کردن از معیوب
عیب است و بنده نبود مگر معیوب، پس از وی عیب کردن دیگری را
۱۶ عیب است؛ اما خدای تعالی بی عیب است، از وی روا بود که عیب
معیوب گوید. و گفته اند عیب کردن کسی بر ابتدا روا نیست، اما در
جواب و مکافات روا باشد وَالْبَادِي اِظْلَم. و گفته اند عیب کسی بحال
عذر و حجت گفتن روا باشد، چنانکه پیغامبر گفت علیه السلام: اَتْرَعُونَ
۲۰ عَنْ ذِكْرِ الْفَاجِرِ كِي يَعْرِفَهُ النَّاسُ اُذْ كَرِهَ بَمَا فِيهِ كِي يَحْذَرُهُ النَّاسُ.

اَنْ كَانَ ذَا مَالٍ وَبَنِينَ: ای این جفا و بدی بدان می کند که خداوند مال
است و پسران. و گفته اند معناه: لِأَجْلِ اَنْ كَانَ ذَا مَالٍ وَبَنِينَ.

إِذَا تُنْتَلَى عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ: چون برخوانند بروی سخنان ما و
عرضه کنند بروی نشانهای ما را و حجت های ما را گوید این افسانه های

پیشینان است.

سَمِئَهُ عَلَى الْخُرْطُومِ: زودا که نشان کنیم او را بر بینی. سؤال: چرا گفت علی الخرطوم بعد ما که خرطوم پیل را بود؟ جواب گوئیم مراد ازین خرطوم انف است و در لغت عرب انف و خرطوم یکی بود اگر چه در ۴ عرف عجم خرطوم پیل را گویند. سؤال: چرا بینی را خاص کرده و سم و سمت، بعد ما که کافران را روز قیامت همه روی سیاه باشد نه همی انف و بس؟ جواب گوئیم مراد از این نشان روی نکال او است در این جهان بدین نامهای زشت که او را بدان بخواند، تا ابدالابد عار و شزار آن ۸ بروی می باشد و در آن جهان سیاهی روی نکال اهل قیامت بود. و گفته اند خرطوم را یاد کرد از بهر آن را که بینی ظاهرترین همه روی است و همه اعضا، پس نشان نکال بر آن ظاهرتر باشد.

إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ كَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ: همنگار که آزمون کردیم ایشان ۱۲ را — یعنی اهل مکه را به زوال نعمت — چنانکه آزمون کردیم خداوندان آن باغ را. ابن عباس گوید در شهر ضروان به ولایت یمن پارسا مردی بود باغی داشت میان پنجاه گری کشت زار، گرداگرد آن انگور و گرد بر گرد انگور خرما بنان و درختان میوه دار؛ چون وقت باز کردن آن بودی هر سالی ۱۶ درویشان را نگه کردی همه روی بدان باغ نهادندی، وی همه را از آن نصیب دادی و چندان برکت بودی که تا سال دیگر ایشان را کفایت بودی. آن مرد بمرد، پسران ماندند از وی، گفتند: پدر ما تنها بود و ما عیال و فرزندان بسیار داریم بیایید تا پنهان بار این رزباز کنیم که اگر ۲۰ درویشان روی بدان نهند ما را چیزی نماند. بهم عهد کردند که کسی را آگه نکنند. شبگیر برفتند بر آن عزم، چون آنجا رسیدند آن باغ را دیدند همه چون شب تاریک بوده، گفتند: مگر راه غلط کرده ایم این نه جای ماست. چون نیک بنگرستند و حدود آن بدیدند بدانستند که آن جای

ایشان است بزبان آمده، گفتند: بل که ما بی روزی ماندیم. یکدیگر را ملامت می کردند و پشیمانی می خوردند، سودشان نداشت. إِذْ أَقْسَمُوا لَيَصْرِمُنَّهَا مُصْبِحِينَ وَلَا يَسْتَثْنُونَ: چون سوگند خوردند و عهد کردند که ما پنهان از درویشان باز کنیم میوه های آن را بامدادان پگاه و نگفتند إِنْ شَاءَ اللَّهُ و نصیب درویشان جدا نکردند.

۴

فَطَافَ عَلَيْهَا طَائِفٌ مِنْ رَبِّكَ وَهُمْ نَائِمُونَ: بگردید بر آن گرنده ای از خدای تو و ایشان خفتگان بودند که آن تف باد و صاعقه درآمد در باغ. فَأَصْبَحَتْ كَالصَّرِيمِ، ای فصارت كاللیل المظلم: گشت چون شب تاریک انجیده و برهم افتیده، صریم لیل باشد و انجیده باشد.

۸

فَتَنَادَوْا مُصْبِحِينَ: آواز دادند یکدیگر را شبگیران، إِنْ آغَدُوا عَلَي حَزْنِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَارِمِينَ: که پگاه بروید بدان کشت زار شما اگر هستید بازکنندگان بار آن.

۱۲

فَانْظَرُوا لَهُمْ يَتَخَفَتُونَ: برفتند و ایشان پوشیده می داشتند، إِنْ لَا يَدْخُلْنَهَا الْيَوْمَ عَلَيْكُمْ مِسْكِينَ: که مبادا که درآید امروز بر شما درویشی. وَاعْدُوا عَلَي حَزْدٍ قَادِرِينَ: و پگاه برفتند بر کینی و بر قصد آن که ما کامکارانیم بر باز کردن آن میوه و بار آن جای.

۱۶

فَلَمَّا رَأَوْهَا قَالُوا إِنَّا لَضَالُونَ: چون بدیدند آن جای را سیاه و تاریک گشته گفتند ما گمراهانیم، این نه جای ما است.

بَلْ نَحْنُ مَغْرُومُونَ: بیک ما بی روزی ماندگانیم، این جای ما است مانا که خدای این نعمت بر ما زوال آورد.

۲۰

قَالَ أَوْسَطُهُمْ — ای: اعلمهم واعدلهم وافضلهم — أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ لَوْلَا تُسَبِّحُونَ: گفت آن بهین ایشان ای نه می گفتم شما را چرا نه تسبیح کنید. سؤال: چه جای تسبیح بود در آن موضع که گفت لَوْلَا تُسَبِّحُونَ؟ جواب گفته اند معناه لولا تنزهون حق الفقراء عن اموالكم: نه می گفتم شما را

که چرا حق درویشان جدا نکنید از مال شما. و گفته اند معناه لولا تستثنون: چرا نگفتید اِنْ شاء الله. و گفته اند معناه: اکنون که چنین افتاد چرا نه تسبیح کنید و به بی عیبی یاد کنید خدای را عزوجل و استغفار کنید.

۴

قَالُوا سُبْحَانَ رَبِّنَا اِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ: گفتند پاک است خدای ما از ظلم و بودیم ما ستمکاران بر تنهای خویش و ستمکاران بر درویشان که حق ایشان ببریم.

۸ فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ يَتَلَوْنَ: در استادند گروهی از ایشان مر گروهی را ملامت می کردند، این می گفت تو کردی و او می گفت تو کردی.

قَالُوا يَا وَلَدُنَا اِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ: گفتند ای وای بر ما که بودیم از حد درگذرندگان.

۱۲

عَسَىٰ رَبُّنَا اَنْ يُبَدِّلَنَا خَيْرًا مِنْهَا اِنَّا اِلَىٰ رَبِّنَا رَاغِبُونَ: شاید بود که بدل باز دهد ما را خدای ما در دار باقی به از این که ما با خدای ما آهنگ کننده ایم به دل. گفته اند معناه: عَسَىٰ رَبُّنَا اَنْ يُبَدِّلَنَا خَيْرًا مِنْهَا فی الدنيا. خدای گفت:

۱۶

كَذٰلِكَ الْعَذَابُ وَلَ الْعَذَابُ الْاٰخِرَةُ اَكْبَرُ لَوْ كَانُوْا يَعْلَمُوْنَ: چنان بود عذاب این جهانی چون در رسد و هراینه عذاب آن جهانی بزرگتر گر هستید که می دانید، زیرا که این جهانی به زوال نعمت فانی بود و آن جهانی فوت بهشت باقی و جاودانی.

۲۰

اِنَّ لِلْمُتَّقِيْنَ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٍ اَلْنَعِيْمِ: بدرستی که پرهیزگاران را است نزد خدای ایشان بهشتهای پر نعمت. گفته اند این عند قربت است، و گفته اند عند ضمان است چنانکه کسی گوید ترا چنین و چنین نزد من است.

أَفَتَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ: ای ما برابر کنیم مسلمانان را با بدکاران.

۴ مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ: چه بودست شما را چگونه حکم می‌کنید. این آیت در شأن بوبکر رضی الله عنه آمدست و بوجهل، که روزی بوجهل با بوبکر در راهی افتاد، گفت «یا بابکر، این چه بود که تو کردی مال خویش را و جاه خویش را بر مردی فشاندی». بوبکر گفت «زیرا که ورای این جهان جهانی دیگر است، من آن جهان را می‌نگرم و می‌سازم». ۸ بوجهل گفت «گیر که چنان است که تومی‌گویی، در آن جهان عز و بازار هم ما را خواهد بود چنانکه امروز ما را است». این آیت در شان ایشان فرو آمد. این آیت ما را حجت است بر قدریان که گویند فاسق مؤمن نباشد زیرا که خدای گفت عَزَّوَجَلَّ أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ، ایشان را گوئیم چه گوئید مجرم مسلمان نبود یا هر که جرمی کرد از مسلمانی بیفتاد؟ زیرا که خدای در این آیت گفت افنجعل المسلمین کالمجرمین. اگر گویند آن مجرم کافر بود که مسلمان نبود نه هر مجرم، ما گوئیم آن فاسق کافر بود که مؤمن نبود نه هر فاسق. ۱۲

۱۶ أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ: یا هست شما را نامه ای که این در آنجا می‌خوانید،

إِنَّ لَكُمْ فِيهِ لَمَا تَخَيَّرُونَ: که شما را است در آن جهان آنچه خواهید و گزینید،

۲۰ أَمْ لَكُمْ آيْمَانٌ عَلَيْنَا بِالْغَةِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ إِنَّ لَكُمْ لَمَا تَحْكُمُونَ: یا شما را است بر ما عهدی و پیمانی تمام تا روز قیامت که شما را خواهد بود آنچه شما حکم کنید.

سَلُّهُمْ أَتِيَهُمْ بِذَلِكَ زَعِيمٌ: بپرس از ایشان تا کیست از ایشان که این دعوی کننده است و این را پایندان است.

أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ فَلْيَأْتُوا بِشُرَكَائِهِمْ إِنَّ كَانُوا صَادِقِينَ: یا ایشان را است انبازانی که به پستی ایشان می‌کنند هر چه بتر بیارید هنبازان ایشان را اگر هستید راست گویان.

- ۴ یَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ: آن روز که پرده وا برند از کار صعب. گفته اند این ساق ساق عرش است و مشبّه گویند این ساق خدای است، و بنزدیک ما این باطل است زیرا که خدای تعالی منزّه است از ساق و عضو و جارحه. سؤال: چرا نگویند که این ساق خدای است بعد ما که خود در اخبار آمدست از پیغامبر علیه السلام که او گفت: یوم یکشف عن ساق من ۸ یدعون الی سجوده و جواب نیمی دروغ نبود و نیمی راست، چون بعضی از اخبار رسول قبول کنی همه را قبول باید کرد و اگر بعضی را رد کنید همه را رد باید کرد آنکه شریعت اسلام متهم گردد. جواب گوییم از اخبار باشد که آحاد باشد و این خبر از اخبار آحاد است و در صفات خدای عزوجلّ نشاید به اخبار آحاد سخن گفتن، زیرا که خبر آحاد بیش تر از ظن افتد و در صفات خدای تعالی به علم باید گفت و به اخبار متواتر و به اجماع امت و به حجت عقل یا چیزی که موافق باشد با این چهار اصل و هر چه آن مخالف این چهار اصل بود آن مردود بود. سؤال: چرا خدای را ۱۶ ید خبری روا دارید که آن را تفسیر نکنید و ساق خبری روا ندارید بعد ما که ید و ساق خبری در نصّ قرآن برابر است. جواب گوییم آنجا که خدای تعالی گفت لِمَا خَلَقْتُ بَدَنَیْ بدان اقرار باید داد زیرا که نصّ قرآن است و ظاهر قرآن انکار نتوان کرد و آن را تأویل نتوان کرد زیرا که هر ۲۰ تأویل که آن را کنند چون قوّت و سمع و خلّت و صفت در آن بطلان تخصیص آدم واجب آید پس بر ظاهر بایست داشت و آن را تأویل نباید جست، اما در این آیت خدای عزوجلّ خود را به ساق وصف نکردست نگفت عن ساق الله تا واجب آید که خدای عزوجلّ را ساق بود. و مفسران

آن را تأویلها کرده اند چنانکه در آن هیچ فساد لازم نیاید: گفته اند این ساق امر شدید است و ساق در لغت عرب کار سخت بود چنانکه گویند کشف الحرب عن ساقها، اذا اشتدت، شاعر گوید:

کشف لهم عن ساقها وبدا من الشر الصراح ۴

قال الله تعالى وَالتَفَّتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ : ای آخر شدة الدنيا واول شدة الآخرة. و گفته اند عَنْ سَاقِ ای عن ساق العرشِ وَيُدْعُونَ إِلَى السُّجُودِ: و باز خوانند ایشان را با سجود فَلَا يَسْتَطِيعُونَ: نتوانند که سجود کنند خدای را.

و آن آن بود که منادی قیامت آواز دهد: ألا فاسجدوا لمعبودكم. هر که در ۸

دار دنیا نیکونماز بوده باشد سرفرو آرد خدای را و سجود کند و هر که در دار دنیا بدنماز بوده باشد پشت وی چون باب زن آهنین گردد بر پای بماند. چون سجود کنندگان سر بر آرند ایشان را بینند سیه روی گشته از

تشویر، پرسند که: ایشان چرا سجود نکردند؟ جواب آید: زیرا که ایشان ۱۲

در دار دنیا نماز نکردندی. سؤال: چرا گفت وَيُدْعُونَ إِلَى السُّجُودِ بعد ما که در آن جهان تکلیف نباشد بندگان را زیرا که دار تکلیف دار دنیا است نه آخرت. جواب گوییم خدای گفت وَيُدْعُونَ نَگفت وَيُؤْمَرُونَ

بالسجود، تکلیف امر و نهی بود به شرط ثواب و عقاب لاجرم در آن جهان ۱۶

این نباشد،

خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ: آرامیده و پهن باز مانده چشمهای ایشان تَرَهْقُهُمْ

ذِلَّةٌ: در می آید بر ایشان خواری و نژندی وَقَدْ كَانُوا يُدْعُونَ إِلَى السُّجُودِ وَهُمْ

سَالِمُونَ: زیرا که ایشان را در دار دنیا با سجود می خواندندی و ایشان تن ۲۰

درست بودند و اجابت نکردندی مؤذَن را. در این آیت حجت است بر

آنکه نماز بجماعت کردن واجب است که اگر واجب نبودى به ترك آن

عقوبت و ملامت و مذلت قیامت نبودى. پیغامبر گفت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ

سَلَّمَ: تَارَكَ الْجَمَاعَةَ مُلْعُونٌ فِي التَّوْرَةِ مُلْعُونٌ فِي الْإِنْجِيلِ مُلْعُونٌ فِي الْقُرْآنِ

ملعون علی لسان جبریل ملعون علی لسان محمد صلی الله علیهما. سؤال: چرا سلامت شرط کرد در وجوب نماز بعد ما که نماز بر بیمار و معلول هم واجب است چنانکه بر صحیح و سالم واجب است؟ جواب گوئیم مراد از این آمدن به جماعت است نبینی که گفت وَ يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ وَ آن خواندن مؤذن است، لاجرم بیمار معذور باشد در ترک جماعت. سؤال: چرا گفت وَقَدْ كَانُوا يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ، نگفت الی الصلوة بعد ما که مؤذن حیّ علی الصلوة گوید نه حیّ علی السجود؟ جواب گوئیم مراد از این سجود صلوة است و خدای تعالی نماز را در قرآن به نام هر رکنی از ارکان نماز بخواندست.

قَدْ زَنَى وَمَنْ يُكَذِّبُ بِهَذَا الْحَدِيثِ: با من گذار و مرا باز آن کس گذار که بدروغ دارد این سخن را یعنی قرآن را، یعنی مکافات او را با من گذار. سؤال: چرا گفت با من گذار عقوبت کافر را و جای دیگر گفت جَاهِدِ الْكُفَّارَ، نه این تناقض بود؟ جواب گوئیم این سوره مکی است و تا رسول علیه السلام در مکه بود امر نبود او را به قتال و جَاهِدِ الْكُفَّارَ مدنی است، پس در این تناقض لازم نیاید سَتَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ: زودا که به اندک اندک در هلاکت کشیم ایشان را از آنجا که نمی دانند و از روزی نبیوسند. معسر گوید: کَلَّمَا جَدَّدُوا مَعْصِيَةَ جَدَّدْنَا لَهُمْ نِعْمَةً و انسیناهم شکرها.

وَأَمْلَى لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ: و من می فرو گذارم ایشان را و تدبیر نهانی من در هلاکت ایشان استوار است. کید از خدای تعالی تدبیر بود و از بنده جد نمودن بود.

أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا فَهُمْ مِنْ مَغْرَمٍ مُثْقَلُونَ: یا می خواهی تو یا محمد از ایشان مزدی و جعلی که ایشان از تابان آن گران بارانند تا پند ترا رد می کنند؛ زیرا که پند کسی را آنگه رد کنند که به طمع گوید، تو که از

ایشان مزدی نمی خواهی جای آن نیست که پند ترا رد کنند.

۴ اَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُبُونَ: یا نزد ایشان است لوح محفوظ تا ایشان می نویسند که عز آن جهانی کرا بود. این غیب لوح محفوظ است و غیب در قرآن برده معنی است: غیب به معنی خدای است چنانکه گفت یَوْمِئِذٍ بِالْغَيْبِ، و غیب به معنی معدوم که عَالِمُ الْغَيْبِ، و غیب به معنی بهشت چنانکه گفت جَنَّاتٍ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدَ الرَّحْمَنُ عِبَادَهُ بِالْغَيْبِ، و غیب به معنی قیامت چنانکه وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ، و غیب به معنی قرآن چنانکه تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ، و غیب به معنی سر چنانکه گفت لِيُظْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ، و غیب به معنی قلب چنانکه مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ ای: بالقلب، و غیب به معنی دنیا چنانکه گفت يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ، و غیب به معنی موت چنانکه گفت وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبِ، و غیب به معنی لوح محفوظ چنانکه اینجا گفت اَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ. و گفته اند این غیب به معنی ناپیدا است ای عندهم علم الغیب فَهُمْ يَكْتُبُونَ ای یحکمون من انفسهم این کتاب به معنی قضا است.

۱۶ فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ، ای اصبر لقضاء الله: شکیبایی کن بر حکم خدای تو و راضی باش به قضاء نعمت و کامرانی دشمنان در این جهان و قضاء محنت و ناکامی دوستان وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْخُوْتِ: مباش تنگ دل چنانکه اهل ماهی. و آن یونس بن مَتَّى بود که سخط آورد بر قضاء خدای، و گفته اند بر قضاء ملک بنی اسرائیل. و آن آن بود که در آن روزگار چهل پیغامبر بودند، خدای تعالی به یکی از ایشان وحی فرستاد و او شعیا نبی بود — تا حزقیای ملک را بگوید که یکی را از آن پیغامبران اختیار کن و به شهر نینوی فرست تا ایشان را با اسلام خواند. و در آن شهر صد هزار و بیست هزار مرد کافر بود. ملک یونس را اختیار کرد، و قصه یونس بتمامی در سورة الصافات نبشته آمد اِذْ نَادَى وَهُوَ مَكْظُومٌ: چون آواز

داد از شکم ماهی و او غمگین که لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ.

لَوْلَا أَنْ تَدَارَكَ نِعْمَةً مِنْ رَبِّهِ لَكُنْتَهُ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ مَذْمُومٌ: اگر نه آن بودی که دریافت او را نیکو داشتی از خدای او هرینه باز او کردند او را بازان ۴ صحرا و او نکوهیده بودی. و آن نیکو داشت خدای او را آن بود که آمرزیده به صحرا افتاد.

فَاجْتَبِيَهُ رَبُّهُ فَجَعَلَهُ مِنَ الصَّالِحِينَ: برگزید او را خدای او پس کرد او را از شایستگان و بهینان. سؤال: ای یونس پیش از آنکه در شکم ماهی افتاد ۸ از شایستگان نبود تا گفت فَاجْتَبِيَهُ رَبُّهُ فَجَعَلَهُ مِنَ الصَّالِحِينَ؟ جواب گفته اند فَاجْتَبِيَهُ رَبُّهُ مطلق است نه از پس بیرون آوردن او از دریا، یعنی خود گزیده و شایسته خدای بود. و گفته اند فَاجْتَبِيَهُ رَبُّهُ اجْتَبَاءً او است به آمرزش که آن زلت او را از وی درگذاشت. و گفته اند معنی فَاجْتَبِيَهُ رَبُّهُ ۱۲ آن است که او را خاص برگزید بدانکه مصطفی را از مثل حال او نهی کرد گفت وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْحَوَى.

وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَيَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ: بدرستی که خواستند آن کسها که کافر بودند که بیوکند ترا یا ۱۶ محمد به چشمهای ایشان یعنی بچشم کنند ترا چون بشنیدند این قرآن را و نیز میگویند که محمد دیوانه است. و آن آن بود که کافران مکه چون از همه رویها با مصطفی علیه السلام کوشیدند و بتر آمدند، یکبار نزدیک مردی شدند شور چشم و شوم چشم، وی را گفتند: محمد را بچشم کن تا ۲۰ هلاک شود؛ و مالی وی را ضمان کردند. وی چون کسی را بچشم خواستی کرد تا هلاک شود در خانه بنشستی سه روز آنکه بیرون آمدی و چشم بر آن کس اوکندی و پاره ای سرگین در آن کس انداختی، آن کس در ساعت هلاک شدی. وی با رسول خدای همان کرد، در خانه ای

بنشست بر راه رسول، چون سدیگر روز بود رسول خواست که از مسجد باز گردد جبرئیل آمد و این آیت فرو آورد و بر رسول خواند. چون رسول این آیت بر خویشتن خواند بازگشت، چون بازان کمین گاه رسید آن مرد سر از آن خانه بیرون کرد و چشم بر رسول افکند دیده اش بطرکید و بر روی او فرو دوید. رسول خدای به سلامت بگذشت. پیغمبر گفت: العین حقّ تُدخل الرجل القبر و الجملة القدر. و گفته اند که معنی لَيَزُلْ قُنُوكَ بِأَبْصَارِهِمْ آن است که: خواهند که ترا یا محمد بیوکنندی از تیزی که در تو می نگرند و از گرم و خشم و يَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ: و می گویند محمد دیوانه است که می گوید خدای یکی است.

وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ: نیست این قرآن مگر پندی و شرفی و نیست محمد مگر پند دهنده ای و یاد کننده ای خدای را به توحید مرجهانیان را.

در خبر است از مصطفی صلی الله علیه و سلم که وی گفت هر که
سورة الحاقّة برخواند خدای تعالی روز قیامت شمار بر وی آسان کند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحاقّةُ مَا الْحاقّةُ: آن سزامند روز — و آن روز قیامت است — چه
سزامند روزی است.

وَمَا أَدْرِيكَ مَا الْحاقّةُ: و چه دانی تو یا محمد چه سزامند روزی است
آن روز قیامت. حاقّة نامی است از نامهای روز قیامت و آن روز را چهل
نام است در قرآن، یکی از آن حاقّه است؛ آن را حاقّه گفت زیرا که در آن
روز کارهای حقیقت بود و نیز آن را حاقّه گویند زیرا که در آن روز سزا به
سزا رسد و هر کس به جزا رسد. و تکرار مَا الْحاقّةُ از بهر تأکید است
چنانکه گویند زیدُ ما زیدُ، شاعر گوید:

غَدُ مَا غَدُ مَا اَرْبُّ الْيَوْمِ مِنْ غَدٍ سَيَأْتِيكَ بِالْاَخْبَارِ مَنْ لَمْ تَزُودْ
كَذَبَتْ ثُمُودُ وَعَادٌ بِالْقَارِعَةِ: بدروغ داشتند قوم صالح و قوم هود آن هول
کوبنده روز را.

فَأَمَّا ثُمُودُ فَأَهْلِكُوا بِالطَّائِغَةِ: اما قوم صالح را هلاک کردند بدان از حدّ
درگذشتن ایشان. سؤال: چرا گفت بِالطَّائِغَةِ نگفت بالطغیان؟ جواب
گفته اند طایغیه گفت برای فواصل آیات را. و گفته اند این طایغیه به معنی
طغیان است چنانکه لایمة به معنی لوم و عافیه به معنی عفو. و گفته اند

طاغیه نام بتی است که ایشان او را پرستیدندی. و گفته اند که طاغیه نام آن جای ایشان است. و گفته اند طاغیه نام آن عذاب است که در ایشان رسید و آن عذابی بود از حد بیرون.

۴ وَأَمَّا عَادُ فَأَهْلِكُوهَا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ عَاتِيَةٍ: و اما قوم هود را هلاک کردند به بادی سخت سخت و سرد سرد هرست و جرست کننده، عاتیه از حد درگذشته بود. سؤال: چرا نگفت صرصره چنانکه گفت عاتیه بعد ما که باد مؤنث است؟ جواب گوئیم صرصر اسمی است موضوع هر باد سخت را و اسماء موضوعه را علامت تأیث نکنند، ۸

سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ حُسُومًا: رام کرد آن باد را بر ایشان هفت شب و هشت روز، آخر چهارشنبه از ماه شوال تا دیگر چهارشنبه شبانگاه، حُسُومًا پیوسته و گفته اند حُسوما از بن و بیخ بریده شدند که همه در آن مستأصل شدند بریده شدنی تمام فَتَرَى الْقَوْمَ فِيهَا صَرْعَى: دیدی آن گروه را در آن باد اوکنده. سؤال: چرا گفت فَتَرَى الْقَوْمَ فِيهَا بعد ما که مصطفی علیه السلام آن گروه را ندید که خود در وقت ایشان نبود؟ جواب گفته اند لَوْ كُنْتَ هُنَاكَ فَتَرَى الْقَوْمَ فِيهَا صَرْعَى. و گفته اند این فَتَرَى خبر از روز قیامت است که ایشان را ببیند در نفخت صور كَانَتْهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ خَاوِيَةٍ: گویی که ایشان درختان خرما بودند برکنده اوکنده. سؤال: چرا گفت خاویه بعد ما که این نعت نخل است و نخل مذکر است و خاویه مؤنث؟ جواب گوئیم هر چند که لفظ نخل مذکر است معنی آن مؤنث است زیرا که جمع نخلة است و خاویه با معنی نخلة گردد. و گفته اند خاویه به لفظ تأیث گفت از بهر فواصل آیات را. ۱۶

فَهَلْ تَرَى لَهُمْ مِنْ بَاقِيَةٍ: هیچ بینی ایشان را هیچ کس مانده. وَ جَاءَ فِرْعَوْنُ وَمَنْ قَبْلَهُ وَالْمُؤْتَفِكَاتُ بِالْخَاطِئَةِ: و آمد و بیاورد فرعون و

آن که با وی بودند و آن شهرهای در گشته — یعنی شهرهای قوم لوط — کژکاری چون کفر و معاصی. و اگر و مَنْ قَبْلَهُ به فتح قاف خوانی و آن که از پیش او بودند و آن در گشته و نگوسار کردها، و آن شهرهای لوط بود در هر شهری صد هزار مرد حربی، و مراد از این مؤتفکات اهل آن ۴ است زیرا که از شهرها گناه نبود و قصه عادیان و ثمود و فرعون و قوم لوط همه از پیش به هر جای نبشته آمد.

فَعَصَوْا رَسُولَ رَبِّهِمْ: نافرمانی کردند رسول خدای ایشان را فَأَخَذَهُمْ أَخَذَةً رَابِيَةً: بگرفت ایشان را گرفتنی اوزون از همه گرفتنها، و گفته اند ۸ گرفتن بالایی. این أَخَذَةً رَابِيَةً ائتفاک قوم لوط بود که همه جهان آوازه آن گرفت.

إِنَّا لَمَّا ظَلَمْنَا الْمَاءُ حَمَلْنَاكُمْ فِي الْجَارِيَةِ: ما آنکه که از حد درگذشت آب به روزگار نوح برداشتیم شما را در آن کشتی نوح. سؤال: چرا گفت ۱۲ حَمَلْنَاكُمْ نگفت حملنا آباء کم بعد ما که این گروه که خطاب ایشان را می کند در وقت نوح نبودند. جواب گوییم حمل ایشان در وقت نوح در پشت پدران و رحم مادران بود پس این خطاب ایشان را درست آمد زیرا که ایشان محمول بودند در آن کشتی، و اگر گفتی حملنا آباء کم و ۱۶ امهاتکم این گروه مذکور نیامدندی بر آن، اما چون گفت حملناکم آبا و امهات ایشان با ایشان مذکورند.

لِنَجْعَلَهَا لَكُمْ تَذْكِرَةً وَتَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ: تا کنیم آن کشتی شما را یادگاری و یاد دارد آن را گوش نگاه دارنده، یعنی قصه آن را و گفته اند ۲۰ این عقوبت را.

فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ نَفْخَةٌ وَاحِدَةٌ: چون در دمند در صور یک دمیدن. ابن عباس گوید صور چیزی است مانند شپوری سی هزار ساله راه بالای آن و ده هزار ساله راه سطرناهی آن، چون روز قیامت بود اسرافیل آن را بر

دهن نهاده دارد، آن روز اول سر آن را بر گور مصطفی نهد گوید: اخرج
یا محمد الی الملك الجبار الواحد القهار. مصطفی سر از گور برکند،
جبرئیل را بیند براق بر سر گور او بداشته و حله و قضیب بهشت آورده.
۴ رسول گوید «یا جبرئیل بلال را گوتا بانگ نماز گوید». جبرئیل گوید
«یا محمد هیهات هیهات، امروز نه روز نماز است، امروز روز قیامت
است و روز بازارتو». مصطفی گوید علیه السلام «یا جبرئیل امت من
کجا اند؟». گوید «ایشان را هنوز بر نه انگيخته اند». مصطفی حلهای
۸ بهشت در پوشد و قضیب بهشت در دست گیرد و بر براق نشیند، جبرئیل
علیه السلام او را به مقام شفاعت برد. و آن مقام شفاعت بالایی بود از
مشک، سپید تختی بر آنجا نهاده چنانکه در مقام محمود نبشته آمد. پس
اسرافیل در صور دمدم گوید: ایتها العظام النخرة والجلود المتمزقة والشعور
۱۲ المتطايرة والعروق المنقطعة والواصل المتفرقة والابصار المظلمة قوموا
لفصل القضاء. آنکه خلق از گور برخیزند، آتش به گرد ایشان درآید همه
را به عرصات قیامت جمع کند.

وَحُمِلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً: و بردارند زمین را و کوهها
۱۶ را یعنی کوهها را از زمین بردارند و درهم کوبند کوفتنی.
فَيَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ: آن روز بود که بیفتد افتیدن و افتاده یعنی
قیامت.

وَأَنشَقَّتِ السَّمَاءُ فَهِيَ يَوْمَئِذٍ وَاهِيَةٌ: و باز شکافد آسمان آن روز همه از
۲۰ هم شده و گردی گردیده.

وَالْمَلَكُ عَلَى أَرْجَائِهَا: و فرشتگان بر کناره‌های آن باشند. سؤال: چرا
نگفت و الملائكة على أرجائها بعد ما که ملک یکی بود و بر کناره‌های
آسمان فرشتگان بسیار باشند. جواب گوئیم مَلَك اسم جنس است و مراد
از آن ملایکه است وَبَخْمِلُ عَرْشِ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةٌ: بردارند عرش

- خدای ترا به زور ایشان آن روز هشت. سخن گفته اند تا این هشت چیست. گروهی گفتند این هشت فرشته باشند زیر دست هریکی چندانی فرشته باشند که عدد ایشان خدای داند و بس. و گفته اند هشت گروه باشند چندان که عدد ایشان خدای داند. وهب منبه گوید: همه ۴ آدمیان دنیا که بودند و هستند و خواهند بود فرشتگان آسمان دنیا نه بار چند ایشان اند، و همه پریان و دیوان و آدمیان که بودند و هستند و خواهند بود فرشتگان آسمان دوم نه بار چند این همه اند، هم بر این قیاس تا به آسمان هفتم، آنکه حمله العرش هشت بار چند این همه اند که یاد کردیم. چون خدای تعالی ایشان را بیافرید گفت «من شما را از بهر آن آفریدم تا عرش مرا برگیرید، قوت خواهید تا شما را قوت دهم؟». گفتند «هریکی چندانی قوت خواهیم که هفت آسمان را و هفت زمین را بیکبار به یک انگشت برگیریم». خدای تعالی ایشان را آن قوت بداد، کوشیدند ۱۲ تا عرش را برگیرند، هر چند کوشیدند عرش را از جای نتوانستند جنبانید؛ مدد خواستند. ابن عباس گوید خدای تعالی به عدد هر چه آفریدست در هر ده هزار عالم فرشته آفرید و حمله عرش را بدیشان مدد کرد، کوشیدند تا عرش را برگیرند، از جا نتوانستند جنبانید. همچنانکه اول مدد کرد تا هزار سال مدد می کرد همه به آواز برآمدند که: بار خدایا لا طاقة لنا الا بعونك. خدای تعالی ایشان را تلقین کرد تا بگفتند سبحان الله. چون این بگفتند، عرش را برگرفتند تا به زانو برآوردند. آنکه خدای تعالی ایشان را تلقین کرد تا بگفتند والحمد لله، عرش را تا به میان خویش برآوردند. آنکه ۲۰ خدای تعالی ایشان را تلقین کرد تا بگفتند لا اله الا الله، عرش را تا به سینه برآوردند. آنکه خدای تعالی ایشان را تلقین کرد تا بگفتند والله اكبر، عرش را تا برابر سر برآوردند و بردوش بداشتند. کعب احبار گوید طول هر فرشته از ایشان ده هزار ساله راه است، قدمهای ایشان پانصد ساله

۴ راه از هفتم زمین فرو گذشته و سرهای ایشان پانصد ساله راه از هفتم آسمان برگزشته. وقتی عَجَبی به خاطر ایشان بگذشت زانکه پنداشتند که دارندۀ عرش ما ایم همی فرو نگرستند قدمهای خود را دیدند در هوا بداشته، بدانستند که نگه دارندۀ ما و هوا و سما و خلا و ملا و عرش و فرش و سمک و فلک و ملک و ملکوت یک خدای است و بس.

۸ یَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ: آن روز عرضه کنند شما را، گفته اند که بر پیغمبر عرضه کنند، و صحیح تر آن است که بر خدای عرضه کنند چنانکه گفت وَ عَرَضُوا عَلَى رَبِّكَ صَفًّا لَا تَخْفَى مِنْكُمْ خَافِيَةٌ: پوشیده نماند از شما هیچ پوشیده ای.

۱۲ فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَيَقُولُ هَؤُلَاءِ أَفْرُوا كِتَابِيَّة: اما آن کس که بدهند نامه او به دست راست وی گوید گیرید و برخوانید نامه من. و آن آن بود که نیکبخت را بیارند و نامه او به دست راست او دهند از یکسونیکی نبشته بیند و از دیگر سوی بدی، چون نامه برمی خواند خدای گوید: عبدی من این را با یاد تو دادم نه از بهر آنکه ترا عقوبت خواهم کرد ولکن تا تو بدانی که چه کرده ای، اکنون که بدانستی هَذِهِ حَسَنَاتُكَ قد قبلناها و هَذِهِ سَيِّئَاتُكَ قد غفرناها فادخل الجنة. آنگه وی نامه خویش بر دوستان عرضه کند گوید: بنگرید که خدای عزوجل با من چه کرد. و گفته اند این نامه منشور بهشت بود که بر دوستان عرضه کند گویند خدای تعالی این کرامت با توبه چه چیز کرد؟. گوید:

۲۰ اِنِّی ظَنَنْتُ اَنِّی مُلَاقٍ حِسَابِيَّة: گوید من در دار دنیا بی گمان بودم که مرا شمار می باید کرد و هوش فا خویشتن داشتمی.

فَهَوَّيْ عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ: و او در عیشی بود پسندیده و آن عیش بهشت است فِی جَنَّةٍ عَالِيَةٍ: در بهشت بلند قُطُوفُهَا دَانِيَةٌ: میوهای آن نزدیک بود، بر سه معنی: یکی آنکه به بهشتی نزدیک بود خواهد بر پای باز کند و

خواهد نشسته و خواهد تکیه زده، و دیگر معنی نزدیک بود آن میوها بهم نه چنانکه میوهای دنیا یکی بدین شاخ و یکی بدان شاخ، سدیگر معنی میوهای آن نزدیک بود در پدید آمدن که یکی باز کنند حالی دیگری پدید آید.

۴

كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا أَسْلَفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ: می خورید و می آشامید نوشتان باد بدانچه کردید و پیش فرستادید در روزگار گذشته. و این ندا ایشان را بر مایده خلد آید، و مایده خلد در اخبار است که بلندی آن پانصد ساله راه بود و فراخنای آن یک گوشه از آن هفت بار چند همه دنیا بود و ۸ حوالی آن منبرها و کرسیها و تختها نهاده بود هم بالای آن، اما منبرها پیغامبران را و کرسیها علما را و تختها دیگر بهشتیان را. چون بر خوان بنشینند چهل سال می خورند به شهوت هفتاد ساله، کمترین بهشتی را هفتاد لون طعام در پیش و هفتاد لون بر دست غلمان و ولدان بداشته، و هر ۱۲ لقمه ای که در دهن نهد به هفتاد طعم در دهن وی بگردد که یکی با دیگری نماند، و بر آن مایده گردها بود چنانکه از نیم گرده از آن همه ثقلین سیر بخورند، و طعامهای آن را لذتها بود که چون به آخر رسد نُصِبَ بهشتیان از آن لذت بیش از همه لذتهای دنیا بود. چون چهل سال برآید ۱۶ ندا آید که كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا، چون این ندا به گوش ایشان رسد هر چه از چهل سال بازخورده باشند عرقی گردد و از تن لطیف ایشان بتراود چنانکه هشت بهشت از آن خوش بوی گردد. سؤال: چرا گفت إِنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي مُلَاقٍ حِسَابِيَّةٍ بعد ما که ظن شک بود و کسی را که در شمار قیامت شک بود نه از اهل بهشت بود. جواب گوییم این ظن به معنی یقین است، و ظن بود به معنی یقین، چنانکه شاعر گوید:

۲۰

فَقُلْتُ لَهُمْ ظَنُّوا بِالْفَى مَدَجَجَ سِرَاتِهِمْ فِي الْقَارِسَى الْمَسْرَدَ
ظَنُّوا اِي: ايقنوا.

وَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ: واما آن کس که بدهند نامه او را به دست چپ او فَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ كِتَابِيَّةً: گوید کاشکی ندادندی مرا نامه من. این «ها» کِتَابِيَّة «ها» تنفس است، عرب آن را در سخن درآرند به موضع وقف.

۴

وَلَمْ أَذْرِ مَا حِسَابِيَّةً: و من خود ندانستمی که شمار من چه بوده یا لَيْتَهَا كَانَتْ الْقَاضِيَّةً: کاشکی بودی بجای این حال مرگی.

مَا أَغْنَىٰ عَنِّي قَالِيَّةً: چه بی نیازی کرد، بی نیازی نکرد از من خواسته من. هَلَكَ عَنِّي سُلْطَانِيَّةً: بشد از من حجت من.

۸

خُدُوهُ فَعُلُوهُ: ندا آید که بگیرید او را و دربند کنید او را. ابن عباس گوید چون این ندا درآید هفتاد هزار فرشته پیشی گیرند به گرفتن او، فَيَتَفَتَّتْ فِي أَيْدِيهِمْ: ریزه ریزه گردد در دست ایشان؛ خدای تعالی وی را نوییافریند گوید: مَلَائِكَةُ رَبِّي إِلَّا تَرْحَمُونِي؟. ایشان گویند: كَيْفَ نَرْحَمُكَ وَلَمْ يَرْحَمَكَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ؛ ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلَّوْهُ: پس درآرید او را در آتش بزرگ یعنی آتش دوزخ،

۱۲

ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ دَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوْهُ: پس در زنجیری که درازی آن باشد هفتاد ارش درآرید او را. ابن عباس گوید اگر یک حلقه از آن بر کوهی سنگین نهند بگدازد چون ارزیز. فرشتگان گویند: بار خدایا بندهایی بدین گرانی و آتشی بدین گرمی و بنده ای بدین ضعیفی چرا است این همه عذاب؟. خدای گوید عَزَّوَجَلَّ:

۱۶

إِنَّهُ كَانَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ: زیرا که من آن کافر را عمر دراز داده بودم چندین سال، هر سالی دوازده ماه، هر ماهی سی روز، هر روزی بیست و چهار ساعت، هر ساعتی هزار نفس، در هر نفسی بتوانستی گفت که لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، وی این مقدار از من دریغ داشت لاجرم سزای او و جزای او این است.

۲۰

وَلَا يَخْضُ عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِينِ: و نیز بنه انگيخت خود را و کس را به طعام دادن درویش. محمد هیصم گفتی: از دشمنی که خدای تعالی بخل را دارد آن را با کفر قرین کرد گفت إِنَّهُ كَانَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ وَلَا يَخْضُ عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِينِ،

۴

فَلَيْسَ لَهُ الْيَوْمَ هِيَهْنَا حَمِيمٌ: نیست او را امروز اینجا هیچ دوستی و نه هیچ خویشی دلسوز که او را شفاعت کند،

وَلَا طَعَامٌ إِلَّا مِنْ غَسْلينِ: و نه هیچ خورشی مگر از آن فرو شده دوزخیان.

۸

سؤال: چرا گفت طعام نباشد دوزخیان را مگر غسَلین بعد ما که جای دیگر گفت إِنَّ شَجَرَةَ الزَّقْوِمِ طَعَامٌ إِلَّا تَمِيمٌ نه این تناقض بود و جای دیگر گفت أُولَئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا الثَّأْرَ؟ جواب گوئیم معناه وَلَا طَعَامٌ إِلَّا مِنْ غَسْلينِ و ما یشاکله، غسَلین و آنچه فرا خورد آن بود، و این همچنان است که کسی مجرمی را گوید ترا نزد من نیست مگر سیلی ۱۲ یعنی سیلی و آنچه فرا خورد آن بود،

لَا يَأْكُلُهُ إِلَّا الْخَاطِئُونَ: نخورند آن را مگر کژکاران.

فَلَا أَقْسِمُ بِمَا تُبْصِرُونَ وَمَا لَا تُبْصِرُونَ: نه چنان است که کافران گفتند که

۱۶

این قرآن فرابافته ساحر کذاب است، سوگند یاد کنم بدانچه می بینند و بدانچه نمی بینند. و گفته اند آنچه می بینند این جهان است و آنچه نمی بینند آن جهان. و گفته اند آنچه می بینند مصطفی و آنچه نمی بینند جبرئیل. و گفته اند آنچه می بینند شخص مصطفی و آنچه نمی بینند روح مصطفی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ. ۲۰

إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ: که این قرآن خواندن رسول بزرگوار است. سؤال:

چرا گفت قول رسول است بعد ما که این قرآن قول خدای است نه قول رسول؟ جواب گفته اند این «ها» کنایت از خواندن قرآن است نه از نفس قرآن. و گفته اند معناه: لَوْحِي رَسُولِ كَرِيمٍ، و آن جبرئیل است. و

گفته اند لَقَوْلِ اللَّهِ لِرَسُولِ كَرِيمٍ، اضافت قول است به مخاطبت.

وَمَا هُوَ بِقَوْلٍ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَّا تُؤْمِنُونَ: نیست این قرآن گفتار قافیت گوی
اندکی است آنچه شما می بگروید، ای: ما اقلّ ما تؤمنون: چون اندکی
است آنچه شما می بگروید. و گفته اند معناه ما تؤمنون قلیلاً ولا کثیراً:
۴ اندک و بسیاری می نگروید،

وَلَا بِقَوْلٍ كَاهِنٍ: و نه نیز گفتار اخترگوی است این قرآن قَلِيلًا مَّا
تَذَكَّرُونَ: اندکی است که شما می پند گیرید، هم بر آن سه معنی که در
۸ قَلِيلًا مَّا تُؤْمِنُونَ گفته آمد.

تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ: پیغام فرستادنی است این قرآن از خدای
جهانیان. سؤال: اگر قرآن تنزیل است مُنْزِلُش کیست بعد ما که تنزیل
بی منزل نباشد؟ جواب گفته اند قرآن تکلیم است و تکلیم را تنزیل گویند
چنانکه گویند فلان قال فی تنزیله کذا ای فی تکلیمه. و گفته اند که
۱۲ منزلش جبرئیل است و قرآن انزال او است. و گفته اند این قرآن تنزیل
فرائض و احکام و حدود شریعت است.

وَلَوْ نَقُولُ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقَاوِيلِ: و اگر بر ما بافتی محمد برخی یعنی
۱۶ حرفی از این قرآن،

لَا خِذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ: هراینه بگرفتمی او را گرفتنی سخت. گفته اند
بالیمین ای بالقوة، و گفته اند یمین دست راست بود یعنی بال او را
گرفتمی و او را از خیل رسولان دور کردم. و گفته اند این یمین سوگند
است یعنی سوگند یاد می کنم که بگرفتمی او را گرفتنی سخت،
۲۰

ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ: پس بریدیمی از وی رگ جان، یعنی هلاک
کردیمی او را.

فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ: نبودى از شما هیچ کس بازدارنده
عذاب خدای از وی. سؤال: چرا گفت مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ بعد ما که

احد وحدان است و حاجزین جمع، چرا نگفت فما منکم من احدٍ عنه
 هاجز؟ جواب گوییم مِنْ أَحَدٍ در چنین موضع تأکید نفی جنس فایده
 دهد، چنانکه اگر کسی گوید ما فی الدارین احدٍ، نه آن خواهد که یک
 تن نیست بیش از یک تن است، لا بل که بدان تأکید نفی جنس خواهد. ۴
 و گفته اند حاجزین گفت از بهر فواصل آیات را.

وَإِنَّهُ لَتَذِكْرَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ: بدرستی که این قرآن پندی است و یاد گاری
 مرپرهیزگاران را از کفر. قرآن پند همه خلق را است لکن به متقیان
 اضافت کرد زیرا که منفعت از آن پند ایشان برمی گیرند. ۸
 وَإِنَّا لَنَعْلَمُ أَنَّ مِنْكُمْ مُّكَذِّبِينَ: بدرستی که ما نیک می دانیم که از
 شما هستند که بدروغ دارنده این قرآن اند.

وَإِنَّهُ لَحَسْرَةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ: بدرستی که این قرآن ارمانی است بر
 کافران. سؤال: قرآن حسرت چون تواند بود بعد ما که حسرت صفت ۱۲
 متحسّر است و قرآن کلام خدای است؟ جواب گوییم یعنی تکذیب قرآن
 حسرتی گردد و این إِنَّه راجع است با تکذیب مکذبان که از پیش گفت وَ
 إِنَّا لَنَعْلَمُ أَنَّ مِنْكُمْ مُّكَذِّبِينَ. و گفته اند معناه: این قرآن حسرت بار آرد
 کافران را که بدین بنگرند. ۱۶

وَإِنَّهُ لَحَقُّ الْيَقِينِ: بدرستی که این قرآن حق است و بی گمان است.
 سؤال: چرا گفت وَ إِنَّهُ لَحَقُّ الْيَقِينِ بعد ما که در حَقّی هیچیز آن شک
 نبود کافران را که در این قرآن؟ جواب گفته اند معناه وَ إِنَّهُ لَيَقِينِ حَقّ
 الیقین عند الله و عند رسوله و عند المؤمنین. و گفته اند معناه: و آنه لمحض ۲۰
 الیقین لمن تدبر فیه و تفکر و نظر.

فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ: به پاکی و بی عیبی یاد کن نام خدای ترا که
 خدای بزرگ است و بزرگوار.

خبر است از مصطفی علیه السلام که او گفت هر که سورة سأل سائل بخواند ثواب همه وفاداران بیابد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ لِلْكَافِرِينَ: پرسید پرسنده ای از عذاب خدای که بودنی است کافران را؛ و آن آن بود که کافران پرسیدندی رسول را علیه السلام که کی خواهد بود این عذاب که بودنی است. و گفته اند معناه: درخواست خواهنده ای آن عذاب را که بودنی است مر کافران را. و آن نضربن الحارث بود که می گفت فَاَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ. و خوانده اند سال سائل بی همز، علی گوید رضی الله عنه که: برفت رونده ای از عذاب، و آن وادی است در دوزخ؛ از آن وقت باز که خدای تعالی دوزخ را بیافریده است آن وادی آتش می رود کس نداند که از کجا می آید و کجا می شود. و روا بود که سال سائل بی همز تخفیف مهموز باشد، و معنی این گفته آمد. سؤال: چرا گفت سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ این «با» چرا درآورد در عذاب؟ جواب گفته اند این با زایده است در سخن درآزند تحسین سخن را، شاعر گوید:

نحن بنو جعدة اصحاب الفلج نضرب بالسيف ونرجوا بالفرج
ای نضرب السيف ونرجوا الفرج. و گفته اند این «با» بجای عن است، ای: عن عذاب واقع. و گفته اند معناه: دعا داع بعذاب واقع، چنانکه

بگفتیم نَیْسَ لَهُ دَافِعٌ مِّنَ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ: نیست آن را هیچ وادارنده‌ای از آن خدای که خداوند همه بزرگواریها است. و گفته اند معناه: از آن خدای که خداوند هفت آسمان است که آن بر شدن جای فرشتگان است.

- ۴ تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ: همی بر شوند فرشتگان و جبرئیل سوی او در روزی که باشد مقدار آن پنجاه هزار سال. این روح گفته اند که ایشان گروهی اند از فرشتگان که هیچ فرشته‌ای از آسمان به زمین نیاید تا از این روح فرشته با ایشان نباشد.
- ۸ سؤال: اینجا گفت فی یومٍ کان مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ و جای دیگر گفت فی یومٍ کان مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ، نه این تناقض بود؟ جواب گوئیم معنی خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ اینجا آن است که خدای تعالی در آن روز کارهایی کند و برگزارد که اگر مخلوقی را بایستی گزارد پنجاه هزار سال وی را در آن شدی و آنجا که گفت مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ آن طول روز قیامت ۱۲ است، و گفته اند آنجا که گفت مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ آن مقدار شدن فرشتگان است از زمین تا به آسمان و اینجا که گفت خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ مقدار شدن فرشتگان است از زمین تا به عرش. و گفته اند طول روز قیامت بر بعضی از بندگان چند هزار سال آید و بر بعضی چند پنجاه هزار سال، این ۱۶ همچنان است که کسی روزی در محنتی بماند گوید امروز بر من سالی آمد.

- فَاضِرٌ صَبْرًا جَمِيلًا: شکیبایی کن یا محمد بر تکذیب و انکار و جفا و آزار ایشان شکیبایی خوب. صبر جمیل آن بود که مکافات نکند و گله ۲۰ نکند و نیز نیکویی کند.

إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا وَتَرَاهُ قَرِيبًا: ایشان می پندارند که قیامت دور است و ما می دانیم که آن نزدیک است. پیغامبر گفت صلی الله علیه و سلم: ما بین الدنيا والآخرة الا کنفخة ارنب، و گفت: ما بین الدنيا والآخرة الا

کغمضة عين. سؤال: چرا گفت يَرَوْنَهُ بَعِيداً وَنَرِيهِ قَرِيباً بعد ما که رؤیت علی ما هو به تعلق گیرد، گر قیامت نزدیک است رؤیت بُعد آن محال است و اگر بعید است رؤیت قرب آن محال بود. جواب گوئیم رؤیت اولی به معنی ظن است و رؤیت ثانی به معنی علم، ای: انهم یظنونہ بعیداً و نعلمہ قریباً.

يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْمُهْلِ: آن روز گردد آسمان چون گوهری گداخته؛ چنانکه گوهر گداخته از حال به حال می گردد گاه زرد گاه سپید گاه سبز، همچنین آسمان از هول آن روز لون به لون می گردد، وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ: و گردد کوهها چون پشم رنگین از هر لونی،

وَلَا يَسْأَلُ حَمِيماً: و نپرسند هیچ خویشی را و دوستی را از حال دیگری. و اگر یَسْأَلُ به فتح «یا» خوانی: نپرسد هیچ خویشی و هیچ دوستی دوست خویش را، چرا زیرا که خود به خویشان مشغول باشند.

يُبَصَّرُونَهُمْ: بینا گردانند ایشان را به حال یکدیگر، چنانکه جای دیگر گفت يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِمَاهُمْ يَوْمَ الْمُجْرِمُ لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذَابِ يَوْمِهِدِ بَنِيهِ: خواهد و دوست دارد بدکار آن روز که باز خردی خویشان را از عذاب آن روز به فرزندان خویش،

وَصَاحِبَتِهِ وَآخِيهِ وَفَصِيلَتِهِ الَّتِي تُؤْوِيهِ: و به زن خویش و برادر خویش و به خویشان او که مأوی کردند او را،

وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً ثُمَّ يُنْجِيهِ كَلَّا: و هر که در زمین است همه فدا کندی پس برهاندی او را حقاً که نرھاند اِنَّهَا لَظَى نَزَّاعَةً لِّلشَّوْى: و حقاً که جای وی آتش است زبانه زننده — نَزَّاعَةً لِّلشَّوْى ای قلاعة للاعضاء حراقة للبدن — برکننده و سوزنده اندامها و ریهنده پوست و گوشت را.

تَدْعُوا مَنْ أَذْبَرَ وَتَوَلَّى: می خواند سوی خویش آن کس را که برگشتی از توحید و شهادت و روی بگردانیدی از خیر و طاعت و دوستی داشتنی با اهل ضلالت،

۴ وَجَمَعَ فَأَوْعَى: و فراهم آوردی مال را و در جایی نهادی آن را و بدان مشغول بودی. سؤال: ای هر که مال دنیا فراهم آرد و در جایی نهد جای او لظی بود پس هیچ توانگری در بهشت نشود. جواب گوییم آن توانگر را می گوید که أَذْبَرَ وَتَوَلَّى و آن کافر و منافق بود.

۸ إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعاً: بدرستی که مردم را که آفریده اند زاری کننده آفریده اند. سؤال: چرا گفت خُلِقَ هَلُوعاً بعد ما که هلوع نصب علی الحال است و در آن حال که مردم را آفرید هلوع نبود. جواب گفته اند مراد از این آن مردم است که خلقت وی بر هلع است و جزع نه هر مردمی، و گفته اند هلوعاً ای کالهلوع، چون زاری کننده.

۱۲ إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعاً وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعاً: چون به وی رسد رنجی زاروکی و چون به وی رسد نعمتی داروکی. مقاتل گوید هلوع دابه ای است از پس کوه قاف هر روز هفت مرغزار گیاه بخورد و هفت دریا آب بخورد، چون شبانگاه آید بپس نگرد هیچیز نبیند اندوهگن شود که فردا ۱۶ چه خورم. دیگر روز خدای تعالی هفت مرغزار گیاه برویاند و آن هفت دریا پر آب کند، آن دابه همچنان آن همه بخورد و اندوهگن می باشد تا دیگر روز آدمی همچنان است، نعمت خدای می خورد و در آرزو نیاز می پیچد و هم چنین باشد،

۲۰ إِلَّا الْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ: مگر آن نمازکنانی که ایشان بر نماز ایشان مداومت کنند، تا به برکت نماز آرزو نیاز دنیا بر ایشان کم گردد؛ چنانکه رسول گفت علیه السلام: المؤمن يأكل في مع واحد و المنافق يأكل في سبعة امعاء ولا يشبع،

وَالَّذِينَ فِي أَقْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ لِّلْمَسَائِلِ وَالْمَحْرُومِ: و آن کسها که در خواسته‌های ایشان حقی بود دانسته — یعنی بدهند حق آن به زکات و صدقه — مر آن خواهنده را و بی روزی مانده را. گفته اند محروم محارف بود زانکه کاری نتواند کرد.

۴

وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بَيِّنَاتِ اللَّهِ: و آن کسها که باور دارند روز دین خدای را، روز قضا و شمار و جزا را،

وَالَّذِينَ هُمْ مِنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ إِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ غَيْرُ مَأْمُونٍ: و آن کسها که ایشان از عذاب خدای ایشان ترسان باشند زیرا که عذاب خدای ایشان نه آن است که از آن ایمن باید بود بعد ما که خدای تعالی گفت وَ إِنِّ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا،

۸

وَالَّذِينَ هُمْ يُفَرُّوْهُمْ حَافِظُونَ: و آن کسها که فرجهای خویش را نگاه دارند گان باشند از حرام و از همه وجوه،

۱۲

إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ: مگر بر زنان ایشان یا زیردستان ایشان چون پرستاران زیرا که ایشان در این نه ملامت زدگان باشند. سؤال: چرا گفت يُفَرُّوْهُمْ حَافِظُونَ إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ نگفت عن ازواجهم؟ جواب گفته اند این علی به معنی عن است ای عن ازواجهم، و گفته اند معناه ولا یرسلونها — و نفرستاد — الا علی ازواجهم الایة.

۱۶

فَمَنْ آتَنَّا وَرَأَىٰ ذَٰلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ: هر که بجوید جز این که یاد کردیم ایشان باشند از حد درگذرند گان از حلال به حرام. در این آیت ما را حجت است بر آنکه تساحق و خضضه و استمنا و لواطه همه حرام است.

۲۰

وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ: و آن کسها که ایشان امانتهای ایشان را و پیمانهای ایشان را نگهبانان باشند. گفته اند این امانت اداء

طاعات است و این عهد بر پرهیز معصیت. و گفته اند این امانت حق خدای است بر بندگان و این عهد حق بندگان است بر یکدیگر. و گفته اند این امانت نگاه داشت هفت اندام است و این عهد قضاء حق آن،
 ۴ وَالَّذِينَ هُمْ بِشَهَادَاتِهِمْ قَائِمُونَ: و آن کسها که ایشان به گواهیهای ایشان ایستاده اند. اقامت شهادت به سه چیز بود: یکی آنکه گواهی بدهی و نیوشی، دیگر آنکه راست دهی و بنگردانی، سدیگر آنکه بی طمع دهی و رشوه نستانی.

۸ وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ: و آن کسها که بر نماز خویش نگاه بانی کنند. و گر صَلَوَاتِهِمْ خوانی به الف بر نمازهای ایشان. محافظت بر نماز به سه چیز بود: یکی آنکه نماز بکنی و دست بنداری، دیگر آنکه به وقت کنی و از وقت فراتر نگذاری، سدیگر آنکه خشوع در آن بجای آری و دل فازان داری. سؤال: چون از پیش بگفت علی صَلَاتِهِمْ دایمون چه فایده باشد در تکرار علی صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ؟ جواب گوییم محافظت صلوة آن است که اینجا یاد کردیم و مداومت بر آن آن است که آن را تا به مرگ نگاه داری از ریا و عجب و تهاون و ندامت و تخلیط و هر چه در آن خلل آرد.
 ۱۶

أُولَئِكَ فِي جَنَاتٍ مُّكْرَمُونَ: ایشانند که در بهشتها باشند گرامی کردگان به انواع تحف نوباوه.

فَمَالِ الَّذِينَ كَفَرُوا قِبَلَكَ مُهْطِعِينَ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ عِزِينَ: چه بودست آن کافران را که می شتابند بسوی تو یا محمد از راست و از چپ گروه گروه استاده. و آن آن بود که رسول علیه السلام نزد کعبه بیستادی قرآن می خواندی، کافران مکه بیامدندی و همی نیوشیدندی و همی نمودندی که ما نمی نیوشیم. چون رسول علیه السلام آیت رحمة بر خواندی گفتندی این ما را است زیرا که ما ایم که فرزندان خلیل خدا ایم و اهل

حرم خداایم و آبادان کنندگان خانه خداایم و ما ایم سابقان بهشت. خدای گفت عزوجل:

۴ اَيُظْمَعُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ اَنْ يَدْخَلَ جَنَّةَ نَعِيمٍ: ای طمع می دارد هر مردی از ایشان که درآرند او را در بهشت پر نعمتها،

کَلَّا: حقا که نه آرند اِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِمَّا يَعْلَمُونَ: اگر به اصل می نازند می دانند که ما ایشان را از چه آفریده ایم از قطره ای آب گنده و بدین بهشت واجب نیاید مگر ایمان آرند و طاعت کنند.

۸ فَلَا اُفِيْمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ: سوگند یاد می کنم به خدای برآمدن جایهای آفتاب و ماه و ستارگان و فرو شدن جایهای آن اِنَّا لَقَادِرُونَ عَلَى اَنْ نُبَدِّلَ خَيْرًا مِنْهُمْ: که ما قادریم بر آن که بدل کنیم به از ایشان و هلاک کنیم ایشان را وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ: نیستیم ما ازین عاجز.

۱۲ فَذَرْنَهُمْ يَخُوضُوا وَيَلْعَبُوا حَتَّى يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوْعَدُونَ: فراگذار ایشان را تا گفت و گوی می کنند و به بازی دنیا مشغول می باشند تا فرا رسند و ببینند آن روز که ایشان را وعید می کنند.

۱۶ يَوْمَ يَخْرُجُونَ مِنَ الْاَجْدَاثِ سِرَاعًا: آن روز بیرون می آیند از گورها شتابان کَانَتْهُمْ اِلَى نُصْبٍ يُوفِضُونَ: گویی که ایشان سوی نشانه ای پپای کرده می شتابند که همه روی سوی داعی قیامت نهاده باشند.

خَاشِعَةً اَبْصَارُهُمْ: پهن و امانده و آرامیده و حیران گشته بود چشمهای ایشان تَرَهُّفُهُمْ ذَلَّةٌ: می درآید برایشان خواری و نژندی ذَلِكَ الْيَوْمِ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ: آن است آن روز که بودند ایشان را وعید می کردند.

در خبر است از مصطفی علیه السلام که وی گفت هر که سورة نوح
برخواند او را به عدد هر که نوح را تصدیق کرد نیکی بنویسند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِنَّا أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ: بدرستی که ما بفرستادیم نوح را به گروه او اَنَّا
أَنْذِرُ قَوْمَكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ: که بیم کن گروه خویش را پیش
از آنکه بر ایشان آید عذاب دردناک.

- ۴ این سورة همه در قصه نوح آمدست علیه السلام. و نوح پیغمبر خدای
بود و اول ناسخ شریعت او بود نام او سمک بن لمک و گویند سامک بن
لامک و لکن او را نوح گفتند لکثرة ما ناحَ علی نفسه. و آن آن بود که
روزی سگی را تقبیح کرد، سگ با وی به سخن آمد گفت: تو رسول
خدای باشی نیکو باشد که آفریده خدای را زشت گویی؟. وی بر آن
۸ زلت خویش چندان نوحه کرد که او را نوح نام کردند. و گویند او را نوح
گفتند لکثرة ما ناحَ علی قومه. و آن آن بود که چون خدای تعالی قوم او را
هلاک کرد بسبب دعاء او ابلیس او را پیش آمد گفت: یا نوح ترا بر من
۱۲ حق بزرگ افتاد که هرگز به قضاء حق تو نرسم که توبه یک سنه که
بخواندی این همه خلق را با من به دوزخ فرستادی اگر من ایشان را بر کفر
از این جهان بیرون بایستی برد مرا صعب رنج رسیدی. نوح بدانست که
خطا کرد، پس از آن دویست سال بر ایشان نوحه کرد، او را از بهر آن نوح

خواندند. و از همه پیغمبران عمر او درازتر بود پنجاه ساله بود که به وی وحی آمد و نهصد و پنجاه سال در میان خلق بود و از پس هلاکت قوم دویست سال بزیست، و گفته اند چهارصد سال بزیست. چون اجل وی به آخر رسید جبرئیل وی را گفت «یا ا طول الانبیاء عمراً کیف وجدت الدنيا؟». قال «کدار لها بابان دخلتُ من احدهما و خرجتُ من الآخر». این همه عمر در فقر و فاقه گذاشت، گویند در همه عمر سه مرقع داشته بود. عادت داشتی که برخاستی به یک یک در سرای قوم شدی در می کوفتی، گفتندی «کیست؟». گفتی «پیر شما است نوح، بگویید لا اله الا الله». ایشان وی را جفاها گفتندی. و اگر یکی را از ایشان بدیدی گفتی «بیا که با تو سخنی دارم». اگر آن کس بدانستی وی را سقطی بگفتی و اگر ندانستی چون نزدیک او شدی نوح سرفا سر او بردی به گوش وی در گفتی «بگولا اله الا الله». آن کس طپانچه بر روی او زد. و اگر جایی قومی نشسته بودند، بیامدی بر سر ایشان بیستادی گفتی «بگویید لا اله الا الله». ایشان سنگ در روی نهادندی و وی را چندان بزدندی که بیهوش بیفتادی؛ تا روز بودی که هفتاد بار بیهوش شدی از زخم ایشان، چون با هوش آمدی گفتی: اللهم اهد قومی فانهم لا يعلمون. و ایشان را نیز عمرها دراز بودی، عادت داشتندی که چون به آخر عمر رسیدندی فرزندان خویش را وصیت کردندی که: زنهار بدان پیر جادو — یعنی نوح — بنگروید تا شما را از راه نبرد. روزی پیری نابینایی بیامد پسری را بر برگرفته فاپیش وی آورد گفت «ای پسر، مرا اجل نزدیک آمد ترا وصیت می کنم نگر که در دین این پیر نشوی». آن پسر گفت «ای پدر، مرا فرو نه تا کاری بکنم». وی را فرو نهاد آن پسر سنگی برگرفت و بر روی نوح زد چنانکه خون به روی او فرو دوید. نوح از هوش بشد، چون با هوش آمد طاقتش بر رسید روی سوی آسمان کرد گفت

إِنِّي مَغْلُوبٌ فَأَنْتَصِرْ. خدای تعالی جبرئیل را علیه السلام به وی فرستاد و تخم چنار فرستاد، و گفته اند تخم صنوبر فرستاد. نوح آن را بکشت تا چهل سال که آن فرا رسید، جبرئیل آمد و او را ساخت درودگری آورد و او را درآموخت کشتی کردن. نوح کشتی می ساخت و کافران بروی ۴ سخریت می کردند، گفتند «چه می کنی؟». گفت «کشتی می تراشم». گفتند «تا چه بود؟». گفت «تا در آن نشینم چون آب غلبه گیرد». ایشان بسخریت گفتند «این پیر جادو را نگرید که آب را بالان می کند و ما خود چندان آب نمی یابیم که به کار بریم وی همی گوید چندان آب ۸ خواهد بود که همه جهان آب گیرد». چون کشتی تمام شد آب زمین و آب آسمان گشاده شد تا خود هر کوهی که بلندتر بود چهل ارش آب زبر آن بگذشت، نوح برست با هشتاد تن دیگر، و آن دیگر همه هلاک شدند.

قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ: نوح گفت ای گروه من من شما را بیم ۱۲ کننده ای ام هویدا،

إِنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ وَأَطِيعُوا: به یگانگی پرستید خدای را و پرهیزید از آزار او و فرمان برید مرا. این اصل ایمان است که در این آیت یاد کرد گرویدن به خدای و تبرّا کردن از دون او و فرمان بردن رسولان او را، ۱۶

يَغْفِرْ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ: تا بیامرزد شما را گناهان شما. سؤال: چرا گفت يَغْفِرْ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ نگفت يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ بعد ما که کافر چون ایمان آرد همه گناهان او آمرزیده گردد چنانکه جای دیگر گفت خدای عزوجل إِنْ يَنْتَهِوا يُغْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ. جواب گفته اند این من تفسیر است ۲۰ معناه: یغفر لکم ذنوبکم چنانکه گفت فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ. و گفته اند این من تبعیض است: تا بیامرزد از گناهان شما آنچه کردید در حال کفر وَيُؤَخِّرْكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى: و بایس دارد شما را تا زمان زده نام برده. سؤال: چرا ایمان را شرط کرد در بایس داشتن ایشان تا اجل بعد ما

۴ که خود هیچ کس از کافر و مؤمن تا اجل فرا رسد بنمیرد. جواب گفته اند معناه تا به قیامت شما را هلاک نکند به عذاب. و گفته اند در عافیت و سلامت بدارد شما را تا اجل مسمیٰ إِنَّ أَجَلَ اللَّهِ إِذَا جَاءَ لَا يُؤَخَّرُونَ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ: بدرستی که زمان زدهٔ خدای چون بیاید با پس ندارند آن را اگر هستید که بدانید.

قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَنَهَارًا: نوح گفت ای خدای من خواندم گروه خویش را با حق شب و روز.

۸ قَلَمَ يَزِدُّهُمْ دُعَائِي إِلَّا فَرَارًا: نه افزود خواندن من ایشان را مگر رمیدن از حق. و آن آن بود که چون نوح علیه السلام ایشان را با توحید حق خواندی آن که کم خردتر بودی وی را سقطی گفتمی و آنکه بخردتر بودی گفتمی «گر دین تو حق است به رجل و مرقعت پدید استی، می خواهی که دین تو گیریم تا همه چون تو خوار و درویش گردیم».

۱۲ وَإِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ: و هرگاه که من با توحید خوانم ایشان را تا تو بیامرزی ایشان را کنند انگشتهای ایشان را در گوشهای ایشان و آستغفروا ثیابَهُمْ: و به سر درآرند جامهای ایشان و آصروا و آستکبروا آستیکباراً: و بستیهند بر کفر خویش و گردن کشی کنند گردن کشی کردنی.

ثُمَّ إِنِّي دَعَوْتُهُمْ جِهَارًا: پس من به آواز بلند بخوانم ایشان را. ثُمَّ إِنِّي أَعْلَنْتُ لَهُمْ وَأَسْرَرْتُ لَهُمْ إِسْرَارًا: پس من آشکارا بگفتم ایشان را و پنهان بگفتم ایشان را پنهان بگفتم. اما بلند خواندن وی آن بودی که هر جا که قومی از ایشان بهم بودند وی بریک سوی ایشان بیستادی و می گفتمی بگویند لا اله الا الله. اما پنهان گفتن وی آن بودی که سر به گوش یکی بردی گفتمی بگولاً اله الا الله.

فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا: پس گفتم آمرزش خواهید از

خدای شما که او هست آمرزگار شما. سؤال: چرا ایشان را به استغفار می فرمود بعد ما که تا ایمان نبود استغفار سود ندارد؟ جواب گوییم این استغفار آمرزش جستن است و آن بی ایمان بود. و گفته اند معناه: گفتم ایشان را که ایمان آرید پس آمرزش خواهید تا شما را بیامزد.

۴

يُرْسِلُ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا: تا بفرستد میغ را بر شما بارنده ای پیایی، وَيُمْدِدْكُمْ بِأَفْوَالٍ وَبَنِينَ: و مدد کند شما را به خواستها و پسران وَيَجْعَلَ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَلَ لَكُمْ أَنْهَارًا: و کند شما را باغ و بوستانها و کند شما را جویها و چشمهای آب روان. و آن آن بود که چون قوم نوح اصرار آوردند بر کفر، خدای تعالی قحط برایشان گماشت و نسل ایشان بریده کرد و باران از ایشان بازگرفت تا باغهای ایشان خشک گشت؛ نوح علیه السلام گفت بگروید تا خدای اینهمه با شما دهد. در خبر است که روزی علی رضی الله عنه در مقام خلافت نشسته بود و ابن عباس نزد وی، مردی بیامد گفت «یا امیرالمؤمنین، گناه بسیار دارم دعا کن تا خدای تعالی گناهان مرا بیامزد». گفت «برو استغفار کن». دیگری بیامد و گفت «یا امیرالمؤمنین مردی ام درویش و در درویشی طاقت نمی دارم، دعا کن تا خدای تعالی مرا مالی دهد». گفت «برو استغفار کن». سدیگری بیامد و گفت «یا امیرالمؤمنین ضیعت من خشک شد، دعا کن تا خدای تعالی باران دهد». گفت «برو استغفار کن». چهارم بیامد گفت «یا امیرالمؤمنین مال بسیار دارم اما فرزند ندارم، دعا کن تا خدای مرا فرزند دهد». گفت «برو استغفار کن». پنجم بیامد گفت «یا امیرالمؤمنین باغ و بوستانهای ما خشک شدست، دعا کن تا خدای تعالی آن را با صلاح آرد». گفت «برو استغفار کن». ششم بیامد گفت «یا امیرالمؤمنین در ناحیت ما کاریزها و چشمها خشک شدست، دعا کن تا خدای آن را روان کند». گفت «برو استغفار کن». ابن عباس گفت «یا

۱۲

۱۶

۲۰

امیرالمؤمنین، شش سؤال مختلف بکردند تو همه را یک جواب دادی». علی گفت «یا بن عم المصطفی، أما سمعت قول الله تعالى فَقُلْتُ أَسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّاراً» الی آخر آیات.

۴ مَا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَاراً، ای: ما لکم لا تخافون لله عظمته: چه بودست شما را که شکوه ندارید بزرگی و بزرگواری خدای را و نترسید از هیبت وی شکوه داشتی.

۸ وَقَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَاراً، ای: احوالاً، حالاً بعد حال: بدرستی که بیافریدست شما را حال از پس حال، نُطْفَائِ ثُمَّ عَلَقاً ثُمَّ مَضْغاً ثُمَّ عِظَماً ثُمَّ لَحْماً. و گفته اند اطواراً ای اصنافاً: بیافرید شما را گروه گروه، وضع و شریف، غنی و فقیر، ضعیف و قوی، حسن و قبیح.

۱۲ أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سَمَوَاتٍ طِبَاقاً: ای نگه نکردی که چگونه بیافریدست خدای عزوجل این هفت آسمان مطبّق را تو بر تو زبر یکدیگر هریکی پانصد ساله راه سطرینای آن و از یکی تا به دیگری پانصد ساله راه، آن خدای که چنین تواند کرد او بود که خدایی را بشاید نه بت.

وَجَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُوراً وَجَعَلَ الشَّمْسُ سِرَاجاً: و کرد ماه را در آسمانها روشنایی و کرد آفتاب را چراغی. و آن آن است که آفتاب از آسمان چهارم روشنایی می دهد و ماه در آسمان دنیا روشنی می گیرد.

۲۰ وَاللَّهُ أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتاً: و خدای است که برویاند شما را از زمین رستنی. سؤال: چرا گفت أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ بعد ما که مردم نه نبات است که از زمین روید؟ جواب گوئیم مراد از این انبات آفریدن و پدید آوردن است. سؤال: چرا نگفت انبتکم من الارض انباتاً بعد ما که از انبت ینبت انباتاً آید؟ جواب گوئیم در این ضمیر است معناه انبتکم من الارض فنبتن نباتاً.

ثُمَّ يُعِيدُكُمْ فِيهَا وَيُخْرِجُكُمْ إِخْرَاجاً: پس چون خواهد بازگرداند شما را

بازین زمین و بیرون آرد شما را بیرون آوردنی.

وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ بِسَاطًا لِّتَسْلُكُوا مِنْهَا سُبُلًا فِجَاجًا: و خدای کرد شما را این زمین بستری — ای قرارگاهی — تا می روید از این زمین در راههای فراخ و هویدا.

۴

قَالَ نُوحٌ رَبِّ إِنَّهُمْ عَصَوْنِي وَاتَّبَعُوا مَنْ لَّمْ يَزِدْهُ مَالَهُ وَوَلَدُهُ إِلَّا خَسَارًا: گفت نوح ای بار خدای من ایشان در من نافرمان شدند و پس روی می کنند آن کس را که نیفزاید او را خواسته او و فرزندان او مگر زیان کاری، یعنی متابعت قاده را می کنند.

۸

وَمَكْرُوا مَكْرًا كُبَّارًا: و سگالیدند سگالش بزرگ در هلاکت من و اسلام.

وَقَالُوا لَا تَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ: و گفتند مهتران کهتران را فرو مگذارید خدایگان شما را و پرستیدن آن را وَلَا تَذَرُنَّ وِدًّا وَلَا سُوعًا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَ نَسْرًا: و گفتند مهتران کهتران را که فرو مگذارید وِدَّ را و سُوع را و یغوث را و یعوق را و نَسرا، و آن پنج بت بودند که معروفترین بتان روی زمین بودند در آن روزگار. و اصل بت پرستیدن آن بود که ادريس پیغمبر علیه السلام هر روز از وی چندانی عبادت به آسمان بردندی که از همه اهل روی زمین. چون وی را به آسمان بردند شاگردی بود وی را بر مقام وی بنشست، همان وظایف و اوراد وی بجای می آورد؛ وی را اندوه دیدار ادريس گرفت، صورتی بکرد مانند ادريس — و در آن وقت صورت کردن حلال بود — و آن صورت را در پیش گرفت وی را از دیدار آن تسلی می بود. و وی صاحب کرامات مستجاب الدعاء بود، چون وی بمرد ابليس در میان خلق افکند که آن همه کرامات وی را از آن بود که وی بت پرستیدی. خلق را بدان سبب از راه ببرد و پنج بت بر صورت آن بکردند چنین که یاد کردیم، ابليس برهریکی از آن دیوی موکل کرد تا هر که او

۲۰

را پرستیدی دیو کارهای وی نیکومی داشتی و هر که پرستیدی کارهای وی را بروی شوریده داشتی.

وَقَدْ أَضَلُّوا كَثِيرًا: بدرستی که گمراه کردند بسیاری را از خلق. سؤال: چرا گفت وَقَدْ أَضَلُّوا كَثِيرًا بعد ما که اضلال از خدای بود نه از بت. ۴
جواب گوئیم بلی اضلال از خدای بود، لکن چون بسبب بت بود آن را به بت اضافت کرد. وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا ضَلَالًا: و میفزای ستمکاران را و گمراهان را مگر گمراهی. سؤال: چرا ایشان را از خدای عزوجل ضلالت خواست بعد ما که نوح را از بهر آن فرستاده بود تا خلق را هدایت خواهد نه ضلالت؟ جواب گفته اند نوح این سخن از پس آن گفت که از ایمان ایشان نومید گشت. و گفته اند معناه: وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا ضَلَالًا عَنْ طَرِيقِ الْجَنَّةِ، و گفته اند ضللاً عَنْ النِّجَاةِ. ۸

مِمَّا خَطِيئَاتِهِمْ أُغْرِقُوا فَأُدْخِلُوا نَارًا: بسبب گناهان ایشان بود که غرقه کردند ایشان را پس درآوردند ایشان را در آتش دوزخ. سؤال: چرا گفت أُغْرِقُوا فَأُدْخِلُوا نَارًا بعد ما که «فا» تعقیب را است و معلوم است که ایشان را در میان آب و آتش نیاوردند که آن خود محال بود. جواب گفته اند چون ایشان را در آب غرقه کردند در حال ثانی در آتش آوردند و آن در قدرت خدای عجب نبود. و گفته اند فَأُدْخِلُوا نَارًا ای: ثُمَّ ادْخَلُوا نَارًا، چنانکه گفت ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرُوهُ ای: ثُمَّ أَقْبَرَهُ فَلَمْ يَجِدُوا لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْصَارًا: نیافتند ایشان را از فرود خدای یارانی که ایشان را یاری دادندی و از عذاب خدای نگه داشتندی. ۱۲ ۱۶ ۲۰

وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْنِي عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا: گفت نوح ای بار خدای من مگذار بر روی زمین از کافران هیچ کسی. سؤال: ای روا بود که پیغامبر خدای بر خلق خدای دعاء هلاکت کند؟ جواب گوئیم نوح آن دعا آن وقت کرد که خدای او را خبر کرد که نیز هیچ کس

نخواهد گروید و اذن داد او را در دعاءِ هلاکت برایشان. سؤال: اگر دعاء وی مستجاب بود چرا خدای ابلیس را و عوج بن عنق را به دعاء وی هلاک نکرد بعد ما که ایشان هم کافر بودند؟ جواب گفته اند نوح گفت رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَيَّ الْأَرْضَ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا و دیار سرای دار بود و ابلیس ۴ و عوج نه سرای دار بودند، پس ایشان در دعاء نوح نیامدند.

إِنَّكَ إِن تَذَرَهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا: زیرا که اگر فرا گذاری ایشان را گمراه کنند بندگان ترا که بگرویده اند — و ایشان هشتاد تن بودند در آن هزار کم پنجاه سال که نوح دعوت می کرد ایشان ۸ گرویده بودند و بس — و نژایند مگر بد کار و ناکرویده. سؤال: چرا گویند که اطفال کفار مؤمنند بعد ما که خدای گفت وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا؟ جواب گفته اند معناه ولا يلدوا إِلَّا مَنْ يَفْجُرُ وَيُكْفِرُ بَعْدَ الْبَلَاغَةِ. و گفته اند این فاجر و کفار صفت زاینده گان است نه صفت زاده گان. و گفته اند معناه ۱۲ وَلَمْ يَلِدُوا إِلَّا مَنْ هُوَ فَاجِرٌ كَفَّارٌ فِي هَذَا الْوَقْتِ: نژادند از پیش مگر آنکه اکنون فاجر و کفاراند.

رَبِّ آغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ: ای بار خدای من بیامرز مرا و مادر و پدر مرا. گفته اند مراد ازین آدم و حوا است، و گفته اند مادر و پدر نوح مسلمان ۱۶ بودند مراد ایشان را است. و در شاذ خوانده اند وَلَوْلَدَيَّ یعنی سام و حام و لِمَنْ دَخَلَ بَيْتِي مُؤْمِنًا وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ: و آن را که در خانه من گرویده — گفته اند مراد از این بیت کشتی او است و گفته اند مراد از این بیت دین او است — و بیامرز گرویده گان را از مردان و زنان. و گفته اند ۲۰ مراد از این امت محمد است، و گفته اند مراد از این همه مؤمنانند وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا تَبَارًا: و میفزای ستمکاران را به ظلم شرک مگر هلاکت و نیستی. نوح علیه السلام دو دعا بکرد یکی به هلاکت کافران و دیگری به مغفرت مؤمنان، چون دعاءِ هلاکت را اجابت آمد دعاءِ مغفرت را اولتر که اجابت آید.

در خبر است از مصطفی علیه السلام که او گفت هر که سورة الجن را
برخواند او را بود به عدد هر پیری مزد آزاد کردن بنده ای.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قُلْ أُوْحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا: بگو
یا محمد که وحی کردند و پیغام دادند به من که فرا شنیدند این قرآن را
گروهی از پریان پس گفتند ما بشنیدیم قرآنی — عَجَبًا ای فصیحاً شریفاً
بلیغاً مهیباً — سخت شگفت.

۴

يَهْدِي إِلَى الْرُّشْدِ فَأَقْنَأَ بِهِ: راه می نماید و باز می خواند با صوابی
بگرویدیم ما بدین قرآن و بدین رسول و به توحید خدای، وَلَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا
أَحَدًا: و نیز هنباز نیاریم با خدای ما هیچ کس را. شأن نزول این آیت آن
بود که اول که بر مصطفی علیه السلام وحی آمد سمعت الملائكة صلصلةً
كجبر السلسلة على الصفا فصعقوا، ابلیس در جزیره دریا بود چون آن آواز
بشنید از تخت درگردید، فریاد می کرد تا همه دیوان و پریان نزد وی آمدند،
گفتند «یا سیدنا چه بودست ترا؟» ابلیس گفت «در زمین واقعه ای افتاد
سخت بزرگ که تخت من نگوسار گشت و قوت من بشد». ایشان گفتند
«مگر قیامت برخاست که ما نیز سست گشتیم و ما را از آسمان پنافتند». ۸
ابلیس گفت «نه قیامت است که اگر قیامت بودی آفتاب و ماه و
ستارگان سیاه گشتی و دریاها بر جوشیدی و لکن تواند بود که آن نبی ۱۲

- عربی امّی پدید آمدست که به سبب وی به زمین افتادم که نوروی در پیشانی آدم بود، از بهر او مرا سجود آدم فرمودند، من نکردم تا بدین روز افتادم». دیوان گفتند «برویم او را طلب کنیم». ابلیس گفت «نه کار شما است که شما را به وی راه ندهند که به سبب وی شما را از آسمانها ۴ بیپناهند، به وی کی راه یابید». پریان گفتند «باری طلب کنیم تا کجا پدید آمدست». گفت «صواب آید». نه تن از جن نصیبین اختیار کردند و بفرستادند تا گرد زمین عرب همی برآمدند. آن شب مصطفی علیه السلام به مکه بود عبدالله مسعود را گفت «مطهره آب بردار و با من بیا تا ۸ بگویم». عبدالله بن مسعود گفت مطهره آب برگرفتم و با رسول برفتم تا به بطن النخله رسیدیم، رسول دست و روی بشست آنگاه خطی بکشید، مرا گفت «در این جا شو و نگر از این خط بیرون نیایی تا من نگویم که اگر بیرون آیی نیز مرا نبینی». آنگه رسول خطی به گرد خود بکشید و در نماز ۱۲ ایستاد و قرآن می خواند؛ آن نه تن از پریان فاز آنجا رسیدند، فَلَمَّا حَضَرُوهُ قَالُوا أَنْصِتُوا، یکدیگر را گفتند خاموش باشید، هوهو، این است آن رسول عربی امّی که مهتر همه رسولان است و افضل همه پیغامبران است و این است آن کتاب که آخر و افضل همه کتب است. همی نیوشیدند قرآن ۱۶ خواندن رسول را و از حلاوت آن کادُوا يَكُونُونَ عَلَيْهِ لَيْدًا خواستندی که بر هم افتادندی و بر رسول افتادندی. چون رسول فارغ شد ایشان همه پیش آمدند، رسول اسلام بر ایشان عرضه کرد همه اسلام آوردند و قرآن پیاموختند آنگه گفتند «یا رسول الله چه فرمایی اینجا با تو باشیم یا با قوم خویش گردیم؟». رسول گفت «بل که باز گردید و قوم خویش را آگه کنید فَلَمَّا قُضِيَ وَلَّوْا إِلَى قَوْمِهِمْ مُنْذِرِينَ. رسول ایشان را گفت «زاد دارید؟». ایشان گفتند «زاد ما و قوت ما بوی طعام آدمیان بود». رسول گفت شما را نیز از آن نصیب نباشد زیرا که مؤمنان چون دست فا طعام

کنند بگویند بسم الله، چون به آخر رسند بگویند الحمد لله». ایشان گفتند «یا رسول الله پس طعام ما چیست؟». مصطفی علیه السلام استخوانی برداشت و پاره ای سرگین خر، فرا ایشان داد گفت «استخوان طعام شما است و این دیگر علف استوران شما». از آنجا است که به سرگین و استخوان استنجا نباید کرد.

وَأَنَّهُ تَعَالَى جَدُّ رَبِّنَا مَا اتَّخَذَ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا: بدرستی که برتر است بزرگواری خدای ما از آنکه او را زن و فرزند بود نگرفت زن و نه فرزند. و آن آن بود که ابلیس دیوان و پریان را در آموخته بود که خدای را زن و فرزند است و فرشتگان فرزندان خدای اند، هر چه می کند به قوت ایشان می کند. چون آن جنّ نصیبین حق بیافتند گفتند مَا اتَّخَذَ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا.

وَأَنَّهُ كَانَ يَفْقَهُ سَفِيهُنَا عَلَى اللَّهِ شَطَطًا: بدرستی که دروغ و محال می گفت آن نادان ما بر خدا، یعنی ابلیس که می گفت خدای را زن و فرزند است.

وَأَنَّا ظَنَنَّا أَنْ لَنْ نَقُولَ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا: و ما همی پنداشتیم که نمی گویند آدمیان و پریان بر خدای عزوجل دروغی، که او را زن و فرزند می گویند تا اکنون که بدانستیم تنزیه خدای.

وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنْسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا: بدرستی که بود مردانی از آدمیان که زنهار و پناه می خواستند به مردانی از پریان تا می افزودند ایشان را تکبر و گردن کشی. و آن آن بود که عرب در جاهلیت چون به وادی درخواستندی شد به صیدی یا به سفری گفتندی اعوذ بسید هذا الوادی من سفهاء قومه، تا از پریان ایمن شدند. پریان را بسبب آن به خویشتن عجب افتادی گفتندی کار ما بدانجا رسید که آدمیان به ما زنهار می خواهند.

وَأَنَّهُمْ ظَنُّوا كَمَا ظَنَنْتُمْ أَن لَّن يَبْعَثَ آلَهُ أَحَدًا، حکایت از قول پریان است که فاقوم خویش می گفتند که: ایشان یعنی آدمیان می پنداشتند چنانکه شما می پنداشتید که خدای تعالی هیچ کس را به رسولی نخواهد فرستاد و هیچ کس را از پس مرگ برنینگیزد تا اکنون که بدانستیم. ۴ گفته اند این قول از خدای خطاب است آدمیان را که أَنَّهُمْ ظَنُّوا كَمَا ظَنَنْتُمْ پریان پنداشتند که خدای رسول نخواهد فرستاد کس را چنانکه شما آدمیان پنداشتید.

وَأَنَّا لَمَسْنَا السَّمَاءَ فَوَجَدْنَاهَا مُلِئَتْ حَرَسًا شَدِيدًا وَشُهُبًا: و ما رسیدیم به ۸ آسمان یافتیم آن را پُر کرده از پاسبانان سخت و ستارگان روشن و پاره های آتش. و آن آن بود که دیوان و پریان در روزگار اول به آسمانها شدند و سخنان فرشتگان— که اسرافیل فرشتگان را از لوح خبر کردی— یاد گرفتندی و بیاوردندی در زمین در زبان گَهَنه اوکندندی تا خلق را بدان ۱۲ بی راه داشتندی تا آن وقت که عیسی را به آسمان چهارم بردند، آنکه ایشان را از آسمان چهارم پنافتند بدین دیگر آسمانها می شدند تا آن وقت که مصطفی را وحی بفرستادند، ایشان را یکسر از همه آسمانها پنافتند. اکنون ایشان جان خویش فدای ابلیس کنند تا مگر او را از آسمان خبری ۱۶ آرند، سه از ایشان بر گردن یکدیگر شوند آن زورین گوش به آسمان باز نهد تا میان فرشتگان چه سخن می رود، آنچه اشنود یاد گیرد، زود فازان که زیر وی باشد بگوید و او فازان که زیرین باشد بگوید، در ساعت آتش درآید زورین سوخته گردد میانگین محبل گردد اگر در آبادانی افتد جاثوم ۲۰ گردد و اگر در دریا افتد نهنگ گردد و اگر در بیابان افتد غول گردد و آن دیوزیرین برهد، بیاید ابلیس را بر آنچه شنوده باشد خبر کند.

وَأَنَّا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ فَمَنْ يَسْمِعِ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شِهَابًا رَصَدًا: و ما بودیم که می نشستیم در نشست گاهها از آسمان مر شنیدن را هر که

نیوشه کند اکنون بیاود پاره ای آتش در بحیر.

وَأَنَّا لَا نَدْرِي أَشَرُّ أَرِيدَ يَمَنُ فِي الْأَرْضِ أَمْ أَرَادَ بِهِمْ رَبُّهُمْ رَشَدًا: و ما ندانیم که بد خواستند به اهل زمین که بدیشان رسول فرستادند تا ایشان به وی نگروند تا ایشان را عقوبت کنند یا خواست بدیشان خدای ایشان صوابی که بگروند تا برهند و به ثواب رسند. ۴

وَأَنَّا مِنَّا الصَّالِحُونَ وَمِنَّا دُونَ ذَلِكَ كُنَّا طَرَائِقَ قِدَدًا: و ما ایم که از ما هستند نیکان و بسامانان و از ما هستند که جز آن اند بودیم ما بر راههای شکافته و گروهانی پراکنده. ۸

وَأَنَّا ظَنَنَّا أَنْ لَنْ نُعْجِزَ آلِلَةً فِي الْأَرْضِ وَلَنْ نُعْجِزَهُ هَرَبًا: ما بدانستیم که ما عاجز نیاویم خدای را در زمین از آنکه عذاب کند ما را و عاجز نیاویم او را در گریختن از عذاب او.

وَأَنَّا لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدَىٰ آمَنَّا بِهِ فَمَنْ يُؤْمِنُ بِرَبِّهِ فَلَا يَخَافُ بَخْسًا وَلَا رَهَقًا: ما چون بشنیدیم و بدانستیم راه راست بگرویدیم بدان هر که بگردد به خدای خویش نترسد از کاستن ثواب و نه از بردن حق وی و نه از افزودن عذاب. ۱۲

وَأَنَّا مِنَّا الْمُسْلِمُونَ وَمِنَّا الْقَاسِطُونَ فَمَنْ أَسْلَمَ فَأُولَٰئِكَ تَحَرَّوْا رَشَدًا: و ما آنیم که از ما هستند که مسلمانند و از ما هستند که از راه بیفتادگان اند — قاسط جابر بود و مقسط عادل — هر که بگروید ایشانند که بجستند و بیافتند صوابی؛ یعنی راه صواب. ۱۶

وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا: و اما آنکه از راه بیفتادگان بودند هر اینه مردوزخ را هیزمها. تا اینجا حکایت از قول پریان است و از اینجا فروتر ابتداء قول خدای است. ۲۰

وَأَنْ لَّوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا، ای اعطیناهم مالا کثیرا: اگر بیستادندی همه خلق بر کفر هراینه بدادیمی ایشان را مال

بسیار، معونه کفر ایشان را. و گفته اند اگر همه خلائق بر اسلام بیودندی ما بدادیمی ایشان را مال بسیار تا بسبب آن با کفر گشتندی آن گروه که در سابق علم ما کافر خواستند بود. مال را به آب مانده کرد زیرا که آب اندک از آن کفایت بود و بسیار آن هلاک کند، مال نیز همچنین. دیگر ۴ از بهر آن را که طبع آب بر فرو شدن است و طبع مال نیز بر فرو شدن است که فرو شود و خداوند خویش را فرو برد. نیز طبع آب بر گردیدن است مال نیز همچنین گردان است بر کس بنماید.

لَتَفْتِنَهُمْ فِيهِ: تا آزمون کردیمی ایشان را در آن مال به شغل آن، وَمَنْ يُغْرِضْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِ يَسْلُكْهُ عَذَاباً صَعَدًا: و هر که روی در گرداند از توحید و یاد کرد خدای خویش در آرد او را در عذاب صعب.

وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا: بدرستی که مسجدها خدای را است. گفته اند این مساجد کعبه است آن را مساجد خواند تعظیم و تفخیم ۱۲ را، فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا: در خانه خدای با خدای دیگر مخوانید. گفته اند مراد از این مساجد همه روی زمین است چنانکه رسول علیه السلام گفت جعلت لی الارض کلها مسجدا و ترابها طهورا یعنی در زمین خدای در نعمت خدای با او خدای دیگر مگویید. و گفته اند این ۱۶ مساجد سجود گاهها است و آن هفت اندام است که بدان سجود کنند دو دست و دو پای و دو زانو و پیشانی، فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا، بدین هفت اندام جز خدای را سجود مکنید و جز خدای را مخوانید.

وَأَنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ يَدْعُوهُ كَادُوا يَكُونُونَ عَلَيْهِ لِبَدًا: بدرستی که چون ۲۰ بیستاد بنده خدای — یعنی مصطفی علیه السلام به بطن النخلة — و می خواند خدای خویش را و بشنیدند آن پریان خواستندی که بودند بر هم افتاده و بر رسول از حلاوت و لذت خواندن وی؛ و شما همین قرآن می شنوید که بر شما می خوانند و بر دل شما هیچ اثر نکند، این نشان

بدبختی بود.

قُلْ إِنَّمَا أَدْعُوا رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِهِ أَحَدًا: مصطفی علیه السلام گفت من خداوند و پروردگار خود را می خوانم و هنباز نیارم با وی کسی را.

قُلْ إِنِّي لَا أَفْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا: بگو یا محمد که من پادشاهی و توانایی ندارم شما را به بازداشتن گزند و نه به نمودن صوابی و رسانیدن منفعتی بی هدایت خدای.

قُلْ إِنِّي لَنْ يُجِيرَنِي مِنَ اللَّهِ أَحَدٌ وَلَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا: بگو من آنم که نرهاند مرا از عذاب خدای هیچ کس و نیامم از دود خدای هیچ پناه گاهی اگر از این وحی چیزی باز گیرم. و آن آن بود که کافران مکه گفتند یا محمد تو دست از عیب الهه ما بدار و با ما بساز تا ما با تو بسازیم، این آیت فرو آمد.

إِلَّا بِلَاغٍ مِنَ اللَّهِ وَرِسَالَاتِهِ: مگر رسانیدنی که برسانم از خدای پیغامهای او را، و مَنْ يَغْصِ اللَّهُ وَرَسُولُهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا أَبَدًا: و هر که نافرمانی کند خدای را و رسول او را در پذیرفتن حق بدرستی که او را بود آتش دوزخ جاودان باشند در آنجا همیشه.

حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ: زمان ده ایشان را یا محمد و فراگذار ایشان را تا آنکه که ببینند آنچه ایشان را وعید می کنند. فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ أَضَعُفٌ نَاصِرًا وَ أَقْلٌ عَدَدًا: زود بود که بدانند که کیست ضعیف یا رتر و اندک شمارتر. این جواب آن است که کافران گفتند یا محمد تو مردی ای تنها، به تنهایی خویش جهان راست ببتوانی نهاد.

قُلْ إِنْ أَدْرَىٰ أَقْرَبُ مَا تُوْعَدُونَ أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي أَمَدًا: بگو یا محمد که من ندانم که نزدیک است آنچه شما را وعید می کنند یا کند خدای من آن را مدتی و تأخیری. این جواب آن است که کافران گفتند چند بیم کنی ما را یا محمد به قیامت بگو تا کی خواهد بود.

عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا: داننده ناپیدا خدای است مطلع نگرداند بر غیب خود کسی را.

- ۴ إِلَّا مَن أَرْتَضَىٰ مِنْ رَّسُولٍ: مگر آن رسولی که او پسندیده بود که او را مطلع گرداند بر غیب به وحی، فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا: او بود که در آورد از پیش و از پس او نگاه بانانی. و آن آن بود که جبرئیل به وحی گزاردن می آمدی فریشتگان با وی می آمدندی با حربهای آتشین وحی را نگاه می داشتندی تا دیوان از آن چیزی بندزدیدندی. سؤال: چه فایده بود در پاس داشتن وحی را از دیو بعد ما که دیو خود از یاد کرد خدای بگریزد و بازان طاقت ندارد؟ جواب گوئیم این احتراس از بهر آن بود که دیوان همی استراق سمع کردند که اقوال ملایکه را به سماع بدزدیدندی در زبان گهته او کنندندی تا خلق را در فتنه آوردندی. و گفته اند آن فریشتگان را از بهر تعظیم وحی را فرستادندی.
- ۸
- ۱۲

- لِيَعْلَمَ أَنَّ قَدْ أَتٰهُمُ رِسَالَاتٍ رَبِّهِمْ: تا بداند رسول که برسانیدند فریشتگان پیغامهای خدای ایشان را. گفته اند معناه ليعلم الله تا معلوم خدای رسول را و مؤمنان را پدید آید که وحی تمام به رسول می رسانیدند، وَ أَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ: و خدای تعالی دانا است بدانچه نزدیک ایشان است ۱۶ یعنی به همه احوال ایشان دانا است، وَأَخْصَىٰ كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا: و بدانسته است و بشمرده همه چیزها را دانستنی و شمردنی به علم قدیم کامل.

خبر است از مصطفی علیه السلام که وی گفت هر که سورة المزمّل
برخواند او را بود به هر آیتی سپری از آتش دوزخ.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يَا أَيُّهَا الْمَزْمَلُ: ای جامه بسر درآورده فَمِ اللَّيْلِ إِلَّا قَلِيلًا نِضْفُهُ: شب
برخیز نماز کن مگر اندکی از شب نیمه ای از شبه بیدار باش أَوْ أَنْقُصَ مِنْهُ
قَلِيلًا: یا بکاه از نیمه اندکی،

۴ أَوْزِدْ عَلَيْهِ: یا برافزای بر آن نیمه وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا: و هویدا برخوان
قرآن را هویدا برخواندنی. عایشه گوید رضی الله عنها: شان نزول این آیت
آن بود که روزی پیغامبر علیه السلام روزه داشته بود و بسیار فادوا فتاده،
چون شب درآمد نماز شام بکرد؛ همچنان نماز می کرد تا نماز خفتن بکرد،
۸ گلیمی بسر درآورد که آن گلیم نه از پنبه بود و نه از پشم بود و نه از خز بود
و نه از کتان بود. گفتند: از چه بود یا اُمّ المؤمنین؟ گفت فَرَتَشَ از پشم بود
و پود از بزموی، آن را بسر درآورد و بخفت؛ چون در خواب شد جبرئیل
آمد و این آیت آورد يَا أَيُّهَا الْمَزْمَلُ. رسول از پس آن هر شب نماز
می کردی و این حساب که خدای او را فرموده بود نگاه می داشت، نگاه
۱۲ داشتن آن حساب همی دشخوار آمد بروی گفت مقصود نماز شب است؛
همی قدم به قدم باز نهادی تا روز نماز می کردی تا آن رنج در روی اثر کرد
رویش زرد گشت و تنش تشنج آورد و پایهاش ورم گرفت. منافقان و

- کافران شماتت می کردند و می گفتند: بدبختا که محمد است از این جهان بیفتاده و بدان جهان نارسیده، این همه رنج بر خود می نهد و خویشتن را می کشد و به دست وی هیچیز نه. پس خدای تعالی این آیت فرستاد که طه مَا أَنزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَىٰ. یاران گفتند «یا رسول الله اتّفعّل هذا ۴ و قد غفر الله لك ما تقدّم من ذنبك و ما تأخّر؟». رسول گفت «افلا اکون عبداً شکوراً». و گفته اند رسول علیه السلام گفت «من امتی دارم بس گناه کار، این برای آن می کنم تا خدای تعالی روز قیامت مرا در ایشان شفاعت دهد». سؤال: چون گفت قُمْ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلاً بیشتر از شب بیدار ۸ باش، از پس چرا گفت نِصْفَهُ بعد ما که قلیل چیزی نه نیمه آن بود. جواب گوئیم پیغامبر علیه السلام پیش از آنکه این آیت آمد لختی از اول شب بیدار بودی آنکه بخفتی، چون امر آمد که قُمْ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلاً از آن گاه که وقت خواب او بودی بیشتر بیدار بایستی بود آنگاه بیدار بودن و قیام وی ۱۲ نیمی افتادی از جمله شب، زیرا گفت نصفه. و گفته اند این امر بر سبیل تخییر است ای: اگر خواهی نیمی از شب بیدار باش به قیام و اگر خواهی از نیمی بکاه و اگر خواهی بر نیمه بیفرای.
- ۱۶ إنا سئلقیٰ علیک قولاً ثقیلاً: بدرستی که زود بود که ما فرو آریم بر تو یا محمد گفتاری گران. سؤال: چرا گفت قولاً ثقیلاً بعد ما که قول عرض است و عرض ثقیل نبود. جواب گفته اند ثقیلاً گرانمایه در فضل و شرف، و گفته اند ثقیلاً یثقل و یثقل علیک حمله و استعماله. و گفته اند قولاً ثقیلاً ای ثقیلاً فی المیزان خفیفاً علی اللسان. سؤال: چرا گفت سئلقی بعد ما ۲۰ که این سین سوف است و سوف وعده استقبال باشد و آن وقت که این آیت آمد بسیاری از قرآن وحی آمده بود، پس چرا گفت سئلقی؟ جواب گوئیم مراد از این قولاً ثقیلاً همه قرآن است و جمله قرآن آن وقت هنوز وحی نیامده بود.

إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْأً: بدرستی که ساعت‌های شب سخت‌تر و دشوارتر آید بر نماز کننده از ساعت‌های روز که خواب از خود باز باید کرد. و اگر وطاء به کسر و او و مد خوانی معناه: اشد موافقه القلب مع اللسان و اگر وطاء به کسر و به قصر خوانی هم به معنی وطاء بود چنانکه بگفتیم و أَقْوَمُ قِيلاً: و درست‌تر در گفتار و خواندن.

إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْعًا طَوِيلًا: بدرستی که ترا یا محمد در روز فاواگشتن بسیار بود در شغل نبوت لکن شب دراز است نصیب خویش از آن بردار. و در شاذ خوانده اند سبّخا به خاء معجمه، ای: فراغاً طویلاً؛ یعنی به روز قیلوله کن و به شب قیام کن. اما قیام شب در اول اسلام بر رسول و بر همه مؤمنان فریضه بود؛ به آخر آن را از مسلمانان برداشت در فرض، اما فضلش برجاست.

وَأَذْكُرُ اسْمَ رَبِّكَ وَتَبْتَئِلُ إِلَيْهِ تَبْتِيلاً: و یاد کن نام خدای خویش را به بزرگواری — و تبتل: و انقطع الیه انقطاعاً و اخلص الیه اخلاصاً — به دل با وی بُر باز بریدی، یعنی دل در خدای بند. سؤال: چرا نگفت وَتَبْتَئِلُ إِلَيْهِ تَبْتِيلاً؟ جواب گوئیم تبتیلاً گفت از بهر فواصل آیات را. و گفته اند معناه و تبتل الیه بنفسك و بتل الیه قلبك، این از جوامع الکلم بود. و گفته اند این اختلاف لفظین است چنانکه شاعر گوید:

و خیر الامر ما استقبلت منه و لیس بان تتبعه اتّباعاً
رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا: خدای مشرق و مغرب آن خدای است که نه خدای مگر او و او را نگاه بان و کارران و پشتی وان گیر، یعنی هر چه داری از او دان و هر چه خواهی از او خواه و هر چه کنی از بهر او کن. اگر رَبُّ الْمَشْرِقِ به رفع خوانی ابتدا بود و اگر رَبُّ به خفض خوانی بدل از رَبِّكَ بود.

وَأَصْبِرْ عَلَى مَا يَقُولُونَ وَأَهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا: شکیبایی کن بر آنچه

می‌گویند کافران از کفر و انکار و تکذیب و آزار و جدایی کن از ایشان جدایی خوب، یعنی بر باطل با ایشان یارمباش و از مکافات ایشان اعراض کن. گفته‌اند این امر است به هجرت چون وقت آید.

۴ وَ ذَرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ أُولَى النَّعْمَةِ وَمَهِّلْهُمْ قَلِيلًا: و با من گذار دروغ دارندگان حق را از خداوندان کامرانی- یعنی مکافات ایشان با من گذار- و فرا گذار ایشان را اندکی تا روز بدر.

إِنَّ لَدَيْنَا أَنْكَالًا وَجَحِيمًا: بدرستی که نزد ما است ساخته ایشان را بندهای آتشین و آتش بزرگ،

۸ وَطَعَامًا ذَا غُصَّةٍ وَعَذَابًا أَلِيمًا: و طعام گلوگیر- و آن از پس هزار سال گرسنگی باشد که هزار سال فریاد می‌خواهند از گرسنگی آنکه ایشان را از آن طعام زقوم دهند- و عذاب دردناک. در این آیت ما را حجت است بر آنکه دوزخ آفریده است و ساخته. کی بود آن عذاب؟

۱۲ يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ وَكَانَتِ الْجِبَالُ كَثِيبًا مَّهِيلًا: آن روز که لرزه گیرد زمین و کوهها را براندازد و گردد کوهها کودی ریگ برهم ریخته. إنا أرسلنا إليك رسولاً شاهداً عليكم: بدرستی که ما بفرستادیم به شما پیغامبری گواه بر شما، تا به هر چه شما می‌کنید روز قیامت بر شما گواهی دهد. گفته‌اند شاهداً عليكم گواهی دهنده بر صدق و عدالت شما چنانکه گفت لا یجمع الله امتی علی الضلالة كما أرسلنا إلی فیزعون رسولاً: چنانکه بفرستادیم به فرعون رسولی چون موسی.

۲۰ فَعَصَى فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ فَأَخَذْنَاهُ أَخْذًا وَبِيلًا: نافرمانی کرد فرعون آن رسول را بگرفتیم ما او را گرفتنی سخت. اگر شما نیز نافرمانی کنید رسول را بگیریم شما را گرفتنی سخت.

فَكَيْفَ تَتَّقُونَ إِنْ كَفَرْتُمْ يَوْمًا يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِيبًا- در این تقدیم و تأخیر است معناه فکیف تتقون عذاب الله یوماً یجعل الولدان شیباً إِنْ کفرتم

اليوم: اگر امروز کافر باشید چگونه پرهیزید فردا از عذاب خدای آن روز که کودکان را سپیدسار کند. و آن آنکه بود که ندا آید آدم را که: یا آدم ابعث بعثک من ذریّتك الی النار. آدم گوید: یا رب من کلّ کّم کم. ۴
فیقول: من کلّ الف تسع وتسعين وتسع ما یه الی النار وواحدا الی الجنة. آنکه بود که کودکان سپیدسار کردند از هول آن ندا.

السَّمَاءُ مُنْفَطِرٌ بِهِ: آسمان واطرکیده بود آن روز از هول آن روز. سؤال: چرا نگفت منفطره بعد ما که سما مؤنث است؟ جواب گوئیم مراد ۸
از این سما علوّ است یعنی همه اجرام علوی بطرکد. و گفته اند ما لا یتحقّق فیہ التذکیر و التأنیث إنّ شئت فأنّثه و إنّ شئت فذکره کَانَ وَعْدُهُ مَفْعُولًا: بدرستی که هست وعده خدای کرده و بوده، یعنی راست گردد. سؤال: وعده خدای قول او است اگر قول او مفعول بود واجب آید که قرآن مخلوق بود. ۱۲
جواب گفته اند مراد از این وعده موعود است و آن روز قیامت است. و گفته اند مراد از این مفعول کاین است چنانکه گویند در عرف این کار کرده بودست.

إِنَّ هَذِهِ تَذْكِرَةٌ فَمَنْ شَاءَ آتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا: بدرستی که این قرآن و این سوره و این قصه قیامت پندی است و یادگاری تمام هر که خواهد که ۱۶
فرا گیرد سوی خدای خود راهی اینک قرآن راه او است.

إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَىٰ مِن ثُلُثَيِ اللَّيْلِ: بدرستی که خدای تو می داند که توبه شب می برخیزی و بیستی به نماز کم از دو برخ شب و نصفه و ثلثه و ظائفه من اللّٰذین معک: و نیمه آن و سیک آن و گروهی از ۲۰
آنها که با تواند، چون بوبکر و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم. و آن آن بود که رسول علیه السلام به شب نماز می کردی تا نیمی یا دو برخ از شب بگذشتی. شبی وردهای خویش بکرد بیرون آمد، به درسرای بوبکر شد؛ بوبکر قرآن می خواند نرمان. رسول بازگشت به درسرای عمر شد،

- هنوز به سر کوی بود که آواز عمر بشنید که قرآن می خواند به آواز بلند. رسول علیه السلام بازگشت به درسرای عثمان شد آواز عثمان شنید که آیتهای رحمت را با هم می آورد. بازگشت با خانه آمد. بامدادان که یاران حاضر آمدند رسول بوبکر را گفت «یا بابکر، دوش قرآن بس نرمان می خواندی». بوبکر گفت «یا رسول الله، یسمع من اناجی: آن خدای که با وی راز می کردم می شنید». عمر را گفت «یا عمر، توبس بلند می خواندی». عمر گفت «یا رسول الله کنت اوقظ الوسنان و اطرده الشیطان و ارضی الرحمن». عثمان را گفت «یا عثمان، چرا آیتهای قرآن را چنان می خواندی؟». گفت «یا رسول الله، کنت اخلط الطیب بالطیب». رسول گفت «اما انت یا ابابکر فارفع صوتک، و اما انت یا عمر فاحفض صوتک، و اما انت یا عثمان فاقرأ القرآن كما أنزل». یاران گفتند یا رسول الله ما در نگاه داشتن شمار ساعتهای شب درماندیم که تقدیر شمار آن راست نمی توانیم داشت. خدای تعالی این آیت بفرستاد که وَاللّهُ یُقَدِّرُ اللَّیْلَ وَالنَّهَارَ: خدای است که تقدیر کند شب را و روز را و نگه تواند داشت تمامی ساعتهای و دقیقههای آن را عَلِمَ أَنْ لَنْ تُحْصَوْه: خدای دانست که شما تقدیر شمار آن نگاه نتوانید داشت فَتَابَ عَلَیْکُمْ، ای: فرج الیکم بالتخفیف و التیسیر. سؤال: چون تکلیف ما لا یطاق از خدای روا نبود پس چرا از ایشان درخواست آنچه عَلِمَ أَنْ لَنْ تُحْصَوْه، ای لن تطیقوه؟ جواب گفته اند أَنْ لَنْ تُحْصَوْه ای: لن تعلموا دقیقه و مقادیره، این احصا به معنی علم است و تکلیف ما لا یعلم روا بود چون مکلف ممکن بود از علم آن. و گفته اند معناه عَلِمَ أَنْ لَنْ تطیقوه طاقة السهولة و الیسر لا طاقة القدرة. سؤال: چرا نگفت تحصوها اگر «ها» راجع است با شب و روز، یا تحصوها اگر «ها» راجع است با ساعات؟ جواب گفته اند این «ها» راجع است با تقدیر شب و روز که از پیش گفت وَاللّهُ یُقَدِّرُ اللَّیْلَ وَالنَّهَارَ.

- و گفته اند این «ها» راجع است با ما تقدّم ذکره. سؤال: توبه دادن از گناه باشد و قیام شب به امر خدای بود چرا گفت فتاب علیکم؟ جواب گفته اند معناه فرجع الیکم بالتخفیف بنسخ فرض قیام اللیل. و گفته اند این توبه دادن است از آن تقصیر که بعضی را از مسلمانان افتاد در قیام شب در آن مدت که فریضه بود **فَاقْرَؤُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ**: برخوانید آنچه آسان بود از قرآن تا از قیام شب بی نصیب نمانید. سؤال: چرا گویند از پس امام برنباید خواند بعد ما که خدای گفت **فَاقْرَؤُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ**؟
- جواب گفته اند این همچنان است که **امروا السّارق و السّارقة فاقطعوا أيديهم** امر است اما را نه قوم را. دیگر جواب این در نماز شب است که **فَاقْرَؤُوا** و نماز شب افراد کنند لاجرم هر که نماز تنها کند او را قرآن بر باید خواند. دیگر جواب بدین آیت **حَجّت** نیاید قرائت خلف الامام زیرا که اگر بظاهر این گیری واجب آید تا به یک آیت از قرآن کفایت بود در قرائت زیرا که گفت **فَاقْرَؤُوا مَا تَيَسَّرَ** و یک آیت آسانتر از سه آیت. دیگر جواب آنکه **فَاقْرَؤُوا** مطلق است خواندن را، نماز را در این تخصیص نیست پس این امر ندب است به قرآن خواندن **عَلِمَ أَنْ سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَرْضًى**: خدای دانست که از شما بیماران باشند قیام شب نتواند کرد. سؤال: چرا گفت **عَلِمَ أَنْ سَيَكُونُ** به رفع بعد ما که **أَنْ** از اداة ناصبه است؟ جواب گفته اند که «ها» عماد در این مضمراست ای **عَلِمَ** آنه سیکون، گفته اند این اداة ضعیف است چون حایلی آمد میان آن و میان فعل **قَوّت** آن بشد و اینجا حایلی است چون سین **سَيَكُونُ** و **وَآخَرُونَ يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ يَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ**: و گروهانی دیگر باشند که می روند در زمین به سفرها می جویند از اوزونی نیکویی خدای، یعنی علم و عبادت ایشان را قیام شب دشوار بود و **وَآخَرُونَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ**: و گروهانی دیگر باشند که کارزار می کنند در سبیل خدای چون غازیان، قیام شب بر ایشان نیز دشوار بود؛ چون

چنین بود فَأَقْرُوا مَا تَيْسَّرَ مِنْهُ: برخوانید آنچه آسانتر بود از قرآن، پس اگر نکنید باری در نماز تقصیر می‌کنید وَاقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ: و بهیای دارید نماز را و بدهید پاکی خواسته را وَاقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا: و وام دهید خدای را وام نیکوبی منت و بی ریا و از بهین دهید چون زکات یا صدقه ۴ دهید وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ وَأَعْظَمَ أَجْرًا: و آنچه پیش فرستادید مرتنهای شما را از نیکی و مال باز یابید آن را نزد خدای آن به و مزد آن بزرگتر وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ: و آمرزش خواهید از خدای بدرستی که خدای آمرزگار است و بخشاینده.

خبر است از مصطفی علیه السلام که وی گفت هر که سورة المدثر
برخواند ثواب همه دوستان خدای بیاود.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ: ای جامه در سر کشیده، قُمْ فَأَنْذِرْ: برخیز خلق را
بیم کن از دوزخ و با توحید خوان؛ شان نزول این آیت در سورة اقرأ
بتمامی گفته آید ان شاء الله،

وَرَبِّكَ فَكَبِّرْ: و خدای را به بزرگواری یاد کن یعنی به توحید و بازان
خوان، ۴

وَيَا بَنِي إِسْرَءِيلَ فَطَهِّرْ: و جامه خویش را پاک دار. در معنی این قولها است:
ابن عباس گوید لا تکن غادراً فان الغادر دنس الثیاب، یعنی از غدرو
خیانت دور باش. و گفته اند معناه و قلبك فطهر. و گفته اند و نفسك فطهر
۸ من الذنوب و العیوب. و گفته اند و خُلِقْ فَحَسَن. و گفته اند و عملك
فَاخْلِصْ. و گفته اند و ثيابك فشمّر معناه: جامه خویش را پاک دار در نماز
تا نماز بر تو تمام بود. و گفته اند معناه و ثيابك ففقصر،

وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ: و از بت و بت پرستیدن دور باش. خطاب رسول را
۱۲ است و مراد کافران را، ای: بت پرستان را از بت پرستیدن بازخوان،

وَلَا تَمْنُنْ تَسْتَكْثِرُ: و منت منه نیکویی را که با کسی کنی تا ثواب
بسیاریابی زیرا که منت احسان را حبطه کند. و گفته اند معناه: و لا تعط

لتستكثريهني مكافات اين جهاني مخواه بر صدقه،

وَلِرَبِّكَ فَاضِيْرٌ: و از بهر خدای خویش را صبر کن بر جفای دشمنان و راضی باش به هر چه او بر تو قضا کند.

۴ فَإِذَا تُقْرِفِي النَّافُوْرَ: چون در دمنده در شپور و درآرند جانها را در کالبدها،
فَذٰلِكَ يَوْمُنَّ دَیْرٌ عَسِيْرٌ عَلٰی الْكَافِرِيْنَ غَيْرُ يَسِيْرٍ: آن است روز سخت و دشخوار بر ناگرویدگان نه آسان. سؤال: چون گفت يَوْمٌ عَسِيْرٌ چه فایده بود در تکرار غَيْرُ يَسِيْرٍ؟ جواب گوئیم معناه عسیر علی الکافرین غیر یسیر علی المؤمنین: هم نه آسان بر مؤمنان.

۸ دَٰرِنِیْ وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيْدًا: با من گذار و مرا باز گذار باز آن کس که بیافریده ام او را تنها خالی از دنیا. سؤال: ای شاید که خدای را وحید گفتن یا تنها گفتن تا گفت خَلَقْتُ وَحِيْدًا؟ جواب گفته اند این وحید صفت آن آفریده است نه صفت خدای. و گفته اند صفت خدای است و ۱۲ آن در صفت خدای مبالغت واحد بود چنانکه علیم مبالغت عالم بود. و این آیت در شان ولید مغیره آمد که وی رسول را علیه السلام بد می گفتی در روی و با پس، رسول علیه السلام به خدای بنالید این آیت فرو آمد،

وَجَعَلْتُ لَهُ مَالًا مَّمْدُوْدًا: و کردم و دادم او را خواسته ای پیوسته، و ۱۶ گفته اند ممدوداً ای: افزون کرده، وَتَبَيَّنَ شُهُوْدًا: و پسران حاضر کرده؛ که وی را ده پسر بود چون بنشستی ایشان بحرمت بر سر وی بایستادندی،

۲۰ وَمَهَّدْتُ لَهُ تَمْهِيْدًا: و ساخته کردم او را نعمت دنیا ساخته کردنی چون صامت و اسباب و ضیاع و مستغلّ و مواشی،

ثُمَّ يَظْمَعُ اَنْ اَزِيْدَ كَلًّا: پس می طمع دارد که بیفزایم او را بر نعمت دنیا کرامت عقبی حقّا که نبود، چرا؟ اِنَّهُ كَانَ لَا يَاتِنَا عَنِيْدًا: زیرا که او بود به نشانهای ما ستیزه کش و پیکارکش و بگشته از آن،

سَأَزِيهُهُ صَعُودًا: زودا که رسانم او را عذاب صعبت‌ترین و بر شدن بر عقبه دشخوارترین. و آن عقبه‌ای است آتشین در میان دوزخ که ولید مغیره را و مانده او را بر آنجا عذاب کنند، بر روی می‌کشند او را بر آن تا به سر رسد، آنکه نگوسار در گردانند تا به زیر رسد. ۴

إِنَّهُ فَكَّرَ وَقَدَّرَ فَقُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ: بدرستی که او — یعنی ولید مغیره — اندیشه کرد و اندازه کرد در حدیث محمد بنفریدند و بنفرینند او را چگونه می‌اندازه کرد ثُمَّ قُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ: پس بنفرینند او را چگونه می‌اندازه کرد. ۸

و آن آن بود که ولید مغیره در میان انجمن قریش برخاست گفت «یا قوم بدانید که نام و آوازه این مرد — یعنی محمد — در عرب فاش گشت، کنون موسم حج نزدیک آمد خلق روی به مکه نهند؛ ما را که اهل مکه ایم بپرسند که وی چه مردی است، ما چه جواب دهیم؟». بوجهل گفت «ما ۱۲

گوییم که او دیوانه است». ولید گفت «این نتوان گفتن زیرا که ایشان بر رسند و احوال او را تأمل کنند بدانند که وی نه دیوانه است، ما را تکذیب کنند آب ما بشود». گروهی گفتند «گوییم که وی شاعر است». ولید گفت «این هم نتوان گفتن زیرا که عرب فصحاء خلق اند ۱۶

چون سخن وی بشنوند دانند که قرآن وی نظم شعر ندارد ما را تکذیب کنند». گروهی گفتند «گوییم وی کاهن است». گفت «این هم نتوان گفتن زیرا که کَهَنَه است ثنا نکنند در سخن و محمد هر سخنی که گوید گوید ان شاء الله». ایشان گفتند «پس چه گوییم و چه جواب ۲۰

دهیم؟» وی گفت «گوییم که وی جادو است». ایشان گفتند «تو این از کجا می‌گویی؟». گفت «از آنجا می‌گویم که وی مادر از فرزند جدا می‌کند و خواهر از برادر جدا می‌کند و این فعل جادوان باشد». این بگفت و برفت سه شبانروز در خانه شد همی اندیشید در حدیث محمد تا ایشان را

تهمث افتاد که وی در دین محمد شد. بوجهل برخاست با گروهی از قریش و بنزدیک وی شدند گفتند «ایها الولید اصبوت عن دینک وعن دین آبائک؟». ولید گفت «کلاً و حاشا و لکن در حدیث محمد می اندیشم و تقدیر می کنم و فادوا می اندازم همه رای من بر آن می افتد که ۴ وی جادو است». همی از آنجا برخاست و آمد تا در کعبه. رسول با بوبکر و عمرو و گروهی از یاران بر در کعبه بودند، ولید برایشان بگذشت، ترش در روی رسول نگرست و بازگشت تیزتر درایشان بنگرست. بوبکر گفت «ایها الولید کاری بزرگ بجای خویش بکنی؟». گفت ۸ «چیست؟». گفت «آنکه بگویی لا اله الا الله». گفت «گنگ باشم دوستر دارم که این سخن بگویم». خدای تعالی از حال وی یاد کرد گفت:

ثُمَّ نَظَرَ: پس بنگرست ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ: پس روی ترش کرد و گونه بگردانید ثُمَّ أَذْبَرُوا آسَجَبَرُ: پس برگشت و گردن کشی کرد از توحید. پس به لافگاه مکه آمد،

فَقَالَ: گفت یا قوم بسیار بیندیشیدم و تقدیر کردم و فادوا انداختم در حدیث محمد و دین و کتاب وی إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْتَرُ: نیست این کتاب و ۱۶ دین وی مگر جادوی که روایت می کند از جادوان و اختیار می کند آن را، إِنَّ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ: نیست این قرآن مگر گفتار آدمی فرابافته. خدای گفت:

سَأُضْلِيهِ سَقَرًا: زودا که در آرم او را در سقر. گفته اند سقر نام همه دوزخ است، و گفته اند نام چهارم درکت است از دوزخ. و سقر سوزنده و گدازنده بود و خود همه دوزخ سوزنده و گدازنده است.

وَمَا أَذْرِيكَ مَا سَقَرًا: و چه دانی تو یا محمد که چه جایی است آن سقر، جایی است،

- لَا تُبْقَى وَلَا تَذَرُ: بنه دارد و نه گذارد. سؤال: چه فرق است میان لَا تُبْقَى وَلَا تَذَرُ آن را به دو لفظ یاد کرد؟ جواب گفته اند معناه نه زنده بدارد و نه مرده بگذارد بل که هر روز هفتاد بار بسوزاند او را چنانکه جای دیگر گفت کُلَّمَا نَضَجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا. و گفته اند معناه: نه پوست گذارد و نه گوشت گذارد و نه جان که همه را بسوزاند.
- لَوَاحِئُ اللَّبَشَرِ: سوزنده است پوست و گوشت را و سیه کننده است روی را، ای: حَرَّاقَهُ لِلْحَمِّ هَضَامَةُ لِلْعَظْمِ نَزَاعَةُ لِلْأَعْضَاءِ مَسْوَدَةُ لِلْوُجُوهِ،
- عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ: بر آن دوزخ بود نوزده فرشته موکل. سؤال: چه معنی بود این حساب نوزده را بعد ما که فرشتگان عذاب صد هزار بیش باشند؟ جواب گفته اند آن نوزده زبانیۀ فرشتگان عذاب باشند زیر دست هر فرشته ای از آن چندان فرشته بود که خدای داند و بس، چنانکه گفت وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ. محمد هیصم گفتی رحمه الله: معنی این عدد آن است که دوزخ را هفت درکت است؛ اول درکت عاصیان مؤمنان را است، چون مدت عذاب ایشان به آخر رسد ایشان را بیرون آرند و به بهشت برند و آن درکت را طبقی کنند بر درکتهای دیگر اوکنند. آنگه شش درکت بماند، در هر درکتی سه گروه باشند بترین و میانگین و کمترین؛ بر هر گروهی فرشته ای موکل بود جمله آن هژده بود و مالک با ایشان نوزده، از آن گفت عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ. چون این آیت فرو آمد بوجهل در میان قریش برخاست گفت «یا قوم سهّل الامر دوزخ را نوزده نگه بان بیش نیست ما بر ایشان برآیم، ایشان را مقهور کنیم و از دوزخ بیرون آییم». کلدۀ بن اُسید برخاست و او مردی بود دعوی زور کردی، گفت «یا ابا الحکم، من هفده را کفایت کنم پنج بدین دست فرو گیرم و پنج بدان دست فرو گیرم و پنج را به زیر پای درآرم و دورا به سربوکنم، آنجا دو بماند، دائم شما با دو برآید همه را مقهور کنیم و از دوزخ بجهیم».

این آیت بیامد.

- وَمَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً: نکردیم ما دوزخ بانان را مگر فرشتگانی، جای دیگر گفت غِلَاطٌ شِدَادٌ، هر فرشته ای را چندانی قوت بود که گریکی را فرماید هفت آسمان و هفت زمین را با دهن اوکن، بر وی آسانتر از آن آید که یکی از ما عدسی با دهن اوکند وَمَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ إِلَّا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا: و نکردیم ما شمار ایشان را به لفظ نوزده مگر آزمونی مر آن کسان را که کافرند و شبهتی تا به غلط افتند، چنانکه افتادند لَيْسَتَيْنِ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ: تا بی گمان شوند آن کسان که دادند ایشان را نامه، چون جهودان و ترسایان، تا بدانند که قرآن موافق تورات است و انجیل، زیرا که در تورات و انجیل همچنین یاد کردست خدای تعالی عدد فرشتگان دوزخ را وَيَزِدَادُ الَّذِينَ آمَنُوا إِيمَانًا: و تا بیفزاید آن کسان را که بگرویده اند به خدای امنی به قول خدای. سؤال: چرا گویند که زیادت و نقصان در ایمان روا نبود بعد ما که خدای گفت وَيَزِدَادُ الَّذِينَ آمَنُوا إِيمَانًا؟ جواب گوئیم این ایمان امن است، و گفته اند یقین است، و گفته اند حجت است وَلَا يَزْتَابِ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْمُؤْمِنُونَ: و تا به شک نشوند آن کسانی که داده اند ایشان را نامه چون جهودان و ترسایان که مگر تورات و انجیل مخالف است قرآن را وَلَيَقُولَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَ الْكَافِرُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا: تا گویند آن کسان که در دلهای ایشان است بیماری شک و نفاق و نکرت و دیگر کافران که چه خواس خدای بدین مثل و بدین عدد فرشتگان دوزخ که یاد کرد. سؤال: چرا گفت بِهَذَا مَثَلًا بعد ما که اینجا هیچ مثلی یاد نکردست؟ جواب گوئیم این مثل صفت است مر عدد ملائکه را كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ: چنین گمراه کند خدای آن را که خواهد و راه نماید آن را که خواهد وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ: و خود نداند سپاههای خدای تو مگر او و مَا هِيَ إِلَّا

ذِكْرِي لِلْبَشَرِ: و نیست حدیث دوزخ و دوزخیان مگر پندی مرآدمیان را. و گفته اند وَمَا هِيَ كُنَايَتٌ وَخَبْرٌ از درکت سقراست.

كَلَّا وَالْقَمَرِ: حَقًّا که نرهند از آن دوزخ و درکت سقر سوگند به ماه، وَ
 ۴ اَللَّيْلِ اِذَا دَبَّرَ: و به شب و آفرید گارشب چون از پس روز درآید — و اگر
 اِذَا دَبَّرَ خوانی: چون برگردد — وَالصُّبْحِ اِذَا اَسْفَرَ: و سوگند به صبح چون
 بردم و روشن گردد،

اِنَّهَا لَا اُخَذِيَ الْكُبْرَى: که آن درکت سقریکی است از درکتهای بزرگتر،
 ۸ نَذِيرًا لِلْبَشَرِ: بیم کننده ای است مرآدمیان را. و گفته اند این نَذِيرًا راجع
 است به اول سورة ای: فَمُ نَذِيرًا لِلْبَشَرِ،

لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ اَنْ يَتَّقَدَّمَ اَوْ يَتَأَخَّرَ: آن کس را از شما که خواهد که پیشی
 گیرد به طاعت یا با پس ایستد از معصیت او بود که برهد از عذاب و
 ۱۲ عقوبت.

كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ: هر تنی بدانچه کرده است گروگان است
 اِلَّا اَصْحَابَ الْيَمِيْنِ: مگر خداوندان دست راست، و ایشان نیک بختانند.
 بگفتیم که ایشان را چرا اصحاب الیمین خواند در سورة الواقعة،

۱۶ فِی جَنَّاتٍ يَتَسَاءَلُوْنَ عَنِ الْمُجْرِمِيْنَ: اندر بهشتها می پرسند یکدیگر را از
 آن گنه کاران. و آن آن بود که چون اهل بهشت در بهشت فرو آیند و از
 دوزخ ایمن گردند از حالهای دنیا براندیشند گویند «در دار دنیا گروهی
 توانگران بودند که ما را به درویشی سرزنش کردند آذا که ایشان
 ۲۰ کجا اند؟». رضوان را پرسند، گوید که «ایشان در بهشت نیستند».

گویند «کجا اند؟». رضوان گوید «بر کنگرهای بهشت شوید فرو نگرید
 تا ایشان را ببینید». تختهای ایشان فرا پریدن آید تا به کنگرهای بهشت
 رسند، فرو نگرند چهار صد ساله راه تا به قعر دوزخ بینند، ایشان را بینند
 در درکت سقر؛ گویند:

مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ: چه شما را در سقر آورد.
 قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ: گویند نبودیم در دنیا از نمازکنان. بهشتیان
 گویند «دروغ می‌گویید، بس کس بود که نماز نکرد و در سقر نیست».
 گویند:

۴

وَلَمْ نَكُ نُطْعِمُ الْمِسْكِينَ: و نبودیم که درویش را طعام دادیم و در
 زکات و صدقه تقصیر کردیم. گویند «دروغ گویند که بسیار کس بود
 که در حق درویشان تقصیر کرد و در سقر نیست». گویند

وَكُنَّا نَخُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ وَكُنَّا تُكَذِّبُ بَيُومَ الدِّينِ: ما چنان بودیم که
 ۸ گفت و گوی کردیم و بسته‌یدیم در حدیث قیامت با گویندگان و
 بدروغ داشتیم روز شمار و جزا را،

حَتَّىٰ آتَيْنَا الْبَقِيْنَ: تا آن وقت که به ما آمد مرگ بی گمان. آنگه
 بهشتیان گویند هَذَا الَّذِي سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ. آنگه بهشتیان را برایشان
 ۱۲ رحمت آید خواهند که ایشان را شفاعت کنند، ندا آید که آب خویش
 مبرید،

فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ: سود ندارد ایشان را خواهش گری
 خواهش گران. در این آیت ما را حجت است بر آنکه روز قیامت شفاعت
 ۱۶ بود مؤمنان را تا کافران را خاص کرد به نفی شفاعت که اگر هیچ کس را
 شفاعت نبودی تخصیص کافران بدانکه فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ
 درست نیامدی.

فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذْكِرَةِ مُعْرِضِينَ: چه بودست ایشان را که از پند روی
 ۲۰ بگردانیدگان اند كَانَهُمْ حُمُرٌ مُّسْتَنْفَرَةٌ: گویی که ایشان خرانی اند رمانیده
 — و اگر به کسرها خوانی: رمیده — قَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ: بگریخته از صیادان
 و تیراندازان، و گفته اند قسوره: شیران.

بَلْ يُرِيدُ كُلُّ آفَرٍ مِنْهُمْ أَنْ يُوْتِيَ صُحُفًا مُّنَشَّرَةً: بیک می خواهد هر

مردی از ایشان که بدهند او را نامه ای باز کرده. و آن آن بود که کافران مکه می گفتند یا محمد ما به تونگرویم تا به هریکی از ما نامه ای نیاری به دست خط خدای که «بدانید که محمد رسول من است به وی ایمان آرید»، و با هر نامه ای فرشته ای گواهی می دهد که این نامه خدای است، تا ما به تو ایمان آریم.

۴

كَلَّا بَلْ لَا يَخَافُونَ الْآخِرَةَ: حَقًّا که این دلیری از آن می کنند که نمی ترسند از روز واپسین.

كَلَّا إِنَّهُ تَذَكُّرٌ: حَقًّا که این پندی است تمام.

۸

فَمَنْ شَاءَ ذَكَّرْهُ: هر که خواهد برخواند و پند گیرد که بهانه نماند وَمَا يَذْكُرُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ هُوَ أَهْلُ التَّقْوَى وَأَهْلُ الْمَغْفِرَةِ: و پند نگیرند مگر که خدای خواهد او است اهل آن که بپاید ترسید از وی و بپاید پرهیزد از آزار وی و اهل آن که بیامزد آن را که بترسید از وی.

خبر است از مصطفی علیه السلام که وی گفت هر که سورة القيامة
برخواند من و جبرئیل هر دو گواهیم که او روز قیامت ایمن بود از عذاب.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَمَةِ: نه چنان است که کافران گفتند که قیامت
نخواهد بود سوگند بدان روز رستخیز. سؤال: چرا نگفت اُقسم بيوم القيامة
اگر می سوگند خواست بعد ما که لا نفی فایده دهد نه اثبات؟ جواب
گفته اند این لا زایده است معناه اقسام بيوم القيامة و لا زایده در سخن در
آرند در لغت عرب چنانکه شاعر گوید: فَلَئِنْكَ لَا بَرْقُكَ كَانُ وَمِيضُهُ، اِی:
فَلَئِنْكَ بَرْقُكَ. و گفته اند لا به معنی لام تأکید است اِی لَا أُقْسِمُ: هَرَايَنَه
سوگند یاد می کنم، لکن لام را اشباع کردست تأکید را. و گفته اند این لا
خود نفی است معناه: سوگند می یاد نباید کرد قیامت را زیرا که وجوب
آن از آن ظاهرتر است در عقل. و گفته اند معناه: لا کما زعموا فی انکار
القیامة اُقسم بيوم القيامة.

وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ: و سوگند بدان تن ملامت کننده. گفته اند این
همه تنهای بندگان است چنانکه پیغامبر علیه السلام گفت: مَا مِنْ نَفْسٍ
لَّا سَتْلُومُ نَفْسِهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ اِنْ كَانَتْ مُحْسِنَةً تَقُولُ يَا لَيْتَنِي اَزْدَدْتُ وَاِنْ
كَانَتْ مُسِيئَةً تَقُولُ يَا لَيْتَنِي نَزَعْتُ، وَذَلِكَ عِنْدَ مَعَايِنَةِ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ. و
گفته اند این تنهای تایید است که گناه کرده باشند از آن توبه می کنند و

همیشه گناه خویش را یاد می‌کنند و تن خود را ملامت می‌کنند.

۴ آيَخْسَبُ الْإِنْسَانُ أَلَّنْ نَجْمَعُ عِظَامَهُ بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ: ای چه پندارد مردم که ما فراهم نخواهیم کرد استخوانهای او را و بر نخواهیم انگيخت او را بل که قادریم بر آنکه تمام بیافرینیم استخوانهای او را و اندامهای او را. گفته‌اند قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ معناه: قادر بودیم که یکسان کردیمی اطراف او را چون لکذ اشتر اکنون که تمام و درست اندام آفریدیم او را چرا نه شکر کند بل که کفران می‌آرد.

۸ بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ: بل که می‌خواهد مردم که بدی کند فرا پیش وی، بر دو معنی: یکی گفته‌اند یَقْدَمُ الحوبة و يؤخّر التوبة، و گفته‌اند لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ بدروغ دارد آن را که فرا پیش او است یعنی بدروغ دارد قیامت را.

۱۲ يَسْأَلُ أَيَّانَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ: همی پرسد که کی خواهد بود روز قیامت.
فَإِذَا بَرِقَ الْبَصَرُ: چون پهن و اماند چشم. اگر بَرَقَ به فتح «را» خوانی چون متحیر گردد چشم وَخَسَفَ الْقَمَرُ: و سیاه و تاریک گردد ماه وَجُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ: و فاهم آرند آفتاب و ماه را و همه را تاریک گردانند و در دریا اوکنند. و گفته‌اند این فراهم آوردن آفتاب و ماه یکسان و برابر کردن است در لون که روشنایی از آن بازستانند.

يَقُولُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ أَيْنَ الْمَفَرُ: گوید مردم آن روز آذا کجا است گریختن جای.

۲۰ كَلَّا لَا وَزَرَ: حقاً که نیابد گریختن جایی، معناه: ولا حجر ولا مدرو لا ملجأ ولا منجأ ولا مفر.

إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ: با خدای تو بود آن روز آرام گاه.
يُنَبِّئُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَأَخَّرَ: بیا گاهانند مردم را آن روز بدانچه پیش فرستاد و بپس گذاشت ورثه را، دیگر معنی: بدانچه آشکارا کرد و

بدانچه نهان کرد، سدیگر: بدانچه پیش فرستاد از خیر و بایس گذاشت از سنت خیر و شر.

- بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ وَلَوْ أَلْفَىٰ مَعَاذِيرَهُ: بیک این مردم نهما ربینا است برتن خویش که می چه کند و اگر چه فرایش او کند عذرهای او. ۴ و گفته اند معناه برتن مردم نگاه بان بینا است چون کرام الکاتبین و هفت اندام، و گر چه فرو گذارد پردها. بر این قول معاذیر جمع معذار بود و معذار ستر بود. سؤال: چرا گفت بَصِيرَةٌ بعد ما که انسان مذکر است و بصیرة مؤنث؟ جواب گفته اند معناه: من الانسان على نفسه عين بصيرة. و ۸ گفته اند این «ها» در بصیرة هاء مبالغه است نه هاء تانیث، این همچنان است که گویند رجلٌ علامةٌ نَسَابَةٌ و رجلٌ راویةٌ للشعر، بدین همه مبالغت خواهند.

- لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتُفْجَلَ بِهِ: مجنبان به خواندن این قرآن یا محمد زبان ۱۲ ترا تا شتاب کنی بدان. و آن آن بود که چون جبرئیل وحی می گرداری رسول با وی بهم می خواندی می ترسید که یاد نگیرد، خدای تعالی این آیت بفرستاد. در این آیت ما را حجت است بر آنکه از پس امام برنبايد خواند زیرا که مصطفی علیه السلام در وقت اداء وحی جبرئیل را ۱۶ مؤتم بود و جبرئیل امام و رسول با وی همی خواند، خدای تعالی او را از آن نهی کرد. سؤال: لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ این «ها» کنایت از قرآن است یا از قرائت آن، اگر کنایت از قرآن است واجب آید که قرآن حرکت لسان بود، و گر «ها» کنایت از قرائت است چرا نگفت بهما بعد ما که قرائت ۲۰ مؤنث است؟ جواب گفته اند این «ها» کنایت از قرائت است و لکن به لفظ تذکیر آورد زیرا که یک نام از نامهای قرائت قرآن است چنانکه خدای گفت: وَقُرْآنَ الْفَجْرِ، ای: قرائت الفجر. و گفته اند این «ها» کنایت از قرآن است اما واجب نکند که قرآن حرکت لسان بود، لا بل که

واجب آید که قرآن محرّک به اللسان بود. در این آیت ما را حجت است بر آنکه قرائت غیر مقرأ است زیرا که در این آیت نهی کرد از قرائت، پس واجب آید که قرائت مقدور ما بود تا از آن نهی درست آید و مقرأ مقدور ما نیست زیرا که مقرأ قول خدای است، قول ما غیر قول خدای بود.

۴

إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ: بدرستی که بر ما است فراهم داشتن آن بر دل تو و خواندن آن. ای: جبرئیل را بفرماییم تا بر تومی خواند تا آنکه که یاد گیری.

فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ: چون بر خواندیم آن را آنکه پس روی کن خواندن او را. سؤال: چرا گفت فَإِذَا قَرَأْنَاهُ بعد ما که قرائت فعل جبرئیل بود نه فعل خدای؟ جواب گوییم هر چند قرائت فعل جبرئیل بود اضافه آن به خدای درست آید زیرا که به امر او بود، چنانکه گویند اعطی الامیر فلانا کذا درهماً، هر چند این عطا فعل خازن بود به امیر اضافه کنند زیرا که به امر او بود.

۸

ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ: پس بدرستی که بر ما است هویدا کردن آن. سؤال: پس چون خدای گفت عَلَيْنَا بَيَانَهُ بر ما است تفسیر قرآن، چرا روا داشتند علما تفسیر کردن آن؟ جواب گوییم آن تفسیر که بیان قرآن است از رسول آمدست به بیان خدای او را، چنانکه خدای گفت ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ؛ نصیب مفسران شرح بیان رسول است و تأویلات آن و ترجیح روایتی بر روایتی. اما از خویشتن نباید کسی را که در قرآن سخن گوید چنانکه پیغامبر گفت صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: مَنْ فَسَّرَ الْقُرْآنَ بِرَأْيِهِ إِنْ أَصَابَ لَمْ يُوجَرْ وَإِنْ أَخْطَأَ فَلْيَتَّبِعْ مُقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ.

۱۶

۲۰

كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ: حقا که ساز قیامت نمی سازید بل که می دوست می دارید این جهان شتافته را.

وَتَذَرُونَ الْآخِرَةَ: و می فروگذارید آن جهان را و ساختن آن را. و گرو

يُحِبُّونَ وَيَذَرُونَ به «یا» خوانی خبر بود نه خطاب.

وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ: رویها باشد آن روز روشن و تابان و رخشان و درفشان شادان و نازان به خدای خویش نگران چون رویهای نیک بختان. سؤال: چرا گفت وَجُوهٌ نَكَفَتْ عِیُونٌَ بعد ما که ناظر چشم بود، یا چرا نكَفَتْ نفوس بعد ما که نظر به چشم فعل تن بود نه فعل روی. جواب گفته اند این وجوه جمع وجیه است و آن روی شناسان قیامت باشند یعنی سعدا. و گفته اند این وجوه اصحاب وجوه باشند. و گفته اند ناظر خود وجوه باشد نه عین. در این آیت ما را حجت است بر جواز رؤیت خدای که در این آیت نظری یاد کرد مضاف به وجه مقید به إلی مقصور بر یک مفعول، چنین نظر نبود مگر نظر عین.

ده آیت در قرآن حجت است بر دیدار خدای و ده حجت از اخبار و ده حجت از عقل. اما از قرآن یکی لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَزِيَادَةٌ؛ پیغمبر گفت صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: الْحُسْنَىٰ الْجَنَّةُ وَالزِّيَادَةُ النَّظَرُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى. بوبکر و عمر و عثمان و علی و حذیفه و بیشتر صحابه همین گفتند. دیگر آیت تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ. سدیدگر الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ. چهارم لَهُمْ مَا يَشَاؤُونَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ، یعنی الرؤیة. پنجم وَإِذَا رَأَيْتَ ثُمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلْكًا كَبِيرًا، و آن نبود مگر دیدار خدای. ششم وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لَّا بَرَّارٍ، یعنی رضا و لقای خدای. هفتم فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ، یعنی دیدار خدای. هشتم كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ، چون کافران نبینند واجب آید که مؤمنان ببینند. نهم قَالَ رَبِّ ارْزُقْنِي أَنْظُرَ إِلَيْكَ، اگر دیدار خدای حق نبودی موسی کلیم نخواستی. دهم اینجا که گفت وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ.

اما از اخبار یکی آن است که پیغمبر گفت صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ:

سترون ربکم كما ترون القمر ليلة البدر لا تضامون فی رؤيته. و فی الخبر

عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال: ان ادنى اهل الجنة لمن ينظر في ملكه الفى عام وان اعلاهم منزلة لمن ينظر الى ربه متى شاء ليس بينه وبين ربه الآرداء الكبرىا. وفي الخبر عن النبي عليه السلام انه قال: سألت ربي ان يعطى ابا بكر رضوانه الاكبر، قيل وما هو يا رسول الله؟ قال ان يعطى رؤيته اهل الجنة عامة و ابا بكر خاصة. وفي الخبر عن النبي عليه السلام انه قال: إذا قال العبد المؤمن بسم الله الرحمن الرحيم قال الله عزوجل ذكرني عبدى باحب اسمائى عنده فاذا ذكرته باحب عطائه عندى الرضا والجنة والرؤية الخاص. وعنه صلى الله عليه وسلم انه قيل يا رسول الله هل يرى الخلق ربهم؟ قال نعم سيراه من شاء الله ان يراه. السادس وعنه صلى الله عليه وسلم: بدلاء امتى فى الجنة يرون الله متى شاؤا وسائر المؤمنين يرونه يوم الجمعة وهو يوم الزيارة. وعنه صلى الله عليه: ان للمؤمن اربع فرحات فرح عند الموت اذا قيل لهم لا تخافوا ولا تحزنوا، وفرح فى القبر بروح وريحان وجنة نعيم، وفرح فى الجنة اذا قيل لهم كلوا واشربوا هنيأ، وفرح عند الزيارة اذا قيل لهم انظروا. وعنه صلى الله عليه وسلم انه قال: لما اردت الانصراف ليلة المعراج قلت يا رب لكل قادم من سفره تحفة فما تحفتى لامتى؟ قال حفظى لهم ما عاشوا وبشارتى لهم اذا ماتوا وفسحتى لهم اذا قبروا ورحمتى لهم اذا حشروا و جنتى لهم اذا حضروا ورؤيتى لهم اذا نظروا. وعنه صلى الله عليه وسلم انه قال: يقول الله تعالى لاهل الجنة عبادى واحبائى تمتوا على ما شئتم، فيقولون اردنا رضاك والنظر اليك، فيقول الله عزوجل لكم ما تمتيتم انا عنكم راض ثم تجلئ لهم فينظرون اليه جل جلاله؛ ثم تلا فلا تعلم نفس ما أخفى لهم من قرة أعين. العاشر، عنه صلى الله عليه وسلم انه قال: يبعث الله جبرئيل الى اهل الجنة فيقول يا اهل الجنة ان ربكم يقرئكم السلام ويقول هل بقى لكم عندى شئ؟ فيقولون وما بقى فقد اخرجتنا من غموم

الدنيا ونَجَّيتنا من وحشيّة القبر ومن احوال القيامة وَاَمْتَنّا من النار و ادخلتنا الجنة وَاكْرَمْتنا بجميع الكرامات مع رضوانك الاكبر، فيقول الله عزّوجلّ ولكم عندي مزيد وهو النظر، فحينئذ يرفع الحجاب عنهم فيرونه بلا كيف.

۴

اما آن ده حجتّ كه از عقل است يكي آن است كه خداى موجود است و جواز رؤيت از بهر موجودى است. ديگر حجتّ آن است كه ديدار او خود را حق است، چون روا باشد كه او خود را بيند روا باشد كه بنده را ديدار دهد. سديگر حجتّ آن است كه ديدار نادانان به خود از معيوبى است ۸ چنانكه فرعون از معيوبى بود كه كس را به خود ديدار ندادى و خداى تعالى از همه عيها بيزار است و منزّه. چهارم حجتّ آن است كه دانستن او امروز ما را علم يقين است و هر چه امروز ما را علم اليقين است فردا عين اليقين خواهد گشت و دانش او ما را عين اليقين به ديدار گردد. پنجم ۱۲ حجتّ آن است كه ديدار از خداى به چشم سرّ حق است و آن معرفت است در دل چون ديدار او به چشم سرّ روا باشد به معرفت واجب آيد تا ديدار او به چشم سرّ هم روا بود به لقا و رؤيت. ششم حجتّ آن است كه مهمانى بهشت مهمانى تمام است و مهمانى تمام نباشد بى ديدار ميزبان، ۱۶ نبنينى كه در دار دنيا اگر كسى همه نعمت دنيا فداء مهمان كند و ديدار باز گيرد آن مهمانى ناقص بود، چون مهمانى بى ديدار ميزبان ناقص بود درست شد كه مهمانى بهشت بى ديدار خداى تمام نباشد. هفتم حجتّ آن است كه خاص كرامتى بايد چشم بهشتى را كه چشم دوزخى را آن ۲۰ نبود تا فرق بود و آن فرق نه بدان باشد كه مؤمن بهشت و نعيم بيند زيرا كه دوزخى هم آن بيند چنانكه خداى گفت وَ نَادَى أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ، پس فرق بدان باشد كه مؤمن خداى را بيند و كافر نبنيد. هشتم حجتّ آن است كه دنيا سراى محنت است و ديدار او راحت، اگر در

سرای راحت دیدار نبودی چنانکه در سرای محنت دیدار نیست آنگاه دنیا با عقبی برابر بودی در محنت، پس درست شد که این محنت دنیا را راحت مشاهده باشد تا غمان دنیا را غمگسار آید. نهم حجت آن است که نادیدن مولی سبب شبهت است و دیدن او رفع شبهت، چنانکه در دنیا حجاب واجب آمد تا داردار شبهت بود در عقبی رفع حجاب واجب آمد تا داردار رفع شبهت بود. دهم حجت آن است که در دیدار خدای تعطیل لازم نیاید و تشبیه لازم نیاید و تمویه لازم نیاید و تکفیر لازم نیاید و تقدیر لازم نیاید و تحدید لازم نیاید و عیب لازم نیاید و ریب لازم نیاید و خلل لازم نیاید و زلل لازم نیاید، نبینی که رؤیت بر سواد جایز است و از این هیچ فساد لازم نیاید؛ پس چون از این هیچ فساد لازم نیاید درست شد که چنانکه آشنایی او امروز حق است دیدار او فردا حق است و حق دلیل حق است. ۱۲

وُجُوهٌ یُّوقِئِدُ بِأَسِرَةٍ: و رویهائی بود آن روز ترش و تیره و تاریک — و آن رویهای بدبختان بود — تَطْنُ أَنْ یُفْعَلَ بِهَا فَافِرَةٌ: بی گمان باشد که بخواهند کرد بدیشان کاری صعب چون حرقت و فرقت.

كَلَّا إِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِيَ: حقا که چون برسد جانها به چنبرهای گردن، و آن آن بود که چون مردم در سكرات مرگ افتد فرشتگان رحمت و عذاب حاضر آیند. ۱۶

وَقِيلَ مَنْ رَاقٍ: از یک سو آدمیان گویند آذا کیست افسون کننده ای که او را علاج کند و از دیگر سوی فرشتگان گویند آذا کیست برشونده به جان وی و بربرنده آن، فرشتگان رحمت یا فرشتگان عذاب. ۲۰

وَوَظَنَ أَنَّهُ الْفِرَاقُ: و او خود بی گمان بود آن حال جدا شدن او است از جان او و جدا شدن وی از دنیا.

وَالْتَقَّتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ: و فرا هم رسد آخر اندوه این جهان و اول اندوه

آن جهان. و گفته اند وَالتَّقَاتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ برهم پیچد آن محتضر را ساق بر ساق از درد مرگ.

إِلَىٰ رَّبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ: با خدای تو بود آن روز بردن آن جان،

- ۴ فَلَا صَدَقَ وَلَا صَلَّى: باور نداشت حق را و نه متابعت کرد فرمان خدای را. این آیت را بر کافران رانده اند و بر مؤمنان عاصی رانده اند. اگر بر کافران رانی آن باشد که فرشتگان عذاب جان وی بردارند همی برند سوی سجین، فرشتگان رحمت گویند آذا که چه کردست آن بیچاره که جان وی را به سجین می برند؟ جواب آید که فَلَا صَدَقَ وَلَا صَلَّى: زیرا ۸ که نه باور داشت حق را و نه متابعت کرد فرمان خدای را. و گر بر مؤمن رانی فَلَا صَدَقَ زکات نداد وَلَا صَلَّى نماز نکرد.

وَلَكِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّى: بیک تقصیر کرد در دادن زکات و باز استاد از

- ۱۲ نماز و بدروغ داشت حق را و متابعت نکرد و روی بگردانید.

ثُمَّ ذَهَبَ إِلَىٰ أَهْلِهِ يَتَمَطَّى: پس بازگشتی با اهل خویش و همی خرامیدی و همی لنجیدی و به خویشتن همی نازیدی.

أَوَّلَىٰ لَكَ فَأَوَّلَىٰ: هان تا به تو چه بود،

- ۱۶ ثُمَّ أَوَّلَىٰ لَكَ فَأَوَّلَىٰ: پس هان تا به تو چه بود. این تهدید و وعید است.

شان نزول این آیت آن بود که پیغمبر روزی از کعبه می آمد بوجهل وی را پیش آمد، مصطفی دو دوش وی بگرفت بجنابانید بقوت خویش پس گفت: بر حذر باش که عذاب خدای نزدیک آمد؛ یعنی عذاب مرگ پس

- ۲۰ عذاب گور ثُمَّ أَوَّلَىٰ لَكَ فَأَوَّلَىٰ پس بر حذر باش که نزدیک آمد ترا عذاب قیامت و دوزخ. بوجهل گفت: اتهددنی یا محمد والله لا اخافك ولا اخاف عذاب ربك. این آیت فرو آمد. گفته اند أَوَّلَىٰ لَكَ ای: وَلِيكَ عذاب الموت، فَأَوَّلَىٰ ای: وَلِيكَ عذاب النار، ثُمَّ أَوَّلَىٰ لَكَ ای: وَلِيكَ عذاب القيامة، فَأَوَّلَىٰ ای: وَلِيكَ عذاب النار، معناه: كَأَنَّ قَدْ وَلِيكَ

فاحذره.

أَيَخْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى: ای می پندارد مردم که فرو خواهند گذاشت او را فرو گذاشتنی بی امر و نهی و ثواب و عقاب.

۴ أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِنْ مَنِيٍّ يُُمْنَى: ای نه بود قطره آب پستی که بیوکند آن را و آبی که اندازه کنند از آن مردمی. سؤال: چون نطفه و منی یکی بود پس چرا گفت نُطْفَةً مِنْ مَنِيٍّ این را از آن جدا کرد؟ جواب گفته اند نطفه قطره بود و ناطف قاطر بود و آن قطره خاص بود از منی و منی آن بود که اندازه کنند آن را. ۸

ثُمَّ كَانَ عِلْقَةً فَخَلَقَ فَسَوَّى: پس ببود خونی بسته پس بیافرید و تمام کرد او را مردمی.

فَجَعَلَ مِنْهُ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى: پس کرد از وی دوگونه فرزند نرو ماده، یعنی پسر و دختر؛ پسر چون عکرمه بن ابی جهل و دختر چون جویریه. ۱۲

أَلَيْسَ ذَلِكَ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَى: ای نه آن خدای که این توانست کرد توانا است که زنده کند مردگان را. پیغمبر چون فازین آیت رسیدی گفتی: بلی! إِنَّ رَبِّي عَلَى ذَلِكَ لِقَادِرٌ: بل که خدای من قادر است بر احیاء موتی. ۱۶

در خبر است از مصطفی صلی الله علیه و سلم که او گفت هر که
سورة هل اتی برخواند خدای تعالی او را از بلای دو جهانی نگه دارد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينَ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَّذْكُوراً: بدرستی که
برآمد بر مردم روزگاری از گیتی که نبود چیزی نام برده و یاد کرده. هَلْ
در قرآن بر چهار وجه است: هل به معنی استفهام است، چنانکه گفت
هَلْ عِنْدَكُمْ مِّنْ عِلْمٍ. و هل به معنی امر است، چنانکه گفت فَهَلْ أَنْتُمْ
شَاكِرُونَ. و هل جحد است، چنانکه گفت هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا
الْإِحْسَان. و هل به معنی قد است، چنانکه اینجا گفت هَلْ أَتَى عَلَى
الْإِنْسَانِ ای: قد اتی علی الانسان. این را بر آدم رانده اند و بر آدمیان
رانده اند. چون بر آدم رانی آن چهل سال بود که آدم صلصال بود میان مکه
و طایف افکنده پهنای وی چندانی که از مکه تا به طایف، طول وی
خدای داند. وقتی ابلیس با گروهی از فریشتگان همی گذشت با هفتاد
علم زیر هر علمی هفتاد هزار فریشته، فرا آدم رسید بر ادهمی از حیوان
بهشت نشسته عمامه ای از خز بهشت بر سر نهاده، از اسب فرو آمد دست
بر شکم آدم زد، آوازی بیامد چنانکه از چیزی میان تهی آید گفت: جوف
لا یتمالک ای: بسبب این شکم خدای را بیازارد. آنگه به گلوی وی فرو
شد و به زیر وی بیرون آمد، فرا فرستگان گفت «اگر خدای شما را

فرماید که او را سجود کنید شما سجود کنید؟». گفتند «فرمان خدای را است، ما آن کنیم که او فرماید». ابلیس گفت «من باری آنم که این را سجود نکنم». از آنجا از آدم کین در دل گرفت. و اگر این آیت را بر آدمی رانی معنی آن بود که بر آمد بر آدمی یک چندی از گیتی که نبود نام برده و یاد کرده. و آن در آن حال بود که در شکم مادر بود تا بزاید و بزرگ گردد.

۸ اِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ: بدرستی که ما بیافریدیم مردم را از قطره ای آب پشت آمیخته با آب سینه زن، و گفته اند آمیخته با خاک گور. سؤال: چرا گفت نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ بعد ما که نطفه وحدان است و امشاج جمع؟ جواب گوئیم امشاج صفت اجزا و ابعاض نطفه است چنانکه گویند بُرْمَةُ اعْشَارٍ و بیت اهلام. شاعر گوید:

۱۲ وَ مَا ذَرَفْتَ عَيْنَاكَ إِلَّا لِتَضْرِبِي بِسَهْمِيكَ فِيْ اعْشَارِ قَلْبٍ مَّقْتَلٍ
نَبْتَلِيهِ: تا آزمون کنیم او را به امر و نهی و وعد و وعید فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعاً بَصِيراً:
پس کردیم او را شنوای بینا. سؤال: چرا نخست گفت نَبْتَلِيهِ آنکه گفت فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعاً بَصِيراً بعد ما که نخست مردم را سمیع و بصیر و عاقل و مستطیع کند آنکه او را مبتلا کند به امر و نهی. جواب گفته اند در این تقدیم و تأخیر است معناه: اِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعاً بَصِيراً
لنبتلیه. و گفته اند معناه: فجعلناه سمیعاً بصیراً باقواله و افعاله: می شنود و می بیند که چه می کند.

۲۰ اِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ اِمَّا شَاكِرًا وَاِمَّا كَفُورًا: ما بنمودیم او را راه — یعنی راه روزی و راه بیرون آمدن از رحم و گفته اند راه قرآن و دلیل و حجت — تا سپاس داری بود یا ناسپاسی نافرمانی. اگر ناسپاسی بود،

اِنَّا اَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَلَاسِلَ وَاَغْلَالًا وَّسَعِيراً: ما ساخته ایم ناسپاسان را و کافران را زنجیرها و بندهای آتشین و آتش سوزان. و این بندها و زنجیرها

نه از بهر آن بود که ایشان از دوزخ بنه گریزند و لکن از بهر آن بود که چون دوزخ جوش برآرد ایشان را بر سر افکند آن بندهای گران ایشان را به قعر دوزخ فرو کشد.

- ۴ إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا: بدرستی که نیکان و پارسایان در بهشت می خورند از می جام شراب که آمیز آن کافور باشد.
- عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ: چشمه ای که می خورند از آن خاصگان خدای. سؤال: چرا گفت يَشْرَبُ بِهَا نگفت مِنْهَا بعد ما که شرب به دهن بود نه به چشم؟ جواب گفته اند این «با» زایده است معناه: یشر بها. و ۸ گفته اند این «با» به معنی مِنْ است ای یشرب منها چنانکه شاعر گوید:
- شربتُ بماء الدحرصين فاصبحت زوراء تنفرُ عن حياض الديلم
ای: من ماء الدحرصين، در لغت گویند فلان شراب بانقع، ای: من انقع
يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا: می رانند آن را در هوا راندنی به اشارت و فرمان چنانکه ۱۲ خواهند.

- يُوفُونَ بِالنَّذْرِ: خاصگان خدای آن گروه باشند که بجای آرند پیمان را، یعنی حق خدای و حق خلق خدای وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا: و می ترسند از روزی — و آن روز قیامت است — که باشد هول آن و سختی ۱۶ آن فرارسنده همه را.

- وَيُطْعَمُونَ أَلْطَعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا: و همی خوراندند طعام را بر دوستی خدای و دوستی دادن و دوستی درویش و دوستی طعام که خود نیازمند آن باشند مرد درویش را و بی پدر را و اسیر را. بیشتر مفسران بر ۲۰ آنند که این عام است در صفت دوستان خدای نه خاص در شان علی و فاطمه رضی الله عنهما، زیرا که این سورة مکی است و حسن و حسین به مدینه آمدند؛ زیرا که فاطمه را به مدینه به علی دادند و حسن و حسین از پس آن آمدند.

اما جعفر بن محمد الصادق رضی الله عنه روایت کند که: این آیت در شان علی و فاطمه آمد؛ و آن آن بود که وقتی حسن و حسین بیمار بودند، علی و فاطمه از آن اندوهگن بودند نذر کردند که اگر ایشان به شوند ما سه روز روزه داریم. چون ایشان را شفا پدید آمد علی و فاطمه روزه بداشتند. علی آن روز پاره ای جو به دست آورد، فاطمه آن را به دست آس کرد، فقهه پرستار ایشان آن را پخت، پنج قرص بکرد یکی به نام علی و یکی به نام فاطمه و یکی به نام حسن و یکی به نام حسین و یکی به نام خویش. چون شبانگاه آمد درویشی به در آمد گفت «یا اهل بیت الرحمة، دو روز است تا چیزی نخورده ام، بر من رحمت کنید تا خدای بر شما رحمت کند.» علی گفت «وی دو روز است تا چیزی نخورده است و ما یک روز، وی بدان اولیتر است، من آن خویش وی را دادم.» دیگران نیز جمله موافقت وی را نانهای خویش فازان درویش دادند و آن شب هیچیز نخوردند. دیگر روز همچنان پنج قرص بکردند، چون وقت روزه گشادن آمد یتیمی فرا در آمد گفت «یا اهل بیت الرحمة، سه روز است تا هیچیز نخورده ام، بر من رحمت کنید تا خدای عزوجل بر شما رحمت کند.» علی گفت «ما را باری دو روز بیش نیست، وی بدین اولیتر است از ما.» همه قرصهای خویش فرا وی دادند. سدیگر روز همچنان پنج قرص بساختند. شبانگاه اسیری به در آمد گفت «یا اهل بیت الرحمة، چهار روز است تا چیزی نیافته ام، بر من رحمت کنید تا خدای تعالی بر شما رحمت کند.» علی گفت «ما باری سه روز بیش نیست تا طعام نخورده ایم، وی بدین طعام اولیتر است.» آن قرصها نیز به وی دادند، سه شبانروز هیچیز نخوردند.

و از ابن عباس روایت است که مصطفی علیه السلام با بوبکر و عمر بشدند به عیادت حسن و حسین. عمر مر علی را گفت «نذری کن خدای

را اگر ایشان را شفا دهد». علی گفت «سه روز روزه پذیرفتم خدای را اگر ایشان را شفا دهد». فاطمه نیز همان نذر کرد و فضة السودا نیز همان نذر کرد. ایشان را به وانی پدید آمد. علی نزد شمعون خیبری شد — جهودی بود — از وی سه صاع جو و ام فرا ستد و پاره ای پشم تا بریسد، ۴ فا فاطمه آورد. فاطمه آن پشم را فرارشتن گرفت و فضة یک صاع جو آورد کرد و آن روز به نام هریکی از اهل حجره قرصی بیخت. شبانگاه چون وقت روزه گشادن آمد علی قرص به دست فرا گرفت تا روزه بگشاید، مسکینی به درآمد. چون علی آواز وی بشنید قرص از دست فرو نهاد ۸ فاطمه را گفت:

فاطمه ذات الفضل والیقین	یا بنت خیر الناس اجمعین
أما ترین البائس المسکین	قد قام بالباب له حنین
یشکوا الی الله ویستکین	یشکوا الینا جائعاً حزین ۱۲
من یعطه الیوم بلا ثمین	یدخله الجنة یوم الدین
کل امرء یکسبه رهین	من یفعل الخیر یجد سبعین
فاطمه رضی الله عنها جواب داد:	
امرك سمع عندنا وطاعة	ما بئ من لوم ولا رضاعة ۱۶
اطعمه ولا ابالی الساعة	رجوت ان اشبعه من المجاعة
ان الحق بالخیار و الجماعة	وادخل الجنة بالشفاعة
آن روز هر پنج قرص بدان مسکین دادند. دیگر روز همچنان پنج قرص	
بساختند، چون وقت فطور آمد یتیمی به درآمد. چون علی آواز او بشنید ۲۰	
قرص از دست بنهاد فاطمه را گفت:	

فاطمه بنت المرسل الکریم	بنت نبی سید حلیم
قد انبأ الله عن الیتیم	من یرحم الیوم فهو رحیم
ویدخل الجنة بالتسلیم	قد حرم الله علی اللئیم

- جنانه بظلمه العظیم یورده فی وسط الجحیم
صراطه لیس بمستقیم شرابه الصدید و الحمیم
فاطمه جواب داد:
- ۴ لسوف اعطیه ولا ابالی
واغزل الصوف مع الغزال
ان یقبل اللّٰه سینمی مالی
امسوا جیاعاً وهم اشبالی
۸ بکربلا یقتل باغتیال
تهوی به النار الی السفال
یداه فی الاغلال و الانکال
آنکه همه قرصها بدان یتیم دادند و آن شب هیچ چیز نخوردند. سدیگر روز
۱۲ همچنان پختند، چون وقت فطور آمد اسیری به درآمد و بنالید. چون علی
آواز وی بشنید قرص از دست بنهاد فاطمه را گفت:
- فاطمه یا بنت النبی احمد
بنت رسول ماجد ممجد
۱۶ سماء ربّی احمد محمد
مثقل فی غلّه مقید
من یعطه الیوم یجده فی الغد
ما یزرع الزارع یوماً یحصد
۲۰ و طالبی الاجر الذی لم ینفد
فاطمه وی را جواب داد:
- لم یبق مما جئت غیر صاع
ابنای و اللّٰه هما جیاع
قد یصنع المعروف باصطناع
قد دمیت کفی مع الذراع
ابوهما للخیر ذوالصناع
عبل الذراعین شدید الباع

- وما علی رأسی من قناع الا قناع ماله امتناع
 آنکه همه قرصها بدان اسیر دادند و آن شب نیز هیچیز نخوردند. دیگر روز
 جبرئیل مصطفی را خبر کرد از حال ایشان. مصطفی علیه السلام به مسجد
 آمد، علی را دید گفت «یا علی مهمان شما همی آیم». علی گفت ۴
 تشویر خوردم چنانکه خدای داند، گفتم «یا رسول الله در خانه هیچیز
 نیست، و لکن از رحمت خدای جای نومیدی نیست». آمدند فاطمه،
 فاطمه را دیدند همی گریست و حسن و حسین می گریستند. علی مر
 فاطمه را گفت «رسول خدای مهمان ما آمد». فاطمه غم خویش و زان ۸
 فرزندان فراموش کرد در غم رسول، پیش رسول باز دوید رسول وی را
 گفت «یا قرۃ العین، مهمان تو آمده ام بیارتا چه داری». فاطمه گفت «یا
 رسول الله اگر کدبانوی این خانه منم در این خانه هیچ خوردنی نیست».
 رسول گفت «در خانه شوتا خدای چه روزی کند». فاطمه در خانه شد و ۱۲
 دو رکعت نماز کرد، گفت نگاه کردم طبقی رطب دیدم نهاده و مندیلی از
 نور بر آن کشیده؛ بر گرفتم شادان پیش رسول آوردم. حسن و حسین را
 خواب گرفته بود، رسول گفت «فرزندان مرا بیدار کن». بیدار کردم. آن
 طبق رطب فرا پیش گرفتند، رسول با اهل بیت می خوردند. سائیلی به در ۱۶
 آمد سؤال کرد. رسول علیه السلام بانگ بروی زد. فاطمه گفت «یا رسول
 الله، عجب حالی است که تو بانگ بر سائیل زدی». رسول گفت «یا
 فاطمه آن شیطان است که بوی میوه بهشت بیافت می خواهد که از این
 بخورد گوزهر مار خور». چون بخوردند رسول گفت: الحمد لله الذی ۲۰
 اکرم اهل بیتی بکرامه مریم وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا.
 إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا: علی و فاطمه
 گفتند ما همی خورائیم شما را این طعام از بهر خدای را نه از بهر ثناء شما
 را نمی خواهیم از شما هیچ پاداش و نه هیچ سپاسی.

إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْمًا غُوبًا قُمْظِرًا: ما همی ترسیم از خدای ما در روزی سهمگین و صعب، و آن روز قیامت است، این همه از بهر آن می‌کنیم تا خدای ما را از هول آن روز ایمن کند.

فَوَقَّيْهِمُ اللَّهَ شَرَّ ذَلِكَ الْيَوْمِ وَلَقَّيْهِمُ نَصْرَةً وَسُرُورًا: همنگار که خدای نگاه داشت ایشان را از هولی و صعبی آن روز و پیش آورد ایشان را روشنایی روی و شادی که ایشان را از گور سپیدروی انگیزد و شاددل.

وَجَزَّاهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَحَرِيرًا: و پاداش دهد ایشان را بدانچه صبر کردند بر گرسنگی و تشنگی بهشت و نعمتهای آن و درپوشاند ایشان را حلّه کرامت از حریر؛ و آن تنک‌ترین دیبایی بود در بهشت، کمترین بهشتی را هفتاد از آن درپوشانند و مهترین را هفتاد هزار و برتن ایشان چند برگ لاله‌ای بیش نبود.

مُتَكِّينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَفْهَرًا: تکیه زده باشند در آن بهشت بر آن تختهای آراسته پانصد ساله راه بالای آن نبینند در آن بهشت هیچ آفتاب و نه گرمای آفتاب و نه ماه و نه سرما.

وَدَائِمَةً عَلَيْهِمْ ظِلَالُهَا: و نزدیک بود بر ایشان سایه‌های آن درختان و پیوسته و دایم، نه چون سایه‌های دنیا زمانی سایه و زمانی آفتاب، یکجا سایه و یکجا آفتاب. سؤال: چون در بهشت آفتاب نباشد سایه از کجا باشد؟ جواب گفته‌اند سایه‌های بهشت از نور عرش باشد، و گفته‌اند از نور قنادیل عرش باشد وَذَلَّلْتُ قُطُوفُهَا تَذِيلًا: و فرو گذاشته و پیوسته و رام کرده باشند میوه‌های آن بهشت را رام کردنی.

وَيُطَافُ عَلَيْهِمْ بِأَنْيَةٍ مِنْ فِضَّةٍ وَأَكْوَابٍ: و می‌گردانند بر ایشان می‌جامه‌ایی از نقره سپید — چنانکه المثلقال منها خیر من الدنيا و ما فیها — و آب دستانهایی کانت قَوَارِيرًا قَوَارِيرٌ مِنْ فِضَّةٍ: باشد آبگینه‌ها آبگینه‌هایی از سیم، سؤال: قواریر لا ینصرف بود چرا آن را منون کرد؟ جواب گفته‌اند

از بهر فواصل آیات را که فواصل آیات این سوره همچنین است. و خوانده اند قواریری تنوین بر این قرائت خود اشکال نیاید. سؤال: قواریر از سیم چگونه بود بعد ما که اصل قاروره خلاف سیم بود این جنسی بود و آن جنسی دیگر؟. جواب گوئیم قواریر دنیا گوهر آن از سنگ بود و قواریر ۴ بهشت بخلاف این بود، پس روا باشد که گوهر آن از نقره بود. و گفته اند معناه: در لطافت چون آبگینه بود در سپیدی چون نقره. قَدْزَوْهَا تَقْدِيرًا: اندازه کرده باشند آن را اندازه کردنی. گفته اند معناه: اندازه کرده باشند آن قدحهای شراب را کمترین بهشتی را هفتاد باشد از آن و مهترین را ۸ هفتاد هزار. و گفته اند معناه: آن شراب را اندازه کرده باشند چندان که بهشتی بخورد نه در باید و نه افزون آید.

وَيُسْقَوْنَ فِيهَا كَأْسًا كَانَتْ مِرَاجُهَا زَنْجَبِيلًا: می خوراندند ایشان را در آن بهشت می جامهای شراب که آمیز آن زنجبیل بود. ۱۲

عَيْنًا فِيهَا تُسَمَّى سَلْسَبِيلًا: چشمه ای بود در آن بهشت که آن را سلسبیل خوانند نوش و گوارنده. علی را رضی الله عنه پرسیدند که سلسبیل چه بود؟. گفت سل الله السبیل الیها: از خدای خواه تا ترا راه نماید بدان، یعنی به وصف من آن را در نیابی و فهم تو بدان نرسد تا بنچشی. ۱۶

وَيُظَفَّرُونَ عَلَيْهِمْ وَلَدَانُ مُخَلَّدُونَ: و می گردند بر ایشان به خدمت کودکانی — بگفتیم که ولدان کدام باشند و غلمان کدام باشند — مُخَلَّدُونَ: جاوید بداشته بر هیئت غلامی که هرگز از حال و هیئت غلامی بنگردند. و گفته اند مُخَلَّدُونَ: گوش وار کرده و بیاراسته به ۲۰ پیرایهای بهشت. و گفته اند مُخَلَّدُونَ ای: مقرطون.

إِذَا رَأَوْهُمْ حَسِبَتْهُمْ لُؤْلُؤًا مَنثورًا: چون بینی ایشان را پنداری که ایشان مرواریدهایی اند پراکنده کرده از لطافت. سؤال: چرا ایشان را به مروارید منشور ماننده کرد نه به مروارید منظوم؟ جواب گفته اند بدین مروارید

ناسفته خواست و آن لطیف تر بود، زیرا که چون سولاخ کنند آن را و در رشته کشند صفاوت و لطافت آن کم گردد. و گفته اند که ولدان را به لؤلؤ منشور از بهر آن را مانده کرد که هر جایی به خدمت ایستاده باشند چون لؤلؤ منشور.

۴

وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا: چون بینی آنجا بینی نعمتهایی که هیچ گوش به سماع آن نرسد و هیچ دل به علم آن نرسد و هیچ زبان به وصف آن نرسد تا نبینند و مُلْكَاً کَبِيراً: و پادشاهی بزرگ. گفته اند مُلْكَاً کَبِيراً اسره فی الحجال مع الاجنحه. و آن آن بود که بهشتی را تماشا آرزو کند یا زیارت دوستی آرزو کند در ساعت تخت وی به پریدن آید همی پرد تا آنجا که وی خواهد. و گفته اند مُلْكَاً کَبِيراً الدخول بالاستیذان، و آن آن بود که کمترین بهشتی را هفتاد حاجب گاه بود، فرشتگان همی آیند و می ایستند تا آن وقت که باریابند. و گفته اند مُلْكَاً کَبِيراً نفاذ امر بود که هر چه بهشتی خواهد آن بود. و گفته اند مُلْكَاً کَبِيراً ولایت بهشت بود کمترین کسی را در بهشت دو هزار ساله راه ولایت بود. و خوانده اند مُلْكَاً کَبِيراً به فتح میم و کسر لام و آن آن بود که خدای خود را ببندد بلا کیف.

۸

۱۲

عَالِيَهُمْ ثِيَابٌ سُنْدُسٌ خُضْرٌ وَاسْتَبْرَقٌ: بر تنهای ایشان بود جامههایی از حریر سبز بهشت — و آن تنک ترین دیبایی بود چنانکه گفته آمد — و استبرق: ستبرترین، و آن پارسی است معرّب. و استبرق بهشت چنان بود که هفتاد از آن بر هم چون برگ لاله بود، حریر لباس ایشان بود و استبرق لباس زیردستان ایشان بود. و گفته اند حریر زورین جامه ایشان بود و استبرق اندرون جامه ایشان بود. و گفته اند حریر لباس کسوت ایشان بود و استبرق فرش ایشان. سؤال: این چه بشارت است که بهشتیان را می دهند به پوشیدن استبرق و حریر بعد ما که در دنیا خود چنین کسوت نپسندند، پس در بهشت چگونه پوشند؟ جواب آن است که از پیش بگفتیم در معنی

۱۶

۲۰

- حریر و استبرق، نام با نام ماند و در معنی دور و خلّوا آساوَرَمِنْ فِضَّةٍ: و زیور کرده باشند ایشان را و در دست کرده دست ورنجنهایی از سیم. سؤال: چه کرامت بود سوار در دست ایشان کردن و نیز از سیم، بعد ما که اینجا چنین حلیت داهان را کنند نه آزاد زنان را؟ جواب گوئیم این خطاب ۴ عرب را است و عرب — ملوک ایشان — سوار در دست کنند نشان ملکیت را و مبارزان ایشان سوار سیمین باریک در دست کنند. خدای تعالی بهشتیان را سوار زرین در دست کند علامت ملکیت را تا فریشتگان بدانند که ایشان ملوک اند ملوک و ار نه بنده وار. سوار سیمین در دست ایشان کند ۸ نشان مبارزت را که ایشان در دار دنیا مبارزتها کرده اند با دیوان و با هوای تن تا دین را بسلامت به عقبه مرگ ببرده اند و آنچه گفت مِنْ فِضَّةٍ نام با نام ماند اما در معنی دور افتد، در خبر است المَثقال منها خیر من الدنيا و ما فیها وَ سَقَّیْهِمْ رُبُّهُمْ شَرَاباً ظَهُوراً: و بچشانند ایشان را خدای ایشان شراب ۱۲ پاک و پاکیزه خالص و پوره. سؤال: چه شرف است آن روز را و آن دار را به سقی شراب از خدای بعد ما که امروز در دار دنیا ساقی هم او است چنانکه گفت فَأَسَقَّیْنَا کُمُوهُ؟ جواب گوئیم مراد از این وَ سَقَّیْهِمْ رُبُّهُمْ آن است که در بهشت بی واسطه بخودی خود بی سبب ایشان را شراب بهشت ۱۶ خوراند. و آن آن بود که چون از مایده خلد بپردازند از بطنان عرش قدحهای شراب می آید دست کس بدان نارسیده، قدحی بود از زبرجد سبز و قدحی بود از یاقوت سرخ و باشد از نقره سپید و بود که از یک تا گوهر بود و باشد که زبرنیمه از یاقوت و زبرنیمه از زبرجد، همی آید تا به لب ایشان. چون ۲۰ از آن شراب بخورند مخمور گردند به خمار شوق و هفت اندام ایشان به دیدار دیده گردد، آنکه حجاب بردارند مؤمنان را بی چون و بی چگونه به خدای خود نگرند چهل سال پیوسته به یک دیدار می نگرند. آنکه ندا آید که:

إِنَّ هَذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاءً وَكَانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُورًا: بدرستی که این پاداشی است شما را بی منت و بود کردار شما پذیرفته و سپاس داشته.

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا: ما ایم که فرو فرستادیم بر تو جبرئیل را بدین قرآن فرو فرستادنی.

۴

فَاضْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تُطِعْ مِنْهُمْ آئِمًا أَوْ كَفُورًا: شکیبایی کن حکم خدای ترا — ای: رضا ده به هر چه بر تو قضا کند — و فرمان مبراز ایشان بزه مندی را ناسپاس. این جواب آن است که کافران مکه مصطفی را می گفتند تو با ما بساز تا ما با تو بسازیم.

۸

وَأَذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ بُكْرَةً وَأَصِيلًا: و یاد کن نام خدای ترا بامداد و شبانگاهان. امر است به نماز بامدادان و نماز پیشین و نماز دیگر.

وَمِنَ اللَّيْلِ فَاسْجُدْ لَهُ: و به شب نماز کن و سجود کن او را. این امر است به نماز شام و نماز خفتن و سَبَّحَهُ لَيْلًا طَوِيلًا: و نماز کن و تسبیح کن خدای را شب دراز. و این امر خاص است مر رسول را علیه السلام به نماز شب که نماز شب بروی فریضه بود و بر امتش فضایل است.

۱۲

إِنَّ هَؤُلَاءِ يُجِبُونَ الْعَاجِلَةَ وَيَذْرُونَ وَرَاءَهُمْ يَوْمًا ثَقِيلًا: بدرستی که اینها می دوست دارند این دنیای شتافته را و فرو می گذارند ساختن روز گران را که فرا پیش ایشان است.

۱۶

نَحْنُ خَلَقْنَاهُمْ وَشَدَدْنَا أَسْرَهُمْ: ما بیافریدیم ایشان را و سخت کردیم آفریدن ایشان را و استوار کردیم بندهای ایشان را. سؤال: یکجا گفت و خَلَقَ الْإِنْسَانَ ضَعِيفًا و اینجا گفت وَ شَدَدْنَا أَسْرَهُمْ نه این تناقض بود؟ جواب گوئیم آنجا که گفت وَ خَلَقَ الْإِنْسَانَ ضَعِيفًا در باب احتمال شریعت است یعنی شریعت آسانترین فرمودیم این امت را زیرا که ایشان را ضعیفترین همه امتان آفریدیم. و اینجا که گفت وَ شَدَدْنَا أَسْرَهُمْ معناه سخت کوش و سخت کش آفریده ایم ایشان را که آن رنج که آدمی بکشد

۲۰

در دین و دنیا هیچیز نکشد. و گفته اند این اسر مراد از این عصص مردم است که آن سخت باشد از همه تن مردم که همه در گور بریزد و آن بنریزد
وَإِذَا شِئْنَا بَدَّلْنَا أَمَنَّا لَهُمْ تَبْدِيلًا: و چون خواهیم بدل کنیم ایشان را به
مانندهای ایشان بدل کردنی، یعنی ایشان را از روی زمین ببریم و بدل
ایشان را بیاریم. و گفته اند معناه: ایشان را بار دیگر بیافرینیم.

إِنَّ هَذِهِ تَذْكِرَةٌ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا: بدرستی که این پند تمام
است هر که خواهد که فرا گیرد به خدای خود راهی این قرآن راه او
است.

وَمَا تَشَاوُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا: و نخواهید شما
هیچیز مگر که خدای خواهد که شما خواهید بدرستی که خدای بود و
هست دانای همه دان و درست کار و درست گفتار. سؤال: چرا گفت شما
نخواهید مگر آنچه خدای خواهد بعد ما که هر چه خدای خواهد ببود، اگر
ما آن خواستیمی که خدای خواستی بایستی تا هر چه ما خواستیمی نیز
ببودی. جواب گوئیم خدای تعالی نگفت و ما تشاؤون الا ما يشاء الله تا
آن لازم آمدی که هر چه ما خواستیمی آن بودی، بل که گفت و مَا تَشَاوُنَ
إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ شما نخواهید مگر که خدای خواهد که شما خواهید. از
اینجا واجب آید که مشیت ما موقوف بر مشیت خدای است. در این آیت
ما را حجت است بر آنکه خیر و شر همه به خواست خدای است. سؤال:
چرا نه این را بر خیر رانند دون شر بعد ما که از پیش گفت فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ
إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا این راه گرفتن است به خدای به دین و طاعت لاجرم این به
خواست خدای است، چه حجت است در این آیت آن را که بدی هم به
خواست خدای است؟ جواب گوئیم این آیت مستقل و مستبد است به
نفس خویش من غیر حملها علی ما تقدّم پس این را بر ظاهر بایست داشت و
نیز و مَا تَشَاوُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ مطلق است بر خیر و شر در آید واجب آمد

که آن همه موقوف بود بر خواست خدای؛ چنانکه اگر کسی گوید لا افعَل
 اَلَا اِنْ يَشَاءُ زَيْدٌ، واجب آید که فعل او موقوف بود بر خواست زید. دیگر
 حَجَّتْ آن است که همه اَمَّت اتفاق دارند بر آنکه ما شاء الله کان و ما لم
 ۴ یشاء لم یکن، اگر شرور و معاصی به خواست خدای نبودی خود اصلاً
 بحاصل نیامدی زیرا که می گوید و مَا لَمْ يَشَاءَ لَمْ يَكُنْ. دیگر حَجَّتْ آن
 است که اگر در ولایت خدای چیزی بودی بی خواست او اندر آن قهر
 خدای لازم آمدی و قهر بر خدای محال است. دیگر حَجَّتْ مشیت خدای
 ۸ را صفت ازلی است چنانکه علم او را صفت ازلی است و در صفات ازلی
 کمال واجب است، چون کمال واجب است در مشیت واجب آید که هر
 چه صَحَّتْ مشیتی دارد مشیت ازلی بدان متعلق بود چنانکه هر چه صَحَّتْ
 معلومی دارد علم ازلی بدان متعلق بود. دیگر حَجَّتْ خدای تعالی به علم
 ۱۲ ازلی دانست که از بندگان معصیت بود، اگر خواستی که نبودی بطلان علم
 خود خواسته بودی و نه حکیم باشد آنکسی که بطلان علم خود خواهد.
 دیگر حَجَّتْ خدای تعالی خواست که گروهی را از بندگان عقوبت کند و
 دانست که عقوبت بی جرم روا نباشد که ظلم بود و ظلم از خدای تعالی
 ۱۶ روا نبود، پس واجب آمد که خواست که از ایشان جرم آید که بدان
 مستوجب عقوبت گردند. دیگر حَجَّتْ مَقْدَمَةُ معصیت بندگان تمکین
 خدای است ایشان را به دادن حیات و قدرت و آلت و جارحه و ترکیب
 شهوت و دادن مهلت و این همه به خواست خدای است بی خلاف، و
 ۲۰ شای مقدمات چیزی شای آن چیز بود؛ چنانکه کسی کاغذی در آب
 اوکند و می داند که آن تر گردد، چون شای بود در اوکندن آن را در آب،
 شای بود تر شدن آن را. دیگر حَجَّتْ اگر خدای تعالی شای نبودی شرور و
 معاصی بندگان را منع کردی ایشان را از آن؛ و اگر نه، عاجز بودی از منع
 ایشان؛ چون منع نمی کند ایشان را واجب آمد که آن بی خواست او نیست.

دیگر حجت اگر خدای تعالی مرید نبودی همه کردار بندگان را از خیر و شر کاره بودی و اگر کاره بودی اندر آن مراغت او لازم آمدی و مراغت بر خدای محال است. دیگر حجت اگر شرور و معاصی بندگان به خواست او نبودی ابلیس را نیافریدی، چون بیافرید او را مهلت داد واجب آمد که شرور به خواست خدای است چنانکه پیغمبر گفت: لو شاء الله ان لا يعصى ما خلق ابليس. این ده وجه حجت است بر آنکه خیر و شر همه به خواست خدای است.

- ۸ يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ: در آرد آن را که خواهد در بهشت خود به رحمت خود وَالظَّالِمِينَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا: وستم کارانند که ساخته است ایشان را عذاب دردناک، و آن عذاب دوزخ است. سؤال: چرا نگفت و الظالمون به رفع بعد ما که ابتدا است؟ جواب گفته اند و الظالمين نصب على الذم است چنانکه مَلْعُونِينَ أَيْنَمَا ثُقِفُوا نصب على الذم است. و ۱۲ گفته اند و الظالمين خفض على الجوار است برای آنکه فی رحمته از پیش به خفض است. و گفته اند معناه: واعد للظالمين عذاباً أليماً به تقدیم تأخیر.

خبر است از مصطفی صلی الله علیه و سلم که او گفت هر که سوره والمرسلات برخواند خدای تعالی او را روز قیامت با صدیقان و شهیدان در سایه عرش فرو آرد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالْمُرْسَلَاتِ غُرَفًا: سوگند به حق آن فرستادگان پیایی بنیکویی؛ و آن فریشتگان اند که به زمین می آیند بالمعروف، يقال تتابعت لعرف الفرس، پیایی برای صلاح دین و دنیای خلق.

۴ قَالَعَصِفَاتٍ غُضْفًا: سوگند بدان سخت جهندگان سخت جستی؛ و آن بادهای است که در دریاها جهد و کشتیها را می راند از بهر صلاح خلق را. وَالنَّاشِرَاتِ نَشْرًا: و سوگند بدان انگیزندگان انگیزختی؛ و آن باد لواقع است که میغها را می انگیزاند و از جای به جای می برد و باران می آرد.

۸ قَالَفَارِقَاتٍ فَرْقًا: سوگند بدان جداکنندگان جداکردنی؛ و آن بادهای است که نتنها از روی زمین جدا می کند که اگر آن نیستی همه روی زمین بگنیدید، در خبر است: لَوْ لَا ثَلَاثٌ لظَهَرَ ثَلَاثٌ لَوْلَا الرِّيحُ لَانْتَنَ مَا عَلَى الْأَرْضِ، و لَوْلَا السُّلْطَانُ لَأَكَلَ النَّاسُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا، و لَوْلَا الْعُلَمَاءُ لَصَارَ النَّاسُ مِثْلَ الْبَهَائِمِ.

۱۲ قَالَمُغَبِّطَاتٍ ذِكْرًا: سوگند بدان اوکنندگان — ای: آرندگان — وحی و پند؛ و آن فریشتگان باشند که وحی از آسمان به زمین آرند.

عُذْرًا أَوْ نُذْرًا، ای: اعذاراً من الله و انذاراً و امراً و نهیاً و وعداً و وعیداً: عذر نمودنی را و بیم کردنی را، و گفته اند عُذْرًا أَوْ نُذْرًا ای تحلیلاً و تحریماً.

۴ إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَوَاقِعٌ: سوگند بدین چیزها که یاد کردیم که آنچه شما را وعده می کنند بودنی است که بود.

فَإِذَا الْكُتُوبُ أُنزِلَتْ: چون ستارگان را ناپدید کنند که فرو ریزد، وَإِذَا السَّمَاءُ فُرْجَتْ: و چون آسمان را از هم فرو گشایند، وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّفَتْ: و چون کوهها را از بیخ برکنند و برپاشند، وَإِذَا الْأَرْضُ أُقْسَتْ: و چون رسولان ۸ را وقت پدید کنند که کی آیند و کجا ایستند شفاعت را و خصومت را. لَآئِي يَوْمٍ أُجِّلَتْ: کدام روز را تأخیر می کنند این کارها را.

لَيَوْمٍ الْفَضْلِ: مرور جدایی و داوری را؛ فصل جدایی بود و حکم بود. وَمَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمَ الْفَضْلِ: و چه دانی تو که چه روزی است آن روز ۱۲ جدایی و داوری.

وَنُلَاقِيَهُمْ لَئِنْ كَذَبُوا: و او ایلی و عذاب سخت آن روز مر دروغ دارندگان حق را بود. و گفته اند ویل خبر است از او ایلی و فریاد دوزخیان روز قیامت و دردوزخ. و گفته اند الویل الشدة من العذاب. و ۱۶ گفته اند ویل وادی است در دوزخ، آتش آن گرمتر و عذاب آن سختتر و قعر آن دورتر و ماران و کژدمان آن بیشتر، تنادی کلّ يوم الهی قد اشتدّ حرّی و بعد قعری و کثر حیاتی و عقاربی فالیّ اهلی.

۲۰ أَلَمْ نُهْلِكِ الْآوَلِينَ / ثُمَّ نُنْعِمُهُمُ الْآخِرِينَ: ای نه ما هلاک کردیم پیشینان را پس از پس ایشان فراداشتیم پسینان را.

كَذَلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ: همچنان خواهیم کرد به بدکاران و کافران، وَنُلَاقِيَهُمْ لَئِنْ كَذَبُوا، معنی گفته آمد،

أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ مِنْ مَّاءٍ مَهِينٍ / فَجَعَلْنَاهُ فِي قَرَارٍ مَكِينٍ: ای نه ما بیافریدیم

شما را از قطره ای آب ضعیف پس کردیم آن آب را در آرام گاهی استوار چون رحم، *إِلَى قَدْرِ مَقْلُومٍ*: تا اندازه ای دانسته، نه ماه کم و بیش،

فَقَدَرْنَا فَنِعْمَ الْقَادِرُونَ: پس اندازه کردیم آن را مردمی نیک اندازه کننده ایم. *وَنُلَّ يَوْمِيذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ*، معنی این گفته آمد.

۴

أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا/ أَخْيَاءَ وَأَقْوَاتًا: ای نه ما کردیم این زمین را فراهم دارنده زندگان را و مردگان را؛ زندگان را برزبر زمین، مردگان را در زیر زمین،

وَجَعَلْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ شَامِخَاتٍ وَأَسْقَيْنَاكُم مَّاءً فُرَاتًا: و کردیم اندر زمین کوههای بیخ آور بلند و بخورانیديم و بچشانیدیم شما را آب خوش. *وَنُلَّ يَوْمِيذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ*، معنی این گفته آمد.

۸

إِنظِلُّوا إِلَى مَا كُنتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ، ای: يقال لهم *إِنظِلُّوا*: همنگار که در قیامت ندا درآمد که بروید سوی آنچه همی بدروغ می داشتید آن را و آن دوزخ است،

۱۲

إِنظِلُّوا إِلَى ظِلٍّ ذِي ثَلَاثِ شُعَبٍ: بروید سوی سایه خداوند سه شاخ، لا ظلیل ولا یغنی من اللهب: نه سایه دارد و نه بی نیازی کند و نه پناه دارد از آتش.

۱۶

إِنَّهَا تَرْمِي بِشَرَرٍ كَالْقَصْرِ: آن همی اندازد اثرکهایی چون کوشک، و اگر *كَالْقَصْرِ* به فتح صاد خوانی: چون گردنهای اشتر بختی.

كَأَنَّهُ جُمَالَتٌ صُفْرٌ: گویی که آن اشترانی اند سیاه و تاریک؛ صفر ای سود. و آن آن بود که روز قیامت دوزخ علمی از آتش برآرد، به سه شاخ شود؛ یک شاخ به راست خلق درآید و یک شاخ به چپ ایشان درآید همه خلق را فراهم آرد، و یک شاخ از زور خلق فروآید؛ ایشان چنان

۲۰

گردند كالزُجِّ فِی الرِّمَحِ تا كس بود كه هفتاد بار عرق از وی به زمین فرو شود. وَنِلْ یَوْمَیْذٍ لِّلْمُكْذِبِیْنَ، معنی این گفته آمد.

- هَذَا یَوْمٌ لَا یَنْطِقُونَ: این آن روز است كه سخن نیارند گفت، وَلَا یُؤْذَنُ لَهُمْ فِیَعْتَذِرُونَ: و نه دستوری دهند ایشان را تا عذر خواهند. وَنِلْ یَوْمَیْذٍ لِّلْمُكْذِبِیْنَ، معنی این گفته آمد. سؤال: نه جای دیگر گفت یَوْمٌ لَا یَنْفَعُ الظَّالِمِیْنَ مَعِذَتُهُمْ و اینجا گفت وَلَا یُؤْذَنُ لَهُمْ فِیَعْتَذِرُونَ اینجا عذر نفی كرد و آنجا اثبات كرد نه این تناقض بود؟ جواب گوئیم روز قیامت را حالها و موقفها باشد، در وقتی اذن نباشد به عذر و در وقتی دیگر باشد، عذر خواهند و سودشان ندارد. و گفته اند آنجا كه گفت لَا یَنْفَعُ الظَّالِمِیْنَ مَعِذَتُهُمْ ظالمان مسلمانان را می گوید و اینجا كه گفت وَلَا یُؤْذَنُ لَهُمْ فِیَعْتَذِرُونَ كافران را می گوید، پس تناقض لازم نیاید. سؤال: چرا نگفت فِیَعْتَذِرُونَ بعد ما كه جواب جحد به فا منصوب باشد؟ جواب گوئیم فِیَعْتَذِرُونَ نه جواب نفی است بلكه معطوف است بَرِیْطِقُونَ. و گفته اند فِیَعْتَذِرُونَ گفت از بهر فواصل آیات را.

- هَذَا یَوْمُ الْفَضْلِ جَمَعْنَاكُمْ وَالْأَوَّلِیْنَ: این است روز جدایی و داوری فراهم آورده باشیم شما را با پیشینان تا اهل بهشت را از اهل دوزخ جدا کنیم.

- فَإِنْ كَانَ لَكُمْ كَيْدٌ فَكِيدُوا: اگر هست شما را سگالشی بكنید تا برهید. وَنِلْ یَوْمَیْذٍ لِّلْمُكْذِبِیْنَ، معنی این گفته آمد.

- إِنَّ الْمُتَّقِیْنَ فِی ظِلَالٍ وَغُیُوبٍ: بدرستی كه پرهیزگاران از كفرو شرك و معاصی در سایها و چشمها باشند، یعنی جایی كه آنجا سایها و چشمها باشد و آن بهشت است،

وَقَوَاقِبٌ مِّمَّا یَشْتَهُونَ: و میوهایی از آنچه آرزو كنند. بر تختها نشسته باشند همی نگرند در درختان بهشت و میوهای آن. هر میوه كه ایشان را

آرزو کند درخت شاخ فرو آرد، میوه را می آرد تا به دهن ایشان، خواهند به دست باز کنند خواهند به دهن. در ساعت که میوه ای باز کنند دیگر پدید آید از آن لطیفتر.

۴ **كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ** : می خورید و می آشامید نوشتان باد و گوارنده بدانچه بودید می کردید.

إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ : ما چنان پاداش دهیم نیکوکاران را، یعنی مؤمنان مخلصان را. **وَنُلْئِ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ**، معنی این گفته آمد.

۸ **كُلُوا وَتَمَتَّعُوا قَلِيلًا إِنَّكُمْ مُجْرِمُونَ** : همی خورید و برخوردار می کنید اندکی زیرا که شما بدکاران اید؛ و گنه کاران را فرو گذارند و لکن از بُن بنگذارند. **وَنُلْئِ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ**، تفسیر این گفته آمد.

وَأِذَا قِيلَ لَهُمْ **ارْكَعُوا لَا تَسْجُدُوا** : چون گویند ایشان را رکوع کنید نکنند؛ این خبر از کافران است. سؤال : چرا گویند که عمل و شریعت بر کافران فریضه نیست بعد ما که خدای ایشان را می تعییر کند و مذمت کند به ترک رکوع؟ جواب گفته اند مراد از این رکوع خضوع است مرحق را، ای : گردن ننهاند حق را. و گفته اند این مرآن گروه را گویند که در حال اسلام نماز نکردندی تا شومی آن با ایشان رسیده به کفر افتادند. **وَنُلْئِ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ**، معنی این گفته آمده است.

فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ : اگر بدین قرآن بنگروند به کدام سخن بخواهند گروید پس از این، بعد ما که این سخن فاضلترین همه سخنان و این کتاب آخر همه کتابهای خدای است.

خبر است از مصطفی علیه السلام که او گفت هر که سورة النبأ
برخواند او را بود هم سنگ کوههای دنیا نیکی.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ، ای: عَمَّاذا يَتَسَاءَلُونَ: از چه چیزی می پرسند یا محمد ترا.
این جواب آن است که کافران گفتند قیامت کی خواهد بود اگر بودنی
است، خدای گفت از چه می پرسند ترا.

۴ عَنْ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ / الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ: از آن خبر بزرگ که ایشان در
آن خلاف کنند گانند، و آن خبر قیامت است. و خلاف ایشان در قیامت
آن بود که گروهی از ایشان می گفتند قیامت نخواهد بود. و گروهی
می گفتند قیامت باشد و لکن بعث ارواح را بود نه اجساد را. و گروهی
می گفتند که معاد هم از این داربازین دار خواهد بود. و گروهی می گفتند
۸ با دار دیگر بود لکن همچون احوال دنیا بود، هر که امروز توانگر است آن
روز توانگر باشد و هر که امروز درویش است فردا درویش بود. و
گروهی می گفتند قیامت بود و لکن بهشت و دوزخ نبود، همی داد خلق از
یکدیگر بستانند آنگه ایشان را خالی گردانند. گروهی گفتند بهشت و
۱۲ دوزخ بود و لکن اکل و شرب و تمتع نبود. و گروهی گفتند اکل و شرب
و تمتع بود و لکن ابدی نبود. این است که گفت هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ.

كَلَّا سَيَعْلَمُونَ / ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ: حَقًّا که زود بود که بدانند، پس

حقا که زود بود که بدانند. سؤال: كَلَّا سَيَعْلَمُونَ تأکید خبر فایده داد، پس چه فایده بود در تکرار آن بعد ما که حکیمان تکرار سخن بی فایده نپسندند؟ جواب گوئیم اول كَلَّا سَيَعْلَمُونَ نزدیک مرگ بود که هر که بمیرد پیشان کار خود ببیند، چنانکه رسول گفت علیه السلام: مَنْ مَاتَ فَقَدْ قَامَتْ قِيَامَتُهُ، این دیگر كَلَّا سَيَعْلَمُونَ نزدیک بعث است. و گفته اند معناه: كَلَّا سَيَعْلَمُونَ عقوبة انكارهم البعث ثم كَلَّا سَيَعْلَمُونَ عقوبة سایر معاصیهم.

۴
۸
۱۲
۱۶
۲۰

أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا: ای نه ما کردیم این زمین را بستری و قرارگاهی، وَالْجِبَالَ أَوْتَادًا: و کوهها را میخها. سؤال: چرا زمین را مهاد خواند، بعد ما که بستر و طای را گویند و اگر کسی بر زمین خسبد نگویند که بر بستر خفت؛ و نیز چرا کوهها را اوتاد خواند، بعد ما که میخ آن را گویند که چیزی از آن در آویزند؟ جواب گوئیم زمین را مهاد گفت یعنی قرار را و مهاد مقرّب بود، و گفته اند زمین را مهاد گفت برای تمهید معاش را در آن؛ و کوهها را اوتاد گفت زیرا که زمین را فرو گرفت، چنانکه کشتی را به میخ فرو گیرند. و آن آن بود که حق تعالی چون زمین را بیافرید زمین بر سر آب گردان بود و خلق بر آن سر گردان بودند. خدای تعالی فرشته ای بفرستاد تا زمین را بر سر آب فرودارد. آن فرشته زمین را بر سر آب چون از یک سو فروداشتی از دیگر سو برآمدی، چون طبلی بر سر آب گردان. آن فرشته گفت: الهی این نه کار من است مرا از این عفو کن. فرشته ای دیگر بیامد، دو بال گرد زمین درآورد خواست که همه زمین را فرو شکند از قوت که داشت. خدای تعالی آن فرشته را باز خواند و چهل هزار کوه را در زمین بیافرید و بیخ آن به قعر زمین فرو برد، زمین را بدان قرار داد.

وَخَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجًا: و بیافریدیم شما را گروه گروه گوناگون، وَجَعَلْنَا

نَوْمَكُمْ سُبَاتًا، ای: تمدداً و راحةً لأبدانکم: و کردیم خواب شما را زیدنی و راحتی مرتنهای شما را،

وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا: و کردیم شب را پوششی که بپوشاند همه خلق را
 ۴ به تاریکی خویش. وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا: و کردیم روز را معیشت گاه خلق.

وَبَنَيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا شِدَادًا: و برداشتیم و بیفراشتیم زور شما هفت آسمان سخت بالای هر آسمانی پانصد ساله راه، وَجَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَّاجًا: و کردیم شما را چراغی درفشان چون آفتاب تابان.
 ۸

وَأَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً نَّجَّاجًا: و فرو آوردیم از میغهای بارنده آبی بسیار و روان، لِنُخْرِجَ بِهِ حَبًّا وَنَبَاتًا: تا بیرون می آریم بدان باران دانههای گوناگون و رستهها. در این آیت ما را حجت است بر آنکه خدای تعالی کار بسبب کند چنانکه بی سبب کند زیرا گفت لِنُخْرِجَ بِهِ حَبًّا وَنَبَاتًا، وَ
 ۱۲ جَنَّاتٍ أَلْفَافًا: و بوستانهایی درختان آن بهم درشده و پیوسته.

إِنَّ يَوْمَ الْفُضْلِ كَانَ مِيقَاتًا: بدرستی که روز جدایی و داوری است که آن وعده گاه خلق است.

يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَنَأْتُونَ أَفْوَاجًا: آن روز که در دمنند در صورت و در
 ۱۶ آرند جانها را در کالبدها شما همی آید گروه گروه.

وَفُتِحَتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ أَبْوَابًا: و از هم فرو گشایند آسمان را تا بباشد و گردد درهایی مرفرو آمدن فریشتگان را،

وَسُيِّرَتِ الْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَابًا: و از جای برانند کوهها را تا ببود کورابی
 ۲۰ یعنی گردی.

إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا: بدرستی که دوزخ همه را گذرگاه است، لِلْقَاطِعِينَ مَاءً: مر از حد درگذرندگان را بازگشتن جای است، لَا يَشِينُ فِيهَا أَخْقَابًا: درنگ کنندگان باشند در آنجا حقیقهایی؛ هر حقیقی هشتاد سال،

هر سالی سیصد و شصت روز هر روزی چند هزار سال این جهان. ابن عباس گوید: کَلَّمَا مَضَىٰ حَقُّ تَبَعِهِ حَقُّ اِبْدَالِهَا.

لَا يَذُوقُونَ فِيهَا بَرْدًا وَلَا شَرَابًا: نچشند در آن دوزخ هیچ خوابی و راحتی و نه هیچ شرابی، إِلَّا حَمِيمًا وَغَسَاقًا: مگر آب گرم و سوزان و فرو شده

دوزخیان. و آن آن بود که دوزخیان در آن غُلها و زنجیرهای دوزخ مجروح کردند، زردابها و ریمها از ایشان برود و در قعر دوزخ گرد آید چندانکه اگر کشتیها در آن اوکنند برود؛ چون تشنگی برایشان غالب گردد هزار سال فریاد همی خواهند، آنکه ایشان را از آن حمیم سوزان دهند. سؤال:

چرا حمیم و غَسَاق را استثنا کرد از بَرَد بعد ما که بَرَد نه از جنس حمیم و غَسَاق بود و استثنا آن بود که یخرج من اللفظ ما لولاه لدخل فيه. جواب گفته اند این استثنا به معنی لکن است معناه: لکن حمیمًا وَغَسَاقًا.

سؤال: چرا راحت را بَرَد خواند بعد ما که بَرَد محنت است نه راحت؟

جواب گوییم این خطاب عرب را است و زمین عرب گرم سیر است، راحت ایشان در خنکی باشد. و گفته اند این بَرَد خواب است چنانکه در لغت گویند مَنَعْنِي الْبَرَدُ الْبَرْدُ، یعنی: النوم.

جَزَاءً وَفَاقًا: پاداشی بود فراخورد ایشان. إِنَّهُمْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ حِسَابًا: آن

جزا ایشان را بدان بود که ایشان چنان بودند که نمی ترسیدند از شمار قیامت تا هر چه بترمی کردند. این رجا به معنی خوف است، وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كِذَابًا: و بدروغ می داشتند نشانه های ما را و سخنان ما را بدروغ داشتند.

وَكُلَّ شَيْءٍ أَخَصَّيْنَاهُ كِتَابًا: و هر چه می کردند ما همی شمردیم و همی دانستیم و نگه می داشتیم برایشان نگه داشتند و می نبشتیم نبشتند.

فَذُوقُوا فَلَنْ نَزِيدَكُمْ إِلَّا عَذَابًا: و بپشید که نیفزاییم شما را مگر عذاب.

إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا: بدرستی که پرهیزگاران را رستگاریها است، و آن

بهشت است، حَدَائِقَ وَأَعْنَابًا: بوستانها و انگورهای گوناگون، وَكُوَاعِبَ
أَثْرَابًا: و در آن باغ و بوستانها کنیزکانی نارستان همزادانی تازه جوانانی، وَ
كَأْسًا دِهَاقًا: و می جامهائی از تسنیم و رحیق و زنجبیل و سلسبیل مالا مال و
پیاپی و دُمادُم و دَمادَم.

۴

لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا كِذَابًا: نشنوند در آن مجلس و در آن بهشت
هیچ بیهوده و نه هیچ دروغی. و گفته اند کَذَابًا تکذیباً: نه هیچ بدروغ
داشتنی.

۸ جَزَاءً مِنْ رَبِّكَ عَطَاءً حِسَابًا: پاداشتی بود آن از خدای تودادنی بسزا و
تمام. سؤال: چرا جزا را عطا گفت بعد ما که جزا مکافات بود و عطا ابتدا
بود و این غیر آن و خلاف آن بود. جواب گوییم در آن بهشت شدن از
خدای مکافات بود کردار مؤمن را چنانکه گفت جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ،
اما ابدی داشتن آن بر مؤمن کرامتی بود از خدای عزوجل و عطایی فرا
۱۲ خورد فضل او. و گفته اند عطاءً ای: يعطيهم عطاءً فضلاً علی ما يستحقونه
من الاضعاف والمزید.

رَبِّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الرَّحْمَنِ: خدای آسمانها و زمین و
آنچه میان آن است آن خدای است که نام وی رَحْمَن است خداوند
۱۶ نیکوکار. این جواب کافران مکه است که می گفتند وَمَا الرَّحْمَنُ لَا نَعْرِفُ
الرَّحْمَنَ إِلَّا رَحْمَنَ الْيَمَامَةِ لَا يَمْلِكُونَ مِنْهُ خِطَابًا: آن فریشتگان که ایشان را
همی پرستند اومید شفاعت را آن روز پادشاهی ندارند و نیارند از بیم
خدای سخن گفتن به شفاعت کافران. و گفته اند این خبر از حال کافران
۲۰ است که روز قیامت در مقام هیبت از بیم خدای سخن نیارند گفتن.

يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَأُكَةُ صَفًّا: آن روز بیستند جبرئیل و فریشتگان
صفی. ابن عباس گوید روح فریشته ای است خدای را عزوجل، به عدد
همه فریشتگان او را سراسر است، روز قیامت همه فریشتگان صفی باشند و

آن روح تنها صفی باشد. و گفته اند روح گروهی باشند از فریشتگان که هیچ فریشته از آسمان به زمین نیاید تا از آن روح با وی یکی نباشد لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا: سخن نگویند به شفاعت روز قیامت مگر آن کس که دستوری داده بود او را خدای به شفاعت و گفته ۴ باشد گفتار صواب؛ یعنی اقرار توحید و سنت و جماعت دارد وی را شفاعت کنند انبیا و علما و شهدا. و گفته اند وَقَالَ صَوَابًا آن است که به شفاعت اقرار دارد، چنانکه پیغمبر گفت مَنْ أَنْكَرَ شَفَاعَتِي فَلَا نَصِيبَ لَهُ فِيهَا. در این آیت ما را حجت است بر اثبات شفاعت و حجت است که ۸ ناستی را شفاعت نبود.

ذَلِكَ الْيَوْمُ الْحَقُّ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ مَا بَاءً: آن است روز بسزا که هر کس به حق خویش رسد هر که خواهد که فرا گیرد به خدای خویش بازگشتن راهی. سؤال: فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ شرط است و شرط بی جواب ۱۲ نبود، جواب این شرط کجا است؟ جواب گفته اند فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ: هر که خواهد که راه گیرد به خدای خویش هیچ بهانه نیست گوراه گیر به طاعت و تقوی. و گفته اند معناه: هر که خواهد که به خدای خود راهی گیرد اینک قرآن راه او است. ۱۶

إِنَّا أَنْذَرْنَاكُمْ عَذَابًا قَرِيبًا: ما بیم کردیم شما را به عذاب نزدیک. و آن کی بود؟ يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاؤُهُ: آن روز که نگه کند مرد بدانچه پیش فرستاده بود دو دست او. سؤال: چرا مرد را خاص کرد به باز دیدن ۲۰ کردار خود بعد ما که زن همچنان بود؟ جواب گوییم هر جا که ذکور و اناث را بهم یاد کنند تغلیب ذکور را بود و مراد ذکور و اناث، چنانکه گفت يَا بَنِي آدَمَ، مراد بدین بنین و بنات است؛ و چنانکه گفت يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مراد مؤمنین و مؤمنات است. سؤال: چرا مَا قَدَّمَتْ يَدَاؤُهُ را خاص کرد بعد ما که آنچه به دیگر اعضاء کرده باشند هم باز بینند؟

- جواب گوییم ید را خاص کرد زیرا که بیشتر افعال مردم به دست بود،
عرب گوید: یداک اوکتا وفوک نفخ و یقول الکافر یا لیتنی کنت ثراباً: و
گوید ناگرویده کاشکی من خاکی بودمی. گفته اند این آنگه بود که
روز قیامت بهایم را برانگیزند و داد ایشان از یکدیگر بستانند حتی یقاد
الشاة الجلحا من الشاة القرناء، آنگه همه را خاک گرداند، کافران ببینند
گویند: کاشکی ما نیز خاکی بودیمی. و گفته اند این سخن کافران
وقت گوید که او را از گور برانگیزند و هول قیامت ببینند، گوید: کاشکی
من همچنان خاک می بودمی در گور و مرا برنینگیختندی. و گفته اند کافر
این سخن آن وقت گوید که کردار خویش را ببیند، چون آنرا ببیند از شرم و
تشویر خواهدی که به زمین فرو شودی و با خاک زمین یکی گرددی
چنانکه جای دیگر گفت لَو تُسَوَّى بِهِمُ الْأَرْضُ. و گفته اند این سخن
ابلیس گوید آن روز که عز و جلوه آدم و آدمیان را ببیند از حال اول او را
یاد آید که گفت أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ، آن
روز گوید: کاشکی من از خاک و گل بودمی تا مرا امروز نیز عز و بازار
بودی چنانکه آدم و آدمیان را است تا بدانند که به اصل نباید نازید.

خبر است از مصطفی علیه السلام که او گفت هر که سورة النازعات
برخواند از بهشت بیش از آن باز نماند که نماز فریضه ای بکنند بدان
زودی به بهشت رسد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالنَّازِعَاتِ غَرْقًا: سوگند بدان جان کشندگان کشیدنی بسختی،
کایغراق القوس؛ و آن فریشتگان عذاب باشند که جان بدبختان را همی
کشند بسختی و آن جان آهنگ بایس می دهد تا آن را بسختی از وی جدا
کنند. ۴

وَالنَّاسِطَاتِ نَسْطًا: سوگند بدان بازگشایندگان بازگشادنی بآسانی؛ و
آن فریشتگان رحمت باشند که جان مؤمنان را از تن جدا می کنند برفق و
سهولت چنانکه کسی بندی از بسته ای باز گشاید بسهولة.

وَالسَّابِحَاتِ سَبْحًا: سوگند بدان شناوکنندگان شناوکردنی؛ و آن
فریشتگان تدبیراند که از آسمان به زمین همی آیند در هوا چنانکه کسی
شناو کند. ۸

فَالسَّائِقَاتِ سَيْقًا: سوگند بدان پیشی گیرندگان پیشی گرفتنی؛ و آن
فریشتگان باشند که به وحی از آسمان به زمین می آیند و همی شتاوند به
گزاردن وحی پیش از آنکه دیو از آن چیزی بدزد. ۱۲

فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا: سوگند بدان تدبیرکنندگان کاری را؛ و آن

فریشتگانی باشند که به زمین می آیند از بهر مصلحت خلق را، سوگند بدین چیزها که یاد کردیم که قیامت بودنی است. سؤال: چرا و النازعات و الناشطات و السابحات همه به لفظ تأیث یاد کرد بعد ما که این همه صفت فریشتگان است و فریشتگان نه اناث باشند؟ جواب گفته اند مراد ۴ از این جماعات طوایف و فرق فریشتگان است و لفظ این اسما مؤنث است. و گفته اند نازعات جمع نازعه است و «ها» در نازعه «ها» مبالغه است نه تأیث پس جمع آن نازعات آید، همچنین در ناشطات و سابحات و سابقات و مدبرات. ۸

يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ / تَتْبَعُهَا الرَّادِفَةُ: آن روز که بجنبد جنبنده ای از پس آن درآید درآینده ای؛ و آن زلزله زمین است به در قیامت که از پس یکدیگر می درآید تا خلق را همه بر روی زمین اوکند. قُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ وَاجِفَةٌ / أَبْصَارُهَا خَاشِعَةٌ: دلها بود آن روز ترسان و لرزان چشمهاشان آرامیده و پهن و امانده از هول آن روز. ۱۲ يَقُولُونَ إِنَّا لَمَرْدُودُونَ فِي الْحَافِرَةِ إِنَّا كُنَّا عِظَامًا نَخِرَةً: همی گویند کافران ای ما بازگردانیده خواهیم بود با حال اول و ما را از پس مرگ زنده خواهند کرد آنکه که ما گشتیم استخوانهای پوسیده و ریزیده و ناخره میان تهی و آواز آرنده. ۱۶

قَالُوا تِلْكَ إِذًا كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ: گفتند آنکه آن بازگرداندنی بود زیان کار، و لکن هرگز خود این نبود. سؤال: چرا گفت کَرَّةٌ خَاسِرَةٌ بعد ما که بعث خاسره نبود؟ جواب گوییم معناه تخسر فیها چنانکه گویند تجارة رابحة و ۲۰ صفقة خاسرة، یعنی این کس در آن تجارت رابح بود یا در آن تجارت خاسر. کافران گفتند اگر بعث بود و قیامت بود ما در آن خاسر باشیم زیرا که ما بدان نگروریده ایم و آن را نساخته ایم و لکن آن خود هرگز نبود. خدای گفت:

فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ: بدرستی که آن انگيختن همی یک بانگ بود که اسرافیل در صور دمد.

فَإِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ: همی ایشان بر روی زمین باشند. ساهره زمین قیامت بود، آن را ساهره خواند زیرا که یسهر فیها. و گفته اند ساهره خود نامی است آن را و آن زمینی بود بازکشیده از نقره سپید، و گفته اند از نان میده. ۴

هَلْ أَتَيْكَ حَدِيثُ مُوسَى، ای: قد اتیک: بدرستی که آمد به تو حدیث موسی، ۸

إِذْ نَادِيَهُ رَبُّهُ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى: چون بخواند او را خدای او بدان وادی آفرین کرده بر آن و برکت کرده بر آن و پیغمبران رفته بر آن. و آن آن شب بود که موسی از نزد شعیب برفت سوی مصر در آن بیابان، و قصه آن جای دیگر گفته آمد. ۱۲

إِذْهَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى: بشو نزد فرعون که وی از حد بندگی در گذشتست و همی دعوی خدایی کند.

فَقُلْ هَلْ لَكَ إِلَىٰ أَنْ تَزْكَى: فا وی بگو که هیچ از دل یاویسی که از کفر با ایمان گردی تا سرفراز دو جهان گردی. تَزْكَى ای تتطهر اصل تَزْكَى بودست به دو «تا» یک «تا» را حذف کردند تخفیف را. ۱۶

وَأَهْدِكَ إِلَىٰ رَبِّكَ فَتَخْشَى: و من که موسی ام راه نمایم ترا به خدای تو تا از وی بشکهی.

فَأَرَاهُ الْآيَةَ الْكُبْرَى: پس بنمود او را حجت مهین چون ید و عصا. سؤال: چرا گفت آیه الکبری بدو نمود بعد ما که همه آیات موسی بدو نمود چنانکه جای دیگر گفت وَلَقَدْ أَرَيْنَاهُ آيَاتِنَا كُلَّهَا؟ جواب گوئیم فَأَرَاهُ خبر از اول ملاقات موسی است با فرعون و در اول ملاقات آیت کبری بدو نمود و آن ید و عصا بود. ۲۰

فَكَذَّبَ وَعَصَى: بدروغ داشت حق را و نافرمانی کرد خدای را و رسول خدای را.

- ثُمَّ أَذْبَرَ يَسْعَى: پس برگشت و می‌کوشید در هلاکت موسی و قوم او.
 ۴ فَحَشَرَ فَنَادَى: پس لشکر را بینگیخت و فراهم آورد پس آواز داد.
 فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى: گفت منم خدای مهین و بهین و برترین.
 و آن آن بود که چون حجت‌های موسی بدید پیش خویش بر نتوانست ایستد
 گفت: گیرم که خدای دیگر است بجز من چنانکه موسی می‌گوید هم
 ۸ مهین منم، خواهید که بدانید در رسولان وی نگه کنید و در رسولان من
 نگه کنید؛ رسول خدای موسی می‌آید گرسنه و برهنه لاینی دربر و
 کلاهی نم‌دین بر سر، چوبی به دست، نعلینی از پوست خرناپی‌راسته در
 پای، نه مرکب و نه ساز و نه تجمل و نه چاکربازو. و رسولان من می‌آیند
 ۱۲ بر مرکب‌های رهوار با تبع بسیار و با درم و دینار عزیز و عزیزوار؛ از اینجا
 بدانید که خدای برترین منم.

فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الْأَخْزَةِ وَالْأُولَى: بگرفت خدای او را به عقوبت این
 جهان و آن جهان، این جهانی غرق و آن جهانی حرق.

- ۱۶ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِمَنْ يَخْشَى: بدرستی که در وی و نکال وی جای
 عبرت و اندازه گرفتن است آن کس را که بترسد از خدای.
 ءَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ السَّمَاءُ بُنِيَهَا: ای شما سخت‌ترید به آفرینش یا
 آسمان که بی‌فراشت و برداشت آن را،

- ۲۰ رَفَعَ سَمَكَهَا فَسَوَّيْهَا: بلند برآورد کار آن را و تمام کرد آن را و اندروا
 بداشت آن را زیر عمادی نه و زور علاقه ای نه.

وَأَغْطَشَ لَيْلَهَا وَأَخْرَجَ ضُحَيْهَا: تاریک گردانید شب آن را و بیرون
 آورد روز روشن آن را. و آن آن بود که چون خدای تعالی آسمان را بیافرید
 و زمین را، بهشت را بر زور هفتم آسمان بیافرید و دوزخ را زیر هفتم زمین

بیافرید و هر چه در بهشت تاریکی بود بیرون کرد از آن شب را بیافرید و هر چه در دوزخ روشنایی بود بیرون کرد و روز را از آن بیافرید؛ از آن است که شب راحت جانوران است زیرا که از بهشت است، و روز رنج و محنت جانوران است زیرا که از دوزخ است.

۴

وَالْأَرْضُ بَعْدَ ذَلِكَ دَحِيهَا: و زمین را از پس آن باز کشید. سؤال: چرا گفت وَاغْطَشَ لَيْلَهَا شب را به آسمان اضافه کرد بعد ما که شب در زمین باشد نه در آسمان؟ جواب گوییم شب را به آسمان اضافه کرد زیرا که اول که شب پدید آید از آسمان پدید آید در برابر فرو شدن آفتاب. و گفته اند که چون شب آید در آسمان هم شب بود چنان که در زمین. سؤال: چرا گفت وَاَلْأَرْضُ بَعْدَ ذَلِكَ دَحِيهَا بعد ما که زمین را پیش از آسمان آفریدست چنانکه گفت هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ أَسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ؟ جواب گوییم بلی خدای تعالی آسمان را از پس آفریدن زمین آفرید اما اینجا که نگفت و الارض بعد ذلك خلقها، بل که گفت وَاَلْأَرْضُ بَعْدَ ذَلِكَ دَحِيهَا ای: بسطها و مدها و طحیها، زمین را از پس آفریدن آسمان باز کشید بر روی آب، زیرا که اول که زمین را بیافرید باز نکشیده بود تا آنکه که آسمان را بیافرید آنکه زمین را باز کشید.

۸

۱۲

۱۶

أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا وَمَرْعِيهَا: بیرون آورد از این زمین آب آن و چرزاران. وَالْجِبَالُ أَرْسِلَهَا: و کوهها را بیخ فرو برد.

۲۰

مَتَاعًا لَّكُمْ وَلِأَنعَامِكُمْ: تا برخورداری بود شما را و ستوران شما را، برخی روزی شما و برخی روزی ستوران شما و ستوران شما هم روزی شما، سبحانه من خلقك و رزقك و رزق رزقك و رزق رزقك.

فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَةُ الْكُبْرَى: چون بیاید آن هول کوبنده مهین.

يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ مَا سَعَى: آن روز فایاد آرد مردم هر چه کرده بود، و

بُرَزَتِ الْجَحِيمُ لِمَنْ يَرَى: و بیرون آرند و پدید آرند دوزخ مر آن کس را که ببیند. و تفصیل بیرون آوردن دوزخ در قول خدای وَ بُرَزَتِ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ گفته آمد.

- ۴ فَأَمَّا مَنْ ظَنَّى/وَأَثَرَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا: اما آن کس که از حدّ در گذشته بود و زندگانی دنیا را و هوای تن را بر رضای خدای اختیار کرده بود، فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَى: بدرستی که دوزخ است که آن جای او است.
- وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى: اما آن کس که بترسیده بود از مقام شماروی با خدای وی و بازداشت تن خویش را از کام و هوا، فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى: بدرستی که بهشت است که آن بود جای او.

- يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسِيهَا: می پرسند ترا یا محمد از آن قیامت که کی خواهد بود بودن آن.
- ۱۲ فِيمَ أَنْتَ مِنْ ذِكْرِهَا: در چه چیزی تو از دانستن آن و یاد داشتن آن، إِلَى رَبِّكَ مُنْتَهِيهَا: با مخدای تو است باز رسیدن تمامی علم آن، ای: منتهای علم آن.

- ۱۶ إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرُ مَنْ يَخْشَاهَا: توهمی بیم کننده ای آن را که بترسد از آن. مصطفی بیم کننده همه خلق بود لکن انذار او آن کس را سود داشتی که از قیامت بترسیدی.

- كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا لَمْ يَلْبَسُوا إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضُحِيهَا: گویی که آن روز که ببینند آن را درنگ نکرده اندی در دار دنیا مگر شبانگاهی یا چاشتگاهی.
- ۲۰ آنهمه عمر دنیا و بودن ایشان در زیر زمین ایشان را در جنب درازنای قیامت چون شبانگاهی آید یا چاشتگاهی آن روز که قیامت را ببینند از طول قیامت.

در خبر است از مصطفی علیه السلام که او گفت هر که سوره عبس
برخواند روز قیامت روی او رخشان بود و او را ثواب شهیدی بود در خون
غلتیده.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عَبَسَ وَتَوَلَّى / أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى : همی ترش کرد روی و برگشت چون بدو
آمد آن نابینا.

شان نزول این آیت آن بود که روزی رسول علیه السلام با گروهی از
اشراف قریش نشست، ایشان را به اسلام می خواند. مردی از یاران ۴
رسول نام وی عبدالله بن امّ مکتوم — مردی درویش و ضریر — نزدیک
رسول آمد گفت یا رسول الله علّمنی شیاً ممّا علّمک الله. رسول روی از
وی بگردانید. وی از دیگر سوی درآمد همچنان گفت. رسول روی دروی
ترش کرد و از وی بگردانید. عبدالله از آن اندهگن شد، بازگشت. در ۸
حال خدای تعالی بینایی رسول باز استد چنانکه نیز باز ندید. بدانست که
آن عقوبت چه بود، زود عبدالله را باز خواند و وی را دربر گرفت و
بنواخت و ردای خویش فرو کرد او را بر آن نشانند و دل وی را خوش کرد.
در ساعت خدای تعالی بینایی وی باز داد، جبرئیل آمد و این سوره آورد. و ۱۲
آن ادب رسول را از آن بود که آن درویش آنچه کرد بصلابت کرد،
فرا اشراف قریش نمود که وقت رسول خدای از آن عزیزتر است که

چندین در شما روزگار برد، ما خود وقت او را غنیمت داریم تعلیم علم را. از آن بود که خدای تعالی با رسول عتاب کرد از بهر او را. محمد هیصم گفتی رحمه الله هر چند جرم در آن عبدالله را بود که رسول خدای به دعوت قومی به اسلام مشغول بود، وی سخن بر رسول قطع می کرد، جرم او ۴ را بود، لکن خدای تعالی عتاب با رسول کرد از بهر قوت دل وی را و ضعف دل آن درویش را تا جهانیان بدانند که درویش را نیکو باید داشت که خدای در دو جهان یار درویشان است. از اینجا است که علی گوید کار به علم کن که هر کس خود به جهل کند، و صدقه از اندک ده ۸ زیرا که هر کس خود از بسیار دهد، و نهان خود را بپیراه که هر کس ظاهر خود را بپیراید، و یار ضعیفان باش که هر کس خود یار قویان باشد، و کار از بهر خدای کن که هر کس خود به هوا کند.

وَمَا يُذْرِيكَ لَعَلَّهٗ يَزَكِّي: و چه دانی تو یا محمد مگر او است که ۱۲ پرهیزگاری کند و پاکی از کفر و معاصی.

أَوَيْدَ كَرُّفَتْنَفَعَهُ الَّذِي كَرِي: یا او است که پند گیرد یا سود دارد او را پند، نه آن کافر را. سؤال: چرا گفت عَبَسَ وَتَوَلَّى به لفظ خبر، آنگاه از خبر به خطاب شد گفت وَمَا يُذْرِيكَ؟ جواب گفته اند عَبَسَ وَتَوَلَّى به ۱۶ لفظ خبر مغایه گفت حرمت و حشمت رسول را که بزرگان را سخن به لفظ مغایه گویند نه به لفظ مخاطبه، آنگاه سخن از مغایه به مخاطبه آورد از بهر تقریب مصطفی را. و گفته اند اول به لفظ مغایه آورد تمامی عتاب را، آنگاه سخن با مخاطبه گردانید چون عتاب کرده آمد. ۲۰

أَمَّا مَنِ اسْتَغْنَى / فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى: اما آن کس که بی نیازی جست از خدای و رسول و پند رسول به دنیا و توانگری دنیا چون صناید قریش تو روی فازو کنی.

وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزَكِّي: و چه آید بر تو یا محمد و چه زیان دارد ترا اگر او

— یعنی آن کافر — پاکی نکند به اسلام از کفر.

وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَىٰ / وَهُوَ يَخْشَىٰ: اما آن کس که به تو آید و او می شتاود و می ترسد که مبادا که مجلس رسول از من فوت شود و درگذرد، چون عبدالله ام مکتوم فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَىٰ: تو از وی مشغول می شوی.

۴

كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ: حَقًّا که این پندی و با یاددادنی تمام است همه خلق را تا بدانند که درویش را خوار نباید داشت.

فَمَنْ شَاءَ ذَكَّرْهُ: هر که خواهد که برخواند این را و پند گیرد جای آن هست. سؤال: چون گفت كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ به لفظ تأنیث چرا نگفت فَمَنْ شَاءَ ذَكَّرَهَا به لفظ تأنیث؟ جواب گوییم آن «ها» خبر از تذکره است و ذَكَّرْهُ خبر از عتاب است و عتاب مذکر است زیرا گفت ذَكَّرْهُ.

۸

فِي صُحُفٍ مُّكَرَّمَةٍ مَّرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ: در نبشتهایی نبشته است گرامی کرده بلند برداشته پاک کرده از همه عیبها — یعنی صحف سفره — بآیندی سَفَرَةٍ: به دستهای نویسندگان گرامی بَرَزَةٍ: گرامیانی نیکانی بهینانی. و ایشان فریشتگان آسمان دنیا اند که کار ایشان نبشتن قرآن و خواندن آن است و ایشان مقربان فریشتگان آسمانها باشند، هر فریشته ای که در ملکوت چیزی از قرآن بروی مشکل گردد از این سفره و برره بپرسند. چنانستی که خدای تعالی می گویدی این عتاب که فرستادم پند است همه اهل زمین را و همه اهل آسمان را تا همه بدانند که درویش را خوار نباید داشت.

۱۲

۱۶

قِيلَ لِلْإِنْسَانِ مَا أَكْفَرُهُ: بنفریدا و بنفریدند آن مردم نامردم را — چون ولید مغیره — چون ناسپاس است او و ناگرویده.

۲۰

مِنْ أَيْ شَيْءٍ خَلَقَهُ: می داند که از چه آفریدست او را.
مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ: از قطره ای آب پشت آفریدست او را فَقَدَرَهُ: پس اندازه کرد او را تا مردمی بود ثُمَّ السَّيْلُ يَسْرُهُ: پس راه آسان کرد او را، راه

- روزی و راه جدا شدن از مادر، و گفته اند راه حق به دلایل و حجج.
- ۴ ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ: پس بمیرانید او را پس به گور فرمود او را. سؤال: چرا گفت ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ بعد ما که آن وقت که خدای این گفت و وحی فرستاد ولید مغیره هنوز بنمرده بود؟ جواب گفته اند این صفت ولید را بود اما نشان همه کافران را بر عموم بر سبب نزول آن مقصور نباشد. و گفته اند ثُمَّ أَمَاتَهُ به لفظ ماضی یاد کرد تقریب را ای: همنگار که بمیرانید او را و به گور فرمود او را. اقبر آن بود که جعله ذا قبر و امر بقبره و قبره آن بود که در گور کرد او را، اقبار از خدای بود و قبر از ما.
- ۸ ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنشَرَهُ: پس چون خواهد زنده کند او را و برانگیزد او را. كَلَّا لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرَهُ: حقاً که بنه گزارد آنچه فرمود او را، یعنی در زندگانی ساز مرگ نساخت و توشه قیامت بر نداشت.
- ۱۲ فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ: نگه باید کرد مردم را به خورش او، تا بداند که خدای چند لطف و عجایب صنع بکرده است تا آن طعام شایسته او گشته.
- ۱۶ أَنَا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا: ما فرو بارانیدیم آب باران را فرو بارانیدنی، ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا: پس بشکافانیدیم زمین را بشکافانیدنی.
- فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا وَعِنَبًا: پس برویانیدیم در این زمین دانه‌ها و انگورها و قَضْبًا: و ترهای دیگر، سپست و جز آن. قضب بریدن بود، هر گیاه که درودنی بود آن را قضب گویند.
- ۲۰ وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا: و درخت زیتون را و درخت خرما را، وَحَدَائِقَ عُلْبًا: و باغ و بوستانهای پر درختان سبز و بالیده.
- وَفَاكِهَةً وَأَبًّا/مَتَاعًا لَكُمْ وَلِإِنْعَامِكُمْ: و میوه و چرزارها تا بر خورداری بود شما را و ستوران شما را نیز هم روزی شما.
- فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاعَةُ: چون بیاید آن هول روز قیامت که از هول آن

گوشها کر گردد.

- یَوْمَ یَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ: آن روز که می‌گریزد مرد از برادر خویش، چون
قابیل از هابیل، وَأُمِّهِ: و از مادر خویش، چون مصطفی از آمنه و آبیّه: و از
پدر خویش، چون ابراهیم از آزر. وَصَاحِبَتِهِ: و از جفت خویش، چون لوط ۴
از واعله و بنیه: و از پسران خویش، چون نوح از کنعان.
- لِكُلِّ أَمْرٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ: هر مردی را از ایشان آن روز کاری
بود که آن او را بگرداند و مشغول کند تا از شغل آن به دیگر کس نپردازد.
وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ ضَاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ: رویهائی بود آن روز روشن و ۸
تابان و شادان و خندان و درخشان چون رویهای مؤمنان.
- وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْنَهَا غَبَرَةٌ تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ: و رویهائی بود آن روز تیره و تاریک
بر آن بود گرد بیگانگی و می‌رسد بدان گرد جدایی و تیرگی راندگی.
أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرَةُ الْفَجَرَةُ: ایشان اند ایشان کافران و بدکاران.

در خبر است از مصطفی علیه السلام که او گفت هر که سورة کورت
برخواند او را بود بیزارنامه ای از آتش دوزخ و از عقوبات آن.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ: چون آفتاب را درنوردند و تاریک گردانند.
سؤال: إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ توقیت است موقت این توقیت کجا است؟
جواب گفته اند موقت این توقیت ماتقدم است که وَوُجُوهُ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا
غَبْرَةٌ تَرَاهُهَا قَتَرَةٌ إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ. و گفته اند این جواب سؤال کافران
است که می پرسیدند که قیامت کی خواهد بود، خدای گفت إِذَا الشَّمْسُ
كُوِّرَتْ. و گفته اند موقت آنجا است که عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا أَخْضَرَتْ. و
گفته اند معناه: قیامت آنکه بود که آفتاب را درنوردند و تاریک کنند و در
دریا اوکنند.

۸

وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ: و چون ستارگان فرو ریزند.

وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ: و چون کوهها را از جای برانند.

وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ: و چون اشتران آبستن را فرو گذارند. و آن

عزیزترین مال عرب بود، آن روز از مشغولی که به خویشتن باشند همه را
فرو گذارند.

وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ: و چون رمیدگان را برانگیزند.

وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ: و چون دریاها را بر کنند و برجوشانند و آتشین

کنند و دوزخ را بدان مدد کنند، این شش حال پیش از قیامت باشد.
وَإِذَا الْنُفُوسُ زُوِّجَتْ: و چون تنها را هم جفت کنند، و قرین کنند
نیکان را با حورالعین و بدان را با شیاطین. و گفته اند زُوِّجَتْ آن است که
هر کس را با هم جنسی قرین کنند، بهشتی را با اهل بهشت و دوزخی را
با اهل دوزخ قرین کنند.

۴

وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ/بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ: و چون از زنده در خاک کرده
پرسند تا به چه جرم کشتند او را. و آن آن بود که عرب در جاهلیت رسم
داشتندی که چون ایشان را دختر آمدی او را زنده در خاک کردند. و
خوانده اند وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ سَأَلَتْ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ: چون او پرسد که به چه
جرم کشتند مرا. سؤال: چرا گفت وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ موؤده را سؤال
کنند بعد ما که سؤا مجرم را کنند و ظالمرا نه مظلوم را؟ جواب گفته اند
معناه و اذا الموءودة سئل عنها الولدان: مادر و پدر را پرسند که چرا کشتید
آن بی جرم را.

۱۲

وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ: و چون نامها را باز کنند و باز کرده فرا دستها
دهند.

۱۶

وَإِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ: و چون آسمان را باز برند.
وَإِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ: و چون دوزخ را تمام بتاوند و تافته پدید آرند.
وَإِذَا الْجَنَّةُ أُزْلِفَتْ: و چون بهشت را نزدیک آرند، یعنی اهل آن را
نزدیک برند بدان.

۲۰

عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا أَخْضَرَتْ: بداند هر تنی آنچه کرده باشد و آنچه آورده
باشد به قیامت.

فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ: چنانستی که کافران گفتندی که این قرآن فرابافته
ساحر کذاب است خدای گفت فَلَا: نه چنان است که ایشان گفتند
أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ: سوگند یاد کنم بدان فروشوندگان با پس شوندگان.

گفته اند آن همه ستارگان اند که به روز فرو شوند و ناپدید گردند؛ و گفته اند آن خاص پنج ستاره اند: بهرام و زحل و برجیس و عطارد و مشتری، این هر پنج بعکس روند.

۴ الْجَوَارِ: آن روندگان، و آن ستارگانند که همه روز و همه شب می روند و لکن به روز از روشنائی آفتاب ناپدید شوند الْكُنُسِ: آن پنهان شوندگان.

وَاللَّيْلِ إِذَا عَسَسَ: و سوگند بدان شب چون درآید و تاریک گردد جهان.

۸

وَالصُّنْحِ إِذَا تَنَفَّسَ: و سوگند به بامداد چون بدمد.

إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ: سوگند بدینچه یاد کردیم که این قرآن گفتار خدای است مر رسول بزرگوار را. سؤال: چرا گفت که این قرآن قول رسول بزرگوار است بعد ما که قرآن قول خدای است نه قول رسول؟ جواب ۱۲ گفته اند معناه لخطاب رسول کریم. و گفته اند معناه لقرآن رسول کریم ای: خواندن این قرآن خواندن رسول کریم است.

ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ: خداوند نیرو است نزد خدای عرش شکهمند. گفته اند مراد ازین جبرئیل است، و گفته اند محمد است. اگر ۱۶ بر جبرئیل رانی، خداوند قوت است قوتش تا بدانجا است که یک پرفرو کرد چهار شارستان لوط را از بن و بیخ برکند و بر هوا برد تا آنجا که اهل آسمان آواز سگ و خروه ایشان بشنیدند، آنگه در گردانید آن را و به آب سیاه فرو برد. و اگر بر مصطفی رانی خداوند قوت بود که هر پیغمبری را به ۲۰ چهل مرد قوت بود و پیغمبر ما را علیه السلام به چهل پیغمبر قوت بود.

مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ: فرمان بردار است آنجا — یعنی در ملکوت آسمان — و زنهاردار و حی خدای است عزوجل.

وَمَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ: و نیست یار شما — یعنی محمد — دیوانه.

وَلَقَدْ رَآهُ بِالْأُفُقِ الْمُبِينِ: بدرستی که بدید او را — یعنی جبرئیل را — به
کناره جهان برترین هویدا. و آن آن بود که مصطفی علیه السلام هرگز
جبرئیل را بتمامی هیئت وی ندیده بود در زمین، زیرا که هیئت و صورت
جبرئیل بزرگتر از آن است که در مضیق افلاک گنجد. شب معراج چون
مصطفی را به آسمان بردند و از هفتم آسمان برگذشت، صحرایی است
آنجا چندانکه هفت آسمان و هفت زمین در جنب آن چون حلقه ای است
در بیابانی، رسول جبرئیل را آنجا در تمامی خلقت او بدید. آن است که
گفت وَلَقَدْ رَآهُ بِالْأُفُقِ الْمُبِينِ. و گفته اند مصطفی خدای را بدید آنکه
که مصطفی به اعلی طرف عالم بود.

وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِظَنِينٍ: و نیست وی بروحی متهم. و اگر بظنین
خوانی به ضاد: نیست او بروحی بخیل که چیزی از آن باز گیرد.
وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِیمٍ: نیست این قرآن گفتار دیوی نفریده و رانده.
این جواب کافران است که گفتند این قرآن نه وحی است بر محمد لا بل
که دیوی در می آموزد این را در وی. خدای گفت این نه سخن دیو است
زیرا که در این قرآن توحید است و صدق و صواب است و از دیو این نیاید.
فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ: کجا می شوید و کجا می افتید از راه حق.
إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ: نیست این قرآن مگر پندی مرجهانیان را.
لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ: خاصه مر آن کس را از شما که خواهد که
بر راه راست بیستد.

وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ: و شما نخواهید هیچیز از خیر و
شر مگر که خدای خواهد که شما خواهید. در این آیت حجت است ما را

بر آنکه نیکی و بدی همه به خواست خدای است آن خدایی که خداوند و
مہتر و پروردگار همه جهان و جهانیان است و آنچه در این آیت آید از
سؤال در ہل اُتی گفته آمد.

خبر است از مصطفی علیه السلام که او گفت هر که سوره انفطرت
برخواند خدای تعالی کار او در قیامت بسازد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ: چون آسمان واطرقد؛ ای: قیامت آنکه بود که
آسمان واطرکد.

وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انْتَثَرَتْ: و چون ستارگان فرو ریزند بر زمین، فرو
ریختنی که هیبت آن به هفتم زمین رسد. ۴

وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ: و چون دریاها را درهم گشایند. و آن در در قیامت
بود که دریاها را درهم گشایند و آفتاب را در آن اوکنند تا آن را بجوشانند.
وَإِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ: و چون گورها را زیر و زبر کنند و برانگیزند آن را
که در گورها است. ۸

عَلِمْتُ نَفْسٌ مَا قَدَّمْتُ وَآخَرْتُ: آنکه بداند هر تنی که چه کردست و چه
پیش فرستادست و چه با پس گذاشتست، آنچه پیش فرستاد به ثواب آن
برسد و آنچه با پس گذاشت در حسرت آن درماند. دیگر معنیهای مَا
قَدَّمْتُ وَآخَرْتُ در سوره لا اقسام گفته آمد. ۱۲

يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ: ای مردم ای چه فریفته کرد ترا از
خدای تو خدای نیکوکار و بزرگوار تا بر آزار او دلیری کردی. عمر خطاب
رضی الله عنه چون فازین آیت رسیدی گفتی: الٰهٰی غَرَّتْیَ بِكَ جَهْلٰی بِقَبْحِ

- المعصية که اگر من قبح معصیت بتمامی بدانستمی هرگز پیرامن معصیت نگشتمی. فضیل عیاض گفتی: الهی غرتی بك برك بی که هرچند من معصیت بیش کردم توبا من نیکوی بیش کردی. یحیی بن معاذ الرازی گفت: الهی غرتی بك سترك المرخی علی که اگر به اول معصیت که ۴ من بکردم تو پرده به من باز دریدی ای من نیز پیرامن معصیت نگشتمی. بوالفضل عابد گفتی الهی غرتی بك تقييدك تهديدك بكرمك که گفتی بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ.
- ۸ الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوِّيكَ: آن خدای که بیافرید ترا و تمام آفرید ترا و فرا خورد حکمت آفرید ترا.
- فَعَدَّلَكَ فِي آيِ صُورَةٍ مَا شَاءَ رَكَّبَكَ: راست اندام آفرید ترا و در آن صورت که خود خواست درهم نشاند ترا. و اگر فَعَدَّلَكَ به تخفیف خوانی ای فصرفك الی ای صُورَةٍ ما شاء رَكَّبَكَ: و بدان صورت که خواست ۱۲ گردانید ترا نیکوترین صورتی بنگارید.
- كَلَّا بَلْ تُكَذِّبُونَ بِالَّذِينَ: حَقًّا که می نگوید به آفریدگار خویش بل که می بدروغ دارید دین خدای را و روز قضا و شمار و جزا را.
- ۱۶ وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ: بدرستی که بر شما نگهبانان اند، كِرَامًا كَاتِبِينَ: گرامیان نبیسانگان، يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ: می دانند هر آنچه شما می کنید.
- سؤال: چرا گفت يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ بعد ما که از کردار بندگان بعضی ضمایر دل است و آن غیب است وَلَا يَعْلَمُ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ؟ جواب گوئیم روا بود بنده را از غیب خدای چیزی بداند چون خدای او را بر آن مطلع ۲۰ گرداند، پس روا بود که کرام الکاتبین را بر اسرار بندگان مطلع گرداند تا بدانند.

إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ: بدرستی که نیکان اندر نعمتهای بهشت باشند جاودان.

وَأِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ: و بدرستی که بدان در آتش بزرگ باشند در دوزخ جاودان. ۴

يَصَلُّونَهَا يَوْمَ الَّذِينَ: در شوند در آن آتش دوزخ روز شمار و قضا و جزا. وَمَا هُمْ عَنْهَا بِغَائِبِينَ، ای: بخارجین: و نباشند ایشان از آن دوزخ بیرون آیندگان و گم شدگان.

وَمَا أَدْرِيكَ مَا يَوْمَ الَّذِينَ / ثُمَّ مَا أَدْرِيكَ مَا يَوْمَ الَّذِينَ: چه دانی تو یا محمد ۸ که چه روزی است آن روز شمار و قضا و جزا پس چه دانی تو که چه روزی است آن روز شمار و قضا و جزا.

يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئًا: آن روز که پادشاهی ندارد هیچ تنی مر هیچ تنی را هیچیز. سؤال: پس چرا گویند که روز قیامت شفاعت بود بعد ۱۲ ما که خدای گفت يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئًا؟ جواب گوئیم در این آیت خدای تعالی مُلْكُتِ نَفِي کرد در قیامت نه شفاعت، لاجرم هیچکس را در قیامت سلطانیّت و ملکت و قدرت نبود تا کسی را از عذاب برهاند.

دیگر جواب گوئیم معناه لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ كَافِرَةٌ لِنَفْسٍ كَافِرَةٍ شَيْئًا. و این ۱۶ آن فجار را می گوید که از پیش وصف کرد ایشان را در يَصَلُّونَهَا يَوْمَ الَّذِينَ وَمَا هُمْ عَنْهَا بِغَائِبِينَ. و ایشان کافران باشند لاجرم ایشان را خود شفاعت نبود. و گفته اند معناه بی فرمان خدای عزوجل آن روز کس کس را فریاد نرسد، نبینی که گفت وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ: کار و فرمان و حکم آن ۲۰

روز همه خدای را بود و هیچ کس را فرمان و پادشاهی نبود جزوی را.

خبر است از مصطفی علیه السلام که او گفت هر که سورة المطففين
برخواند خدای عزوجل او را رحیق مختوم بچشاند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَنَزَّلْنَا لِلْمُطَفِّفِينَ: واویلی و عذاب سخت مر آن کاهندگان را در کیل و
وزن. این سورة اندر راه مدینه آمد که رسول از مکه به هجرت به مدینه
می آمد، خدای تعالی این سورة را در راه بروی وحی بفرستاد تا چون در
مدینه شد این را برایشان خواند زیرا که ایشان مردمانی بودند بازرگان،
۴ خیانت کردند در کیل و وزن.

الَّذِينَ إِذَا أَكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ: آن کسها که چون از آن مردمان
پیمودندی یا سختندی تمام پیمودندی و تمام سختندی.
وَإِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ: و چون از آن خویش پیمودندی یا
۸ سختندی بکاهندی.

أَلَا يَظُنُّ أُولَئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ / لِيَوْمٍ عَظِيمٍ: ای نمی اندیشند آن گروه که
چنین می کنند که ایشان برانگیخته خواهند بود در آن روز بزرگ، یعنی
روز قیامت.
۱۲

يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ: آن روز که بیستند مردمان مر خدای
جهانیان را، که سیصد سال بر سر گور ایستاده باشند گرسنه و برهنه منتظر
شمار. در آن مقام چنان درمانند که خواهند که ایشان را به دوزخ کنند

تا از آن مقام برهندی، از آدم درخواست تا ایشان را شفاعت کند تا مگر
 خدای با ایشان شمار کند. آدم گوید مرا روی آن نیست که هنوز در
 تشویر آن گندمی ام که بی فرمان خدای بخوردم. از نوح درخواست. نوح
 ۴ گوید مرا روی آن نیست زیرا که من سنه‌ای بر قوم کرده‌ام به هلاکت،
 هنوز در تشویر آنم. از ابراهیم درخواست. گوید مرا هم روی آن نیست زیرا
 که من لفظی بخطا گفته‌ام در تشویر آنم. از موسی درخواست. موسی
 گوید مرا هم روی آن نیست زیرا که من قبطی را مثنی زده‌ام و بکشته‌ام
 ۸ و هنوز در تشویر آنم. از عیسی درخواست. گوید مرا هم روی آن نیست
 که ترسایان مرا خدای خوانده‌اند من از آن تشویر زده‌ام؛ صواب آن است
 که از مصطفی محمد صلی الله علیه درخواست که او است سزاوار
 شفاعت. همه بحاجت از مصطفی درخواست گویند یا سید الاولین و
 ۱۲ آخرین درمانده‌ایم ما در این گرما و تنگی این مقام بحرمت آب رویی
 که ترا است که این خلق را شفاعتی بکنی تا خدای تعالی حکم خود بر
 ما بکند و ما را از این صعبی برهاند، و گر همه به دوزخ کند روا است
 اندی که از این مقام برهیم. چون مصطفی علیه السلام این سخن بشنود
 ۱۶ تاج از سر بیفکند، خدای را به سجود افتد گوید: الهی عبیدک و أمأوک
 خدایا بندگان و پرستاران تواند درمانده در این گرمای قیامت، حکم
 خویش با ایشان بکن. ندا آید که: سر برآر آن بود که تو خواهی. آنکه
 خلق را به شمارگاه برند و با ایشان شمار کنند. آن شفاعت عام بود از
 ۲۰ مصطفی علیه السلام خلق را، از پس آن شفاعت خاص کند مرگناه کاران
 امت را.

كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَارِ لَفِي سَجِينٍ / وَمَا أَدْرَاكَ مَا سَجِينٌ: حَقًّا که نامه و نام
 بدان و بدبختان در کاخخانه دوزخ بود و چه دانی تو یا محمد که چه صعب
 جایی است آن سَجین و چه نامه‌ای است آن نامه و نام بدان در آن سَجین.

كِتَابَ مَرْقُومٍ: نامه ای است نبشته و مهرزده و نهاده تا روز قیامت، چون روز قیامت بود،

وَنُلِّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ: و اوایی و عذاب سخت آن روز دروغ دارندگان حق را بود،

الَّذِينَ يُكَذِّبُونَ بَيِّنَاتٍ: آن کسان که بدروغ داشتند روز شمار و قضا و جزا.

وَمَا يُكَذِّبُ بِهِ إِلَّا كُلُّ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ: و بدروغ ندارد آن روز را مگر هر از حد درگذرنده ای بزه مندی.

إِذَا تُنْزِلُ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ: چون برخوانند بر وی نشانهای ما را و سخنان ما را گوید این افسانه‌های پیشینگان است.

كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ: حَقًّا که غلبه گرفتست و تاریک کرده و بپوشانیدست دلهای ایشان را آنچه ایشان بودند می کردند، یعنی شومی کفر و معاصی ایشان. این رین دل یکی است از آن نامهای ذمیم که در ختم الله علیه قُلُوبِهِمْ گفته آمد.

كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَّخَجُونَ: حَقًّا که ایشان آن روز در حجاب باشند از دیدار خدای ایشان. چون ایشان نبینند واجب آمد که مؤمنان ببینند تا علم یقین عین یقین گردد که اگر مؤمنان ندیدند چنانکه کافران نبینند تعیین کافران به حجاب لغو بودی.

ثُمَّ إِنَّهُمْ لَصَالُوا الْجَحِيمِ: پس بدرستی که ایشان درشونده اند در آتش بزرگ، یعنی آتش دوزخ.

ثُمَّ يُقَالُ هَذَا الَّذِينَ كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ: پس گویند ایشان را که این است آن که شما آن را بدروغ همی داشتید.

كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَنْبَرِ لَفِي عِلِّيِّينَ: حَقًّا که نامه و نام نیکان و نیک بختان در برترین جای بود از بهشت.

وَمَا أَدْرِيكَ مَا عَلَيَّوْنَ: و چه دانی تو یا محمد که چه جایی است آن
علیون و چه نامه ای است آن نامه و نام نیکان.

كِتَابُ مَرْقُومٍ: نامه ای است نبشته و مهر کرده و نهاده تا روز قیامت.
يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ: حاضر باشند نزد آن نزدیک کردگان و نواختگان
خدای، و آن فریشتگان مقرب باشند. ۴

إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ: بدرستی که نیکان و نیک بختان در نعمتهای
بهشت باشند.

عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ: بر تختهای آراسته می نگرند به خدای خویش
بی چون و بی چگونه. گفته اند يَنْظُرُونَ می نگرند در ولایت خویش که
کمترین بهشتی را در بهشت دو هزار ساله راه ولایت بود بر منظر عز
نشسته، خدای او را چندان بصر دهد که به یک نگرستن آن همه ولایت
را ببند همه کوشک در کوشک و باغ در باغ پیوسته. ۱۲

تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ: بشناسی در رویهای ایشان تازگی
نعمتها و شادی و کامرانی.

يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ: می چشانند ایشان را از ویژه ترین شرابی مهر
کرده و نهاده به نام ایشان. ۱۶

خِتَامُهُ مِسْكٌ: مهر آن مشک بود. و گر خَاتِمُهُ خوانی: آخرش مشک
بود، یعنی چون به آخر رسد بوی مشک آید. سؤال: اینجا گفت مختوم و
جای دیگر گفت من ماءٍ معین، ای: ظاهر، نه این تناقض بود؟ جواب
گوییم شرابهای بهشت همه ظاهر بود چنانکه پیغمبر گفت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ
و سلم انهار الجنة لا تجري الا في الاخدود، اما آنچه گفت مختوم معناه
فی کأس مختوم، ای: می جام مهر کرده به نام بهشتی تا جزوی کس نخورد
و فِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ: در آن رغبت کنندا رغبت کنندگان و
سوی آن پیشی گیرندا پیشی گیرندگان. ۲۰

وَمِرَاجُهُ مِنْ تَسْنِيمٍ : و آمیز آن برترین شرابی بود در بهشت و آن تسنیم است.

عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ : و آن تسنیم چشمه ای است که می خورند از آن نواختگان و خاصگان. سؤال : چرا عَيْنًا به نصب گفت، نگفت عَيْنِ ۴ به خفض بعد ما که بدل از تَسْنِيم است؟ جواب گوئیم عَيْنًا نصب علی الحال است ای ذَلِك التسنیم یتسنمهم عیناً، و گفته اند نصب علی المذح است و گفته اند نصب علی نزع الصفة است ای: من عین.

۸ إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ : بدرستی که آن کسها که بدکاران بودند در دار دنیا یعنی کافران از آن کسها که گرویده بودند می خندیدندی که مؤمنان را رویها زرد بودی و تنها ضعیف و لباسها خلقان و شکمها گرسنه و پایها برهنه، و کافران در نعمت دنیا می گردیدندی و بر مؤمنان همی خندیدندی.

وَاِذَا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغَامَزُونَ : و چون بگذشتندی بر ایشان طعنه می زدندی ایشان را که اَهْوَلَاءٍ مِنَ اللَّهِ عَلَيْهِمْ مِنْ بَيْنِنَا.

وَاِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ انْقَلَبُوا فَكِهِينَ : و چون بازگشتندی با اهل خویش بازگشتندی شادان و نازان به دنیا و نعیم دنیا. ۱۶

وَاِذَا رَأَوْهُمْ قَالُوا إِنَّ هَٰؤُلَاءِ لَضَالُّونَ : چون بدیدندی ایشان را یعنی مؤمنان را گفتندی بدرستی که اینها گمراهانند.

وَمَا أَرْسَلُوا عَلَيْهِمْ حَافِظِينَ : و نفرستاده بودند ایشان را بر مؤمنان نگه بانان تا می عیب ایشان جستند. ۲۰

فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ : امروز که روز نصرت و دولت مؤمنان است و روز دمار کافران است آن کسها که مؤمن اند از کافران خندستانی می کنند.

عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ : بر تختهای آراسته می نگرند آن کافران را در

دوزخ می بینند.

هَلْ تُؤِيبُ الْكَفَّارُ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ : هیچ پاداش دهند کافران را بدانچه
بودند می کردند، نهمار دهند.

خبر است از مصطفی علیه السلام که او گفت هر که سورة انشقت برخواند روز قیامت نامه او آراسته به دست راست او دهند و خواندن نامه بر وی آسان بود.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِذَا السَّمَاءُ أَنْشَقَّتْ : چون آسمان بشکافت. این جواب کافران است که رسول را می گفتند می گویی قیامت خواهد بود بگو تا کی خواهد بود؟ خدای گفت إِذَا السَّمَاءُ أَنْشَقَّتْ.

وَأَذِنتُ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ : و فرمان بردار بود مر خدای خویش را و سزا است ۴ که فرمان بردار بود. اما شکافتن آسمان گفته اند از هول قیامت بود و در اخبار است که میغی از افق اعلی بیاید پر از فرشتگان به هر آسمانی که رسند آن آسمان از گرانی آن می شکافت تا به زمین آیند به گرد خلق در آیند خلق را به عرصات قیامت انگیزند. ۸

وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ : و چون زمین را باز کشند. سؤال : چرا گفت زمین را آن روز باز کشند بعد ما که زمین را آن وقت باز کشیدست که آسمان را بیافرید چنانکه گفت وَالْأَرْضُ بَعْدَ ذَلِكَ دَحِيهَا و گفت وَإِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ. جواب گوئیم معنی باز کشیدن زمین روز قیامت آن بود ۱۲ که کوهها را و بناها را و آوارها را از روی زمین بردارند زمین را چون ادیم عکاظی هامون گردانند، چنانکه اگر کسی به مشرق ایستاده بود و دیگری

به مغرب این او را تمام ببینند.

وَأَلْقَتْ مَا فِيهَا وَتَخَلَّتْ: و براو کند زمین هر چه در آن بود از کوهها و
دفینها و مردگان و خالی گردد.

وَأَذْنَتْ لِرَبِّهَا وَحَقَّتْ: و فرمان بردار بود زمین خدای خویش را و سزا
است که فرمان بردار بود. ۴

يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ: ای مردم بدرستی که
تو کوشنده ای کوشیدنی و به آخر باز رسنده و وابیننده ای کردار خویش را
نزد خدای خویش. ۸

فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ: اما آن کس که بدهند نامه او به دست
راست او فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا: زود بود که شمار کنند با وی شمار
آسان وَ يُنْقَلِبُ إِلَىٰ أَهْلِهِ مَسْرُورًا: و باز گردد با اهل خویش شادان و نازان. و
آن آن بود که نیک بخت را نامه به دست راست دهند، از یکسونیکی بیند ۱۲
و از دیگر سوی بدی؛ چون نامه برخواند خدای گوید: بنده من هذه
حسناتك قد قبلناها وهذه سيئاتك قد غفرناها فادخل الجنة بسلام.

وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ: و اما آن کس که بدهند نامه او با پس
پشت او. و آن کافر بود که دست چپ او را با پس سینه بیرون کشند و ۱۶
نامه فرا دست وی دهند گویند «اقرأ كتابك». گوید «من این نامه را
چون برخوانم که با پس پشت من است و من فازان نمی بینم». سر وی با
پس شکنند، نامه خود را بیند سیاه و تاریک به تاریکی کفر و معصیت.

فَسَوْفَ يَدْعُوا ثُبُورًا: زودا که واویلی و فریاد برگیرد که واهلاکتاه، و ۲۰
يَضْلِي سَعِيرًا: همچنان فریاد کنان در شود در دوزخ سوزان،

إِنَّهُ كَانَ فِي أَهْلِهِ مَسْرُورًا: آن بدان بود او را که بودی در اهل خویش.
شادان، نترسیدی از هول و سؤال قیامت.

إِنَّهُ ظَنَّ أَنْ لَنْ يَحُورَ: او همی اندیشید که باز نخواهد گشت با خداوند

خویش به شمار. و گفته اند ظَنُّ أَنْ لَنْ يَحُورَ اِی: لن یرجع الی معاد.
 بَلَىٰ إِنَّ رَبَّهُ كَانَ بِهٖ بَصِيرًا: نه چنان بود که وی می اندیشید که خدای او
 به وی بینا بود، هر چه می کرد بروی می گرفت تا روز قیامت او را از همه
 بپرسند.

۴

فَلَا أُفْسِمُ بِالشَّفَقِ: سوگند یاد کنم به شفق، و شفق آن صرخی بود که
 میان نماز شام و نماز خفتن بود،

وَاللَّيْلِ وَمَا وَسَقَ: و سوگند به شب و هر چه شب آن را فراهم آرد، ای:
 هر چه تاریکی شب بر آن درآید،

۸

وَالْقَمَرِ إِذَا اتَّسَقَ: و سوگند به ماه چون تمام بیستد به روشنایی، و آن
 در لیالی بیض بود،

لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ: که فرا رسید به شما حال از پس حال، مرگ
 و سكرات آن و گور و ظلمات آن و قیامت و صعوبات آن و دوزخ و
 عقوبات آن. لَتَرْكَبُنَّ به فتح با خوانده اند خطاب رسول را علیه السلام،
 طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ اِی: سماء فوق سماء الی قاب قوسین او ادنی.

فَمَا لَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ: چه بودست ایشان را که می نگروند.

وَإِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ لَا يَسْجُدُونَ: و چون برخوانند بر ایشان قرآن را
 سجد نکند و حق را گردن ننهند. سؤال: چرا کافران را مذمت کرد به
 ترک سجود اگر نماز و شریعت بر ایشان فریضه نیست؟ جواب گوئیم این
 سجود به معنی خضوع است مر حق را و در لغت سجود بود به معنی خضوع
 چنانکه گویند نخل سواجد ای: خواضع، شاعر گوید:

۲۰

سجود له غسان یرجون فضله و تُرك و رهط الاعجمین و کابل
 سجود ای: خضوع.

بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُكَذِّبُونَ: بل که آن کسها که کافر شدند همی بدروغ
 دارند حق را.

وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُوعُونَ: و خدای داناتر بدانچه ایشان در دل دارند از
نکرت و عداوت اهل حق.

فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ: بیا گاهان ایشان را به عذاب دردناک.
إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ: مگر آن کسها که
بگرویدند و کردند کارهای نیک ایشان را بود مزدی بی منت و بی نهایت.

در خبر است از مصطفی علیه السلام که او گفت هر که سورة البروج
برخواند چندانش مزد بود که هزار بنده آزاد کردی بهای هر بنده هزار
دینار.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ: سوگند به آسمان خداوند برجها. گفته اند
برجهای آن دوازده است: حمل و ثور و جوزا و سرطان و اسد و سنبله و
میزان و عقرب و قوس و جدی و دلو و حوت. و گفته اند برجهای آسمان
کوشکها است در آسمان از زر صرخ و از زبرجد سبز و از نقره سپید و از
گوهر و مروارید، و آن کوشکها عبادت گاه فریشتگان است چنانکه در
زمین مسجدها عبادت گاه مؤمنان است؛ و چنانکه زمین به مسجدها آراسته
است آسمان بدان برجها آراسته است.

وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ: و سوگند بدان روز وعده کرده، و آن روز قیامت است. ۸
وَشَاهِدٍ وَمَشْهُودٍ: و سوگند به حاضر آینده و حاضر آمده. و گفته اند شاهد
و مشهود گواهی دهنده و گواهی داده. و گفته اند شاهد اهل میثاق و
مشهود روز میثاق. و گفته اند شاهد اهل عرفه و مشهود روز عرفه. و
گفته اند شاهد اهل قیامت و مشهود روز قیامت. و گفته اند شاهد ۱۲
فریشتگان و مشهود آدمیان. و گفته اند شاهد مصطفی و مشهود امت وی
که روز قیامت بر امت خویش گواهی دهد به عدالت چنانکه در وَيَكُونُ

الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيداً گفته آمد.

فَتِلْ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ، اِی: لُعِنَ: بنفریدند و هلاک کردند اهل آن
کنده را. سؤال: سوگند برای چیزی را یاد کنند، موضع این قسم چیست
که سوگند برای آن را یاد کرد؟ جواب گفته اند موضع قسم آن است که إِنَّ
الَّذِينَ فَتَتُوا الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ. و گفته اند موضع قسم آن است که إِنَّ
بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ. و گفته اند معناه سوگند بدینچه یاد کردیم که این
کافران بنگرند بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي تَكْذِيبٍ.

قصه اصحاب الاخدود آن است که ملکی بود به ناحیت یمن او را
یوسف ذی نواس گفتندی، دعوی خدایی کردی. وی را وزیری بود ساحر،
آن ملکت وی را به سحر بنظام می داشت، نابینا گشت و پیر و ضعیف
شد. ملک او را گفت «توپیر شدی و مرگت نزدیک آمد، ما را از این سحر
خویش توشه ای ده». ساحر گفت «بنگرید تا کجا یاوید کودک کی لطیف
و ظریف و پاکیزه طبع و تیز فهم، بیارید تا من او را سحر درآموزم». طلب
کردند بدان صفت پسر وزیری یافتند از وزیران ملک بیاوردند تا آن سحر
بیاموزد. ساحر سحر خویش در روی همی آموخت. میان سرای آن ساحر و
سرای کودک راهبی بود بر سر صومعه ای، مسلمان و مستجاب الدعاء.
روزی مر آن کودک را گفت «کجا می روی هر روز؟». گفت «به
سحر آموختن می شوم». راهب گفت «سحر چه خواهی کرد؟ بیا تا من
ترا به از آن علم درآموزم چنانکه تو مستجاب الدعاء گردی». کودک
اجابت کرد و مسلمان گشت، هر روز بامداد پیش از آنکه نزد ساحر شدی
نزد راهب آمدی و سبقی از علم توحید برخواندی، آنکه نزد ساحر شدی.
شبانگاه که سوی خانه می شدی نزد راهب شدی سبقی دیگر از علم
برخواندی و آن را کار می بستی و آنچه از ساحر شنیدی فراموش کردی. و
راهب وی را گفته بود «اگر ساحر ترا گوید چرا دیر می آیی، بهانه ای کن

- که پدر و مادر مرا دیر می فرستند؛ و اگر مادر و پدر گویند چرا می دیر آیی گوزیرا که ساحر مرا دیر همی باز فرستد، و خود در این میان علم می آموز» چنان می کرد تا یکچندی برآمد پسر به پایگاه مردان رسید و مستجاب الدعای گشت. روزی در پیش ساحر نشسته بود گفت «خواهی ۴ که من دو چشم ترا بینا کنم؟». گفت «نهماار خواهم». غلام دعا کرد، در ساعت ساحر بینا گشت؛ برخاست نزدیک ملک آمد بنشست به دو چشم بینا در ملک می نگرست. ملک را عجب آمد گفت «ای عجبای، نه تو نابینا بودی؟». گفت «بلی، اکنون آن غلام مرا بینا گردانید». ملک ۸ گفت «غلام را بیارید تا وی این علم از کجا آورد». غلام را بیاوردند ملک از غلام پرسید. غلام بنگفت. ملک او را تهدید کرد، چون کار به جان رسید غلام بگفت که «من این علم از فلان راهب آموختم و دین وی گرفتم تا بدین پایگاه رسیدم». عابد را بیاوردند گفتند «ای تو دین دیگر ۱۲ داری برگرد از آن». گفت «نگردم». گفت «اگر برنگردی ترا هلاک کنم». گفت «هزار جان فدای مسلمانی باد». وی را در پیش آن غلام بکشتند. آنکه غلام را گفتند «هین برگرد از این دین و گر نه ترا نیز هلاک کنم زارتر از آن که وی را کردم». غلام از اسلام برنگشت. مالها و ۱۶ ولایتها بر وی عرضه کردند، البته برنگشت و ملک را همی دریغ آمد که او را بکشد. چون به هیچ گونه برنگشت، ملک خشم گرفت فرمود که وی را در دریا افکنید. عوانان او را به کنار دریا بردند. بادی برآمد و موجی برخاست، آن عوانان را همه در دریا کشید و غرق کرد و غلام بسلامت با ۲۰ خانه آمد. ملک را خشم افزون شد، گفت او را به سرفلان کوه برید و از آنجا در او کنید. ببرند چون بر سر کوه رسیدند بادی درآمد ایشان را همه نگوسار از کوه دراو کند و هلاک کرد و کودک بسلامت با خانه آمد. ملک را خشم افزون شد، گفت بیارید داری بزنی؛ و منادی فرمود و

خلق روی بنهادند. غلام را بردار کردند و از هر سوتیر و سنگ می انداختند، هیچ بروی نیامد. غلام سیر برآمد از صحبت آن قوم، بر سر دار دعا کرد که یا رب مرا شهادت روزی کن تا از این قوم برهم. آنگه مر آن ملک را گفت «اگر خواهی که مرا هلاک کنی تیری در کمان نه و بگو بسم ربّ هذا الغلام، آنگه تیریندا از من برهی». همچنان کرد و تیرینداخت. غلام دست بر پیشانی نهاده بود، تیر بر دست وی آمد و با پیشانی بدوخت. غلام هلاک شد. آن خلق همه به آواز برآمدند که آئنا ربّ الغلام. همه در دین وی شدند و مسلمان گشتند. وزرا و ارکان مملکت ملک را گفتند «ایها الملک آنچه از آن می گریختی در آن افتادی؛ همی ترسیدی که مبدا خلق در دین غلام شوند، خود همه بیکبار در دین وی شدند». گفت «اکنون این را چه حیلست؟». گفتند «نگر در این دشت کندها فرمایی بکندن و آن را پر آتش کردن تا هر که از آن دین برنگردد وی را به آتش بسوزند». بفرمود تا کندهای عظیم بکنند و پر هیمه کردند و آتش در زدند و تخت ملک بر کنار آن بنهادند و خلق را حاضر کردند و آن عوانان چون زبانیه در خلق می آویختند و می کشیدند تا کنار آتش و تهدید می کردند، هر که از اسلام برگشتی برستی و هر که برنگشتی در آن آتش او کدندی تا خلق بسیار بسوختند. در آن میان زنی را با کنار آتش آوردند پسرکی شیرخواره بربر گرفته. وی را گفتند «هین، برگرد یا در رو». آن ضعیفه در آن آتش می نگرست و در آن کودک می نگرست، نه وی را همی از دل برآمد که در آتش شود و نه می از دل برآمد که از دین مسلمانی برگردد؛ متحیر فرو ماند. آن پسرک دو ساله به زبان فصیح گفت «یا اماه ادخلی ولا تبالی فنار جهنم اشدّ حرّاً من هذا». آن ضعیفه دل برگرفت، قدم برداشت تا در آتش شود، آتش علم برآورد آن ملک را و تخت او را و همه ارکان دولت او را در کشید و بسوخت و آن

ضعیفه و باقی مسلمانان برستند.

النَّارِ ذَاتِ الْوَقُودِ: آن آتش که خداوند هیزم بود اِذْهُمْ عَلَيْهَا قُوعُوذُ: آنکه ایشان بر کرانه آن نشسته بودند.

۴ وَهُمْ عَلَى مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ: و ایشان بدانچه با آن مؤمنان می کردند گواه بودند که چه می کردند از سوختن و عذاب کردن.

وَمَا نَقُمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ: و کینی نداشتند از آن مؤمنان و عیبی نگرفتند بر ایشان مگر آنکه گرویده می بودند به خدای نیست همتا ستوده و سزاوارستایش.

۸ الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ: آن خدای که او را است و او را سزد پادشاهی آسمانها و زمین و خدای بر هر چه که ایشان می کردند و بر هر چیزی گواه است و دانا.

۱۲ إِنَّ الَّذِينَ فَتَنُوا الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا: بدرستی که آن کسها که می سوختند آن گرویدگان را از مردان و زنان پس توبه نکردند، فَلَهُمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَلَهُمْ عَذَابُ الْحَرِيقِ: ایشان را بود عذاب دوزخ در آن جهان و عذاب سوزان در این جهان.

۱۶ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْكَبِيرُ: بدرستی که آن کسها که بگرویدند و کردند کارهای نیک ایشان را بود باغ و بوستانهایی که می رود زیر اشجار و غرف آن جویهای شیرو می و انگبین و آب صافی آن است پیروزی بزرگ.

۲۰ إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ: بدرستی که سخت گرفتن خدای تونهار سخت است.

إِنَّهُ هُوَ يُبْدِي وَيُعِيدُ: بدرستی که او است که ابتدا کند خلق را به آفریدن و باز گرداند به آفرینش روز قیامت.

وَهُوَ الْغَفُورُ الْوَدُودُ: و او است آمرزنده گناهان و دوست دار نیکان.

دُوَالْعَرْشِ الْمَجِيدُ: خداوند عرش است بزرگوار. و اگر مجید به خفض خوانی معناه: خداوند عرش بزرگ است. و از بزرگی عرش تا بدانجا است که وهب بن منبه گوید که این زمین که ما بر آنیم پانصد ساله راه ستبرنای این است، زیر این زمین زمین دیگر است پانصد ساله راه غلظ آن، همچنین تا هفتم زمین، این هفت زمین در جنب آسمان دنیا چون حلقه ای باشد در بیابانی، و آسمان دنیا در جنب آسمان دوم چون حلقه ای باشد در بیابانی، همچنین تا به هفتم آسمان، و هفت آسمان و هفت زمین در جنب افق اعلی چون حلقه ای باشد در بیابانی، و این همه در جنب عرش چون حلقه ای باشد در بیابانی.

فَعَالٌ لِّمَا يُرِيدُ: کننده است آن را که خود خواهد یعنی هر چه خواهد کند.

هَلْ آتَيْكَ حَدِيثُ الْجُنُودِ، ای: قد اتیک: بدرستی که آمد به تو یا محمد خبر آن لشکرهای دشمنان، فِرْعَوْنُ وَثَمُودُ: قوم فرعون و قوم صالح که ایشان چه کردند و ما با ایشان چه کردیم.

بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي تَكْذِيبٍ: بل که آن کسها که کافرند در دروغ داشتنی اند حق را وَاللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ: و خدای دانا است بدانچه ایشان می کنند.

بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ: نه چنان است که این قرآن فرابافته محمد است بل که قرآنی است بزرگوار و گرانمایه. و از بزرگواری تا بدانجا است که هر که قرآن برخواند و اندیشه کند که خدای عزوجل او را نیامرزد وی به خدای و سخن خدای استخفاف کرده باشد.

و در اخبار است که عیسی علیه السلام فرا نیستانی رسید، مردی آن را می درود. نی ای از آن با عیسی به سخن آمد گفت «یا روح الله، بحق خدای بر تو که این مرد را بگوی تا مرا نبرد و مرا در کار تو کند». عیسی

گفت «بریدن تو خدای او را مباح کردست، چرا او را نهی کنم از بریدن تو، ترا چه مراد است؟». گفت «من امید می دارم که باشد که از نسل من شاخی بماند تا آخر زمان از او قلمی باشد تا بدان قلم قرآن می نویسند». عیسی از آن مرد درخواست که «آن یک بُن نی را در کار من کن». ۴ گفت «کردم». آن نی را بر همه درختان روی زمین فضل آمد بدانکه از نسل او قلم بود که بدان قرآن نویسند. و پیغامبر علیه السلام گفت هر که قرآن را ختم کرد ظاهراً یا ناظره خدای او را درختی دهد در بهشت که اگر کلاغی بر برگی از برگهای آن بچه برآرد و آن بچه فرا پریدن آید صد ۸ سال می پرد تا پیر گردد و از پیری پره‌های او بریزد هنوز به کنار آن نرسیده باشد.

فِی لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ: در لوح محفوظ نگه داشته و نبشته. و اگر مَحْفُوظٌ به رفع خوانی نعت قرآن بود ای: بل هو قرآن مجید محفوظ فی اللوح. سؤال: ۱۲ چرا نگویند که قرآن در لوح است بعد ما که خدای تعالی گفت بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَّجِیدٌ فِی لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ؟ جواب گوییم اگر لوح محفوظ به کسر خوانی کتابت قرآن در لوح واجب آید، و کتابت چیزی در جایی وجود آن چیز در آنجا واجب نکند. و اگر محفوظ به رفع خوانی حفظ قرآن در لوح ۱۶ واجب کند و حفظ چیزی در جایی وجود آن چیز در آنجا واجب نکند؛ پس از هیچ قرائت واجب نیاید که قرآن در لوح محفوظ موجود بود. سؤال: ظاهر قرآن آن است که قرآن در لوح بود و صرف ظاهر قرآن بی دلیل روا نبود. جواب گوییم به دلیل قاطع و حجت ساطع گفتیم که قرآن در لوح ۲۰ محفوظ موجود نیست و آن آن است که قرآن کلام خدای است و کلام از متکلم باین نبود. دیگر حجت اگر قرآن در لوح محفوظ موجود بودی لوح را نعت درست آمدی که تکلم بالقرآن و امر و نهی، چون نعت به قرآن خدای را است، درست شد که قرآن در لوح محفوظ مکتوب است نه موجود. دیگر

حجّت اگر قرآن در لوح موجود بودی ممثل اوامر قرآن مطیع لوح بودی و مرتکب نواهی قرآن عاصی در لوح بودی نه در خدای، پس چون ممثل اوامر قرآن مطیع خدای است و مرتکب نواهی قرآن عاصی به خدای است واجب آمد که قرآن به خدای قایم است نه در لوح. اما لوح محفوظ از زبرجد سبز است و دفتان آن از یاقوت صرخ است، بالای آن چندان که از زمین تا هفتم آسمان و عرض آن پانصد ساله راه؛ در آنجا هفت خط نبشته، دو خط و نیم احوال دنیا از آن وقت باز که خدای تعالی دنیا را بیافریدست تا روز قیامت، و چهار خط و نیم احوال و احوال قیامت است تا آن وقت که اهل بهشت در بهشت فرو آیند و اهل دوزخ در دوزخ فرو آیند؛ و اسرافیل بر آن مطلع است، از آنجا نسخه‌ها می‌کند و به دست فریشتگان می‌دهد از ارزاق و آجال و اعمال و احوال خلق.

خبر است از مصطفی علیه السلام که او گفت هر که سورة الطارق برخواند به هر ستاره که در آسمان است ده نیکی در دیوان وی بنویسند و ده بدی از دیوان او بمحایند و ده درجت در بهشت به نام او بردارند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ: سوگند بحق آسمان و آن آینده به شب. گفته اند معناه سوگند به خدای آسمان، و گفته اند سوگند به نظر کنندگان در آسمان و آن آینده به شب.

وَمَا أَدْرَاكَ مَا الطَّارِقُ: و چه دانی تو یا محمد که چیست آن آینده به شب. ۴

النَّجْمُ الثَّاقِبُ: ستاره روشن است.

إِنْ كُلُّ نَفْسٍ لَّمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ، اى: ما كل نفس الا عليها حافظ: سوگند بدانچه یاد کردیم که نیست هیچ تن که نه بر آن نگاه بان است، و آن دو فریشته است عَنْ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ. و گفته اند این نگه بانان آن فریشتگان معقبانند که مردم را از بلاها نگه می دارند و ایشان جز از فریشتگان کرام الکاتبین اند چنانکه خدای گفت لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ. و اگر لما به تخفیف خوانی ما ۱۲ صله بود معناه: لعلها حافظ.

فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ: نگه کندا مردم تا او را از چه چیز آفریده اند.

خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِيٍّ: آفریده اند او را از آب ریخته بیکبار.
يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ: آن آب که بیرون آید از میان پشت
مرد و استخوانهای سینه زن. رسول را علیه السلام پرسیدند که: چرا است
که فرزند بود که به مادر ماند و از وی هیچیز به پدر نماند و بود که به پدر
ماند و از وی هیچیز به مادر نماند؟ پیغمبر گفت: ماء الرجل ابيضٌ غليظٌ و
ماء المرأة اسودُّ رقيقٌ ايهما غلب فالشبه له.

۴
۸
إِنَّهُ عَلَى رَجْعِهِ لَقَادِرٌ: بدرستی که او بر بازگردانیدن او توانا است. یعنی
آن خدای که قادر بود بر آنکه از قطره ای آب مردم آفرید قادر است بر آنکه
مرده را زنده کند از پس مرگ. و این کی بود؟

يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ: آن روز که آشکارا کنند نهانها را.
فَمَا لَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَلَا نَاصِرٍ: نبود او را — یعنی کافرا — هیچ نیرویی و نه
هیچ یاری کننده ای که او را از عذاب خدای نگه دارد.

۱۲
وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ: سوگند به آسمان خداوند باران باریدن و الّا رَضِ
ذَاتِ الصُّدُوعِ: و بحق زمین خداوند شکافتن و نبات رستن.
إِنَّهُ لَقَوْلُ فَضْلٍ: که این قرآن سخن درست است و معنی دار و مافیه
بِالْهَزْلِ: و نیست سخن بیهوده و نابکار.

۱۶
إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا / وَآكِيدُ كَيْدًا: ایشان می سگالند سگالیدنی در رد
قرآن و هلاک رسول و من که خدایم تدبیر می کنم تدبیرهایی در هلاکت
ایشان.

۲۰
فَمَهْلِكِ الْكَافِرِينَ آمَهُلُهُمْ رُؤِنداً: زمان ده کافران را فرا گذار ایشان را
اندک مایه ای چندانکه کیل ایشان پُر گردد تا روز بدر. سؤال: چون
گفت فَمَهْلِكِ الْكَافِرِينَ چرا از پس گفت آمَهُلُهُمْ بعد ما که تمهیل و امهال
هر دویکی بود، پس چه فایده بود در تکرار آن؟ جواب گوئیم معنی فَمَهْلِكِ
الْكَافِرِينَ آن است که ایشان را در عقوبت مهلت ده تا روز قیامت که

عقوبت ایشان روز قیامت خواهد بود در دوزخ جاوید و معنی *أَمَّهْلُهُمْ* آن است که ایشان را مهلت ده در هلاکت تا روز بدر که کیل ایشان پُر گردد. و گفته اند معنی *فَمَهَّلَ الْكَافِرِينَ* آن است که عذاب مخواه ایشان را یک چندی، و معنی *أَمَّهْلُهُمْ رُؤَيْدًا* آن است که زندگانی خواه ایشان را ۴ چندانکه فرزندان ایشان از پشت ایشان جدا گردند آنگه عذاب خدای در ایشان رسد.

خبر است از مصطفی علیه السلام که او گفت هر که سورة الاعلیٰ
برخواند بدهند او را به هر حرفی که در کتاب ابراهیم و موسی بوده است
ده نیکی.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى: به پاکی یاد کن نام خدای ترا، آن خدای که
برتر و بزرگوارتر از همه چیزها است. ابن عباس گوید چون این آیت فرود
آمد پیغامبر علیه السلام گفت: اجعلوها فی سجودکم و قولوا ثلثاً سبحان
ربی الاعلی.

۴

و در اخبار است که اول کس که این تسبیح را بگفت میکایل بود، و
آن آن بود که وی از خدای تعالی درخواست تا بلندی عرش را با وی
نماید. خدای گفت: یا میکایل تو طاقت آن نداری. گفت: بار خدایا تو
مرا اذن ده و قوت ده. خدای تعالی او را ده هزار پربداد، تا ده هزار سال
می پرید، نگه کرد بلندی عرش را همچنان دید که از اول و ندانست که
چند پریدست و چند ماندست، مدد خواست. خدای تعالی او را ده هزار پر
دیگر مدد داد تا ده هزار سال دیگر می پرید، نگه کرد ندانست که چند
پریدست و چند ماندست، مدد خواست. خدای تعالی او را به ده هزار پر
دیگر مدد کرد، ده هزار سال دیگر پرید جمله سی هزار سال می پرید عرش
را همچنان دید که از اول، ندانست که چند پریدست و ندانست که چند

۸

۱۲

ماندست، عجز خویش بدانست، هم آنجا به سجود فرو شد خدای را و در آن سجود گفت: سبحان ربی الاعلی. خدای تعالی تسبیح وی این امت را یاد گارداد.

۴ الَّذِي خَلَقَ قَسْوَى: آن خدای که بیافرید همه آفریدها را و تمام آفرید و فرا خورد حکمت آفرید.

وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى: آن خدای که اندازه کرد پس راه نمود. این را تفسیرها کرده اند گفته اند معناه تقدیر کرد همه چیزها را پس راه نمود اهل معرفت را به خود به نظر و استدلال. و گفته اند تقدیر کرد روزیها را پس ۸ راه نمود هر کس را به روزی خویش. و گفته اند معناه تقدیر کرد شیرها را در پستانها پس راه نمود روزی خواره را بدان. گفته اند تقدیر کرد نرو ماده را پس راه نمود نر را به ماده. و گفته اند تقدیر کرد هزار حرفت را پس راه نمود هر کسی را به حرفتی. و گفته اند تقدیر کرد بهشت و دوزخ را پس ۱۲ راه نمود به هریکی قومی را.

وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَى: و آن خدای که بیرون آورد و برویانید نبات را. فَجَعَلَهُ غُثَاءً أَحْوَى: پس کرد آن را خاشاکی سیاه و فرو ریزانید آن را و با خاک زمین یکی گردانید، همچنین مردم را برویاند پس فرو ریزاند و ۱۶ با خاک زمین یکی گرداند تا جهانیان بدانند که دل برزندگانی نباید نهاد که در دنیا کس را بقا نبود. گفته اند در این تقدیم و تأخیر است معناه الَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَى أَحْوَى ثُمَّ جَعَلَهُ غُثَاءً: برویانید نبات را سیاه رنگ چنانکه از تازگی با سیاه رنگی زند پس گرداند آن را خاشاکی. ۲۰

سُئِرْتُكَ فَلَا تَنْسَى إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ: زودا که بر تو خوانیم این قرآن را تو فراموش نکنی مگر آنچه خدای خواسته بود که منسوخ باشد.

شان نزول این آیت آن بود که یکی از یاران رسول بامداد برخاست آیتی از قرآن فراموش کرده بود هر چند کوشید با یادش نیامد. نزدیک

- أَبِي كَعْبٍ شَدَّ بِرْسِيدٍ، وَی رَا هَم یَاد نِیَامِد. نَزْد عَلِیْ آمَد، وَی رَا هَم یَاد نِیَامِد. نَزْد عَمْرِ آمَد، هَم یَادَش نِیَامِد. نَزْد بَوْبِکَرِ آمَد، هَم یَادَش نِیَامِد. نَزْد رَسُولِ عَلِیْهِ السَّلَامِ آمَد، رَسُولِ رَا هَم یَاد نِیَامِد. رَسُولِ وَیَارَانِ هَمِه اَز آن اَندَوَهْگَن شَدَنَد دَانَسْتَنَد کِه آن اَز قُرْآنِ فَرَوَشْدَسْت. جَبْرِئِیلِ آمَد وَ اِین آیتِ آوَرْد کِه سَنُقِرُّنْکَ فَلَا تَنْسِیْ إِلَّا مَا شَاءَ اَللّٰهُ، اَز آن پَس جَبْرِئِیلِ هَر سَالِ یَکْبارِ یِیَامَدِی وَ هَمِه قُرْآنِ رَسُولِ رَا گُوشِ دَاشْتِی. آخِرْ بَارِ کِه مَرِگِ رَسُولِ نَزْدِیکِ آمَد آن سَالِ وَی رَا دَوْ بَارِ قُرْآنِ گُوشِ دَاشْت، رَسُولِ وَی رَا گُفْت «عَجَبَا اِمْسَالِ دَوْ بَارِ گُوشِ دَاشْتِی». گُفْت «یا رَسُولِ اَللّٰه، اِین بَارِ وَاپَسِینِ اسْت». رَسُولِ مَرْفَاطِمِه رَا خَبَرِ کَرْد کِه «اَجَلِ مَن نَزْدِیکِ آمَد». فَاطِمِه گُفْت «بِه چِه مِی دَانِی؟». گُفْت «جَبْرِئِیلِ مَرَا خَبَرِ کَرْد». فَاطِمِه زَارِ بَگْرِیَسْت، رَسُولِ دَهَنِ بَرِ گُوشِ او نِهَادِ وَ سَخْنِی نَرَمِ بِه گُوشِ وَی فَرَو گُفْت وَ آن آن بُوَد کِه گُفْت «یا فَاطِمِه دَل شَاد دَارِ کِه اَوَلِ کَسِی کِه اَز اَهْلِ بَیتِ مَن بِه مَن رَسَد تَو بَاشِی». فَاطِمِه اَز آن شَادِی بَخَنْدِید. عَاِشِه وَی رَا گُفْت «یا فَاطِمِه هَر گَزِ مَن گَرِیَسْتَنِی نَدِیدِم بِه خَنْدِه نَزْدِیکْتَرِ اَز آن تَو مَرَا نَگُویِی کِه چَرَا بُوَد؟». فَاطِمِه گُفْت «مَن سَرِ رَسُولِ فَا کَسِ نَگُویَم». چُونِ رَسُولِ رَا وَفَاتِ نَزْدِیکِ آمَد فَاطِمِه مَر عَاِشِه رَا بَگُفْت کِه «گَرِیَسْتَنِی مَن اَز آن بُوَد کِه رَسُولِ مَرَا خَبَرِ کَرْد کِه وَفَاتَشِ نَزْدِیکِ آمَد وَ خَنْدِه مَن اَز آن بُوَد کِه مَرَا بَشَارَتِ دَاد بِه زَوْدِی رَسِیدَن مَن بِه وَی». وَ خُودِ هَمِچَنانِ بُوَد کِه وَفَاتِ فَاطِمِه اَز پَسِ مَرِگِ رَسُولِ بُوَد بِه صَدِ رُوزِ، وَ گُفْتِه اَنَدِ شَشِ مَهِ بَیْشِ نَزِیَسْتِ إِنَّهُ یَعْلَمُ الْجَهْرُ وَمَا یَخْفِی: بَدَرَسْتِی کِه او مِی دَانَدِ آشْکَارَا وَ نِهانِ رَا یَعْنِیِ هَمِی دَانَدِ آنْچِه آشْکَارَا خَوَانَدِ وَ آنْچِه نِهانِ خَوَانَدِ.
- وَيُسِّرْكَ لِلْيُسْرَى: زودا که آسان گردانیم ترا راه آسانی، در این جهان راه نبوت و در آن جهان راه شفاعت، و گفته اند در این جهان راه خیر و طاعت و در آن جهان راه بهشت و کرامت.

فَذَكِّرْ إِنْ نَفَعَتِ الذِّكْرَى: تو پند می ده یا محمد که سود دارد پند.
 سؤال: چرا پند دادن مشروط کرد به إِنْ نَفَعَتِ بعد ما که اگر چه سود
 نداشتی هم پند می بایست دادن. جواب گوییم این إِنْ به معنی إِذْ
 است، و گفته اند این إِنْ به معنی قَدْ است ای: قد نفعَتِ الذِّكْرَى: نبود
 ۴ که نه پند سود دارد اگر همه را سود ندارد بعضی را سود دارد. رسول
 گفت: بار خدایا چه سود پند من که من ایشان را پند می دهم و ایشان مرا
 ساحر و کذاب می خوانند. خدای گفت:

سَيَذَكِّرُ مَنْ يَخْشَى: زودا که پند گیرد آن کس که بترسد از خدای و از
 ۸ عذاب خدای.

وَيَتَجَنَّبُهَا الْأَشْقَى / الَّذِي يَصْلَى النَّارَ الْكُبْرَى: و به یک سوشود از پند آن
 بدبخت که در شود در آتش دوزخ که آتش بزرگترین است و گرمترین
 ۱۲ چنانکه پیغامبر گفت صلی الله علیه و سلم: نارکم هذه جزء من سبعین
 جُزءً من نار جهنم. و نیز در خبر است که گرمای آتش دوزخ بدان غایت
 است که اگر دوزخی را از آتش دوزخ با آتش دنیا آرند چندان راحت یابد
 که کسی را از این آتش با سایه برند.

ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى: پس نه بمیرد دوزخی در آن دوزخ و نه زنده
 ۱۶ بود. سؤال: چرا گفت لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى بعد ما که جسم از حیات
 و موت خالی نبود؟ جواب گفته اند معناه لَا يَمُوتُ فِيهَا موتاً یستريح ولا
 یحیی حیوة یستلذّ. و گفته اند معناه نه زنده بماند و نه مرده لا بل که هر
 روز او را هفتاد بار به آتش بسوزند و زنده کنند،
 ۲۰

قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى: بدرستی که برست و پیروز گشت آن کس که
 پاکی گرفت از کفر و شرک و معاصی.

وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى: و یاد کرد نام خدای خویش را به توحید پس
 نماز کرد. گفته اند معناه: ذکر اسم ربّه بالتوحید و الشهادة فتابع الحق و

الحِجَّة. و گفته اند معناه: ذکر اسم ربّه بالتکبیر يوم العيد فصلی صلوة العبد.

بَلْ يُؤْتِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا: نه می رستگاری جویند بل که می گزینند
زندگانی نخستین را؛ و گریه تا خوانی خطاب باشد. ۴
وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى: آن جهان به و باقی تر.

إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى: بدرستی که این سخن که آن جهان به و
باقی تر در کتابهای پیشین نبشته است. و گفته اند معناه: نعت و صفت و
بیان این قرآن و بیان فضل این قرآن در کتابهای پیشینان است. ۸

صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى: در کتابهای ابراهیم و تورات موسی. سؤال:
چرا گویند که خدای تعالی قرآن را به وقت مصطفی گفت بعد ما که
خدای گفت که این قرآن در صحف ابراهیم و تورات موسی و در همه
کتب اولی است، پس واجب آمد که قرآن قدیم است. جواب گوییم ۱۲
آنچه گفت قرآن در صحف و کتب اولی است بدان آن خواست که معنی
این در کتب اولی است، این همچنان است که کسی گوید این سخن
که من می گویم در قرآن است بدان آن خواهد که معنی این سخن در قرآن
است نه عین آن سخن. و گفته اند إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى آن سخن ۱۶
است که وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى نه قرآن، و گرنیز بدان فرآ گیرند که قرآن در
کتب اولی است هم واجب نیاید که قدیم بود زیرا که کتب اولی نه قدیم
است، قدیم آن بود که ازلی بود و قرآن حدیث است و حدیث قدیم محال
بود.

خبر است از مصطفی علیه السلام که او گفت هر که سورة الغاشية
برخواند خدای تعالی او را به هر آیتی نیکی بنویسد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هَلْ آتَيْكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ، ای: قد اتیک: بدرستی که آمد به تو یا محمد
خبر آن پوشنده روز، و آن روز قیامت است. آن را غاشیه خواند زیرا که آن
پوشاند همه خلق را به هول آن.

۴ وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ: رویهایی بود آن روز ترسنده و کوشنده و
رنج کشنده.

تَضَلُّى نَارًا حَامِيَةً: در شوند در آتش سوزنده، و آن رویهای بدبختان بود
که در این جهان طاعتها کرده باشند نه بر اعتقاد درست. در خبر است که
۸ عمر خطاب رضی الله عنه به صومعه راهبی می گذشت با یاران، آن راهب
را آواز داد که: یا راهب. آن راهب ترسا سر از صومعه بر کرد و جواب داد
که: لَبَّيْكَ یا امیر المؤمنین. عمر نگه کرد برناهی را دید مویها بالیده
چشمها به مفاک فرو شده روی زرد گشته پلاسی پوشیده و زنجیری در
گرددن اوکنده. عمر زار بگریست یاران گفتند: یا امیر المؤمنین چرا
۱۲ می گیری؟ گفت: ذِکْرُ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ تَضَلُّى نَارًا حَامِيَةً،
بسا رویهای کوشنده و رنج کشنده که در شوند در آتش سوزنده. آن راهب
گفت: یا امیر المؤمنین گر عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ تَضَلُّى نَارًا حَامِيَةً پس طاعیه لاغیه

ترجوا جنة عاليه؟ عمر گفت: اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله، یعنی نخست اسلام باید تا عبادت سود دارد. سؤال: چرا وجوه را یاد کرد نگفت نفوس بعد ما که همه تن در دوزخ شود نه همی روی؟ جواب گوییم در لغت عرب روی را یاد کنند مراد از آن همه نفس، چنانکه رقبه را یاد کنند و مراد از آن همه نفس. و گفته اند مراد از این وجوه جمع وجیه است: روی شناسان، چنانکه گفت وَعَنْتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ.

۴

تُسْقَى مِنْ عَيْنِي اَنِية: می خوراندند ایشان را از آن چشمه که بغایت رسیده باشد حرارت آن، بدان غایت که آن را از دور می آرند همه پوست و گوشت از رویهای ایشان فرو می ریزد.

۸

لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ اِلَّا مِنْ ضَرِيعٍ: نبود ایشان را در آن دوزخ هیچ طعامی مگر از آن خرخه دوزخ. و آن خاری بود در زمین عرب چون تربود اشتر از آن بخورد فربه گردد و چون خشک گشت کس پیرامن آن نتواند گشت. کافران مکه آن بشنیدند گفتند: نیک آمد ما بدان ضریع اشتران خویش را فربه کنیم و از حب آن طعام سازیم. خدای گفت:

۱۲

لَا يُسْمِنُ وَلَا يُغْنِي مِنْ جُوعٍ: نه فربهی آرد و نه بی نیازی کند از گرسنگی.

۱۶

وُجُوهُ يَوْمَئِذٍ نَاعِمَةٌ / لِسَعِيْهَا رَاضِيَةٌ: رویهایی بود آن روز نازنده و نعمت بشاونده کردار خویش را پسندیده.

۲۰

فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ / لَا تَسْمَعُ فِيْهَا لَٰغِيَةٌ: در بهشت برترین فرو آینده نشوند در آنجا بیهوده. لاغیه به معنی لغواست، گفته اند معناه لا تسمع فيها قائله لاغیه.

فِيْهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ: در آنجا چشمه ای بود روان، نه چنان که از زمین برآید بل که در هوا می رود به فرمان بهشتی به هر سو که اشارت کند.

فِيهَا سُرُرٌ مَّرْفُوعَةٌ: در آنجا تخت‌هایی بود بلند برداشته، پانصد ساله راه در هوا، چون بهشتی خواهد که بر آن نشیند تخت فرو آید تا زیر قدم وی، وی را برگردد پانصد ساله راه در هوا برد.

۴ وَأَكْوَابٌ مَوْضُوعَةٌ: و آب دستانهایی بود نهاده، به رسم و آیین بهشت از یکتا گوهر و از زبرجد سبز و از زر صرخ و از نقره سپید، وَنَمَارِقٌ مَصْفُوفَةٌ: و نیم بالشهایی بود به رسته نهاده، ال‌ریشه منها خیر من الدنيا و ما فيها.

۸ وَزُرَّائِيٌّ مَبْنُوتَةٌ: و شادروانها بود باز کشیده. و آن آن بود که تخت بهشتی را از هفتاد تا هفتاد هزار فرش بود از حریر و سندس و استبرق بهشت چنانکه یکی به دیگری نماند و آن تخت را هفتاد هزار گوشه بود بر هر گوشه از هفتاد تا هفتاد هزار نیم بالش بود برست باز نهاده که یکی به دیگری نماند.

۱۲ أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ: ای نگه نکنند بدان شتر که چگونه بیافریده‌اند آن را. سؤال: چه تلفیق بود میان زرابی و نمارق و فرشهای بهشت و میان اشتر تا در این موضع گفت أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ؟ جواب گفته‌اند چون خدای تعالی صفت تخت بهشتیان و رفعت آن یاد کرد کافران گفتند: کی تواند بهشتی که بر آن تخت نشیند و پانصد ساله راه بالای آن. خدای تعالی گفت أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ آن خدای که قادر است بر آنکه اشتری را بدان بلندی و بدان بزرگی مسخر طفلی گرداند تا فرو آید تا آن طفل بر آن نشیند، قادر است که تخت بهشتی را نیز مسخروی گرداند تا فرو آید تا بهشتی بر آن نشیند. و گفته‌اند شان نزول این آیت آن بود که چون خدای تعالی به اول سورة حدیث قیامت یاد کرد کافران گفتند: چون ما بمردیم و بریزیدیم تواند بود که ما را زنده کنند. خدای گفت أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى

الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ.

وَالِى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ: و به آسمان که چگونه برداشته و بیفراشته اند آن را.

وَالِى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ: و به کوهها که چگونه بیفراشته اند آن را.

وَالِى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ: و به زمین که چگونه باز کشیده اند آن را بر سر آب. آن خدای که قادر بود بر این عجایب صنع قادر نبود که مرده را زنده کند؟ نهمار بود. سؤال: چرا تنبیه کرد بر نگرستن اشتر به کیفیت خلق اشتر و این دیگر صنایع بعد ما که ما خود آن را ندیدیم و نتوانیم دید؟ جواب گوئیم این نظر فکرت و عبرت است نه نظر رؤیت و عیان. و گفته اند خدای تعالی این نظر بر ایل واقع کرد و بر سماء و ارض و جبال، لاجرم ما خود آن را می بینیم و صنع خدای در آن به نظر و استدلال می بینیم.

فَذَكِّرْنَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ: پند می ده یا محمد زیرا که تو پند دهنده ای، راه نماینده منم که خدایم.

لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصِيطِرٍ: نیستی تو بر ایشان گماشته که ایشان را بکره و بجبر بر ایمان داری و یا عذاب کنی.

إِلَّا مَنْ تَوَلَّى وَكَفَرَ فَيُعَذِّبُهُ اللَّهُ الْعَذَابَ الْأَكْبَرَ: لکن آن کس که برگردد و باز استد از حق و کافر شود خدای خود او را عذاب کند عذاب بزرگترین.

إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ / ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ: بدرستی که با ما است باز گشتن ایشان پس بدرستی که بر ما است شمار ایشان.

خبر است از مصطفی علیه السلام که او گفت هر که سورة الفجر
برخواند او را بود به عدد هر چه خدای آفریده است نیکی.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالْفَجْرِ وَلَيَالٍ عَشْرٍ: سوگند به بامداد و به ده شب وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ: و به
جفت و به طاق، وَاللَّيْلِ إِذَا يَسِرَ: و به شب چون برود در آن رونده.

این را تفسیرها کرده اند گفته اند که این فجر بامداد ذی الحجة است

- و لیال عشر ده شبان روز حج است و شفع روز عید اضحی و وتر روز عرفه ۴
و اللَّيْلِ إِذَا يَسِرَ شبانگاه عرفه که حاجیان در آن بروند به مزدلفه شوند. و
گفته اند و الْفَجْرِ: سوگند به بامداد محرم و لَيَالٍ عَشْرٍ: ده شبانروز عاشورا و
الشَّفْعِ: سوگند بدان ماه چون برسی آید راست و الْوَتْرِ: همان ماه چون به
بیست و نه آید و اللَّيْلِ إِذَا يَسِرَ: به شب عاشورا که خاصگان به درگاه آیند. و ۸
گفته اند و الْفَجْرِ: سوگند به بامداد همه سال و لَيَالٍ عَشْرٍ: ده شب که
فاضلترین همه شبها است در سال، چون شب برات و شب نوزدهم ماه
رمضان و شب بیست و یکم و شب بیست و هفتم و شب بیست و نهم ماه
رمضان و ليلة الجایزه و شب عید فطر و شبانگاه عرفه و شب عید اضحی و ۱۲
شب عاشورا و شب آدینه، وَالشَّفْعِ: و آن همه خلق است که خدای
تعالی همه را جفت آفرید چنانکه گفت وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ،
وتر: خدای است عزوجل چنانکه رسول گفت علیه السلام اِنَّ الله تعالى وتر

يَحِبُّ الْوَتَرَ، وَاللَّيْلَ إِذَا يَسَرَ: و به شب که خاصگان مولى در آن بروند
 به خدمت و مناجات او. و گفته اند وَالْفَجْرُ: سوگند به محمد عليه السلام،
 وى را به فجر مانده کرد زیرا که همه جهان تاریكى كفر و ضلالت
 ۴ داشت چون مصطفى پديد آمد صبح اسلام برآمد همه عالم بدو روشن
 گشت، وَ لَيَالٍ عَشْرٍ: سوگند بده يار وى که ايشان مبشران بودند: بوبكر و
 عمر و عثمان و على و طلحه و زبير و سعد و سعيد و بوعبيده جراح و
 عبدالرحمن بن عوف، وَالشَّفْعُ: و به حرمت آن چهار يار خاص بوبكر و
 ۸ عمر و عثمان و على، وَالْوَتْرُ: خاص بوبكر صديق، وَاللَّيْلَ إِذَا يَسَرَ: به
 حرمت شب غار. و گفته اند الفجر: انفجار المعرفة من سرّ العارف، سوگند
 به برآمدن صبح معرفت از سرّ عارف و آن روشتر از آفتاب است زیرا که
 آفتاب اگر چه روشن است كمترين چيزى آن را حجاب كند. و گفته اند
 ۱۲ الْفَجْرُ: انفجار الماء من السحاب. و گفته اند الْفَجْرُ: انفجار الماء من
 العيون و آن برآمدن آب از چشمهاز عجائب صنع خداى است زیرا که طبع
 آن فرو شدن است چون مى بينيم که آن بر مى آيد بدانيم که آن را
 برآورده اى است. و گفته اند الْفَجْرُ: انفجار الماء من حجر موسى، چنانکه
 ۱۶ گفت فَقُلْنَا أَضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ. و گفته اند الْفَجْرُ: انفجار
 الماء من السحاب. و گفته اند الْفَجْرُ: انفجار الماء من اصابع النبی صلی
 الله عليه، و آن روز طایف بود که لشکر اسلام به آب درماندند دوازده هزار
 سوار بودند به رسول فریاد خواستند گفتند «یا رسول الله تن و جان ما فدای
 ۲۰ دین خدای باد لکن اگر ما هلاک شویم دشمنان دین بر ما شماتت
 کنند، المستغاث». رسول گفت «قدح من بیارید». بیاوردند. رسول پنج
 انگشت خویش در آن نهاد چهار چشمه آب از میان پنج انگشت وى
 گشاده شد، چنانکه همه لشکر سیر آب بخوردند و راویها و وعایها همه پُر
 آب کردند. و آن عجبتر بود از آن چشمه که از حجر موسى گشاده شد،

زیرا که آب از سنگ عجب نبود اما از میان انگشتان عجب بود. و گفته اند الْفَجْرُ: انفجار الخلق يوم الحشر. و گفته اند وَالْفَجْرُ ای: وَ خالق الفجر.

۴ هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِذِي حِجْرٍ: هیچ هست در اینکه یاد کردیم سوگند تمام مر خداوندان خرد را؛ نهمار است، سوگند بدینچه یاد کردیم که إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ: که فریشتگان خدای تو بر گذرگاه خلق اند. موضع قسم این است.

۸ أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ: ای نگه نکردی که چه کرد و چگونه کرد خدای تو با قوم هود. سؤال: چرا گفت أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ بعد ما که رسول هرگز ندید کیفیت آنچه خدای با عادیان کرد؟ جواب گفته اند أَلَمْ تَرَ معناه الم تخبر، و گفته اند معناه الم تعلم، و گفته اند معناه الم تستعمل رأيك، ای: در نه اندیشی که چه کرد خدای تو با ایشان.

۱۶ إِرَمَ ذَاتِ الْعِمَادِ: و چه کرد با ارم که خداوند ستونها بود. و گفته اند ذات العمد صفت آن قوم است که عاد بن ارم بن سام بن نوح ایشان را ذات العمد خواند زیرا که هریکی از ایشان به بالا چون ستون بودند. و گفته اند ایشان را ذات العمد خواند زیرا که خداوندان خیمها و خرگاهها بودند و ستونهای آن. و گفته اند ذات العمد صفت بهشت شداد است، آن بود خداوند ستونها.

۲۰ و آن آن بود که شداد مردی بود کافر متمرّد، همه جهان بقهر بگرفت، نهصد سال عمر وی بود، دعوی خدایی کرد. رسولان خدای به وی می آمدند وی را پند می دادند که ایمان آربه خدای تا ترا در بهشت کند. وی گفت «بهشت چه بود؟». گفتند «جایی بود خرّم همه شادی و هیچ اندوه نه، همه تن درستی و هیچ بیماری نه، همه زندگانی و هیچ مرگ نه،

همه ملکت و هیچ زوال نه». گفت «آن از چه چیز بود؟». گفتند «خشتی از زر و خشتی از سیم، کوشک در کوشک و باغ در باغ پیوسته، جویها از شیر و می و انگبین روان، سنگ ریزه آن گوهر و مروارید». وی گفت «من خود همچنین بهشتی بکنم در این جهان». آنگه بفرمود عمال ۴ و متصرفان را که جایی جویند در زمین مساعد، هوای آن معتدل نه سخت گرم و نه سخت سرد. طلب کردند، در ناحیت یمن یافتند چنان جای فرسنگی در فرسنگی. وی بفرمود تا هر چه در جهان زر و سیم و مروارید و یواقیت و مرجان است همه از دست مردمان بیرون کنند اما بطبع و اما بعنف. گفتند «آنگه خلق ستد و داد به چه کنند؟». گفت «به پژول». از آنجا است که اکنون جای بود که زیر زمین خنبی یا بند پندارند که گنج ۸ زر است چون نگاه کنند پژول باشد. همه زر و سیم و جواهر فراهم کردند و آنجا بردند. چهل سال در آن کردند تا چنان جای که وی خواسته بود ۱۲ بکردند، خشتی از زر و خشتی از سیم و ستونهای سیمین و زرین برآوردند و بر زور آن کوشک در کوشک پیوستند و جویهای می و شیر و انگبین روان کردند و صحن آن همه جواهر و یواقیت و مرجان بریختند، خرم جایی بساختند. چون خبر به ملک آوردند برخاست با وزرا و ندما و ۱۶ حجاب و قواد و همه ارکان دولت و خاصگان خویش به نظاره آن. نزدیک رسیده بودند شب درآمد، فرو آمدند گفتند تا فردا به روز در آنجا خرامیم. جبرئیل آمد و بانگی بر ایشان زد همه را هلاک کرد. و آمدست در اخبار که خدای تعالی جوع بر ایشان گماشت، همه در گرسنگی هلاک شدند. ۲۰ چون ایشان را هلاک کرد آن بهشت را از دیدار مردمان ناپدید کرد تا به روزگار معاویه که اشتروانی را اشتر گم شده بود، همی جست، در آنجا افتاد؛ نگه کرد چنان جایی دید، پنداشت که مگر به خواب می بیند، آخر بدانست که بیدار است. توبره ای داشت، آن را پر از گوهر و مروارید کرد

- و آهنگ به درداد، هر چند در جست باز نیافت. باز گردید توبره فرو ریخت و آهنگ سوی در کرد، باز یافت. بازگشت و توبره پُر کرد آهنگ سوی در داد، در باز نیافت. تا چند بار همچنان می کرد، هر گه که از آن مال برگرفتی در باز نیافتی، چون فرو ریختی در باز یافتی. بدانست که ۴ وی را از آن روزی نیست، طمع ببرید بیرون آمد و نزد معاویه شد، قصه او را بگفت. معاویه کعب احبار را بخواند گفت که «هیچ جای در کتب صفت چنین جای خوانده ای؟». گفت «در کتب خوانده ام که چنین بهشتی بودست شدادِ عاد را و کس نیز آن را نبیند تا به روزگار پنجم ۸ خلیفه از پس مرگ نبی اُمّی عربی مگر شتربانی آنجا رسد». گفت «چگونه مردی باشد؟». گفت «مردی اشقر شعرانی». آن مرد حاضر بود، معاویه گفت «این هست؟». کعب گفت «چنانکه در کتب خوانده ام جز این نیست و نیز کس نبیند تا روز قیامت خدای تعالی آن را ۱۲ با نعیم بهشت گرداند».

أَلَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ: آن که مانند آن نیافریدند در شهرها و جایهای روی زمین.

- وَتَمُودَ الَّذِينَ جَاءُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ: و چه کرد با قوم صالح و آن کسها که ۱۶ می بریدند سنگ سخت را به وادی حجر، و ایشان مردمانی بودند استاد در آن سنگ بریدن که در سنگ خاره خانها و کوشکها و منظرها بریدندی، و بودی که از سنگ پارها ببریدندی و درهم ساختندی کوشکها کردند ۲۰ که هیچ گل به کار نبردندی.

وَفِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ: و چه کرد به فرعون که خداوند میخها بود. و آن آن بود که فرعون چون بر کسی خشم گرفت بفرمودی تا او را به هفت میخ بر زمین بدوختندی، چهار میخ بر چهار دست و پای وی زدندی و یکی بر عورت و یکی بر سینه و یکی بر پیشانی. و گفته اند میخهای وی آن دارها

بودی که بزدی و خلق بردار کردی. و گفته اند میخهای او آن دارها بودی که پیش منظر وی بزدندی و بر آن داربازیها کردند تا وی نظاره می کردی. و گفته اند میخهای وی ارکان دولت وی بودند که هریکی از ایشان چون میخی بودی ملکت او را.

۴

اَلَّذِينَ طَغَوْا فِي الْبِلَادِ: آن کسان که از حد درگذشتند در شهرها.
فَاكْثَرُوا فِيهَا الْفَسَادَ: بسیار کردند در آن شهرها تباهی.

فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ: فرو گذاشت خداوند تو بر ایشان تازیانه عذاب، یعنی عذاب این جهانی؛ لکن آن را سوط خواند زیرا که عذاب این جهانی در جنب عذاب آن جهانی چند زخم تازیانه ای بیش نیست.

۸

اِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ: بدرستی که خداوند تو— یعنی فریشتگان خدای تو— برگذرگاه خلق اند. ابن عباس گوید مرا از این آن فرشتگانند که بر صراط باشند بهر سؤال از خلق ایستاده. اما صراط را هفت پل است بر هر یکی فرشتگان ایستاده باشند خلق را سؤال می کنند: بر پل اول از ایمان پرسند، اگر ایمان آورده بود پاک از نفاق و شرک برست، و الا تردی فی النار. بر دیگر پل از نماز پرسند، اگر تمام بجای آورده بود رست، و الا تردی فی النار. بر سدیگر پل از زکات پرسند، اگر آن را تمام بگزارده بود رست، و الا تردی فی النار. بر چهارم پل از روزه پرسند، اگر آن را تمام بجای آورده بوده رست و الا تردی فی النار. بر پنجم پل از وضو پرسند و اغتسال، اگر تمام بجای آورده بود رست، و الا تردی فی النار. بر ششم پل از حج و عمره پرسند، اگر تمام بجای آورده بود رست، و الا تردی فی النار. بر هفتم پل از حق مادر و پدر و حقوق مسلمانان و صلت رحم پرسند، اگر آن را تمام بجای آورده بود رست، و الا تردی فی النار.

۱۲

۱۶

۲۰

فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ: اما مردم

— گفته اند مراد از این مردم ابی بن خلف الجمحی است، و گفته اند این عام است یعنی خوی مردم خوار آن است که — چون آزموده کند او را خدای او بدانکه بنوازد او را به دنیایی و نیکوداشتی کند او را به دنیا گوید خدای من مرا بنواخت. سؤال: چرا ملامت کرد مردم را بدانکه چون از خدای تعالی نیکوداشتی بیند آزادی کند بعد ما که جای دیگر گفت و اَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ؟ جواب گوئیم این شکایت از مردم بدان است که نعمت دنیا را از خدای کرامت مهین شمارد گوید خدای من مرا یکسر بنواخت و بدان بر درویشان تناول کند.

وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَيْتُهُ فَقَدَّرْتُ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِي: و باز چون آزموده کند او را و تنگ کند بروی نعمت و روزی او گوید خدای من مرا خوار کرد. کَلَّا: حَقًّا که نه فتح دنیا کرامت است و نه منع دنیا اهانت است، لا بل که کرامت توفیق طاعت است و عصمت از معصیت، و اهانت حرمان طاعت است و خذلان معصیت، و شما در این نیمه اید که بَلْ لَا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ: بیک نمی نوازید یتیم را.

وَلَا تَحَاضُّونَ عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِينِ: و بر نمی انگیزید خود را و دیگران را بر طعام دادن درویش؛ و گریه یا خوانی خبر بود وَتَأْكُلُونَ الْكُرْثَاءَ أَكْلًا لَمًّا: و می خورید میراث مردمان را خوردن نهمار وَتُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا: و دوست می دارید خواسته را دوستی سخت تمام. و این نشان خذلان و حرمان است نه نشان توفیق و عصمت که شما بر این همی باشید.

كَلَّا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا: حَقًّا که چون برهم شکنند و خرد کنند زمین را برهم شکستی،

وَجَاءَ رِبُّكَ: و فرا شمار خلق آید خدای تو. نه آن است که از جای به جای آید که شد و آمد و حرکت و انتقال بر خدای محال است، لکن چون ملک سخن گوید گویند: ملک فا سخن آمد، نه آن باشد که از جای به

جای آید. محمد هیصم گفتی رحمه الله سه آیت در قرآن خبری محض است شاید به عقل و به توهم در آن سخن گفتن آیت لِمَا خَلَقْتُ بِيَدَيَّ، دیگر اَلرَّحْمٰنُ عَلٰی الْعَرْشِ اَسْتَوٰی، سدیگر وَجَاءَ رَبُّكَ. سؤال: ای روا باشد که خدای تعالی بندگان را خطابی کند که بندگان معنی آینداند؟ ۴

جواب گوئیم لسنایه العلهما ولا علمنا نهایه العلوم، روا بود که خدای تعالی نقص علم بندگان فرا ایشان نماید تا بدانند که همه دان خدای است و بس؛ همچنانکه هزاران اصناف است از حشرات که بیافریده است و ما غرض وی در آفریدن یکی بدانیم، جز آنکه قصور علم خویش و کمال حکمت خدای می دانیم. وَالْمَلَكُ صَفًا صَفًا: و فریشتگان بیایند و بیستند رس رس. سؤال: چرا گفت وَالْمَلَكُ صَفًا صَفًا نگفت والملائكة صفا صفا بعد ما که ملک یک فریشته بود و یک فریشته صفا صفا ایستادن محال بود. جواب گفته اند این ملک اسم جنس است یعنی الملائكة چنانکه گویند کثر الدرهم فی ایدی الناس، یعنی الدراهم. و گفته اند این ملک روح است چنانکه جای دیگر گفت یَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَ الْمَلَائِكَةُ صَفًا؛ روح فریشته ای بود که او را به عدد همه فریشتگان سر بود وی تنها صفی بود. و گفته اند این ملک جبرئیل است که وی با دیگر فریشتگان یک صف بیستند. ۱۲

۱۶

وَجِئَ یَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ: و بیارند آن روز دوزخ را. ابن عباس گوید روز قیامت خدای تعالی هفتاد هزار صف از فریشتگان هر صفی هزار بار چند همه پریان و آدمیان بفرستد تا دوزخ را از زیر هفتم زمین بیارند. آن را چهار پای است طول هر پای هزار ساله راه، و آن را سی هزار سراسر است، بر هر سری سی هزار دهن، در هر دهنی سی هزار دندان، هر دندانی سی هزار بار چند کوه أحد، هر دهنی را دو لب هر لبی چند اطباق دنیا، در هر لبی ماهاری از زنجیر، هر زنجیری هفتاد هزار حلقه، هر حلقه ای به دست ۲۰

هفتاد هزار فرشته و هر فرشته ای را چندان قوت بود که اگر خدای تعالی او را فرماید که هفت آسمان و هفت زمین را یک لقمه کند بروی آسان تر از آن آید که یکی از ما عدسی با دهن او کند. چون فریشتگان دوزخ را گویند: اجیبی ربّک، چندان هراس به دوزخ رسد که خدای داند و از بیم ۴ با هم انجسختند؛ آنکه فریشتگان را گوید: به خدای بر شما که بگویید که خدای با من چه خواهد کرد تا هیچیز آفریدست که مرا بدان عذاب کند؟ خدای گوید: بیا که من هیچیز نیافریده ام که ترا بدان عذاب کنم، لا بل که ترا آفریده ام از بهر آنکه به تو عاصیان را عذاب کنم. دوزخ چون این ۸ بشنود شکر آن را به سجود افتد خدای را تعالی، پس بنزد نریدنی. بدان خدای که مصطفی را علیه السلام به خلق فرستاد که اگر کمترین نرستی از آن امروز اهل هفت آسمان و هفت زمین بشنوند همه بیهوش گردند. دوزخ می آید و پاره های آتش سیه و تاریک از دهنهای او و گلوهای او و ۱۲ بینی درهای او می برآید و چنان می نرد که هر بار که بنزد جمله این فریشتگان بازان قوت بزاند در آیند؛ و همه خلق در تاریکی آن درمانند، مگر آن کس که خدای عزوجل او را نور طاعت وی بداده باشد؛ و خلق از هول به زانو در افتند و هریکی می گوید: نفسی نفسی؛ کس به کس ۱۶ نپردازد.

يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ وَأَنَّى لَهُ آلَتُهُ كُرَى: آن روز با یاد آرد مردم که چه کردست و خود چه سود دارد او را با یاد آوردن.

يَقُولُ يَا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي: گوید کاشکی پیش فرستادمی در ۲۰ زندگانی فانی سازی مرا این زندگانی باقی را.

فَيَوْمَئِذٍ لَا يُعَذِّبُ عَذَابَهُ أَحَدٌ وَلَا يُوثِقُ وُثْقَهُ أَحَدٌ: آن روز عذاب نکنند چون عذاب کافر کس را و استوار نگیرند چون استوار گرفتن کافر کس را. و اگر يُعَذِّبُ وَيُوثِقُ به کسر ذال و ثا خوانی معناه: آن روز عذاب

نکند چون عذاب خدای هیچ کس و استوار نگیرد چون استوار گرفتن او هیچ کس.

يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ: ای تن آرام گرفته با توحید خدای اِزْجِعی اِلَی رَبِّكَ رَاضِیَةً مَرْضِیَّةً: بازگرد با خدای خویش توازوی خشنود و وی از تو خشنود،

فَاذْخُلِي فِي عِبَادِي: در رو در زمره بندگان من وَاذْخُلِي جَنَّتِي: و در خرام در بهشت جاودان من. گفته اند يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ: ای جان آرام گرفته با خدای به سکون معرفت و توکل اِزْجِعی اِلَی رَبِّكَ: بازگرد با مهتر تو، ای: کالبد تو رَاضِیَةً مَرْضِیَّةً: توازوی خشنود و وی از تو خشنود فَاذْخُلِي فِي عِبَادِي: در رو در میان بندگان من چون اجساد وَاذْخُلِي جَنَّتِي: و در رو در بستان من. آنگاه آن جان را در جسد آرند، آنگاه جسد را در بهشت کنند.

خبر است از مصطفی علیه السلام که او گفت هر که سورة البلد
برخواند چون از گور برآید وی را دو پر سبز دهند تا بدان می پرد تا به
بهشت.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- لَا أَفْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ : سوگند یاد کنم بدین شهر یعنی شهر مکه.
وَأَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ : و تو فروآورنده ای بدین شهر.
وَوَالِدٍ وَمَا وَلَدَ : و سوگند به زاینده و آنچه بزاد یعنی آدم و آدمیان،
لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ، ای : فی مکابدة لامور الدنيا والآخرة : ۴
بدرستی که ما بیافریدیم مردم را در رنجی و کوششی ؛ می کوشد تا او را هم
این جهان بود و هم آن جهان، چون نگه کند نه این جهان دارد و نه آن
جهان. این آیت در شان کلدة بن أسید آمد، وی مردی بود در مکه محتالی
بظالی دعوی گربزی کردی و زور؛ پاشنه در گونهدای به بطحای مکه، ۸
ورنایان مکه گرد آمدندی بکوشیدندی پایشنه وی را از گوبیرون
نتوانستندی کرد. گفتی هر که پهلوی من به زمین آرد خون خود به جوی او
را فروختم. اشتری بخریدندی و بکشتندی قمار را، وی پوست آن باز
کشیدی و قدم بر آن نهادی گفتی : اگر این پوست از زیر پای من بیرون ۱۲
کنید من بهای اشتر بدهم. همه ورناهان در آن آویختندی، چندان
بکشیدندی که پوست پاره پاره گشتی و از زیر پای وی بیرون نتوانستندی

کشید از زور که داشتی؛ و لکن منحوسی مدبری بود که ناناش فاش تره
نرسیدی و بازان لافها زدی.

أَيَحْسَبُ أَنْ لَنْ يَفْقِدَ عَلَيْهِ أَحَدٌ: ای چه پندارد که توانا نبود بروی هیچ
کس، ۴

يَقُولُ أَهْلَكْتُ مَا لَا لِبْدَأُ: می گوید ای بسا مال که من نیست کردم در
عداوت محمد و نیز خواهم کرد تا او را هلاک کنم. خدای گفت:
أَيَحْسَبُ أَنْ لَمْ يَرَهُ أَحَدٌ: ای چه پندارد که نمی بیند او را کس.

أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ وَلِسَانًا وَشَفَتَيْنِ: ای نه ما کردیم او را دو چشم بینا
و زبان گویا و دو لب زیبا. ۸

وَهَذِهِ نِتَاهُ النَّجْدَيْنِ: و بنمودیم او را دو راه، راه خیر و راه شر. گفته اند
راه طعام و راه شراب، و گفته اند راه دوستان، چرا نه شکر این کند که
می لاف زند. جای لاف نیست او را، چرا؟ زیرا که: ۱۲

فَلَا أَفْتَحَمَ الْعَقَبَةَ: هنوز با پس نکردست بالای صراط را.
وَمَا أَذْرِيكَ مَا الْعَقَبَةُ: و چه دانی تو یا محمد که چه عقبه ای است. آن
عقبه صراط سی هزار ساله راه طول آن، ده هزار ساله راه نشیب آن و ده
هزار ساله راه متن آن و ده هزار ساله راه بالای آن، باریک تر از موی، تیزتر
از تیغ، لرزان تر از برگ خرما در باد سخت. آن کس که چنین عقبه ای
پیش دارد وی را چه جای لاف باشد. ۱۶

فَلَكُ رَقَبَةٍ: باز پس کردن آن عقبه را باز گشادن گردنی باید از بند
بندگی یا از بند هلاکت، تا هفت اندام وی فدای هفت اندام تو بود. ۲۰

أَوْ أَطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ: یا طعام دادنی باید در روزی که آن روز
گرسنگی باشد،

يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ: یتیمی را که خداوند خویشی بود،
أَوْ مِسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ: یا درویشی را که اهل نیستی بود، تا آن صدقه آن

روز فدای هفت اندام تو بود.

ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا : پس باشد از آن کسان که گرویده اند. سؤال :
چرا گفت ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا بعد ما که ثُمَّ حرف تراخی و تأخیر
است و ایمان باید که بر این کارها مقدم بود تا این کارها سود دارد. ۴
جواب گفته اند این ثُمَّ به معنی مع است چنانکه گفت ثُمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ
ای : و مع ذلك لنحن اعلم. و گفته اند این ثُمَّ تراخی ذکر است نه تراخی
حکم،

وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ : و از آن کسان بود که یکدیگر را اندرز کنند به ۸
شکیبایی و تَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ : و یکدیگر را اندرز کنند به مهربانی،
أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ : ایشانند خداوندان نیک بختی و اهل دست
راست، چنانکه در سورة الواقعة گفته آمد،

وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا هُمْ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ : و آن کسان که کافر شدند ۱۲
به آیتهای ما ایشانند اهل بدبختی و اهل دست چپ که از دست چپ
عرش باشند و نامه ایشان به دست چپ دهند و ایشان را از سوی چپ به
دوزخ برند عَلَيْهِمْ نَارٌ مُّوَصَّدَةٌ : بر ایشان بود آتش دوزخ طبق برافکننده.
گفته اند مُّوَصَّدَةٌ همه درکات دوزخ بود بر ایشان، و گفته اند مُّوَصَّدَةٌ آن ۱۶
تابوتها بود که بر ایشان مسمار کنند.

خبر است از مصطفی علیه السلام که او گفت هر که سورة الشمس
برخواند او را بود به عدد هر ناقه ای مزد آزاد کردن برده ای.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالشَّمْسِ وَضُحَيْهَا: سوگند به آفتاب و به روشنایی آن. وَالشَّمْسِ
«واو» قسم است و حروف قسم سه است: واو و با و تا، اما با بر هر نام
در آید مظهر و مکنی چنانکه گویند بالله و بك لافعلن كذا. اما واو بر
اسم مظهر در آید دون مکنی، نگویند وك لافعلن كذا. اما تا جز در نام الله
در نیاید گویند تالله، نگویند تا الرحمن. و خدای تعالی قسم در قرآن به
چهار چیز یاد کرده است: به خود چنانکه گفت فَوَرَبِّكَ، و به صفات خود
چنانکه گفت حم حا حلمه میم ملکه، و به افعال خود چنانکه گفت وَ
السَّمَاءِ وَمَا بَنِيهَا ای: و بنائها، و الارض و ما طحيها ای: و طحوها، و به
مفعولات خود چنانکه اینجا گفت وَالشَّمْسِ وَضُحَيْهَا.

وَالْقَمَرِ إِذَا تَلِيَهَا: و به ماه چون پس روی کند آن را، یعنی آفتاب را در
روشنایی گرفتن و رفتن.

وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّىهَا: و سوگند به روز چون روشن کند آن را، یعنی
جهان را، و گفته اند زمین را.

وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَىهَا: و سوگند به شب چون در آید و بپوشد جهان را.
وَالسَّمَاءِ وَمَا بَنِيهَا: و سوگند به آسمان و به برداشتن آن و بدان خدای

که بر آورد آن را.

وَالْأَرْضِ وَمَا طَحِيهَا: و به زمین و به گسترانیدن آن و بدان خدای که باز کشید آن را.

- ۴ وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّيَهَا: و به تن مردم و بدان خدای که تمام بیافرید آن را.
- سؤال: چرا از سر سوره تا اینجا در هر یکی الف و لام درآورد و در نفس در نیاورد، نگفت وَالتَّفْسِ وَمَا سَوَّيَهَا؟ جواب گوییم الف و لام تعریف جنس را درآورد یا تعریف معهود را، اگر در نفس الف و لام درآوردی تعریف جنس بودی یا تعریف معهود؛ اگر تعریف جنس بودی همه نفسها در این درآمدی و این نشاید زیرا که این نفس عقلا است خاص، نبینی که گفت قَالَهُمْهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا؛ و اگر تعریف معهود بودی یک نفس بودی و بس، چنانکه چون تعریف معهود در شمس درآورد یک شمس بود و همچنین در قمر، و این نفس که اینجا یاد کرد نه همی یک ۱۲ نفس است بل که نفوس آدمیان است، پس حکمت این بود که گفت وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّيَهَا.

- قَالَهُمْهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا: پس فایاد داد آن تن را بدی آن و پرهیزگاری آن. و این الهام اثبات خاطر خیر است و خاطر شر آن را خاطر ۱۶ قرع گویند، خدای تعالی عاقل را از این دو خاطر خالی ندارد زیرا که عاقل بی خاطر محجوج نباشد؛ و آن خاطر نه فعل بنده باشد متابعت آن فعل بنده باشد.

- ۲۰ قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّيَهَا: سوگند بدینچه یاد کردیم که رست و پیروز گشت آن کس که پاکیزگی گرفت و پاکی کرد تن خویش را از کفر و شرک و معاصی. گفته اند معناه: قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّيَهَا الله.

وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّيَهَا الله: و بدرستی که تهی دست ماند آن کس که گم نامی کرد تن خویش را به کفر و شرک و معاصی. و

گفته اند معناه: من دَسِیٰ نفسه فی الصالحین و لیس منهم و قد خاب من اضله الله.

۴ كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا: بدروغ داشت قوم صالح حق را بدان از حد درگذشتن ایشان. گفته اند طغوی نام بتی است که ایشان آن را پرستیدندی و گفته اند طغوی نام جای ایشان است.

۸ إِذْ أَنْبَعَثَ أَشْقَاهَا: چون بخاست به کشتن آن ناقه آن بدبخت ترین ایشان، قدار بن سالف و مصدع بن دهر. قدار ناقه را پی کرد و مصدع بکشت.

فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ: گفت ایشان را پیغمبر خدای صالح صلوات الله علیه که احذروا نَاقَةَ اللَّهِ وَ سُقِيَّهَا: بر حذر باشید از کشتن ماده شتر خدای و از بشولیدن آبشخور آن تا او را نیازارید و آبشخور او را نبشولید،

۱۲ فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا: بدروغ داشتند صالح را در آنچه گفت که این ناقه را میازارید که شما را هلاک کنند و بدروغ داشتند او را در توحید، فَعَقَرُوهَا: پی کردند و بکشتند آن ناقه را فَمَدَّمْ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ بِذُنُوبِهِمْ فَسَوَّاهَا: هلاک کرد ایشان را همه خدای ایشان به گناه ایشان و یکسان و برابر کرد ایشان را همه در عذاب.

۱۶ وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا: و نمی ترسید از سرنجام آن. و گفته اند وَلَا يَخَافُ صفت آن اشقی است قدا و بن سالف که آن ناباکی بکرد و نمی ترسید از عاقبت آن جرم عظیم. و قصه صالح نبشته آمدست.

خبر است از مصطفی علیه السلام که وی گفت هر که سورة اللیل
برخواند او را به عدد هر چه آفتاب بر آن تاود مزد باشد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى: سوگند به شب چون درآید و بپوشاند جهان را به
تاریکی خویش، وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى: و به روز چون روشن گردد، وَمَا خَلَقَ
الدَّكَّ وَالْأَنْثَى: و بدان خدای که بیافرید نر و ماده را.

۴ إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّى: که کار شما فادوا است، یکی آن می کند که او را
درجات بار آرد و یکی آن که او را درکات بار آرد، چون بوبکر و بوجهل.

فَأَمَّا مَنْ آتَى وَأَتَقَى: اما آن کس که بداد هر چه دادنی بود و هر چه
داشت و پرهیزید از هر چه ببایست پرهیزید. این آیت در شان بوبکر
۸ صدیق آمد و آن آن بود که رسول علیه السلام یاران را گفت صدقات بیارید

تا فرا درویشان دهیم. بوبکر را چهل هزار دینار — و گفته اند هشتاد هزار
دینار — دستگاه بود، همه فراهم کرد و با زر کرد و بیاورد و پیش رسول
بنهاد گفت «یا رسول الله هذه صدقتی ولی عند الله میعاد». رسول گفت
«یا بابکر، ما ذا ابقيت لعیالك؟». گفت «وعد الله، یک کار نیز

۱۲ ماندست تا آن نیز بکنم». به خانه شد دستی جامه پوشیده داشت بهای آن
هزار درم، آن را نیز برکشید و به رسول فرستاد و خود گلیمی در پوشید و
همی آمد تا نزد رسول آید. جبرئیل آمد صوفی در پوشیده؛ رسول گفت «یا

- جبرئیل، عجب است که تو صوف پوشیده ای». جبرئیل گفت «یا رسول الله، امروز همه فریشتگان تا حملة العرش صوف پوشیده اند موافقت بوبکر را که می آید و گلیمی پوشیده؛ مژدگان ده او را که خداوندت می سلام کند و می گوید من از تو خوشنودم، تو از من خوشنود هستی؟». چون بوبکر از در درآمد رسول وی را این بگفت. بوبکر بگریست گفت «رضیت رضیت رضیت». آنگاه این آیت فرو آمد که فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى. ۴
- وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى: و باورداشت حق را نیکوترین باورداشتنی فَسَيُسِّرُهُ لِلْيُسْرَى: زودا که آسان کنیم او را راه آسانی، در این جهان راه خیر و طاعت و در آن جهان راه جنت و کرامت. ۸
- وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَى: و اما آن کس که بخیلی کرد به تن از توحید و شهادت و به مال از زکوة و صدقات و بی نیازی گرفت به دنیا از عقبی، و آن بوجهل بود، وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى: و بدروغ داشت حق را و خدای را و رسول را، فَسَيُسِّرُهُ لِلْعُسْرَى: زودا که آسان کنیم او را راه دشواری، در این جهان راه کفر و ضلالت و در آن جهان راه دوزخ و عقوبت. ۱۲
- وَمَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّى: چه بی نیازی کند از وی خواسته وی چون درگردد و در افتد در دوزخ و هلاک شود. ۱۶
- إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَى: بدرستی که بر ما است راه نمودن.
- وَأَنَّ لَنَا لِّلْآخِرَةِ وَالْأُولَى: و بدرستی که ما را است آن جهان و این جهان، آن جهان را به طاعت دهیم و این جهان را به قسمت دهیم.
- فَأَنذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى: بیم کردم و حذر نمودم شما را از آتشی که زبانه می زند و آن دوزخ است، لَا يَصْلِيْهَا إِلَّا الْأَشْقَى/الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّى: در نشود در آن دوزخ مگر آن بدبخت که بدروغ داشت حق را و خدای را و رسول را و برگشت از حق و ایمان. سؤال: چرا گفت در دوزخ نشود مگر اشقی مکذّب بعد ما که گفت وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ و گفت وَإِنَّ مِنْكُمْ

إِلَّا وَارِدُهَا نه این تناقض بود؟ جواب گفته اند این اشقی^۱ به معنی شقی است چنانکه الله اکبر به معنی کبیر است و هر که در دوزخ شود خود شقی بود، زیرا که شقی رنجور بود و شقاوت تعب بود. و این کذب آن است که قَصَرَ فی حق الله، چنانکه گویند فلان حمل فکذب ای قَصَر و ۴ این تولى آن است که اعرض عن طاعة الله.

وَسَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى / الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى: و زودا که دور کنند از آن دوزخ آن پرهیزگار را که بداد خواسته خود را تا پاکیزه و پالای گردد. سؤال: اگر از دوزخ نرهد مگر اتقی^۱ پس واجب آمد که پیغامبران و ۸ صدیقان باشند که از دوزخ برهند و بس، زیرا که اتقی^۱ ایشان باشند. جواب گوئیم مراد از این اتقی^۱ بوبکر است. در این آیت ما را حجت است بر فضل بوبکر بر همه یاران، زیرا که خدای او را اتقی خواند و گفت إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىكُمْ، پس واجب کند که اکرم صحابه او ۱۲ بود چون اکرم او بود افضل او بود.

وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى: نبود هیچ کس را نزد وی نعمتی که آن را می پاداش بایست کرد، تا گویند آنچه کرد بوبکر از بهر مکافات آن کرد. ۱۶ کرد.

إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى: نکرد آنچه کرد مگر جستن خشنودی خدای برترین را.

وَلَسَوْفَ يَرْضَى: زودا که خشنود گردد. در خبر است که چون این آیت فرو آمد بوبکر گفت یا رسول الله چون خدای ترا گفت وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ ۲۰ رَبُّكَ فَتَرْضَى، تو گفتی من آنکه خشنود گردم که همه گناه کاران امت مرا به شفاعت به من بخشی، جواب آمد که آن بود که تو خواهی؛ اکنون که خدای مرا می گوید وَلَسَوْفَ يَرْضَى، من همی گوئیم من آنکه خشنود گردم که همه دوستان مرا به من بخشد. رسول گفت آن بود که تو خواهی.

خبر است از مصطفی علیه السلام که گفت هر که سورة والضحی
برخواند او را بود به عدد هر سایی و یتیمی ده نیکی.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالضُّحَى: سوگند به روشنایی روز وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى: و به شب چون
تاریک بیستد مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى: که نه فرو گذاشت ترا خدای تو و نه
دشمن گرفت.

۴
شان نزول این آیت آن بود که چون پیغامبر علیه السلام به مکه دعوی
پیغامبری کرد، مردمان مکه وفدی فرستادند به مدینه که «مردی در میان
ما پدید آمدست نام وی محمد با خردی تمام و نسبتی شریف و بزرگ که
در وی و سلف وی هیچ نقص نیست، و لکن دینی آوردست که اسلاف
۸
ما آن دین نداشته اند و ما مردمانی ایم اُمّی، راه فرا وی و دین وی
نمی دانیم و شما مردمانی اید کتاب خوان هیچا در کتبها نشان وی
خوانده اید؟ ما را خبر دهید». ایشان گفتند «ما در کتابهای خویش نعت
و صفت نبی اُمّی نه یک جای بل که اندر جایها خوانده ایم، اکنون وقت
پدید آمدن وی است، عَلم کفر نگو سار کند و بتان را بشکند، شاید بود که
۱۲
این مرد او است؟ وی را به سه مسئله تجربه کنید: قصّة اصحاب الکهف
از وی بپرسید و قصّة ذوالقرنین و مسئله روح؛ اگر هر سه را جواب دهد
وی نه رسول است و اگر یکی را جواب دهد و دو را ندهد هم نه رسول

- است و اگر دورا جواب دهد و یکی را ندهد وی رسول حق است که نعت و صفت وی در کتب خوانده ایم». چون فرسته با مکه آمد، قریش نزد رسول آمدند این هر سه مسئله پرسیدند. رسول گفت «إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ، تا مرا به وحی خبر نکنند جواب نتوانم داد، فردا باز آید تا شما را جواب دهم»، و نگفت ان شاء الله. خدای تعالی عقوبت آن را که گفت فردا کاری بکنیم و نگفت ان شاء الله پانزده شبان روزوحی از وی باز گرفت. کافران هر روز می آمدند و شماتت می کردند و می گفتند وَدَّعَ رَبَّهُ و قللاه. رسول در شماتت ایشان درماند تا روزی که جبرئیل آمد، رسول گفت «یا جبرئیل، این چه بود که تو با من کردی که مرا در شماتت دشمنان او کندی؟». جبرئیل برخواند «وَمَا نَنْزِلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ». رسول گفت «چه جرم کردم؟». جبرئیل گفت «آنکه گفתי فردا کاری کنم و نگفستی ان شاء الله وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكْ غَدًا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ»، و سؤالهای ایشان را قصه اصحاب الکهف و قصه ذوالقرنین جواب آورد چنانکه در سورة الکهف پدید کردست و مسئله روح را گفت وَ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي، جواب نیاورد روح را؛ آنکه گفت مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَىٰ.
- ۱۶ وَلَآخِرَةُ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَىٰ: و هراینه آن جهان ترا به از این جهان. و آن آن بود که رسول به خدای بنالید که: من دوست توام در چندین محنت و ایشان دشمنان تو در چندان شادی و راحت. خدای گفت: دل مشغول مدار که اگر در این جهان ترا محنت و ناکامی بود در آن جهان همه راحت و کامرانی بود و آن جهان باقی ترا به از این جهانی فانی.
- ۲۰ وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ: زودا که بدهد ترا خدای تو چندان عطا و خلعت که تو خوشنود گردی. رسول گفت: من آنکه خوشنود کردم که همه گناه کاران امت مرا به شفاعت به من دهی. حواب آمد که: آن بود که تو

- ۴ اَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيْمًا فَاَوٰى: ای نه یافت ترا یتیمی مأوی کرد ترا. سؤال: چه شرف بود رسول را در آنکه او را یتیم یافت مأوی کرد او را؟ جواب گوئیم معنی این یتیم گوهر بی همتا است آن را درّة الیتیم گویند، ترا نیست همتا یافت مأوی کرد ترا به قاب قوسین او ادنی. و گفته اند معناه: یافت ترا یتیمی ترا نزد بوطالب مأوی کرد. و آن آن بود که مصطفی علیه السلام به کودکی از پدر و مادر یتیم ماند، بوطالب وی را برگرفت و می پرورد او را تا به چهل سالگی. بر این قول منت خدای بروی آن بود که او را در کنف بوطالب از اعدا نگه داشت. ۸
- وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدٰى: و یافت ترا گمراهی پس راه نمود ترا. سؤال: ای روا بود که رسول خدای ضالّ باشد؟ جواب گفته اند معناه: گم نام بودی بلندنام گردانید ترا. و گفته اند معناه: گم راه یافت ترا در دنیا نه در دین. ۱۲
- وَأَن آن بود که پیش از وحی وقتی به سفری شده بود از بهر خدیجه به شام به تجارت، سود بسیار بکرد. چون بازگشت نزدیک مکه رسید کاروان فرا میسره سپرد و خود از پیش بیامد تا خدیجه را مژدگان آرد. شب بود، خوابش گرفت، ابلیس بیامد مهار اشتروی را برگرفت وی را از راه برگردانید سوی قبیله ای که ایشان با قریش به حرب بودند تا مگر او را هلاک کنند. چون نزدیک آن قبیله رسید، جبرئیل آمد و مهار اشترش برگرفت و با راه آورد تا به کنار مکه. آن است که گفت وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدٰى. و گفته اند معناه: وَوَجَدَكَ جَاهِلًا فَعَلَّمَكَ. ۱۶
- وَوَجَدَكَ غَآثِلًا فَاَغْنٰى: و یافت ترا درویش توانگر گردانید ترا به توانگری خرسندی. سؤال: چرا منت نهاد بر رسول به توانگری اگر درویشی فاضل تر است؟ جواب گوئیم این توانگری قناعت است چنانکه رسول علیه السلام گفت: الغنی غنی القلب. ۲۰
- فَاَمَّا الْيَتِيْمَ فَلَا تُفْهَرُ: اما آن یتیم را مشکن، زیرا که تو هم یتیم بودی ترا

برکشیدم و بدینجا رسانیدم.

- وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَ: و اما سایل را بانگ بر مزن. انس بن مالک گوید: پیغامبر را علیه السلام دوستی از طایف خوشه ای انگور فرستاد مَهْری به سیم بر آن نهاده تا خاص رسول خورد آن را. چون رسول آن را در ۴ پیش گرفت سایلی به درآمد سؤال کرد، رسول آن را به وی داد. سایل آن را می برد، بویکروی را پیش آمد آن را به مهر به نام رسول بدید گفت «به من فروشی؟». گفت «فروشم». آن را از وی بخرید و بیاورد در پیش رسول بنهاد. دیگر بار آن سایل بیامد و آواز خویش بگردانید، رسول آن را ۸ به وی داد. سایل آن را می برد، عمروی را پیش آمد، همچنان آن را از وی بخرید و پیش رسول آورد. سدیگر بار سایل باز آمد و آواز بگردانید، رسول آن را به وی داد. وی آن را می برد، عثمان او را پیش آمد، آن را از وی بخرید پیش رسول آورد. چهارم بار سایل باز آمد سؤال کرد، رسول ۱۲ بانگ بر وی زد گفت أسائل انت أم تاجر؟ این آیت در آن آمد.

وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ: اما نعمتهای خدای ترا بر گوی، یعنی شکر آن بکن. گفته اند معناه: نعمتهای خدای ترا یاد کن تا آن ترا با شکر دارد. و گفته اند ذکر النعمة شکرها.

خبر است از مصطفی علیه السلام که او گفت هر که سورة الم نشرح
برخواند چنانستی که مرا که رسولم بدیدی و من به دیدار او شاد گشتمی.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ : ای نه ما گشاده کردیم دل ترا یا محمّد به نبوّت
و رسالت. کلبی گوید شان نزول این آیت آن بود که پیغامبر گفت علیه
السلام: سَأَلْتُ رَبِّي مُسْئَلَةً وَدَدْتُ أَنْي لَمْ أَسْأَلْهُ، با خدای خویش بستاخی
بکردم کاشکی نکردمی؛ گفتم بار خدایا آدم را صفوت دادی، نوح را عمر ۴
دراز دادی با طاعت، ابراهیم را خلّت دادی، موسی را قربت دادی، داود
را خلافت دادی، سلیمان را ملک دادی، عیسی را رفعت دادی؛ معنی
این آن بود که مرا چه دادی؟. خدای من چندان خلعتها و عطاها یاد کرد
که عطاهاى ایشان در جنب عطای من ناپدید گشت. یکی از آن آن بود ۸
که گفت اَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ .

کلبی گوید: شرح صدر مصطفی آن بود که وی دوماه بود که از پدر
بازماند، جدّ وی عبدالمطلب او را نیکومی داشت. و قریش عادت ۱۲
داشتندی که فرزندان خویش را شیرندادندی از احتشام و فرا دایگان
دادندی، از حوالی مکه دایگان آمدندی فرزندان ایشان را به دایگی
فراستدندی. آن سال زنان بنی سعد بن بکر بیامدند؛ در میان ایشان زنی
بود نام وی امّ حلیمه — و گویند حلیمه — نزدیک عبدالمطلب آمد، وی

محمد را بروی عرضه کرد. زن اندیشید که وی را پدر نیست، جدّ را پدید بود که چند شفقت بود و جدّش نیز پیر شده است و دولتش برگشته است؛ گفت تا بیندیشم. اندیشید که گرد قریش برآیم اگر به از این یابم و اگر نه این خود برجا است. قضا را در همه شهر مکه بگشت، هیچا کودکی دیگر نیافت. زنان دیگر که با وی آمده بودند هریکی کودکی برگرفتند، وی تهی دست بازمیگشت. زنان گفتند «ای بدبخت در همه شهر کودکی نیافتی که تهی دست می بازگردی؟». وی نزدیک عبدالمطلب آمد گفت «بیار آن کودک را تا برگیرم». عبدالمطلب گفت «باش، تا از همه درنمائی نیامدی، این کودک از آن عزیزتر است که تو پنداری من وی را فرا تو ندهم و فرا هیچ دایه ندهم». وی چندان زاری بکرد که عبدالمطلب را بروی رحمت آمد، محمد را فرا وی داد. چون چشمش بر روی مصطفی آمد مهری در دل او افتاد، جوانی و تازگی در وی پدید آمد، ۱۲ پستانش پرشیر شد گفت «بخ بخ کار من برآمد». محمد را برر بود و روی بر روی وی نهاد و همی دوید عبدالمطلب گفت «باش تا بجای تو مبرّی کنم». گفت «مرا خود این بس». آمد نزدیک همراهان خویش، پیر خرکی داشت، چون محمد را بر آن نشاند در ساعت خرک جوان گشت از ۱۶ برکت مصطفی علیه السلام و چون آهو در پیش کاروان می دوید؛ و میغی برآمد بر سر ایشان سایه می داشت. دیگر همراهان آواز می دادند که «فازان نگر». چون به قبیله رسید، وی زنی بود ضعیف حال، بزکی چند داشت پیر و لاغر و بی شیر، از برکت مصطفی جوان گشتند و با شیر بسیار ۲۰ و بار می گرفتند و می زادند. سر سال را رمه وی از آن همه قبیله افزون گشت، چنان شد که همه قبیله را به وی حاجت افتادی و وی را به کس حاجت نبود. و عادت آن دایگان آن بودی که هر سال دوباره مکه آمدندی تا مادران و پدران فرزندان با ایشان نیکوی کردند، وی هیچ

نیامدی، گفתי: مرا به مبرّت کسی حاجت نیست. چون محمد دو ساله گشت وی را از شیرباز کرد؛ پسرکی داشت، روزی با مصطفی علیه السلام بر کنار قبیله بر سر توده ای ریگ بازی می کردند. آن کودک بدوید و نزد مادر آمد گفت «یا اماه ادرکی محمدا فانه قد صرع». مادرش بدوید آنجا رسید، محمد را دید ایستاده دو چشم در آسمان نهاده، گفت «یا محمد مالک؟». گفت «لا بأس، همی دوتن را دیدم بر هیئت دو ورنا از آسمان فرو آمدند، یکی طشت زرین به دست و یکی آب دستانی سیمین به دست؛ مرا بخوابانیدند و دل من از سینه بیرون گرفتند و در آن طشت بشستند چنانکه مرا هیچ الم نرسید و آگاهی نبود و اینک سوی آسمان می روند و من هنوز می بینم». و ایشان جبرئیل و میکائیل بودند، و آن آب حیوان بود که دل وی را بدان بشستند از آن بود که پیغمبر را علیه السلام از خواب دست و روی نبایستی شست که دل او را به آب حیوان بشسته بودند، و هر چه آب حیوان بدان رسید آن را مرگ نبود و خواب نبود، فانّ النوم اخ الموت. چون امّ حلیمه آن سخن از مصطفی علیه السلام بشنید باورش نبود که آن چیست، بترسید که مبادا که وی را صرع همی افتد. وی را برگرفت و نزد عبدالمطلب آورد گفت «این پسر را از شیرباز کردم، وی را از خویشتن جدا کردن بر من همی از آن سخت تر آید که دست خود را از خویشتن جدا کنم، لکن بروی از صرع همی ترسم که آن زمین ما پری ستان است مبادا که وی را چشم رسد». جدّ وی را باز استد، می داشت. چون وی را وفات آمد، بوطالب وی را برداشت تا به چهل سالگی رسید بروی وحی آمد. خدای تعالی آن حال را با یاد وی داد گفت اَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ . و گفته اند معناه: نه ما گشاده کردیم دل ترا به خصال نبوت.

وَوَضَعْنَا عَنْكَ وِزْرَكَ / الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ : و فرو نهادیم از تو بار گران تو

- آنکه اگر بر تو بماندی پشت ترا بشکستی و تبه کردی، یعنی فلاح از تو
 بردی. و گفته اند این وزر بار گناه است، و گفته اند این وزر آن است
 که روزی مصطفی پیش از وحی در مکه می رفت گرمگاهی کودکی را
 دید بتی گران بر پشت نهاده تا به کعبه برد آن را همی برنتافت. مصطفی ۴
 علیه السلام به کریم طبعی خود آن بت را از پشت وی برگرفت و بر پشت
 خویش نهاد و همی برد، چون نزدیک کعبه رسید جبرئیل آمد و آن را از
 پشت وی بیو کند. آن است که گفت وَ وَضَعْنَا عَنْكَ وَزْرَكَ. و گفته اند
 این وزر خوی بد است چنانکه در مثل گویند خوی بد و بار گران. ۸
 وَ رَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ: و برداشتیم ترا نام و آوازه تو، تا هر جا که در
 ملکوت نبشته است لا اله الا الله فازان بهم نبشتست محمد رسول الله. و
 گفته اند این ذکر رعب است، چنانکه رسول علیه السلام گفت نصرْتُ
 بالرعب حتى ان العدو ليرهب مني على مسيرة شهر و شهرين. و گفته اند ۱۲
 معناه: برداشتیم نام تو، چنانکه در نامهای خدای هیچ نام جامع تر از نام
 الله نیست در نامهای بندگان هیچ نام جامع تر از نام محمد نیست؛ زیرا که
 همچنان که هر حرف که از نام الله بیو کنی باقی که بماند نام تمام باشد
 — چنانکه در صدر تفسیر گفته آمد — نام محمد همچنان هر حرفی که از ۱۶
 آن بیو کنی باقی که بماند تمام بود اگر میم اول بیو کنی باقی حمد ماند
 فَلِلَّهِ الْحَمْدُ، و اگر حا نیز بیو کنی باقی مد باشد و هو الذی مد الارض، و
 اگر میم دوم بیو کنی باقی دال بماند الدال علی الخیر کفاعله.
 فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا: یا محمد فازین همه شرف اگر رنجی با تو رسد اندوه ۲۰
 مدار که از پس هر دشواری آسانی است در این جهان.
 إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا: بدرستی که از پس هر دشواری آسانی است.
 سؤال: چه فایده است در تکرار عسرویسر؟ جواب گوئیم اول یسر در این
 جهان است دوم یسر در آن جهان، چنانکه در خبر است یوَدَّ اهل البلیا اذا

رَأَوْا ثَوَابَهَا إِنْ لَوْ قَرَضَ جُلُودَهُمْ بِالْمَقَارِضِ. و گفته اند اول مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا رسول را است و دوم اَمَّتْ رَا. سؤال: چرا گفت إِنْ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا بعد ما که عسر و یسر ضداند و الضدَان لا یجتمعان؟ جواب گوئیم این مَعَ به معنی بَعْد است. مع در قرآن بر وجوه است: مَعَ بود به معنی علی چنانکه گفت وَ اتَّبِعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ، ای: علیه. و مَعَ بود به معنی عون و نصرت چنانکه گفت إِنْ أَلَلَّاهُ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا. و مَعَ بود به معنی موافقت چنانکه گفت وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَى أَمْرٍ جَامِعٍ. و مَعَ بود به معنی علم چنانکه گفت مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَاسِعُهُمْ، به آخر گفت إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ. و مع به معنی بعد چنانکه اینجا گفت فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا ای: بعد العسر.

فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ: چون از یک کار پردازی رنجه باش به دیگر کار. و گفته اند معناه: فإذا فرغت من الصلوة فانصب بالدعاء، و گفته اند فإذا فرغت من العلم فانصب بالعمل، و گفته اند فإذا فرغت من طاعة فانصب باخرى.

وَالِإِلَىٰ رَبِّكَ فَارْغَبْ: و آهنگ به خدای خویش کن، یعنی هر چه کنی برای او کن و هر چه خواهی از او خواه و هر چه داری از او دان.

خبر است از مصطفی علیه السلام که او گفت هر که سورة والتین
برخواند او را بود به عدد هرتینی و زیتونی ده نیکی.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالَّتَيْنِ وَالزَّيْتُونِ: سوگند به درخت انجیر و به درخت زیتون، وَطُورِ
سَيْنِينَ: و سوگند بدان کوه آراسته، و آن طور سینا است. و گفته اند که این
تین و زیتون دو کوه اند به شام. ابن عباس گوید وَالتَّيْنِ یعنی تینکم الذی
تَأْكُلُونَ وَالزَّيْتُونِ زیتونکم الذی تعصرون؛ و از همه میوها این دو چیز را
خاص کرد به سوگند زیرا که میوه آن بی غش تر بود که ظاهر و باطن آن
یکسان باشد تا خلق بدانند که بنده بهین آن بود که بی غش و بی عصیان
بود و ظاهر و باطن او یکسان باشد. وَطُورِ سَيْنِينَ و از همه کوهها طور
سینین را خاص کرد زیرا که آن مناجات گاه موسی بود علیه السلام.
وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ: و سوگند بدین شهر ایمن، یعنی مکه. و از همه
شهرها مکه را خاص کرد به سوگند زیرا که مولد و منبت و منشأ مصطفی
بود.

لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ: سوگند بدینچه یاد کردیم که ما
بیافریدیم آدمی را در نیکوترین آفریدن و نیکوترین نگاریدن.
ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ: پس باز گردانیدیم او را با فروترین فروترینان،
و این صفت کافران است.

إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ: مگر آن کسان که بگرویدند و کردند کارهای نیک. سؤال: چرا استثنا کرد جمع را از وحدان، بعد ما که در لغت استثناء جمع از وحدان درست نیاید؟ جواب گوییم این انسان اسم جنس است و مراد از این کافران اند. و گفته اند ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ ۴ معنی آن است که: اگر دیرتر بزید باز گردانیم او را با فروترین فروتران، چون حال پیری و خرفی، مگر آن کسان که گرویدند و نیکیها کردند در جوانی، چون به پیری رسند و به عجز بازمانند ایشان را خیر می نویسند همچنانکه در حال جوانی فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ: ایشان را بود مزدی بی منت و بی نهایت. ۸

فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِالدِّينِ: چه چیز است که ترا فرا انکار می دارد تا انکار می کنی جزاء من پیر را در حال پیری همچنانکه در حال جوانی پس از آنکه این بشنیدی. و گفته اند این خطاب رسول را است ای: مَنْ يَكْذِبُكَ بعد هذا بالدين و يوم الدين. ۱۲

أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمَ الْحَاكِمِينَ: ای نه خدای است راست داورترین همه داوران.

خبر است از مصطفی علیه السلام که او گفت هر که سورة اقرأ برخواند چندانش مزد بود که همه سبع مفصل برخواندی به ترتیل.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ: برخوان یا محمد ابتدا کن به نام آن خدای تو که بیافرید همه آفریده‌ها را. ابن عباس گوید اول سورة که بر رسول علیه السلام وحی آمد این بود، سُبْحَنَ ذَوَالْقَعْدَةِ. و آن آن بود که مصطفی علیه السلام عادت داشتی پیش از وحی که هر روز چون کافران مکه به کعبه شدند به بت پرستیدن، وی به کوه حرا شدی با خدای خویش مناجات کردی. — و نیز روایت است که در مناجات گفتی اللَّهُمَّ اِنِّیْ اَعُوْذُ بِعَفْوِكَ مِنْ عِقَابِكَ و اَعُوْذُ بِرِضَاكَ مِنْ سَخَطِكَ و اَعُوْذُ بِكَ مِنْكَ لَا اَحْصِیْ ثَنَاءَ عَلَیْكَ اَنْتَ کَمَا اَثْنِیْتَ عَلَیْ نَفْسِكَ. ترجمته: ترا که داند، ترا هم تو دانی؛ ترا نداند کس، ترا تو دانی و بس — گفت: روزی نشسته بودم خالی به مناجات همی نگه کردم و رناهی را دیدم نیکو روی نیکوموی نیکو منظر نیکو جامه قدم وی بر زمین و سروی به عنان آسمان رسیده، و او خرد جبرئیل بود من ندانستم، بترسیدم از وی چنانکه اندامهای من خواست که از هم جدا گردد. وی مرا گفت: اِقْرَأْ یا محمد. من گفتم: چه خوانم و انا رجلٌ اُمّی، ندانم خواند و ندانم نبشت. گفت: اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ، بگو بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. من این بگفتم، از برکت این نام
- ۴
- ۸
- ۱۲

راحتی در هفت اندام من آمد. این سوره را بر من خواند، یاد گرفتم، آمدم به خانه خدیجه گفتم: دثرونی دثرونی فانی اخاف ان اجنّ، مرا بپوشید که می ترسم که دیوانه گردم. خدیجه گفت: مترس یا محمد با چندین عقل و حسن خلق که توداری ترا هرگز دیوانگی نباشد. خدیجه وی را به جامه بپوشید و نزد عمّ خویش رفت ورقه بن نوفل، وی را بگفت که محمد می گوید چنین شخصی دیدم. ورقه گفت برو بر بالین وی بنشین، چون گوید آن شخص آمد تو موی خویش را برهنه کن، اگر ناپدید نگردد دیو است و مخاطره است که محمد را چشم رسیدست، و اگر ناپدید گردد بدان که او آن ناموس اکبر است صاحب سَرّوی که بر موسی و عیسی و دیگر پیغمبران وحی می آورد و اکنون بر محمد می آرد و محمد رسول خدای است. خدیجه باز آمد بر بالین مصطفی بنشست، ساعتی بود رسول گفت «آمد». خدیجه موی خود برهنه کرد. جبرئیل ناپدید گشت. ۴

— خدیجه برخاست در خانه شد، جبرئیل باز آمد گفت یا آیّها الْمُدَّثِّرُ قُمْ فَأَنْذِرْ، ای: جامه به سر درآورده برخیز و خلق را از دوزخ بیم کن و با توحید خدای خوان که تو رسول خدایی. مصطفی گفت علیه السّلام «مرا در این سخن که باور دارد که گویم من رسول خدایم؟ بعد ما که من دی ۸

می آمدم مهار اشترب بر گردن، امروز گویم من رسول خدایم مردمان مرا تکذیب کنند». جبرئیل گفت «یا محمد، دل قوی دار که اگر همه خلق ترا تکذیب کنند بوبکر صدیق ترا تصدیق کند، تصدیق وی برابر تکذیب همه افتد». پیغامبر علیه السّلام بیرون آمد به طلب بوبکر، و بوبکر عادت ۱۲

داشتی که هر روز گرمگاه به بطحاء مکه بیرون رفتی. چون اهل مکه روی به بت پرستیدن نهادندی، بوبکر با خویشان اندیشیدی که چه پرستم چیزی را که نبیند و نشنود و نداند و نتواند؟ روی به بطحاء مکه نهادی، زیر درخت مغیلان بنشستی و بودی که بختی. بوبکر گوید رضی الله ۱۶

۲۰

- عنه: روزی زیر آن درخت خفته بودم، درخت شاخ فرو آورد بر سینه من نهاد من میان خفته و بیداری آوازی شنیدم که: سِبْعَثْ نَبِيًّا مِنْ قَوْمِكَ فَكُنْ اسْعَدَ النَّاسِ بِهِ، من با خویشتن گفتم اگر این سخن حقیقت است آن نبی جز محمد نیست. مهری مرا بر آن درخت افتاد، هر روز علی ۴ الدوام آنجا می شدم تا روزی خفته بودم همچنان درخت شاخ فرو آورد و بر سینه من نهاد. آوازی شنیدم که: الا اِنَّهٗ قد بعث. برخاستم روی به مکه نهادم. چون با میان شهر رسیدم مصطفی را دیدم که از دیگر سومی آمد به طلب من. چون فاهم رسیدیم مصطفی گفت «الله اکبر خیر حال و خیر ۸ فال یا بابکر مرا به تو حاجتی است اگر حاجتم روا کنی کار برآمد و فال برآمد، و اگر روان کنی نگر باری نه کنی در روی من که کار من فرو بندد». بوبکر گفت «تن و جان من فدای تو باد، آن چه حاجت است؟». گفت «بدان که من رسول خدای ام به همه خلق عام و به تو خاص». بوبکر از ۱۲ دل پاک بگفت «اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله». مصطفی علیه السلام وی را دربر گرفت و دو چشم او را بوسه داد، پس گفت «احسنت یا بابکر، دانستم که از تو جز این نیاید». وی را بوبکر صدیق از آنجا خواندند. پیغمبر علیه السلام گفت: ما عرضت الاسلام علی ۱۶ احدٍ الا له کبوة و تردد غیر ابی بکر، فانه اسلم و لم يتلغثم.
- خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ: بیافرید مردم را از خون بسته. اول که آب پشت مرد به رحم زن افتد چهل روز نطفه باشد، آنگه آن را علقه گرداند چهل روز علقه بود، آنگه آن را مضغه گرداند، چون چهار ماه برآید آنگه آن را ۲۰ تصویر کند.

إِفْرَأْ وَرَيْكَ الْاَكْرُمُ / اَلَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ: برخوان که خدای تو است بزرگوارترین آن خدای که درآموخت نبشتن به قلم. و این خط نبشتن از عجایب صنع خدای است، زیرا که اگر دو تن باشند یکی به مشرق و

یکی به مغرب، این یکی خواهد که او را بر سر خویش مطلع گرداند خطی به وی نویسد، از سر وی چنان آگاه شود که به مشافهه او را بگفتی.

۴ عِلِّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ: در آموخت مردم را آنچه ندانست. گفته اند مراد از این آدم است که در آموخت او را نامهای چیزها چنانکه گفت وَ عِلِّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا. و گفته اند مراد از این انسان محمد است که در آموخت او را آنچه ندانست چون علم اولین و آخرین، قوله تعالی وَ عِلِّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ. و گفته اند این انسان آدمی است که چون از مادر بزاید هیچ چیز از وی نادان تر نبود و به آخر چنان گردد که هیچ چیز از وی دانای تر نبود. ۸ كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيَطْغَىٰ / أَن رَّاهُ أَشْتَفَىٰ: حقا که مردم از حد درگذرد که خویش را ببیند که توانگری گیرد.

۱۲ إِنَّ إِلَیَّ رَجْعُكَ أَلْرُجْعَىٰ: بدرستی که جای از حد در گذشتن نیست او را زیرا که بازگشتن با خدای تو است.

أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَىٰ عَبْدًا إِذَا صَلَّىٰ: ای دیدی آن کافر را که باززند و باز دارد بنده گرفته را چون نماز کند.

۱۶ و آن بوجهل بود که بر عداوت مصطفی ایستاده بود. هر گاه که

مصطفی پیش کعبه نماز کردی، بوجهل مولایان خویش را فرا کردی تا سنگ در روی می انداختندی و خاک بر روی می پاشیدندی. چون

رسول علیه السلام سر بر زمین نهادی، پای بر گردن وی نهادندی و روی وی را در زمین می مالیدندی. روزی اشتری در بطحای مکه بکشتند

۲۰ شکنجه وی را بیاوردند، رسول سر در سجود داشت آن را بر قفای وی نهادند. کسی بشد فاطمه زهرا را خبر کرد گفت «بیا تا پدر خویش را

بینی». فاطمه بیامد آن را بدید گفت «این که کرد؟». گفتند «بوجهل کرد». فاطمه به درد دل بگریست پس گفت «اللهم نکالاً بابی جهل،

اللّٰهُمَّ فَنَاءً بِابِيْ جَهْلٍ». روزی دیگر مصطفی علیه السلام سر بر سجده داشت، بوجهل وی را چنان بدید و کس را ندید که وی را بفرمودی به جفا کردن با وی، بخودی خود سنگی برگرفت، از آن سنگها که ورزایان مکه بدان زور آزمودندی، همی آورد تا بر سر رسول زند؛ چون فرا وی رسید ۴ هر چند کوشید فرو نتوانست گذاشت و نه باز توانست گشت همچنان بر پای بماند، تا رسول سراز سجود برآورد او را چنان بدید گفت: اللّٰهُمَّ اكْفِنِيْ شَرَّ ابِيْ جَهْلٍ بِمَا شِئْتَ. خدای تعالی آن دو فرشته را که بروی موکل بودند دو شیر گردانید، آهنگ بوجهل کردند؛ وی بگریخت، نیز از ۸ آن پس چنان نیارست کرد. وی را گفتند «پشیمان گشتی از آنچه می کردی با محمد». گفت «لا و لکن من دوشیر همی بینم با وی دهنها چون در کعبه باز کرده، هر گاه که من قصد وی کنم ایشان آهنگ من کنند تا مرا فرو برند».

۱۲ اَرَاَيْتَ اِنْ كَانَ عَلَى الْهُدٰى / اَوْ اَمَرَ بِالتَّقْوٰى : اى چه گویی یا باجهل گر محمد بر راه راست است یا او می فرماید به پرهیزگاری از بدی نیکو باشد با وی جفا کردن.

۱۶ اَرَاَيْتَ اِنْ كَذَّبَ وَ تَوَلٰى اَلَمْ يَغْلَمْ اِنَّ اِلٰهَ بَرٰى : اى چه گویی یا محمد اگر آن کافر بدروغ دارد حق را و خدای را و رسول او را و برگردد از حق اى نمی داند که خدای می بیند.

كَلَّا لَئِنْ لَّمْ يَنْتَهِ لَنَنْسِفَنَّ بِالْاَنۡصٰبِ نَاصِيَةً / نَاصِيَةً كَازِيَةٍ خَاطِئَةٍ : حقّا که اگر وی باز نیستد از جفا کردن با رسول هر اینه بگیریم موی پیشانی وی را موی ۲۰ پیشانی آن دروغ زن کژکار. و آن آن باشد که روز قیامت کافر را بیارند و سروی را با پس شکنند و موی پیشانی وی را با پاشنه وی پیچند چون گوی گرد کنند و آنگه به قعر دوزخ اوکنند.

فَلْيَبۡذُفۡ نَاصِيَتَهٗ : آنگه بخواند انجمنان خویش را.

سَتَدْعُ الزَّبَانِيَةَ: زودا که بخوانیم و بفرماییم آن دوزخ بانان را به گرفتن
 او تا او را بر روی همی کشند به دوزخ.
 كَلَّا لَا تُطِغُهُ وَآسُجُّدَ وَآفْتَرَبَ: حقاً نگر فرمان نبی او را یا محمد سجود
 کن و نزدیک آی به دیگر سجود. گفته اند معناه تو سجود کن یا محمد تا
 کرامت بینی و توفرا تر آی یا با جهل تا سزای خویش بینی و جزای خویش
 بینی، واللّه اعلم.

خبر است از مصطفی علیه السلام که او گفت هر که سورة القدر
برخواند چنداناش مزد بود که همه ماه رمضان روزه داشتی و شب قدر بیدار
داشتی.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ: بدرستی که ما بگفتیم این قرآن را و فرو
فرستادیم جبرئیل را بدین قرآن در شب شکهمند و تقدیر کارها.
وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ: و چه دانی تو یا محمد که چه بزرگوار شبی
است آن شب قدر.

۴

لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ: شب قدر به از هزار ماه که در آن شب
قدر نبود.

در شان نزول این سورة دو قول است مفسران را: گروهی گفتند که
شان نزول این سورة آن بود که روزی پیغمبر علیه السلام قصه شمسون
اسرائیلی گفت یاران را که: وی مردی بود در بنی اسرائیل زاهد و عابد و
غازی، وی را هزار ماه عمر بود همه در عبادت گذاشته روزه روزه و شب
به نماز و در آن میان غزو می کردی؛ منزل وی به یک فرسنگی شهری بود
در بنی اسرائیل که ایشان همه کافر بودند. شمسون ایشان را به اسلام
می خواند و ایشان همه با وی به حرب بودند. وقت بودی که ایشان همه
به حرب بیرون آمدندی، وی را در میان آوردندی و بودی که سه شبان روز

۸

۱۲

- پیوسته حرب می‌کردی بتنهای خویش با ایشان، زخم وی برایشان کارگر آمدی وز آن ایشان بروی کارگر نیامدی. و سلاح وی زفر اشتری بودی در آهن گرفته. چون وی را در میان حرب به طعام و شراب حاجت افتادی آن استخوان را در مزیدی، طعم طعام و شراب از آن بیافتی. و بسیار بودی که ۴ بتنهای خویش اهل آن شهر را همه در آن شهر پینافتی. ایشان با وی درماندند، پیران ایشان گفتند: مردان بزرگ را به زنان بیوکندند، صواب آن است که زن وی را به مال بفریبیم. برفتند طبقها پرسیم کردند و زور آن دینار و طبقها پر زر کردند و زور آن جواهر و یواقیت و نزدیک آن زن بردند ۸ گفتند «این بنقد گیر و حیل کن مگر شمسون را در خواب فرو توانی بست و فرا دست ما دهی تا ما ترا مالهای بسیار از درم و دینار و جواهر و یواقیت بدهیم». و شمسون مردی بود گران خواب، آن زن در خواب دو دست او را به رسن محکم ببست. چون بیدار گشت گفت «این کی کرد». زن گفت «من کردم». گفت «چرا کردی؟». گفت «تا قوت ترا بیازمایم». شمسون دست بپیچید رسن را بر هم درید گفت «تو ندانستی که رسن با قوت من طاقت ندارد». بشدند زنجیر بیاوردند ۱۶ محکم، زن در خواب دو دست او را بدان فرو بست. چون بیدار شد دست بیچانید زنجیر پاره پاره کرد گفت «تو ندانستی که آهن با قوت من طاقت ندارد». زن گفت «چیست که با قوت تو طاقت دارد؟». گفت «هیچیز مگر موی من که هم از من است». وی را گیسوها بود دراز بالیده. چون در خواب شد آن زن گیسوهای وی را ببرید و دو انگشت نر او را بدان ببست. چون بیدار شد هر چند کوشید انگشتان را از هم نتوانست گشاد، مردان در کمین نشسته بودند وی را بگرفتند و همچنان بسته پیش ملک بردند. خبر در شهر افتاد که شمسون را اسیر گرفتند، خلق روی بنهادند. وی را در زیر منظر آن ملک بنشانند و با وی جفاها و خواریها می‌کردند، ۲۰

- چه از وی بسیاری در دل داشتند. بینی و گوش او ببریدند و دودست و دو پای وی ببریدند و تدبیر همی کردند تا او را چگونه کشند که زارتر بود. چون وی بدانست که یکسر قصد کشتن وی کردند دعا کرد گفت:
- ۴ الهی بحق آن صلابتها که من در دین تو بار خدای کردم که مرا به کام دشمنان نکنی و مرا فرج آری. در ساعت فریشته ای بیامد و پری بروی فرو آورد، اعضای وی درست گشت؛ وی برجست، به نصرت خدای دست بزد، ستونی بود در زیر آن منظر و کوشک ملک بر زور آن و ارکان مملکت همه در زیر آن همی آن ستون را بیفکنند، آن سقیفه بر ایشان
- ۸ افتاد، همه هلاک شدند و شمسون بسلامت باز آمد. چون مصطفی علیه السلام قصه وی یاران را بگفت، یاران گفتند: «دریغا گرما را چنان عمر بودی، ما همه در طاعت خدای گذاشتیمی». خدای تعالی این سوره را بفرستاد گفت: شاید گر شما را چنان عمر ندادم شبی دادم که آن شما را به از هزار ماه عمر شمسون.

- و گفته اند این سوره در حدیث بن یامین اسرائیلی آمده است که وی مردی بود در بنی اسرائیل، وی را هزار پسر بود و او را هزار ماه عمر بود همه در عبادت و غزو گذاشتی روز به روز و شب به نماز و در آن میان غزو
- ۱۶ می کردی با کافران. هر پسری از آن وی با کافران ماهی حرب کردی و وی دعا می کردی تا آن پسر کشته شدی. چون آن هزار پسر کشته شدند نوبت به وی رسید، وی نیز یک ماه حرب کرد تا کشته شد. یاران رسول چون این خبر وی بشنیدند گفتند: دریغا ما را چندان عمر بودی هزار ماه تا همه در عبادت و نصرت دین خدای بگذاشتیمی. خدای تعالی این سوره بفرستاد و گفت: شاید که من شما را شبی دادم که آن به از هزار ماه بن یامین است.

سخن گفتند تا شب قدر کدام است. گروهی گفتند ما آن را بدانیم،

زیرا که خدای تعالی پنج چیز را در میان پنج چیز پنهان کرد از بهر صلاح خلق را: یکی نام مهین خود را در میان دیگر نامها پنهان کردست تا بنده فرا هر نامی از نامهای خدای تعالی که رسد آن را به حرمت و تعظیم یاد کند اومید آن را که مگر این مهین نام خدای است عزوجل. دیگر دوست خود را در میان بندگان خود پنهان کرد صلاح خلق را، تا هر مؤمنی که بینی وی را به چشم حرمت نگری، اومید آن را که مگر ولیّ خدای است. سدیگر رضای خود را در میان طاعتها پنهان کرده است صلاح خلق را، تا هر طاعتی که پیش آید در آن بجدّ باشی، اومید آن را که مگر رضای خدای در آن است. چهارم خشم خود را در میان معصیتها پنهان کرد صلاح خلق را، تا هر معصیت که پیش آید از آن حذر کنی بیم آن را که مبادا که خشم خدای در این است. پنجم شب قدر را در میان شبها پنهان کرد صلاح خلق را، تا از هر شبی نصیبی گیری از عبادت، اومید آن را که مگر شب قدر این است. عبدالله بن مسعود گوید: اطلبوا فی السنة کلّها. اما دیگر صحابه و علما بر آنند که شب قدر در ماه رمضان بود، زیرا که خدای تعالی گفت إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ: ما قرآن را در شب قدر فرو فرستادیم و قرآن در ماه رمضان آمدست، چنانکه گفت شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ؛ پس واجب آمد که شب قدر در ماه رمضان بود. اما سخن گفته اند تا در ماه رمضان کدام شب است. گفته اند چنان باید که در ده روز آخر باشد، زیرا که در خبر است که مصطفی علیه السلام ده روز اول از ماه رمضان اعتکاف گرفت اومید شب قدر را. جبرئیل آمد گفت: الذی تطلبه امامک، آنچه تومی جویی هنوز فرا پیش تو است. رسول ده روز میانه اعتکاف گرفت. جبرئیل آمد گفت: الذی تطلبه امامک. رسول ده روز واپسین اعتکاف گرفت و شب قدر بیافت؛ از آن پس هر سال ده روز آخر از ماه رمضان اعتکاف گرفتی تا به آخر عمر. سخن گفتند تا در ده

- روز واپسین ماه رمضان کدام شب است، احمد حرب گفت: شب قدر شب بیست و چهارم است از ماه رمضان زیرا که خدای تعالی موسی را تورات ششم ماه رمضان داد و زبور داود را دوازدهم ماه رمضان داد و انجیل عیسی را هژدهم ماه رمضان داد و قرآن مصطفی را بیست و چهارم ۴ ماه رمضان داد و معلوم است که قرآن در شب قدر آمد، پس واجب آمد که شب قدر بیست و چهارم ماه رمضان باشد. اما بیشتر علما و صحابه و تابعین و سلف الی یومنا هذا بر آنند که شب قدر شب بیست و هفتم است از ماه رمضان. و این را حجت‌های بسیار است از اخبار، لکن نیکوترین آن ۸ است که عبدالله عباس استخراج کردست از قرآن. در خبر است که عمر خطاب رضی الله عنه عبدالله بن عباس را بر همه یاران رسول تقدیم کردی. گروهی را از صحابه مگر از آن کراهیت آمد گفتند: طفلی را بر سر ما برکشید. عمر خواست که صوابی آن به ایشان باز نماید تا بدانند که ۱۲ عمر کاری نکند بگراف؛ روزی یاران همه حاضر بودند در پیش عمر، عمر گفت «مرا همی باید که شب قدر بدانم که کدام شب است در ماه رمضان، شما چه گویید؟». هر کسی قولی می‌گفتند و حجتی می‌آوردند بر آنکه شب قدر شب بیست و هفتم است. عمر گفت «از قرآن حجت ۱۶ خواهم». ایشان فرو ماندند. عمر گفت «عبدالله بن عباس اینجا هست؟». عبدالله بر پای خاست. عمر گفت «شب قدر کدام است؟». عمر گفت «شب بیست و هفتم از ماه رمضان». عمر گفت «به چه حجت گفتمی؟». گفت «از قرآن گفتم یا امیرالمؤمنین، اتفاق هست که سورة اَنَا أَنْزَلْنَاهُ خَاص در شب قدر آمده است؟». گفت «هست». گفت «اکنون ما کلمات این سورة بشمریم تا بیست و هفتم کلمه کدام است». بشمردند، بیست و هفتم کلمه هِی بود، هی آن بود که این است شب قدر». یاران گفتند «الله اکبر، درست شد ما را که شب قدر این است».

- و نیز استخراج دیگر کرده اند تأکید این را، و آن آن است که در این سوره سه لیلۃ القدر است هریکی نه حرف جمله بیست و هفت باشد، از اینجا نیز واجب آید که شب قدر شب بیست و هفتم بود. و گفته اند که کلمات این را بشمردند تا اینجا که هی هشتاد و یک حرف آمد، هشتاد و یک را ۴
- سه بهر کنی هریکی بیست و هفت باشد، دلیل است بر آنکه شب قدر بیست و هفتم است از ماه رمضان. و نیز گفته اند که تا هی بیست و هفتم کلمه است و آن باقی سه کلمه است حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ. سؤال:
- چگونه شب قدر از هزار ماه به باشد بعد ما که در هر دوازده ماهی از آن هم ۸
- شب قدری بود؟ جواب گوییم معناه شب قدر به از هزار ماه که در آن شب قدر نبود، نگفت که به چند به بود، چنانکه خود را گفت وَاللَّهِ خَيْرٌ چنانکه کس نداند که خدای از خلق به چند به است همچنین کس نداند که شب قدر از هزار ماه به چند به، خدای داند و بس. ۱۲
- تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا: فرو آیند فریشتگان و روح در آن شب. گفته اند که این روح فریشته است که وی را به عدد همه فریشتگان سر است، هرگز به زمین نیاید مگر شب قدر. و گفته اند این روح گروهی اند از فریشتگان که به زمین نیایند مگر در وقت وحی آوردن جبرئیل. و ۱۶
- گفته اند این روح جبرئیل است که با فریشتگان به زمین آید. و آن آن بود که شب قدر خدای تعالی جبرئیل را گوید: یا جبرئیل، موکب بر ساز تا به زیارت امت حبیب من محمد فرو روی. جبرئیل موکبی بر سازد هفتاد هزار کردوس، هر کردوسی را هفتاد هزار قاید، زیر دست هر ۲۰
- قایدی هفتاد هزار فریشته، به زمین آیند و عَلم سبز بر بام کعبه بزنند. میکائیل را همچنان امر آید تا همچنان موکبی بر سازد و بیاراید و به زمین آید و عَلم سپید بر بام مشهد مصطفی علیه السلام بزند. و اسرافیل را امر آید همچنان موکبی بر سازد و عَلم صرخ بر بام صخره بیت المقدس بزند.

- عزریائیل نیز چشم می دارد که خدای او را نیز امر کند به زیارت امت محمد. خدای گوید: یا عزریائیل توبه فال نیک نیایی بر ایشان. آنگاه فریشتگان بپراکنند در شهرها و دیهها و محلتها و کویها و مسجدها و سرایها تا سلام خدای تعالی به مؤمنان رسانند؛ گویند «بارخدا یا، اگر کسی خفته باشد چه کنیم، بازگردیم؟». گوید «با وی همی گردید مگر وی را بیدار یاوید»؛ تا کس بود که هفتاد بار به سربالین او آیند تا مگر او را بیدار یا بند تا سلام خدای بدورسانند. و آن شب همه جهان نور گیرد، گروهی گفتند که آن شعاع علمهای فریشتگان باشد، و گروهی گفتند که آن نور پرجبرئیل باشد که وی را هفتاد هزار پراست دوپراز آن هرگز باز نکند مگر شب قدر. و گفته اند آن نور نظر رحمت خدای بود که به نظر رحمت به بندگان نگرد و در آن آمرزش ایشان باشد؛ هر که آن نور را بیند هر حاجت که در آن وقت از خدای بخواهد بیاود. در خبر است که عایشه صدیقه از رسول پرسید که «یا رسول الله، اگر من شب قدر آن نور بینم از خدای چه حاجت خواهم؟». رسول گفت «سلی الله العافیه». عایشه گفت «یا رسول الله، اگر دیگر بار بینم چه حاجت خواهم؟». رسول گفت «سلی الله العافیه». عایشه گفت «اگر سیدگر بار بینم چه خواهم؟». ۴
- گفت «سلی الله العافیه فی الدنيا والاخره» یَا ذُنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ اَمْرِ سَلَامٌ: به فرمان خدای ایشان به زمین آیند از هر کاری و فرمانی. سؤال: چه معنی بود این را که مِنْ كُلِّ اَمْرِ، از هر کاری و هر فرمانی؟ جواب گفته اند معناه: به هر کاری و قضایی که از آن شب تا دیگر سال شب قدر خواهد بود تقدیر آن در آن شب بود. و گفته اند معناه: مِنْ كُلِّ عَذَابٍ سَلَامٌ، در آن شب از همه عذابها و آفتها سلامت بود. ابن عباس گوید معناه علی كُلِّ اَمْرِ سَلَامٌ: آن شب بر هر مردی از خدای سلام بود. و گفته اند هر که آن شب در نماز بود از خدای بروی سلام بود که بخودی خود در آن شب ۸
- ۱۲
- ۱۶
- ۲۰

بر عابدان شب سلام کند، و هر که بیدار بود نه در نماز و عبادت جبرئیل
 بروی سلام کند، و هر که بیدار نبود فریشتگان بروی سلام کنند. هِيَ
 حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ: آن شب تا بر آمدن صبح بود. سؤال: چه تخصیص بود
 شب قدر را در این که حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ، بعد ما که هر شب خود هم تا
 مطلع فجر بود؟ جواب گوئیم معناه آن شب و فضل آن شب و نزول ملائکه
 در آن شب تا به روز همچنان بود. و مَطْلَع به فتح و کسر لام هر دو یکی
 بود.

خبر است از مصطفی علیه السلام که او گفت هر که سوره لم یکن
برخواند به عدد هر مشرکی او را ده نیکی باشد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ
الْبَيِّنَةُ: نبودندی آن کسان که نگرویدند از اهل نامه چون جهودان و
ترسایان و هنبازگویان خدای را باز ایستنده از کفر و شرک تا بدیشان آمد
هویدایی چون رسول و قرآن. شان نزول این سوره آن بود که ملحدان گفتند ۴
ما را رسول بکار نیست که خدای ما را عقلی بدادست تا بدان میز کنیم
میان حق و باطل و صلاح و فساد و خیر و شر. خدای گفت نه چنان است
که ایشان گفتند گر رسول نبودی از ایشان کس از کفر و شرک باز
نه استادی.

۸

رَسُولٌ مِنَ اللَّهِ يَتْلُو صُحُفًا مُطَهَّرَةً / فِيهَا كُتِبَ قَيِّمَةٌ: رسولی از خدای بر
خواند بر ایشان کتابهای پاک و پاکیزه کرده از همه عیبهادر آن است
نبشتهای درست و راست. سؤال: چه فرق است میان صُحُف و کُتُب تا
گفت صُحُفًا مُطَهَّرَةً فِيهَا كُتِبَ قَيِّمَةٌ؟ جواب گوییم مراد از این ۱۲
صحف همه قرآن است و مراد از این کتب سورت‌های قرآن.

وَمَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَةُ: خلاف و
پراکندگی نکردند آن کسان که داده بودند ایشان را نامه چون جهودان و

ترسایان مگر از پس آنکه آمد بدیشان هویدای، یعنی رسول. سؤال: چرا گفت خلاف نکردند جهودان و ترسایان پیش از آمدن رسول بعد ما که میان جهودان و ترسایان پیش از آمدن مصطفی علیه السلام همیشه خلاف بود؟ جواب گوئیم مراد از این خلاف در حدیث محمد است که پیش از آمدن محمد همه اهل کتاب متفق و مطبق بودند بر اقرار نبی امی عربی و نعت و صفت وی در تورات و انجیل می خواندند و آمدن او چشم می داشتند، اما پنداشتند که وی از بنی اسرائیل بود؛ چون وی از ولد اسماعیل آمد ایشان بحسد او را خلاف کردند گفتند: این نه آن رسول است که نعت و صفت وی در کتابهای ما است، این آن دجال است که در آخر الزمان باشد. سؤال: اگر آمدن رسول سبب خلاف و اختلاف و افتراق بود پس چرا فرستاد او را؟ جواب گوئیم مقصود از ارسال رسول دعوت بود با حق نه اختلاف و افتراق، ایشان که اختلاف کردند بحسد کردند.

وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ: نفرمودند ایشان را مگر تا به یگانگی پرستند خدای را ویژه کنندگان دین او را. در این آیت حجت است ما را بر آنکه بر کافر اخلاص فریضه است، چنانکه ایمان فریضه است؛ اول چیز که بر کافر فریضه شود ایمان است به خدای عزوجل با اخلاص مرخدای را، زیرا که گفت لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ. مخلصین نصب علی الحال است یعنی: در حال ایمان باید که مخلص بود خُفَاءً: بگشته از همه دینهای بد راست بیستاده بر مسلمانی وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُوا الزَّكَاةَ: و به پای دارند نماز را و بدهند پاکی خواسته را وَ ذَلِكَ دِينُ الْقِيَمَةِ: آن است دین بایسته و راست و درست. سؤال: چرا گویند که عمل از ایمان نیست بعد ما که خدای عزوجل اینجا قول را و اخلاص را و نماز را و زکات را یاد کرد آنکه گفت وَ ذَلِكَ دِينُ الْقِيَمَةِ همه را دین

- خواند؟ جواب گوئیم وَ ذَٰلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ اشارت است فَا تَوْحِيدَ که از پیش گفت وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ اى: لِيُوحِدُوا اللَّهَ، زیرا که اگر اشارت فَا ايمان و اخلاص و صلوات و زکات بودى تِلْكَ گفتى نه ذَٰلِكَ .
- سؤال: چرا دین را اضافت کرد به قَيِّمَةِ بعد ما که مضاف غیر مضاف الیه ۴ بود و این قَيِّمَةُ خود نفس این دین است. جواب گوئیم معناه وَ ذَٰلِكَ دِينُ الْفِرْقَةِ الْقَيِّمَةِ. و گفته اند اضافه الشئ الى نفسه است چنانکه گفت وعد الصدق وقول الحق دار الآخرة، در لغت گویند نفسه و عرضه.
- ۸ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ: بدرستی که آن کسها که کافر شدند از اهل نامه و هنباز آرندگان و هنباز گویان در آتش دوزخ باشند خَالِدِينَ فِيهَا أُولَٰئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ: جاودان باشند در آنجا ایشانند که ایشان بترین آفریدگان اند از خاک؛ و بریئة به همز: آفریدگان.
- ۱۲ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ: بدرستی که آن کسها که. بگرویدند و کردند کارهای نیک به اخلاص ایشان اند که ایشان بهین آفریدگانند از خاک؛ و بریئة به همز آفریدگان.
- جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ: پاداش ایشان نزد خدای ایشان بهشتهای بایستگی است که می رود زیر اشجار و مساکن آن ۱۶ جویهای شیر و می و انگبین و آب صافی خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ: جاودان باشند در آن بهشت همیشه خشنود بوده خدای از ایشان و خشنود بوده ایشان از وی ذَٰلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ: آن بود پاداش آن را که بترسد از خدای او.

خبر است از مصطفی علیه السلام که او گفت هر که سورة اذا زلزلت
برخواند چندانش مزد بود که سورة البقرة برخواندی و او را شمار نبود.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا : چون بلرزاند و بجنبانند زمین را لرزاندن آن.
إِذَا حرف توقیت است، یعنی قیامت آنکه بود که زمین زلزله گیرد. این
جواب کافران است که می گفتند: قیامت کی خواهد بود؟ اما زلزله به
نفخه صور بود و آن سه نفخه بود: به اول نفخه همه خلق بهراسند تا ددگان ۴
از کوهها و بیابانها روی به شهرها نهند. از هول آن، چنانکه گرگ با
گوسپند بهم می رود و از یکدیگر خبر ندارند. دوم نفخه صعق بود که همه
خلق بمیرند. سدیگر نفخه بعث بود که همه خلق را برانگیزند، بدان وقت
بود که زمین زلزله گیرد و خلق را همه براندازد و همه را بر روی زمین ۸
افکند و همچنان می لرزد تا خلق را بر سر افکند چون غربال که گندم در
او کنند و می جنبانند تا کفه بر روی افکند تا کس بود که هفتاد بار از مشرق
به مغرب افتد و از مغرب به مشرق تا یکراه که به عرصات قیامت قرار
گیرد. ۱۲

وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا : و بیرون اوکند زمین گران بارهای آن.
وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَالَهَا : و گوید مردم چه بودست این زمین را. گفته اند این
انسان مصطفی است صلی الله علیه و سلم چنانکه گفت انا اول من تنشق

عنه الارض وهى تزلزل، فأقول: ما لارض ربى ما لارض ربى، آرام گیر آرام گیر.

يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا: آن روز زمین بر گوید آگاهیهای خویش، هر پاره زمین گواهی می دهد که فلان پسر فلان فلان وقت بر من چه کرد. چنین گویند که خدای را پنج گواه است که روز قیامت بر بنده گواهی دهند: المكان والزمان والاركان والملكان والديوان، والقاضى هو الديان. بَانَ رَبَّكَ أَوْحَى لَهَا: و آن نه از خویشان گوید بل که خدای توفیرمان داده بود او را.

يَوْمَئِذٍ يَصُدُّرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا: آن روز باز کردند مردمان گروه گروه. گفته اند از سر گورها باز کردند سوی شمارگاه، و گفته اند از شمارگاه باز کردند سوی بهشت و دوزخ.

لِيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ: تا ببینند و فرا ایشان نمایند کارهای ایشان و پاداشتهای ایشان.

فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ: هر که می کند هم سنگ ذره ای نیکی باز بیند آن را.

وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ: و هر که می کند هم سنگ ذره ای بدی باز بیند آن را. سخن گفته اند تا ذره چه بود، ابن عباس گوید الذرة النملة الحميراء الصغيرة، و گفته اند ذره خردله بود، و گفته اند ذره آن بود که در آفتاب بگردد که به وزن خانه در افتد، و گفته اند ذره آن بود که هفتاد از آن بپاید تا به یک آفتاب گردش برابر بود، و گفته اند ذره جزو الذی لا يتجزى؛ هر که بدان مقدار نیکی یا بدی کند باز بیند پاداش آن در این جهان یا در آن جهان.

خبر است از مصطفی علیه السلام که او گفت هر که سورة والعاديات
برخواند چندانش مزد بود که همه یتیمان امت مرا بپوشیدی.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا: سوگند بدان دوندگان و نفس زنندگان نفس زدنی، و
آن اسبان غازیانند. خدای تعالی سوگند بدان دوندگان و به نفس اسب
غازیان یاد کرد تا بدانی که چون نفس اسب غازی را چندین شرف بود،
بنگر که غازی را چند شرف بود. ضبح آواز نفس اسب بود، و گفته اند
صوت قنب الفرس اذا عدت. ۴

فَالْمُورِيَاتِ قَدْحًا: سوگند بدان آتش بیرون آرندگان به سُنْبهای خود از
سنگ بیرون آوردنی، که همی دوند و سنب بر سنگ می زنند آتش
می جهد. ۸

فَالْمُغِيرَاتِ صُبْحًا: و بدان غارت کنندگان بامدادی.
فَأَثَرَيْنَ يَهْ نَقْعًا: برانگیختند بدان دویدن خویش در آن وادی گردی،
فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعًا: در میان آن گرد شدند بهم. شان نزول این سورة آن
بود که رسول علیه السلام سربهای را به بنی کنانة فرستاد تا ایشان را غارت
کنند. دیر می آمدند و خبر ایشان نمی آمد. رسول از آن دل مشغول شد،
خدای این سورة بفرستاد و سوگند به دویدن اسبان غازیان یاد کرد از بهر
دو چیز را: یکی از بهر پدید کردن فضل غازی را، دیگر برای سکون دل ۱۲

رسول را.

۴ إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ: سوگند بدینچه یاد کردیم که مردم خدای خویش را ناسپاس است، نعمت فراموش می‌کند و محنت یاد می‌کند و خدای خویش را می‌آزارد. حسن بصری گوید الکنود الذی یعدّ المصائب وینسی النعم و یؤذی الکریم. و گفته‌اند الکنود الذی یأکل وحده ویجیع عبده ویمنع رفده.

۸ وَ إِنَّهُ عَلَىٰ ذَٰلِكَ لَشَهِيدٌ: بدرستی که او یعنی خدای بر آن همه گواه است، و گفته‌اند مردم بدانچه می‌کند گواه است.

وَ إِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ: بدرستی که او یعنی خدای نهمار دوست دار است نیکی را. و گفته‌اند معناه: مردم نهمار دوست دار است مال را، و گفته‌اند معناه: مردم از دوستی مال بخیل است.

۱۲ أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعْثِرَ مَا فِی الْقُبُورِ: ای نداند که چون زیر و زبر کنند گورها و برانگیزند آن را که در گورها است.

وَ حُصِّلَ مَا فِی الصُّدُورِ: و فرا دیدار آرند و جدا واکنند آنچه در دلها است.

۱۶ إِنَّ رَبَّهُمْ بِهِمْ یَوْمَئِذٍ لَّخَبِيرٌ: بدرستی که خدای ایشان بدیشان آن روز آگاه بود که چه کرده‌اند و ایشان را بر آن چه مکافات باید کرد. سؤال: چرا خاص کرد آن روز را به خبر او بدیشان بعد ما که امروز خود هم چنین است؟ جواب گفته‌اند در این تقدیم و تأخیر است معناه وَ حُصِّلَ مَا فِی الصُّدُورِ یَوْمَئِذٍ، آنکه إِنَّ رَبَّهُمْ بِهِمْ لَخَبِيرٌ مطلق است. و گفته‌اند خبر او به افعال ایشان بدان روز اضافه کرد، زیرا که ضرر خبر او به افعال ایشان آن روز در ایشان رسد که مکافات کند ایشان را به هر چه کرده باشند.

خبر است از مصطفی علیه السلام که او گفت هر که سورة القارعة
برخواند نامه او به دست راست دهند و نامه خواندن بروی آسان کنند و
ترازوی وی به نیکی گران گردد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْقَارِعَةُ مَا الْقَارِعَةُ: آن هول کوبنده روز است و آن روز قیامت است.
وَمَا أَذْرِيكَ مَا الْقَارِعَةُ: و چه دانی تو یا محمد که چه هول کوبنده
روزی است آن روز قیامت. روز قیامت را نامها بسیار است، لکن هیچ
نام هول تر از این نام نیست؛ آن را قارعة خواند لآنها تفرع القلوب بهولها و
صعوبتها، زیرا که هول آن فرا دلها رسد دلها را بر گلو آرد، فرا زفانها رسد
گنگ گردند، فرا چشمها رسد آن را کور گرداند، فرا گوشها رسد آن را کر
گرداند، فرا تنها رسد آن را سست گرداند، فرا کوهها رسد آن را فرو
ریزاند، فرا دریاها رسد آن را برجوشاند و زمینها را بازطرکاند، آسمانها را
بشکافاند، آفتاب را سیاه کند، ماه را تاریک گرداند و ستارگان را فرو
ریزاند.

يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ: آن روز گردند مردمان چون پروانه
پراکنده. و آن آن وقت بود که داعی قیامت آواز دهد که: هَلِّمُوا إِلَى
الْحِسَابِ. در آن وقت همه خلق روی به قیامت نهند، بهم درمی شوند
چون پروانه پراکنده.

وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنفُوشِ : و گردد کوهها چون پشم رنگین خیده. و آن آن بود که زمین زلزله گیرد و کوهها را براندازد و آن را زیر و زبر گرداند.

۴ فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ / فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ : اما آن کس که گران آید ترازوی وی و سختهای وی از نیکی وی در عیشی بود پسندیده، و آن عیش بهشت است.

وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ / فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ : و اما آن کس که سبک آید ترازوی او و سختهای او از نیکی بازگشتن جای او هاویه بود. سؤال : ای ۸ هر که ترازوی او به بدی گران آید مرجع او هاویه بود پس همه گناه کاران در درکت زیرین دوزخ باشند؟ جواب گوئیم خفت ترازوی کافران را بود که نیکی ایشان را هیچ ثقلت نبود، اما مؤمن نبود که نه خیر او را ثقلتی بود. و گفته اند هاویه نامی است دوزخ را جمله، لاجرم هر که نیکی او ۱۲ سبکتر آید جای او دوزخ است.

وَمَا أَدْرَاكَ مَا هِيَّةٌ : و چه دانی تو یا محمد که چیست آن هاویه.
نَارُ حَامِيَةٍ : آتشی است گرم و سوزان، گرمای آن هفتاد بار چند آتش دنیا نار قلیل بقیاها.

خبر است از مصطفی علیه السلام که او گفت هر که سورة التكاثر
برخواند چنداناش مزد بود که هزار قربان بکردی میان رکن و مقام.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أَلْهِكُمْ أَلْتَّكَاثُرُ/ حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ: نهمار مشغول کردست شما را
خواست بیشی تا رسیدید به گورستانها. کلبی گوید شان نزول این سورة
آن بود که دو قبيله از عرب، بنوسهم و بنو عبدمناف، با یکدیگر مفاخرت
کردندی و مکاتره کردندى در عدد، بنو عبدمناف افزون آمدند؛ بنوسهم ۴
گفتند ما از آن کم آمدیم که مردان ما را حربها بخورده است بیاييد تا
کشتگان را برشمریم. بشمردند، بنوسهم افزون آمدند، بدان مفاخرت
کردند؛ این سورة فرو آمد. و گفته اند این در شان حریصان دنیا آمدست
که حریصان دنیا را هر روز حرص بر دنیا زیادت بود تا آن وقت که ۸
حریص را در گور نهند، آن حرص وی کرم گردد روی دروی نهند او را
می خورند تا هیچیز نماند؛ آنکه حرص در آن کرمان بجنبید یکدیگر را
می خورند تا با یکی افتد، حرص دروی بخیزد سرفرو آرد دنبال خویش را
فراخوردن گیرد، همی خورد تا با سر رسد، قطره ای آب زرد شود بچکد به ۱۲
خاک لحد فرو آغارد، آنکه از آدمی به کناره رسد. این است که گفت
حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ.

كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ / ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ: حَقًّا که زود بود که بدانید

که چه حسرت باشد شما را در درِ مرگ بدین بیشی خواستن پس حقا که زود بود که بدانید روز قیامت که چه عقوبت بود شما را بر این خواست بیشی.

- ۴ كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ: حقا که اگر شما بدانید دانش بی گمان که چه عقوبت خواهد بود شما را بر این خواست بیشی هرگز بیشی نجوید.
- لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ: هراينه ببينيد دوزخ را به در مرگ. و آن آن بود که هیچ کس از این جهان بیرون نشود تا جای وی فرا وی ننمایند؛ اگر نیک بخت بود جای وی در بهشت بدو نمایند تا جان وی بر آرزوی آن بسهولت از تن وی جدا گردد و می برند آن را تا به بهشت؛ و اگر بد بخت بود جای وی در دوزخ فرا وی نمایند تا جان وی در تن وی می پیچد و می آویزد از بیم دوزخ تا بسختی آن جان را از تن وی جدا کنند و به دوزخ برند.
- ۸ ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ: پس هراينه ببيند دوزخ را دیدنی بی گمان، و آن روز قیامت بود چنانکه در وَبُرَزَتِ الْجَحِيمُ گفته آمد.
- ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ: پس هراينه و بدرستی که بپرسند شما را آن روز از همه نعمتها. پیغامبر علیه السلام گفت: بنده قدم از قدم فراتر نهد تا آنگاه که او را از چهار چیز بپرسند: عن شبابه فیما ابلاه، و عن عمره فیما افناه، و عن ماله من آین اکتسبه و فیما ذا انفق، و عن علمه من این تعلّمه و ماذا عمل به. ثم تلا هذه الآية. علی گوید رضی الله عنه: لیسئلنّ و الله عن برد الظلال و شرب الزلال و اکتساب الحرام و الحلال.
- ۱۶

خبر است از مصطفی علیه السلام که او گفت هر که سورة العصر
برخواند با خداوندان حق بود روز قیامت و مزد آمران معروف و ناهیان
منکریاود.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ: سوگند به گیتی سراسر خاصه به نماز دیگر
که مردم در زیان کاری است، گناه می افزاید و عمر می کاهد.

إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ: مگر آن کسها که بگرویدند و کردند
کارهای نیک وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ: و وصیت کردند یکدیگر را به حق وَتَوَاصَوْا
بِالصَّبْرِ: و اندرز کردند یکدیگر را به شکیبایی. ۴

شان نزول این سورة آن بود که کافران مکه گفتند: زیان کارا قوما که
این مسلمانان اند از این جهان بیفتاده و بدان جهان نارسیده. خدای
گفت: لا بل شماید زیان کاران نه مؤمنان. گفته اند إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا چون
بویکر صدیق، وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ چون عمر خطاب، وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ،
چون عثمان عفان، وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ چون علی بن ابی طالب رضی الله
عنهم. اما وَالْعَصْرِ سوگند است به نماز دیگر و گاه نماز دیگر. از نمازها
نماز دیگر را خاص کرد سوگند یاد کردن را بدان زیرا که در آن تقصیر ۱۲
بیش افتد که دنیاجوی در شغل دنیا بود که آفتاب فرو خواهد شد گوید: تا
این شغل تمام کنم آنکه نماز کنم. تا وی آن شغل تمام کند آفتاب فرو

شده باشد. خدای تعالی سوگند بدان یاد کرد حق و حرمت آن را تا در آن
تقصیر نکنند. و گفته اند مراد از این عصر عمر این امت است.

خبر است از مصطفی علیه السلام که او گفت هر که سورة الهمزة
برخواند چنداناش مزد بود که هم سنگ کوه احد صدقه بدادی.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَنِلْ لِكُلِّ هُمْزَةٍ لَمْزَةً: واویلی و عذاب سخت هر بدگوی واپس را بود
و بدگوی فا روی را.

الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ: آن که فراهم آورد خواسته را و برهم
می شمرد آن را. و گرو و عدده به تخفیف خوانی: گروه او. ۴

يَخْسِبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ: می پندارد که خواسته او جاوید کند او را، حقا
که نکند. این سورة در شان ولید بن المغيرة المخزومی آمد که وی
گردناوری بود از دشمنان رسول به مکه؛ وی را مقدار نه هزار مثقال نقره
بود و لختی ضیاع و مواشی داشت و ده پسر داشت، ایشان را پیش خویش ۸
به پای کردی. یکی از ایشان خالد بن الولید بود که او را با هزار سوار برابر
داشتی. آنکه گفتی محمد که باشد در جنب من که وی را نه مال است و
نه فرزند و نه جاه و نه پیشگاه، و مرا هم مال است و هم فرزند و هم جاه و
هم پیشگاه. این سورة در شان وی آمد. ۱۲

كَلَّا لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ: هراینه و بدرستی که در اوکنند او را در آن
درکت که نام آن حطمة است. حطمة کوبنده بود، دوزخ را هفت درکت
است: جهنم و حطمة و لظى و سقر و سعیر و جحیم و هاویه.

وَمَا أَذْرِيكَ مَا الْخُطْمَةُ: و چه دانی تو یا محمد که چه صعب درکتی
است آن درکت حطمة.

نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ: آتشی است که خدای اوروخته. پیش از آنکه خدای
تعالی این جهان را بیافرید به سه هزار سال دوزخ را بیافریده بود؛ هزار
۴ سال آن را می تافتند تا سرخ شد، و هزار سال دیگر می تافتند تا سپید شد،
و هزار سال دیگر می تافتند تا سیه شد. اکنون سیاه و تاریک است،
چنانکه اگر دوزخی نیم روزان سراز دوزخ برکند و به دنیا نگرده همه
جهان از تاریکی روی وی سیاه و تاریک گردد چون نیم شب.

الَّتِي تَطْلُعُ عَلَى الْأَفْيِدَةِ: آن آتش که برآید بر دلها و بسوزاند دلها را.
۸
إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُّوَصَّاةٌ/ فِي عَمَدٍ مُّمَدَّدَةٍ: آن آتش بر ایشان طبق براوکنده بود
در عمودهایی باشند کشیده. و آن آن بود که دوزخی را در تابوت آتشین
کنند و مسمارها برزنند و بهم در گذارند، آنگه به قعر دوزخ فرو گذارند. و
۱۲ گفته اند عَمَدٍ مُّمَدَّدَةٍ ستونهایی باشد آتشین در دوزخ کافران را بر آن دارها
می کنند نکال ایشان را ایشان اند که دوزخ بر ایشان مطبق بود.

حبر است از مصطفی علیه السلام که وی گفت هر که سورة الفیل
برخواند امن و عافیت یاود از هر عذاب که از آسمان آید و از عذاب زمین.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ : ای نگه نکردی و خبر نکردند
ترا که چه کرد خدای تو و چگونه کرد بازان خداوندان پیل، یعنی قوم
ابرهه.

أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضْلِيلٍ : ای نکرد سگالش ایشان را در نیستی و
هلاک کردن ایشان.

۴

وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ : و بفرستاد بر ایشان مرغان گله گله.

تَرْمِيمُهُمْ بِحِجَارَةٍ مِنْ سِجِّيلٍ : می انداختند در ایشان سنگهایی از سختترین
گلی چون سنگ از آسمان دنیا. ابن عباس گوید رضی الله عنه: مِنْ سِنَجٍ
و جل، از سنگ و گل، یعنی به سختی چون سنگ و به گرانی چون گل
و هی الآجر.

۸

فَجَعَلَهُمْ كَعَصِفٍ أَلْفُوفٍ : پس کرد ایشان را چون برگ کشت سفته
و خورده. و گفته اند چون مازوی سفته. کلبی گوید قَصَّةُ اصْحَابِ الْفِيلِ
آن بود که به زمین حبشه خانه ای بود آن را ماسرجسان گفتندی. حبشه آن
را تعظیم کردند، چنانکه عرب کعبه را؛ و آن را به جواهر و یواقیت
بیاراسته بودند و به لباسهای حریر و کسوتهای منقش پوشیده. وقتی

۱۲

- کاروانی از مکه آنجا افتاد به تجارت، بنزدیک آن خانه فرو آمدند، سرد بود، آتش بر کردند، دیگر روز برفتند. بادی بیامد، آتش در آن خانه زد تا سوخته شد. خبر آن به ملک حبشه بردند که: قریش بیامدند بقصد متعمداً خانه ما را بسوختند تا همه عز و شرف کعبه ایشان را بود. ملک حبشه — ۴
- نام وی ابو مکسوم و گویند بویکسون — خشم گرفت، سپاه سالاری را — نام وی ابرهه بن صباح — نام زد کرد با بیست هزار سوار و پیلی، نام آن محمود. و بفرمود که «برو، یکسر می شو تا به خانه کعبه و آن را ویران کن و اگر مگیان با تو باز کوشند همه را هلاک کن و این پیل را فرا کن ۸
- تا آن خانه را از بیخ برکند». لشکر برفت، چون به کناره حرم رسیدند هر چند کوشیدند پیل پای فراتر ننهاد؛ چون سرش برگردانیدندی چون آهو می دویدی، چون سوی حرم رانددی فرو استادی. در آن درماندند. آنجا فرو آمدند و هر چه حوالی حرم استور بود می گرفتند بغارت. گله ای اشتر بود ۱۲
- قدر دویت شتر از آن عبدالمطلب جد مصطفی علیه السلام، آن را بگرفتند. خبر به عبدالمطلب آوردند، وی برخاست و نزد ابرهه آمد. چون ابرهه را چشم بروی افتاد از تخت برجست و پیش وی باز آمد، وی را بر جای خویش بنشانند و کهتروار در پیش وی بنشست، گفت «شیخ را چه حاجت است مگر به شغلی آمدست؟». گفت «اشتری چند از آن من بگرفته اند قوم تو، آمده ام تا آن را به من باز دهی». ابرهه گفت «دریغ ظن من به تو، پنداشتم که آمده ای تا خانه را شفاعت کنی، اشتر را چه خطر بود؛ بروید و اشتر وی باز دهید». عبدالمطلب گفت «مرا تیمار شتر است ۲۰
- که خداوند آن منم، خانه را خود خداوند قوی است، اگر خواهد آن را نگاه کند و دشمنان را هلاک کند». چون عبدالمطلب اشتر در مکه آورد، خاصگان ابرهه وی را گفتند «این چه بود که تو کردی؟ مردی از رعیت پیش تو آمد، برخاستی و پیش وی باز شدی و وی را بر مقام خویش

ملک وار بنشاندی و بنده وار پیش وی بنشستی، آب و حشمت خویش
 بردی». ابرهه گفت «خاموش باشید که آنچه من دیدم مگر شما ندیدید، هیچ
 ملامت مکنید مرا که چون مرا چشم بروی افتاد نوری دیدم در پیشانی وی
 که مرا نیز طاقت نبود مگر آنکه بندگی کردمی او را». و آن خود نور ۴
 مصطفی بود علیه السلام در پیشانی عبدالمطلب. چون در مکه آمد گفت
 «یا قوم، لشکری عظیم قصد شما کردند، اگر طاقت دارید که با ایشان
 حرب کنید شما دانید و اگر نه تدبیر خویش کنید». اهل مکه همه
 بگریختند و در آن غارها و غالهای مکه پنهان شدند و مکه خالی کردند. ۸
 عبدالمطلب بنگریخت، آمد و استار کعبه بگرفت و گفت «لا هُم ان المرء
 یمنع حلّه، فامنع حلالک». همین می گفت، باز نگرست، گلّهای مرغان
 دید آنجا که لشکرگاه ابرهه بود در هوا پرواز می کردند. وی را آن عجب
 آمد، بیامد تا کنار حرم نگاه کرد گلّهای مرغان دید که از آسمان فرو آمده ۱۲
 بودند، هریکی سنگی در منقار چند درم سنگی که و مه، بر ایشان فرو
 می گذاشتند. به هر جا که می آمدی به دیگر سو گذاره می شدی تا همه را
 هلاک کردند. چون عبدالمطلب فرا رسید، ایشان را دید همه هلاک
 شده. دراستاد، آن زرینها و زیورها که با ایشان بود باز می کرد، تا چاهی ۱۶
 از زرینه پر کرد و پنهان کرد. آنکه در مکه آمد، کس را ندید مگر پیری
 را. آن پیر با وی بیامد به گرد لشکرگاه برآمدند و از آن باقی مال که مانده
 بود چاهی دیگر بشرکت پر کردند. چنین گویند که توانگری عبدالمطلب
 همه از آن بود. آنکه مردمان مکه خبر یافتند که دشمنان را هلاک کردند، ۲۰
 به مکه باز آمدند. تا سه روز چنان نبود که هیچ کس بینی نتوانستی گشاد
 از گند آن هلاک کردگان. آنکه خدای تعالی بارانی بفرستاد تا سیلی
 برفت ایشان را به دریا برد.

و محمد بن جریر الطبری گوید رحمة الله علیه که قصه اصحاب

- الفیل آن بود که ملک حبشه عاملی به یمن فرستاد و مُشرفی از پس وی. آن عامل مر آن مشرف را بکشت. خبر به ملک آوردند، ملک خشم گرفت بر آن عامل، سوگند خورد که خون او بریزد و خاک آن شهر را در زیر سُنُب اسبان آرد. خبر به عامل آوردند. وی بر جان خویش بترسید، حجاج را ۴ بفرمود تا شیشه‌ای خون از وی برگرفت و انبانی از خاک آن شهر پر کرد و مالی عظیم فراهم آورد و رسولان لطیف زبان سوی ملک فرستاد تا ملک را بگویند که: بیش از آن نبود که دو خروه را آنجا فرستادی با یکدیگر حرب کردند یکی از دیگری به آمد، از بهر این را کرا نکند که ملک از ۸ مقام عز و ملک خویش حرکت کند. و اگر سوگند خوردست که خون این بنده بریزد، اینک خون خویش را فرستادم تا آن را بریزد؛ و گر سوگند خوردست که خاک این شهر زیر پای اسبان آرد، اینک خاک این شهر را فرستادم تا آن را زیر سنب اسبان آرد تا سوگند وی راست شود. رسولان ۱۲ آمدند و پیغام بگزارند و مال ادا کردند. ملک را آن سخن خوش آمد، خشم فرو خورد و وی را منشور فرمود و آن ولایت را همه به وی تسلیم کرد. آن عامل چون نواخت ملک بیافت نثارها بسیار کرد و شهر را آیین ۱۶ بست و خانه‌ای نیکوبنا کرد به نام آن ملک، و صورتها در آن خانه نقش کرد با صورت عیسی، و آن را به جواهر و یواقیت بیاراست و در آن مجاوران بنشانند. چون موسم حج درآمد کسان فرستاد تا سر راههای مکه بگیرتند و خلق را از راه مکه سوی آن خانه می‌گردانیدند. آن سال به موقوف ۲۰ بس کسی نبود، اهل مکه از آن اندوهگن شدند. مردی از مکه نام وی را ارقم برخاست و بدان خانه رفت و نمود که من به زیارت آمده‌ام که کعبه منسوخ شدست و آمده‌ام تا عیسی را در این خانه بسزا بپرستم. اهل آن شهر بدان شادیاها کردند و شهر را آیین بستند و بروی نثارها کردند. وی گفت «مرا شبی این خانه خالی می‌باید تا عیسی را در اینجا بسزا بپرستم».

خانه وی را خالی کردند و مجاوران از آنجا برفتند. شب درآمد، وی برفت بسیاری عذره بیاورد، نخست هر چه در آن خانه جواهر قیمتی بود بکند و توبره‌ای پر کرد، آنگه آن خانه را به عذره بیالود و برفت. خبر آن به ملک بردند، ملک حبشه مر آن سپه سالار را که عامل بوده بود گفت: برو و ده هزار سوار بیار؛ و مرا برهه را ده هزار سوار بداد، و پیلی سپید نامش محمود با بیست هزار سوار به مگه فرستاد تا کعبه را ویران کند چنانکه یاد کردیم، خدای ایشان را هلاک کرد.

خبر است از مصطفی علیه السلام که او گفت هر که سورة قریش
برخواند چندان از مزد بود که سبکی از قرآن بر خواندی.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَا يَلَاِفِ قُرَيْشٍ: عجب از پیوستگی قریش با یکدیگر.

- ایلافیهُم: و پیوستگی ایشان با عرب، و الفهم: و پیوستن ایشان. و
ایشان را قریش گویند لتقرشهم المعاش من الاطراف رَحْلَةَ الشَّيْءِ وَ
الضَّيْفِ: در سفر زمستان و تابستان. سؤال: این لام لَا يَلَاِفِ چه
۴ لام است؟ جواب گفته اند این لام متصل است بما تقدّم معناه: فَجَعَلَهُمْ
كَضَيْفٍ مَا كَوْلِ لَا يَلَاِفِ قُرَيْشٍ. و گفته اند متصل است به ما تأخر ای:
لَا يَلَاِفِ قُرَيْشٍ فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ. و گفته اند این لام تعجب
و تعجب است ای: عجب دارید از پیوستن قریش. سؤال: چون لَا يَلَاِفِ
۸ قُرَيْشٍ یاد کرد، چه فایده بود در تکرارِ لَا يَلَاِفِ قُرَيْشٍ؟ جواب گوییم لَا يَلَاِفِ
قُرَيْشٍ پیوستگی قریش است با یکدیگر و لَا يَلَاِفِ قُرَيْشٍ پیوستگی ایشان است
با عرب. و آن آن بود که قریش مردمانی بودند که ایشان را زرع و ضرع
نبود، معاش ایشان از سفرهای تجارت بودی. هر سالی دو سفر میکردند
۱۲ زمستان سوی شام و تابستان سوی یمن، خواربار آوردند چندانکه تا سال
دیگر کفایت بودی. ایشان را قریش از بهر آن گفتندی. ابن عباس گوید:
و قریش هو الذی یسکن البحر به سمیت قریش قریشا

- يَأْكُلُ الْغَنَاءَ وَالسَّمِينَ وَلَا يَتْرُكُ فِيهَا لَذَى الْمَعِيشَةِ عِيشًا
هَكَذَا فِي الْبِلَادِ حَتَّى قَرِيشَ يَجْمَعُونَ الْبِلَادَ أَكْلًا قَشِيشًا
و عرب مردمانی بودند متعصب به خون یکدیگر تشنه، و لکن قریش را
۴ حرمت داشتندی از بهر حرم خدای را. هر جا که قریش شدند پاره‌ای از
درختان مکه بر گردن اشتران بستندی، تا اقصاء عرب می شدند کس
ایشان را نیاززدی، ایشان را گفتندی اهل حرم الله سگان بیت الله.
فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ: به یگانگی پرستید خداوند این خانه را.
۸ اَلَّذِي اَظْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ: آن خدای که سیر طعام کرد ایشان را و
برهانید از گرسنگی و اَمْتَهُمْ مِنْ خَوْفٍ: و ایمن کرد ایشان را از بیم. و آن
آن بود که عرب مردمانی بودند که ایشان را در ماضی ایام قحطهای بسیار
رسیدی، وقتی ایشان را قحطی صعب افتاد چنانکه استخوانهای مردگان را
از گورها برمی آوردند و می خوردند تا بیشتر ایشان هلاک شدند. چون
۱۲ وقت موسم درآمد آن سال همه روی به مکه نهادند از بهر سه چیز را:
اجابت دعا را و دفع بلا را و مهمانی عمرو علا را. وی جد مصطفی بود،
عادت داشتی که هر سال همه حجاج را مهمانی کردی. و آن سال بر
عادت خویش قصد کرد مهمانی حجاج را، اشتران و گاوان و گوسفندان
۱۶ بسیار حاضر کرد. حکما وی را گفتند «این نه صواب است زیرا که
امسال مردمان قحط زده اند و وعاء ایشان همه فراهم آمدست، اگر بیکبار
سیر طعام بخورند همه هلاک شوند، آنکه ضرر آن از نفع درگذرد». عمرو
گفت «پس چون کنم، من از عادت خویش دست بمنتوانم داشت». ۲۰
حکما گفتند «صواب آن است که این گاوان و اشتران و گوسفندان
بکشند و گوشتهای آن را بپزید و نان درشکنید و ثرید کنید تا با طبعهای
مردمان موافق تر افتد و ایشان را زیان ندارد. و از پیش عرب را عادت
نبودی که ثرید کردند؛ آن سال عمرو علا بفرمود تا چنان کردند،

جفهای پرازنان درمی شکستند و ثرید می کردند. از آنجا است که عمرو را هاشم نام کردند که نان در شکست، و هاشم فرو شکننده بود؛ شاعر گفت:

عمرو العلاء هشم الثرید لقومه و رجال مکه مسنتون عجاف

خبر است از مصطفی علیه السلام که او گفت هر که سورة الماعون
برخواند چنداناش مزد بود که همه گرسنگان را سیر گرداند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالْيَتِيمِ: ای دیدی یا محمد آن کافر را که می
بدروغ دارد دین خدای را و روز قیامت را و شمار و جزا را.

فَذَلِكَ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ: او آن است که بجفا می راند بی پدر را.
وَلَا يَحْضُ عَلَى طَعَامِ الْمُسْكِينِ: و برنینگیزد خود را و کس را بر طعام
دادن درویش.

این آیت در شان بوجهل هشام آمد که مال یتیم فرو گرفته داشت؛ هر
چندان که یتیم می آمد به تقاضا، بوجهل به وی استخفاف می کردی و
بفرمودی تا وی را بزدندی. تا روزی بوجهل در نادی مکه نشسته بود در

۸
میان قومی، آن یتیم بیامد و پیش وی بیستاد؛ زمانی بود، مردی از آن
انجمن بسخریت گفت «اگر خواهی که بوالحکم مال تو باز دهد برو آن
مرد را که در پیش کعبه نماز می کند — یعنی محمد را — به وی شفیع
آر». آن یتیم برفت نزد مصطفی شد علیه السلام، وی را در نماز یافت،

۱۲
صبر کرد تا وی نماز سلام بداد، گفت «ای جوانمرد مرا به تو حاجت
است». گفت «آن چیست؟». گفت «بوالحکم مال صامت از آن من
فرو گرفتی بگو تا آن را فرا من دهد». رسول علیه السلام از آنجا که کرم

- طبعی وی بود برخاست بازان یتیم بیامد، چون به لاف گاه رسید بوجهل
برفته بود در سرای شده. مصطفی یکسر برفت تا در سرای وی، در بزد.
بوجهل آواز داد که «کیست؟». گفت «محمد است». بوجهل بیرون
دوید گفت «هین مگر شغلی داری؟». رسول گفت «مال این یتیم باز ۴
ده». گفت «سمعاً و طاعة». گفت «هم اکنون خواهم که با وی
دهی». گفت «نعم و کرامة»، در سرای شد و آن مال صامت را بیاورد و
فرا دست وی داد. مردمان از دور می نگریستند تا ایشان چه کنند، چون
آن حال بدیدند ایشان را از آن سخت عجب آمد. چون رسول علیه السلام ۸
بازگشت، ندیمان بوجهل وی را گفتند «پس کجا شد آن عداوت تو با
محمد و تعصب تو که به یک سخن که ترا گفت او را چنان فرمان بردار
گشتی؟». بوجهل گفت «عداوت همان است که بود و زیادت، و لکن
من چیزی دیدم که شما ندیدی». گفتند «چه دیدی؟». گفت «دو شیر ۱۲
دیدم بر دو دوش وی استاده هریکی دهنی چند در کعبه باز کرده و
آهنگ به من داده، اگر هیچ پیچ در آوردمی مرا درست فرو بردندی».
چون رسول علیه السلام با جای خویش آمد این سوره فرو آمد،
قَوْلُ لِلْمُضَلِّينَ / الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ: و اوایی و عذاب سخت ۱۶
مر آن کسان را بود که ایشان از نماز ایشان غافل باشند که نکنند و چون
کنند نه از دل کنند. سؤال: ای هر که در نماز ساهی گردد او را ویل
بود، پس اگر چنین باشد همه نمازکنان را ویل باشد زیرا که هیچ
نمازکننده از سهو خالی نبود. جواب گوییم خدای تعالی گفت عَنْ ۲۰
صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ نگفت فی صلواتهم ساهون؛ زیرا که هر مؤمنی را خود در
نماز سهو افتد، اما از نماز ساهی و غافل نبود مگر منافق. چنانکه از پس
گفت:

الَّذِينَ هُمْ يُرَاوُنَ وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ: آن کسان که کار به روی و ریا

کنند و باز دارند ماعون خویش از مسلمانان و زکات از درویشان و
خنورخانه از محتاجان و آب از تشنگان.

خبر است از مصطفی علیه السلام که وی گفت هر که سورة الکوثر
برخواند خدای تعالی او را از حوض کوثر سیراب گرداند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- إِنَّا أَعْظَمُكَ الْكَوْثَرَ: بدرستی که ما بدادیم ترا یا محمد خیر بسیار در
این جهان و فضل و ثواب بسیار در آن جهان. کوثر فوعل بود از کثرت،
همه کرامات سید صلی الله علیه و سلم در این درآید که هیچ کرامت
خدای تعالی از مصطفی علیه السلام دریغ نداشت. و گفته اند کوثر جویی ۴
است مصطفی را علیه السلام در بهشت چنانکه در خبر است که پیغامبر
علیه السلام روزی با دوازده تن از یاران به بقیع الغرقد بیرون شد چون
بویکر و عمرو و عثمان و علی و سلمان و صهیب و بلال و بوذررضی الله
عنهم، در آن دشت فرو آمدند. رسول را خواب گرفت، بویکر کوده ای ۸
ریگ فراهم کرد مانند بالشی تا رسول سرفازان نهاد و بخفت چنانکه
بخست او بشنیدند. آنکه وانشست گفت «هل تدرون ما الکوثر؟». یاران
گفتند «الله و رسوله اعلم». رسول گفت «الکوثر نهر اعطانیه الله فی الجنة
یقرقر فی حوضی و حوضی ما بین الصنعا و الاردن مسیره اشهر للراکب ۱۲
المسرع فی فتح مسک اشدّ بیاضاً من اللبن و الین من الزبد و احلی من
العسل حافته قصب رطب جملة الزبرجد و فی الحوض اقداح عدد نجوم
السماء، من شرب منها شربة لا یظماء بعدها ابداً، اول وارديه فقراء

المهاجرين الدنس الثياب، الشعث الرؤس، الذين لا يزوجون المنعمات ولا يفتح لهم ابواب السدد، يقضون ما عليهم ولا يقضون ما لهم».

فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَأَنْحَرْ: شکر این نعمت را نماز کن خدای خویش را یا محمد و قربان کن، تا هم به تن شکر کرده باشی و هم به مال. گفته اند و أَنْحَرْ اِی: ضع یمینک علی شمالک فی الصلوة. و گفته اند معناه: استو قایماً من الركوع: چون از رکوع برآیی راست بیست چنانکه نحر تو پدید آید و چون از سجود برآیی همچنان. گفته اند اِی: استقبل القبلة بنحرك.

۸ إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ: بدرستی که آن دشمن تو است دنبال بریده و بی نسل و بی نژاد؛ یعنی عاص بن وایل السهمی. و آن آن بود که روزی عاص بن وایل از نزدیک مصطفی علیه السلام می آمد وی را گفتند «کجا بودی و از کجا می آیی؟». گفت «از نزدیک این ابتر»، یعنی محمد.

۱۲ وی را ابتر خواند و سرزنش کرد بدانکه وی را پسر بنمی ماند. خبر آن به رسول بردند، رسول را از آن نهماردرد دل کرد. در خبر است که رسول گفت: تا من همی ناسزا می شنوم از دشمنان از هیچ سخن مرا آن درد دل نکرد که از این سخن. و آن باطل بود که وی گفت، زیرا که مصطفی را

۱۶ هم پسر بود و هم دختر. اما پسران چهار بودند: قاسم و طاهر و طیب و ابراهیم، و چهار دختر بود: زینب و رقیه و امّ کلثوم و فاطمه. اما پسران وی به خردگی از این جهان برفتند و به بزرگی نرسیدند، زیرا که در همه کتب اول در بود که نبی امّی عربی را پسر بنماند؛ اگر بماندی در صدق رسالت مصطفی جای تهمت بودی، خدای تعالی پسران وی را از آن در حال

۲۰ طفولیت به بهشت برد. و نیز از بهر آن را که اگر پسران وی بزیستندی و به بزرگی رسیدندی از دو بیرون نبودی: یا همچو مصطفی نبی بودندی یا نه، اگر نبی و رسول بودندی آنکه قول خدای باطل شدی که گفت وَخَاتَمَ النَّبیینَ، و اگر نبی و رسول نبودندی خلف نبودندی، عیبی از آن با رسول

- گشتی. از آن بود که خدای تعالی پسران او را به خرد کی فرمان داد. پس عاص بن وایل بود که ابتر بود نه رسول، زیرا که ابتر نه آن بود که او را پسر نبود؛ ابتر آن بود که از وی ذکری نماند، چون عاص بن وایل که او را کم کس داند، نه مصطفی که نام و آوازه او در هفت آسمان و زمین مذکور ۴ و مشهور است تا بر عرش نبشته است که لا اله الا الله با آن نبشته است محمد رسول الله، بر لوح محفوظ نبشته است که لا اله الا الله محمد رسول الله، همچنین بر درجتهای بهشت نبشته است و بر کنگرهای بهشت نبشته است و بر پرهای فریشتگان نبشته است و همچنین بر درهای ۸ آسمانها نبشته است و بر سر منارها می گویند لا اله الا الله محمد رسول الله، تا اگر کسی هزار سال بگوید لا اله الا الله مسلمانی وی درست نگردد تا نگوید محمد رسول الله. پدید آمد که ابتر عاص بن وایل بود نه محمد صلی الله علیه و سلم.

خبر است از مصطفی علیه السلام که او گفت هر که سورة قل یا ایها الکافرون برخواند چنانستی که ربعی از قرآن برخواندی و بیزار شد از کفر و شرک.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ: بگویا محمد ای شما که ناگرویدگان اید.
لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ: نمی پرستم من آن را که شما می پرستید.
وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ: و نه شما پرستنده اید آن خدای را که من می پرستم.

۴

وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَا عَبَدْتُمْ: و نه من پرستنده خواهم بود آن را که شما می پرستید.

وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ: و نه شما پرستنده خواهید بود آن خدای را که من می پرستم. چون چنین بود:

۸

لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ: شما را است کیش شما و مرا است دین من.
شان نزول این سورة آن بود که چون مصطفی علیه السلام به مکه دعوی پیغمبری کرد و دین اسلام و توحید آورد کافران مکه نزد وی آمدند گفتند «یا محمد ترا چه مراد است در این دعوی که می کنی، اگر همی مال خواهی تا ما ترا چندان مال دهیم که توانگرترین همه قریش توباشی، و اگر همی ریاست خواهی تا ما ریاست قریش ترا دهیم و خود ترا تبع و

۱۲

چاکر باشیم، وگر ترا دل به کسی چسبیدست به عشق یا به سببی تا ما ترا
 مراد بحاصل کنیم و هر چه ترا مراد است ما آن کنیم، تو دست از این
 دعوی بدار». خدای تعالی این سوره بفرستاد تا کافران نومید گردند. این
 ۴ سوره را سوره تبرّا از کفر گویند چنانکه در خبر است که روزی مصطفی
 علیه السلام از مردی بشنید که این سوره را می خواند گفت: هذا عبدٌ برئ
 من الکفر و الشک . و بشنید که سوره قل هو الله احد می خواند گفت: هذا
 عبدٌ قد وّحد ربّه . و هر که این دو سوره را در نماز عادت دارد حصن گرفت
 ایمان را.

خبر است از مصطفی علیه السلام که او گفت هر که سورة النصر
برخواند ملک الموت که به وی آید او را سلام و بشارت آرد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ: چون بیاید یاری و نصرت خدای و گشادن
مکه،

وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا: و بینى مردمان را که
می درآیند در دین خدای گروه گروه؛ یعنی قبایل عرب اسلام آرند. ۴

فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ: تسبیح کن و حمد کن یا محمد خدای ترا و آسَافِرُهُ
إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا: و آمرزش خواه از وی که او بود و هست توبه دهنده و
توبه پذیرنده و بخشاینده. این سورة آگاهی دادن است به وفات رسول
علیه السلام آن روز که مصطفی این سورة را برخواند یاران همه شادی ۸
کردند به حدیث فتح مکه و آمدن عرب در اسلام. بوبکر صدیق رضی الله
عنه زار زار بگریست، یاران را از آن عجب آمد وی را گفتند «ای عجباً
امروز روز شادی است نه روز گریستن». بوبکر گفت «شما ندانید این
سورة آگاهی دادن است به مرگ رسول، خدای تعالی می گوید کار تو یا ۱۲
محمد تمام بود اکنون روی فا مرگ کن». از اینجا گفته اند:

إِذَا تَمَّ امْرُؤُنَا نَقَصَهُ تَوَقَّعَ زَوَالًا إِذَا قِيلَ تَمَّ
از پس آنکه این سورة آمد رسول را نیز به شب خواب نبود. اما این فتح که

- در این آیت یاد کردست گفته‌اند فتح حدیبیّه است، هر چند به حدیبیّه مسلمانان را شادی نبود لا بل که اندوه بود، لکن از پس اندوهان حدیبیّه مسلمانان را شادیها رسید به فتح خیبر و غلبه روم بر پارسیان و اسلام نجاشی و باز آمدن جعفر طیار و شادیهای بسیار، چنانکه جای دیگر گفت ۴
- وَيَوْمَئِذٍ يُفْرِحُ الْمُؤْمِنُونَ بِنَصْرِ اللَّهِ . و گفته‌اند این فتح مکه است، و آن آن بود که اهل مکه با مصطفی عهد کردند سال حدیبیّه که با وی حرب نکنند و عهدیان او را نیازارند و با حربیان او یار نگردند. آنکه بنی بکر را از بنی دیل یاری دادند بر خزاعه به کشتن و غارت، و خزاعه عهدیان ۸
- رسول بودند و بنی بکر حربیان رسول بودند. آنکه اهل مکه پشیمان گشتند و آن وقت امیر مکه بوسفیان حرب به روم بود وی را خبر کردند که چنین کاری بیفتاد باید که از آنجا به مدینه شوی و عهد با محمد تازه کنی پیش از آنکه وی را خبر شود از نقض عهد. بوسفیان به مدینه شد و نزد عبدالله ۱۲
- ابن ابی فرو آمد و قصه با وی بگفت. وی او را نزد رسول آورد گفت «آمدست تا عهد تازه کند». رسول گفت «از دو بیرون نیست، عهد بشکسته‌اید یا نه، اگر نشکسته‌اید به تجدید عهد حاجت نیست و اگر ۱۶
- بشکسته‌اید ما را خود این می‌بایست»، و جبرئیل مصطفی را خبر کرده بود از آن حال. بوسفیان چون از رسول اجابت نیافت فرو ماند. عبدالله ابی او را گفت «اکنون که محمد اجابت نمی‌کند با ابن عمّ وی علی عهد تازه کن که وی هم از اهل بیت محمد است». آمد به نزدیک علی، وی همان گفت که رسول. چون از وی نومید گشت نزدیک فاطمه آمد. فاطمه ۲۰
- گفت «این نه سخن زنان است، من خود بی پدر کاری نکنم». از وی هم نومید گشت رفت، با آستینی میوه نزد حسن و حسین آمد تا ایشان را بفرید گفت «گویید که آن عهد که میان بوسفیان حرب است و میان محمد ما آن را تازه کردیم». ایشان میوه نستندند گفتند «ما خود ندانیم که

- آن چیست که تو می‌گویی». بوسفیان نوید بازگشت. علی وی را پیش آمد گفت «هین ایها الامیر چه کردی؟». گفت «هیچ کس اجابت نمی‌کند، چه کنم؟». علی گفت «من این کار بر تو آسان کنم، دست راست خویش را دست محمد نام کن و دست چپ خود را دست بوسفیان ۴
- حرب نام کن و به دست راست دست چپ را بگیر و بگو عهد استوار کردم با محمد». وی همچنان بکرد و بازگشت، پنداشت که کاری محکم کرد، روی به مکه نهاد. چون نزدیک رسید مردمان به استقبال پیش وی می‌آمدند و می‌گفتند چه کردی وی می‌گفت «چنانکه بایست کرد بکردم، ۸
- ایمن باشید»، تا در سرای خویش شد. زن وی هند گفت «هین چه کردی؟». قصه بگفت. هند در وی اوفتاد ریش وی را بکند و گفت «ای قرنان این کاری است که تو کردی؟ همه اهل مکه را در خون ۱۲
- نهادی؛ محمد را خبر شود که عهد وی بشکسته‌اید جز از آن نکند که قصد ما کند بازان قوت و شوکت که وی را است». خود همچنان بود، جبرئیل آمد مصطفی را گفت «اکنون وقت است که تاختن بری بر ایشان و خدای ۱۶
- تعالی مکه را بر دست تو فتح کند». پیغمبر برفت با ده هزار سوار آراسته چنانکه لا یری منهم الا الحدق، و فرمود تا سر راهها بگرفتند تا اهل مکه را خبر نشود که بگریزند یا به عرب استعانت کنند حرب را. چون نزدیک مکه رسیدند، اهل مکه خود نهار می‌ترسیدند از آمدن محمد. بوسفیان در ۲۰
- شب برخاست به طلایع بیرون آمد، و از لشکرگاه رسول عباس بر استر رسول به طلایع بیرون رفته بود با تنی چند. و عمر خطاب نیز از دیگر سوی بیرون رفته بود نگه داشتن راهها را. قضا را عباس فرا بوسفیان رسید، وی را بگرفت و میان ایشان از پیش دوستی بوده بود. بوسفیان او را گفت «چه می‌خواهی از من؟». عباس گفت «تو مگر خفته‌ای یا خبر نداری که رسول خدای آمد با ده هزار سوار آراسته صف در عالم، برو تا ترا نزد وی

- برم، اسلام آرتا به جان برهی؛ و گر نه امشب جان توبه حبه ای نه ارزد». وی گفت «یا عباس، دست از من بدار که مرا روی نیست آمدن پیش محمد با چندان جفاها که وی از من دیده است و با چندان کین که وی از من در دل دارد، اکنون که بدانست که ما عهد وی بشکسته ایم جز آن نکند که مرا بر جای بکشد، مکن بر فرزندان من ستم مکن، تودانی که من هرگز بجای تو جفا نکرده ام». عباس گفت «مترس اگر تو پیش وی اسلام آری او ترا بنوازد و خلعت دهد و شادیا کند». بوسفیان گفت «تو ضمان کنی که من به جان ایمن باشم؟». گفت «کنم». وی را همی آورد تا به کنار لشکرگاه اسلام رسید، آن هول و شوکت اسلام بدید و آن همه شمعه‌ها و مشعلهای افروخته و آن آوازهای تکبیر و قرآن خواندن ایشان بشنید، دلش از جای بشد، گفت «یا عباس کار نه بر آن جمله است که من پنداشتم، خود که مرا ضمان کند که من به محمد رسم، لا بل که پیش از آنکه به محمد رسم مرا هزار پاره بکرده باشند این لشکر بازان همه غیظ که ایشان از من در دل دارند، زنهار مرا حیلتي کن». عباس گفت «فرو آی از اسب و از پس من بر این استرنشین». بر نشست، عباس او را زود همی تاخت تا به در خیمه مصطفی رسید. قضا را عمر از دیگر سودر رسید، بوسفیان را بدید، تیغ برکشید تا او را بزند عباس او را در خیمه رسول افکند. رسول گفت «چیست؟». عباس گفت «یا رسول الله امیر مکه است آمدست تا مسلمان شود». رسول بانگ بر عمر زد که «مه یا عمر». بوسفیان زود بگفت «اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله». مصطفی شاد شد، ردا از کتف خود برگرفت بر دوش وی افکند، وی را بنواخت. عمر تشویر خورد، تیغ در نیام کرد. از پس آن گفت خواستی که از شرم و تشویر رسول آبی گشتمی که من چنان قصدی کردم در پیش رسول و رسول قصد نواختن او کرده. دیگر روز بامداد رسول

عباس را گفت «یا عم، وی را فلان جای بر سر راه بدار تا لشکر اسلام را ببیند». عباس وی را ببرد و آنجا بداشت، نظاره می کرد، پس از آن گفت هریکی از آن سواران اسلام مرا چنان فرا چشم می آمد که ستاره آسمان و ۴ از هریکی از ایشان نوری در دل من می آمد تا رسول خدای را بدیدم گفتمی ماه شب چهارده است میان ستارگان، چون چشم بروی افتاد دلم یکسره به نور مسلمانی گشاده شد، آن وقت از دل پاک اسلام آوردم و آنچه در خیمه رسول آورده بودم نه از دل بود که از بیم جان گفتم». بوسفیان همی ۸ شهادت بگفت و در پای رسول افتاد به بوس و زار بگریست. رسول گفت «وی را بر اسب نشانید». بر نشست و با رسول می راند، خالد ولید پیش آمد گفت «یا رسول تودانی که من چند شمشیر زده ام در جاهلیت نصرت کافران را بر مؤمنان، مرا دستوری ده انتقام آن را تا دل مسلمانان خوش ۱۲ گردد». رسول او را دستوری داد. خالد بتاخت با جوقی سواران تا در مکه اوفتد. بوسفیان گفت «یا رسول الله، تودانی که خالد چه مردی است وی را دستوری دادی و دست دادی بر اهل مکه مبادا که ما در شهر رسیم وی همه را به شمشیر بگذارد این را تدارک کن». رسول کرامت بوسفیان را ۱۶ گفت «توبه راه دیگر بتاز و در مکه منادی فرمای که: مَنْ دَخَلَ دَارَ ابْنِ سَفْيَانَ فَهُوَ آمِنٌ». وی زود برفت و در مکه آواز دادن فرمود. مردمان مکه روی به سرای وی نهادند و او را سرایی بود چند مسجد جامع، پُر بیا کند. خالد در رسید، هر که را می دید می کشت و گرچه گروهی توحید می گفتند از بیم جان، ایشان را همی کُشت؛ تا که رسول در رسید خالد بسیاری را بکشته بود. رسول را بگفتند که «گویند گان شهادت را بکشت». رسول گفت «اللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَبْرَأُ اِلَیْکَ مِنْ صَنِیعِ خَالِدٍ»، آنگه ۲۰ فرمود تا هر کرا با شهادت کشته بود او را دیت بدادند. رسول همی رفت تا به در کعبه و منادی فرمود در مکه تا همه حاضر آمدند در پیش کعبه و

- سواران اسلام به گرد ایشان درآمدند. نخست رسول فرا در کعبه شد، در بگشاد و آن سیصد و شصت بت که در جوف کعبه بودند همه رسول خدای را به سجود افتادند. رسول بر در کعبه بیستاد و جبه ای خز سیاه پوشیده و عمامه سبز بر سر، گفت: الحمد لله الذی نصر عبده و انجز وعده و هزم الاحزاب وحده. پس گفت: یا معشر قریش ماذا تروننی فاعلاً بکم، گفت: دانید که با شما چه خواهم کرد؟. ایشان همه سر در پیش او کردند و لرزه بر ایشان افتاد، پنداشتند که همه را بخواهند کشت از بس جفاها که با رسول کرده بودند و با یاران وی. رسول دیگر بار همان سخن ۴ بگفت تا سه بار. پیری سر بر آورد گفت: کریم و ابن کریم و لا یکون من الکرم الا الکرم: کریمی و کریم زاده ای و از کریم و کریم زاده نیاید مگر کرم. رسول گفت با شما همان کنم که یوسف با برادران خویش کرد؛ این می گفت و می گریست، پس گفت لا تثریب علیکم الیوم: هر چه ۸ با من کردید در گذاشتم و هر چه با خدای کردید شفیع شما باشم تا در گذارد. ایشان همه آواز بر آوردند به شهادت. مصطفی همه را آزاد کرد و دیگران که آنجا حاضر نبودند فوج فوج می آمدند و اسلام می آوردند. ۱۲ بوبکر صدیق بشد پدر خویش را بوقحافه باز جست او را از در غاله ای باز یافت، پیش رسول آورد رسول نگه کرد او را دید به دو تن بال او گرفته می آوردند و همی هیوید سروی چون ثغامه. مصطفی گفت «او کیست؟». بوبکر گفت «پدر من است یا رسول الله، می آید». رسول گفت «هلاً ترکت الشیخ فی منزله حتی نأتیه؟»، آنگه او را بنواخت. ۱۶ وی اسلام آورد. چون رسول علیه السلام در مکه شد همه اهل آن را امان داد مگر شش تن را از مردان مکه: یکی عبدالله بن سعد بن سرح که وی گفته بود سائل مثل ما انزل الله، و مرتد شده بود. دیگر عبدالله بن حنظله شاعری بود از اسلام مرتد شد پس هجاها نهاد رسول را و دو کنیزک مطربه

داشت، خنیاگری به هجاءِ رسول کردند. سدیگر حویرث، مبغض بودی رسول را هر جا که رسول را بدیدی خاک و سرگین دروی می پاشیدی. چهارم مقیس بن صُبابه که وی فهری را بکشت و مرتد شد و با مکه شد. پنجم صفوان بن امیه که لشکر احزاب را به حرب خندق او انگیخته بود. ۴ ششم را نام یاد ندارم. این پنج را که یاد کردم عبدالله بن سعد بن سرح را عثمان شفاعت کرد که هم شیرۀ وی بود، و ابن حنظله را و حویرث را بکشتند، و مقیس بگریخت و صفوان را زینهار داد. و از زنان چهار زن را کشتن فرمود: هند را زن بوسفیان حرب بدانچه وی با حمزه کرده بود به احد، و کنیزکان عبدالله بن حنظله را، و ساره را که نامه حاطب بن ابی بلتعہ را به اهل مکه می برد. آخر همه اسلام آوردند، رسول ایشان را بخشید. آنکه چون رسول خدای مکه را فتح کرد و خانه کعبه را از بت پاک کرد بت مهین کعبه هبل برزور در کعبه نهاده بود چنانکه از همه ۱۲ شهر او را می دیدندی و می پرستیدندی، مصطفی پای بر گردن علی نهاد تا آن بت فرو افکند علی چون دانه انگور زیر پای مصطفی خواست که کوفته گردد، از گرانی وحی طاقتش نبود گفت «هم اکنون هلاک شوم». رسول او را گفت «تو پای بر دو دست من نه». بر نهاد، دست بزد و آن بت را فرو افکند. او را گفتند «یا علی بام کعبه بدان بلندی تو چون بدان بت رسیدی؟». گفت «در آن وقت که دست به بام کعبه یازیدم اگر دست به آسمان یازیدمی برسیدی»، و آن معجزه مصطفی بود علیه السلام. ۲۰ آنکه چون خبر فتح مکه به اطراف عرب افتاد فوج فوج در اسلام می آمدند آن است که گفت يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا.

خبر است از مصطفی علیه السلام که او گفت هر که سورة تَبَّتْ
برخواند او را از دوزخ بیزارنامه بدهند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ: زیان کار باد دودست بولهب و تهی دست
باد او. سؤال: چرا بُولَهَب را به کنیت خواند نه به نام بعد ما که به کنیت
خواندن تعظیم او باشد؟ جواب گفته اند زیرا که نام وی عبدالعزی بود، او
را عبدالعزی نخواند از آنکه او بندهٔ خدای بود نه بندهٔ عزّی، اگر او را ۴
عبدالعزی خواندی کذب بودی. و گفته اند او را بولهب خواند بر فال که
جای او لهب دوزخ بود.

مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ: چه بی نیازی کرد — بی نیازی نکرد از
وی — خواسته او و آنچه ساخته بود و کسب کرده. ۸

سَيَصْلَىٰ نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ: زودا که در شود در آتش زبانه زننده، و آن آتش
دوزخ است.

وَأَمْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ: و آن زن او امّ جمیل خواهر بوسفیان حرب
بردارندهٔ هیمه. گفته اند که آن آن بود که خار برگرفتی و بیاوردی و در راه ۱۲
رسول و یاران بیفکندی از دشمنی که رسول را داشتی. و گفته اند معناه
سخن چینی کردی و سخن چین را بردارندهٔ هیمه گفت زیرا که همچنان
که کسی پارهای هیمه از اینجا و از آنجا فراهم کند تا بدان آتش

برافروزد، سخن چین از هر جا سخنی می‌چیند تا بدان آتش خشم در میان قومی برافروزد تا خلقی را درهم افکند و بسوزاند. و گفته‌اند آن زن را حَمَّالَةُ الْحَطَبِ خواند زانکه وی به دنیا توانگر بود و لکن از بخیلی بشدی و همیشه کشیدی بر پشت، روزی می‌آمد از دشت پشته‌ای خاربر پشت، مانده گشته بود پشته را بر سر دیواری نهاد تا بیاساید، فریشته‌ای بیامد آن پشته را از یک سوی دیوار فروکشید و آن زن از دیگر سو فرو آویخت و رسن در گردن وی افتاد و هلاک شد. آن است که گفت:

۴

فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِنْ مَسَدٍ: در گردن او بود رسنی از لیف سخت بافته. گفته‌اند معناه در گردن او خواهد بود رسنی از لیف آتشین در دوزخ. شان نزول این سوره آن بود که کافران عرب رسول را سرزنش کردند گفتند: اگر دین وی حق است چرا نه نخست اهل بیت وی به وی ایمان آرند که ایشان نزدیکتراند به وی و اولیتر به دین وی. خدای تعالی این آیت بفرستاد که وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ. چون این آیت فرو آمد مصطفی علیه السلام علی را بفرمود که بنی هاشم را بخوان تا ایشان را مهمانی کنم و به اسلام خوانم. علی گوید: بشدم و چهل تن را از محتشان بنی هاشم بخواندم به خانه رسول، و رسول را در خانه قرصی چند بود و پارگکی گوشت اشتر و قدحی شیر. رسول از آن گوشت پاره‌ای در میان دولب گرفت و در دیگی نهاد و از آن شیر قطره‌ای در میان دولب گرفت و به دیگی دیگر فرو گذاشت و قدحی فرا دست من داد گفت «تو ساقی باش»، آنکه طعام در پیش ایشان نهاد. نگه کردم همه سیر بخوردند و از آن طعام و شراب ذره‌ای کم نشد، چون به آخر رسید رسول خواست که ایشان را به اسلام خواند، بولهب سخن آغاز کرد و بوطالب را گفت «ای برادر دانی که ما بنی هاشم همیشه در میان عرب نیکونام بوده‌ایم و عزیز، تا اکنون که این برادرزاده ما یعنی محمد فرا دیدار آمد و دینی آورد

۸

۱۲

۱۶

۲۰

- بخلاف دین ما و ما را و پدران ما را بدنام کرد در میان همه عرب تا پیرزنان در آتش دانه‌ها ما را به زبان می‌خایند و همه ما را دشمن بودند، صواب آن است که ما وی را ازین باز داریم پیش از آنکه دشمنان بقهر باز دارند که آن شینی باشد بر ما». بوطالب گفت «یا باله‌ب، حدیث ۴ محمد کوتاه کن که تا من زنده باشم نگذارم که کس با وی جفا کند». بوله‌ب گفت «پس ترا می‌شاید که همه بنی‌هاشم بسبب وی بدنام گردند؟». خصومت می‌کردند در حدیث محمد تا همه در آن خصومت برخاستند و آن مجلس بشولیده گشت. دیگر روز رسول مر علی را فرمود تا ۸ دیگر بار ایشان را بخواند و همچنان دلکی چند نان بود و اندک مایه گوشت و قدحی شیر. رسول علیه‌السلام همچنان بکرد و در پیش ایشان نهاد و علی را گفت «توق‌دح بردست گیر و ساقی باش، چون به آخر رسد من گویم مرا اجابت کنید به یک سخن تا بدان مهتر دو جهان باشید، اگر ۱۲ ایشان اجابت نکنند تو شهادت بگو تا من تشویر نخورم». علی گوید آن روز در میان آن قوم من به زاد کهتر بودم و به شکم بزرگتر بودم و به ساق باریکتر بودم، بر سر ایشان می‌گشتم تا مهمانی به آخر رسید، نگه کردم ۱۶ طعام همچنان بود که از اول بوده بود، به ذره‌ای کم نشده بود. چون از طعام فارغ شدند رسول گفت «من یجیبنی الی کلمة فیکون بها سید الدنیا و الآخرة؟». ایشان در یکدیگر می‌نگرستند، هیچ کس اجابت نکرد. مصطفی علیه‌السلام بسوی من اشارت کرد، من شهادت بگفتم. بوله‌ب ۲۰ آن بشنید مر بوطالب را گفت «ترا باری مهتری بر سر پدید آمد که محمد می‌گوید هر که این کلمه بگوید مهتر دو جهان باشد، پسر تو بگفت پس بر ما مهتر گشت». خواست که بوطالب را برتابد. بوطالب گفت «ای برادر، حدیث محمد کوتاه کن، تا کی حدیث وی کنی؟ اما این که می‌گویی که پسر تو علی بر سر تو مهتر گشت هیچ کس نیست از شما که نخواهدی

که او را چون علی پسر بودی»، و هم بر آن خصومت برخاستند و برفتند. دیگر روز مصطفی علیه السلام به کوه بوقییس برآمد و آواز داد که: یا آل هاشم و یا آل عبدمناف. بنی هاشم آواز او بشنیدند روی به کوه نهادند تا چه افتاد، پنداشتند که مگر دشمنی قصد محمد کردست که می فریاد خواهد. چون بر کوه رسیدند، نخست کس که به مصطفی رسید بولهب بود گفت «چه بودست؟». گفت «یا عمّ، هرگز از من دروغی شنیده ای؟». گفت «نه». گفت «چیزی گویم ترا باورداری؟». گفت «آن چیست». گفت «یا عمّ می خبر کنم ترا از دوزخ بر حذر باش بگوی لا اله الا الله تا از دوزخ برهی». بولهب گفت «أَلِهَذَا دَعَوْتَنَا يَا مُحَمَّد؟ تَباً لَكَ». خدای تعالی این سوره را در جواب او بفرستاد.

۴

۸

خبر است از مصطفی علیه السلام که او گفت هر که سورة الاخلاص
برخواند او را ده هزار غره بود در بهشت.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ: بگويا محمد او است خدای یکی است به خدایی.
اللَّهُ الصَّمَدُ: خدای آن مهتر است که همه خلق نیاز بدو بردارند. صمد
را ده تفسیر کرده اند: ابن عباس گوید الصمد الكامل بجميع صفاته. و
گفته اند الصمد السيد. و گفته اند الصمد الذى يصمد اليه فى الحوائج. و ۴
گفته اند الصمد الذى لا جوف له. و گفته اند الصمد الذى لا يأكل ولا
يشرب. و گفته اند الصمد الذى ليس كمثله شئ. و گفته اند الصمد الذى
لا تأخذه سنة ولا نوم. و گفته اند المستغنى من جميع الوجوه. و گفته اند
الصمد الذى لا يتداخله الآفات. عکرمه گوید اگر خدای تعالی تفسیر ۸
صمد نکردی مفسران را در آن سخن بودی و لکن او خود تفسیر صمد بکرد
که گفت:

لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ / وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ: نژاد و نژادند او را هرگز و نبود و
نباشد او را همتا هیچ کس. این سورة را سورة الاخلاص گویند از بهر ۱۲
چهار وجه را: یکی آن را که خالص در توحید و صفات خدا است، دیگر
از بهر آن را که اخلاص توحید بود و تفرید و این سورة تفرید و توحید
خدای است، سدیگر از بهر آن را که این سورة را مخلصان خوانند از دل،

- چهارم از بهر آن را که خواندن این سوره خلاص آرد از دوزخ. در شان نزول این سوره دو قول است مفسران را: گروهی گفتند این در آن آمد که کافران مکه گفتند: یا محمد انسب لنا ربك، ما را بگوی تا خدای تو از چیست از سنگ و چوب است یا از آهن و روی است یا از زروسیم ۴ است زیرا که ما خدای آن را دانیم که یکی از اینها بود. مصطفی گفت: خدای من نه این است و نه چنین است بل که خدای هفت آسمان و زمین است. ایشان گفتند: ای عجب ما را سیصد و شصت خدای است در جوف کعبه نهاده خدایی ایشان از کنار حرم فراتر نشود، یک خدای تواند بود که ۸ خدای هفت آسمان و زمین بود إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ. رسول گفت: بلی خدایی که از چوب تراشند یا به خایسک کوبند عجب نبود که خدایی او از کنار حرم زاستر نشود خدا او است که یک خدای است؛ این سوره فرو آمد. و گفته اند این سوره در شان عامر بن الطفیل آمد و اربد بن قیس و ۱۲ ایشان دو مبارز بودند نامدار عرب، بهم بسگالیدند که محمد را هلاک کنند، عامر اربد را گفت «من محمد را به سخن مشغول می دارم تو از پس در آی وی را ضربتی زن». عامر نگاه می داشت تا رسول از نماز می آمد پیش وی باز آمد گفت «یا محمد گر من در دین تو آیم مرا چه دهی؟» ۱۶ گفت «سپه سالاری» گفت «من خود سپه سالار همه عرب ام، به از این خواهم». گفت «چه خواهی؟». گفت «لك المدرولى الوبر» گفت «شهرها ترا و بیابانها مرا». گفت آن به خدای است آن را دهد که خواهد». عامر گفت «مرا ولی عهد خویش کن از پس مرگ» گفت «آن به خدای است آن را دهد که خواهد». عامر گفت «انسب لی ربك». ۲۰ این سوره فرو آمد، جبرئیل این را بر مصطفی می خواند در آن میان عامر به اربد اشارت کرد که: ده. اربد از پس درآمد قصد کرد تا تیغ از نیام برکشد هر چند کوشید تیغ از نیام بر نیامد و گویند تیغ بکشید و باز برد تا

بزند، مصطفی علیه السلام چنانکه از پیش بدیدی از پس بدیدی گفت
 «اللّٰهُمَّ اكْفِنِي شَرَّ اَرْبَدٍ». صاعقه درآمد، در اربد افتاد بر جای بسوخت.
 عامر آن بدید از هول آن بجست و خویشان را در سرای سلولیه اوکند — و
 ۴ او زنی بود بدنام — در ساعت مغنده ای از گردن عامر برآمد چنانکه از
 گردن اشتر برآید. عامر گفت أَغْدَةَ كَفْدَةِ الْبَعِيرِ و موت فی بیت السلولیه؛
 بیرون آمد و بر اسب نشست و نیزه بر گوش اسب راست کرد و در بطحاء
 مکه جولان می کرد و می گفت: آین ربّ محمد لا قتله. فرشته ای پیامد وی
 را سیلی بزد و نگوسار از اسب درگردانید، هلاک شد الی نار الله و سقره.

خبر است از مصطفی علیه السلام که او گفت هر که سورة الفلق
برخواند چنانستی که همه کتابهای خدای برخواندی.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ: بگویا محمد بازداشت خواهم به خدای جداکننده
صبح؛ و گفته اند خدای آن جایگاه که در دوزخ است نام آن فلق.
مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ: از بدی هر آنچه آفریدست.

وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ: و از بدی شب تاریک، یعنی از بدی بدان در
شب تاریک چون درآید.

وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ: و از بدی آن دمنندگان در بندهای
جادوی.

وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ: و از بدی بدخواه چون بد خواهد. این سورة
حرزی است از همه بلاهای بدکاران و بدخواهان. خدای تعالی در این
سورة به استعاذت فرمود از همه بدیها و رسول علیه السلام گفت الحسد داء
دوی؛ بهرآن به استعاذت کرد از حسد زیرا که هیچیز بتر از حسد نیست.

خبر است از مصطفی علیه السلام که وی گفت هر که سورة الناس
برخواند حرزی بود او را از دیو و نوری بود او را بر صراط.

- قُلْ اَعُوْذُ بِرَبِّ النَّاسِ : بگو یا محمد بازداشت خواهیم به خدای مردمان،
مَلِكِ النَّاسِ : پادشاه مردمان اِلَهِ النَّاسِ : خدای مردمان.
- مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ : از بدی او شورانگیزنده یعنی شیطان الْخَنَّاسِ : آن سر
درکشیده، چون بنده خدای را یاد کند. ابن عباس گوید الشیطان جاءَ ثَمَّ ۴
علی قلب ابن آدم اذا ذکر الله خنسَ و اذا غفل وسوسَ.
- الَّذِي يُوسِّسُ فِيْ صُدُوْرِ النَّاسِ : آن که شورانگیزد در دل‌های مردمان.
مِنْ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ : از پریان و آدمیان. شان نزول این دو سورة گفته اند
که در تعویذ حسن و حسین بوده است که هر دو بیمار بودند این دو سورة ۸
فرو آمد، رسول این را بر ایشان خواند هر دو درست گشتند. زان است که
این دو سورة را مشففتین گویند ای: شفا آرنده. کلبی گوید نزول این دو
سورة در آن بود که لبید بن الاعصم الیهودی مصطفی را علیه السلام
جادوی کرد، و آن آن بود که جهودان مدینه از وی درخواستند و صد دینار ۱۲
او را ضمان کردند که محمد را جادوی کند تا هلاک شود. وی جادوی
بود استاد، صورتی بکرد بر صورت مصطفی علیه السلام و آن را به درزن
بیازد و به موی لحيه خویش بپیچید و یازده گره بر آن زد و به سحر آن را



درهم بافت و در خنبره ای کرد و در چاه بنی کمد پنهان کرد. مصطفی علیه السلام بر بستری افتاد، میان خفته و بیداری بود که دوفریشته پیامدند یکی بر بالین وی بنشست و یکی بر پایین. این که در بالین بود پرسید که: «رسول خدای را چه بودست؟». گفت «(طَبَّ، ای: سُحَر)». گفت «چگونه کرده اند؟». گفت «چیزی بر صورت وی بکرده اند و به درزن بپا زده و به موی پیچیده و به رشته به یازده گره بسته و در چاه بنی کمد پنهان کرده اند. گفت «(اکنون چه حیلست است آن را؟)» گفت «بباید شد و آن را از چاه بر باید کشید و بباید سوخت تا رسول خدا درست گردد». این بگفتند و برفتند. مصطفی علیه السلام آن همه یاد گرفت پس علی را و عمار یاسر را بخواند و نشان آن چاه ایشان را بداد گفت: بروید به فلان محلت در فلان کوی و در فلان سرای فلان جای چاهی است آن را سرباز کنید و بدان چاه فرو شوید، در زیر آب آسیا سنگی است آن را بر کنید، در زیر آن خنبره ای بینید آن را به من آرید. هر دو برفتند بر آن نشان تا به سر چاه شدند و سر آن چاه باز کردند، نگاه کردند آب آن چاه چون حنا گشته بود از صعبی آن جادوی. علی فرو شد تا به قعر آن چاه و آن سنگ را بر کند و آن خنبره را چنانکه رسول علیه السلام نشان داده بود بر آورد و نزد رسول آوردند. در آن میان که ایشان برفته بودند تا که باز آمدند جبرئیل این دو سوره را فرود آورده بود یازده آیت رسول را فرمود تا این را بر آن یازده گره خواند؛ همه از هم دگر بگشاد. آنگاه آن را به آتش سوخت و مصطفی علیه السلام درست گشت و برخاست، کاتما انشط من العقال: گویی که او را از بند باز گشادندی. والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب.

۴

۸

۱۲

۱۶

۲۰

